بیادگار کنگره بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران

تهران . فروردین ۱۳۴۷

انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۵۷

گنجینهٔ سفرنامه‌های ایرانی ۳

سفرنامه

رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه



بکوشش

اصغر فرمانفرمائی قاجار

سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه

رضاقلی میرزا قاجار

سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه، دربارهٔ احوال خود وعموها و برادرانش در ایران و اروپا بکوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار [تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶]

۷۶۲ص. ۲۴ س. (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۱۵۷. گنجینهٔ سفرنامه‌های ایرانی ش۳)

۱ - سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه ۲ - فرمانفرمائی قاجار، اصغر
۳ - قاجار، تاریخ

بیادگار کنگرهٔ بین‌المللی هنر و باستانشناسی ایران

تهران - فروردین ۱۳۴۷

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۱۵۷

گنجینهٔ سفرنامه های ایرانی

شمارهٔ ۳

تهران ۱۳۴۶

سفرنامهٔ

رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی شاه

دربارهٔ احوال خود و عموها و برادرانش در ایران و اروپا

و وقایع سالهای اوّل سلطنت محمّد شاه

بکوشش

اصغر فرمانفرمائی قاجار

شمارهٔ مسلسل ۱۲۴۵

چاپ و صحافی یکهزار و دویست نسخه از این کتاب در بهمن ماه ۱۳۴۶
در چاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

بها : ۲۲۰ ریال

مقدمه

یکی از فصلهای بسیار جالب توجه تاریخ جدید ایران که تا کنون هنوز تاریک مانده است پیش آمدهای پس از مرگ فتحعلی شاه و سالهای نخستین سلطنت محمد شاه است. در کتابهایی که تا کنون انتشار یافته تنها چند سطری دراین زمینه می‌توان یافت و حال آنکه زدو خوردها و کشمکش هایی که در میان مدعیان تاج و تخت در گرفته است در خور فصلی جداگانه از تاریخ این روزگاراست.

تا کنون اسنادی که دربارهٔ تاریخ ایران انتشار داده‌اند عبارتست از آنچه تاریخ نویسان رسمی نوشته‌اند و پیداست که این گروه ازمردم وظیفه‌ای جز این ندارند که هرجا ممدوحشان خطا کرده است نادیده و ناشنیده بگیرند وهرجا که مخالفان این ممدوح هنری وشجاعت وحمیتی نشان داده اند آنراهم فروگذار کنند. هنگامی در تاریخ حقایق مسلم میشود که هردو خصم در پیشگاه داوری عادل بنشینند وهریک سخنی بگویند و این گفتهٔ دیگری را رد کند تا حقیقت ازین میان آشکار شود. این کاریست که در تاریخ ایران ما کمتر کرده‌ایم و هر که دراین راه قدمی بر دارد قطعاً خدمت شایسته‌ای بتاریخ کرده است.

ازین نکتهٔ اساسی هم که بگذریم همیشه در تاریخ اسنادی که

از معاصران حوادث مخصوصاً کسانی که دست اندرکار بوده اند مانده است معتبرترین سندومدرك شمرده میشود، زیرا اگر این نویسنده غرض و مقصودخاصی داشته این غرض را همه‌جا بکار نبرده وعلل واسباب بروز حوادث را مکتوم نگاه نداشته واگرهم اندك اشاره‌ای باوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن روز کرده باشد باز حقیقت بدست می‌آید. بهمین جهتست که درمیان تاریخ نویسان امروز کتابهایی که به آنها عنوان خاطرات یا سفرنامه میدهند از مهمترین اسناد برای روشن کردن تاریخ هرزمان و مکانیست.

کتابی که درین صحایف از نظر خوانندگان خواهد گذشت همهٔ این فوایدرادربر دارد ومن ازدانشمند مکرم آقای اصغر فرمانفرمائی قاجار که آنرابدین صورت پسندیده برای بهره جویی پژوهندگان فراهم آورده‌اند سپاسگزارم. پیش از انتشار، نسخهٔ خطی آنرا بدقت خوانده‌ام و درهرسطر و هر صحیفهٔ آن از تحسین فرو ننشسته‌ام و یقین دارم خوانندگان نیز درین ستایش بامن همداستان خواهندبود.

متن کتاب شامل سفرنامهٔ بسیار جالب و شیرین رضاقلی‌میرزا پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه قاجارست و ضمایم آن یادداشتهایی از[زندگانی رضاقلی‌میرزا وبرادران‌وفرزندان اوست که‌آقای اصغر فرمانفرمائی] نوشته ونکات‌بسیار جالب نیز در آنها هست. روی همرفته این کتاب قطعاً از اسناد مهمی‌خواهد بود که تاریخ یک دورهٔ

پرآشوب و منقلب زندگی ایران را در قرن گذشته روشن خواهد کرد و یقین دارم هرچه دربارهٔ اهمیت کاری که در این زمینه آقای اصغر فرمانفرمائی قاجار کرده‌اند بگویم خوانندگان همینکه بمحاسن آنها پی بردند مرا مصاب خواهند دانست و مبالغه‌ای در آن نخواهند دید.

تهران فروردین ماه ۱۳۴۳

سعید نفیسی

DATE LABEL

شناسائی کتاب

بنام پاک آفریدگار

چند سال پیش در مجلهٔ یغما مقاله‌ای بقلم جناب آقای محمود عرفان مستشار دیوان عالی کشور که از نویسندگان و دانشمندان ارجمند میباشند درج شده‌بود که تصادفاً از نظرم گذشت و در نتیجه به وجود سفرنامه‌ای مربوط به مسافرت جداعلای خودم مرحوم رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه قاجار که در سال ۱۸۳۶ میلادی به‌لندن رفته‌است آگاه شدم. از آنوقت، همواره در صدد بودم که در مقام طبع و انتشار آن بر آمده از این راه خدمتی به تاریخ کشورعزیز بکنم شاید که روح جدم‌را نیز شاد کرده باشم.

در این مورد بخصوص از جناب استاد سعید نفیسی [که اکنون روی درنقاب خاك کشیده است] سپاسگزارم [و آن مرحوم را بدعای نیک یاد میکنم] که نسخهٔ خطی‌سفرنامه را با ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم «اسعد خیاط» ـ که در دوجلد در لندن چاپ شده‌ـ دراختیارم گذاردند و کارم را آسان فرمودند. معظم‌له در پشت جلد این نسخه که بقلم میرزامصطفی پسرحاج‌محمد رضای شیرازی، وشاید از روی نسخهٔ اصلی، در سال ۱۳۱۱ قمری در شیراز تحریر شده‌است چنین یادداشت کرده‌اند:

«نسخهٔ گران‌بهائیست از کتابی که رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلیشاه‌از شرح حال خود وسفرهای خویش

از سال ۱۲۵۰ قمری تا سه شنبهٔ پنجم رمضان ۱۲۵۲ با کمال تفصیل نوشته است».

اینک خوشوقتم که سفرنامه‌را پس از تصحیح و مقابله بانسخهٔ اصلی تقدیم هم‌میهنان عزیز مینمایم.

این نسخه بانسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هم (که اصل آن متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌است‌و درسال ۱۳۲۰ هجری قمری در شیراز نوشته شده است) تطبیق و موارد اختلاف مهم در زیر صفحات قید شده است. مقصود از نسخهٔ دیگر که در زیر بعضی صفحات به‌آن اشاره شده نسخه‌ایست که بانونام آور نوهٔ مرحوم‌نوذرمیرزا فرزند رضاقلی میرزا در اختیار اینجانب گذارده‌اندوبخط‌نجفقلی‌میرزاوالی براد ررضاقلی‌میرزامیباشدوچندصفحهٔ اول‌آن ازبین رفته است. این نسخه‌را نوذر میرزادرسال ۱۲۶۰ ه‍.ق که‌بایران میآید همراه‌میاوردونسخه‌ای که بقلم میرزا مصطفی‌شیرازی‌تحریر شده‌و به نام نسخهٔ‌اصل یانسخهٔ نفیسی قید شده باحتمال زیاد از روی‌آن استنساخ شده است هرچند که مختصر اختلافاتی‌هم باآن دارد. نکتهٔ دیگری که‌دربارهٔ این کتاب باید گفت این است که کتاب حاضر خلاصه ای است از کتاب مفصل تر بنام رموزالسیاحة که یک نسخه‌از آن درلندن ونسخه‌ای دیگردرکتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و احتمالاً نسخه‌ای‌هم درکتابخانهٔ ملی‌وجود دارد و نسخهٔ عکسی‌آن‌هم در اختیار دانشگاه‌طهران می‌باشد که درچاپ‌این کتاب مورد استفاده قرارگرفته‌است.

اصغر فرمانفرمائی قاجار

فهرست مطالب کلی

موضوع	صفحه



فتح علی‌شاه

اقتباس از کتاب «ایران» تألیف «لوئی دوبو» چاپ ۱۸۸۱



حسینعلی میرزا فرمانفرما



نجفقلی میرزا والی　　　تیمور میرزا　　　رضاقلی میرزا

تابلو نقاشی کار جان پارتریج (۱۸۳۶)

اصل آن در سرسرای ادارهٔ مرکزی بانک ایران و خاورمیانه

در لندن است



محمد کاظم میرزا
(پسر عالمشاه میرزا)

عالمشاه میرزا
پسر مرحوم رضاقلی میرزا



پسربرادر تیمورمیرزا

سرورمیرزاسرورالسلطنه پسرتیمورمیرزا

تیمورمیرزا حسام الدوله

فغفورمیرزا پسر بزرگ تیمورمیرزا

مشکورمیرزاپسر تیمور میرزا



شیخ سیف‌الدین



مرحوم عبدالعلی میرزا پسر مرحوم نوذر میرزا



نوذر میرزا



اعضاء انجمن سعادت خراسان در اوان مشروطیت

نفر وسط متین السلطنه مدیر عصر جدید رئیس انجمن

ردیف اول از چپ براست: سالار ممتاز رئیس نظمیهٔ مشهد . . دکتر فتح علی خان مسیح - منوچهر منوچهریان . . . شاهزاده محسن میرزا - دکتر حسین خان وپسرش دکتر علی اکبر شریف - مصدق السلطان تفضلی .

ردیف دوم از راست بچپ: عماد روضه خوان - بشارت الدواه رئیس تلگرافخانه - جراح باشی - شاهزاده محمد حسین میرزا پدر ناشر کتاب - شاهزاده جلال السلطان پسر رکن الدولهٔ بزرگ - شاهزاده جلیل میرزا - شاهزاده ارفع السلطان . . . . علی اکبر کاشف

ردیف سوم از راست بچپ: حاجی محمد جعفر میلانی مؤسس مدرسهٔ معرفت - دکتر غلامرضاخان . . میرزا اسماعیل خان معاون مالیه معروف به موسیو - میرزاصادق خان خورشید - محمد باقرخان سرتیپ پدر محمود صبائی - حاجی ابوالقاسم خان بازرگان . . . . میرزا تقی خان معاون الایاله . . . .

ردیف چهارم از راست بچپ : اقبال التولیه پدر دکتر منوچهر اقبال - معاون الصنایع معمار باشی . .. آقا سید حسن یاآقا سید حسین اردبیلی . . .

ردیف پنجم از راست بچپ: محمد ابراهیم میلانی - حاجی عبدالرحیم صراف - میرزا ابراهیم خان برادر میرزا اسماعیل خان - نظام کاشمری .

ذکر وقایع وفات خاقان مغفور فتحعلیشاه

و ادعای سلطنت شاهزادگان ایران و وقایعی که در سنهٔ ۱۲۵۰ روی داد

بعداز ورود موکب خاقانی به دارالسلطنهٔ اصفهان سرکاراقدس **فرمانفرما** را از مملکت فارس احضار فرمودند. سرکار فرمانفرما نیز شرفیاب حضورشهریاری گشته واین جانب را مأمور به بندربوشهرفرمودند که در آنجا رفته جمعیتی فراهم آورده چنانچه حضرت شهریاری بطریق تمنا وخواهش ایشان را مورد التفات فرموده فنعم المرام والا که مطالبهٔ بقایا فرمایند و بعلت باقی مالیات بخواهند ایشان را نگاه داشته باشند و شاهزاده دیگر مأمور به مملکت فارس کنند بعد از رجعت وانصراف موکب خاقانی این جانب جمعیت کرده وآن شاهزاده منصوب را خارج ازمملکت نمایم.

احضار فرمانفرما از فارس

این جانب نیز تدارک خود را دیده روانه بوشهر گردیده و برادر عزیز **حسام‌الدوله** در رکاب فرمانفرما به خاکپای شهریاری مشرف گشتند. بعد از ورود به اصفهان بعلت یک کرور متجاوز بقایای فارس سرکارفرمانفرما درکشمکش محصلین پادشاهی گرفتار گردیده و سرکار شهریاری نیز بعلت ناخوشی قدیم و درد سینه هر روز بد احوال ودرآزار میبودند تا اینکه روز بروز ناخوشی شدت کرده و بنیه مبارک تحلیل رفته آثار موت را خاقان مغفور درناصیهٔ مبارک خود مشاهده فرمودند. ازاینکه

بیماری شاه

مرحمت قلبی راحضرتشان نسبت به سرکار فرمانفرما داشته بتوهم اینکه مبادا دروفات ایشان بسرکار فرمانفرما صدمه ای وارد شود بقیه تنخواه دیوانی را دست آویز کرده **محمد تقی میرزای حسام السلطنه** را بمحصل بقایای فارس فرموده و باتفاق فرمانفرما روانه فارس **و عبدالله خان - امین الدوله** را با ده هزار نفر سوار و پیاده و چهار عرادهٔ توپ در عقب ایشان فرستادند که بعد از ورود بمملکت چنانچه تنخواه باقی را سرکار فرمانفرما در عرض ده روز کارسازی نمودند فبها والا بسرکار شهریاری عرض شود که موکب همایون خود حرکت کرده باشند و تشریف فرما گردند.

مأموریت حسام السلطنه بفارس

سرکار فرمانفرما وحسام السلطنه باتفاق رخصت انصراف ازدربار شهریاری یافته متوجه فارس شدند وامین الدوله بسبب تدارک نوکر و ابوابجمعی در خارج شهر اصفهان نقل مکان کرده توقف نمود که بعد روانه شود و دو روز بعد از روانه شدن مرحوم فرمانفرما یوم پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی ۱۲۵۰ طلوع آفتاب ، خاقان جنت مکان از حرم بیرون آمده بارعام دادند و در سلام مقرر داشتند تا که ابوابجمعی امین الدوله زودتر روانه گشته جمعی ازسرکردگان نوکررا احضارفرموده بلفظ مبارک اظهار التفات در بارهٔ ایشان مبذول فرمودند . قشعریره و آثار لرزه در وجود مبارک ملاحظه کردند . ازسلام تشریف فرمای اندرون گشتند بگرمابه تشریف برده تنویر و تغسیل بعمل آورده بیرون آمدند . طرف عصر احوال مبارکشان متغیر شده **آغابهرام** خواجه را مقررفرمودند که نشسته براو تکیه دادند و پای مبارک دردامن **تاج الدوله** گذاشته

تغییرحال و مرگ شاه

ساعتی باین‌حال بودند بعد به‌تاج‌الدوله گفتند که روزگارمن گذشت و شما هریک فکر کار خودرا کرده باشید[1] و بارهنگ نباتی طلبیده وچند قاشق که میل فرمودند سررا ببالین نهاده روی مبارك‌را بقبله کرده در نهایت فصاحت بذکر کلمهٔ طیبه مشغول گشته بدرود تاج وتخت کرده عالم فانی‌را وداع وسلطنت باقی‌را اختیار نمودند[2].

درذکروفات خاقان مرحوم و بردن جنازهٔ او

بمعصومهٔ قم

بعداز آنکه خاقان مغفور رحلت‌از سرای فانی نمود شاهزادگانی که در رکاب مستطاب ملتزم بودند قریب بیست نفر از شاهزادگان میبودند ولی شاهزاده‌ای که همه کوچکی او میکردند واز فرمایش او بیرون نمی‌رفتند منحصر به **علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله** بود که درحیات خاقان مرحوم صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین بود . چندی میبود که پسرخودرا مأمور بحکومت قزوین نموده شب و روز درسفر و حضر در آستان و پیشگاه آنحضرت مقیم و مستقیم بوده دقیقه‌ای ازالتفات حضور محروم نبوده در این مقدمه بجهة حفظ اردو و محارست حرم‌و خزائن بمشورت **اللهیارخان آصف‌الدوله** و سائرامنایان [کذا] دولت قاهره و

۱- درمقابل این عبارت درحاشیه‌باخطی‌دیگر نوشته شده است«پادشاه ایران در اصفهان مرد »تاریخ فوت‌است.

۲- درمقابل این عبارت‌درحاشیه باخطی دیگر نوشته شده است«شصت و پنج‌سال عمرخاقان‌بوده » .

سلطنت خواهی رکن الدوله

شاهزادگان دارالخلافه تاج سلطنت برسر گذاشته نقاره‌خانهٔ پادشاهی را بقرار سابق کوبیده جمیع شاهزادگان و امراء ایران و اولیاء دولت قاهره بدستور خاقان مغفور بر او سر فرود آورده امور لشکر و سپاه منظم و منسق گردید. در این مصیبت عظما و واقعه کبری نفس احدی بیرون نیامده سه روز بعد از این مقدمه در اصفهان توقف، امین الدوله که وزیر پادشاه و هواخواه دولت فرمانفرسائی بود بمنظور اینکه اورا بدست آورده پایه سلطنت را پاینده دارند.

امین الدوله که در خارج شهر مأمور بمملکت فارس بود بعد از استماع وفات خاقان مغفور لشکر او متفرق شد. اوضاع خودرا مغشوش دیده از خارج داخل شهر شده و در خانهٔ جناب مقتدائی **آقاسید محمد ـ باقر رشتی** جمعیتی بمحارست خود فراهم آورده مستعد و مضبوط نشست **سیف الدوله** شاهزاده که صاحب اختیار اصفهان میبود او نیز از رکن الدوله توهم کرده بطرف بختیاری رفته رکن الدوله و آصف الدوله و سایرین هر قدر کردند که بتوانند امین الدوله را بچنگ آورند میسر نشد.

حرکت دادن جنازهٔ شاه

روز چهارم بعد از وفات خاقان مرحوم اردوی سلطانی بقانون هنگام حیات خاقانی حرکت کردند از اصفهان و توپخانه در جلو، سرباز نظام بسته عقب توپخانه، اهالی حرم عقب سرباز، نعش خاقان مرحوم در تخت روان مرصع عقب حرم، رکن الدوله و امراء عقب تخت. **کشیکچی باشی** با سایر شاهزادگان و لشکریان در تیپ سواره به آئین هرچه تمامتر بهمین قسم منزل بمنزل طی مسافت کرده تا ورود بمعصومه قم نمودند. همگی شاهزادگان و امراء قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را

چاک کرده سرها برهنه خاک برسر کنان پای برخاک و گریبان چاک در جلو تخت سی آمدند تا روضهٔ مقدسه . در مکانی که در حیات خاقان مغفور مقبره بجهة خود معین نموده و سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار درربا خود نقر و حجاری نموده آن گوهر پاک را در آن خاک و تربت پاک سپرده و روی آن حضرت‌را نیز بتربت جناب خامس آل‌عبا حضرت سیدالشهداء(ع) که‌در حیات خود خاقان مغفور بقدر یکصد من تبریز ذخیره کرده و جمع نموده پوشانیدند ودر دخمه کردند .

عزاداری شاهزادگان و امراء

سردخمه کردند سرخ و کبود　　　　تو گفتی که خاقان به گیتی نبود

آصف‌الدوله که ازسر کارعلی‌شاه ظل‌السلطان مخوف‌بود وهمواره هوا خواه دولت محمدمیرزای پسر نایب‌السلطنه میبود از تشویش ظل‌السلطان همراهی بشاهزادگان نکرده و در معصومه قم برسر تربت خاقان مغفور مجاور ، ظاهر بتلاوت قرآن و باطن بفساد کارظل‌السلطان مشغول گشته، رکن‌الدوله وسایر شاهزادگان وامراء ها جواهر وخزائن و اسباب سلطنت بالتمام وارد دارالخلافه، جمیع جواهر و اسباب سلطنت بره گذارو نثار، ظل‌السلطان از مشاهدهٔ کوه نور[1] و تاج ماه و نورالعین

۱- صحیح نیست و باید دریای‌نور باشد . کوه‌نور بعداز قتل نادربوسیلهٔ احمدخان ابدالی سرکردهٔ سپاهیان افغانی بتاراج رفت و به افغانستان و سپس به هندوستان برده‌شد و درسال ۱۸۵۰ میلادی (دوسال پس از فوت محمد شاه) کمپانی هند آنرا بملکهٔ ویکتوریاتقدیم کرد و فعلازیب تاجی‌است که‌بمناسبت تاج گذاری ژرژ ششم برای مادر ملکهٔ الیزابت دوم ساخته‌اند ومیتوان آنرا در برج لندن‌تماشا کرد . ف .

جلوس ظل‌السلطان

ظل‌السلطان ظل سلطنت‌را در خود مشاهده لوای سلطنت‌را برافراخت و در یوم سه شنبه ۱۴ شهر رجب المرجب ساعت سعد تعیین نموده بر **تخت طاوس** نشست. بار عام درداده شاهزادگان دارالخلافه وامراء قاجار و سرکردگان لشکر پادشاهی و نوکر عراقی و مازندرانی جمله بالتمام سر فرودآورده تهنیت سلطنت گفتند و سکهٔ دارالخلافه را باسم ایشان زدند وخطبهٔ سلطنت‌راباسم‌ایشان خواندند وحضرت‌ظل‌السلطان دست سخاوت و بخشش بآن مال فراوان گشاده هریک از شاهزادگان و امراء وسرکردگان لشکریان‌را واهالی‌طهران‌را انعام و احسان‌فراخور حال خود نموده چنانچه در عرض چهل روز دو کرور از آن دولت خدادادرا بمردم دادودهش نمود.

کمال حسن‌سلوک رادر بارهٔ شاهزادگان وعیال خاقان‌جنت‌مکان و سایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت و کوس سلطنت بنام نامی ایشان بلندآوازه گردیدوبهریک از شاهزادگان واسباط خاقان‌جنت‌مکان اطراف مملکت ایران فرمانی‌مرعی‌داشته‌نصایح مشفقانه‌درحفظ سلطنت ورعایت صله رحم که ودیعهٔ پروردگار است مرقوم و بدلجوئی مردم‌و تربیت سپاه مشغول، خزانه‌را بیرون ریخته از هرجهت ساز لشکر و سپاه و توپخانه نمود.

گفتار در ذکر سلطنت محمدشاه

بعداز فوت خاقان خلد آشیان، محمدشاه در تبریز بخدمات محوله بخود مشغول. محمدرضامیرزای شاهزاده‌که پیوسته در هوای رضای

محمدشاه پرواز مینمود. بعداز این واقعه بنه و اسباب خودرا دراصفهان سپرده خود به چاپاری چهارده روزه به تبریز رفته و بیان واقعه را نموده محمد شاه از عدم رضایت اهل آذربایجان و نرسیدن یک سال مواجب نوکر و نداشتن دیناری نقد وجواهر، استطاعت سلطنت را در خود ندیده وهوس این امررا نداشته عاقبت باصرار قائم‌مقام و ایلچیان انگریز و روس در دوشنبه هفدهم شهر رجب المرجب[1] جلوس نموده سکه تبریز را باسم خود زده خطبهٔ سلطنت را باسم خود خواندند.

جلوس محمدشاه درتبریز

این خبر که به‌ظل السلطان علیشاه رسیدبنا به‌رعایتی که‌مهتران را برکهتران و زیردستان است خواست که ناصحی را نزد او فرستاده که‌اورا به نصایح مشفقانه براه آورده خیالات بیهوده را از سر او بیرون کند. رکن الدوله متعهد این خدمت شده خلعتی فاخر مشحون بجواهرآلات نفیسه ولآلی قیمتی بجهت محمدشاه‌آراستند وفرمانی درغایت مهربانی و دلجوئی‌مشعربرنصایح و اندرز نوشته بمضمون اینکه‌بیهوده اختلال در دولت کردن چه صورت‌دارد، ازمیان پنجهزار ذریّه واحفاد خاقان مغفور لازم است که یکی متقلّد امر سلطنت گشته سایر اطاعت اورابجهت حفظ مال وعیال خود کنند. اینک باعتباراجماع شاهزادگان و امراء قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت من‌ادعای‌این امررا کرده و سایر شاهزادگان نیز می‌باشند که هریک در این امربرتو اولویّت دارند چنانچه تصورات باطله‌را ازخود رفع کرده سر اطاعت را پیش آوری بقانون سابق منصب ولیعهدی و مملکت آذربایجان و

پیام ظل‌السلطان به محمد شاه

۱- در ناسخ التواریخ شب یکشنبه ۷ رجب ۱۲۵۰ ضبط شده.ف.

خراسان‌را بتو واولاد نایب السلطنه مرحوم وا گذار نموده دولت خداداد و مملکت اجدادرا باهم خواهیم خورد و الا آمادهٔ حرب و جدال باش که اینک لشکر بی پایان بر سرتو خواهم فرستاد . و مبلغ سیصد هزار تومان انعام به رکن الدوله دادند و اورا مأمور بآذربایجان نموده .

بعد از ورود رکن الدوله به تبریز، ابتدا کمال رعایت‌را ازاو منظور داشته بعد باشاره قائم‌مقام نواب معزی‌الیه‌را با همراهان او بالتمام در حلقهٔ محاصره انداخته که احدی از آنجا خبر بیرون نیاورد . درهمان روز بهوای تسخیر دارالخلافه از تبریز حرکت نموده و هفت عرادهٔ توپ بی‌اوضاع و هفت‌هزار سوار و سرباز بی‌پارا مصحوب خود گردانیده سپاه و لشکریانش بعلت سفر زمستان وآنگهی مملکت خراسان[1] قدرت‌حرکت از آذربایجان‌را نداشته مستمسک به بعضی از معاذیر شدند . قائم‌مقام به تدابیرچند که در حقیقت منظور و رأی پادشاه برآن بود مبلغ یکصد هزار تومان[2] از ایلچی انگریز و روس قرض کرده و ایشان‌را بجهت رد تنخواه استقراضی همراه آورده و تنخواه‌را قرار داده که بعد از ورود به دارالخلافه رد نموده لشکرحرکت داد .

وام گرفتن از سفرای روس و انگلیس

از تبریز حرکت کرده وارد اردبیل‌شدند . و دو برادراز محمدشاه بود که یکی را بسن نوزده سال و اوراخسرومیرزاسی گفتند ویکی‌پانزده ساله که اورا **جهانگیرمیرزا** میگفتند هردو از یک مادرو مادر ایشان

۱- در نسخهٔ مجلس آذربایجان.

۲- در ناسخ‌التواریخ سی‌هزارتومان ضبط شده که سفیر انگلیس بوسیلهٔ گرفتن وام ازبازرگانان تهیه کرده است .ف.

هردو ازاهل آذربایجان بوده و ازمادر محمدشاه نبودند واهل آذربایجان بسبب ایلیت، بسیار بسیار راغب و مایل آن دو شاهزاده بودند و میان آن دو برادر با محمد شاه چندان الفتی نبود .

در این وهله که باردبیل آمد خسرو میرزا که حاکم اردبیل بود و در حسن وکمال و جوانی عدیل نداشت و حسب الامر خاقان مغفور به پایتخت روس رفته و در فرنگستان هنرها بظهور رسانیده که تصویر آن را در هرصفت بالفعل جماعت روسیه مثل تصویر پادشاه نقش مینمایند ، با برادر خود جهانگیر میرزا استقبال کرده وکمال خدمت را بظهور رسانیدند .

کور کردن خسرومیرزا و جهانگیرمیرزا

محمدشاه بتحریک قائم مقام خیال بر این داشته از اینکه اهالی آذربایجان راغب بر این شاهزادگان باشند واینها را بعد از این خیال فسادی بهمرسد، شب هنگام آن دوجوان بیچاره رااحضار وبعد ازملاقات حکم نموده که چشمهای آن نورالعین را بیرون آورده در قلعه اردبیل محبوس نمودند و بجهت حبّ دنیا قائم مقام بعد از اینهمه مرحمتهای نایب السلطنه مرحوم، چنین ملامتی بزرگ را از خرد و بزرگ برخود گذاشت و بعد از این متوجه خمسه گردید .

اطاعت فتح اللهمیرزا و منوچهرخان گرجی

شاهزاده خمسه **فتح اللهمیرزا** گزیر ، از خدمت ندیده سر انقیاد پیش آورد و پس از ورود به زنجان جمیع اسباب و دواب فتح الله میرزا را مصلحت رفت که ضبط شود و آن قلیل اسباب بعلت نبودن در زنجان مزید براسباب سلطنت فرسوده از زنجان متوجه قزوین شده، نرسیده بقزوین **منوچهرخان گرجی** که ازجانب خاقان مرحوم به حکومت رشت و گیلان

و منصب معتمدالدوله سرافراز بود با پانصد سوار و پنجاه هزار تومان پیش کش وارد اردوی محمد شاه گردید و ملحق به اسباب سلطنت گردید وسورد التفات بی اندازه گشت. والله یارخان آصف الدوله که بتزویر و حیله در آستانهٔ معصومه خزیده بود، بعد از اینکه از حرکت لشکر محمدشاه اطلاع یافت علم هواخواهی برافراشت. از حوالی قم وساوه و نوکر قلمرو و کمره قریب به دوهزار سرباز و سوار فراهم آورده بعداز وصول منوچهرخان ملحق به اردوی محمدشاه شد. از وصول منوچهرخان و آصف الدوله ناتمامی سلطنت تمام گشته وقوتی در امر سلطنت بهمرسیده حرکت خودرا تعجیل داده، خارج از قزوین نزول نمود. نوکر قزوینی دسته به دسته ملحق به اردو میشدند. این خبر که به دارالخلافه و عرض ظل السلطان رسید لشکر خودرا سان دیده سی هزار سوار و پیاده بسرداری شاهزاده امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی شاه مرحوم، در مقدمة الجیش به استقبال محمدشاه فرستاده و سهراب خان گرجی رانیز با دوهزار سواروبیست عرادهٔ توپ متعاقب سرکشیکچی باشی روانه کرد. کیومرث میرزای ملقب به ابوالملوك رابا سه هزارجمعیت دیگرمتعاقب فرستاده و یک یک آن لشکر و سپاه‌را بنفسه خود سان دیده و مواجب سال گذشته‌را تمام وکمال با مواجب سال آینده بعلاوه سواری بیست تومان و پیاده‌ای ده تومان انعام بدست‌خوددر دست ایشان گذارده و سرکردگان سپاه‌را هریک فراخور احوال اسب واسلحه ویراق وانعامات فرموده اسبهای توپخانه‌را هریک پنجاه تومان چهل تومان ابتیاع کرده با اسبابی بزرگ و تهیه‌ای عظیم چنین لشکری را که هرگز در ایران

لشکرفرستادن ظل السلطان برسر محمدشاه

باین آراستگی مهیّا نشده بود سان دیده روانه نمودند وخودظل السلطان در شهر تهران با جمعی از شاهزادگان دارالخلافه و **محمد باقر خان قلعه‌بیگی** برادر آصف‌الدوله توقف نموده امام وردی میرزا منزل بمنزل می‌آمد تا نزدیک قزوین رسید.

پناهنده شدن امام‌وردی‌میرزا بچادر سفیر روس

از اینکه رکن‌الدوله برادر او در قراول بود هر روز تهدید باو مینمودند که اگر برادرتو باما کج نزاع کند[1] چشمهای تورا خواهیم کند. از این‌طرف‌هم رکن‌الدوله به برادرش نوشتجات نوشته منع در نزاع و وجدال می کرد وترغیب در خدمت محمدشاه مینمود. آن نمک‌ناشناس مجنون نیز بنوشته جات برادر فریفته شده شب هنگام بدون اطلاع سرکردگان و امیران لشکر، ده دوازده هزار سوار برداشته رو باردوی محمدشاه روان ودرچادر ایلچی روس پناهید.

بعد از اطلاع محمدشاه بروصول کشیکچی‌باشی، **لنجی‌صاحب**[2] انگریز توپچی باشی خودرا باچهار عرادهٔ توپ مأمور کرد. لنجی بدون اطلاع چهار عّراده توپ‌را آورده بحواله اردوی بی‌صاحب. اهل اردو بجهت سردی هوا در "دره نزول نموده لنجی‌توپ‌ها را ساچمه پرکرده بالادست اردوبرسر بلندی استوار نمود و دهن توپ‌را به‌اهل‌اردو کرده

تدبیرلنجی صاحب

صبح که اهل اردو برخاسته سرهای توپ‌را روی برخود دیده وسردار‌را ندیده،آواز لنج بلندشد که سردار شما دیشب ملحق به‌اردوی ما شده خدمت در اطاعت محمد شاه نمود. شما هر یک که سر اطاعت‌دارید

۱- درنسخهٔ مجلس کج تابی کند.

۲- منظور سره.ب. لیندزی Sir Henry Bethun Lindsay میباشد.ف.

بسم‌الله شرفیاب خدمت شوید و هریک هم که بتهران میروید رفته باشید و هر کدام که بخانهٔ خود میروید بروید. اگر درآورید[1] و بخواهید نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یک دفعه آتش میدهم دیاری از شما باقی نخواهد ماند.

لشکریان بی‌سردار و صاحب ناچار شده بعضی بخدمت محمدشاه رفته، برخی به خانه‌های خود رفته، و پاره‌ای که عیال در دارالخلافه داشتند رو بطهران روان گشتند. درلحظه‌ای لشکریان بآن استعداد و آراستگی چون بنات‌النعش متفرق و هر کدام بطرفی روان گردیدند.

محمد شاه بعد از افتتاحی چنین بدون نزاع سرعت در حرکت داده از قزوین متوجه دارالخلافه گردید. سهراب خان و ابوالملوک هریک درآن منزل که بودند بمحض استماع این خبر توقف کرده عریضه ارسال داشتند که ما منتظر ورود موکب همایونی میباشیم. نزدیک به دارالخلافه محمد شاه و آصف‌الدوله درخفیه نوشتجات به محمدباقرخان قلعه بیگی نوشتند که به ورود موکب فیروزی کوکب باید ظل‌السلطان وشاهزادگانی که سرکش میباشند مقید و محبوس نموده نگذاری که بطرفی بیرون رفته باشند.

فریفتن ظل‌السلطان

این خبر وحشت‌اثر که به ظل‌السلطان رسید ازاینکه تمام سرکردگان و یاران خودرا باستقبال محمدشاه فرستاده بود، کسی‌را نداشت که یاری و مدد کاری به او نماید، با محمد باقرخان مشورت نمود. محمدباقرخان ازراه ملعنت آن شاه ساده‌لوح رافریفته گفت قلعه تهران حصنی است حصین

---

[1] - در نسخهٔ مجلس اگرصدادرآورید.

دوسه هزار تفنگچی مستعد بالفعل در تصرف من میباشد که یکدل و یک جهت با من میباشند. بقدر یک دو ماه می‌توانیم با همین استعداد خودرا نگاه داشت ودارالخلافه‌را بتصرف آنها نداد. عریضه‌ای خدمت سرکار فرمانفرما نوشته **شجاع السلطنه** را با لشکر و توپخانه استدعا خواهیم کرد. البته‌سرکارفرمانفرماشجاع السلطنه‌رامأمورخواهندفرمود. ایشان نیزبعلت عدم‌سیورسات و مخارج ناچار شده کاری ازپیش نخواهد برد و سرکار فرمانفرما بفریاد ما خواهند رسید. بیچاره ظل السلطان بسخنان آن شیطان فریفته شده عزم رحیلش به اقامت تبدیل یافت و بمحمد باقرخان و نوکر متفرقه وی فریفته و مستظهر گشته توقف در دارالخلافه نمود. هرچند بعضی از شاهزادگان و خیر خواهان او را تکلیف بفرار وخروج ازدارالخلافه نمودند مفید نیفتاد اذاجٰاءَ القَدَرُ عَمیَ البَصَرُ برجای فرار مستقیم گشت.

اردوی محمد شاهی و کوکبه خسروانی قریب گشته، درشب چهارشنبه بیست و یکم‌شهر شعبان ۱۲۵۰ چهارساعت از شب گذشته درحالیکه ظل السلطان در اندرون حرم مقدمهٔ خواب و استراحت را داشته، محمدباقرخان‌قلعه‌بیگی جمعیت خودرا سکمل‌آراسته ابتدابدرب خانه درباغ مرحوم خاقان بعمارت بلور آمده **محمد جعفرخان کاشی** را که سابقاً در نزد علیشاه و در این اوقات مشارالیه وسدار علیه میبود گرفتار زنجیر غفلت ساخته بعداز انجام کار وزیر بسلطان پرداخت[1]

۱- در مقابل این عبارت در حاشیه باخطی دیگر این دوشعرنوشته‌شده‌است:

دنبالهٔ حاشیه درصفحه بعد ←

دستگیری علی‌شاه و وزیر او

آن بی‌حیای نمک ناشناس سرزده در اندرون رفته علیشاه‌را دربستر راحت مقید ساخته جمعیت خودرا بدور او قراول کرد.

صبح بسیار زود دروازه شهررا گشود. صلای حضور شهریاری را دستور داد. هریک بمضمون اَلسّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ أُولٰئِکَ المُقَرَّبُونَ در شرفیابی حضور محمد شاه برخاسته گوی مسابقت از خود ربوده باشند، سبقت بریکدیگر می گرفتند. شاهزادگان و امراء و اهالی مملکت فوج فوج دسته دسته هریک بدست آویزی خودرا باستقبال رسانیده بزبانی تهنیت سلطنت می گفتندو هریک بوسیله[ای] ازوسائل تقرب جسته در آن سرکار خودرا جلوه‌خدمت میدادند. محمدباقرخان صندلی مرصع خاقان مغفور را با اسباب سلطنت و فروش وظروف‌واوانی طلا و نقره با اسباب جلالت و عظمت قدغن نمود که به باغ نگارستان برده از هر جهت آرایش بباغ دهند. اهالی شهر باغ را از حلویات و مأکولات و انواع خوردنیها مملو کرده‌تدارکی عظیم وشایان وبساطی بزرگ و نمایان پیراستند.

جلوس محمدشاه‌درباغ نگارستان

محمد شاه در یوم بیست و دوم شهر شعبان بآئین نمایان وارد نگارستان شد. برصندلی مرصع خاقان مرحوم نشستد جمیع‌شاهزادگان واسرایا ن[کذا] ولشکریان سر فرود آورده‌تهنیت سلطنت گفتند. بیچاره ظل السلطان از خوف جان برخود پیچان دقیقه[ای]آرام وقرارنداشت.

→ زتأکیدات رکن‌الدوله نز تأیید یزدانی
ورامین تاکرج زیر نگین ظل سلطان‌شد
بسی پرداخت گنج و رنجها بردوولی آخر
نشدظل الله وخودظل‌سلطان‌بود،نی آن‌شد

جمعی از حرم خاقان مغفور مثل **ضیاءالسلطنه و فخرالدوله** وپاره‌دیگر از زنان و دختران، ظل‌السلطان‌را برداشته با **خازن‌الدوله** وکلیدخزانه و تاج شاهانه با جواهرآلات وکوه نور[1] و تاج ماه و جواهرات نامی بحضور محمد شاهی شتافته،ظل‌السلطان در غایت ذلت و معذرت همان تاجی که برسرگذاشته با جواهرات نفیسه بدست نیاز گرفته خدمت محمدشاه برگذار نمود . بلی خواست پروردگار چنین است که چنان دستگاهی‌را بدون نزاع و جدال قسمت برچنان کسی نماید ودیگری را باوجود آنهمه اسباب و بذل اموال وقبول عامه چنین مسخر می کند .

ظل‌السلطان‌را بحضور محمدشاه میاورند

بسی دهقان که صد خرمن بکارد

زصد خرمن یکی جو بر ندارد

بسی ناکشته را کز در درآنند

سپهر دوربین تا در چه کارند

محمد شاه از غرور جوانی وسلطنتی چنین بدون زحمت زبان حالش مترنم باین فرد میبود:

دولت آن است که بی خون دل‌آید بکنار

ورنه با سعی و عمل باغ جنان‌اینهمه نیست

محمد باقرخان قلعه بیگی، محمد جعفرخان کاشی را در زنجیر کشیده بحضور محمد شاه حاضر نمود و محمد شاه‌در ازاء خدمت،محمد جعفرخان‌را بمحمد باقرخان‌با خانه و اموال و اوضاع بخشید . بیچاره‌را بعدازاخذ اموال اقراری بداغ و شکنجه کشیده معادل یک کرور از او

عاقبت وزارت محمدجعفرخان کاشی

۱- غلط‌است وباید دریای نور باشد ف

بازخواست نمودند . خلاصه هفت‌روز اردوی محمد شاه در نگارستان توقف بعد از هفته مذکور بساعت نیک وارد دارالخلافه ، در عید- فطر سنهٔ ۱۲۵۰ مجدداً بر تخت طاوس جلوس کرده ، شاهزادگان صغیر و کبیر سراطاعت درپیش گرفته درسلام عام‌حاضر. ظل‌السلطان بعدازآن کوکبه و جلال پادشاهی بذلّت فرمان‌بری درسذلّت وتباهی در هنگامی که درحیات خاقان مغفور بسلام‌حاضر می گشت درخدمت محمد شاه درکمال خفض جناح بسلام ایستاده ، بهیچ‌وجه اعتبار و اعتنائی‌نسبت باو ملحوظ نبود . الحق در این جزءازمان انقلاباتی‌چنان هیچ کس مشاهده نکرده بلکه ازکتب‌تاریخ‌سلف نیزنخوانده . بلی :

روزگار است آنکه گه عزت دهدگه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

شاهزادگانی که هریک شمشیر ایشان بر آسمان دولت مجره و کهکشانی‌بود درین‌وقت بطریق ذلت وحقارت‌بنظر می‌آمدند که گویا هیچ روستا و برزگری باین مذلّت و خواری نبود . کسانی که نور چشم خاقان مغفورمحسوب بودندا کنون‌احدی ازحقارت بر ایشان‌نظرنمیکرد . ظل‌السلطان همینکه ازسلام‌محمدشاه‌بیرون میآمد سربازاورا درحلقه‌قراول انداخته ، مطلقا متحرک‌بالاراده‌نبود . شاهزادگان‌دیگرمثل رکن‌الدوله و هریک که باوجود بودند همگی درقراول سرباز گرفتار ، احدی‌باراده خود متحرک نبوده مگر امام وردی میرزا که در پناه دولت روس بود کسی به‌او متعرض نمیشد وباقی گرفتار بودند .

خواری وگرفتاری شاهزادگان

دربیان آمدن شاهزادگان هر ولایت و گرفتاری ایشان

بعدازاستقرار محمدشاه بدارالخلافه واطاعت شاهزادگان پای تخت وامراء قاجاریه وتصرف خزاین وجواهروااساس سلطنت که درعرض شصت سال شاه مرحوم[1] وخاقان مغفور درمملکت ایران وانگلستان وهندوستان فراهم آورده بود با جواهرات سلسله سلاطین گورکانیه که از شاهرخ شاه ونادر سلطان باز یافت‌شده بود هر یک از شاهزادگان ناچار دراطاعت و انقیاد گردیدند.

باطاعت آمدن ملک آراء

اول محمدقلی میرزای ملک آراء که ازهمه اسباط خاقان مغفور بحسب طول عمر بزرگتر وبرهمه مهتر بود و ازجانب خاقانی بحکمرانی مملکت طبرستان واستراباد سرافراز ولی بعلت ضعف بنیه و علل جثه هوس دارائی سلطنت نجسته و باوجود کبرسن و کثرت اولاد واحفادوحصانت مملکت طبرستان و استراباد وبیست هزار نفر نوکرآبائی واجداد ، گردن انقیاد در پیش نهاده هوای خدمت کرده هرچند اهل آن مملکت و بزرگان آنولایت جمعیت وشورش کرده او را بخدمت گزاری وهواخواهی خود وصعوبت و حصانت مملکت مستظهر وامیدوار کردند مفید نیفتاد . عاقبت به تحریک وترغیب پسرش بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ابتداء میرزا جعفر وزیرش رابخدمت فرستاده بعد خود وچندنفر از اولادش به

---

۱ - مقصود آقا محمدخان است ف.

پایه سریر سلطنت حاضر گشته مورد ذلّت و خفّت بی‌اندازه گردید و درکمال ابتذال مورد طعن کبار و اطفال آمد.

اطاعت حشمت‌الدوله

و همچنین **محمدحسین میرزای حشمت‌الدوله** که در عهدخاقان خلد آشیان بحکومت و اختیار ولایت کرمانشاهان و لرستان فیلی و عربستان سرافراز میبود وزارتش بامیرزا ابوالقاسم همدانی. بعلت‌سابقه و خصوصیت او با قائم‌مقام ابتدا او رابدارالخلافه‌فرستاده قائم‌مقام نیز اطمینان کلی باو داده و عده منصب ولیعهدی باو نمود. وزیر جاهل را فریفته، او نیز نوشتجات موکّده به محمد حسین میرزانوشت. آن بیچاره طماع با وجود کثرت سپاه و وسعت مملکت و قرب‌جوار بدولت عثمانی و نزدیکی باماکن مشرفه و خصوصت شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا باعباس‌میرزای نایب‌السلطنه بی‌اختیار بطمع منصب‌ولیعهدی برخاسته جریده به دارالخلافه روان گشت. تا حیات قائم‌مقام بر دوام بود اگر چه‌بهرام‌میرزا برادرمحمدشاه رامأمور بحکومت ولایتش کردند و اموالش را بتصرف آوردند ولی بهتر از شاهزادگان‌دیگر میبود. اما بعد ازکشتن قائم‌مقام آنهم جزء اردبیل گشت.

اطاعت حسام‌السلطنه

و براین قیاس محمد تقی‌میرزا حسام‌السلطنه که از زمان دولت خاقان جنت مکان بحکومت ودارائی ولایت بروجردوبختیاری واهواز و لرستان‌فیلی مامور [بود] در این مقدمه از محمدشاه هراسان گردیده خوانین بختیاری و نوکر عراقی که در آن مملکت بودند اورامستظهر نمودند. قبول پاداری ننمود و اهالی مملکت عرض‌نمودند که‌اگرپای اقامت نداری‌ما اینقدر میتوانیم تورا با عیال‌واموال صحیح وسالم بخاک

بغداد و عراق عرب رسانیم. بازمتقاعد نگشته قبل از حرکت خود **ابوالفتح میرزای** پسر خود را بخدمت محمد شاه فرستاد و از تعاقب او خود بدارالخلافه روان گشت و در نزد اخوان برادروار نشست تا اینکه با قافله اردبیل همسفر گشت. ولایاتش با اموال واسباب بیکی از برادرهای محمدشاه بخشیده شد.

اطاعت شیخ الملوك

و باین طریق نیز **شیخ علی میرزای** ملقب به**شیخ الملوك** که در دولت خاقان مرحوم، حاکم دولت آباد و تویسرکان میبود در آن هنگامه با عدم اسباب و بضاعت خودسر ادعای فرماندهی نمودند، ازعلامات پادشاهی و نشانهٔ خسروی بکوبیدن نقاره صبح اکتفا کرده چندی که میدان سلطنت را از فارس خلافت خالی دید جولانی نموده و اطفاء حرارتی از دود مشعل کرد[1]. بعدازاینکه طایفه زندیه راکه ازایل سادرش بودند بدور خود جمع کرده در عرصه خیال تصورات محال مینمود غوغا طلبان زندیه نیزاورا مستظهر کرده بمضمون اولی قُوَّةٍ وَأُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ، مایعرفی که بود صرف میکردند تااینکه کوکب جلال محمدشاهی از افق تبریز بخونریزی طلوع نمود. آنهمه تصورات وخیالات خام بیک باره معدوم گردید. اجماع زندیه به تفرقه مبدل وهوس فرمان روائی به اطاعت و فرمان بری تبدیل یافت. ابتداء **نظرعلی میرزای** پسرخود را با دویست سوار در عرض راه زنجان باستقبال فرستاده وبعدازورود موکب شاهی خود نیز مرسوم طاعت وبندگی بدارالخلافه شتافت. منظورش اینکه کمره و قلمرو راکه درتحت اختیار غلامحسین خان سپهدار خاقان مغفور

---

۱ - نسخه مجلس مشتعل.

سیبود اکنون پیش کش مضبوطی به محمدشاه داده و گرفته باشد وعلاوه بر ولایت تحت اختیارش کند. ولی غافل از اینکه او نیز باتفاق یاران وبرادران دراجزای اردبیل خواهدشد. چنانچه هنگامی که شاهزادگان را بر قاطرهای بی پالان سوار کرده باآنهمه خفت روانهٔ اردبیل میکرد نداین بیچاره از بابت پیش کش قلمرو دوازده هزار تومان اشرفی تحویل میکرد و از یکطرف قاطرهای بی پالان آورده که او را سوار کرده و به اردبیل برده باشند. خلاصه او نیز شرفیاب خدمت محمد شاه شد در حلقه برادران نشست.

اطاعت سیف الدوله

دیگر سیف الدوله سلطان محمدمیرزای حاکم دارالسلطنه اصفهان که از فوت خاقان مرحوم توهم از رکن الدوله کرده بسمت بختیاری رفت، جماعت بختیاری او را حمایت و یاری کرده جمعیتی بهمراه او آمدند. بعد از رفتن اردوی سلطانی از اصفهان باصفهان آمده ولایت خود را متصرف گردید. در هنگام سلطنت ظل السلطان عریضه وبارخانه بخدمت فرستاد. بعد ازظل السلطان وسلطنت محمدشاه نیز عریضه وبارخانه با پیش کش لایق بدربار شاهی ارسال داشته سکه وخطبه رادراصفهان بنام محمدشاه نامی نمود ولی از دربار شاهی بجزاز شرفیابی حضورش حکمی نرفت. او نیز پای اقامت در آنجا افشرده شرفیاب حضور نشد و بمعاذیر غیر موّجه متمسک گردید. آخرالامر اولیاء دولت خسروخان گرجی را باسم سرداری با پنجهزار لشکر مأمور باصفهان، در باطن مشارالیه رفت که بورود باصفهان سیف الدوله را گرفته وبسته بسریر سلطنت اعلی فرستد خسروخان نیز حسب الامر باابوابجمعی راهی گشته و ورود بدارالسلطنه

اصفهان چند روزی بعد سیف‌الدوله را گرفته و در تخت‌روان نشانیده با جمعی سوار بحضور محمدشاه فرستاد. از اینکه تاج‌الدوله مادرش بسبب تعلق خاطر خاقان مرحوم نسبت بوی جواهر زیاده از حدبوی مرحمت شده بود، بعلت اخذ جواهرات از تاج‌الدوله او رانگاه داشته متعرض نشدند.

مخالفت اسمعیل‌میرزا و گرفتاری او

دیگر **اسماعیل‌میرزای** شاهزاده دامغان که ازطفولیت دست‌پرورده سرکارشجاع السلطنه و کمال اخلاص را بآن دولت داشته الحق بشجاعت از سایر اخوان ممتاز و در رزم روسیه درسال **یرملوف** هنرهانموده فتوح نمایان ورزمی شایان درپیشگاه خاقانی بعرصه ظهور رسانید. در این اوقات بعلت مخالطت و ارادت نسبت بسرکار شجاع السلطنه همواره منتظرظهور کوکب اقبال آن بی‌همال و از خدمت محمدشاهی تغافل جسته واهمال مینمود تا اینکه **قهرمان‌میرزا** برادر محمدشاه که والی خراسان میبود لشکر بسر او فرستاده و از اینطرف الله‌یارخان آصف‌الدوله بالشکرگران مأمور بسرداری واعطام خراسان وارددامغان گشته[1] تلاقی عسکرین شد. آن بیچاره را از دو طرف گرفتند. گریزی از خدمت ندیده ناچار بچادر آصف‌الدوله شتافت. او را با جمعی سوار روانه دارالخلافه نمودند او نیز با اخوان پیوست و از جمله مجاورین اردبیل محسوب شد.

اطاعت بهمن میرزا

دیگر **بهمن‌میرزای** حاکم سمنان است که بدو عمر به‌مرحوم نائب السلطنه و همچنین به محمدشاه کمال‌اخلاص را داشته مادرش خازن‌الدوله است که از طفولیت بخزانه‌داری شاه مرحوم وخاقان‌مغفور

1 - در نسخه مجلس مأمور بسرداری خراسان و دامغان گشته.

سرافراز بوده بجز آن مخدره احدی از جواهرات و خزانه نهائی خاقانی مطلع نبود. در ظهور سلطنت ظلّ السلطان درخفیه ونهان عریضه بمحمدشاه نوشته اظهار مخالصت مینمود. در این اوقات بهمن میرزا نوکر سمنانی را برداشته شرفیاب حضور شد. بعلت خدمات مادرش و بروز پاره[ای] کنوز و دفائن مورد التفاتی اندك گردید.

داستان حیدرقلی میرزا و آشفتگی کاراو

دیگر از جمله شاهزادگان صاحب ولایت **حیدرقلیمیرزا**ی صاحب اختیار ولایت گلپایگان و قلمرو است. اگر چه بحسب وسعت ولایت محل اختیار شاهزاده معظم الیه، قابل پاره[ای] خیالات نبوده ولی بعلت عقل معاش وتحصیل مداخل ومنافع از طرق متعدده شاهزاده مذکور صاحب الوف و کرور بودند و از اینکه ازطرف مادر شاه وارث بحسب ارث مادری خالی از ادعا و سرش بی غوغا نبود. جمعی از خوانین بختیاری را بسیار محبت و سهربانی کرده فدوی و فریفته خود نموده بود که بمحض اشاره هرقدر لشکر میخواست میسر ودر وقت وفات شاه مغفور درگلپایگان بود. بعد از استماع آن قضیه هایله باخود اندیشید که خزانه مملو از زر و جواهر، نوکر بختیاری آماده وحاضر، دارالسلطنه اصفهان که سواد اعظم مملکت ایران است خالی و خالی از دلیران است[1]؛ مجالی بهتر از آن نخواهد بود که آن مملکت را بتصرف درآورده از هرطرف لشکر و نوکر عراقی را جمع آوری نموده اگربضاعت سلطنت میسر گردد چه باك از اینکه متقلد آن امر خطیر گردم والا عریضه بسرکار اقدس فرسانفرما

۱ - نسخه مجلس: نوکر بختیاری آماده وحاضردارالسلطنه اصفهانشده که سواد اعظم مملکت ایران است وخالی از دلیران.

نوشته انقیاد و اطاعت آن حضرت را خواهم نمود یقین است که بعد از استقرار آنحضرت در امر سلطنت مملکت اصفهان را بمن خواهند گذاشت و مفوض خواهند داشت.

کمک گرفتن حیدرقلی میرزا از بختیاریها

پس از این تصورات ارقام باطراف نوشته باحضار سرکردگان کمره و قلمرو و طوایف بختیاری فرمان داده بفاصله سه روز **خسروخان** نام **چهارلنگ** که از جمله خوانین معروف بختیاری است با چهارهزار سوار و هزار پیاده بخدمت سرکار شاهزاده حاضر گشت. بعداز پنج روز دیگر **بهرامخان** نام **بساك** که از جمله بزرگان بختیاری هفت لنگ است با سه هزار سوار و پیاده شرفیاب گردیدند. نوکر قلمرو و عراقی نیز هرروزه فوج فوج دسته به دسته جمع گشته در عرض ده روز بیست هزار لشکر مستعدفراهم آورده سراپرده شاهزاده را بصحرا کشیدند. نقارخانه خسروانی و دارائی را کوبیدند. سرکار شاهزاده معزی الیه خزانه را گشوده زر و جواهر بیرون ریخت، از هر جهت تهیه لشکر و سازعسکر نمود. جمع خوانین و سرکردگان سپاه را از اعلی و ادنا پیروبرنا بخلاع فاخره وانعامات وافره خورسند وخوشنود نمود.

دریوم پنجم شهر رجب المرجب سواران لشکربمیدان درب خانه آمده و جمع گشته اسب شاهزاده را حاضر نمودند که سوار شود وروبراه شوند. در سنوات قبل یک رأس مادیان سفلوکی از یکنفر از طایفه خسروخان چهار لنگ در صحرا سرقت شده صاحب مادیان، مادیان را درین وقت بزیرپای یکی از طایفه بهرامخان دیده مطالبه مال خود

را بعینه نمود. آنمرد آنکار و از این طرف اصرار منجر به نقار، از نقار گذشته منتهی بفساد و نزاع شد. از دو طرف بحمایت قبایل وعشائر خود گرد آمده و آواز گیردار بلند شد. لشکرمستعد با اسلحه آماده‌دست به تیر و تفنگ کرده قیامتی در آن میدان برپا گردید که دود تفنگ و خاك سم‌شبرنگ رنگ از رخسار آفتاب برده وبرق شمشیرآبدار درمیانهٔ آن دود وشرار «چو برقی که از ابردارد گذار»، بنظرجلوه گر شده مختصر اینکه یکدفعه ده‌دوازده هزارلشکرد رهم ریخته شمشیرقتل دریکدیگر گذاشته و بفاصله ده دقیقه چهارصد نفر کشته و زخمی گشته بهرام‌خان بساك نیز مقتول، طایفه بهرامخانی منهزم. لشکر خسروخان ایشانرا تعاقب کرده از حصار بیرون‌نمودند. بقدر دوفرسنگ آن جماعت راتعاقب کرده و مال و سر بسیار و اسلحه بیشمار از آنها گرفته مراجعت بشهر کردند.

نزاع و کشتار بر سر یک مادیان

شاهزاده بیچاره در بالای برج در خانه‌ایستاده‌بی‌سروسامانی آن طایفه ضاله را ملاحظه میکرد وبرکشته های بی‌ثمر خود افسوس میخورد که خسروخان با فتح نمایان‌رسیده بخدمت‌عرض کرد که چه‌احتیاج بوجود غیر است من خود همه خدمات‌و تمام مهمات را کفایت خواهم کرد. آنروز بسبب این فساد حرکت شاهزاده موقوف بروز دیگرگردید و از آن طرف طایفه و کسان بهرام‌خان نعش‌او رابرداشته‌رو به طرف‌طوایف هفت‌لنگ روان گردیده وبقانون‌ایلیت خوانین هفت‌لنگ بخون خواهی بهرام‌خان برخاسته لشکرها آراستند.

این خبر که باهل گلپایگان وقلمرو و کمره که رسید توهم نمودند که اگر لشکر بختیاری باین نواحی رسد آبادی باقی نخواهد ماند وتمام مردان مقتول و نسوان اسیر وبی‌سامان خواهندشد . در خفیه مجلس مشورتی آراستند. بزرگان ایشان بایکدیگر مصلحت کرده بالاخره وجود خسرو خان را منشأ فساد یافتند و در همان شب جمعیت خودرا جمع‌آوری کرده نزدیک بصبح در حالتی که طایفهٔ خسروخان درخانه‌های خود نزدیک بحصارشهر درخواب غفلت بودند که جماعت اهل ولایت حصار قلعه وسر کوبهای آنخانه‌هارا از ایشان گرفته آغاز تیر و تفنگ کردند. ایشان هریک متفرق، بیدارشده مفرّی بجزفرارندیده، برخاسته بعداز کوشش بسیار فرار کرده ازشهر بیرون رفتند. شاهزاده ازآن حرکت بسیار متغیرواندوهناك هوای کاررابد دیده بجهت مآل کارخودتنخواهی که نقد داشت در باغ نزدیک بعمارت درنصف شب بایک نفراززنهای خود رفته باتفاق پیرمردی باغبان آن تنخواه‌را دفن نموده و بجهت عدم ابراز خواست که آن پیرمردرا بقتل رساند عاقبت بالتماس و استدعای حرمش از خون آنمرد گذشته و تأکید زیادی در اخفای آن سرّنمود .

راندن اهل کمره و گلپایگان بختیاریهارا

اهالی مملکت که ازکار خسروخان پرداختند باز مجلس شوری درمیان آورده بایکدیگر گفتند که خسروخان را با وجود آنهمه التفات قلبی شاهزاده و سبقت خدمتش بجهت مصلحت حال خود وعیال خوداوراز شهر بیرون کردیم البته از تغیّر و غضب شاهزاده درین مقدمه ایمن نخواهیم بود. بهتر آن باشد که با شاهزاده هم یک رو کرده عذر آنراهم بخواهیم. بنا براین استعداد خودرا مضبوط کرده طلوع صبح اطراف

بلندیهای خانه‌شاهزاده‌را تفنگچی گرفته رسولی خدمت شاهزاده‌فرستادند که از تو مخوف شده ایم و ممکن نیست که بتو خدمت کرده باشیم همین‌امروزعیال خودرا برداشته ازاینجابهرکجا که خواسته‌باشیدبروید. شاهزاده متحیر گشت هرقدر ابرام نمود که یک روز مهلت به‌اوبدهند ممکن نشد. عاقبت‌دیدکه بافتضاح‌می‌رسد ناچار عیال خودرابی‌اسباب و اوضاع برداشته با چند نفری از نوکرهای قدیم بطرف اصفهان روان گشته و اهل ولایت تمام اوضاع واسباب اوراغارت نمودند. باغبان مذکور را بدست آوردند با جمعی از نزدیکان درب خانه که خدمت میکردند مطالبه اموال و سراغ اسباب مینمودند. باغبان بیچاره بعداز خوردن چند چوب و تازیانه، تاب نیاورده، دفینه‌را ابراز داد. آن تنخواه وافررااهالی‌ولایت درمیانهٔ خود قسمت کردند وپس‌از استقرار محمدشاه بازیافت و جزو خزانه شد.

بیرون کردن اهل گلپایگان و کمره حیدر قلی‌میرزارا

خلاصه‌شاهزادهٔ بیچاره بعد ازخروج‌از ولایت درعرض‌راه، خود‌بخود اسبش‌افتاد و ازروی اسب‌با کله درغلطید. بطریقی که‌اعضایش درهم‌شکست که احدی تصور نمیکرد که چگونه میشود اسب در راه رفتن و کمال آرامی بغلطد و اعضای سوار اینقسم مجروح و شکسته شود. من خود شاهزاده‌را درسنوات‌قبل دیده بودم. بعد ازاین مقدمه که بخدمتشان‌رسیدم‌نشناختم. صورت ایشان از دوگوش بحسب‌عرض و از پیشانی تا زنخ بحسب طول بیست ویک بخیه خورده بود. دماغ هفت‌پاره شده وضع غریبی که بدون دیدن تصورش‌ممکن نیست. غرض به‌آن حالت خراب و اوضاع پریشان آن شب را درآن‌بیابان بجان کندن وزحمت بسر برد.

افتادن حیدر قلی‌میرزا از اسب ومجروح شدنش

روز دیگر شاهزاده‌را بر اسبی بسته بطریقهٔ نعش وجنازه‌آوردندش باصفهان و در خانهٔ جناب مقتدایی مجتهدالزمانی منزل نمودند. دوماه متوالی در بستر ناتوانی افتاده بود الحق اگر دیدهٔ بصیرت باشد از این فقرات وگزارشات [کذا] می‌توان یافت که اورنگ سلطنت بجد وجهد و زحمت میسر نخواهدشد وتاج خسروی باسباب و تلاش ونیروی ممکن نیست . يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بلی چون خواست پروردگار بظهور اقتدار دیگری قرار یافته بود کوشش همگی بیفایده و سعی ایشان بیهوده گردید .

پناه بردن حیدرقلی میرزا بخانهٔ آقاسید محمد باقر رشتی

باری بعداز دوماه که شاهزادهٔ معزی‌الیه بحال آمد در هنگامی بود که از جانب محمد شاه، فیروزمیرزا و منوچهرخان بالشکری بی‌پایان مأمور به‌اصفهان و از آنجا بدست بردی از مملکت فارس مأمور بودند واز این‌طرف نیز حسب‌الامر اقدس فرمانفرما سرکار شجاع السلطنه با شاهزادگان فارس مأمور بعراق و در مقدمة‌الجیش فیروز میرزا، لنجی - صاحب توپچی باشی با هفت هزار سرباز نظام و شانزده عرادهٔ توپ وچهار هزار سوار مأمور بود . یوم ورود لنجی‌صاحب باصفهان‌شاهزادهٔ مذکورتوهم کرده ازاصفهان بطرف مملکت فارس عنان‌عزیمت معطوف و در «آباده» و «سورمق» که یکی از بلوکات‌فارس‌است بحضورسرکار شجاع السلطنه مشرف وقایع‌احوال خودرا‌با گزارش‌عراق بعرض‌رسانید و در هرجا ملتزم رکاب بود ودرشکست «قمشه» بقیةالسیف اموال و اسبابش رایک‌دونفر نوکر برداشته بطرف‌اصفهان فرار کردند. شاهزاده

ملحق‌شدن حیدرقلی‌میرزا به‌شجاع‌السلطنه

پناه بردن حیدر قلی میرزا به خانهٔ شیخ ابوتراب

باسه نفر از پسرانش تنها مانده در رکاب شجاع وارد شیراز و بعد از پریشانی امور مملکت فارس و ورود فیروز میرزا باتفاق شاهزادگانی چند در خانهٔ جناب **شیخ ابو تراب** پناهید و بجهت حرمت شیخ معظم الیه کسی را یارای و قدرت نبود که تواند متعرض وی شود و پس ازانجام امورات ووفات حضرت فرمانفرما یکی از حضرات شیرازی بلباس دوستی با او در میان آمده پیمان محبت را بتأکیدات اکید مؤکده نمود و بعد از مدتی مدید که عهدمودت و رشتهٔ مواحدت فیمابین استحکام پذیرفته شبی از شبها شاهزادهٔ مذکوردلتنگ نشسته رفیق ابلیس سیرت بصورت دوستان از اندوه شاهزاده سئوال کرد . شاهزاده پریشانی احوال وغربت و کثرت غموم و کربت خودرا بزبان عجز بآن ملعون در میان آورد . آن حیله باز گفت هرنوع محبت از من بتو در دوستی میتواند ظهوریافت توخود مایل بچه امر از امور می باشی و من در دوستی بتو چه نوع خدمت کنم که خرسند باشی .

شاهزاده گفت حق مطلب هیچ توقعی از تو در دوستی و حقوق صحبت ندارم مگر اینکه اگر بتوانی بطریقی مرا ازشهر بیرون کن بلکه بتوانم خودرا بعتبات عالیات رسانم ودر آن تربت پاك مجاور باشم . آن شیطان خیال گفت که این امردرنهایت سهولت میسراست . خودامشب اسب از برای شما و سه نفر از پسرهاتان بیرون دروازه مهیا میکنم سوار بلدی نیزهم همراه بدرقه میفرستم که دلیل باشد و خودم می آیم و شمارا خواهم برد . شاهزاده عجزو الحاح زیاد نموده شکردوستی و حق صحبت آن مردرا بجای آورده و آن مرد از آنجا بر خاسته و بخط

مستقیم آمده نزد منوچهرخان مراتب را چنانچه گذشته بود درمیان آورد و منوچهرخان این معنی را مغتنم شمرده شبانه دیگر پنجاه نفر سرباز درکوچه ، در گذرگاه شاهزاده پنهان نشانیدند و آن شخص بخدمت شاهزاده رفته که اسب و اسباب موجوداست برخیز تا پای داری گریز شاهزاده حمد خداوندرا بجا آورد برخاست و بادلی شاد و خاطری آزاد باتفاق سه نفر از پسرانش روی براه آورده همه جا میآمد تا درکمین گاه سرباز رسید . سربازان ازکمین گاه درآمده یکی از پسران او گریخت و بخانهٔ شیخ مراجعت نمود وشاهزاده را بادو پسر گرفتند و نزد منوچهر - خان بردند . اورا درقلعهٔ ارگ کریمخانی محبوس وپس ازچندی روز[1] باچند سوار روانه تهرانش نمودند .

دستگیر شدن حیدرقلی میرزا و دوپسرش

ازاینکه عیال اودر خانهٔ حضرت مولائی آقا سیدمحمد باقرمیبود سید معظم الیه وساطت اورانزد محمدشاه کرد . بعلت وساطت جناب سید تا بحال که شهر ذیقعده میباشد خبری نیست که سیاستی شده باشد بعد ازاین العلم عندالله .

۱- کذا و در نسخه مجلس چندروزی .

در بیان قتل قائم‌مقام و انجام کار آن نافرجام

سابقاً سمت ذکر یافت که پس از اشتهار فوت خاقان خلد آشیان بواسطهٔ محمدرضا میرزا شاهزاده در تبریز، محمد شاه‌را چندان هوس سلطنت و این امر خطیر در ضمیر نبود. عاقبت باصرار قائم‌مقام دعوی سلطنت فرموده مجملاً اینکه قائم‌مقام در خفیه با او قرارداد که‌ازسخن او در هیچ امری از امور بدر نرود و بدون اذن او حرکتی ننماید تا دیهم خسروی و اورنگ فرمان[1] بروی مسلم گردد.

محمد شاه‌این عهدرا به پیمان مؤکد گردانید ووثیقه‌د راین خصوص نوشته و قائم مقام بعد از اطمینان‌خاطر ازنزد محمدشاه برخاسته‌بجهت عوام فریبی‌اهالی‌ایران خواست که‌پای دول خارجه‌را درین خصوص درمیان کشیده باشد. این بود که یکصدهزار تومان از ایلچیان روس و انگریز قرض کرده و بجهت رد تنخواه ایشان‌را همراه آورده خلق ایران که شنیدند ایلچیان مذکور همراه می‌باشند تصور کردند که دولت‌روس و انگریز هردو حمایت محمد شاه خواهند کرد. بیشترازاین حسن تدبیر، کار محمدشاه بالا گرفت‌و همچنین‌لشکر کشیدن‌ازآذربایجان و حرکت لشکر را از آن سامان همگی از جزئی و کلی قائم‌مقام باعث بوده محاسن تدبیررا درهر امری ازامور بظهور میرسانید. وهر کس‌از اعیان و بزرگان ایران که خدمت محمدشاه آمدند تمام بکاغذ ونوشتهٔ قائم‌مقام بود.

۱- کذا ودر نسخهٔ مجلس فرمانروائی.

از آنجمله منوچهر خان معتمدالدوله بعلت خصوصیت و اطمینان او بود که ملحق گردید وچنان خدمتی بظهوررسانید. وهمچنان نگاهداری رکن‌الدوله که رکن رکین پیشرفت امور سلطنت او بود و امورات دیگر بحسن تدبیر او میگذشت و چنان کارهارا منظم ومنسق کرده که پایانی برآن انتظام متصور نبود.

از عهد کیومرث که بنای سلطنت در ایران شد چنان وزیری باتدبیر و دستوری بی‌نظیر به‌نظر ارباب بصیرت نرسیده. الحق که از جمیع علوم و کمالات آراسته. در علم عربیت و حکمت الهی استاد و و در علم ریاضی رایض میدان بلاغت و استحضار عروض و قافیه اش در غایت فصاحت، اشعار دری و تازیش درّ شاهوار و درّ وگوهر از افکار ابکارش پیوسته درکنار.

شمه‌ای ازمحاسن قائم‌مقام

گویند که پنجاه‌هزار شعر عربی با معنی و ترجمه‌از حفظ‌داشت. باری باوجود کثرت مشاغل نهایت غرابت‌را دارد که شخصی باین‌قسم بتواند از هر علمی از علوم بابهره‌باشد[1]. بجز قدرت پروردگار در این آفرینش چیزی دیگر متحقق نمیشود.

خلاصه از هنگام‌حرکت محمدشاه از آذربایجان تا پنجماه توقف در دارالخلافه طهران قائم‌مقام باقتدار گذرانیده بطریقی که احدی بدون اذن وی قدرت رفتن‌خدمت محمدشاه را نداشته و محمدشاه بدون‌اذن‌او

۱- شاهزاده رضاقلی‌میرزا بحدی منصف‌و راستگو بوده که بخاطرحقیقت گوئی ازکسی که پدر و خاندانش را نابود کرده تا این حد تعریف و تمجید می کند. ف.

دیناری بکسی نداده چنانچه اگرهم مایل به بخشش بود هر آینه موجب ملامت قائم مقام می گردید. درین موارد که گرفت و گیر قائم مقام از حد اعتدال گذشت جمعی دوستان بدو گفتند که اینقدر بر پادشاه تنگ گرفتن وقدغن نمودن که هیچکس نزد او آمد و رفت نکند و پادشاه معاشرت با احدی ننماید درست نیست. عاقبت بتو کم مرحمت خواهد شد. در جواب گفته بود که این امور سلطنت را پادشاه درست مطلع نیست چونکه اول دولت است میترسم غافل شوم و غفلتی بهمرسد و کارهای پخته خام گردد. دلم بجهت زحمت های خودم خواهد سوخت باری پادشاه را از رفتار قائم مقام کینه در دل بهمرسیده روز بروز بر کینه میافزود و اوبرفتارخود برقرار بود؛ تا اینکه بتحریک **میرزا آقاسی** نام ایروانی مجهول النسب آنچنان وزیری بی نظیررا بقتل رسانید.

معرفی میرزا آقاسی

مجمل از مفصل اینکه میرزا آقاسی ایروانی مردی دیوانه وشریر مطلقا عقل در سرش جای نگرفته و با وجود عدم عقل افلاطون حکیم راطفل دبستان خود محسوب نداشته و فاسدالعقیده‌ای که بهیچوجه از مبدء و معاد تصوری نمینموده از عرفانیت فقط باسم تصوف قناعت ودعوی این مرحله را بقانون سوفسطائی [کذا] کفایت میدانست. دربدو حال از اجامره و اوباش ایروان محسوب میشد. بتقریبی در سن صبی با محمدشاه مجالس و شاه را در عدم امتیاز که مقتضی سن است تسخیر نمود. اعتقادی تمام شاه را بوی بهمرسید. در نهایت ارادت، بهرحال، درخدمت جناب میرزا کوتاهی وتغافل نمینمود. دراین وقت که فیض پروردگار والطاف حضرت جبّاری اسباب وسبب من حیث لا یحتسب اورنگ خسروی

و دیهیم فرماندهی و قسمت دارائی‌را محول باو داشته ، بیشتر باعث اعتقاد شاه در باره آن مرشد گمراه گشته به‌مضمون هذا من برکة ـ البرامکه ، این عطیه را نیز از انفاس کثیر الانجاس مولانا دانسته ولی از خوف قائم مقام نمیتوانست که ارادت خود را نسبت به وی ظاهرسازد ودست بوسیش در خفیه دست بهم میداد و زبانش‌را در ثنا خوانی پنهانی میگشاد. عاقبت وفور ارادت و کثرت نیاز ، شاه‌را برآن داشته که در حق مولانا خدمتی‌شود. مستوفیان‌را روزی‌امر فرمودند که رقم سیصد تومان وظیفه باسم جناب میرزا از دفترخانه گذرد و رقم‌را نوشته بنظر قائم‌مقام که رسید مهر رقم برداشته رقم‌را پاره کرده گفت با سیصدتومانی که بمیرزا آقاسی دیوانه میدهم میتوان سی نفر سرباز گرفت که مبلغی بکار نوکری آید.

این کیفیت که بعرض شاه رسید مزید علت‌شده و میرزاآقاسی‌نیز محرك گردید ، فساد کار قائم‌مقام‌را بزبان ارشاد و بیان ضلالت نهاد بعرض شاه رسانید. عاقبت در میان مرید و مراد مراتب قتل واستیصال دولت آن‌سید نیکوبنیاد قرار واستقرار یافت[1].

۱- به‌نظر اینجانب‌سبب واقعی‌قتل قائم مقام سیاست خارجی‌بوده‌است که از اوائل سلطنت فتحعلی‌شاه مبتنی برتضعیف ایران‌بود . جنگهای‌باروسیه و قتل گربایدف سفیر روسیه، مرگ نا بهنگام عباس میرزا ، قتل قائم‌مقام ، بعداً از بین بردن امیرکبیر تماماً توطئه خارجی بوده‌و بدست ایادی‌ای‌که در دربار داشته‌اند انجام گرفته؛ اعقاب این‌ایادی هنوزهم‌ازخدماتی‌که‌اسلافشان کرده‌اندبرخوردارند. ف.

لهذا در یوم یکشنبه نهم‌شهر صفرالمظفر [۱] - صبحگاهی محمدشاه بتماشای باغ نگارستان محفل‌آرا و از اسباب جلالت و دستگاه سلطنت در آن گلزار رشک افزا از هرنوع بساط خسروی آراسته صلای عام در داد . شاهزادگان و امراء ایران به پایهٔ سریر سلطنت حاضرشدند قائم مقام بیچاره بعادت هرروزه باکوکبه و جلال درکمال استقلال آمده وگفتگوئی که باید و عرایضی که شاید نمود و مرخص‌شدوبعداز ساعت دیگردوباره اورا درخلوت احضار و بدست‌آویزی چند شاهراباوی بنای پرخاش‌و مؤآخذه شده ازفحوای کلام مکنون ضمیر شاه‌را قائم‌مقام درك نمود . عرض کرد میدانم که چه میخواهی کرده باشی .

آخرین گفتگوی قائم مقام با محمدشاه

معلوم‌است که با مثل‌منی که بنای بی مرحمتی‌شد اکتفای بهتك حرمت نمیشودومراخواهی کشت وبعد پشیمان‌میشوی ومن چنان‌نوکری بودم که باوجود تنفر اهل‌مملکت آذربایجان و توهم خلق ایران‌وعدم دیناری درخزانه و نداشتن سرباز و توپخانه و باکثرت شاهزادگان وسلطنت ظل‌السلطان و سرکار فرمانفرما در مملکت فارس‌وکرمان ، تورا آورده و بر تخت طاوس نشانیدم و چنین سلطنتی عظیم بتو ارزانی داشته اکنون‌بی سبب و جهت‌خودرا موردملامت مکن و خون مرا به بیگناهی مریز که باعث دوری خلق ازتو خواهدشد و من روزی که‌از مملکت آذربایجان حرکت‌کردم یکدسته کاغذ سفید در بازار خریدم

۱- درناسخ التواریخ شب یکشنبه بیست‌وچهارم‌صفر ضبط وجریان‌قتل هم بصورت دیگری‌شرح داده‌شده‌است ودرروضة‌الصفاسلخ صفرتاریخ حادثه‌است .ف.

و ثلث آنرا بمصرف رسانیده مملکت ایران را باوجود اینهمه دشمن بجهت تو مسخر کردم و خیال من چنین بود که ثلثی از آن دسته را بمصرف روم و ترکستان و ثلثی را بمصرف فرنگ وهندوستان رسانم اینقدر شاه مهلت دهد که آن خدمات را به تقدیم رسانم حسرتی عظیم را بخاك نبرده باشم. از آن جائیکه تغیرشاه نسبت باو بسیار بود خود از جای جسته دست بخنجر برده و بسوی او دویده خنجری بشانهٔ اوزده فرمود اورا گرفتند و در سردابه حبس نمودند وجمعی را تعیین بشهر کرد که خانهٔ اوراضبط کرده متعلقان وپسرانش را گرفته بسیاست رسانید. بفرمودهٔ شاه دقیقه [ای] خانوادهٔ اورا برچیدند نه مالی ونه کاشانه [ای] از اوباقی نماند وخود اورا درهمان شب درسردابه، کرباس بسیار بحلقش کردند و بضرب سنبه تفنگ زدند تا نفسش قطع شد و نعش اورا درشب به تخت روانی گذاشته و درشاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید. ماه جاه قائم مقام غروب نموده و کوکب اقبال میرزا آقاسی از افق اقبال وفیروزی طلوع کرد.

قتل قائم مقام

دربیان بردن شاهزادگان بقلعهٔ اردبیل و کیفیت آن حصار ومحبوسین آن قلعه

مذکور گردید که درشب گرفتاری قائم مقام جمعی معیّن نمودند که بخانهٔ وی رفته متعلقان و مُخلّفات وی را ضبط کنند. آنجماعت که روان شدند بشهر که رسیدند بجهت اخذ وعمل خود، هرکسی راهی با قائم مقام داشت اورا متّهم کرده، دست اندازی میکردند. اکثرلشکر

محمدشاهی بسته به قائم‌مقام واهل شهر و بازاری بعلت اینکه مرجع عام بود اغلب بعلت تردد با او در توهم بودند و اهالی دارالخلافه نیز در مقام بهانه میبودند .

آشوب در طهران

باین علت‌ها آشوبی در شهر بهمرسیده ، درشب تفنگ بسیاری در شهر بلند گردید . هرکس بجهت محارست و محافظت خود در بالای بام خانه برآمده سنگری مرتب ساخته آغاز تفنگ انداختن نمود . محمد شاه در نگارستان خائف شده توهم کرد که شاهزادگانی که در شهر هستند آغاز فتنه وفساد کرده، آن هم توپخانه را که در بیرون بودوقریب پنجاه عرادهٔ توپ مستعد با توپچی واسباب امر فرمود که بحصار شهر بستند و بنای توپ انداختن نمودند و یکطرف بدنه شهررا بضرب توپ خراب کردند .

درآنشب تا روز غوغای عظیمی خودبخود درآن شهرواقع گشته ولیکن چون مؤسس نداشت وخود بخود بهمرسیده بود ، خود بخود نیز رفع گردید .

صبح مردم آرام گرفتند . ازاین مقدمه محمد شاه‌از شاهزادگان خائف گردید . اگرچه قبل ازاین هم منظورش براحتباس و اتلاف ایشان میبود ولی این مقدمه بیشترباعث براین مرحله گردید .

مقارن این‌حال وبائی در شهر تهران و آن نواحی واقع و خلقی هرروزه بواسطهٔ این ناخوشی تلف میشدند و شاه بسبب ناخوشی ارادهٔ نقل وحرکت ازدارالخلافه‌تهران ومصمم بودلیکن بعلت‌وجودشاهزادگان در تهران جرأت برحرکت وخروج را نداشت . عاقبت در یوم پنجشنبه

پانزدهم شهر صفرالمظفر بتحریک وترغیب میرزا آقاسی بعداز صرف نهار روز ، در پنهانی دویست نفر سوار و پانصد سرباز با قاطرهای بی افسار آماده در میدان درب خانه نمودند ویک دفعه هشت نفر از شاهزادگان را سیاهه کرده بدون لباس سواری با کفش مأمور اردبیل نمودند . هرقدر از ایشان جزع و فزع بظهور رسید مفید نیفتاد . خواهی نخواهی ایشانرا کشیده بر قاطرهای برهنه سوار کرده بدون نوکر وخدمتگار روانه کردند اسامی ایشان بدین ترتیب بود:

علی نقی میرزای رکن الدوله ، امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی ، محمد تقی میرزای حسام السلطنه ، شیخعلی میرزای ملقب به شیخ الملوك ، محمدحسین میرزای حشمت الدوله، اسمعیل میرزای حاکم بسطام ودامغان ، دیگر محمود میرزا و سرکارشجاع السلطنه که هردو چشم جهان بینش رابیرون آورده در برج بیرون شهر محبوس بود .آنوقت در تخت روانی نشانیده وبآن حالت باتفاق شاهزادگان روانه اردبیل که ازبناهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه است فرمودند .

وصف قلعه اردبیل

اما قلعه اردبیل مکانیست محکم وحصاری است مستحکم اصل آن زمین ربع فرسنگ در ربع فرسنگ . پست تر ازسایر زمین ها میباشد تخمیناً صد ذرع پستی این زمین می باشد ودرآن زمین پست عباس میرزا دوقلعه میان هم در نهایت استحکام ساخته که پهنای دیوار آن هفت ذرع شاه میشود ویک راه بیشتر ندارد ومنحصر به یک راه است ودر آن زمین چشمه ایست که قدری دور از چشمه میشود، سنگ مرمر منجمد میشود وآب محبوسین

آن قلعه از آن چشمه است و هوای آنجا اغلب وبائیت[1] دارد بمرتبه [ای] که کشیکچیان و مستحفظان آنجا هروقتی از اوقات که پانصد سرباز در آنجا معین شود یک ماه که گذشت بالمرّه پانصد نفر بعضی مرده وبعضی از ناخوشی وبدحالی بحالت مرگ افتاده، باید پانصد نفردیگر معین کنند و بجز اهل اردبیل که فی الجمله عادت به آن آب و هوا دارند دیگری ممکن زیست درآنحدود ندارد و خانهای آنجا با دیوار قلعه ازبسکه بلند ساخته اند واز پستی زمین وبلندی دیوارها یکساعت ونیم بلکه دوساعت بغروب مانده لازم است که چراغ روشن کنند. اگرچراغ نباشد یکدیگررا نمی بینند و در زمستان که آفتاب قریب افق حرکت میکند اصلا آفتاب در آن قلعه بچشم قلعگیان نمیرسد. خلاصه شاهزادگان بیچاره رادرچنین جائی بدون پرستاروغمخوار محبوس نمودند.

گفتار دربیان بردن ظل السلطان بمراغه واز آنجا به اردبیل

بعداز بردن شاهزادگان باردبیل محمد شاه روز وشب در تفکر و تصور کار ظل السلطان بود و هرقدر که ملاحظهٔ این کار می نمود بهیچوجه در آینه تصورش چارهٔ این کار عکس پذیر نمی شد زیرا که نگاهداری او در طهران ممکن نبود. باوجودآنهمه ریزش وبخشش که ظل السلطان را درحق صغیروکبیر خلائق شده بود جمیع مردم علانیه

[1] ـ نسخهٔ مجلس دمائیت.

روی خدمتشان باوی می‌بود و نمی توانست[1] که اورا روانهٔ اردبیل کندو میترسید که شورش عام دراین مقام برپای گردد ونیز سیف‌الملوک میرزای پسرش چندین سال ازقبل نایب السلطنه مرحوم حکمران[1] اردبیل بود. عام وخاص اردبیل راضی وخوشنود ازاو میبودند این فقره نیزقوتی بروا همه‌اش داده نمی توانست چون سایرشاهزادگان اورا باردبیل فرستد و درهلاکش نیز از بدنامی عظیم اندیشه داشت ولیکن شب و روز سرباز وقراول بدورش مستحفظ می بودند که قدمی باختیارخودنمیتوانست حرکت نماید وبرآن بیچاره شب‌وروز اوقات تلخ میبود وزندگی خودرا نمی‌فهمید. یک‌طرف وصول از تاج و تخت خسروی بذلت وگرفتاری یک‌جانب قراول هرروز و شب وتلخی روزگار و ازجانبی خوف جان و پریشانی عیال‌واطفال وملاحظهٔ برادران و عیال خاقان مغفور. بیچاره از زندگانی خود سیرشده نزدیک بآن بود که قصد جان خود نماید وتا مدت یکسال بدین پریشانی و صعوبت روزگارگذرانیده و پس‌ازیکسال استدعا نمود که مرا باین ذلت وخواری نگاه داشتن چه‌صورت‌دارد، یا مرابکشند وفارغ سازند یا مرخص کنند بعتبات عالیات رفته بقیه‌عمررا دراماکن طیبه مجاورباشم.

بیچارگی ظل السلطان

ایشان نیز اینمعنی راصرفه‌دولت ومغتنم شمرده اورامرخص کردند. بیچاره بادلی‌خرم وخاطری آزادازغم، عیال خودرا برداشته پروازحوالی بقاع متبرکه وطواف مراقد واماکن مشرفه‌را بمضمون وَعَلیٰ مَلائِکَةَ اللهِ الْحٰافّینَ حَوْلَ حَرَمِهِ الشَّریفِ درضمیر خود نقش بسته از

۱- نسخهٔ اصل و نسخهٔ مجلس «که نمی‌توانست».

دارالخلافه حرکت و از عراق عجم گذشت رو بعراق عرب آورد. پس از ورود به همدان یکی از غلام پیشخدمتهای شاهی با دویست سوار از تعاقب چون بخت نافرجام بافرامین وارقام وارد؛ مضمون اینکه اکنون بجهات چند مصلحت شما دررفتن بعراق عرب وولایت روم نیست. چندی در مرغزار مراغه چون مرغ زار دور ازآشیان ودیار منزل ساخته بعد که اولیای دولت را مصلحتی در رفتن شما به نظرآید شمارا با تدارك درست روانه خواهیم کرد.

خلاصه بجز تسلیم چاره ندیده اورا طوعاً وکرهاً بمراغه برده در آنجا محبوس[1] واز آنجا باردبیل روان گشت اللهُ اَعْلَمُ بِعَواقب الْاُمُورِ.

گفتار دربیان سلطنت حضرت علیین منزلت اقدس والا فرمانفرما وبرخی ازمقدرات الهی درتباهی آن سلطنت و شهریاری

قبل از حرکت خاقان خُلد آشیان بسمت دارالخلافه[2] اصفهان هرروزه بجهة بقایای فارس وسالیات آن مملکت امنای دولت اساسی برپا کرده محصّلی شدیدالعمل مأمور مینمودند. از آنجا که بقایای مذکوره بی پا ومجهول المؤدّی بوده ومستوفیان دیوانی، برف انبارکرده بودندسرکار اقدس دست بدست کرده بامروز و فردامیگذرانیدند.

۱- نسخهٔ اصل «واز آنجامحبوس»　　۲-دریک نسخه: دارالسلطنه.

از آنجائیکه یکی از علامات رویه در سوت را اطبا و حکماء میل بدولت و حرص در مکنت یافته‌اند طبع مبارک پادشاهی در کمال جد و جهد راغب باخذ تنخواه فارس گردید و بهمین جهت رایت ظفرآیت را متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان ساخته بورود کاشان چاپاری بسرعت تمام باارقام و فرامین قضا نظام باحضار سرکار اقدس و تأکید در باب آوردن یک کرور متجاوز روانه فرمودند و عرایض مؤکد بتأکیدات چند درین باب از امین‌الدوله و سایر اولیاء دولت قاهره رسید بمضمون اینکه اگر بوصول فرمان و ورود مقرب‌الحضرة **آقاعلی اکبر پیشخدمت**، خودسرکاراقدس بایک کرور شرفیاب حضور خاقانی نگردد، موکب همایون بنفسه خود متوجه مملکت فارس خواهدشد. معلوم است که ورود موکب همایون چقدرها ضرر و خسران بمایه وسود خواهد رسید وخلقی در مرارت ومشقت خواهند افتاد.

بعدازآگاهی، سرکاراقدس بمضمون فرمان خاقان مغفور وملاحظهٔ احوال نزدیک ودور زحمت خود را برآسایش و رفاه رعیت ترجیح داده باوجود بقایای چنین و تصورات بمرارت قرین، خود مصمم شرفیابی حضور خاقان جنت مکان گردیده و ازشاهزادگان **تیمورمیرزا حسام‌الدوله واباقاخان**[1] **فروغ‌الدوله** و **شاهرخ میرزا** را ملتزم رکاب فرمودند.

حرکت فرمانفرما باصفهان

میرزا محمد علی وزیر که بلباس تلبیس چون ابلیس اشتغال به‌شغل وزارت سرکار داشت اورا نیز ملتزم موکب نصرت‌آیت نموده، در یوم پنجشنبه هجدهم شهر جمادی‌الاولی باجمعی ازغلامان وغلام

۱- در نسخهٔ مجلس ونسخهٔ اصل آقاخان.

پیشخدمتان بطریقهٔ اختصار از دارالعلم شیراز حرکت و رو به اصفهان عزیمت نمودند؛ و در حین حرکت از شیراز بباغ فرمانفرما که درخارج شهراست بجهت مرخصی پسران و چاکران نزول فرموده شب جمعه را در آن باغ فردوس نشان توقف فرموده و این جانب را در محل خاصی احضار و بلفظ مبارك فرمودند که حق مطلب از هنگام وفات نایب ـ السلطنه مرحوم عباس میرزا که بعلت تضمین یک کرور باقی مطالبهٔ دولت روس که ناچار منصب ولیعهدی را خاقان گیتی‌ستان به محمدمیرزا واگذار فرمود ازمابد مظنه شده و مأیوسی مارا دراین باب که بهرجهت وهر حیثیت اولویت داشتیم ملاحظه فرموده اند. بنابرین اعتمادی که سابق برما وکسان مابود اکنون نیست وهم‌چنان که تکیهٔ مرحوم نایب ـ السلطنه بدولت روسیه میدانستند و خزائن بیکران از این جهت تهی میفرمودند، اکنون بستگی وتولای مارا بدولت انگریز میدانند بدین جهت اعتمادی برما و براموراتمانمی‌فرمایند.

یحتمل دراین‌سفر بعداز شرفیابی مابحضور کیمیااثر حکایات بقایای سنواتی و صوادر مملکتی را دست آویز کرده بطریق ناصوابی باما رفتار نمایند. بعداز ظهور عدم التفات شهریاری لازم‌است که سرکارمااز کار مملکت شانه خالی کرده بی‌موالاتی در امورنمائیم گاه باشد که بجهت تجربه موکب همایون تشریف‌فرمای فارس‌شده بخلاف رای‌ماخواهند قراری در امور مملکت داده باشند.

بنابرین مصلحت برآن‌است که آن فرزند به بندر «ابوشهر» رفته و بورود به‌بندر ابوشهر قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیّه

توصیه‌بفر زند

انگریز داده و قلعهٔ بوشهررا از حیثیت[1] آذوقه وستحفظ وتوپخانه آراسته لشکر «دشتی» ودشتستان و «کوهکیلویه» با «عربستان» راجمع آوری نموده مستعدو مضبوط نشسته چنانچه برحسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فبهاوالا که موکب همایونی تشریف فرمای فارس گردیدوبخلاف رأی ما مقرر فرمودند، بعداز انصراف موکب همایون آنفرزند لشکرآراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده و خشک وتررا درهم سوخته از همه جهت عرصه را برساکنین آن مملکت بلکه برسایر بلاد تنگ سازد تابعد دستورالعمل سرکاری[2] به آن فرزند رسد.

اینگونه فرمایشات را فرموده این جانب روانه بندر ابوشهر شدم وسرکار اقدس روانه اصفهان گردیدند.

بی اعتنائی شاه

بعداز ورود اصفهان و شرفیابی حضور حضرت خلدآشیان بطریقی که سابقاً مورد التفات همایون میشدند درین وهله بعلت همان تصورات مورد تفقدات شهریاری نگشته هوای کاررا بددیدند ومزاج مبارک شاهی بعلت ناخوشی قدیم هرروزه متغیر وسوء اخلاقی که در طبع مبارک راه یافته ، همه روزه محصلان تنخواه تشددی در باب وصول مالیات کرده اوقات را تلخ داشتند و حضور نداشتن سرکار شجاع السلطنه در پایهٔ سریر اعلی و رفتن اینجانب رو بدولت انگریز و توقف در بوشهر و وجود سایر شاهزادگان در فارس مقتضی وقت را درکم التفاتی سرکار اقدس نمیدیدند . وبطریق مدارا رفتار مینمودند آخرالدّوا بعد ازقیل-

---

۱- نسخه مجلس ازحیث .

۲- نسخهٔ مجلس سرکارما .

وقال بسیار قرار امر سرکار اقدس را براین قراردادند ، که سرکاراقدس باتفاق محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه از پیش رفته و حسام‌السلطنه‌را محصل ششصدهزار تومان تنخواه فرمودند که ده روزه ازسرکاراقدس وصول نماید .

امین‌الدوله‌را نیزبا ده‌هزارسوار و پیاده‌و چهارعراده توپ محصل حسام‌السلطنه فرمودند از تعاقب روانه کردند و قرار برین‌شد که اگر ده روزه مبلغ مذکور ازسرکاراقدس تحویل امین‌الدوله نشود و قبض مشارالیه بحضور پادشاهی‌واصل نگردد ، موکب شهریاری باصدهزار لشکر متوجه فارس شود .قرار برین نهج مقرر گشته بهمین جاختم‌شد .

در این بین‌مزاج مبارك خاقانی متغیرشده‌آثار رحلتی دروجود خود ملاحظه فرمودند .بعلت‌اینکه درآن واقعه‌مباداصدمه‌وگرفتاری بسرکار اقدس رسد ، غلامحسین خان‌سپه‌داررامحصل‌فرموده واصرار درحرکت دادن سرکار اقدس‌فرمودند بطریقی که بدون اخبار چاکران وملتزمین

حرکت‌دادن فرمانفرماز اصفهان

رکاب سرکار اقدس و حسام‌السلطنه‌را در یوم سه شنبه هفدهم شهر جمادی‌الثانی از اصفهان‌متحرك‌ساختندو امین‌الدوله نیز خارج‌ازعمارت «سعادت آباد» چادر زده ابوابجمعی خودرا جمع‌آوری کرده در جناح حرکت‌بود و سرکار اقدس‌باتفاق‌حسام‌السلطنه‌می‌آمدند تا به‌«قمشه» . روز پنجشنبه را در قمشه . یوم جمعه از آنجا آمدند بمنزل مسمی به «امین‌آباد» . محمدکاظم‌خان جبه‌دار باشی‌سرکاراقدس که بعلت سی‌- هزارتومان تنخواه در نزد تحویلداران پادشاهی ضامن سیبود در شب جمعه نوزدهم که‌این‌واقعه بظهور رسید اگرچه غوغا طلبان‌واشراراهل

اردورا برهنه کرده بودند ولیکن زرنگی وچابکی نموده خودرا باتن برهنه براسب بسیار خوبی انداخته چهار جل همه جا تاخته تا زوال جمعه خودرا بحضور اقدس رسانیده در خفیه کیفیت وفات خاقان مغفور را بعرض رسانید.

رسیدن خبر فوت شاه بفرمانفرما -

چون وقوع آن حادثه امری بود بسیار صعب و دشوار سرکار اقدس بملاحظات دور ودراز فرو رفته ساعتی نیک تامل وتفکر فرمودند و بجهت اینکه مبادا جمعیت حسام السلطنه که اغلب از طایفه بی سروپای بختیاری میباشند خودبخود ازواهمهٔ خود آشوبی کنند از روی مصلحت پیغامی نزد حسام السلطنه فرستادند که پاره[ای] مطالب بخاطرما رسیده که باید توخود مراجعت بخاکپای شهریاری کرده عرض کنی وجواب آنرا از عقب ما برسانی واکنون قدغن نموده که اردوی خودرا بارکرده ما درچادر تو میآئیم و مطلب را حالی خواهیم کرد .

حسام السلطنه اطاعت کرده اردوی خودرا قدغن کرد که کوچ نمودند واز اردوی سرکاراقدس بیرون آمده، آنوقت سرکاراقدس بچادروی رفته حقیقت مطلب رابه تفصیل حالی نمودند وفرمودند که درین مرحله خیال توچیست؟ وتوچه خواهی کرد عرض کرد که درزمان حیات شاه مغفور همیشه اوقات چشم اهل ایران بسرکاراقدس روشن بوده وهمگی برادران خودرا درسلک چاکران حضرت اقدس میدانستیم اکنون بطریق اولی اطاعت و بندگی کرده بجز ازچاکری وانقیاد درضمیر مخالصت تخمیر تصوری نداریم .
اگرمقرری فرمائید که دررکاب ملتزم خواهم بودواگر سرخص میفرمائید

که بر سر عیال و مملکت خود رفته و در تهیهٔ خدمتگزاری و جان‌نثاری باشم.

سرکار اقدس که مرحلهٔ مخالصت و صداقت را از او استنباط فرمودند به تصور اینکه در مملکت و ولایت از او بیشتر خدمات بظهور میتواند رسید او را مرخص فرموده پیمان و عهد بندگی و نوکری را به ایمان مؤکد گردانیده پای مبارك سرکار اقدس را بوسیده وداع کرد، بطرف «عراق» روانه، و سرکار اقدس عنان عزیمت را بفارس معطوف فرمودند.

بعد از ورود بمنزل «ایزد خواست» که اول خاك فارس است شاهزادگان[1] و ندمای ملتزم رکاب را احضار فرمودند. زبان مشورت و غور در عواقب امور را گشاده هرکس بقدر پایه و مایهٔ خود عرضی نموده پاره‌ای را اعتقاد بر این بود که از همین جا سرکار اقدس مراجعت باردوی شاهی کرده اغتشاش در اردو انداخته اصفهان را متصرف شوند و بنای هیاهوی را از آنجا بگذارند تا خواست پروردگار چه باشد. بعضی را اعتقاد این بود که در همان ایزدخواست توقف کرده لشکر سرحدات فارس را جمع آوری کرده سرکار شجاع السلطنه را از کرمان احضار بالشکر فراوان رو بعراق توجه فرمایند. جمعی را مذهب اینکه خود سرکار اقدس تشریف فرمای شیراز شوند شاهزاده [ای] را با قلیل جمعیتی روانه قمشه کرده که در آنجا باستصواب اخلاص امین الدوله اگر ممکن شود دست تسلط بر اصفهان گشاید. آرای مختلف را هریک بعرض رسانیدند.

مشورت کردن فرمانفرما

سرکار اقدس بجهات عدیده و ملاحظات چند هیچیک را از این افکار صائب ندیده مقرر فرمودند بهتر آنست که حال بفارس رفته ابتدا

۱- فرزندان فرمانفرما. ف.

خانهٔ خود را مضبوط کرده پس از انتظام مملکت فارس وحضور بهمرسانیدن شجاع السلطنه با اسبابی شایسته بتصرف مملکتی پرداخته باشیم. همگی رای مبارک را مستحسن شمرده تصدیق بفرمایشات سرکار اقدس نموده از منزل ایزد خواست کوچ کرده به «صفاد» تشریف فرما گردیدند.

در منزل صفاد، برادر گرام والی، که از جانب حضرت فرمانفرمائی بحکومت سرحدات فارس سرافراز بود، با جمعیتی شرفیاب حضور مبارک از قضیه هایله با خبر و از ضمیر سرکار اقدس مستحضر گشته، ملتزم رکاب گردید. روز دیگر از صفاد کوچ کرده فرسوده بمنزل «اقلید» تشریف فرما گردیدند.

حسن خان بختیاری سواران بختیاری که ملازم رکاب وحارس شوارع سرحدات میبودند[1] بر رکاب بوسی مشرف ومورد التفات گردید ولیکن در هرقدمی که سرکار اقدس راه میپیمود وطی مسافت مینمود منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبود وآن بعلت گرفتاری بهیچوجه اخباری نفرستاد و اطلاعی نداده، باری از اقلید، شاهرخ میرزا مامور به کرمان وفرمانی بافتخار شجاع السلطنه مرقوم فرمودند که هنگام آسایش در مملکت کرمان و سیستان نیست بوصول افتخار فرمان هر قدر جمعیت کرمان وسیستان که مقدور شود بلا تأمل ودرنگ برداشته ودرشیراز بحضور اقدس حاضر گردد.

در انتظار خبر امین الدوله

شاهرخ میرزا از آنطرف روانه و موکب اقدس از اقلید متوجه «چمن اوجان» گشته، واز آنجا بجهت اخبار مقرب الخاقان **آقابابا خان** لله باشی و سردار[2]، از غلامان حضور را یکنفر مامورفرموده شفاهاً باو

۱- درنسخه مجلس میبود. اما در سواران بختیاری را ندارد.
۲- در نسخه مجلس سرداری

فرمایش کردند که مطلب را به آقا باباخان گفته هرقسم که او صلاح داند رفتار نماید و غلام را از منزل اوجان پیش از خود روانه ساخته وخود متعاقب تشریف فرمای شیراز گردیدند.

پس از وصول این خبر با آقا باباخان سردار، در خفیه نوکرد رب ـ خانه وسرباز همیشه کشیک را با توپچیان و عملجات ابوابجمعی خود را جمع آوری، دروازه و میدان توپخانه درب خانه را به بهانه استقبال آراسته در کمال استعداد بتدارك ورود مسعود مشغول. اهل شهر و بازاری را با فارسیها باستقبال فرستاده سرکار اقدس در یوم پنجشنبه بیست وهفتم وارد شهر گردیدند ولیکن از بابت تعزیه عبای مشکی بردوش مبارك گرفته بعضی که صاحب فراست بودند از ورود بیوقت و لباس سیاه استنباط کرده با عتقاد خود هرکس خیالی مینمود لهذا همهمه درمیان مردم افتاد تا سرکار اقدس ورود بشهر فرموده و در کاخ همایون قرار گرفتند. پاره [ای] ازالواط بنای شورش خواسته نمایند. بعد کم کم خلق آرامی گرفتند.

ورود فرمانفرما به شیراز

روز دیگر جمیع سرکردگان مملکت و عمال های[1] هر ولایت را و تجار شهری را بحضور مبارك طلبیده بارعام دادند وهریک را علی قدر مراتبهم مورد التفات فرموده بمناسبت احوال هریک فرمایشی که باعث امیدواری بوده باشد فرمودند. تمام اهل مملکت خوشنود و خرم بدعای دولت مشغول گشته، یوم جمعه سیم شهر شعبان را ساعت جلوس معین کرده امنای دولت قاهره در تدارك و تهیهٔ اسباب سلطنت

۱ـ نسخهٔ مجلس: عمال. نسخهٔ دیگر عمالان.

مشغول همه روزه دسته دسته نو کرجدید گرفته، بانتظام امر سرباز و توپخانه پرداخته ، دقیقه [ای] آرام و قرار نداشته و لیکن شب و روز سرکار اقدس منتظر اخبار از جانب امین الدوله و چشم براه آمدن شجاع السلطنه می بودند .

اما سرکار شجاع السلطنه در کرمان توقف داشته بجهة ورود موکب شهریاری چاپاری بدارالسلطنه اصفهان روان و بعد از قضیهٔ خاقانی همان چاپار از اصفهان بیرون آمده ملحق برکاب اقدس در منزل صفاد گردید. شاهرخ میرزا را که مأمور باحضار شجاع فرموده بودند ،آن چاپار را نیز مصحوب او گردانید .

مأموریت شاهرخ میرزا

شاهرخ میرزا میآمد تا حدود «بونات» . درقلعهٔ مسمّی به «بزم» منزل نموده میرزا محمد حسین نام که از اعاظم آن ولایت بود باجمعی از طوایف اتراك سابقه مخاصمتی داشته ودر پی فرصت بودند . دراین وقت که فوت خاقان مغفور گوشزد اهالی گشت ،غوغا طلبان وقت راغنیمت شمرده پنج شش هزار جمعیت فراهم آورده بمخاصمت میرزا محمد حسین لشکر کشیده شب هنگام دور آن قلعه احاطه کرده بنیاد نزاع کردند. میرزا محمد حسین ملتجی به شاهرخ میرزا شد .آنهم پای ثبات درآن قلعه افشرده بجهة محافظت جمعی از مسلمانان، رفتن کرمان را موقوف، مراتب را بجهة استمداد و رفع شر این طایفهٔ بدنهاد باولیاء دولت سرکار اقدس عرض و سلیمان بیک چاپار شجاع السلطنه را با نوشته جات و فرامین روانه کرمان نموده بعد از ورود سلیمان بیک به کرمان واطلاع شجاع ازقضیه هایله ایشان نیز بعد از تعزیه داری بانتظام ولایت پرداخته ، سکـّه

دارالامان کرمان را بنام حضرت اقدس مزین و مبلغ یک هزار تومان از پول جدید بسکه مبارکه را بجهت تهنیت سلطنت و پاره[ای] از امتعه نفیسه و مهر ثبتی ها جواب فرامین واحکام قضا نظام ، بواسطهٔ معتمدی از خود انفاذ دربار معلی داشت و مضمون عریضه اینکه :

عریضهٔ شجاع‌السلطنه

« للّه‌الحمد و المنه حضرت پروردگار ، اورنگ سلطنت ایران را سابقاً و لاحقاً بالارث و الاستحقاق بحضرت ملک بسطت اقدس روحی فداه ارزانی داشته و همهٔ شاهزادگان و اسباط خاقان خلدآشیان وامراء ایران غاشیهٔ اطاعت و بندگی آنحضرت را بر دوش ارادت انداخته تغافلی در شاهراه اطاعت ندارند اگر لطف الهی مددکاری کند وقوهٔ طالع فیروزی مطالع حضرت اقدس یاری نماید عنقریب چشم خاقان چین و قیصر روم از خاکروبی آن آستان روشن و منور خواهد شد. اگر احضار من بنده در آن پایهٔ پاینده بجهت خدمتی از خدمات مملکت ایران باشد انتظام اینگونه خدمات تحصیل حاصل و تطویل بلاطائل است. از مراحم بی قیاس حضرت اقدس امید زیاده از این عنایت در خود میدانم، وچنانچه از احضار کمترین بدربار سپهر احتشام ، پیشنهاد خاطر همایون تسخیر و تصرف ممالک ترکستان و مملکت بنی عثمان است زهی سعادت . اینک با لشکر بلوچ و کرمان و سپاه سیستان و خراسان مانند آتش سوزان و برق تابان، سر قدم ساخته، بخاک پای اقدس مشرف ،خدمت هر مملکت را از تصدق فرق مبارک منتظر و آماده خواهم بود» .

عریضه وپیش کش را بر این قیاس ارسال دربار داشته و خود مشغول تهیه نوکر ولشکر گردید .

نظام العلماء که بشغل وزارت شجاع اقدام داشت الحق نظام الملک طفل دبستانش و افلاطون حکیم در سلک تلامذهٔ سخندانش محسوب نبودند ، دقیقه[ای] از دقایق مملکت را فروگذاشت و تغافل نداشت. باستصواب رای باصوابش **هلاکوخان** ولد ارشد اکبر سرکار **شجاع** با ده هزار لشکر مأمور به تسخیر دارالعباد یزد گردید.

تسخیر یزد

اهالی یزد که خبر ورود هلاکوخان را استماع نموده سیف الملوک میرزای پسر ظل السلطان که حاکم یزد میبود اورا عذر خواهی وبه دارالخلافه نزد پدرش راهی نموده، خلقی از نوابان و اعیان دارالعباده ازشهر بیرون آمده، هلاکوخان را استقبالی لایق وخدمتی شایسته نموده وارد یزد گردانیدند.

در قلعه که تاریخ آن[1] مشهور بزندان اسکندر است قرار یافت و در انتظام امور آنسرحد پرداخت. سکه دارالعباده[2] رابنام نامی سرکار اقدس و خطبه آن نواحی را باسم مبارك آنحضرت قرار داده مبلغ یک هزار تومان نیز از پول جدید و سایر متاع یزد پیش کش فرستاده و معروض اینکه :

۱- دراصل ونسخهٔ مجلس چنین واشتباه است. درنسخهٔ دیگر (نارنج قلعه» و این صحیح و تلفظ عامیانهٔ «نارین» یا «نارن» قلعه است.

۲- H.I. Rabino de Borgonale در صفحهٔ ۶۹ کتابی که در ۱۹۴۵ درلندن بنام سکه ها و مدالها و نگین های سلاطین ایران از ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۱ میلادی بطبع رسانده مینویسد که حسین علی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلیشاه در تاریخ سوم شعبان ۱۲۵۰ مطابق سوم دسامبر ۱۸۳۴ میلادی بنام حسین علی شاه جلوس کرد وسکه های طلاونقره در شیراز و کرمان و یزد به نام اوضرب شد.

«از تصدق فرق مبارك ساحت دارالعباد یزدرا متصرف واهالی این مملکت را از مراحم بیکران خسروانه امیدوار و جان‌نثار ساخته‌ام. لشکر بی‌پایان در این‌سامان بی‌کار وسرگردان دارم، اگرحکم محکم شهریاری شرف نفاذ پذیرد بعزم دارالسلطنه اصفهان حرکت وعنقریب سکه و خطبه مملکت عراق را بنام نامی شهریاری بلند آواز خواهم گردانید.

بعداز وصول عریضه و پیش کش هلاکوخان بدربار عدالت‌بنیان مقرر فرمودند که «تا ازامین‌الدوله خبری نرسد چنین حکمی را نخواهم فرمود. آنفرزند مرخص نیست که ازیزد حرکت کرده روی بسمتی‌آورد و همان حدود یزدرا منظم داشته جمعیت خودرا مهیا دارد که در هنگام حرکت شجاع‌السلطنه تکلیف آنفرزندرا مقرر خواهیم داشت». بدین‌قسم جواب‌عریضه هلاکوخان‌رامرقوم فرموده وخلعتی فاخر بجهت اوفرستادند.

گفتار در بیان مأمور فرمودن برادرمکرم والی با جمعیت رکابی بسرحدات عراق واتفاقی که در آن‌اوان روی‌داد

سابقاً مذکور گردید که شاهرخ میرزا در قلعهٔ‌بزم به نگاهداری میرزامحمدحسین و کسان‌او پاداری کرده مراتب را بعرض اقدس رسانید.

---

۱ - درنسخه دیگر اوازه.

تصرف ابرقو

بعداز اطلاع حضرت اقدس برفساد طوایف اتراک ، مزاج مبارک متغیر گردید؛ بنابرین والی را بادوهزار سوار مأمور به آن نواحی فرموده مقرر فرمودند که بعداز سیاست آن طایفه انتظام کلی در امر سرحدات داده ولایت «ابرقو» که مأمنی است حصین و جزء جمع اصفهان است بتصرف درآورده متصل بهم چاپار نزد امین الدوله فرستاده بنویسد که من با دوهزار سوار مأمورم که درین جا آمده منتظرامر و مصلحت توباشم اگر مصلحت دانی باصفهان آمده آنسامان را تصرف کنم واگر صلاح دانی بعراق روم. بهرقسم که مصلحت دانی و دستورالعمل داده از آن قرار معمول دارم.

متصل بهم چنون نوشته جات نوشته هرروز آدم روانهٔ اصفهان نموده و بهرقسم امین الدوله مصلحت داند رفتار نموده اگر احیاناً اهالی آن ولایت بدون صلاح امین الدوله بخواهند آنفرزندرا برده باشند مرخص نیست که رفته باشد.

غرض، تدارک والی راتمام وکمال دیده دردهم شهررجب المرجب اورا از شیراز روانه و از این طرف **علیخان** نام **قنفری**[1] و **محمد حسین خان لشی**[2] وبرادران **میرزاقاسم**خان کوراطراف قلعه بزم را گرفته عرصه بر قلعه گیان [کذا] تلخ کرده سنگر راقریب به دروازه قلعه زده اهل قلعه را پاره[ای] رو بخود کرده قریب التصرف میبودند. برادر مکرم والی بعد از حرکت از شیراز هزار سوار ابوابجمعی خود را بایلغار در جلو

۱- دراصل چنین است ودرنسخه مجلس ودیگر «قنقری»

۲- دراصل چنین است ودرنسخهٔ مجلس ودیگر«لشنی».

فرستاد. شب هنگام در میان آن طایفهٔ بد فرجام ریخته آغاز قتل و کشتن نمودند.

فتح قلعه بزم

قلعگیان که مطلع شده از قلعه بیرون آمده آغاز تفنگ انداختن و کشتن نمودند. اغلب ایشان کشته و بزرگان قلعگیان زنده دستگیر و اسیر قلعگیان گردیدند. روزانه دیگر خود والی وارد قلعه بزم گردیده وآنچه لازمهٔ سیاست بود درحق ایشان نموده چند روزی که بانتظام کار آنسامان پرداخت اهالی و اعیان ابرقو عریضه بسرکار والی نوشته استدعای خدمت باین دولت نمودند. از آنکه خود والی در آن نواحی پاره[ای] مشاغل داشت شاهرخ میرزای برادر کهتر خودرا با **مرتضی قلی خان** یزدی که از جمله خدمتگاران این دولت بود و ساکن در «مهرآباد» ابرقو، بحسب استدعای اهالی آنولایت روانه ابرقو و خود درآن سرحدات مشغول بجمع آوری نوکر وارسال رسل نزد امین الدوله و خدمات دیگر گردید.

بعد از ورود شاهرخ میرزا به ابرقو اهالی آنولایت ابتدا کمال خدمتگزاری را بظهور رسانیده قبل از ورود شاهرخ میرزا یوسف نام نایب سیف الدوله شاهزاده اصفهان را مقید ساخته اموالش را بتاراج حوادث دادند و کمرخدمتگزاری این دولت را درمیان بسته مشغول خدمات گردیده مقارن این حال حسن خان بختیاری که همیشه هوس حکومت ابرقورا نقش خیال بسته مشق ریاست آنجارا مینمود بهوس تصرف آنجا بقدر هزارنفر سوار و پیاده از نوکر بختیاری جمع آوری نموده وارد شهر ابرقو گردید. از ورود شاهرخ میرزا که مطلع گردید چاره[ای]

بجز تسلیم و انقیاد ندیده بخدمت شاهرخ میرزا شتافت و اظهار خدمت نمود و به بهانه خدمت در ابرقو ساکن شده در خفیه اهل شهررا ترغیب و تحریک نموده رو بخود کرد.

بعضی را از بیم و برخی را بامید مطیع خود گردانید که شاهزاده را جواب گفته آغاز سرکشی نمایند. شاهرخ میرزا نیز بر اسرار و ضمایر حسن خان مطلع گشته و لیکن از نداشتن نوکر و استعداد و جمعیت حسن خان و روی اهل شهر باوی جسارت برسیاست مشارالیه نمی‌نمود. عاقبت اهل شهر بنارا به هرزگی گذارده.

شاهرخ میرزا که کاررا مغشوش دیده کار از تأمل و قرار از تکاهل گذشته، در نهم شهر شعبان حسن خان را با نوکر بختیاری بحضور طلبیده و چهار پنج نفر از نوکرهای خودرا در برج بالای سر عمارت جای داد.

کشته‌شدن حسنخان بختیاری

سابقاً مذکور گردید که علیخان نام برادر زادهٔ میرزا قاسم خان از دور قلعهٔ بزم فرار نموده یکسر آمد بقلعهٔ «فراغه» نزد حسن خان و اورا واسطهٔ امر خود نمود. در اینوقت که حسن خان خدمت شاهرخ میرزا آمد در همان روز علیخان را آوردند نزد شاهرخ میرزا وساطتی از او میکرد و شاهرخ میرزا در اثنای صحبت روی بحسن خان نموده گفت ای ناپاک تورا چه عرضه که بعضی تصورات کرده بنای فساد گذاری حسن خان که بنای کاررا بد دیده دست بشمشیر کرده، شاهرخ میرزا با تفنگ که در پیش داشت حسن خان را آماج تیر ساخته، حسن خان از ضرب گلوله علیخانرا با دیگری تشخیص نداده شمشیری که در دست داشت انداخت بر سر علیخان، یکطرف کله علیخان را با صورتش بزیر انداخت. علیخان در

غلطید و حسن خان شمشیر از دستش افتاد و حضرات بختیاری دست درآورده ازبالای بام برج زدند. چند نفری ازبختیاری و آدم های شاهرخ-میرزا کشته شد.

جماعت بختیاری روی بفرار نهاده و در بین فرار چند نفری را تعاقب کرده و گرفته بحضورشاهزاده آورده ایشان راسیاست نموده باستقلال بعداز قتل حسن خان در ابرقو نشسته و برادر مکرم والی برحسب امر سرکار اقدس هرروزه نوشته وچاپار روانه اصفهان نزد امین الدوله داشته مطلقا خبری ونوشته [ای] که ثمری داشته باشد نمیرسید و اگرگاهی میرسید مضمونش اینکه «... شما اکنون سرحد و ثغور خودرا مضبوط داشته شوارع وطرق راایمن سازید که روی اهل ایران به جانب شماست؛ احتیاجی بلشکرکشی ندارد و آنگهی در فصل زمستان و عدم غله اگر عزیمت این حدودرا نمایند خلق مملکت بعلت زمستان وعدم آذوقه، متفرق خواهندشدواخلاص ایشان مبدل بدورکشی [کذا] ونفرت خواهد شدومن مصلحت دولت سرکاراقدس رادراین حرکت نمی بینم» بسیاری از این مقوله نوشته و بمعاذیر ناموجه منع از رفتن خلق مینمود وسبب عذرش بعد که معلوم گردید بسبب سلطنت ظل السلطان بود. نیت اودرمخالصت تغییر یافته و سبب ارادت امین الدوله بخدمت ظل السلطان: بعد ازوفات خاقان خلد آشیان و توقف امین الدوله در اصفهان و عیال و اطفال او وکسان او که قریب دوسه هزار نفر[1] میشدند تمام راظل السلطان بحضور

پیام امین الدوله

۱- درترجمهٔ انگلیسی پانصدنفراست وصحیح تربنظرمیرسد. ف.

مبارك احضار فرمود و هریک را التفاتی مبذول داشت وپس ازآن مبلغ پنج هزارتومان بجهت اخراجات بایشان مرحمت کردو گفت شمامختارید خواهید بطهران بمانید و الا مایل برفتن اصفهان باشید مانعی نیست این تنخواه بجهت اخراجات و بقدر کفایت اسب و قاطر بشما داده روانه اصفهان شوید و ایشان مایل برفتن اصفهان شده آنچه مال بجهت حمل وسواری ایشان ضروربود از طویله مرحمت شدو رقمی به امین الدوله بدین مضمون نوشته :

التفات ظل السلطان به امین الدوله

«اینکه حقوق خدمت شما اباعن جد بر ذمهٔ این دولت علیه بسیار است ، رعایت سلسلهٔ شما برطبقه سلاطین این دودمان لازم. اینکه آنجناب بطوع والرغبه مایل بخدمت ما نبوده، نواب مانیز حسب التمنای آنجناب معمول داشته عیال و متعلقات را از دارالخلافه مرخص وروانهٔ اصفهان نمودیم. هروقت که به تمنای خود بخواهی مشغول خدمت ما باشی همان منصب صدارت و التفاتی که در عهدخاقان مغفور از برای آنجناب بود، کماکان بنحو اعلی برقرارخواهدبود؛ تا این دولت بخواست حضرت رب العزه بر دوام است نقصان پذیر نخواهدبود» .

بعدازوصول این نوشته وعیال امین الدوله باصفهان، حیرتی [کذا] از مراحم ظل السلطان وسرکار اقدس مردّدشد. خیالش اینکه دراصفهان توقف نموده هردوطرف رامنظور دارد وخود دراین میانه از هردوجانب مقرر باشد و لی غافل از اینکه گفته اند:

هست آئین دوبینی زهوس　　　قبلهٔ عشق یکی باشد وبس

همچنانکه کار هردوطرف بهمین علت منهدم گردید وثالثی درامر

سلطنت استقرار یافت. باری تصورات باطله اینقدر شد که رفتن شاهزاده‌را از فارس بعراق موقوف و عاطل گذاشت تا نواب شاهزاده **سلیمان‌میرزا** از دارالخلافهٔ طهران بفارس آمده و خبر غلبهٔ محمدشاه برظل السلطان و ورود اورا بطهران رسانید.

مجمل این مفصّل اینکه سلیمان میرزا شاهزاده‌ایست که برازندگی از حثیت جوانی و شجاعت از سایر شاهزاده‌های دارالخلافه ممتاز بود و روی نیازش پیوسته بخدمت حضرت اقدس و شجاع السلطنه بوده وهمیشه نوازشات برادرانه نسبت بوی بظهور میرسید. درشب گرفتاری ظل السلطان، نواب معظم‌له، از محمد شاه بسبب اخلاص بدولت فرمانفرمائی متوهم گشته، در وقتی که محمد باقرخان قلعه بیگی دروازه‌را گشاده مرخص نموده بود که شاهزادگان دارالخلافه باستقبال محمدشاه روند، نواب معزی‌الیه چندنفر از نوکروغلامان خودرا با اسبابی خفیف برداشته بعزم استقبال از دروازه طهران بیرون آمده‌رو بفارس‌ودراصفهان امین الدوله‌را ملاقات و سخنی که مثمرثمرباشد ازوی نشنیده ازاصفهان حرکت کرده در هنگامی که برادر مکرم والی و شاهرخ میرزا درسرحد «سورمق» منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبودند سلیمان‌میرزاملحق به ایشان گردید.

آمدن شاهزاده سلیمان‌میرزا بفارس

برادران‌را از کیفیت ظل السلطان ومحمدشاه و اوضاع دارالخلافه و مملکت ایران مطلع گردانید و در همان‌شب والی، چاپاری‌را بحضور اقدس فرستاد وورود سلیمان میرزا ووقایع دارالخلافه‌را اظهار وایشانرا آگاه و مستحضر نمود و خودنیز باتفاق سلیمان‌میرزا بعد از دوروزوارد

بحضور اقدس گردید. نواب سلیمان میرزا که برادر و میهمان بودمورد التفات گوناگون گردید.

گفتار درذکرجلوس سرکار اقدس فرمانفرما

صفات فرمانفرما

مخفی نماناد که ذات مقدس حضرت اقدس بحسب اخلاق باطنی که لازمهٔ ودیعه خسروی و سروری است و باسباب ظاهری که باعث ادعای خلافت و شهریاری است از جمیع اسباط واحفاد خاقان جنت مکان خلدآشیان مرتبهٔ مهتری و برتری را داشته ، اما اخلاق نیک ورحمت برزیر دستان و برادران و قاطبهٔ اهالی مملکت ایران در میان خاص وعام مشهور است و ضرب المثل نزدیک و دور شده محبوب القلوب هر محبوب وشیوه دل آزاری نزدشان منکوب. خُلق خوشش سرشته ازبهشت و قامت نهال نیکویی را بدست قدرت دست گشت :

سرشته گلش ازبهشت خدای نه گل نو گُلی دست کشت خدای
رخ روشنش خواجهٔ آفتاب زپاکی خداوند دریای آب

و اما بحسب اسباب ظاهر که مایهٔ اتکاء بر اورنگ شهریاری است اولاً دارای مملکت فارس واهواز ودر مدت چهل سال[1] درسلطنت خاقان مغفور بخلاف سایر شاهزادگان بهیچوجه عزل و نصبی بجهت ایشان اتفاق نیفتاده بلکه بقدر سرموئی خاقان جنت مکان بدل آزاری و ملال آن بیهمال نکوشیده وبرادر کهتر والا گهری مثل شجاع السلطنه که دیدهٔ روزگار و گردش لیل ونهار چنان خسروی دیهیم جوی وخاقانی

۱- مدت صحیح سی و هشت سال است . ف

بهرام خوی بنظر نیاورده . برازندهٔ اورنگ خلافت و خسروی، فرازندهٔ تاج و سروری، چنگیزبخت هرفتنه انگیز ، یکران شوکت را بانک اسبش مهمیز، افراسیاب لشکر کش هنگام لشکر کشیش دست کرده بکش[1] و تیمور کورکان بجهت کشتگان رزمش گورکنی خوش، رزم ماوراء النهر و خراسانش مشهور جهان، و طوایف افاغنه از دست مردیش در افغان.

صفات شجاع السلطنه

به تن زنده پیل و بجان جبرئیل

بکف ابر بهمن بدل رود نیل

چندین سال درعهد خاقان بیهمال، فرمانروای عراق ویزدو کرمان بوده ومردانگی بظهور رسانیده و خزائن بیکرانش بحری بی پایان وآکنده ازجواهرات ولآلی بیکران.

اهالی مملکت ایران خاصه عساکرشاهی ونوکر رکابی الطاف حضرت اقدس چون مهرپدرو مادر شمرده وشبها را بخیال ارادت وبندگی آنحضرت بروزرسانیده و روزها را بتصورچاکری و فدویّت آن فلک بسطت بشب آورده روی خلق ایران بآن آستان وامناء پادشاهی درپاس دولت فرمانفرمائی پاسبان، از هرجهت اسباب شهریاری آماده ، و ازهر طرف تهیهٔ دارائی مهیا ونهاده در یوم جمعه سیم شهرشعبان المعظم بساعت سعد محفلی چون بستان ارم و مجمعی از بزرگان ارادت شیم آراستهٔ تاج سلطنت را از فرق مبارك تزیین ولآلی شاهوار ار شکك نورالعین ساخته سکهٔ مملکت و خطبهٔ سلطنت را بنام نامی آنحضرت بلندآوازه کرده مزین نمودند وجمیع سر کردگان سپاه و اهالی مملکت را بخلاع فاخره والبسه

تاجگذاری فرمانفرما

۱ ـ دراصل چنین است . نسخهٔ مجلس تکش وظاهراً این صحیح است. نسخهٔ دیگرنکش

شایسته مفتخر و مخلّع فرموده و بدست مبارک از سکهٔ جدید بهر کس ازسپاهی و رعیت ارزانی داشته در آن روز عیدی بزرگ و جشنی عظیم برپا گردید . صغیرو کبیر، برناوپیر باندازهٔ خودمورد فیوضات وعنایات گردیده‌و تمام اهل مملکت قلاده اطاعت وفرمانبرداری حضرت‌اقدس را بر گردن نهاده بدست ارادت بیعت درسلطنت حضرت اقدس نمودند .

گفتاردرذکر رفتن اینجانب بصفحه گرمسیرو بندر ابوشهر و تسخیر ولایت دشتی و بعد از

استماع وفات خاقان مغفور آمدن بشیراز ورفتن دررکاب سرکارشجاع السلطنه بسفرعراق

سابقاً مذکورگردید که سرکار اقدس در حین رفتن سفراصفهان و شرفیابی‌حضور خسرو خلدآشیان‌این‌جانب‌را به بندر ابوشهروصفحات گرمسیر مامور فرمودند که چنانچه بخلاف رأی مبارك، امناء دولت پادشاهی‌را خیالی‌باشداین‌جانب هنگامه اغتشاش‌را گرم کرده ولایت‌را آرام‌نگذارم مادام‌آنکه سرکار اقدس با نیل‌مرام‌وتمنا ازحضورپادشاهی معاودت نمایند .

اینجانب بهمین عقیده و نیّت مرخص شده، منزل بمنزل آمده‌تا وارد «دالکی» درآنجا **میرزاعلیخان بهبهانی** وزیر برادر مکرم تیمورمیرزا که بشغل نیابت بندرابوشهر و مضافات سر فراز بوده‌از بندر مذکوروارد حضورگردید . بیان نمود که **جمال‌خان دشتی** که همواره‌بجزدور کردی

خدمت و ملعنت، خیالی وتصوری بخاطرش نرسیده و مبالغی معتدٌبه [1] از تنخواه مالیات دیوانی در عهده‌اش باقی‌مانده اکنون که میان رؤسای دشتی اختلافی بهم‌رسیده چنانچه بجهت انتظام ولایات دشتی وبقایای مالیات دیوانی متوجه آنسامان شوید وقت و بموقع میباشد . عرایض مشارالیه مقرون بحساب دیده، عزم سفر دشتی‌را مکنون خاطر ساخته باحضار جمعیت دشتستانی ونوکر ایلغاری [2] و عساکر رکابی که دربوشهر بودند فرمان داده از «دالکی» حرکت ووارد «برازجان» **وحاجی‌محمد خان‌برازجانی** با جمعیت خود ملتزم رکاب گردانیده و از آنجا به «اهرم» آمده، پنج‌شش روز در آنجا توقف کرده قریب شش‌هفت هزار جمعیت، از همه بابت مهیا و آماده کرده وسان‌دیده و جمعی دیگراز قبیل «فارسی مدان» و «مال‌احمدی» و جمعی‌از ایلات فارس که کلاً جمعیت‌بقدر هشت‌هزارنفر میشد فراهم آمده واز اهرم حرکت و درمحال «خرموج» رحل اقامت افکنده.

قصد تنبیه جمال‌خان‌دشتی

از آنجائی که خلق‌دشتی از جمال‌خان رنجیده بودند و به مادر **عبدالله‌خان** دست‌بیعت داده بودندو مرحمت مارا درباره خودشان‌بسرحد کمال میدیدند، مشارالیها با اتباع وهواخواهان خود که قریب‌به‌دو هزارجمعیت بودند بحضور مشرف و مستعد خدمات کلی گردیدند و روز دیگراردورا حرکت داده رو بقلعهٔ «خجابوا» [3] که از جملهٔ‌موافقین

۱- نسخهٔ مجلس ونسخهٔ دیگر «به» ندارد .

۲- نسخهٔ دیگر«ایلجاری» .

۳- در نسخهٔ مجلس«خجانوا» .

جمال خان بودند رفته ابتدا قلعگیان دربرجها رفته بنای غوغارا داشتند بعد که اینجانب وارد گردید و ملاحظهٔ استعداد اردورا کردند از در عجزوانکسار درآمده قرآنها شفیع خود ساخته استقبال نمودند، اینجانب واردوازخود مستحفظ بجهت آنقلعه گذاشته تعیین کرده استقرار یافت. جمال خان که تصرف قلعه خجابوا را استماع کرده تمام قلعه جات را تخلیه نموده هر کسی که بااو موافقت کرده کوچانیده با اموال واسباب خود بقلعه «شنبه» که بحصانت مشهور بود کشیده اسباب قلعه داری رامهیا ومضبوط نمود و کسانی که مرافقت بمشارالیه دررفتن بقلعه شنبه مینموده بخدمت شتافته قلاع وقراء خود راتسلیم کردند. این جانب نیزسر کردگان چند با عمله تعیین و معین کرده که جمیع قلاع را کوبیده و اثری از آن قلعه جات باقی نگذارند. بعد از کوبیدن قلاع دور قلعه شنبه، اردو ازقلعه خجابوا حرکت داده که بدور شنبه فرودآئیم و محاصره نمائیم. ابتدا جمال خان وبستگان او که قوت اینطرف و ضعف خودرا ملاحظه نموده

امان خواستن جمال خان

از در استیمان درآمده در جزو هریک در پی واسطه و شفیع می بودند وجمال خان که امر خودرا پریشان دیده عریضه فرستاد؛ شفیع برانگیخت که از جرم او این جانب گذشته آنچه منظورما است معمول داردواینجانب ازجهت اینکه موقع بدست افتاده میخواستم امر دشتی را که سالها انتظامی نمی یافت درین مرحله مضبوط کرده ولایت را بکلی مفوض بکارگذاران خودواگذارم، بنابراین عجز جمال خان را قبول نکرده و اسباب قلعه گیری و بدست آوردن جمال خان را فراهم آورده وغافل از مقدرات الهی بوده تصورات خام بحسب ظاهر ترتیب میدادم که بعدازظهر آنروز نواب **محمد**

صادق‌خان و وهاب بیگ لله اسکندر میرزا وارد و درخفیه قضیه هایله خاقان مغفور و مراجعت سرکار اقدس را از اصفهان بآن دستور بیان ساخت.

رسیدن خبر فوت خاقان

هوش از سر این جانب بدر رفته هرقدر تصور کردم که با این لشکر رجاله و این اغتشاش و این هنگامه چه سازم و چه نوع این قضیه را مستور دارم فکرم بهیچ جا نرسیده و چنان بود که اگر باد صبا چنین خبری را بگوش آن بی‌سروپایان که منقسم به هفتاد و دو گروه بودند میرسانید شمشیر قتل در یکدیگر گذارده، دیاری ازآن گروه بیرون نمیرفت و هنگامه طلبان ولایتی بخصوص حضرات دشتی دست بتاراج اردو گشاده هنگامه غریبی برپا میشد.

جمال‌خان نیز از طرفی درآمده آنچه مکنون ضمیر فتنه تخمیرش بود بظهور میرسانید.

باری بعداز ورود محمد صادق‌خان هرکس از نوکر و اهل ولایت جستجوی اخبار نمودند هریک را جوابی داده و بشارت از انتظام امور سرکار اقدس در حضرت مقدس شهریاری بیان نموده و بعادت هرروزه از سراپرده بیرون آمده سربازرا حکم مشق نموده قدری درنظام سرباز گردش، بعد مادر عبدالله خان و روسای دشتی را که خدمتگزار بودند طلبیده گفتم خبر صریح رسیده است که امشب جمال خان بطرف بندر «کنگان» اراده فرار دارد؛ اگر جمال خان بیرون رود تمام زحمات و خدمات بیهوده و ضایع خواهدشد لامحاله باید جمعیت دشتی و اتباع خودرا برداشته و بروی و راه گریز اورا مسدود کرده اورا گرفته بحضور حاضرسازی. ایشان نیزقبول خدمت‌را نموده جمعیت خودرا بکلی برداشته

پراکنده کردن سیاهی لشکر

بطرفی روان شدند. بعداز آن اشراروبی سروپایان اردو «فارسی مدان» و «سال احمدی» و «شش بلوکی» و پاره[ای] از ایلات که بجهت اخذ وعمل خود در اردو جمع گشته بودند و بقدر سه چهار هزارنفرمیشدند ایشان‌را طلبیده گفتم که شما خدمتی در این سفر بما کرده‌اید لازم است که بانجام آن پردازید.

بعرض ما رسیده‌است که اسوال بسیاری ازجمال خان دیشب روانه بغلان کوه کرده است که بجهت او ذخیره شود این اموال‌را بشماانعام دادیم جمعیت خود‌را برداشته تنخواه جمال خان‌را بجهت‌خود تاراج و غارت کرده باشید.

رجاله اردورا بدین طمع خام ازاردو بیرون کرده ایشان نیزجمعیت خودرا برداشته روان شدند، منحصر شد قشون ما به «دشتستانی» و «تنگستانی» و قشون رکابی. **محمد باقرخان تنگستانی** را که کمال اطمینان از وی حاصل بود یک ساعت از شب گذشته احضار واین رازرا باوی در میان آورده مشارالیه تعهد خدمات و اظهار ارادت نمود. همان ساعت تفنگچی تنگستانی ونوکر رکابی‌را دور خود جمع کرده توپخانه و سربازرا در جلو روانه بعداز سه ساعت‌از شب گذشته اردورا حرکت‌داده رو به بندر ابوشهر همه‌جا بانتظام تمام‌می آمدیم وهیچ جا توقف ننمودیم تاوارد بندر ابوشهر گشته. درعرض راه هرچند غوغاطلبان دشتستانی خواستندچشم زخمی باردو رسانند نتوانسته وبعداز ورود به بندر ابوشهر برج و باروراب‌قسمی که باید، نسق ومضبوط کرده کیفیت‌را بجهت اطلاع حضرت اقدس بدربار اعلی معروض داشتم وازسرکار اقدس حکم

حرکت‌به بوشهر

محکم باحضار اینجانب شرف صدور یافته که در خدمت شجاع السلطنه بعراق رفته باشم وخلعت آفتاب طلعت را بالقب ومهر فرمانفرمائی بجهت اینجانب مرحمت فرمودند.

چون اینجانب وقت رامقتضی ندیده خلعت را پوشیده ومهرمبارک را برارقام نزده منتظر فرصت ووقت می بودم ولی حسب الامر اقدس تدارک خودرا دیده از بوشهربنای عزیمت شیرازرا نموده که در بین بین اخبار رسید که خانعلی خان رستمی که ازطوایف ورئیس «ممسنی» میباشد، جمعیتی فراهم آورده قریب شش هفت هزار کس از پیاده و سوار ازغوغاطلبان و فتنه‌جویان «ممسنی» و الوار «کوه کیلویه» فراهم‌آورده و از «ساهور مهلاتون»[1] برسر مضافات آمده بقلعه «شول» حیات‌داود که رسید اهل قلعه پاداری کرده اوراجواب گفتندو مشارالیه‌بر روی قلعه اسب تاخته و تفنگچیان یورش برده در حملهٔ‌اول یکصد و پنجاه‌نفراز الواروا‌تباع او مقتول و کرةً اخری روز روشن نیز به یورش پیاده آن‌قلعه‌رابتصرف درآورده و شمشیر انتقام برقلعگیان گذارده و چهارصد نفر از زن و مرد مقتول ساخته؛ نسوان آن جماعت را بی سیرت کرده و اموال ایشان را غارت نموده اهالی‌مضافات وحیات داود از خوف جان وعیال براوجمع شده جمعیتی کامل بهم بسته ارادهٔ تسخیر بوشهر درنظر دارد.

غوغای خانعلی‌خان رستمی

بعد از استماع این مقدمه دفع آن ناپاک فتنه جورا اهم از رفتن شیراز دانسته باحضار خوانین «دشتستان» و جمعیت آن سامان اشاره نموده از هرطرف جمعیت وافر بجهت دفع آن ظالم فراهم‌آمده ولیکن از

۱ـ نسخهٔ مجلس ساهور سیلاتی.

حرکت خانعلی‌خان هر کس خیالی خام درنظر گرفته تصوراتی چند بر لوح خاطرنقش می بستند.

باری پس ازاجماع عساکراز« برازجان » حرکت کرده ورو به « مضافات »و خانعلی خان روان شدیم. حضرات حیات داودی واهالی مضافات که حرکت مارا با استعداد استماع نمودند از دورخانعلی‌خان متفرق شده مشارالیه خائف گشته الوار بی سر و پا که غارتی وافر بدست آورده هریک بجهة بردن تنخواه و مالیه مایل به خانه ، و جمعیت خانعلی خان ازهم پاشیده و خود نیز بطرف ممسنی گریزان گشته یک دو منزل اورا تعاقب کرده مراجعت به «برازجان» نمودیم و برادر کامکار حسام‌الدوله درکازرون توقف‌داشته **ولیخان ممسنی** که بفتنه‌انگیزی مشهورجهان بود در قضیه‌وفات خاقان‌مغفورفرصتی‌شمرده لشکری بسیار از الوار بدور خودجمع کرده ، آغاز فتنه انگیزی نمود .

فتنه ولیخان ممسنی

حسام‌الدوله‌نیزهرروز باولیخان درمقام نزاع وجدال بود. مشارالیه نیزدرپی فرصت‌بوده تااینکه یک روزحسام‌الدوله باسواران رکابی‌خودبعزم شکاربطرف «نقش تیمور» بیرون تاخته‌ولیخان نیزفرصت راغنیمت‌شمرده‌و جمعیت خود را برداشته یکسر بکازرون تاخته ، فقرای کازرونی که گوسفندوارهمیشه‌ازالوار دربیم‌وآزار میبودند، تسلیم کرده ولیخان قصبه کازرون رابتصرف درآورده‌ولی‌نارین‌قلعه که‌چندنفرازعملهٔ‌حسام‌الدوله‌در آن بودند آغاز به تیرو تفنگ کرده خودرانگاه‌داری کردند که این خبر درشکارگاه به حسام‌الدوله میرسد .

۱- نسخه دیگر: گرگان‌الوار

از اتفاق آهوئی زده میخواست کباب نماید . بمحض استماع این فقره بر مرکب سوار وخود روی بکازرون تاخته واز عقب غلامان و همراهانش تادوساعت بغروب مانده خودرا بکازرون رسانیده آغاز نزاع و جدال نموده ولیخان که از آمدن حسام الدوله اطلاع یافت جمعیت خودرا برسنگرها وبلندیها نشانیده بنای زدوخورد گذاردند . بعدازفضل الهی آن جماعت بی سروپارا شکست معقولی داده ایشان را ازقصبهٔ کازرون بیرون کرده تاقریب به «ماهورات» «خشت» ایشانرا دوانیده وجمعی از طرفین کشته وزخمی گشته اینقدر شد که الوارا از کازرون و توابع کازرون گذرانیده که اهل آن بلد بفراغت مشغول رعیتی خود گشته درآن وهله که اینجانب از تعاقب خانعلیخان مراجعت به «دالکی» کرده بجهت اغتشاش راه «کمارج» وفتنه ولیخان ازکوه بالای سردالکی که راهیست بسیار صعب با سرارت و مشقت تمام و زحمات مالا کلام وارد «جره» شده اینقدرتصدیع و مرارت در آن راه کشیده که مافوق بران متصور نبود . بعدازورود جره برادر گرام تهمتن رادر آن کنام ملاقات کرده از آنجا بکازرون و از کازرون بشیراز بحضور اقدس مشرف گشته بیان احوال خودرا معروض داشته سرکار اقدس نیز وقایع مسافرت وگزارش خودرا بجهت آگاهی اینجانب ابلاغ فرمودند وپاره[ای] شکایت ازنیامدن شجاع السلطنه ونرسیدن اخبار از امین الدوله نمودند ومقرر داشتند که اینجانب تهیه نوکرادیده لشکررا روانه اصفهان وعراق فرمایند .

درذکر شرفیابی سرکار شجاع السلطنه بحضور اقدس ومأمور فرمودن ایشانرا

به عراق و خاتمهٔ احوال

چون تأکید سرکار اقدس دراحضار شجاع السلطنه ازحد گذشت عرضه‌داشت نمود که:

« بر سرکار ظاهر است که ولایت کرمان و صفحات بلوچستان و سیستان بعداز شرفیابی این چاکر آستان خالی‌از مهتر وحکمران است از آنجائی که ملاحظهٔ این سرحد لازم ومتحتم است چنانکه رأی ملک آرای اقدس مقرر گردد ، اباقاخان میرزای فروغ الدوله را مأمورفرمایند که به کرمان آمده اورا با نظام‌العلماء بانتظام و سرپرستی مملکت گذاشته خود شرفیاب شوم» .

بعداز وصول عریضهٔ شجاع ، سرکار اقدس تدارک فروغ الدوله را دیده روانه فرمودند.

آمدن شجاع‌السلطنه بحضور فرمانفرما

سرکار شجاع السلطنه فروغ را باتفاق نظام‌العلماء در کرمان گذاشته خودبچاپاری‌وایلغار روی بفارس آورده در یوم‌جمعه پانزدهم شهر شعبان در شیراز شرفیاب حضور اقدس گشته بعداز ملاقات درباب امورات بایشان مشورت نموده سرکار شجاع که از فقاع غرور وتهور سرمست وسرور بود، بهیچوجه خصمی‌چنان‌را داخل‌موجودنمی‌شمرد. آنهمه خزاین و دفاین که با لشکر محمد شاه مجتمع گشته مطلقا پروا

نمی‌نمود . امورات مملکت و اخذ پایهٔ سلطنت را باسهل وجهی بعرض اقدس میرسانید . و سرکار اقدس نیز هر روزه چشم براه و منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبودند .

سابقاً قلمی شد که امین الدوله بسبب ملاطفت ظل السلطان چندان بحرکت از اینطرف مایل نبوده و میانه‌را از دوطرف داشته بعدازاینکه محمدشاه ظل السلطان را مغلوب [کرده] براو غالب آمده[1] کار اوراتباه دید، مضطرب گشته بتأکید تمام عریضه بسرکار اقدس نوشته وتأکید در خصوص مأمور فرمودن شجاع السلطنه را بعراق نمود . بخلاف گذشته هر روزه چاپار و قاصد او رسیده وبهدین منوال تاکیدا کیده قلمی میداشت و معروض داشته که احتیاج بلشکر زیاده واستعداد کلی نیست بمحض ورود شجاع السلطنه باصفهان از عراق و مازندران و خراسان از هرجا لشکرهای بیکران فراهم خواهد آمد .

باری سرکار اقدس نیز تهیهٔ مأمورشدن شجاع السلطنه رامشغول و ماه مبارك رمضان‌را در شیراز به تهیه نوکر و توپخانه پرداخته در یوم پنجشنبه سیم ماه شوال[2] سرکار شجاع السلطنه ازقرار دستورالعمل امین الدوله با دوهزار سوار و دوفوج سرباز و چهار عراده توپ از شیراز حرکت فرمودند .

اینجانب وبرادر مکرم والی باغلامان و عملجات خود درخدمت ایشان بخدمت گزاری مشغول بودیم . سرپرستی سوار را به اینجانب

۱- درنسخهٔ دیگر : برظل السلطان غالب آمده. ۲- درحاشیه: ۱۲۵۰

و پیاده را به برادر عزیز والی مفوض فرمودند و چنین قرار شده بود که دوهزار تفنگچی از سرحدات فارس و پنجهزار سوار و پیاده از کرمان و بلوکات نیز ملحق باین لشکر گردد.

حرکت شجاع السلطنه از شیراز

سرکار شجاع باین تهیه و اوضاع از شیراز حرکت فرموده دوروز در خارج شهرشیراز در باغ فرمانفرما بجهت اجماع عساکر وسپاه توقف ونواب سلیمان میرزا نیز ملتزم خدمت گردید. بعدازآن در پنجم شهر مذکور حرکت از خارج شهر فرموده درمنزل زرقان نزول نمودندولیکن عدم آذوقه و سیورسات در منازل عرض راه از شیراز الی ایزد خواست حواس ملتزمین رکاب را مغشوش داشته هر کس بقدرقوه آنچه میتوانست حمل نموده بجهت زمستان و وفور برف و باران و عدم آذوقه بقدرده هزار قاطر و شتر ومال بند زیاده همراه بودو برف بطریقی در چند منزل عرض راه را مسدود کرده بود که ممکن عبورنبود. سرکار شجاع السلطنه بآن چرب زبانی و عوام فریبی هامردم را چنان دل گرم میداشت که اگر کوه آتش میبود خوش دلانه قدم جسارت پیش می گذاردند و درجان نثاری و جان ستانی بی پروا هنگامهٔ جنگ را بزم عشرت و آوای چنگ پنداشته دغدغه بخاطر نداشتند.

و یک روزرا بعلت نرسیدن نوکر در زرقان توقف فرموده یوم هفتم که بنای حرکت بود صبح بسیار زود اینجانب برخاسته که به تصفیه و تسویه تیپ پردازم ملاحظه کردم که بشدت تمام باران میآید ولیکن با عزم شجاع دانستم که اگر آتش بارد امکان اختلاف رأی نخواهد بود. درآن شدت باران اینجانب ووالی برخاستیم از دو طرف

سوار و پیاده‌را بنظام و قرار خود آراسته درآن وفور باران باز داشته و عالیجاه **شکرالله‌خان نوری** که از جملهٔ ملتزمین و ریش‌سفید نوکربود و محاسن خدمات و کاردانی بظهور میرسانید. یک ساعت‌از روزگذشته در شدت برف و باران سرکار شجاع السلطنه از زرقان حرکت فرموده ساعت بساعت برف و باران شدت میکرد. درمیانه زرقان« و پل خان» تمام صحرا آب گرفته و دریای عظیمی‌شده تاکمر و سینه اسب درگل فرو رفته امکان حرکت باحدی باقی نبود. توپخانه بکلی درآن وحل مانده سربازبیچاره با چهارپایان وامانده درآن باتلاق وباران ازکارشده و نظامشان متفرق و هریک‌راهی در پیش گرفته رفتند و سرکار شجاع بهمان قسم که سابق بودند مطلقا دراحوالشان تغییری بهم نرسیده‌آن برف و باران را تماشای باغ و بوستان تصور کرده به تمکین تمام طی مسافت میفرمودند وتمام‌نوکر ازسردی هواقریب بهلاکت‌رسیده‌بودند بهمین قسم پنج فرسنگ طی مسافت کرده قریب به «تخت جمشید» در قریه خرابی که مسمی‌به« کناره» بودنزول فرمودند و تمام نوکرازسوار و پیاده متفرق شده هریک بطرفی رفته و بسیاری در عرض‌راه و باتلاق خسته و مانده بیست و دونفر ازسرباز در آن سه روز بهلاکت رسیدند و معادل پنجاه رأس اسب و قاطر از اهل اردو اسقاط شد ازجمله هشت رأس قاطر از اینجانب با بارخانه در زیر باتلاق رفته اسقاط گردید و بسیاری از اموال واسباب اهل اردو ضایع وتمام گردید. خسرانی گران و چشم‌زخمی کلی‌روی‌داد وتابحال هیچکس بخاطر نداشت که آدمی درآن صحرا تلف شود هوایش گرمسیر وهمین معنی دلیل بر برگشتگی

باران‌رحمت اسباب زحمت

تلفات و پراکنده‌شدن سپاهیان

اقبال است ولیکن بمضمون : اِذا جاءَ القضا ضاقَ الفَضا و بحکم اِذا جاءَ القَدر عمیَ البَصر احدی متنبه نگشته .

باری ، در آنروز شجاع السلطنه در خرابهٔ «کناره» باعدم آذوقه وعسرت مکان توقف فرموده محل توقفی نیز نبوده در آن خرابه باتلاق تا سینهٔ اسب آب میآمد . به هرقسم بود بسربرده غوغای عظیم درآن خرابه بعلت عدم مکان ونزول سپاه بلند گردید .

آنشب را به تلخی اوقات گذرانیده، روز دیگراین جانب وشکرالله خان را مأمور که جمعی سوار برداشته سوارو سرباز متفرقه را از قراء حول و حوش جمع آوری کنم و اسباب مردم را بانعش سربازان از آن باتلاق بیرون آورده باشیم . اینجانب چند اسب یدك برداشته در آن دریای بی پایان روان گشتم . جمعیت متفرقه راجمع آوری کرده بصدهزار زحمت ومرارت پاره[ای] ازاسباب مردم ونعش مردگان را از میان آب بیرون آورده تا عصر درآن مخمصه گرفتار ، عصر فارغ گشته اموات را بخاك سپرده بخدمت شجاع السلطنه رسیدم . فرمودند که منزل فردا کجا است . عرض کردم که قریهٔ « سیوند » فرمودند که بجهت سیورسات والی باید پیش رفته سیورسات آماده کند . والی را در منازل پیش مأمور فرمودندولیکن بعلت قحطی و ملخ خوارگی درآن منزل سیورسات متعذر بود . به هزار مرارت قلیل سیورساتی در بعضی از منازل آماده شده بودوالی درجلواردو پیش رفته بقدر مقدور سعی مینمود .

روز دیگر از «کناره» حرکت فرموده وارد «سیوند»شدند . بعلت

عدم سیورسات درمیانه نوکر نزاعی واقع شده جمعی راسرکارشجاع السلطنه سیاست فرمودند .

در آن منزل چاپاری از امین الدوله رسید و تأکید در آمدن شجاع السلطنه نموده بود. جواب عریضهٔ امین الدوله را مرقوم فرموده آدم اورا روانه کردند و روز دیگر از آنجا حرکت فرمودند . توپخانه را مصحوب این جانب فرمودند که از راه رودخانه به «کمین» آورده وخود سرکار شجاع از راه « تنگ فاروق » که تنگی است بسیار صعب باسوار و سرباز تشریف بردند . باوجودی که مسافت منزل زیاده از سه فرسنگ نبود تا غروب آفتاب گرفتار گذرانیدن سرباز و بنه گشته بارهارا بدوش از تنگ صعب و کمرلعل[1] عبور داده یک ساعت ازشب گذشته به منزل کمین رسیده اینجانب توپخانه راهمه جا ازراه سنگ لاخ آورده تارودخانه «سیوند» . سیلاب زیاده آمده که عبورممکن نبود . ناچار توپخانه بآب زده چهار ساعت بمرارت تمام توپخانه را از آب گذرانیده و تا غروب آفتاب همه جا از طرق صعب و سنگلاخ قلب، خود، پیاده گشته توپخانه را میآوردم . اسبهای توپخانه ازکارشده اسبهای یدك رابا اسبهای غلامان بتوپ بسته میآوردم . دو ساعت ازشب گذشته بدو فرسنگی «کمین» رسیده همه نوکر و چاکر از کارمانده و خسته شده ناچار جمعی سرباز برسرتوپخانه گذارده وخود بمنزل آمده سرکار شجاع فرمودند که لامحاله باید فردا راهم تو متوجه توپ باشی وبه «مشهدام النبی» برسانی . درآن شب هم سیورسات درستی بملتزمین رکاب نرسید .

۱- نسخهٔ مجلس «بعل».

روز دیگر از کمین حرکت کرده سرکار شجاع السلطنه اراده کردند تشریف فرمای «مشهد سرغاب» شوند . این جانب توپخانه را برداشته از راه تنگ همه جا بزحمت و مشقت توپخانه را گذرانیده چهار ساعت از شب گذشته از رودخانه مشهد عبور نموده وارد منزل گردیدیم و در آنجا دیّاری نبود و بهیچوجه سیورسات وجود نداشته نوکر هجوم عام نموده ازعدم آذوقه عرض حال نمودند .

سرکار شجاع از صندوقخانه سیورسات را نقد مرحمت فرمود .

کمبود آذوقه

روز دیگر از مشهد حرکت فرموده پنج فرسنگ قطع مسافت نمودند بکاروانسرای «خانه کرکان» نزول کرده جزئی سیورساتی بمردم رسید ولیکن هوا بشدتی سرد گشته که احدی را یارای دم زدن نبود .

روز دیگر از آنجا حرکت بکاروانسرای «ده بید» که منتهای سرحد یت را دارد نزول نمودند . در مملکت فارس بلکه در اغلب ممالک ایران بان سردی مکانی ممکن نیست در چله زمستان وعدم معموره وقلّت آذوقه بسیاری ازمردم تلف گردیدند .

باری روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بکاروانسرای «خانه خوره» نزول نمودند ودر آنجا برادر مکرم والی سیورسات معمولی روانه کرده بطریقی گذشت و روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بقریه «سورمق» نزول فرموده برادر عزیز والی که درمقدمهٔ سرکار شجاع رفته بود ، در بلده آباده توقف داشته چاپاری از امین الدوله به آباده رسیده برادر معظم الیه اورا با نوشتجات روانه حضور سرکار شجاع نموده در آنشب

سرکار شجاع بمنزل اینجانب تشریف آورده بودند. کتاب دیوان حافظ در پیش اینجانب، به مطالعه آن و تفکر در عواقب امور مشغول بودم مقرر فرمودند که تفألی از خواجه گرفته شود، این جانب تفألی زده این غزل آمد که مطلعش این است،

فال حافظ

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید

که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید

بحضار مجلس فرمودند که یکی بیرون رفته آدم امین الدوله را بحضور برساند. یکی از پیشخدمتان بیرون رفته چاپار امین الدوله را داخل مجلس نمود. از آن حسن اتفاق حیرتی کامل ظاهر گشت.

نوشتجات امین الدوله را که مطالعه فرمودند معلوم شد فیروز میرزای برادر محمدشاه به پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله با دوهزار لشکر و هیجده عرادهٔ توپ از دارالخلافه بعزم تسخیر مملکت فارس حرکت کرده و در مقدمه ایشان لینجی صاحب انگریز با توپخانه مذکوره وپنج فوج سرباز با دو هزار سوار به «مورچه خورد» رسیده که آدم امین الدوله از اصفهان بجهت اخبار بیرون آمده است و امین الدوله بازتأکید در آمدن سرکارشجاع نموده بود و معروض داشته که همینقدر موکب همایون به اصفهان برسد، شاهزادگان عراق و نوکر عراقی اجماع نموده اوضاع محمد شاه را برهم خواهند زد. بعد از اطلاع سرکار شجاع از گزارش، روز دیگر از سورمق حرکت فرموده بعزم منزل آباده تشریف فرما گشتند.

خبر آمدن فیروز میرزا

سابقاً قلمی گردید که حیدرقلی میرزای شاهزاده گلپایگان، در اصفهان آمده درخانه جناب مجتهدالزمانی حاجی سید محمد باقر ساکن گشته. در آن اوان که خبر آمدن فیروز میرزا و ورود لینجی صاحب در اصفهان اشتهار یافته متوهم گردید خود با سه نفراز پسرانش روی توجه بفارس نمود. درعرض راه سورمق وآباده شرفیاب حضور شجاع گردیدند و نیز از آمدن لینجی صاحب ومأمورشدن فیروزمیرزا و منوچهرخان آنچه میدانست بعرض رسانیدودر رکاب شجاع وارد آباده شد ودرآباده بعلت نزول رحمت و تهیه نوکر سه روز توقف فرموده و در روز دوم سلیمان میرزا درمقدمهٔ لشکر با دویست سوار بعزم قراولی مأمور فرمودند که تاحوالی «قمشه» رفته اخباری که باشد یوماً فیوماً بعرض برساند. بعداز سه روز توقف در آباده موکب شجاع السلطنه حرکت کرده درمنزل موسوم به «شل کستان»[1] نزول فرمودند. توپخانه را از راه «کود ملوان» به «امن آباد» روانه و خود از راه شلکستان حرکت و تشریف فرمای «ایزدخواست» گردیدند.

آمدن حیدرقلی میرزا بحضور شجاع السلطنه

در آنجا چاپاری از امین الدوله رسید و عریضه آورد و مضمون عریضه اینکه لینجی با سرباز و توپخانه وارد «سعادت آباد» شده وبعلت تشریف آوردن سرکار و توهم داشتن ازاهالی عراق واصفهان مصلحت خودرا در بودن اصفهان و آمدن سرکار ندانسته بنابراین یک شب زیاده درعمارت سعادت آباد و «هفت دست» توقف نکرده و بعزم «قمشه» ومقابله شما به «مهیار» آمده ونیز فیروزمیرزا و منوچهرخان باعساکر به «سورچه خور»

نامه‌ای از امین الدوله و راهنمائی وی

۱- نسخه مجلس شولکستان.

رسیده‌اند و سیف‌الدوله شاهزادهٔ اصفهان چاره بجز فرمانبرداری ندیده جمعیت خود را مصحوب علی‌اکبرخان‌وزیر ومعیارخان‌سرهنگ باتوپخانه بر سر راه‌شما فرستاده از طرف «جرقویه» ومصلحت شما نیست که‌دعوای روبرو با ایشان کرده بعلت اینکه اولاً توپخانه ایشان از شما بیشتر و کاملتراست‌و اگربجهت ایشان سستی واقع‌شود مثل قمشه واصفهان‌را در عقب دارند و فیروزمیرزا بااستعداد تمام دراصفهان‌میباشدومیتوانند یک‌سال خودداری کنندوشمااز عدم آذوقه‌دوروز نمی‌توانید درآن‌بیابان تاب آورید و اگر بجهت شما چشم زخمی بهم رسد سوای شیراز یک روز نمیتوانید دریک‌جا توقف کرده‌باشید در این‌صورت بهیچوجه‌مصلحت شما در مقابلهٔ باایشان نیست . از راه «لنجان» خودرا بحوالی اصفهان برسانید همین‌قدر که شما باصفهان رسیدید اگر فیروزمیرزا صدهزارلشکر در اصفهان داشته‌باشد که اهالی اصفهان اورا برهم خواهندزد وبعداز فساد کاراو لینجی‌هم در بیرون بی‌پا خواهدشد. خار وسنگ صحراالشکر اورا تمام‌میکنند .

سرکارشجاع عریضهٔ امین‌الدوله‌را پسندیده از امناء دولت و ریش سفیدان لشکر مشورت‌فرمودندوهمگی برطبق عرایض امین‌الدوله تصدیق نمودند .

روز دیگر از منزل ایزد خواست‌متحرک گشته به امن‌آبادتشریف فرما و درآنجا محمد باقرخان بختیاری که ساکن حوالی قمشه بود بادویست سوار کارآمد بخدمت شتافته ملحق باردو گردید وموردالتفات و انعام بی‌شمار آمد .

واینجانب راازآنجاها معادل سیصد سوار رکابی وعالیجاه شکرالله‌خان نوری و محمد باقرخان بختیاری مامور فرمودند که تا حوالی قمشه رفته دست بردی زده از آمدن لینجی و معلومات او کیفیتی که باشد معروض دارم . از آنطرف نواب سلیمان میرزا که بادویست سوار مامور گشته بود بحوالی قمشه در جائی که موسوم به «قدمگاه» میباشد که رسیده بود لینجی وارد قمشه گردیده اهالی قمشه نیز اطاعت کرده متقبل سیورسات و خدمات شده بودند ولیکن بعلت اسدالله‌خان پسر امین الدوله که حاکم قمشه بود لینجی صاحب مطمئن نگشته که وارد قمشه شود یکسره آمده در پوزه[1] قمشه که بجهت سنگر ومدار اردو جائیست متین و حصنی است حصین قرار گرفته سلیمان میرزا که خبر آمدن لینجی راشنید در همان قدمگاه توقف گزارش را معروض داشت .

ورود لینجی به قمشه

اینجانب بعد از مرخصی از حضور شجاع میامدم تا دوفرسنگی اردوی لینجی بقریه موسوم به « قصرجم » که رسیدم آن قلعه را بجهت مامن ومدار خودوسواران معین کرده سوار زبده‌رابرداشته بحوالی اردوی ایشان رفتم . نواب سلیمان میرزا که ازآمدن این‌جانب مطلع گشته از قدمگاه قدم بیرون نهاد و با ابوابجمعی که داشت ملحق بما گردید . قدری راه که آمدیم اردوی ایشان نمایان بانتظام تمام اردورا انداخته ودامنه کوه‌را سنگرساخته، توپخانه و نظام‌سربازرادر سرراه آماده‌ومستعد نموده که‌عبور ازآنجامحال مینمود و بقدردویست سیصد سواری‌ازاردوی ایشان خارج شده روی باین‌طرف می‌آمدند . مانیز روبه آن‌سواران روان

۱- نسخهٔ دیگر «پوره» .

گشتیم نزدیک که رسیدیم اسب انداخته ایشان تاب مقاومت نیاورده

نخستین برخورد

ازجلوما بیرون رفتند پاره [یی] از دور و نزدیک کملّین[1] سپاه، کهنه‌سپاهی کرده چند تیر تفنگ ردوبدل شد ایشان را تعاقب قریب بسنگر واردو رسانیدیم ومراجعت کردیم. چون شب بود زیاده ازاین مجال نبود. شب را مراجعت کرده درقلعه «قصرجم» عریضه بسرکار شجاع نوشتم ودرانتظام و استعداد ایشان آنچه بود و نبود عرض کردم وعرض نمودم که اگررأی مبارك قرار گیرد من با همین سوار درجلو ایشان دراین مکان آنهاراسرگرم و مشغول کرده سرکار شجاع راهی پیدا کرده و برحسب عرایض امین خودرا باصفهان رسانند ومقابل شدن با ایشان باین توپخانه بهیچوجه مصلحت سرکار نیست. دیگراختیاردارید. ازآنطرف عریضه را ارسال داشته وخود سوار شده آنشب راتا بصبح بقراولی مشغول بودم.

شب چهارشنبه بیست وچهارم را در «امن آباد» توقف فرموده طرف عصری آقاباقر نام اسفرجانی با جمعی رعایا وسیورسات یک روزه بخدمت مشرف گشته ملتزم رکاب گردیدند و پس از وصول عریضهٔ این جانب سرکار شجاع از آقاباقرنام[2] استفسار راه «لنجان» را فرموده عرض نموده بود که بعلت زمستان تمام راه را برف گرفته که امکان عبور نیست مگر از «قصرجم» راهیست که راست میرود بحوالی قمشه یعنی یک فرسنگ مقابل قمشه و از آنجا گردنه ایست که میرود به «لنجانات» و راه منحصراست. وازجمعی دیگرسئوال کرده همگی بدین طریق عرض نمودند رأی مبارك بدین قرار گرفت که بقصر جم آمده از آنجا به لنجان رفته باشند

تصمیم رفتن به لنجان

۱ـ اصل کلمین مجلس «کمین». نسخهٔ دیگر «کملین» ۲ـ نسخهٔ مجلس بدون کلمهٔ نام

و خودرا باصفهان رساند . آدم امین الدوله که در خدمت بود آنهم بهمین طریق عرض نمود و قرار برهمین فقره مقرر گردید .

و در آنشب سه نفر از توپچیان محمد شاهی خودرا در خفیه به اردوی شجاع رسانیده و بواسطهٔ کشیکچیان در آن نصف شب بحضور شجاع مشرف گشته مضمون عرضشان اینکه تمام لشکر محمد شاه مایل بخدمت شما می باشند وجدال بالشکر شما نخواهند کرد وهمین قدر که مقابل شوند همگی بخدمت شما رسیده اطاعت و انقیاد خواهند نمود وما نیز از جانب توپچیان بخدمت شما آمده ایم که سبقت اظهار خدمت ما مشخص و معلوم برسر کار گردد .

سر کار شجاع ازین معنی خورسند گردیده ایشانرا نوازشات فرمودند و بدست عباس خان توپچی سپرده و در رعایت آنها حکم رفت . اگرچه ظاهر عرض ایشان چنین بود ولی درباطن بعلت اینکه توپچیان ما از اهل آذربایجان و توپچیان مرحوم نایب السلطنه می بودند که درجنگ کرمان وتسخیر آنسامان بخدمت سر کار اقدس فرمانفرما آمده نوکر گشته بودند اکنون لینچی بسبب سابقهٔ الفتی که با حضرات داشته ایشان رافرستاده در ظاهر باین لباس و در باطن پیغام داده بود که به شما چنین و چنان احسان خواهم نمود که مشروط باینکه در وقت مقابله شما اسب ها را از توپخانه رها کرده سوارشوید و ملحق بما گردید .

حیله توپخانهٔ آذربایجان

آن سه نفر فرصت یافته مطلب را با توپچیان در میانه نهادند . ایشان نیزاز آنجائی که خباثت ونمک بحرامی جبلی ایشان بوده قبول این معنی را کرده وعده مخالفت با این طرف و موافقت بآن طرف را دادند .

یوم چهارشنبه بیست و چهارم سرکار شجاع از امن آباد حرکت کرده بمنزل قصرجم می آمدند. این جانب با همراهان آنشب را خواب و خوراك ننموده بقراولی مشغول بودیم. صبح بسیار زود بعد از نمازباز جمعیت خود را جمع کرده بحوالی اردوی ایشان رفتیم. خرابه و گودالی را پناه کرده که از آنطرف قراول ایشان بیرون آمد. باز چند سربآنها دراسیخته ایشانرا برداشتیم وقریب باردورساندیم و بهمین قسم دعوای جزئی درمیانه گرم بود که گرد لشکرشجاع السلطنه ازدورپیداشد. اینجانب که دانستم اردورسید، نواب سلیمان میرزا ونوکررا در آنجا گذاشته وخود بخدمت شجاع رسیدم. عرض کردم که آمدن شما بهیچوجه لازم نبود. تا ما سرگرم داشته‌ایم آنهارا، شما خودرا باصفهان رسانیده باشید. فرمودند که راه‌را برف گرفته بجز همین راه قصرجم راهی دیگر نیست. امروزرا در اینجا توقف کرده دوساعت از شب گذشته برسیداریم که فرداظهربه اصفهان رسیده باشیم و تو باید امشب پانصدسوار برداشته پشت سرما و جلو اردوی ایشانرا داشته باشی که اگر خبر شوند وبر سر راه‌ماآیند در شب تار بی خبرچشم زخمی‌واقع نگردد. این جانب اطاعت نموده‌بهمین قسم سواره جای اردووسنگررا معین کرده از هرطرف بقدر قوه بلکه زیاده از اندازه جد وجهد در خدمات و انتظام در امورات بظهور میرسانیدم و از آنطرف قریب باردوی‌ایشان هنگامهٔ جدال گرم گشته گاهی اینها آنهارا برداشته و قریب بسنگر میرسانیدند واز آنطرف امداد بجهت آنها بیرون آمده آنهارا تعاقب میکردند. آنها که ضعیف میشدند ما امداد میفرستادیم وبهمین قسم هنگامه گرم بود ولیکن دویست سوار آنها درمقابل

گرم‌شدن
هنگامه‌جدال

پنجاه سوار ما نمی ایستادند و هردفعه هزیمت از آنطرف بود .

باری بهمین قسم مجادله داشتند تا غروب آفتاب قراول ما مراجعت باردو نموده ، سرکار شجاع ریش سفیدان سپاه را احضار فرموده مقرر فرمودند چهارساعت از شب گذشته اردو بار کرده به راهنمائی محمد باقر خان بختیاری و آقاباقر اسفرجانی وآدم امین الدوله از راه لنجانات روان شوند و هردسته از سوارو فوجی از سرباز و توپخانه را بلدی معین کرده بدست دادند و مقرر داشتند که اینجانب و شکرالله خان پانصد سوار زبده برداشته در جلو اردوی ایشان وپشت سر این قشون بقراولی مشغول باشیم تاصبح که این اردوگذشته و رفته باشد اگر سواری بمقابله درآید جنگ وگریز کرده خودرا روزانه دیگر باردو رسانیم .

اینجانب سوارها را باابوابجمعی که بود بهمراه برداشته ازاردو بیرون رفته درکناری خودرا کشیده ، که قریب بحرکت این اردو نزدیک اردوی ایشان رفته قراولی کنم ، چندنفر پیاده بقراولی درجلو فرستاده وخودم از اینکه چند شبانه روز بود که خواب به چشمم نرفته بود بیهوش گشته در آن صحرا افتادم که ابری از آسمان پیدا شده و هوا بشدت هرچه تمامتر سرد گردید وبنای برف آمدن گذاشت ودراین بین اردودست به بارزده از هرطرف در آن باد و برف آواز مردم به آسمان بلند شده شب تاریک و ولایت نابلد حرکت این همه مال و آدم درمیان برف وباد روبه[1] غوغای محشر از آن جمعیت بلند گردیده برف بطریقی شدت نمود که دردوساعت یکذرع برف در زمین افتاد و از سرما دست احدی

یک صحرا ودوهوا

۱- طبق نسخه اصل - نسخه مجلس ندارد .

آشنای بکار نمیشد. بجای حرکت فریاد ازهرطرف از مردم بیچاره بلند میشد وقدرت حرکت باحدی باقی نماند.

نشانهٔ برگشتگی بخت

پیادگانی که بقراولی نزدیک اردوی ایشان فرستاده بودیم اخبار آورده که صدای های وهوی بگوش ایشان رسیده و ایشان به جنبش آمده اند. از برف سؤال کردم گفت در اردوی ایشان یکذره برف نباریده است با خود گفتم سبحان‌الله بجز برگشتگی بخت وافول کوکب اقبال چه میشود که در مسافتی قلیل در اینجا یک ذرع برف افتد و در آنجا یک ذره نبارد. همان پیاده‌را برداشته سواران رادر همان خرابه ها گذاشته و بخدمت شجاع آمدم. بعداز تفحص بسیار درآنشب تار شجاع را دیدم در میانه برف و باد روبه تاسینه درگل نشسته گاهی برسرتوپخانه وگهی بر سر نظام سرباز و بعضی اوقات برسرسوارمیرود و گهی فریاد میکند. غریب اغتشاشی بنظرم رسید و هرقدرسعی[1] درآن برف و سرما احدی قدرت رفتار ندارد وممکن نیست که کسی تواند بار کرد. من که بخدمتشان رسیدم فرمودند چه خبراست عرض کردم پیادگانی که بقراولی فرستاده بودم نزدیک اردوی ایشان، های‌وهوی‌این اردورا شنیده‌اند و آنهارااز این مقدمه و عزم شما آگاه و باخبر یافته پیاده را آورده و آمده‌ام که مراتب را عرض کنم. فرمودند درآن صورت واین حالتی که می بینی چه باید کرد. عرض کردم اختیار با سرکاراست. ریش سفیدان اردوراطلب

شورای ریش‌سفیدها

فرموده کیفیت‌را باایشان در میان‌نهاده همگی‌عرض کردند که امکان حرکت دراین‌شب تار و سرما و برف نیست خاصه در صورتی که خصم

۱ـ نسخه دیگر« وهرقدرسعی که میکنند».

مطلع باشد یک نفرازما درین بیابان و برف بی پایان در این شب بیرون نخواهد رفت و اگر ده سوار به سرما آید بکلی مارا داغان میکند وحال اینکه باید ازکنار اردوی خصم گذشته و این معنی محال می نماید. ما اگر بکلی کشته شویم بهتراست که در شب تار از برف وسرما وصدمه شبیخون متفرق گشته. امشب را توقف می کنیم فردا را روز روشن ترتیب سپاه کرده براه راست می رویم. اگر در جلو ما آمدند و عزم مقابله و مقاتله را دارند بقدر قوه خواهیم کوشید والا راهی داریم خواهیم رفت.

سرکار شجاع چاره جز توقف در آنشب، ندیده مجدد حکم بتوقف نمودند. اینجانب را بهمان خدمت سابق مأمور فرموده وخود باسایرین در اردو گردش میفرمودندو کشیک میکشیدند. قیامتی دراردو برپا بود و ساعت بساعت برف و سرما شدت کرده کسی نمیدانست چه باید کردو فردا چه خواهد شد. خداوند عالم کراخواسته و کدام فرقه را ذلیل خواهد نمود. درآن چند شب خواب به چشم احدی نرفته بود.

باری این جانب از خدمت شجاع مرخصی حاصل نموده سواران را برداشته قریب اردوی ایشان تا بصبح قراولی میکردیم ولیکن ازاردوی ایشان احدی بیرون نمی آمد. توپخانه را مستعد کرده روی براردوی ما بسته بودند. قریب بصبح اینجانب سواران را برداشته وارد اردو شدم برف موقوف شده ولی باد وشمال برخاسته چنان سرد است که نفس ها یخ بسته تکلم نمی توانستیم نمودو بعداز ورود باردو قیامتی بنظرم رسید

سرکار شجاع سوار گشته لشکرآرایی میفرمودند.

آن روز که یوم پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال بود[1] بانت[2]. آرائی کردند دوساعت از روزگذشته توپخانه را درجلو و سربازرا عقب توپخانه برادرمکرم والی‌را برسرباز و توپخانه مأمور فرمودند و تیپ سواررا باینجانب سپرده در عقب سرباز بازداشته و خود شجاع گاهی بر سر توپخانه و گهی در فوج سرباز وبرخی برتیپ سوار گردش مینمودند و بنده‌را بر دست چپ جنب دامنه مقرر داشتند. بهمین ترتیب میآمدیم ولیکن بجهت فصل زمستان و عدم آذوقه سرحدات فارس که هرکس آذوقه بارکرده بود وبالاپوش برداشته از چهار قسمت لشکر ماسه قسمت آن مال و دواب بود ویکی مرد کارزار و از آنطرف بعلت اینکه از نیت و اندیشهٔ ما اطلاع داشته صبح زود بر خاسته بنه و اسباب خودرا برآنکوه کشیده دو عراده توپ و چهارصد سرباز در آن سقناق برسربنه و اسباب گذاشتند. لشکر خودرا در زمین پستی کشیده وتیپ آرائی نموده توپخانه‌را درجلو وسواررا عقب توپخانه و سربازرا عقب سوار داشته منتظر ورود ما میبودند و نگهبان ایشان دربالای تیغ کوه دوربین گرفته اخبار میداد وراه عبورما چنان بود که باید از مقابل اردوی ایشان آمده باشیم.

صف آرائی و نبرد

قریب بفرسنگی نزدیک باردوی آنها شده که بگذریم وراه لنجان را

۱- در حاشیه اصل رقم ۱۲۵۰ نوشته شده‌است.

۲- این کلمه دراصل ونسخهٔ دیگر بهمین صورت است ودرنسخهٔ مجلس نیست و خوانده نشده است. احتمالا تیپ باید باشد ف.

گرفته رد شویم. همه جا آمده تا بجائی که اردوی ایشان نمایان بود حرکتی ازایشان معلوم[1] از مقابل اردوی ایشان که گذشتیم ودر بلندی درآمده ملاحظه شد که تیپ آرائی کرده‌اند وروبجلوما سیان بر می‌آیند و توپخانه ایشان بابلغار روبروی ما می‌آید.

جمعیت ما بعلت بنه و اسباب درهم شده سرکار شجاع ملاحظه فرموده بودند قلعه در مقابل پیدا شد مقرر کردند که سرباز و توپخانه خودرا بقلعه رسانده بنه را درآنجا بگذارند وجمعیت سیبه[2] رابرداشته مقابل خصم شوند. بنه و سرباز زور آور شدند که خودرا بحصار برسانند که توپخانه ایشان در عقب درآمد وآتش خورد. هنگامه اشتعال درگرفت چند گلوله در میان بنه فرود آمد که بنه متفرق گشته واز توپ ما بجهة خیانت توپچیان نمک بحرام صدائی برنخاست.

این جانب اوضاع راپریشان دیدم ناچاراسب برروی خصم انداختم که دو تیپ ما اسب انداختند که از آنجا توپی آتش خورد. سواری از غلامان که اسم آن افراسیاب بیک پسر بهمن خان غلام بودوپهلوی این جانب اسب میانداخت گلوله اسب برکفل اسبش خورد که مرد و مرکب بهم غلطید. توپ دیگر چهار پاره در میان تیپ آمده که یک طرف تیپ را خالی نمود. چند توپ دیگر چهار پاره یک دفعه آتش خورد که سوارسابر گشت. روی به آن قلعه رو بهزیمت نهادند وایشان توپخانه را گرم جولان ساخته به تلافی برف دوشینه آتش براطراف ما می باریدند

۱- نسخهٔ دیگر «معلوم نشد».

۲- نسخهٔ دیگر «سیه».

و متصل بهم آواز توپ و گلوله چنان بود که نفس منقطع نمی گشت و در آن هنگامه سرکار شجاع خود را برسر توپخانه رسانیدند. از چهار عراده توپ که همراه ما بود توپچیان سه عراده که آذربایجانی بودند بوعده خود وفا کرده اسب ها را از توپ رها نموده سوار گشته بلشکر خصم پیوستند. یک عرابه که توپچیان او از اهل فارس بودند برجای مانده سرکار شجاع برسر آن توپ پیاده گشته خود آن توپ را آتش دادند که از آنطرف توپی آتش خورد در مقابل و گلوله آن بردهن توپ ما آمد، از آنجا گذشته عرابه را شکست، بریک طرف توپچی گرفته برشکم اسب توپ خانه رسید همه را در یکدیگر غلطانید.

از کار افتادن توپخانهٔ شجاع السلطنه

سرکار شجاع چاره ندیده ناچار سوار گشته از آنجا گذشتند و ایشان آمده توپخانهٔ ما را تصرف کرده در آن هنگامه بنه و اسباب از آن قلعه گذشته اندکی جلو افتادند و سرباز که پای قرار نداشتند فوجی خود را بدامنه کوه رسانیده و فوجی دیگر خرابه [ای] از قلعه را سنگر کرده پای اقامت افشردند.

توپخانه و لشکر ایشان همه جا توپ زده بنظام می آمدند و ما را تعاقب میکردند و سوار ما را بضرب گلوله توپ جنبانیده متفرق میساختند که دو نفر قریب بیکدیگر نبودند.

سرکار شجاع رسیدند به آن قلعه که توپخانهٔ آنها زور آور شد رسید به سربازی که در جلو آن قلعه، آن خرابه ها را سنگر کرده بودند. پاره [ای] سربازها دعوا کرده که چند توپ بر آن خرابه ها بسته آن حصار را با زمین یکسان کرده و چهار پاره درمیان سربازها بسته بیچاره ها را بسته و

آوردند و بکلی آن سربازها دستگیر شدند . شجاع السلطنه اینطرف قلعه درفکر واساز و پاداری بود میخواست بجهت سرباز امداد فرستد که دید سرباز گرفتار و توپخانه برسرش رانده ازشعله توپ وباریدن گلوله مجال توقف ندیده گذشتند . بازتوپخانه هارا[1] تعاقب کرده اینقدرتوپ زدند که هر سواری بطرفی متفرق گشته بعد از اینکه از تفرقهٔ سوار خاطرجمع گشته دانستند که این سوار امکان واساز واتفاق ندارد ، آنوقت لینچی صاحب سوارنظام را اذن داده که بجهت چپاول بنه و دستگیری سوار و پیاده اسب انداخته به یکدفعه پانصد سوار ازعقب توپخانه اسب انداختند . اینجانب درد بردلم پیچیده بشکرالله خان گفتم بعد از این مقدمه زندگی از برای ما عاریست کلی بهتر این است که این سر پرننگ را بر دم گلوله توپ داده ازین زحمات فارغ شویم واینها سوار میباشند توپ نیست که ازجلوآنها باید فرار نمود . سراسب را ازهمانجا برگردانیده شکرالله خان نوری و**مرادقلی خان نانکلی** بابیست سی نفر ازغلامان کارآمد اتفاق نموده بیدقی را برافراشتیم وروی مخاصمت بآن گروه گذاشتیم . جمعی ازپردلان لشکر بااینجانب ملحق گشته بمعادل پنجاه نفر سوار بهم بسته شد و آن پانصدسوارسه‌دسته‌شده دسته‌ای که زبردست[2] انداخته بودندوبی خبر از توقف ما بودند دست غارت وشمشیر قتل براهل اردوگشاده بودند که از تعاقب برسر ایشان اسب تاخته دروهلهٔ اول ازآن دسته سوار بقدرسی سوار از ایشانرا از اسب انداخته و ایشان رو بهزیمت نهادند ایشانرا تعاقب کرده و بدو دسته سوار زده آنها را هم برداشته بهمین طریق تا

نبرد سواره نظام

۱- دراصل چنین است . نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر توپخانه ما را .

۲- درنسخه دیگر : زبردست اسب انداخته .

قریب به‌نظام سرباز و توپخانه برده که باز توپها را آتش دادند. سر سوار اینجانب برگشت ولی متفرق نگشته اینجانب با چهار نفرسوار که یکی ازآن‌سوارها **الله‌بخش‌خان‌نانکلی** بودودیگر**حسینعلی‌خان**سنه‌اردلانی ودو غلام سیاه بطرفی ازآن کار زار افتاده که هفت‌نفر از آن گروه‌جمعی سرباز را اسیر نموده رو بتیپ خود میرفتند.

رزم‌آزمائی مؤلف

اینجانب باچهار سوار برسر آنهااسب تاخته الله‌بخش‌خان ابتدا یکی را بخاك هلاك انداخت و حسینعلی‌خان دیگری را واینجانب هم سواری راتعاقب نمودم که‌اسب بسیار خوبی‌سوار بود تاقریب بسواران ایشان خودرا رسانیده واو را از اسب انداختم. قریب سی سوار ازتیپ ایشان جدا گشته اینجانب را تعاقب نمودند این جانب بایشان جنگ گریز نموده قریب بگرفتاری بودم که الله‌بخش‌خان رسید ومرا تقویت نمود وباتفاق مشارالیه جنگ گریزنموده تاخودرا بشکرالله‌خان وسواران خود رسانیده وایشان حمایت کرده دوباره سرآن‌سوار برگشت وماتعاقب کردیم‌قریب به‌توپخانه که رسیدند دویست سیصدسوار بحمایت ایشان آمد که مراجعت کردند. آتش فتنه مشتعل‌شد واز هرطرف گلوله تفنگ چون باران نیسان برسر مردان میدان می‌بارید وبرق شمشیر آبدار درآن کارزار و میان دود وغبار چشم پردلان معرکه‌را تیره وتار میگردانید. قریب یکساعت ونیم آتش جدال اشتعال داشته چهار پنج سوار از این طرف‌وقریب شصت هفتاد سوار ازآنطرف بخاك هلاکت‌افتادند. دیدند که چاره سوارمارا نمیکنند توپخانه‌را برسر ماکشیدند. ازآنجائی که ازرفتن

بنه وهمراهان بجهت ما اطمینان بهم رسیده بود بنا را بجنگ گریز گذاشته همه جا جنگ گریز میکردیم و می آمدیم همینقدر که سوار آنها از توپخانه جدا می گشت برسرشان اسبی تاخته وتیری می انداختیم باز که توپخانه می آمد هزیمت کرده جنگ گریز می کردیم ولیکن نمی دانستیم که بکجا می رویم وراه ما کدام است واز بسکه کوشش کرده بودیم برسرد و مرکب احوالی باقی نمانده تمام بحالت مرگ افتاده زبانها از کثرت عطش در دهن افسرده ، هوشی باقی نبوده ، وهمه جا آنگروه با جمعیت انبوه مارا تعاقب کرده مجال دم زدن نمی دادند وبهمین قسم توپخانه آتش فشانی می کرد و از عقب ما می تاخت تا چهار فرسنگ ما را تعاقب کرده مینه مارا بکوه پر از برفی دادند وداخل درتنگه کرده دهن تنگ را باتوپخانه وسرباز گرفتند ودر آنجا زمینش گودال وجدول بسیاری بوده که توپخانه آمد وشد نمودنش اندکی اشکال داشت واز اینکه می دانستند مارا راه گریز نیست دست ستیزشان بسته گردید ، عنان گرفته بغارت و تاراج وامانده گان و متعاقبان مشغول گشتند. ثلث بیشتر بنه و از اسباب[1] که قورخانه و بار شتری والاغی و پاره‌ای اسباب که راندنش میسر نبود به تاراج رفت واگر این جانب درآنروز معاودت[2] نمی نمودم مشکل بود که احدی بتواند جان از دست آنقوم بیرون کند باری بعد از تأمل ایشان شجاع السلطنه عنان کشید. شکستگان بهم پیوستند. اینجانب ازتعاقب آمده بسرکار شجاع ملحق گشتم .قدری تحسین بی فایده فرمودند. گفتندچه

گرفتارشدن در تنگنا وبغارت رفتن اموال

۱- دراصل ونسخه مجلس چنین است. درنسخهٔ دیگر «ازبنه واسباب»

۲- در هرسه نسخه چنین است. باید مقاومت یا معاونت باشد. ف

باید کرد و بکجا باید رفت . تدبیر چه‌چیز است جمعی که بودند گفتند راه فارس را از ما گرفته دست ما از طرف فارس و کرمان ویزد وخراسان بریده گشته وباین صورت شکسته هر کجا که بگذریم خارهای بیابان طمع در مال ما می کنند اگر بطرف عراق واصفهان بخواهیم رفت باا ینحالت پریشان لینجی از عقب و منوچهرخان با استعداد از جلو درآمده یک نفر سالم نخواهیم کرد[1] .

بهتر این است که در همین حوالی گردش کرده از خاک فارس چندان دور نشده باشیم و راه بختیاری را در دست داشته اگر برف راه دهد ازجبال بختیاری گذشته بلکه راهی ازفارس بدست افتد . درین باب متفق گشته طرف دست چپ را گرفته راندند . اکنون این بنه بی صاحب متفرق گشته بعضی به لنجانات رفته گرفتار شدند و برخی همان راه را گرفته باصفهان رفتند ازآنجمله بنه شجاع السلطنه وحیدرقلی میرزا یکسر باصفهان رفته که بجهت ایشان بالاپوشی باقی نماند که شب برروی خود انداخته باشند و نوکرهای سلیمان میرزا اسب واسباب او را برداشتند ازهمان راه بدر رفتند . غرض ثلث بیشتر اهل اردو که ازاهل عراق بودند هرچه توانسته برداشته و فرار نمودند . محشری بود که پدر بفرزند نمی‌-پرداخت . آفتاب نزدیک بغروب رسیده که این سوار شکسته رسیدند به قریه مسمی به « طاغون »[2] و از تشنگی و خستگی در حوالی آن قریه

۱- در هر سه نسخه چنین است .

۲-درنسخه مجلس «طاعون» .

پیاده شده اهل آن قریه خبر آمدن شجاع را شنیده بودند ولی اطلاع از شکست نداشتند. جمعی از اهل آن قریه بعزم استقبال بیرون آمده همینکه از شکستگی قشون مطلع شدند در قلعه را بسته بر روی برجها با تفنگ برآمدند واظهار جلادت بکار ماسیکردند. باری هر کس بجهت طهارتی وقضای حاجتی بطرفی پیاده گشته در کاری مشغول بود که از برابر باز سیاهی توپخانه و گردسوار خصم از دور نمایان گشت. غوغا ازسیان لشکر شکست خورده برخاست هر کس خود را بر روی اسب انداخته سنگینی بار را ریخته وخودرا برمرکب درآویخته راه گریز پیش گرفت ومکاریانی که حمل مردم را بکرایه گرفته بودند این مقدمه را ملاحظه کرده هریک کفهٔ قاطر را بریده تمام بارها را ریخته قاطرها را سوارشده بدر رفتند ولی احدی بلدیت آن کوهسار را نداشت ونمیدانست که بکجا میرود. برادر گرام والی یکدفعه از آن راه ازکوهکیلویه به اصفهان آمده بود ولی فصل تابستان وهوای خوش بود غافل ازاینکه اکنون تمام راه و گردنه را برف گرفته که کلاغ امکان پرواز درآن کوهسار را ندارد. بخیال سابق والی درجلو افتاده، تمام این سوار وبنه ازعقب او روان شدند. درآنشب بقدر ده هزار مال و سواره درهم ریخته، چشم، چشم را نمی دید رفقا یکدیگر را گم کرده ازاطراف آواز حسین حسینی[1] بآسمان می رسید. هر-کس بطرفی می دوید ونمی دانست بکجا می رود. یکجا تاریکی شب و عدم بلدیت، یکطرف وفور برف وسرما که خاشاك ودرخت بکلی در زیر برف رفته جادهٔ راه نمایان نبود، ویکجا بی خوابی و گرسنگی چندشبانه روز

غوغا وفرار

۱- در نسخه دیگر حسن حسین.

مرگ گوارا

یکطرف خوف دشمن چنان که تعاقب کرده ، در آنصورت چه گوارا بود مرگ ولی نمی‌رسید . باری ، ساعت بساعت برف زیاده گشته وسرما زور آور شده ازخستگی وبی‌حالی رمقی براحدی باقی نمانده وپاهای حیوانها از رفتار بازمانده تاشش ساعت ازشب گذشته می‌راندیم تابجائی رسیده که برف را مسدود نموده ستوران در آنمکان ایستادند. سرکار شجاع باینجانب رسید. فرمود فلانی من که هلاک شدم بگذار همین‌جا سرا بکشند. قدری باید توقف کرد. درآنجا عنان کشیده میان برف‌ایستادیم شجاع فرمودند چه داری که ازگرسنگی نزدیک بهلاکتم. عرض کردم هیچ ومن نیز صورت شمامی‌باشم. فرمودندبالاپوش چه‌داری که ازسرما مردم. گفتم‌نمداسب‌موجود است. نمدرا گرفته درآن‌برف‌غلطید وتمام آن گروه درمیان آن‌برف انبوه بحالت مرگ افتادند. بازماندگان برکشتگان ومقتولین خود از هرطرف بنای زاری و سوگواری را گذاشتند دل سنگ خاره براحوالشان کباب می‌شد (بجزآن برفها که بهیچوجه در آن اثر نکرده وآب نمی‌شد[1]) وهرقدرکه سرما زورآور گشته‌بوته خاری نبود که آتش کنند. تمام‌مردم بهلاکت‌رسیده طاقتشان بطاق‌رسید. قنداق‌تفنگ و پاره غلاف شمشیر و بعضی زین اسب می‌سوختند وشدت سرماتسکین نمی‌یافت. یکنفر ازطایفه‌قاجار افشار که دردسته مذکور چهار برادرنوکر بودند وهمگی درآن سفر آمده بودند یکنفر ازایشان درآنروز کشته شده

سرما وهلاك وسوگواری

۱- چنین است دراصل‌ونسخهٔ مجلس ولی درحاشیه نسخهٔ اصل نوشته شده است که اینکه میان پرانتز است الحاقی است دخلی باصل کتاب ندارد.

ویک برادر دیگر درمیان دعوا بدست لشکر خصم افتاده دوبرادر دیگر در آن شب به گوشه‌ای افتاده ازشدت سرما اسباب خود را سوخته بدور آتش افتاده در عزای برادران نوحه و گریه می‌نمودند. تفنگی چهارپاره پر بوده خواستند قنداق تفنگ را شکسته بسوزانند که تفنگ در دست برادر بزرگتر آتش خورده برسینه برادر کوچک آمده وهمان ساعت جان بداد. بیچاره از فراق سه برادر دیوانه‌وار در آنهنگامه لباس های خود را دریده بـرجراحات خستگان و غم‌دیدگان نمک می‌پـاشید. باوجود آن خستگیها و بی‌خوابیها ازشدت برف و سرما احدی را خواب نمی‌برد. این‌جانب اندکی که آمد چشمم گرم شود دردی عظیم در قلمهای پایم بهمرسید که بی‌اختیار برجستم گفتم بلکه قلمهای مرا بریده‌اند. پارا در زیر تنه انداخته زور آوردم اندکی تسکین یافت قدری که گذشت بـاز بنای درد را گذاشت تا صبح علاوه بر دردهای دیگر آرام ازمن قطع گردید. باری ازسرمای آنشب پای چپ‌را برف برده که اکنون‌نیز درفصل زمستان بشدت‌آزار میدهد واین یکپامعیوب گشته. برادر عزیز والی نمد آبداری برروی برف انداخته و خرقه برروی خود کشیده خوابیده بود که شبنم از روی هوا ریخته ویخ کرده او را با خرقه و نمد وبالاپوشها بایکدیگر بهم بسته بود. ازتاب سرما ازجای جسته که با خرقه و نمد درغلطیده که هرقدر کرده بود رهائی‌ممکن‌نبود. آدمهای‌خودرا فریاد کرده کسی برسر او قدرت‌رفتار نداشت. صفرقلی‌بیگ نوری ازجمله نوکرهای‌قدیمی اینجانب بود که درآنحوالی صدای والی بگوشش می‌رسد و براثر آواز

والی و نمد و خرقهٔ بهم یخ بسته

رفته دید والی است که در یخ بسته شده او را بهزار سعی رها کرده .
غرض آنشب را در آن سرما وماجرا در آن کوه گذرانیده یوم جمعه بیست
و ششم صبح زود سرکار شجاع برخاسته فریاد کرد . ایهاالناس کسی
باشد که هرچه بخواهد من باو بدهم واین گروه حیران را راهنمائی کرده
ازچنگ دشمن نجات دهد وبمنزل رساند. ازنوکر رکابی احدی بلدیت
آن راه را نداشت. راهی را هم که والی میدانست برف گرفته بود که امکان
عبور از آن راه نبود . جمعی از حضرات بختیاری که چون گرگ گرسنه
در آن اردوی همچون گله می بودند و منتظر فرصت کمین کرده بودند
یکنفر از آنها بخدمت شجاع آمده گفت راهی را من بلدیت دارم و یک
دفعه از آن راه آمده‌ام میرود بالای سر ایزدخواست و بزیر می‌آید و۱۲
فرسنگ می‌شود. شجاع تحسنات[1] وتملقات بآن سوار بختیاری کرده جبه
برخود را در آن سرما بدرآورده بدوش او انداخت. آن سوار را در جلو
انداخته اردو و بنه از عقب او روان گشتند. از آنطرف لینجی صاحب
بعد از شکست و رفتن اردوی ما خود را از پوزه قمشه آورده در محل
رزمگاه درهمان تنگه افتاده اهل اردویش به یغما وغارت دست گشاده

رسیدن لشکر لینجی

سرباز و توپخانه را تا طاعون عقب ما فرستاد و بعلت جبال و سنگلاخ
وتاریکی شب اهالی قمشه در آنحدود باو گفته که درین شب خود را
زحمت دادن صورتی ندارد . ایشان در جائی رفته‌اند که اگر صد هزار
جان داشته باشند یکی را بیرون نخواهند برد. تمام راه را برف گرفته وراه

۱- نسخهٔ مجلس «تحسینات».

منحصر بدو راه است یکی همین تنگ و دیگری نیم فرسنگ پائین تراست. این دو تنگ را که بر ایشان به بندی تمام زنده و آدم و مالشان بدون عیب و نقص بدست تو خواهد افتاد. لینجی صاحب این فقره را پسندیده جمعیت و توپخانه خود را نصف کرده نصفی درهمان تنگ نزد خودنگاه داشته توپ و سرباز بر دهن تنگ گذاشته که عبور مورچه ممکن نبود ونصف دیگررا مصحوب شیر[1] صاحب سرهنگ کرده بردهن تنگهٔ دیگر فرستاد او نیز تنگه‌را مستحکم کرده منتظر گرفتاری ما بودند و اردوی ما به راهنمائی آن سوار بختیاری میرفت وبرف می برید. سه فرسنگ که آمدیم بکوهی عظیم رسیدیم بختیاری گفت که باید از این کوه رفت. هر قدر تصور میگردیدیم راهی نبود ولی از خوف جان بآن کوه زده بالا رفتیم. این مال های مانده و آن سربالائی قلب همه‌جا افتان و خیزان راهی بسیار تنگ ومحلی صعب که طول این سوار و بنه سه فرسنگ دراز کشیده بمرارت هرچه تمامتر دو فرسنگ دیگر سربالائی را قطع مسافت کرده وبرف بریده تا بسر کوه رسیدیم.

اینجانب ووالی و شکرالله‌خان و جمعی که اسبهای تواناداشتیم باتناق بلدد ر جلوافتاده برف میبریدیم. بالای کوه که برآمده طرف نسار آن[2] کوه زیاده از حد برف بنظرآمد. گفتم که راه کدام است بختیاری گفت از روی همین برف بایدرفت.

۱- مراد کلنل شیل Colonel sheel است. ف.

۲- کذا در اصل. نسخهٔ مجلس «نساء» ودرنسخهٔ دیگر «نسر» واین آخری صحیح است.

اینجانب اسب رانده که تا گوش اسب در برف فرو رفت. هریک از سواران که در برف راندند همگی فرو رفته غلطیدند، وسراشیب کوه زیاده برف داشت که درختهای کهن درزیربرف رفته مطلقا مشخص نبود. بسوار بختیاری گفتم بر پدرت لعنت این چه راهی بود که ما را آوردی گفت در چهارماه قبل ازین من یکدفعه از این راه گذشته بودم چه دانستم که حال برف گرفته و راه نیست. ازعقب، جمعی از غلامان رسیده هرقدر سعی کردند پیاده و سواره بلکه برف را کوبیده راهی بدست افتد ممکن نشد. کیفیت را که به شجاع السلطنه عرض کردند قبض روحش شده فرمودند رِضاً بقَضَاءالله و تَسلِیماً لِاَمره چه باید کرد اهل اردو بعداز این مقدمات که پنجفرسنگ چنین راهی را طی کرده بودند اکنون برگشتن این مال و دواب، ازهمه کارها از آن راه باریک دشوارتر بود. شجاع السلطنه محمد باقرخان بختیاری را طلبیده اصرار بسیار و الحاح بیشمار نمودند که راهی پیدا کند و بطرفی بیرون روند، بیان کرد والله العظیم راهی بجز همان تنگ قصر جم که محل نزاع بود سراغ ندارم و تنگی دیگر در نیم فرسنگی زیردست آن تنگه میباشد اگرجرئت میکنید که خودرا برآن تنگ زده از یک فرسنگی اردوی لینجی بگذرید تاشمارا راهنمائی کنم اما خبر ندارد آن تنگ را هم شیرصاحب بسته است وراه مفرنیست.

زندگی وتلاش

ناچار شجاع فرمودند که تاآدمی زنده است لازم است تلاش خود را کرده باشد وخودرا از مهلکه رهاند. دوباره سر اردو برگشت وبصد هزار

زحمت همه‌جا بار افتاده و دواب مانده تا قریب بزوال بمنزل شب گذشته رسیدیم.

شجاع السلطنه اینجانب ووالی وشکرالله‌خان را با پنجاه سوار قراول مقرر داشتند وفرمودند شماها با بلد بختیاری پیش رفته اگر جمعیتی دیدید مارا اخبار کنید وحضرات باسوار بختیاری درجلوافتاده همه‌جاسی آمدیم تا اینکه دو فرسنگ دیگر که آمدیم در بلندیهای کوه جمعیتی پیاده بنظرمان آمده گفتم البته سرباز لینجی میباشد و لشکرشان درین حوالی است. ناچار سوارما بر سرشان اسب تاخته تیرو تفنگ کردند آنها ازجلو بدر رفتند مشخص شد که اهل قریه طاغونند که بجهت اموال ریختهٔ اردو از عقب آمده غنیمتی بدست آرند.

از آنجا نیز گذشته سه فرسنگ قطع مسافت نموده سوار بختیاری گفت راه این است و ما باید ازاین راه وتنگه عبور کنیم لازم است که در اینجا زنگ‌های قاطررا بازکرده نفس از احدی بیرون نیاید که اردوی لینجی قریب به نیم فرسنگ می‌باشد ولازم است که این سوار و بنه‌جمع گشته یکدفعه از این تنگه بیرون روند و بنه‌را در جلو انداخته و سوار درعقب بماند یقین است که آنها اطلاع یافته خواهند آمد با ایشان[1] جنگ گریز[2] کرده همه‌جا تاخودرا‌ بایزدخواست و خاك فارس رسانیده سوای این چاره نیست.

اینجانب بهمین‌قسم سواری بخدمت شجاع فرستادم و کیفیت را

۱- اصل ونسخهٔ مجلس بایشان.

۲- اصل. ونسخهٔ دیگر جنگ‌وگریز.

عرض کرده که زنگهای قاطررا باز کرده و همهمه در جمعیت نباشد، سوار و بنه متفق گشته یکدفعه از آن تنگه بیرون روند و خود در اول تنگه عنان کشیده سواران را نگاه داشتم. خان بابا خان غلام پیشخدمت را باآن سوار بختیاری در دهنهٔ تنگه فرستادم که قراولی کرده از اردوی خصم باخبر باشند.

عبور از تنگه

این جانب باتفاق والی آهسته آهسته در عقب آنها روان شدیم قراول که قریب بانتهای تنگ رسید بر بلندی آمده کلاه را برداشته اشاره کرد که برگردید و مراجعت کنید. ازهمان جا عنان را پیچیده برگشتیم که قراولها برگشته گفتند اردوی بسیاری بردهنهٔ تنگ افتاده توپخانه و سرباز چنان دهنه تنگ را گرفته اند که باد شمال یارای گذشتن ندارد و بقدر دوهزار سرباز بنظر آمد که در صحرا بجهت غارت اردوی شکسته گردش میکردند و بازمانده اردورا جمع آوری مینمودند.

ازین خبر اینجانب حیران و مضطر مانده بسوار بختیاری گفتم که سوای این تنگه دیگر دراین حوالی راهی باشد؟ گفت اگر بتوانیم دروسط این تنگه گردنه ایست چنانچه برف راه بدهد آن گردنه را که گذشتیم کوره راهی است همه جا دربرف و جبال صعب میرود تا «باسفرجان» گفتم در جلوباش که اگر من در برف وهلاك شوم واسبم بماند لامحاله پیاده ازآن راه خواهم رفت. والی را گفتم برادر من میروم توهم اگر میائی بیا. والی فریاد برآورد راه نابلد پر از برف کجا میروی؟ قدری تأمل کن تا ببینم چه میشود. گفتم جای تأمل نیست اینک تمام خلق گرفتار خواهند شد. اسب را حرکت داده سوار بلدرا جلو انداخته

دربرف و کوهستان بسوی اسفرجان

بعزم گردنه برف روان شدم . والی و چند نفر از غلامان در عقب اینجانب آمدند و متصل فریاد میکردند که کجامیروی و من میگفتم درعقب من بیائید . همه جا اسب تاخته تانصف تنگ به گردنهٔ پراز برفی رسیدیم که طایر تصور امکان پرواز از آن کوهساررا نداشت و کرک[1] اندیشه اگر خیال عبور از آن جبال مینمود البته در آن برف تلف میگردید. والی از خوف جان و تنگ گرفتاری توکل بر حضرت باریتعالی کرده اسب رابدان گردنه و کوه پراز برف رانده پائین گردنه تا سینهٔ اسب برف می آمد . فوری سواره رفتم دیدم اسب تا سینه نشست . پیاده گشته اسب را بیرون آوردم و چکمه هارو ازپا کشیده برآن کوه زدم چندین دفعه اسب دربرف غلطیده بعون خداوند کریم اسب را بیرون آورده میرفتم والی با چند نفر از غلامان عقب این جانب می آمدند شکرالله خان و سایر در آن تنگه توقف کردند .

این جانب به صد هزار زحمت و مرارت که تحریرآن دراین اوراق نمی گنجد همه جا افتان و خیزان تاغروب آفتاب به بالای گردنه برآمدم سه نفر از قاطرچیان وبار یخدان خودرا همه جارانده همراه میاوردم . بالای گردنه که رسیدم در آنجا نشسته قاطرچیان را هریک انعامی داده نمد سرکش قاطرهارا آورده چندنفر در روی نمد خوابیدند و چند نفر دیگر نمدرا کشیده از بالای گردنه بسرازیر کشیدند تامکانهائی که برفش زیاد بود که بجهت بار و بنه عبور دادن ممکن نبود برفهارا بدین طریق هموار نمودیم .

۱ـ در هرسه نسخه چنین وصحیح گرگ است .

سرکار شجاع السلطنه باسایر که درآن تنگه رسیدند از بودن شیر صاحب مطلع شده از همین راهی که اینجانب آمده بودم ایشان نیز می‌آمدند و بنه از عقب ایشان روان گشت . سرکار شجاع که بوسط گردنه رسیدند پاره[ای] پیش وپاره[ای] از عقب که چهار عرابه توپ و هزار سوار و سرباز از تنگه بعزم گرفتاری این طرف پیدا شد . لشکر این طرف روی بهزیمت نهاده به‌صعود آن گردنه زور آور شدند. لشکر خصم در ایشان ریخته سواران این‌طرف ناچارباخصم دوچار گشته .

وقت ضرورت چه[۱] نماند گریز

دست بگیرد سر شمشیر تیز

هنگامه جدال گرم گشته تیغ تیزبریکدیگر گذاشتند. جمعی کثیر از طرفین برخاك هلاك افتادند و لشکر فارس جنگ وگریز میکردند تا خودرا بر سر گردنه رسانیده و بسیاری از بنه بدست خصم افتاد وبتاراج رفت . اینجانب قبل از آنکه منازعه صورت وقوع یابد همینقدر که راه‌را کوبیده و بجهت سهولت معبر برف را شکسته، باتفاق‌والی از آنجا روی به اسقرجان همراه سوار بختیاری رو براه شدیم وچنان دانستیم که بازماندگان خواهندرسیدو نزاعی صورت وقوع نخواهد پذیرفت. قدری که راه آمدیم در زیر چمن بیدی نماز کرده نجات خودرا از حضرت عزت خواسته‌قریه[ای] درآن حوالی بود. برادرعزیز و والی گفت اسبهای من مانده اند اگر امشب در اینجا خوراکی باین‌حیوانها نرسد امکان

۱- درنسخهٔ مجلس چو.

حرکت را ندارند[1] باید بهرقسم است از اینجا گذشت و رفت والی مانده و من رفتم. همهٔ جبال صعب و راه قلب راطی کرده تا پنج ساعت از شب گذشته به اسفرجان رسیدیم اکنون جائی را بلدیت ندارم و نمیدانم کجا باید رفت از گرسنگی و بی خوابی هوش برسن باقی نمانده قریب بهلاکت بودم و در هر معموره و خرابه میگذشتم و طالب مکانی امن میبودم که بلکه دمی آسایش کنم.

در آن حیرت و سرگردانی بمضمون هرچه میکاری روزی بدروی شخصی در کوچه باغ عنان اسبم را گرفت. اول واهمه نمودم که مگراز خصماء و معاندین کسی باشد تفنگ را بر سینه اش دراز کرده نزدیک به هلاکش بودم که اظهار خصوصیت نمود. گفتم تو کیستی و اظهار خصوصیت ازچه راه است؟ گفت اگر شما مرا نمی شناسید من شما را میشناسم و حقوق محبت های شما را تا زنده ام منظور دارم. اکنون لازم است بخانهٔ من آمده وشام میل کرده استراحت کنید و صبح روانه شوید. گفتم تا خود را آشنا و معرفی نکنی بخانهٔ تو فرود نخواهم آمد. گفت من فلان شخص سید میباشم که کسب من تجارت است وقتی بسواحل فارس سفر کرده از بندر ابوشهر بکازرون میآمدم در تنگ ترکان طایفهٔ ولی خان ممسنی قافله را زده مرا در آن میان عور و برهنه کرد. معادل پانصد تومان از تنخواه من در آن میانه بردند و من در آن حالت زار در کازرون آمدم. برادر شما تیمور میرزا در کازرون بود مراتب را درهنگامی که آن شاهزاده

برخورد به آشنا پس از آنهمه بلا

۱- نسخهٔ مجلس گفتم باید. نسخهٔ دیگر اینجانب گفتم بودن در این مکانها صورت ندارد باید..

عادل از شکار مراجعت میکرد برسر راه او نشسته عرض کردم . دلش برحال من سوخت . سواران ملتزم رکاب را باجماع حکم فرمود که تا فردا ظهر قافله را و دزدها را از شما میخواهم و مرا بعمارت خود برد و از لباس خود بجهت من سرتا پای رخت فاخر فرستاد. شام مرحمت فرمود کمال نوازش را مبذول داشت .

روز دیگر طرف عصری مأمورین برگشته چند نفر از آن گروه را گرفتار ساخته بحضور شاهزاده آوردند ولی ولیخان اموال را ضبط کرده بود . دیناری از آن مال بدست نیفتاد . سرکار حسام الدوله حکم به سیاست سارقین کرده پانصد تومان مال مرا بعد[1] از صندوقخانه مرحمت فرمودند و گفت مال تو بتو رسید و ما خود دانیم و دزدان و عریضه در شیراز خدمت نایب الایاله نوشته و من در شیراز عریضۀ او را خدمت شما آوردم . اگر شما مرا نمی شناسید من معرفت سرکار را دارم و امیدوارم که امشب بخانه[2] آمده باشید . اینجانب که سید را شناختم باتفاق وی افتاده بخانه اش در آمدم . بعد از زحمات چشمان برف زدۀ ما به آبادی و آتش و دودی افتاده خداوند عالم را هزار بار شکر کرده برسر آتش فرود آمدم . قدری علیق در پیش اسب ها ریخته و متعلقان سید مشغول طبخ گردیدند و من از کثرت غلبۀ خواب تاب نیاورده بیهوش افتادم .

از آن طرف سرکار شجاع بعد از نزاع و یغمای خصم برسر گردنه که اسب های بلدی را جلو انداخته و عنان اسب را رها کرده همه جا باتفاق حیدر قلی میرزا تاخت کنان آمده تا اول صبح خود را بقلعۀ

۱- در نسخۀ دیگر نقد .   ۲- در نسخۀ دیگر بخانۀ من .

ایزدخواست رسانیده در کاروانسرای ایزدخواست آسوده گشتند. والی که در عرض راه توقف کرده بود اطلاع از نزاع و لشکر خصم بهمرسانیده سوار گشته همه‌جا تعاقب اینجانب می‌آمد وسراغ اینجانب را گرفته به خانه سید فرود آمد درهنگام صرف غذا بآنجا رسید. باتفاق او از غذای لذیذ بیدادی رفت و کیفیت آمدن جمعیت را والی بیان کرده گفتم اگر صدهزار لشکر برسر ما آید امشب از اینجا اسکان حرکت را نخواهد داشت. غذائی خورده وآشی‌خورده[1] خوابیدیم. بعد از دوساعت شکر-الله‌خان وجمعی از غلامان تعاقب ما آمده درآنمکان آسایش کردند و صبح از شکرالله‌خان استفسار روزگذشته را نمودم بیان نمود که شصت قاطر بابنه واسباب من را بکلی بردند. بسیاری ازمال مردم در زیرگردنه بغارت رفت، چنانچه ثلثی ازآنهمه مال باقی نماند و شکرالله‌خان گفت شجاع السلطنه وسایرشاهزادگان دیشب خودرا به‌ایزدخواست رسانیده ولیکن بجهت ما امروز درین راه خالی از خطر نیست باید باحتیاط رفت. سواری که بودقدغن کردیم ازده بیرون آمده یکطرف ایستادند بنه‌مردم آنچه بود درجلو انداخته روانه گردیدیم. معادل دویست سوار میشدیم سوارها را بنظام برداشته عقب بنه می‌رفتیم.

دوفرسنگی که از اسفرجان دور شده از جلو فریاد برخاست که بنه را زدند. رفتیم ملتفت جلو شویم که از دست راست فریاد برخاست. دست راست‌را نگاه کردیم، که‌ازدست چپ «تغوی[2] ترکمان» که همیشه

۱- نسخه مجلس غذائی وآشی خورده. ۲- درنسخه دیگر تغو

کشیک شجاع السلطنه بود اسب انداخته آمد و بزبان ترکمانی بلغور
می کرد. محقق شد که در آنحوالی سواری دیده است. نزد این جانب
آمد واسب یدك خواست. اینجانب اسب «سرافراز» یدك خودرا به‌تغو
دادم و پرسیدم چند سوار دیده و کیستند؟ بیان نمود دیشب که سوار
شکسته وبنه ازاین راه گذشته ازجمعیت‌آنها هرسواری پیاده[ای] ردیف
خود از سرباز نشانیده و از عقب آمده‌اند. اینک تمام این صحرا مملو از
سرباز وسوار است ودر کار ایند که بازماندهٔ بنه را غارت کرده و مردم
را اسیرنمایند. نمی‌دانم برسر شجاع السلطنه چه‌آمده است، اورا گرفته‌اند
یا بسلامت است. بعد از استماع، اینجانب اسب را برانگیخته والی
وشکرالله‌خان باچهل نفرسوار همراهی کردند. سایر اتفاق نکرده هریک
ازگوشه‌ای بدر رفتند. تغو درجلو وما از عقب اسب تاخته نظر کردیم
زیر هر بوته‌خاری و دره‌ای و برسرهرسنگی‌سوار وسرباز است و چند سوار
درزیر ریشه کوهی‌سقناق کرده. تصور کردیم که‌شاید ازجماعت‌خودمان
باشند که به‌ستوه آمده خودرا بکوه کشیده‌اند. اکنون باید رفت وایشان
را مصحوب خود گردانید وبخصم پرداخت. نزدیک بآن کمر که‌رسیدیم
یکدست شلیک درما کرده که اطراف اسب ما را پنجاه گلوله گرد کرد.
چون اجل نرسیده بود حفظ‌خدائی بخیر گذرانید. عنان اسب‌را رها کرده
از دامنه کوه دور شدیم.

زیر دست مادوسوار وسرباز بودند وتغو بجهت ایشان اسب‌تاخته
یک‌سوار بدر رفت. رسید بیک سواری دیگر. نیزه را دراز کرده‌بسینه‌اش

خود را ازاسب انداخته اسب را تسلیم کرد . تغو اسب را گرفته برگشت بقدر بیست قدم که دورشد که تفنگ آن نامرد آتش خورد . گلوله گرفت بر ران تغو که از سرینش بدر رفت . اسب ازدستش رها شد . دست را بر گردن اسب سرافراز چنبر ساخته بر گردن اسب افتاد . اینجانب از دور ملاحظه کردم دانستم تغو زخم برداشته گفتم نامردها تغو را دریابید و قاتلش را فرصت ندهید که جهانگیرخان بجهت آن پیاده اسب تاخته آن پیاده تفنگی پر کرد . سنگی را پناه خود کرده نشست وبجهت جهانگیرخان انداخت . بدو نگرفت . تفنگ جهانگیرخان بجهت اودرازشد وآتش نگرفت که یکنفر از غلامان ابوابجمعی شکرالله خان رسید و بضرب گلوله او را از پای درآورد سرش را بریده و اسبش را گرفته آورد . اینجانب دیدم تغو بحالت بد است او را سوار قاطری نموده روانه ایزدخواست نمودم .

قدری پیشتر آمده دیدم بقدر یکصد وپنجاه نفر سوار بر سر تلی جمع گشته اند گویا تاراجی کرده وانتظاری دارند . افسوس بسیار خورده که چرا بیست نفر همراه نداشتم که ایشانرا دستگیر نمایم . با آن قلیل جمعیت چه می توانستم کرد . قدری بدور ایشان اسب تاخته وجولان نموده شاید از آن تل بزیر آیند و مبارزت جویند اصلاً از آن تل حرکت نکرده و مبادرت بجنگ نکرده ما نیز از ایشان گذشته پاره‌ای راه که آمدیم چند نفر قاطرچی ملاحظه نمودیم که در آن صحرا نزد ما آمده‌اند . قاطرچیان اینجانب بوده‌اند[1] گفتند هفت رأس قاطر با بار را جمعی سوار و سرباز

۱- نسخه مجلس و نسخه دیگر بودند.

گرفته و براین کوه وکمر زده‌اند و بالفعل در آنجا میباشند. براه‌نمائی مکاریان برآن کوه زدیم قدری با آنجماعت تیر وتفنگ کرده سه رأس از آن قاطرها را گرفته و دونفر را بخاك هلاك انداخته و ایشان بالای تیغ کوه را گرفته‌چون اسبهای ساازکار شده قدرت رفتار در کوه را نداشتند و تمام صحرا را جمعیت ایشان فرا گرفته بود هوای کار را پست دیده از آنها نیز درگذشتیم. همه‌جا فوج‌فوج سوار وسرباز ملاحظه میکردیم و با هر یك نبردی کرده میگذشتیم تا دو ساعت بعد ازظهر به کاروانسرای ایزدخواست رسیده سرکارشجاع در آنجا تشریف داشته مراتب‌را عرض کردیم فرمودند امشب‌را باید احتیاط داشت که البته ازایشان لشکری به‌تعاقب ماخواهد آمد واگر بالای سر سارا بگیرند یکنفر ازاینجا بیرون نخواهد رفت.

رسیدن به ایزدخواست

کوهی بلند مشرف برکاروانسرا بوده در آنشب هرقدرکردیم از شدت سرما وسفلوکی‌مردم، هیچکس نتوانست که برآن کوه رفته قراولی مردم‌را کنند. آخرالامر اینجانب ده نفر از غلامان شکرالله‌خان را نفری پنج باجغلی[1] داده تارفته قراولی‌نمودند وکسی ازایشان‌آنشب متعرض ما نگردید و صبح یکشنبه بیست وهشتم ازایزدخواست حرکت کرده بقریه «صفاد» نزول نموده اهل آنقلعه درقلعه را برروی مابسته ازبالای

۱- پول طلائی که دولت عثمانی از متصرفات خودش در بالکان پس از استقلال داخلی آنها بعنوان باج میگرفته و درحدود ۱۸ نخود وزن دارد و هنوز هم در صرافیهای طهران مانند لیره عثمانی‌به قیمت طلا خرید و فروش می‌شود. ف

برج طناب وجوال بزیر میکردند ومیورسات وآذوقه میفروختند . بقسمی گذشت . صبح دوشنبه بیست ونهم از صفاد حرکت کرده به «سورمق» نزول نمودند . اهالی سورمق درقلعه را بسته اینجانب باشجاع السلطنه در پشت دروازه قلعه برآمده هرچند کردیم نه درقلعه را باز نمودند ونه میورسات فروختند . روز سه‌شنبه غره ذیقعدة الحرام را بجهت خستگی در آن مکان خراب توقف کرده یوم چهارشنبه دویم را از آنجا حرکت وبه کاروانسرای «ده بید» آمده برف وشدت سرما چنان بود که بسملین[1] اردو را تمام کشته وبه‌احدی احوالی باقی‌نبود . آذوقه به‌احدی نرسید ذخیره که بود مصروف گشت . یوم پنجشنبه سیم‌ازده بید حرکت بکاروانسرای «خانه کرکان»[2] نزول نموده آنجا نیز آذوقه بدست نیامد . یوم جمعه چهارم ازآنجا بمنزل «مشهدام‌النبی» آمده درآنجا هم آذوقه بهم نرسید یوم شنبه پنجم‌وارد «کمین» گشته رعایای‌آنجا نیزنشکسته[3] یوم یکشنبه درمنزل «کناره» وارد، یوم دوشنبه هفتم به «زرقان» وارد گردیدیم و یوم‌سه‌شنبه هشتم‌از زرقان حرکت کرده باران بسیار شدیدی میآمد . در آن شدت باران‌باوجود ابتذال وشکستگی بی‌پایان تا قریب بشهر رسیده سرکار فرمانفرما جمعی از شاهزادگان را باستقبال فرستاد . بدان احوال سرکارشجاع السلطنه و حیدرقلی‌میرزا بخدمت سرکار فرمانفرما مشرف شدند .

بی آذوقگی وهمراهی‌نکردن مردم

۱- یعنی آنها که مشرف بموت بودند .

۲- نسخه مجلس خان کرکان .

۳- اصل ونسخه مجلس - نسخه دیگرشکسته .

سر کار اقدس پاره [ای] ایشانرا دلداری داده به امداد مجدد و اعادهٔ تهیهٔ لشکر در ثانی ایشان‌را مستمال و مستظهر گردانید . پس از ورود لشکر شکسته به شیراز سر کار اقدس امناء دولت را جمع آوری فرموده و مجلس مشاوره آراستند که در تدارك و تلافی آن چشم زخم چه باید کرد . حضرات فارسی از قبیل ایلخانی و میرزا محمد علی که بعلت جراحات قدیمه چنین روزی را از حضرت رب‌العزه طالب بودند ، سایر فارسیان رافریفتهٔ خود گردانیده در مخالفت و نمك بحرامی همداستان گردیدند ومیرزامحمدعلی‌وزیر که کمال وثوق واعتماد را سر کاراقدس بوی داشتند مدتی بود که در خفیه با مرحوم نایب‌السلطنه اظهارارادت غایبانه مینمود و نیز پس‌از فوت خاقان در دارالسلطنه اصفهان توقف نموده رسل و رسایل او بطهران رفته در دولت محمد شاهی نان خودرا در تنور تزویر و حیله پخته بود .

دلداری فرمانفرما

قبل از اینکه سر کاراقدس در مجلس مشاورتی تشریف آورند ، اینجانب را در خلوت طلبیده فرمودند که در عواقب امور و مصلحت حال جمهور بخیال تو چه میرسد . عرض کردم که بعد از این مقدمه و چشم زخمی که واقع گشته مردانگی و مآل اندیشی ، تهیه علیحده و اعادهٔ تازه‌را مقتضی‌است باید ازهر گوشه سازلشکر و تهیهٔ‌سپاه نمود . اگر خداوند عالم نصرت کرامت فرماید فبها والا در نزد عقلا آدمی را خجالتی نخواهد بود و اگر شما بخواهید که به تصورات باطله

نظرمؤلف راجع بکار

۱ـ اشاره‌است بآیهٔ شریفهٔ وَلاتُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ

القاء ید به مهلکه کنید' و چنان دانید که پس از این خصومت در میانه دولتین خصوصیتی بهم خواهد رسید این معنی از جملهٔ محالات است .

و اما تهیهٔ وتدارك لشکر مشخص است که بعد ازاین چشم زخم و شکستگی چه بر لشکر رکابی رسیده ، درین اوقات بتدارك ایشان چنان بسته نخواهد شد که از آنها کاری ساخته شود . لازم آنست که حکام واهالی مملکت در این مقدمه شما را امداد واعانت نمایند واین معنی بفرستاده وفرمان صورت نخواهد گرفت مگر اینکه خود سرکاراقدس بنفسه بعزم محال گردی ولشکرآرائی تشریف فرما گردند وهر یك ازحکام وسرجوقگان طوایف را مشرف سازند تا درجمع آوری لشکر تعویقی واقع نگردد وایشان نیز از راه ارادت اقدامی درخدمات نمایند وسرکارشجاع السلطنه درشیراز بجهت انتظام امور مقرر داشته وسرکار اقدس از هرجا لشکر روانهٔ شیراز فرمایند واگر ازجانب محمد شاه لشکری مأمور شود که بقدر قوه کوشش بعمل خواهد آمد والاپاس مملکت را نگاهداشته تا بازی روزگار چه کند و نیز بجهات دیگر وجود سرکار در خارج از ولایت مصلحتش بیشتر است و اگر برفرض تصور امری واقع شود که سرکاراقدس نتوانند تشریف فرما شوند ولابد درتوقف شیراز باشندسرکار شجاع را مأمور براین خدمت کرده باشند که لازم و واجب است .

بعد ازاستماع این فقرات سرکاراقدس کمال تحسین را فرموده این فقرات دلنشینشان گردید ومکررفرمودند که فکرت صایب است ولی باید بیان

مطلب را با امناء دولت بقسمی کرد که ایشان حمل این حرکت را بر سستی وپاره[ای] خیالات نکنند.

مشورت فرمانفرما با اطرافیان

باری بعد ازآن بمحل مشاوره حاضر گشته این جماعت نمک‌ناشناس را در حضور احضار فرموده استشاره فرمودند و هریک بنا بر خیالات و تصورات خود چیزی میگفت بجز از خیرخواهی سرکار اقدس. بهرقسم صحبت در میان آمد. سرکار اقدس فی‌الجمله درآمدی از عرایض این‌جانب فرمودند که میرزا محمد علی وزیر رأی مبارك را منحرف ساخته وصریح درحضور اهل مملکت عرض کرد که اگر سرکاراقدس میخواهند وجود خود را بنفسه از بلیه سالم کنند وتمام عیال ومتعلقان وچاکران قدیمه‌را در آتش سوزان گذارند[1] ودر میان دشمن گذارند مضایقه‌نیست والا هرگاه سلامتی همه را با دولت خود و صحت خود را با آسایش متعلقان تمنا دارند لازم‌است که‌توقف کنند. و باین نیرنگهای فریبانده و چرب زبانیهای بمکر آمیخته سرکار اقدس را ازمدعا ساکت نموده و عاقبت قرار براین شد که حاجی‌اکبرنواب[2] را به ایلچی گری و رسالت نزد محمدشاه فرستاده ازاینطرف نیزلشکری آراسته کنند. اگر امورات بدوستی بگذرد فبهاوالا احتیاط خصومت را داشته باشند.

پاره[ای] از این تصورات بیهوده کرده به سرهم‌بندی و شیطان‌خیالی آن مجلس راگذرانیده از آنجا برخاسته مجلس مشاورت را در

۱- نسخه مجلس گدازند.

۲- حاجی‌اکبرنواب: مصنف کتاب تذکره دلگشا از فضلاء و شعرای شیراز وداماد فرمانفرما. ف

مخالفت ولینعمت قرار دادند و قرارفیمابین دادند که راه اصفهان وعراق را بسته نگذارند که اخباری از جانب مخاصمین بسرکار اقدس رسد و اگر خبری باشد اول بخودشان رسیده تا برطبق مدعا معمول دارند و یوم چهارشنبه نهم وپنجشنبه دهم و جمعه یازدهم رانیز سرکاراقدس را بتدابیر باطله و مصالح پرحیله، امناءدولت بمسامحه و تردید گذرانیده گاهی خیال رفتن وپاره[ای] تصورات ماندن وگهی فکر مأمورفرمودن شجاع السلطنه را باطراف مملکت ولشکر آراستن مینمودند ولی ازملعنت و نمک بحرامی امناء دولت هیچ یک میسر نمی‌شد از اینکه کوکب اقبال در زوال بود همه‌اوقات بحیرت میگذشت.

گفتاردر بیان آمدن لشکرعراق و آذربایجان درخدمت فیروزمیرزاومنوچهرخان بفارس

وگرفتاری سرکار اقدس و شجاع السلطنه

مجمل از وقایع آنکه بعداز شکست یافتن شجاع وگمراهی در آن برف و نزاع که مذکور شد چون مشیت ازلی قرار در گرفتاری ایشان در آن‌وادی نگرفته‌بود ، بدان‌طریق که نگارش یافت استخلاص بجهت ایشان حاصل گردید تا خود را بدان زحمت و مرارت از چنگ دشمن رهانیده بخاك فارس رسانیدند. لینجی صاحب بعدازآن مقدمه تصورنمود که با قلیل جمعیت لشکر کشیدن به مملکت فارس خالی ازاشکال نیست.

بنارا بر توقف در قمشه گذارده فتح نامهٔ آن جنگ را به دربار محمدشاهی ارسال داشت و نیز به نواب فیروز میرزا و منوچهرخان نگاشت و منتظر اخبار میبود. منوچهرخان که ازآن فتح نمایان اطلاع یافته دراصفهان درنگ ننموده با دوازده هزارلشکر ابوابجمعی خوددر خدمت فیروزمیرزا بقمشه آمده ملحق به لینچی صاحب گردید و چند روزی در قمشه درتهیه لشکر کشیدن بفارس مشغول بودند. درآن اثناء رسول ونوشتجات پاره[ای] فارسیان و معتمدان دولت فرمانفرمائی بایشان رسید که هنگام حرکت است تأمل و تکاهل بسی بی جهت، هرقدر که زودتر آئید بهتر است ایشان نیز فرصت را غنیمت شمرده به تعجیل تمام آمدند و همه جا بر شجاع ولشکر شکست خورده میراندند وبهرقلعه و حصاری که میرسیدند اهالی آن جا قلعه جات را گشوده و استقبال نموده تا به مشهدام النبی وارد گردیدند.

آمدن منوچهرخان به قمشه

منوچهر خان به تصور اینکه شاید تاب مقاومت نیاورده یا اینکه سرکاراقدس وشجاع از شیراز بدر رفته درممالک ایران شورش وغوغائی عظیم برپا کنند، بنا براطمینان ایشان عریضه [ای] درغایت دولت خواهی و مصلحت اندیشی نگاشت و به مصحوب رستم خان یوزباشی ارسال خدمت حضرت اقدس داشت. مضمون عریضه اینکه:

« بعداز وفات خاقان خلد آشیان اینگونه غایله و مخاصمت نباید درمیان شاهزادگان و بلاد ایران اتفاق افتد. همانا اینگونه امورات از نمک بحرامی و شیطنت پاره[ای] از مفتنین بوده است و سرکار محمد شاهی راضی براین واقعات و اتفاقات نیست. من که سالها نمک پروردهٔ

نامهٔ منوچهرخان به فرمانفرما

این دودمان میباشم واز جمله خانه زادانم، مأمورم که ازجانب محمدشاه با شما قرار ومدار داده اگر امورات فیمابین برطبق رضای طرفین بگذرد که بسیارخوب، والا امریست علیحده، و لینجی صاحب بالشکرابوابجمعی مأمور بجنگ و نزاع خواهد بود. مرا درین خصوص رجوعی نیست و انشاءالله بعدازشرفیابی خدمت شما اموررا بطریق خاطر[1] خواهیم گذرانید که شما راضی باشید».

رستم خان یوزباشی همه جا آمد تا یوم چهارشنبه یازدهم هنگام عصری که سرکار اقدس بجهت خیالات سوارشده تشریف فرمای باغات حوالی شهر بودند که رستم خان وارد گردید. از اینکه صاحب خبران حضرات فارسی برسر راه بودند ایشان از ورود رستم خان اطلاع یافته میرزا محمدعلی وزیراورا نزداینجانب آورده اینجانب رستم خان را برداشته بخدمت سرکار شجاع رفتم.

سرکار شجاع السلطنه بازبهمان الفاظ مغلظه وفرمایشات مشدده با رستم خان فرمایش وگفتگو فرمودند. درین اثناء سرکار اقدس تشریف آورده رستم خان بخدمت رسیده و عریضهٔ منوچهرخان را داده وبنظراقدس رسانید وامناء دولت که منظورایشان برتوقف ونگاهداری سرکاراقدس و شجاع السلطنه میبود درآن وقت مضمون عریضه منوچهرخان رادست-آویز کرده مرغبات ومرحجات[2] چند بجهت توقف سرکار اقدس وسازش

۱- نسخهٔ مجلس و نسخهٔ دیگر خاطرخواه.

۲- نسخهٔ مجلس ودیگر کلمهٔ مرحجات ندارد ودرنسخه اصل هم مرجهات نوشته شده است.

با منوچهرخان بیان مینمودند. باری پس از ورود رستم‌خان وخبرآمدن منوچهرخان و لشکر عراق و آذربایجان غوغای عظیم در شیراز افتاده هر کسی بجهت حفظ‌جان خودش بطرزی وطریقی حرکت مینمود وخائنین دولت در حرکت و جنبش آمده بودند. در آن وقت اجماعی بسیار از خلق ولایت و نوکر رکابی، درمیدانهای درب خانه جمع شده هیچکس نمیدانست که چه خواهد شد.

سرکار اقدس جمعی از امناء دولت واهل مملکت را بجهت مشورت احضار کردند. ایلخانی و پاره[ای] دیگر که خیانت خود را ظاهر ساخته بودند جرأت حضور را نکرده عذر آوردند. میرزای وزیر باجمعی دیگر در مجلس شورا حاضر گشته آخرالامر قرار دادند که سرکار اقدس توقف کرده اکبرمیرزا را با حسن‌خان قاجار، ایشیک آقاسی باشی را نزد فیروز میرزا و منوچهرخان فرستند و بطریقی سازش و آمیزش کرده باشند.

تشویق به سازش

اینجانب در گوشه[ای] ایستاده مقالات هریک را برطبق مدعای ایشان شنیده دانستم که بسرکار اقدس که[1] تابحال تجربهٔ این گونه امورات دست نداده عاقبت، الامرآن نمک بحرامان سرکار اقدس را بحیله فریب داده بدست خصم گرفتار خواهند کرد و پیش خود تصور کردم که باید کاری کرد که سرکار اقدس روی توقف و آشتی را با خصم نداشته باشند ونتوانند تأمل کنند. درچارهٔ این کار بودم که در این اثناء غوغائی از درارگ بلندشد. رفتم که ملاحظه کنم دیدم جمعی حمال و خدام درارگ ریخته‌اند هرکس پلاس و اسبابی دارد، این خبررا که

۱- نسخهٔ دیگر «که» ندارد.

شنیده‌اند مخلفات خود را بدوش حمال داده از ارگ بیرون می کشند[1] که در خانه‌های شهر پنهان کنند و خلق شهر بدر ارگ هجوم کرده از ملاحظه حمال ایشان را اضطراب زیاد شده غوغائی عظیم بر پای گردیده است.

از ملاحظهٔ آن احوال بر این جانب حالی باقی نمانده چندنفری را سیاست کردم و آن مقدمه‌را دست آویز کرده بدر باغ ایستاده نظارهٔ نظاره گیان‌رامینماید ودر حضور سرکاراقدس فضاحی تمام نموده بعدبر درب باغ آمده رستم‌خان‌را دیدم که در جزو خنده و تمسخری مینماید. ریش‌اورا گرفته و چندمشت بر کلهٔ وی‌نواخته جمعی‌خودرا انداخته‌اورا از چنگ من رهانیدند. این فقره‌را که خلق ولایت دیدند اندکی از اضطراب برآمده و پاره [ای] خیالات باز داشتم وقرارشد فردا سان سپاه دیده خود بعزم مقابله و مقاتله فیروز میرزا و منوچهر خان بیرون روم و نیز سرکار اقدس که ازمجلس برخاسته میرزای و زیربخانهٔ ایلخانی رفته پسر کلانتر و کدخدایان شهر را با جمعی از خوانین درب‌خانه و سرکردگان لشکر رکابی و غلامان قدیمی سرکار اقدس و شاهزادگان‌رااحضار نموده‌فرمان محمدشاه‌را ونوشتجات‌منوچهرخان‌را در آن شب بجههٔ ایشان خوانده و بیان کرد که فردا صبح بایدسرکار اقدس وشجاع و سایر شاهزادگانرا تمام وکمال گرفته واموال‌ایشانرا ضبط کرده تا منوچهرخان وارد شود و نوکرهای قدیمی و جان‌نثاران حقیقی که پوست وگوشت ایشان و دودمانشان درعرض پنجاه سال

تصمیم‌مؤلف بجنگ

۱ـ نسخهٔ دیگر میکنند.

از نمک آن دولت پرورش یافته وبجهت گذران هریک و آسایش ایشان سرکار اقدس و شاهزادگان چه قدر زحمت و خسارت کشیده بودند، در آن وقت پروردگی و نمک خوارگی پنجاه ساله را فراموش کرده بر آن خباثت تن در داده با مخالفین متّهد و همداستان گردیدند وهر کس دیگر از اقارب و همسایگان و آشنایان خود سراغ داشته، درساعت ایشان را فریفته در نزد اصحاب ثقیفه[1] میاورند وبعلاوه نمک بحرامی خود، اصراری در حرامزادگی دیگران داشتند.

غرض درآن شب از نوکر و شهری دوازده هزار کس ازلشکریان بجهت ایشان مهیا گردید. آن جمعیت را فوج فوج دسته بدسته کرده وهر دسته را بسر کرده‌ای سپرده ایشانرا در میدانها وبرسر بروج مدینه تقسیم کرده قرار دادند که صبح بسیار زود هر کس برسر محله خود رفته اقدام برآن جسارت کنند. ازاینطرف سر کاراقدس اینجانب را احضارفرموده گفتند چه باید کرد. اینجانب عرض کردم که این روزها عرض و اصرار کردم که خودرا بیرون ها کشیده از بعضی مفاسد ایمن باشید بسخن نمک ناشناسان فریفته شده توقف کردید. کار کشید باینجا که کشید و این اوضاعی که ملاحظه میشود مرا یقین است که تا طلوع آفتاب فردا کوکب اقبال ما همگی غروب کرده هریک بدست هزارنفر گرفتار خواهیم شد و من مصلحت شما دراین می بینم که شاهزادگان و نوکرهائی که در واقع از ایشان اطمینان باشد و من ایشانرا امین دانم

پیشنهادفرار

۱ـ نسخهٔ مجلس «سقیفه» واین صحیح واشاره است به اجتماع در «سقیفهٔ بنی ساعده» که بعداز رحلت پیغمبر اکرم خلافت ابوبکررا باعث شد.

بقدر یکصد سوار زیاده و کمتر بهم خواهد رسید اکنون ایشان را حاضر میکنم وبیست رأس قاطرتوانا در طویلهٔ خود آماده دارم. آنچه ازجواهر و پول نقد واسبابی که بقیمت بیش و بوزن کمتر باشد بر آن بیست رأس قاطر در همین شب حمل نموده کلید دروازه را در دست دارم باآن مال و سوار بهر کجا که بخواهیم میرویم و اگر توانستیم ازهرجا لشکرجمع کرده و تهیه دیده بقدر قدرت، فساد درکار خصم خواهیم کرد و اگر نتوانستیم راه ما در دولت ها و اماکن مشرفه گشاده است بهر کجا که صلاح دانیم خواهیم رفت.

سرکار اقدس این رأی را پسندیده گفتند که چنین خواهیم کرد. در آن باب با شجاع السلطنه مشورت کردند. از اینکه گرفتاری ایشان امری مقدر بود شجاع عرض کرد که معاذالله که چنین خیالی بخاطر شما رسد که دولت و مملکت شما از دست بیرون رفته بدنام عام خواهید شد و من از منوچهرخان اطمینان کلی دارم که بطور خاطر خواه در خدمت شما رفتار خواهد کرد.

مخالفت شجاع السلطنه با فرار

سرکار اقدس مرا احضار کرده، فرمودند که شجاع راضی برفتن ما نمیشود چه باید کرد؟ این جانب که معاینه گرفتاری خود را میدیدم و از جانب خداوند عالم همه آلام وشدت[1] را و جراحات و خفت وذلت در آن شب بر من محسوس شده بود[2] رعبی عظیم در خواطرم [کذا] بهم رسیده بود. از آن فرمایش بی اختیار گشته گریبان خود را چاك زده عرض کردم شجاع نمیفهمد عاقبت خون تو و ما را خواهد ریخت و گردن

۱- نسخهٔ دیگر و «شده». ۲- دراصل چنین است.

مارا بزنجیر ذلت گرفتار خواهد نمود . از وفور اصرار و ابرام من سرکار اقدس حیران گشتند با آقابابا خان[1] و **میرزاحسن** ناظر مشورت کردند ایشان نیز دست و پای خود را گم کرده نمی دانستند چه گویند وچه حرکت کنند . درعمر خود هریک دولتی جمع کرده و تعلق ها بهمرسانیده یک دفعه در آن مصیبت ومخمصه گرفتار گشته چون بید موله لرزه براندامشان افتاده عرض کردند: دراین شب مصلحت سرکار نیست بسبب اینکه مارا قوهٔ حرکت نیست و بنای حرکت را اگر فردا گذارند شاید که توانیم تدارکی کرده در رکاب بوده باشیم. تمام خیال ایشان بجهت چهار دینار سال دنیا بود .

باری این جانب ناچار گشته رفتم شکرالله خان نوری را با خود متفق ساخته بحضور اقدس بردم . دامن سرکار اقدس را گرفته بابرام تمام اورا ترغیب وتحریص برفتن مینمودم . دراین اثنا سرکار شجاع درآن مجلس حاضر گشته اصرار مرا دید زبان بهرزه گشوده و دشنام چندبرمن داد که می خواهی دولتی را تمام کنی . چقدر اصرار درتباهی کار می کنی . بعداز ملاحظهٔ آن رفتار گفتم که من تکلیف خودرا بجای آوردم . اکنون که از من نمی پذیرید باشد تافردا که به بینید دست شما از حیله و چاره گسیخته شود . اکنون که بنای شما برهلاك خوداست من نیز از شما عزیزتر نخواهم بود . در خدمت شما خواهم ایستاد تا عرایض من از خاطر شما محو نگردد . این را گفتم چون شب بانتها رسیده بود بجهت تدارك فردا بخانه رفتم .

۱- ترجمهٔ انگلیسی بعداز آقابابا خان لله باشی اضافه دارد. ف.

در آنشب شاهزادگانی که بودند از جمله والی و سپه سالار[1] وتیمور میرزا حسب الامراقدس عمله‌جات وغلامان خودرا بنابراحتیاطات یراق واستعداد درخانها جمع کرده ایشانرا بمواعید مشفقانه نگاهداری میکردند. آخرالامر از جانب اصحاب ثقیفه اخبار و رسولان متعدده نزد هریک از ایشان در خفیه آمده آنجماعت را بکلی پریشان نمودند واز آن بدطینتان یک نفر باقی نمانده بلکه اخبار آن داستان ونیت مفسدان را بما اظهار نکرده با دوشمنان[2] همداستان گردیدند و درآنشب غوغاوقیامتی درخانه های ما بهم رسیده بود که پایانی برآن متصور نبود. جمیع مادران و همشیرگان و متعلقانی که در مدت عمر سوای دولت و عزت ندیده بودند و ذلتی ملاحظه نکرده بودند، در آن وقت غفلةً، چنان مصیبتی را ملاحظه کرده آن جمعیت را بآن حیثیت پریشان و بی سامان میدیدند، گریه وبی قراری وسوگواری ایشان را ازکار کرده، آرام وقرار آن بیچارگان ضعیف النفس زایل گردیده بود. حالتی از ایشان ملاحظه میگردید که دل سنگ خاره بر بیچارگی و نالهٔ آنها کباب میشد و مانیز بعلت جراحات و خستگی های آشکار و شکستگی و آزاریکه متصل بهم روی میداد، و صدماتی که متعاقب یکدیگر رسیده بود، هروقت که تصور سواری و دربدری را میکردیم قبض روح شده هردقیقه مرگ را وهلاک خودرا از از حضرت باری میخواستیم. یکطرف ملاحظهٔ اقربا و متعلقان، یک

پریشانی کار فرمانفرما

دوران سختی و بی‌سامانی

۱- کیخسرو میرزا سپه‌سالار یکی از پسران فرمانفرما .ف.

۲- دراصل چنین است و درنسخهٔ مجلس و دیگرد شمنان.

جانب گرفتاری در چنگ دشمنان و ملاحظه گسستن از دوستان وپیوستن با خصماء و معاندین ، حالتی برما دست داده بود که تقریری نیست . چنان حالتی را نمیتوان تصور کرد غیر اینکه هر شخص وارد شود و معاینه گردد .

خلاصه اینجانب وتیمورمیرزا قریب به صبح بخانه آمده نوکرها را متفرق دیدم . دانستم فردا بجهة ما چاره نیست . درصندوق خانه خود رفته چیزی که قابل بود علیحده کرده پاره [ای] در میان عیال وباز ماندگان تقسیم نموده وپاره [ای] رادرمیان دو یخدان پیچیده آماده گذاشتم که اگر فرداشب سالم مانم وسرکار اقدس مایل برفتن باشند آماده و مهیا باشم . بعداز تدارك این فقرات عیال خودرا یکک بیکک بدرقه نموده و اخراجات داده هریکک را بخانهٔ یکی از مجتهدین وپیشوایان دین برده محفوظ داشتم . در آن وقت صبح پنجشنبه دوازدهم اینجانب و تیمور میرزا اسلحه و رخت سواری پوشیده اسبهای خود را تا هوا تاریکک بود بحصار ارگک کشیدم ودو یدك نیز بعلاوه اسبهای خود نیزآوردیم که اگردعوااتفاق افتد احتیاج نباشد وبه **ابوالحسن بیکک** آدم خود گفتم که قاطر حاضر کرده در مرحلهٔ ثانی که اورا خبردهم دفعی آن یخدانهارا بقاطر بارکرده بدر ارگک حاضر گردد . بعدازسفارشات بلیغ جبه بر روی اسلحهٔ خودپوشیده بخدمت سرکار اقدس رفتم.

درفکرفرار

سرکار اقدس که در آنشب تا بصبح بیدار بوده به **نواب حاجیه**[1]

---

۱ - نواب حاجیه دختر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ناحیه اروسی: مادر رضاقلی میرزا . ف .

قدغن فرموده که پاره[ای] از جواهر و اسباب‌را پیچیده و در یخدانها نهاده اراده داشتند که در آنشب بطرفی روانه شوند. اینجانب وتیمور میرزا که بخدمتش رسیدیم سؤال فرمودند درچه کارمیباشیدعرض کردیم که عرایض‌ما بجائی نرسید و امروز احوال ما خالی از خطر نیست. فرمودند که شما طفل و نا آزموده میباشید فکر رفتن صحیح است ولیکن نه باین زودی. اگر امشب مجالی شودخواهیم رفت. شما در تدارک خود باشید. اینجانب با سرکاراقدس درگفتگوبودم که یکی ازخواجه‌سرایان آمد و گفت فلان غلام‌بردر ارگ بشما عرض‌دارد. این جانب بدرارگ رفته میرزاخان نام‌وبرادر مشارالیه که غلام اینجانب بوداورابداحوال دیدم. گفتم چه مطلب است؟ بیان کرد دیشب حضرات فارسی و جمع نوکرهای قدیمی شما با یکدیگر متّهد و همداستان شده اند که امروز اجماع کرده شمارا گرفته باشند و بدست منوچهرخان دهند. ازآنجمله‌آدم ایلخانی در عقب من آمده که مرا نزد ایشان برده باشد. حقوق نعمت شما بر ذمه من ثابت‌بود باآدم ایلخانی‌همراهی نکرده گریبان‌مرابدست آورده پاره کرد ومن‌از دست‌او بدر رفته خود رابجهت اخبار‌بشمارسانیدم که درعرض راه‌تفنگچی‌ولشکرشهری از نوکر و رعیت‌دیدم که باتفاق پاره[ای] از فارسیها برسر برج و دروازه میدوند و جمعیتی بی پایان با ایلخانی و سایر فارسیها اکنون رو به ارگ میآیند اگر دقیقه[ای] تأمل کنید همگی گرفتارخواهیدشد. من‌حق نمک شمارااز گردن خودبرداشته عرض کردم.

ایلخانی دربی گرفتن فرمانفرما

این جانب بعداز شنیدن این مقدمه سراسیمه بخدمت سرکاراقدس شتافته شاهرخ میرزاواکبرمیرزا[1] رادیدم که بخدمت سرکاراقدس میروند و اکبر میرزا لباس سواری پوشیده بجهت رسالت نزد منوچهرخان برود. اسبش را زین ولجام کرده آماده و مهیابود. کیفیت اجماع حضرات فارسی را با ایشان گفته تأکید درآمدنشان کردم و ایشان بخانه خودرفته اسبهای خودرا سوار شده بدر ارگ حاضر گشتند. اینجانب آدمی دیگر نزد والی فرستاده که زود خودرارسانیده باش. دراثنای راه بخدمت شجاع السلطنه رسیدم دیدم با اضطراب تمام در میدان میدویدندعرض کردم عرضهای من اکنون بر شما ظاهر خواهد شد. و بعد من بخدمت سرکار اقدس رفته مراتب را عرض کردم. سرکار اقدس همینقدر فرمودند که تو برو دروازهٔ اصفهان را نگاهداری کن همینقدرکاری بکن تا چند دقیقه دیگر دروازه بدست دشمن نیفتد که خود را خواهم رساند. اینجانب از خدمت سرکار اقدس بیرون آمده و سرکار اقدس سراسیمه رخت پوشیده بیرون آمدند.

اینجانب بدر ارگ آمدم پسرولیخان[2] که اورا جان محمد خان میگفتند در روز پیش باسی‌سوار بخدمت سرکار اقدس مشرف گشته بود و سرکار اقدس از راه مرحمت منزل اورا درعمارات حواشی ارگ مقرر فرموده بودند. درآنوقت با سوارانش آماده و مهیابود. اینجانب اورا درآنجادیده اسکندر میرزابرادر خودرا که بسن چهارده سال بود همراه

۱ - شاهرخ میرزاواکبرمیرزافرزندان فرمانفرما.ف.

۲- ولیخان رئیس ایل ممسنی.ف.

او کرده گفتم شما در خدمت اسکندر میرزا رفته دروازه باغ شاه را که قریب بارگ میباشد تصرف نموده تامن خودرا بشما رسانیده باشم . ایشان نیز اطاعت کرده باتفاق اسکندرمیرزا روان شدند . دراین اثنا **میرزامهدی خان** داروغه را دیدم که باضطراب هرچه تمامتر روی بباغ میدود . گفتم مهدیخان تورا چه حالت است . گفت ازایلخانی و میرزا محمد علی وزیر و سایرفارسیان بخدمت سرکاراقدس پیغام دارم . گفتم بگو . گفت که حضرات گفته اند که شما گرفته و بستهٔ محمد شاه میباشید . درارگ رفته محصور گشته دست از پای خطانکنید . اگر ازارگ بیرون آمدید خون شمادر گردن شما میباشد . در همانجا باشید تا نواب فیروز میرزا ومنوچهرخان وارد شوند . در پیش خود ملاحظه کردم که پیغام خوبیست همین پیغام سبب وحشت و بیرون آمدن سرکار اقدس میشود . به مهدیخان تاکید کردم که سرکاراقدس درباغ میباشند . بروعرض کن . مهدیخان بخدمت سرکاراقدس رفته ، تیمور میرزا را بتاکید تمام خدمت سرکار اقدس فرستادم . عرض کردم ای بیمروت بچه جهت توقف داری چراسوارنمیشوی اسب آماده همینقدر پای تو برکاب برسد بهرقسم است بیرون خواهیم برد . به تیمور میرزا گفتم که من درعقب اسکندرمیرزا و سواران معینی میروم برسر برج . تو، بهر قسم است سرکار اقدس را سوار کرده آورده باش .

پیام فارسیان

تیمور میرزا که بخدمت سرکار فرمانفرما رفته بود بعداز رسالت مهدیخان سرکار اقدس حبیب الله خان را احضار فرموده فرمایش مینمودند که برو ایلخانی را خاطر جمع کرده بحضور آورده باش واورا اطمینان بده

فکر خام

که خوفی نداشته باشد و بحضور آید . تیمور میرزا که بخدمت سرکار اقدس رسیده و الحاح بسیار نموده بود ، فرموده بودند که من منتظر شجاع السلطنه میباشم،شما ها بروید و دروازه را نگاه بدارید که اینک من و شجاع السلطنه هردو خواهیم رسید . تیمور میرزا را تأکید برفتن دروازه فرمودند روانه کردند. تیمور میرزا به اینجانب رسیده وفرمایش سرکار را بیان نمود .

اینجانب و تیمور میرزا سوار گشته در عقب اسکندر میرزا رفته و حضرات ممسنی که به دروازه رسیده بودند مقارن آن حال **علی اکبرخان نفر وعباس خان عرب واحمدخان باصری** با هزار نفر تفنگچی برسربرج دروازه برآمده بودند. سواران ممسنی که ایشان را برسربرج دروازه دیده و دروازه را گشاده دیدند، فرصت فرار را غنیمت شمرده جلورا جمع کرده و اسکندر میرزا را در آن غوغا گذاشته، اسب انداز از دروازه بدر رفتند پاره[ای] تیر و تفنگ در عقب ایشان کرده بیرون رفته بودند . طفلی اسکندر میرزا که اورا بضرب گلوله گرفته ، آن طفل درحالت پیاده ناچار مراجعت نموده.

این جانب بعد از اینکه فرمایشات سرکار اقدس را شنیده روبراه نمودم . اکبرمیرزا و شاهرخ میرزا را در نزدخود سوار حاضر یافتم . ایشانرا باتفاق تیمور میرزا روانه درارگ نمودم قدری جواهر و قلیل پول نقدی که ممکن بود بیرون آورده و بترك اسبها انداخته رو براه شدیم قریب به دروازه که رسیدیم اسکندر میرزا را پیاده دیدم که همه جا سیدود همینقدر بیان کرد که دروازه را گرفتند وسواران ممسنی رفتند و آنوقت گلوله تفنگ

رسیدن فارسیان به دروازه

مثل باران از سر برج دروازه برزمین میریخت . این جانب که کار را تباه دیده متحمّل به دروازه باغ شاه نشدم و روی به دروازهٔ اصفهان اسب انداختم . هرقدر اخوان گفتند که کجا میروی و چه میخواهی بکنی گفتم که جای تأمل نیست بهر کجا که من میروم شما آمده باشید . تصور کردم که این دروازه را از دست ما گرفته اند باید به دروازهٔ اصفهان رفت اگر اورا هم گرفته باشند اناالله وانا الیه راجعون . چاره مرگ است والا اگر آن دروازه بدست آید میتوان از شکرالله خان نوری[1] و قاجاریه که در آن محله هستند استمدادی نمود تا اینکه سرکار اقدس خود را بما رسانند و دروازه را نگاه داشت . اینقدر فرصت نداشتم که اسب یدك خود را به اسکندرمیرزا داده باشم که سوار شود ، آن طفل را روانهٔ طویله کردم که برو اسبی سوار شده به زودی به دروازهٔ اصفهان آمده باش . همه جا اسب تاخته دسته به دسته فوج به فوج نوکرهای خود را در راه میدیدم که یراق و اسلحه برخود ترتیب داده روی به دروازه ها میروند . ما نیز پایه های تفنگ را کشیده مستعد در روی خانه زین نشسته بودیم که اگر[2] دست اشاره بجانب ما کند شکمش را سفره کرده باشیم و درهمه جا اسب تاخته و فریاد میکردیم که اینك در جلو منوچهرخان و لشکر آذربایجان رفته چنین و چنان خواهیم کرد . عنقریب کله منارها از رؤوس سرداران و رؤسای ایشان در این میدان برپا خواهدشد . وبهمین منوال میآمدیم تاقریب به دروازه که رسیدیم ملاحظه کردیم که دویست سیصد نفر تفنگچی والواط شهری ایشان نیز رو به دروازه میآیند . اسبی درمیان آن جماعت انداخته وپایه های

---

۱ - درنسخهٔ دیگر و طوایف نوری اضافه دارد .

۲- درنسخه دیگر کسی اضافه دارد .

تفنگ را کشیده که سلک جمعیت ایشان متفرق گردید . دروازه‌را متصرف شدیم .

تصرف یک دروازه‌بدست مؤلف

و از آنطرف، صبح که آدم اینجانب نزد والی رفته بود برادر معزی الیه بمحض وصول این خبر سوار شده و با بابا مهدیقلی میرآخور برادر معزی‌الیه، باتفاق، درهنگامی که دروازه تصرف شده بود رسیدند. مزید برقوت شد و اسکندر میرزا هم‌از تعاقب رسید. در آنوقت **محمدرضابیک** میرآخور خودرا با اسب سرافراز سوار بود خورجینی اشرفی برترک داشت روانه خدمت سرکار اقدس کردم که بطالع سرکار دروازهٔ اصفهان را گرفته‌ام‌تا دشمن زور آور نشده‌است خودرا برسانید ویک نفر ازآدمهای شکرالله خان‌را در آن هنگامه دیدم گفتم برو به شکرالله‌خان[1] بگو:

مرا گفته بودی که از صد هزار
زره دارو برگستوانه سوار
چو بر گرددت روز یار توام
بگاه چرا مرغزار توام

وهمیشه تورا ادعای مردی و اعانت خدمت وارادت باین دولت می‌بود. اکنون من با این چندنفر از برادران دروازهٔ اصفهان‌را گرفته‌ایم و منتظر فرمانفرما و شجاع می‌باشیم. از هرطرف دشمن زورآورشده‌است که دروازه‌رااز دست‌ما گرفته رنج‌مارا بیهوده کند. اگر توراآدمی‌وطایفه

۱- شکرالله‌خان نوری فرزند میرزا اسدالله خان لشکر نویس و برادر میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله (صدر اعظم بعدی) وشوهرخواهر رضاقلی‌میرزا بوده است. ف.

باشد ده نفر، پنج نفر تفنگچی، که بما برسانی ما می‌توانیم دروازه را داشته وجان فرمانفرما را ازچنگ دشمن خلاص کرده بیرون برده‌باشیم.

وما خود درمیان دروازه سواره ایستاده بودیم تصور کردیم که اگر اسبها را رها کرده بربالای برج برویم اسب را بدست هر کس که بدهیم بطمع مالیه که برترکها می‌باشد خواهند برد واگر بدست‌برادرها بدهیم هرلحظه تفنگچی شهری حمله‌آور می‌گردند و دست برادرها که گرفتار لجام اسبها باشد ونتوانند تفنگ انداخت دروازه ازدست میرود. ودرآنوقت همچنان صدای نالهٔ تفنگ وغوغای خلق ازاطراف بلند شده بود که از دود باروت چشم جائی‌را نمیدید وما را از بالای سر که برج دروازه باشد بسیار تشویش بود که مبادا غفلةً برج‌را گرفته مارا هدف تیر بلا سازند. جمعی از عمله‌جات و فراشان شاهزاده‌ها پیاده درآنجا ایستاده بودند پاره[ای] اظهار دلسوزی واخلاص‌می‌کردند. یک نفر ازایشانرا گفتم که تو دربالای برج رفته ملاحظه کن تفنگچی وجمعیتی هرگاه بخواهند از روی بدنه برسر برج آیند ما را خبر ده تا اینکه بدفع آنها بکوشیم. آنشخص بربالای سر دروازه برآمده هردم او را فریاد می‌کردیم که کسی را می‌بینی جواب می‌داد که خاطر شما جمع باشد احدی نیست. شما بکار خود مشغول باشید درآن بین جمعیتی از بازار پیدا شده حمله آوردند به‌دروازه وبنای تفنگ‌انداختن نهادند وباشمشیر وخنجر برسر ما ریختند وازطرف خارج‌شهر نیز بقدر سیصد چهارصد رأس چهارپا والاغ ازدهات وقراء شهر غله آورده درمیان دروازه بطریقی

ریخته بودند که امکان عبور ممکن نبود واز دو طرف راه عبور ما بسته گردید ناچار پایه های تفنگ را کشیده اسب انداز برسر آنجماعت تاخته یکدست شلّیک تفنگ در میان ایشان کردیم و آنجماعت را برداشته مسافتی چند بردیم. ایشان نیز پاره[ای] دکان وخانه را سنگر ساخته مارا بهباد گلوله گرفتند ومامراجعت بهدروازه کردیم. کثرت چهارپایان هردم ما را از عقب آورده در جلو خصم میانداخت لابد وناچار جدال وکارزار می کردیم.

سه نان به یک اشرفی

تیمور میرزا در آن گیرودار بجهت احتیاط و از اینکه میدانست عاقبت بیرون باید رفت بدکان خبازی رفته یک اشرفی بخباز داد ونان خواست. سه نان خباز بویداده زیادهمطالبه کرد بیمروت خباز نداد. در آن اثنا، یک نان از دستش افتاد و نان دیگر را گلوله از بازار آمده در دستش متفرق ساخت. نان سیم را پیچیده درشلوار نهاده مراجعت بدروازه نمود. ازآنطرف آدم شکراللهخان که پیغام مارا باو رسانید درحالتیبود که اطراف خانه مشارالیه را الواط وجمعیت شهری احاطه نموده بودند و او خود با چند نفر از طایفهٔ نوری بام خانه را سنگر ساخته شعلهٔ تیر وتفنگ نائره جنگ را درمیان‌ایشان اشتعال داشته، بعد از وصول اخبار ازجانب ما جواب داده بود که من نیز بهمین بلیه درچنگ ارباب کینه گرفتارم. اگر دقیقه [ای] تغافل کنم یکنفر از طایفهٔ خود را دور کنم سینهام آماج تیر وخانهام تاراج و دستگیر خواهد شد و از آنجانب که محمدرضابیک میرآخور را بااسب سرافراز بجهت آوردن سرکارفرمانفرما

ازدم دروازه روانه نموده بودیم، قدمی چند که اسب رانده بود جمعی از اهل عناد در جلو او برآمده چون او را از جمله نوکرهای اینجانب دانسته واسب او را شناختند او را ازاسب درانداخته وسر اورا شکسته، اسب را با یراق طلا و خورجین اشرفی نزد ایلخانی و میرزا محمد علی بردند جزو خزانه گردید.

اینجانب و اخوان بعد از اخبار مأیوسی از استمداد شکرالله‌خان در دروازه اصفهان ایستاده منتظر سرکار اقدس درجدال با اشرار شهری و نوکرهای قدیمی خود مشغول بوده هر لحظه آنشخص قراول را که برسر برج فرستاده بودیم فریاد می کردیم که اگر کسی از روی بدنه بر سربرج دروازه دید ما را اخبار داده در جواب می گفت که شما مشغول کار خود باشید. هرقدر سرکار اقدس را انتظار کشیدیم[1] آثاری بظهور نرسید و صدای های وهوی و ناله تفنگ ازشهر و خانه ها بلند گردیده هرلحظه جمعیت اعدا زیاده گشته جمعی از عمله‌جات و فراشان پیاده یک یک متفرق شده دفعه دیگر بقاعده معهود آنشخص قراول را بر سربرج فریاد کردیم که اگر کسی آید ما را خبر داده باش درجواب ما فریاد کرد که خاطر خود را جمع دارید زیاده ازچهل پنجاه‌نفر تفنگچی برسر برج بیشترنیستند که به یکدفعه از سربرج ودروازه چون درج ژاله [کذا] برسر ما گلوله تفنگ بارید. آنچه ملاحظه کردیم مجال توقف و درنگ را ندیده بااخوان روی کرده گفتم که درمیان ماومتعلقان وبستگان وپدر جدائی ومفارقت افتاده زیاده از این تأمل وتهور دیوانگی[2] خواهدبود

درانتظارپدر

۱- نسخه‌اصل «انتظار» ندارد طبق نسخه مجلس تصحیح شد. در نسخهٔ دیگر «انتظار» بعد از هرقدر است.

۲- دراصل دیوانه گی.

بیکدفعه ازجای حرکت کرده ازدروازهٔ اصفهان برآمدیم . یکی ازنوکرهای قدیمی که همیشه اظهار ارادت و خدمت می کرد درآنوقت سرتفنگ را از تیرکش قلعه بر دوش تیمور میرزا گذاشت و گفت چگونه [ای] که تو را بآتش تفنگ بسوزانم . تیمورمیرزا تفنگی ازبرای کلهٔ آن حرامزاده انداخت چون سر را در پناه دیوار پنهان کرد گلوله آجری چند بر سرش ریخته خود آن حرامزاده را نگرفت که از برج قلعهٔ اطراف ما را باران گلوله احاطه نموده وماخودرا دورتر کشیده روبسمت شمال روان شدیم . اگرچه هریک ازآن سهام آتشین فام بجهت ماپیکی بود ازاجل ومرگی مؤجل ولیکن چون حفظ سبحانی اقتضا نموده بود که چند روزی دیگر حیاتی از ما باقی باشد للهالحمد والمنه آسیبی از آنهمه گلوله بما نرسید مگر بریک اسب ما که اندکی ران او را خراشید . باری در آن وقت بدین تفصیل که نگاشته شد بیرون رفتیم . درآنوقت ما شش برادربودیم و چهار نفرنوکر همراه داشتیم وبعلاوهٔ اسبهای سواری ، دواسب دیگر یدك داشتیم .امااز جملهٔ شش برادر: اینجانب وتیمورمیرزا واسکندرمیرزا و والی و شاهرخ میرزا واکبرمیرزا و ازجملهٔ چهار نوکر: حاتم ترکمان که در پنج سالگی شاه مرحوم بمن مرحمت کرده بود و از جمله نمک‌شناسان بود که همراه ما بیرون آمد ودیگری علی‌محمدبیگ نام جلودار تیمورمیرزا بود که اصلش زنگنه بود باتفاق ازشهر بیرون‌آمد و دیگری بابامهدیقلی میراخور والی که مردی پخته وکاردان وکارآمد بود در حالتی که فرستاده اینجانب والی‌را خبر کرده آنچه لازمهٔ خدمتگزاری[1]

نجات مؤلف وشش برادرش

۱- دراصل ونسخهٔ دیگرخدمتگذاری.

بود نسبت به آقای خود نموده بی چکمه وشلوار بهمان حالتی که ازرخت خواب برخاسته بود سوار شده و همراهی کرده ودیگری حاجی اماسقلی نوری بود که درخدمت شاهرخ میرزا آمده بود و بجزآن یک نفر احدی از نوکرها اسلحه کاری همراه نداشته ولیکن اینجانب واخوان یراق و اسلحه مکمل و مستعد بهمراه داشتیم ولیکن آذوقه بهیچوجه نداشتیم مگر همان یک قطعه نانی که تیمورمیرزا از دکان خبازی گرفته بود .

غوغای مردم شیراز

همگی چشم داشت بهمان یک نان داشتیم بعد ازاینکه اندکی ازحصار شهر دور شدیم، عنان اسبهارا کشیده وبجانب شهر نظر انداختیم قیامتی عظیم از غوغای خلق و صدای توپ و تفنگ بلند گردیده آواز رجال ونسوان هردم بآسمان میرسید . اشقیای فارس ونوکرهای نمک ناشناس ما هریک در لباس سرخ و بنفش خود را آراسته و برسر بروج و حصار درفشی آراسته درعقب ما کواژه[1] میزدند وبیغاره[2] می راندندوبراستخلاص ما افسوس میخوردند . دقیقه که بنظر حیرت وتأمل درآن اوضاع[3] واز انقلاب روزگار عبرت گرفته روی به برادران و همراهان کرده گفتم که الحمدلله خداوند عالم جان ما را از بلیهٔ مفسدین شهری و دوشمنان[4] خانگی رهانید واینقدر برما رحم کرده است که درجامه رخت خواب[5] ما روی[6] ما را بطناب مکر وحیله نبسته اند که بدست دشمن دهند . اکنون

۱- کواژه طعنه ، سرزنش ف. ۲- بیغاره : ملامت، طعنه ف. ۳- در نسخه دیگر اوضاع کرده. ۴- دراصل چنین است نسخه دیگر دشمنان.
۵- دراصل کلمهٔ رخت را بالای جامه نوشته است مثل اینکه میخواسته است جامه را معنی کند. ۶ - بازوی . ف.

شش برادر از جان گذشته و از پدر ومادر و برادر و همشیرگان دست ـ شسته‌ایم با آلات و ادوات حرب در روی چنین مراکب نشسته ، اگر هزار سوار قصد جان ما راکنند تاقصاص خود را ده‌برابر نگیریم احدی برما دست نخواهد یافت وحال اقتضای حقوق پدر چنان است که باید باطراف مملکت تاخت وبه اکناف دول خارجه شتافت بزور یا بزر و به خواهشگری یابلشکر، هرقسم که باشد سرکاراقدس را مستخلص نموده شما برادران را درین خصوص چه درنظر است؟ آیا مرا درین خیالات و زحمات که در پیش است همراهی ویاری خواهید کرد؟ یااینکه هریک ازشما بمقتضای خیالات خود بخلاف یکدیگر حرکت کرده هریک بطرفی خواهید رفت؟

در فکر رهانیدن پدر

برادر مکرم والی بیان نمود که اگرچه همیشهٔ اوقات که تصور چنین روزی را در پیش خود می کردم بعلت سابقهٔ الفتی که در ولایت کوه کیلویه و عربستان با **محمد شفیع خان نوبی**[1] و بعضی از مشایخ اعراب داشتیم گریزگاه خود را وپناه خود را در آن مملکت می دانستیم اکنون که درخدمت شما آمده‌ایم مرا اختیاری نیست بهر کجا که تشریف برید من ملتزم رکاب خواهم بود و دقیقه[ای] از خدمت شما جدا نخواهیم شد. سایر برادران بدانطریق جواب گفتند.

بعد ازاینکه برادران را باخود یک جهت ملاحظه کردم دانستیم که خون ما برسر یکدیگر خواهد ریخت. بایشان گفتم اینطرف که شمال

۱ـ نسخه مجلس «نوئی».

شیراز واقع است وروی‌ما بدین سمت‌شده است، اگر بخواهیم بآنجانب رفته باشیم همه‌جا سرحدات قهار در پیش است و آثار آبادی ندارد. تمام راه را برف گرفته و امکان عبور نیست درین فصل زمستان بی بالاپوش دوشب که در برف وسرما بسر بردیم ما خودمان و مراکبی که داریم هلاك خواهیم شد وعلاوه درآنحدود آدمی باعرضه و وجود نیست که مقصودی از وی بعمل آید واز سمت شمال تامشرق ما راکه لشکرعراق و آذربایجانی گرفته و از جانب جنوب ما مقاهل قبله مملکت را ایلات وایلخانی ومنافقین بند به بند بسته‌اند اگر عقاب شویم ازسرایشان نتوانیم پرید واگر پری گردیم از شرّ آنان نتوانیم رهید وآنچه ملاحظه میکنم جانب مغرب راکه به کازرون و طرف دشستان میرود بهتر و سالمتر از جهات دیگر می‌بینم. اولاً بعلت اینکه آن ولایت گرمسیر است اکنون گیاه صحرا اسب مارا سیر می کند واز آن گیاه ماخود نیزمی‌توانیم خورد و مدارا کرد که مطلقاً باحشام و آبادی نرویم و بالاپوش چندان ضرور نیست و بهمین‌حالت می‌توانیم بسربرد و ثانی اینکه ازجمله ولیخان و خوانین دشتی ودشتستانی اشخاصی چند که درآنجا و برسر آن‌راه هستند که هریك از ایشان را ما خود چندین مرتبه احیا کرده وجان ایشانرا از مهالك نجات داده بدولت و ثروت بی‌اندازه رسانیده‌ایم باین احوال بدر خانهٔ هرکس پناه بریم ما را حمایت کرده اعانت خواهند نمود و جان خودرا ازما دریغ نخواهند داشت وهمچنین میرزامنصورخان‌بهبهانی که چندین سال پیش او را درپناه خود داشته خدا می داند که چقدرها

تصمیم رفتن بسمت‌دشتستان

محبت دربارهٔ او کرده بودم و او نیز البته حقوق ونمک خوارگیهای قدیمه را منظور خواهد داشت. از آنهمه ارادت کیشان که هستند دونفر ما را یاری ودستگیری کنند ساز سپاه خواهیم کرد واعاده می نمائیم، بقدرقوه کوششی بعمل می آوریم. اگرنامردی کنند وما را به لشکرکشی امداد نکنند اینقدر خواهد شد که درنزد خود مخجول [کذا] نخواهیم بود. پس از مأیوسی از ممالک محروسه بدولتهای خارجه خواهیم رفت و ثانیاً اینکه اینجانب همیشه اوقات طالب حکومت بندر ابوشهر بودم مقصود چنین روزها بود که چنین حصن حصینی را انتظام داده امروز فایده از تصرف آنجا حاصل گردد ولیکن چون پیشنهاد خاطرم همیشه چنین روزها بود [ها] بالیوز وصاحبان انگریز که در آنجا بودند وعبور می کردند کمال رابطه واتحاد را دارم اگرچه کازرون[1] رویم بسمت دشتستان وبندر ابوشهر و کوهکیلویه همه جا می توانیم بسر برده بسبب آنکه تمام راه گرمسیر است بر فرض نامردی و بی غیرتی اهل مملکت، می توان بواسطهٔ بالیوز درجهاز سرکار نشست از بندر ابوشهر باماکن مشرفه ودول خارجه رفت.

حضرات برادران که مرغبات[2] بر رحجان بسمت غرب ملاحظه کردند همه تصدیق نمودند که آن راه بهمهٔ جهات بهتر است اکراهی که درنظر می آید این است که بسبب نزاع تیمورمیرزا باولیخان که تصور چنان میرود که اگر او ما را بدین اسب و اساس [کذا] به بیند امکان ندارد که از اسباب ما بگذرد ولیکن خوف ما از ولیخان خوف مالیه بود و هر طرف دیگر را که ملاحظه می کردیم خوف جان درمیان بود

۱- در نسخه دیگر کازران ۲- در نسخهٔ دیگر مرغبات مرا

می‌دانستیم که اگر ولیخان اسب واساس ما را بگیرد خوف از محمدشاه ندارد که ما را گرفته بدست آنها داده باشد . باوجود آن حالت، چون نزد ولیخان خوف جان نبود همگی یکدل گشته روی بسمت مغرب نهادیم وهرلحظه درعقب نگریسته منتظربودیم که ازشهر، کی بجهت دستگیری ما بیرون می‌آید . و درآنحالت ازجان خود سیر گشته هر یک خود را به لشکری میزدیم و بهیچوجه پروای کشته شدن را نداشتیم . قدری راه که آمدیم چند رأس یابو درجلو چند نفر پیاده ازطاحونه میآمدند، چونکه بجهت آذوقه چیزی بهمراه نبود نا چارهمیانه[1] زرتی[2] را برداشته بجهت قوت خود واسبان برترک نهادیم . قدری که از شهر دور شدیم ملاحظه کردیم که در دامنه جمعی سوار اسب می‌تازند وسهیای نزاع میباشند واینجانب وبرادران گفتیم وتصور نمودیم که‌ایشان سوار فارسی میباشند که برسر ما آمده با یکدیگر عهد نموده تا نفری از ما باقی است نباید روبهزیمت نهاد وبقانونی که بایست روبآن سواران رفتیم . قدری راه که نزدیک شدیم چند تیر تفنگی از جانبین رد وبدل شد بعد ما را ایشان شناختند وما هم یافتیم که ایشان پسر ولیخان و کسان او می‌باشند که دوساعت پیش از این از دروازه برآمدند .

پس ازآنکه جان‌محمدخان، پسر ولیخان اینجانب را دیدنزدیک آمده عرض نمود که امروز بهتر از خانه ولیخان بجهت شما جائی نیست چنین وچنان خدمات بعرصهٔ ظهور خواهد رسانید وما هم که بهمین نیت

۱- همیان : کیسه ف .

۲- نسخهٔ مجلس «ذرتی» .

ازین راه آمده بودیم او را اطمینان کلی داده که بجز بخانه ولیخان بجای دیگر نخواهیم رفت و **ملاعلی محمد** وزیر ولیخان که بهمراه جان محمد خان بود همینکه این فقره آمدن ما را شنید نزدیک بران بود که شادی مرگ شود وبچشم خریداری دراسباب ما نظر می کرد. آن ناپاک چنان تصور نمود که عجب لقمهٔ چربی به نزد ولیخان خواهد برد هرلحظه که نگاهش برترک و بسته های ردیف می افتاد عقدهای[1] ملال و آرزویش گشاده می گشت و هردم که عکس لآلی اسباب مرصع برآئینه ضمیرش می تافت ازوفور انبساط خودرا نمی شناخت. چشمهایش درحدقه میرقصید و ازآن طلاآلات وافر خودرا چون گوسالهٔ سامری می دید. اگرچه ملعنت وشیطنت آن ناپاک را می دانستیم وهریک بارها او را تجربه کرده شناخته بودیم ولیکن چون چاره نبود با اوسماشات می کردیم وهمراهی مینمودیم و آن ناپاک هردم نزدیک یک یک ما آمده جزو جزو اسباب را به نظر خریداری نگریسته و ثبت آنرا برمیداشت که مبادا چیزی از آن میانه بیرون رود وما همه خیالات او را می دانستیم ولیکن خوف جان ما را از آن راه می برد.

وزیر راهزن

باری با آن گروه بی سروپا همراهی کرده بهرخانه و معموره[ای] که می رسیدیم میرزا علی محمد ناپاک پیش آمده به آواز بلند می گفت قربانت شوم، سرکار اقدس حکم بفرمایند که رعایای خائن نمک بحرام راکه باقای خود خیانت کرده اند ایشانرا غارت کنیم تا عبرت دیگران

۱- دراصل چنین، و مراد عقده هاست. درنسخه دیگرهم عقده هاست.

شوند. چونکه می‌دانستیم که عاقبت غارت خواهند کرد بلکه ما خود جزو وازجمله غارتیان ایشان خواهیم بود، اینجانب هم می گفتم بلی، مصلحت دولت را درست دیده‌اید که بیکدفعه آن بدطینتان در خانه مسلمانان ریخته سترعورتی بجهت احدی باقی نمی گذاردند ودرآنحالت اضطراب که می‌خواستیم زودتر رفته باشیم شاید کاری از پیش برده باشیم و جان خود را از مهلکه رهانیده باشیم، آن حرامزاده می گفت قربانت شوم، تأمل نموده که گاو و گوسفند غارتی را که ازهر کس آورده درجلو انداخته برده باشید. در حقیقت این‌جانبان را بجهت راندن گاو وگوسفند لازم داشته وما را معطل نموده وخود وسواران و همراهانش باز بجهت غارت باطراف صحرا می‌رفتند وتاراجی می‌آوردند و بدست ما می‌دادند که بجهت‌آنها برده باشیم.

شریک دزد و رفیق قافله

باری، همه‌جا درآن ماهورات آمده تا اینکه بعد ازظهری به ـ کاروانسرای «خانه زنیان[1]» رسیدیم. ازدورکه سواد کاروانسرا پیدا شد جمعیتی‌بسیار ازاهل‌قافله وتجار ملاحظه گردید که درآن کاروانسرا فرود آمده‌اند مال و دواب ایشان باطراف جویبار بچرا مشغول بوده. حضرات الوارکه چشمشان بآن قافله در همچنان وهله افتاد گل از گلشان شکفته یا چون تشنه[ای] که بآب یا گرسنه[ای] که به کباب رسد درحرکت آمدندکه ناگاه علی‌محمد نادرست فریاد کرد قربان طالع شاهزادهٔ خودمان گردم، که امروز خدا دشمنانش را یک یک بدست ما افکنده‌وسزای‌بدکاران‌را ازخدمتگذاری[کذا] ماجان‌نثاران‌داده‌اکنون

۱- در نسخه دیگر خانه رنبان.

وقت است که این قافله را تاراج کرده از مال ایشان بجهت شاهزادهٔ خودمان لشکر فراهم آورده دارالخلافهٔ طهران را تسخیر کنیم ودشمنانش را زنجیر سازیم. این مزخرفات را گفته و بجانب آن کاروان تاخته ، اینجانب تصور کردم که این واقعه منتهای بدنامی را بجهت ما دارد ومردم دور ونزدیک نمی‌دانند که ایشان خودسر ومختار در این حرکات می‌باشند، لابد ازجانب ماخواهند دانست. ناچار درجلو آن مفسداسب تاخته، بهرقسم بود او را آرام کرده گفتم ندیده ونشناخته تورا چه باعث است که مالی چنین وافر را پراکنده کنی و ندانی چه بوده است بهتر چنان است که بملایمت رفته باشی ، پس از تحقیق مراتب اطراف کاروانسرای را گرفته آنچه مال هست ضبط کرده و بجهت ولیخان خواهیم برد.

بهزار جرثقیل و بسیاری از تدابیر او را بدین امر راضی کرده تا قریب به کاروان[1] رسید. داخل در کاروانسرا شدیم که دیدیم **ام‌الخاقان**[2] و جمعی از همشیرگان و متعلقان می‌باشند که قبل از وفات خاقان مغفور از راه عراق بزیارت عتبات عرش درجات رفته بودند. درآن مدت که در مملکت ایران اغتشاش بوده در اماکن مقدسه توقف داشته اینک ازراه بصره به بندر ابوشهر واز آنجا به کازرون وخانهٔ ولیخان آمده چون اخبار آمدن منوچهرخان و شکست شجاع السلطنه اشتهار یافته بود ولیخان

ملاقات با خواهران وبستگان

۱- نسخهٔ مجلس کاروانسرا.

۲- ام‌الخاقان دختر ارشد فرمانفرما وخواهر رضاقلی میرزا ف.

کمال خدمتگذاری [کذا] را نموده یکصد و پنجاه نفر تفنگچی ازطایفهٔ خود همراه و بدرقه ایشان ساخته که آنها را بسلامت بشیراز رساند و ساعتی قبل از ورود ما وارد آن کاروانسرا شده بودند و بهیچوجه اخباری ازآن مقدمات نداشته ونمیدانستند که برما چه گذشته است . ما برادران را که بهیأت اجتماع پس از یکسال مفارقت دید چنین یافت که بجهت استقبال او آمده‌ایم و درغایت مهربانی واشتیاق ازپرده‌های حجاب بیرون دو دیده وما را برکشیده و تکلیف نشستن کردند . گفتم جای نشستن نیست و روزگار با ما درآویخت . مقدمات گذشته را بجهت ایشان بیان نموده ناله وافغان ایشان بلند گردید . بام الخاقان گفتم امروز مصلحت تو درآن نیست که به شیراز رفته باشی بهمراه ما آمده تا خود را بخانهٔ ولیخان رسانیم تاچه مقدر بجهت ما شده باشد . جواب چنین گفت که مدت یک سال صدمه سفر راکشیده و مرارت دیده‌ام که بخانه خود رسیده و پدر وبرادران خود را دیده باشم ، حال که مأیوس گشتم اگر مرا بکشند که ممکن نیست تا اینکه خود را بخدمت پدر رسانم . زیاده از این قوهٔ مسافرت را ندارم . هرقدر اصرار نمودم فایده نبخشید عاقبت ایشانراوداع کرده بتوهم اینکه شاید ازتعاقب ماسواری بجهت گرفتن ما رسد اسبهای خود را میراندیم .

در آرزوی دیدار پدر

اما از آنجانب ملاعلی محمد حرامزاده ، که دندان خود را چون گرگ گرسنه بجهت آن زوار بیچاره تیز کرده بود بعد از اینکه دانست که ایشان متعلقان ما هستند در حضور ما نتوانست رفتار خلافی نماید

درهنگامی که ما بملاقات همشیرگان مشغول بودیم آن حرامزاده اتباع خودرا درگوشه[ای] احضار کرده مشغول مشورت[شد] وتاراج قافله را درمیان نهادو کسانی را که ولیخان بهمراه بجهت بدرقه روانه کرده بود ایشان را گفت آنروز شما را همراه ایشان کرد و در خدمت اینان فرستاد، ایشان سلطان بودند اکنون دشمن براینها غالب شده مالی فراوانرا درینصورت نتوان رها کرد که دیگری برده باشد. جان‌محمدخان با دوسوار بهمراه ما آمده ملاعلی‌محمدجمعیت الواررا درعقب نگاه داشته دور کاروانسرا راگرفته و آن بیچارگانرا عریان نموده هر قدرکه ایشان عجز و الحاح بظهور رسانیده فایده نبخشید. عاقبت ملای ملعون بهریک از متعلقان ما اسبی داده از میان قافله روبشیراز روانه نمود و جمیع اساس و لباس آنجماعت را تمام وکمال ضبط وتاراج نمود وبر همان قاطرهای مکاریان بارکرده درجلو انداخت. بیچاره زوارهای برهنه وزار، روی به‌شیراز روان گشتند. واز اینجانب، ماآمده، تابجائی[که] آنجارا «چشمهٔ مروارید» میگفتند لحظه[ای] بجهت نماز پیاده شده گرسنگی بشدت زورآور گشته بود. بعد ازتفحص چند قلیل نانی که تیمورمیرزا داشت اورا درآورده چون اسکندر میرزا ناخوش احوال بود و طاقت گرسنگی را نداشت آن قلیل نان را باو داده پس از دو ساعت از شب گذشته وارد «دشت ارژن» گردیدیم.

غارت‌زوار

چون مدت یکسال بود که‌آن قریه بسبب جور الوار آبادی نداشت و متنفسی در آن قریه نمی‌بود بعد از ورود آنخرابه و شکم گرسنه و تن

برهنه احوالی برما باقی نمانده بود. زیاده ازهمه‌چیز ملاحظهٔ اسبها را نموده‌ودرآنجا بعلت نبودن‌آذوقه‌بسیاردشوار بود لیکن هرطوری‌بود فرود آمدیم ولی ازشدت سرما ونداشتن بالاپوش چاره منحصر در توقف دیده در آن خاکستر وخاکروبه فرود آمدیم وازشدت سردی و برودت هوا تلی ازخاکستر بروی خود ریخته وعنان اسبها را در دست گرفته نشسته وازصدمه سرما ده نفر انسان و دوازده رأس حیوان در آن خرابه تنگ جمع گشته از خوف جان و صدمات بی‌پایان و تصورات پریشان گرسنگی و برهنگی و بی‌خوابی حالتی داشتیم که پناه بر خدا تقریری نیست. گرسنگی و برهنگی و بی‌خوابی زورآور گشته نمیدانستیم کدام درد را درمان کنیم ودر دفع چه غصه‌پردازیم. هنوز ازصدمات‌راه قمشه‌اعضای ما مجروح بود که در آن بلیه گرفتار آمدیم و از همه درد بتر اینکه باید مراقب آن گروه بی‌سروپا بود که نمیدانستیم که دوستند یا دشمن و ما را چنان مضطرب کرده که دقیقه[ای] ازفکر آنها غافل نبودیم و مراقبت احوال آنها را داشتیم که غفلةً مکری درکار ما نکنند. باری، بذلتی هرچه تمامتر و مرارتی سخت‌تر درمیان آن خاکسترها نشستیم و آنشب را بسر رسانیده که پایانی برآن متصور نخواهد شد و ازجمله غرایبی که دیدیم درآنجا این فقره بود که پس ازآنکه اهل آن ده را الوار فرار داده بودند وجمعی راکشته بودند گربه [ای] چندکه در آن ده بود بجهت سدجوع تا مردم خبر نیافته‌بودند ازگوشت آن کشته‌ها سدجوعی می‌نمودند و درآنشب جمعی گربه را دیدیم که ازشدت‌جوع

منتهای بیچارگی

بگرد ما جمع شده و پروائی از کشتن ننمودند وما را میگرفتند که شاید خورده باشند واین فقره درنظر بس غریب آمد.

پس از ساعتی که نشستیم گرسنگی برما بشدت زورآور گشته از جانی‌خان پسر ولیخان خواهش نانی نمودیم جانی‌خان سواری از تعاقب گوسفندهای غارتی فرستاده که گوسفندی آورده کبابی شود وسد جوعی‌نموده آنسوار هرچندتفحص گوسفندی نمود گوسفندی او را بدست نماید. گوساله گاوی تحصیل نموده وآن گوساله رنجور راذبح نموده رانی از آن بجهت ما آورد. چشم ما که برآن گوشت افتاد ازخاکسترهای نرم مانند اموات یوم النشور برآمدیم وهیزمی فراهم‌آورده آنگوشت را کباب کرده خوردیم. چون از گرسنگی فارغ گشته ازاینکه نمک بسیاری برآن ناپخته ریخته بودند عطش‌شدیدی غالب گشت. هرقدرتفحص آب کردیم نیافتیم و ظرفی که ده مثقال آب گیرداشته باشد بهمراه نداشتیم و ازآن قریه مسافتی بعید باید رفت تاچشمه [ای] که او را «چشمهٔ سلمان» میگویند. بهرتقدیر برادران اتفاقی کرده رو به دامنهٔ کوه روان شدیم. مسافتی بعید طی کرده که بدان چشمه رسیدیم مانند گوسفند سردر آب گذارده آشامیدیم و مراجعت بمنزل کردیم. مجدداً عطش غالب آمده بازکرهٔ ثانی بر آن سر چشمه رفته سیرآب شدیم. در آن شب چندین مرتبه[1] برسرآن‌آب رفته‌آب‌آشامیدیم‌واز هر دفعه[2] عطش‌ما زیاده‌میگشت.

کباب گوساله

بالاخره درآن نیمه شب درآن خانه نشسته‌بودیم که یکمرتبه غوغای عظیمی ظاهرگشت از اطراف آن قریه، از حاتم ترکمان سؤال

۱- در نسخه دیگر «مرحله»

۲- در نسخه دیگر «هرمرحله»

نمودم که چه هنگامه‌ایست گفت که ملاعلی محمد و گروه الوار که
در تعاقب بودند رسیدند و گفت این پارچهٔ حریر که درگردن من است
شخصی از الوار بمن داد و گفت ارمغانیست که از حضرات زوار غارت
کرده‌ایم و بجهت تو آورده‌ام. یقین کردم که آن ناپاک ها قافله رازده‌اند
حاتم را گفتم برو درست معلوم کن . حاتم رفت و مراجعت کرد و گفت
آنجماعت را بکلی غارت نموده حتی اسباب و اوضاع ام الخاقانرا . از این
مقدمه و رفتار ایشان قیاس کار خود را نموده با برادران مشورت کرده
در رفتن، و بودن با ایشان از برای ما سم قاتل است هرچه از ایشان زودتر
دور شویم بهتر خواهد بود. در آن نیمه‌شب سوار شده برف و سرما و
چشمان پر از خواب اسب ها را لجام کرده از آنقریه بیرون آمدیم. هنگام
حرکت ملامحمدعلی شالهای ترمه را بگردن انداخته وجبه های پولک
دوزی که بجهت خلعت در صندوق خانهٔ ام الخاقان میبود پوشیده و با
چند نفر از آدمهای خود که هریک کجاوه پوش و مفروش[1] پوشی را
عوض جبه پوشیده بودند نزد ما آمده ملاعلی محمد گفت قربان قدم شاهزادگان
خودمان گردیم که ساعت بساعت شکاری تازه بدست ما می افتد واینها
خلعت هائی است که شاهزاده بما مرحمت کرده است ما هم لاعلاج گفتیم
مبارك باشد. الحق الحق این اسباب زیاد بجهت آنها بی مصرف بود که
بار کرده و بار گرانی بود که بدوش کشیده به هرطرف میرفتند. این اسباب
بجهت شما نوکرهای دلسوز ضرور بود که شب و روز بزحمت خدمت

ارمغان غارت

خلعت و تصدیق

۱- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر «سفرش» وصحیح است.

میکنید. پاره[ای] از این تملقات گفته یک یک الوار بدورما جمع گشته و هریک بر روی آن لباسهای چرب چرک مندرس جامه های زربفت و اطلس پوشیده بان هیئت باطراف ما حلقه زدند. ملای ملعون گفت درین نیمه شب کجا میخواهید بروید. گفتم از اینکه ماراخواب نمی برد لازم است قطع مسافت کرده زودتر خودرا بخانهٔ ولیخان رسانیم. جواب گفت که کوه پیرزن را برف گرفته وامکان عبور بجهت شما نیست واگر بروید تمام تلف خواهیدشد ومانیز خسته وبی حالیم از بس که درخدمتگزاری امروز سعی و کوشش نموده‌ایم یکنفر در خدمت شما نمی‌توانیم آمد. از این حرف بسیار متوحش شده بدو گفتم گرچه دوری از ملاقات شما امری است مشکل ولیکن رونده را باید رفت. زیاده متحمل نشده اسب را یکدفعه راندیم و از آن قریه بیرون آمدیم تصور کردیم در آن خرابه ها اگر پنجاه نفر غفلة[1] برسرما ریزند چه می‌توانیم کرد اما درصحرا کوشش خودراسی نمائیم.

باری ملای ملعون دید ما رفتیم ناچار جان محمد خان را با دو سوار دیگر غفلة[1] بهمراه ما روانه کرد. همه‌جا آمده تا باول گردنهٔ برف رسیدیم در آن نیمهٔ شب. خلاصهٔ کلام اینکه مرارت و صدمه[ای] در آنشب از آن برف و سرما، بیخوابی و بدحالی کشیدیم که تلخی آن صدمه تا عمر باقی باشد از مذاق خاطر فراموش نخواهیم کرد.

بالاخره دوساعت بصبح مانده بکاروانسرائی رسیدیم که برسر گردنه بود. نسیم سحری در جنبش آمده و نفس های ما قطع گشته قریب به هلاکت رسیده بودیم ناچار در آن کاروانسرا درآمده اسبهای گرسنه

۱- نسخه دیگر غفلة" ندارد.

وبرهنه‌را درطویله کشیدیم و برادرها تلی خاکستر و کات[1] بدورخود جمع کرده نشسته و بهرحالت خود افسوس خورده در آن روز چهارده فرسنگ آمده بودیم ویوم جمعه سیزدهم[2] طلوع صبح ازجای خودحرکت کرده‌سوار شدیم وازگردنه فرودآمده بصحرای «دشت برم» رسیدیم . قریب بگردنهٔ «دوختر»[3] ملاحظه کردیم جمعی پیاده از جلو میدوند که قبل از ما بگردنه رسیده و آن‌راه صعب را گرفته باشند . مانیز به توهم اینکه شاید ایشان حرامی باشند وآن تنگ رابخواهند برما بسته باشند بسرعت رفته مجال اینکه ایشان بتوانندراه‌را برما گرفته وبسته باشندباایشان [کذا] نداده همینکه دیدند که نتوانستند قبل از ما برگردنه رسیده باشندبدان کوه زده ازپی کار خود رفتند .

اندکی که از رفتن ایشان آسوده گشتم شخص پیاده[ای] را دیده که رو بما می‌آید . چونکه نزدیک رسید ومارا شناخت تواضعی بعمل آورده معلوم‌شد که ازکسبهٔ‌شیراز و آقاهادی‌نام و ازجملهٔ قنادیان‌می‌باشد و چون از قدیم‌الایام باولیخان آشنائی داشته حال قدری شیرینی بار نموده بجهت ولیخان برسم هدیه میبرد . پس از تعارفات یک دوجعبه حلوا بجهت ما آورده لحظه[ای] درسرگردنه توقف‌نمودیم وسرازیرشده به«نقش تیمور»رسیدیم . صحرائی‌چون زمرد سبزو خرم ملاحظه گردید

هدیه شیرینی

۱- نسخهٔ مجلس«سیمات» . نسخه دیگرسمات

۲- درحاشیهٔ نسخه‌ای که اصل قرار داده شده (نسخه متعلق‌باقای سعید نفیسی) نوشته شده ذی‌القعدهٔ ۱۲۰۰

۳- کذا ودر نسخهٔ مجلس . نسخه‌دیگر«دختر»

بنظر حسرت در آن صحرا و مرغزار نگریسته از اسب فرود آمده اسبهای خودرا بچرا سرداده که قدری از خستگی برآمده قوهٔ حرکت را داشته باشند و این جانب در گوشه‌ای آرمیده. شخص قنادی آقا هادی نام دلش بحال ماسوخته نزد برادران آمده استفسار کرده بود که بکجا خواهید رفت؟ گفته بودند که علی‌الحساب بخانهٔ ولیخان. گفته بود «دریغ از راه دور و رنج بسیار.» مگر شما ازجان خود گذشته‌اید که چنین اراده[ای] را کرده‌اید. اگر هریک ازشمارا هزارجان باشد یکی را ازدست ولیخان بیرون نخواهید برد. منکه سالهای دراز میباشد که بااو دوستم وحقوق قدیمه برگردن او دارم، اکنون این الاغی که شیرینی برو بار کرده میروم در شب اول بهرقسم باشد این الاغ راخواهند برد. شب ثانی بنده‌را ازلباس خود عورخواهند کرد. درشب ثالث لازم است که کشف العورة بکازرون مراجعت کنم و تجدید لباس کرده رو بشیراز روم و هرساله وظیفهٔ من این است[1].

۱- حاشیه میرزامصطفی محرر کتاب: کلام شخص قنادی تمام مزخرف ولایشعراست زیراکه یک سال بجهت او که شیرینی برد بملاحظه طمع یاپاس دوستی، بعد دیدکه اول الاغ اورا برده وشب ثانی برهنه و عورش کرده وشب ثالث مکشوف العوره فرار به کازرون نموده است معلوم است، که چنین کسی دیناری نیزبوی نخواهد داد. دربن صورت یکسال که تجربه حال خودرا کرد اینکه از اهل شهر بود و اسیر و گرفتار دردست او نبود. اینکه می گوید هرساله وظیفهٔ من این است که اینقسم برسر من می‌آورد صرف لایشعر گوئی ومزخرف گوئی است.

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

درین صورت شما قیاس حال خود را کرده باشید که چگونه شما را با این دولت واسباب مسلم خواهد گذاشت . این امر ازجمله محالات است وسن که سیاق احوالات او را میدانم خاصه درین اوقات که باحسام الدوله دشمن است وخون ها درمیان ایشان اتفاق افتاده است . وبهیچوجه مصلحت شما رفتن ازاین راه نیست . حضرات اخوان مضطرب گشته نزد اینجانب آمده وفقرات سؤال وجواب فیمابین را بیان نمودند . آنشخص را طلبیده از آن استفسار نمودم که چه گفته آنشخص اعاده نمود مطالب خود را . گفتم ما دربند مالیه نیستیم دست ما را که نخواهد بست وبدست دشمن داد . گفت ، عجب از عقل شما که چنین تصورات رامی کنید . ولیخان ازین طرف مالیه شما را می گیرد وشما رابا خود دشمن کرده واز آنطرف محمد شاه را با خود دشمن کرده و شمارا رهامی نماید . این چه عقلی است هرگز چنین کاری نمی کند که پس ازغارت کردن شمارا رها کند وخصمی محمدشاه رابرجان خود بطلبد .

خطر رفتن بخانهٔ ولیخان

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

هرچندهم که اغراق خواسته باشد بگوید لازم است که سال های دیگر نرفته باشد . بهرجهت اغراقی خنک وبی مزه است لمحرره -

---

«هیچ استبعادی ندارد که این قناد از ایادی و جاسوس های ولیخان بوده که در شهر شیراز یا کازرون برای تسهیل راهزنی های اویافروش ومعاملهٔ اموال مسروقه باواطلاعات میداده وواسطه بوده است و روی این روابط و استفاده هائی که از راه های دیگر ازولیخان میکرده این خسارت و صدمه را برای اغفال وظاهر سازی تحمل میکرده است . ف . »

باری برادران نزد یکدیگر نشسته مشورت راندیم. بعضی خیال نمودند که بسمت کوهکیلویه باید رفت. لیکن آن را راه برف مسدود نموده محال بود حرکت بآنجا. بعضی دیگر را خیال حرکت بسمت لارستان بود که از آن راه هم بواسطهٔ اینکه معبر ایلات ایلخانی بود امکان عبور را نداشت.

تیمور میرزا گفت حضرات الوار اگرچه حرامزاده وناپاک میباشند ولی بی‌خبر اگر خودرا بدرخانهٔ ولیخان رسانیم نهایت خدمتگزاری را بعمل خواهدآورد. چون تمام راه‌ها را برخود مسدود دیدیم متوکلاً علی الله توکل برحضرت باری کرده سوارشدیم وهمه جا آمده تاحوالی کازرون رسیدیم. چون حکومت کازرون از جانب نواب حاجیه مفوض به باقرخان پسر ولیخان بود همگی جرئت ننموده که بکازرون رفته؛ اسکندرمیرزا را بکازرون از تعاقب باقرخان فرستاده که اورا نزدما حاضر کرده باشندو خود درکنار «باغ نظر» در علفزاری پیاده گشته، اسب هارا به‌چرا رها نموده، منتظر اخبار از جانب باقرخان بودیم.

استقبال باقرخان از شاهزادگان

بعدازساعتی باقرخان باهزارگونه نقش و نگار خودرا آراسته با سلاح طنازی و اسباب غمازی، درکمال خود سازی و سرمست از بادهٔ ارغوانی، و سادات وبازاری کازرون را نیزملتزم رکاب ساخته با تواضعی که مقتضی حکومت‌او ودربدری ما بود بظهور رسانید و بعدازاستحضار احوالات ما سخریه و استهزائی‌چند نموده گفت، اگر رای‌ما قرار گیرد بتدارک مافات، عنقریب بعمل خواهد آمد؛ دغدغه بخاطر راه نداده لازم است که بخانهٔ ولیخان رفت و در آنجا آنچه لازمهٔ سعی باشد منهم خواهم نمود و پاره[ای] ازین مقوله سخنان بیان کرد و باتفاق‌ماسوار

شد ورو بخانهٔ ولیخان روان شدیم . در عرض راه باقرخان همه‌جاهم‌عنان مابود . ازجلادت کردار خود وازحلاوت گفتار خود برآزارماسیافزود گاهی غزواة خود را بیان کرده و برخی اشعار رطب اللسان را دفتر گشوده‌میخواند .

اینجانب از بابت طفره و گریز گفتم ، که برادر عزیزوالی اطلاعی کامل ازتاریخ دارد واشعارراخوب می‌فهمد . باقرخان برادرمعزی الیه را تسخیر وزیر رکاب انداخته و مخاطب ساخته طومار اشعاررا درهنگام تاخت بجهت والی میخواند وبرادر معزی الیه حتماًمقضیاً[1] تملقات نموده تاویلات غریبه وتعبیرات عجیبه بجهت هریک از آن اشعارنامربوط‌مینمود و باقرخان راهر لحظه از آن توجهات حظی وافر و نشاطی مفرط حاصل میگشت و برادران از آن حالات و از این گونه مقالات در تحیربودند و گاهی میخندیدند وطی مسافت مینمودند .

بحث ادبی

وازجمله اشعاری که مذاکره‌شد شعری که درخاطراست گفته بود:

شهان با زور وزر کشور گرفتند — مه من یک نظر کشورستان کرد

واورا اعتقادات بسیار و تحسنات بیشمار و استعارات لفظیه و معنویه درین شعرمیبودو برادرگرام والی که‌طرف توجیه بودمذکور داشت که یک توجیه‌آن این بود که اگر پادشاهان بزور وزر کشور گرفته‌اند معشوق من از نظر کیمیا اثرکه بهرچه نظر اندازد فوراً اورا اشرفی«کشورستان» خواهد کرد . و غیرازین نیز معانی چندشیرین ولطیف برآن شعر کرده‌و بهمین‌طریق از کازرون تا«تنک ترکان» راه‌راطی کرده

۱- درنسخه دیگرحتا مقضیاوغلط است .

و هرلحظه باقرخان مارا ازخدمتگزاری ولیخان امیدوارمیساخت تا هنگام غروب وارد احشام ولیخان گشتیم .

غفلة بدر چادر ولیخان پیاده شده ولیخان که همیشهٔ اوقات از نوکرهای ما کوه بکوه فرارمیکردواگراحیاناً نوکری از مامیخواست اورا ملاقات کندحتی چاقوئی که درجیب داشت بیرون میآورد، درآن وقت بی خبر چندین شاهزاده را بردر چادرخود دید؛ مشخص است که چه قدر توهم خواهد نمود . بمحض اینکه چشمش برما افتاد تفنگ خودرا برداشت وازدامنه کوه بالارفت و جمعیت خودرا فریاد کرد . باقرخان پسرولیخان رفت واورا ازگزارش احوال ما اطلاع داد . ازکوه بزیر آمده در پای ما افتاد و گریبان چاك زده اینقدرگریه کرد که ازگریه او احوال ما متغیر شده بعدازگریه و زاری بیان نمود که جان من در راه شما می باشدوبقدر قوه کوتاهی نخواهم کرد . زیاده از حد اظهاراخلاص نمود . دفعی چادری علیحده بجهت ما برپانمود و فرش کرده ماراداران چادر بردند . خود و طوائفش کمر خدمتگزاری را برمیان بسته که زیاده از حد مارا از خود خوشنود داشت .

درخانهٔ ولیخان ومهمان نوازی او

باری اوضاع غریبی درچادری که بجهت مازده بودند پدید آمد . سیاه چادرمندرس بودوپرده[ای] که بجهت سردی هوا بدر چادرآویخته بودند پردهٔ کشمیری که لااقل یکصدتومان قیمت آن میشد وفرشی که انداخته بود سرانداز آنرا شال کشمیری بسیار ممتاز که سیصد تومان قیمت آن بوده یک باریکه آن فرش نمد تفتی بود، ودیگر کهنه بوریائی سوخته که یک وجب خاکستر روی آنرا گرفته بود و قالی وسطش پاره

زشت وزیبا

گلیمی بود . کاسه بشقاب آبخوری که میآوردند ، کاسه بلورالماس تراش و بشقاب آن کوزگی شکسته بود که بر روی آن نهاده و ظروفی که در مجموعهٔ شام و نهارش میبود در یک مجموعه ظروفی از بلور وظرفی از کوزه‌شکسته و ظرفی از چینی وظرفی ازمس می نهادند. خلاصه هرچه از هرجا سرقت نموده بودند بهمان قسم بجهت رفع ضرورت نهاده بودند ، وترکیب وتناسب اجزاء هیچ ملاحظه نکرده بلکه اعتنائی نداشتند . خلاصه تماشای غریبی از آن اوضاع و اسباب و اطوار حضرات الوار میکردیم و درآنشب غذائی در نهایت لذت صرف نمودیم . میل بخواب کرده میخواستیم یراق واسلحهٔ خود را ازجهت احتیاط بیرون نیاورده باشم ولیخان خودآمد واسلحهٔ مارا بیرون آورده گفت تامن زنده هستم و شما در خانهٔ من میباشید آسوده باشید و خود با طایفه و قبیله‌اش ازخانهای خود بیرون رفته قراولی مارا ازهرطرف بیرون نموده و راه‌را مسدود کرده تا صبح بحراست و محافظت مامشغول بود .

رسیدن ملای غارتگر

و درآنشب ملای طرّار با تاراج و غنیمتی بیشمار که‌از حوالی شیراز اززوار حاصل کرده بود وارد نزد ولیخان شده غنایم مذکور را از نظر خان معزی‌الیه گذرانیده آنچه لایق خزانه بود درکنج مغاره وشکم احجار خاره پنهان و ذخیره گردیدو انعام[1] سزاوار انعام وشایسته اکرام خان کثیرالاحترام نسبت بزیردستان و ایتام میبود درمیانهٔ هوا-خواهان وعمله جاتش تقسیم نمودوهریک‌را ازآنغارت قسمت وبهره[ای] رسیده‌چون‌ما درآنشب تازه مهمان و نورسیده بودیم رخت‌خوابی پاکیزه نبود که درآن آسایش کرده باشیم فرش های زری وترمه را با بالش های

۱- دراصل چنین است . وآقای فرمانفرمائی به «آنچه سزاوار انعام» . اصلاح کرده‌اند

بسیار نرم نزد ما فرستادند و ما نیز چون مال خود میدانستیم در کمال آسایش در آن جامه ها بخواب رفته، اندکی که چشمهای ما بخواب گرم شد آواز غرش نقاره‌خانه بیکدفعه بلند گردید. سراسیمه از خواب جسته ملاحظه کردیم که پنجاه نفر عمله نقاره‌خانه اطراف چادر ما را احاطه کرده سرهای سرنا و کرنا را درچادر کرده صور اسرافیل درچادر ما و در گوش ما میدمند. حیرتی بسیار از نوبت[1] زدن ناهنجار ایشان نموده آخرالامر مشخص شد که خان باعزوشأن، با یاران، در آن کوهسار میگسار گشته تانشاط باده ونشأه غنیمت بی اندازه، دماغ جانش را معطر ساخته، سبب مهمان نوازی گشته، سطربان خاصه را حکم رفته که در عالم رؤیا از نغمهٔ سرنا بجهت ما بزمی لایق ترتیب دهند.

سازو نوای بی هنگام

بنابراین بدین گونه تکلفات از مراسم تعارفات ایشان بظهور میرسید تا طلوع صبح ایشان سازنده و ما رقاص بودیم تا چشم برهم نهاده بودیم که از آن آواز دلخراش از جای جسته پردهٔ گوش میدرید. هرقدر اصرار میکردیم که دست بر دارند و بگذارند که قدری چشمهای ما گرم شود بلکه پس ازاین بدخوابی‌های سفر بخواب رویم از ما نمی‌پذیرفتند ومی گفتند که حکم بدین گونه شرف صدور یافته که امشب را نخفته ودرخدمتگزاری باشیم. خلاصه آنشب را هم بدین رنج و تعب گذرانیده یوم چهارشنبه دهم[2] صبح زود برخاسته لباس پوشیدیم وبرجای خود نشسته بودیم یکی از آن الوار دیدیم که کجاوه پوش ماهوت را بطریق چوخا پوشیده و قاطمهٔ سیاهی را بر کمر بسته وبادیج ترمه کرمانی که در هنگام غارت

۱- نوبت درفارسی بمعنی هنگام نواختن کوس یا دهل ف.

۲ - درنسخهٔ دیگرشنبه چهاردهم وصحیح است

زوار، آن بادیج[1] را چند قطعه کرده بودند قطعه[ای] از آن بادیج را برروی کلاه نمد برسر نهاده و گاوصندوق عظیم بر کتف گرفته روی بر چادرما می‌آید. اورا بدان هیأت که ملاحظه کردیم از شدت خنده قریب به نعش گشتیم. نزدیک که آمد معلوم شد که فراش باشی خان است. این گاوصندوق را که باز کرده از هرقسم حلویات وشیرینی آلات دارالسلطنهٔ اصفهان بود ندانستیم که در کجا غارت شده بود. خلاصه بسیاری شکر نعمت خان را بجای آورده سیاحتی در قدو بالای فراش باشی میکردیم. باو گفتم، این لباس قشنگ را از کجا آورده‌ای گفت: «کربون امام حسین بروم سی بند گونش سمقاة فرستیده[2]». امروز ولیخان شما را در چادر خودش مهمانی کرده واز برای شما این صندوق شیرینی را فرستاده که دهن خود راشیرین کنید. پاره[ای] بصحبت با فراش باشی مشغول گشتیم. پس از ساعتی ولیخان وآقاخان دشمن زیاری باسه چهارهزار نفر پیاده و جمعیت مستعد بااسباب واسلحه نزد ما آمدند. بعداز لوازم احوالپرسی وتعارفات؛ ولیخان بیان کرد که امروز در چادر ما نهاری ناقابل ترتیب یافته اگر در آنجا نهار ایلاتی میل فرمایند منتی برسن خواهد بود. بنابر خواهش او از جای برخاسته روی به چادر ولیخان نهادیم. ازدور که ملاحظه کردیم مطربان دوشینه را دیدیم که هریک از غارت زوار، لباس سرخ و زرد جایزه و انعام گرفته وزینت برودوش خود ساخته در میان چادر بکوبیدن نقاره خانه مشغولند. درون چادر که رفتیم و نشستیم بطریقی که مذکور گردید فرش آنجارا از چندین وصله نو و کهنه فراهم آورده بودند

۱ - درنسخهٔ دیگر بادیج. ۲ - نسخهٔ مجلس فرسیده. معنی عبارت که بلری اداشده است: قربان امام حسین بروم که برای بندگانش سوغات فرستاده.

وپرده های پولک دوزی را برسم زینت وآرایش بدرختان ٬ کنار وبلوط آویخته نقاره‌چیان را ملاحظه کردیم هریک لباسی ازاسوال تاراجی برعضوی غیر موضوع له بزینت داده یکی از آنجمله دوعدد روی تکل[۱] یکی مخمل و دیگری ترمه کرمانی قسمت ها و رسیده یکی را بر پشت بسته ودیگری را بر سینه نهاده و بند متکائیرا هاشّده درروی آنها بسته با کلاه نمد مندرس وپیراهن آبی چرک که تا زانوی آن درلجن فرو رفته بدان هیأت سرنا میزد و دیگری پاره لحافی را سوراخ کرده دست درآورده بآن هیأت طبل مینواخت. خلاصه بهریک ازآن فرقه که غنیمتی رسیده بود بدین طریق بر خود زینت داده بود.

آرایش اطرافیان خان ازسهم غارت

در آن میانه انچمک ماهوت سبزی که آستر آن پوست گوسفند اسمعیل ذبیح (ع) میبود ازمرحوم **حاجی قنبرعلی خان** به پسر ارشدش **لطفعلی خان** بالارث والاستحقاق رسیده در اماکن مشرفه متبرک که اوراتبرک نموده بود؛ از آنجائیکه مشهورچنان است که عمل صالح را شیطان لعین ترغیب بکفروزندقه میکند ازاتفاقات، آن انچمک متبرک که قسمت نقاره‌چی باشی گردیده بود اورا منقلب بر دوش گرفته با کلاهی که دم روباه بر کله اش میبود بترقص مشغول بود. و همچنین پیشخدمتانی که آب وقلیان می آوردند هریک بدان مخلفات مختلف وجود خود را آراسته کاسه بشقاب و قلیان مذکوررا درمجلس میآوردند و از ملاقات هریک اینقدر ضحک و خنده برما دست میداد که پایان نداشت و پاره[ای] اوقات

۲-بروزن بغل: پوشش الاغهاوقاطرهای اعیانی برای سوارشدن، که بطرز خاصی دوخته می‌شود ولائی هم دارد.

بر حال زوار بیچاره دلهای ما میسوخت و چاره هم نداشتیم . بهمان قسم تماشای اجزای مجلس را میکردیم و میگفتیم « الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود . » تا هنگام نهار خوردن رسید . ناظرخان که برادر ملای شیطان بود و اورا ملا **محمد جعفر** میگفتند شنیده بود که نجبا و آزادگان زیر جامهٔ قصب قرمز میپوشند و مدتی بود که زیرجامهٔ قرمزش نقش ضمیر گشته تا اینکه بمضمون اینکه عاقبت جوینده یابنده بود در آن اسباب تاراجی، باران چوخای[1] **حسن خان** جغنی اورا قسمت گردیده، اینکه آن روز هریک از جماعت الوار خودرا بالبسهٔ فاخر آراسته بودند فرصت اینکه باران چوخا زیرجامه کند فوت میگردید . عجالةً بجهت اقدام در منصب نظارت و خوانسالاری و اظهار در مهمان نوازی دوپای خودرا در آستین چوخا نموده دامن پشتش را برگردانیده ودامن های پیشش را از میان دو شاخ برآورده شال گوش پیچ **ملاعبدالله** معلم را بر روی آنها محکم بسته وقبائی قره باغلی یراق دار بر روی آن پوشیده و مجری فرنگی که سرش را شکسته بودند دوغ کرده در دست گرفته بآن هیأت و صورت در جلو نهار می آمد و دیگهای طعام و برههای بریان برسنبه های تفنگ زده در عقب ناظربه مجلس درآوردند . چون سفره پاکی نبود چندطاقه از کفن- های نوشته را که از مال زوار بیچاره آورده بودند بعوض سفره انداخته و دیگهارا برآن کفنها گذارده هرلحظه ازوقوع آن امرهای غریب، احوالی درخود مشاهده میکردیم و بر خرافات آنجماعت تحیر کرده سربگریبان فکرت فرو میبردیم و بهر قسم که بود نهاری صرف گردید .

سفره غم انگیز

۱- چوخا : لباس پشمی ضخیم که چوپانان می پوشند . ف .

بعد از نظافت از آلایش غذا ، ولیخان‌را در گوشه[ای] احضار کرده از گذارش [کذا] احوال وتفکر درمآل و عواقب کاربا اوصحبت در میان آوردیم .

بعداز گفتگوی بسیار ولیخان بیان نمود که احوالات من ورفتار من در معیشت وامورات برشما ظاهراست ومیدانید که قوهٔ خدمتگزاری دیوان‌را ندارم وهرکس که حاکم باشد لامحاله لازم‌است که من از وی گریزان باشم زیراکه سیاق سلوك من با خدمتگزاری دیوان جمع نمی‌آید و اگرترك شیوه خود کنم، این‌جماعت‌از دور من متفرق‌میشوند و تنها خواهم ماند آنوقت تلف میگردم و بدین سبب خواه وجود شما در دست‌باشد وخواه نباشد که‌من بدولت‌محمد شاه خدمت‌نخواهم کرد .

قول‌خدمتگزاری

چه بهتر از این که دست آویزی مثل شما در دست باشد و بهـوای خدمت شما از هرطرف جمعیت فراهم آورم و کارهای بزرگ از پیش برده باشم .

اکنون مصلحت کار دراین‌است که ارقامی‌چندبمیرزا منصورخان و خوانین کوهکیلویه نوشته شود که جمعیت خودرا برداشته واردشوند و من نیز کاغذی‌بایشان خواهم نوشت که تغافل در خدمت نکنند وشما خود با دونفراز برادران بطرف دشتی و دشتستان رفته خوانین وحکام آنجارا روبخود کرده لشکر آنجارا برداشته وارد شوید و سه برادر دیگر خودرا در اینجا گذاشته‌آنچه جمعیت دراینجا موجود است باتفاق‌باقر-خان‌برداشته بشیراز روید .اگرلشکر عراق وآذربایجان بشیرازآمده باشند

وتصرف شیراز ممکن نباشد حوالی شیراز را تاخت وتاز نموده، در استخلاص سرکار اقدس مساعی جمیله بظهور رسانیده واگر لشکر عراق ومنوچهر خان هنوز وارد شیراز نشده باشند که بخدمت سرکار اقدس عریضه نگاشته و پیغام فرستاده بهر قسم که دستورالعمل واحکام بایشان برسد از آنقرار معمول دارند واگر در خدمتگزاری، دونفر از فارسیان با من متفق گردند امیدوار چنانم که آب رفته را دوباره بجوی آورده باشم.

این فقرات را شنیده و برحسب مصلحت وقت بصواب وصلاحدید ولیخان تن در داده، گفتم، اکنون که بخانهٔ تو آمده‌ایم، لازم است که از مصلحت تو بیرون نرویم واز قرار دستورالعمل وی ارقام ونوشتجات بهرجا نوشته باطراف بلاد محروسه ازولیخان آدم روانه کردیم ولیکن دقیقه [ای] از برای ما آسایش و اطمینان از ولیخان نبود. جماعت الوار چون گرگ و ما چون گوسفند سلیم در نظر ایشان مینمودیم. وهردم از روی اشتها وغایت تمنا، نگاه آه آلود باسباب واساس [کذا] ما میکردند واز جواهراتی که برما گمان میداشتند جوهر ارواح ایشان از جسم حیوانی نزدیک به پرواز میبود ولی از خوف ولیخان نفسی از ایشان بیرون نمی آمد.

الحق کمال محبت را در هرباب ظاهر ساخته پاره لباس واساس از قبیل فرش و ظروف و بعضی خورده ریزهای دیگر که ضرور بود بما داده، بعدازسه روز از توقف ما قرار داد که این جانب و شاهرخ میرزا ووالی بطرف دشتستان بجهت استمداد رفته، تیمور میرزا و اسکندرمیرزا واکبر میرزا نزد ولیخان توقف کنند و در آن چندروز باستعداد وانتظام

بسمت دشتستان

«قلعه‌سفید» پرداخته واز هرجا آذوقه وسرب وباروت بقلعهٔ مذکور کشیده آنجارا مأمن سازند. وحالتی غریب بجهت ما بهمرسیده بود ، که اگر ولیخان میگفت شما در اینجا توقف کنید و از هرجا جمعیت فراهم آورده معاودت به شیراز خواهیم کرد، ازاین سخن خیالی بجهت ما بهم میرسید که ولیخان دربارهٔ ما البته در فکری خواهد بود و به تشویش می افتادیم ، واگر میگفت لازم است شما بروید، تصور میکردیم طمعی در مال ما کرده است در اینجا چون خانهٔ خودش می باشد نمیخواهد جسارتی بما کرده باشد تصور کرده است که مارا از خانه خود بیرون و دور کرده در تنگنای تنگ ترکان آنچه لازمه فطرت ایشان باشد بعمل آورند وآن بیچاره هم از تشویش ما حیران شده نمیدانست چه کند .

آخرالامر بهمین قسم قرار یافته بعد از ظهر سه شنبه شانزدهم[1] برادران را در خانه ولیخان گذاشته وداع باایشان کرده از خانه ولی خان بیرون آمدیم . بعداز قطع مسافت تنگ ترکان باول صحرای «کمارج» که رسیدیم . چندسوار از دور نمایان شده نزدیک رسیدند معلوم شد **مرادخان** نام **بکش** است که از طوایف واقارب ولیخان میباشد . از صفحه دشتستان بخانه ولی خان میآیند . تحقیق اوضاع دشتستان و احوال خوانین آنسامان را از وی کرده بیان نمود که خبر پریشانی دولت شما و آمدن شش نفر از شاهزادگان بخانه ولیخان در آنصفحه انتشار کلی یافته، **محمدقلیخان** برادر ایلخانی ، باشارهٔ برادرش جمعی فراهم آورده از هرطرف و تمام

۱ـ در حاشیهٔ نسخهٔ اصل (نفیسی) نوشته شده ذیقعده ۱۲۵۰ .

آنصفحه را از کوهساران و دشتستان قریه بقریه برشما بسته و تفنگچی نشانیده‌اند که امکان عبور از آنصحرای پرشور ندارد وهمچنین خوانین دشتستان با وی همداستان گردیده بهرجا که روید استخلاص و نجاتی بجهت شما نخواهد بود. ازگفته مرادخان بیکام ونامراد گشته گفتیم ما را چه باید کرد؟ بیان کرد: که بهتر از خانه ولیخان بجهت شماسمکن نیست، سوای اتفاق و وفاق اوبهرجا که روید مخاطرات عظیمه درکار شما خواهد بود.

باری، در آن احوال حیران و پریشان گشته در زیر درختی پیاده گشتیم، قلیان‌تحریر را به‌آب وآتش‌تحسر ترتیب داده، دود ناکامی از کانون‌سینه پرحسرت برآورده، تفکر درعواقب امورمیکردیم ونمیدانستیم که مارا چه باید کرد وبکدام دیار روی آورد. بعد ازچند دقیقه ملاحظه کردیم که سواری از تنگ ترکان به‌تعاقب ما درآمده و همه‌جا اسب تاخته‌فریاد میکرد ولی‌سخن‌آن مفهوم‌نمی‌شود که چه میگوید. نزدیک آمد او را شناختیم طفلی بود از الوارکه چابک سوار ولیخان بود. بر مادیان برهنه سوارگشته، وهمه‌جا درقفای ماتاخته می گفت مرا مژده دهید که بجهت‌شمااخبار ساره‌ای دارم. نزدیک که‌رسید نوشته[ای] بما داد که بجهت ولیخان نوشته بودند همین قدر: که حضرات شیرازی و نوکر باب دوباره اجماع کرده سرکاراقدس‌را به‌فرمانفرمائی تمنا کردند ومفسدین فارسی‌را بقتل رسانیدندتمام و کمال، وخانهای ایشانرا با زمین یکسان کردند. اکنون سرکاراقدس بر تخت سلطنت متمکن می باشند

مژدهٔ غیرمنتظره

و نوکرهای شاهزادگان بتعاقب ولی نعمتشان معادل دویست سوار وارد کازرون شده وشما شاهزادگان را ازاین معنی اخبار داده و بشارت داده باشید. چنین کاغذ را از کازرون بجهت ولیخان نوشته بودند وبرادران ما درگوشهٔ همان کاغذ نوشته بودند که این خبر اصل دارد شما البته مراجعت کنید تا ملاحظه کنیم بعد از ورود عمله‌جات و غلامان چه خواهد شد.

پس ازاطلاع از این خبر حالتی غریب بجهت ما بهم رسیده اگر چه تصور اینرا نیز میکردیم که شاید این تدبیری باشد که ولیخان در پشیمانی بعد از رفتن ما اندیشیده باشد، ولیکن از نوشتن برادران اطمینان کلی حاصل کرده سوار گشتیم و ندانستیم که آن راه سنگلاخ را چگونه قطع کرده ؛ تنگ‌ترکان وسیعتر ازجاده عربان سهل وآسان بنظر ما آمد. درسه‌چهار دقیقه خود را بخانه ولیخان رسانیدیم. ملاحظه کردیم که ازهر خانه‌ایلات‌صدای کل [کذا] و کواژه ازاعالی‌ورجاله به‌آسمان‌بلند گردیده و ده هزار مرد و زن در چادر ولیخان اجتماع نموده نقاره‌خانه خان را بنوازش درآوردند وغوغای عظیم وهنگامه غریب درآن‌انجمن ظاهر وآشکارا گردید. جماعتی از نوکرهای نمک بحلال ما که بعد از اینکه خانه های ما را تاراج کرده بودند و درآن هنگامه خدمتگزاری بریکدیگر سبقت جسته در تعاقب ما آمده بودند، ما را که از دور دیده گرداگرد مراکب ما درآمده اظهار ارادت و زاری مینمودند و ما از آن واقعهٔ غریب درتحیر و تعجب بوده نمی‌دانستیم که چگونه اتفاق افتاده

است که دوباره اقبال روی نموده و بخت یاری کرده است که آن همه پریشانی بکامرانی مبدل گشته است. باری همه‌جا می‌آمدیم تا درچادر ولیخان برادران را ملاقات کرده واز تفصیل احوال مطلع گشته[1] .

توضیح راجع به صفحات افتادهٔ سفرنامه

سرگذشت رضاقلی میرزا و برادرانش در ایران بهمین جا ختم میشود و تفصیل حرکت از خانهٔ ولیخان و خروج از ایران

۱- حاشیهٔ میرزا مصطفی‌شیرازی‌محرر نسخهٔ متعلق به‌آقای سعیدنفیسی:
« تا اینجا طابق‌النعل بالنعل ازروی نسخه[ای] که بخط مرحوم نواب رضاقلی میرزامیبود* نوشته‌شد وبهمین‌قسم‌خود نسخهٔ اصل درنصفه‌صفحه‌تمام‌شده‌بهمین عبارت **مطلع گشته** و از اینجا تا میرود برسر مطلب بعد در صفحهٔ دیگر که می گوید :

« یوم جمعه هفتم‌شهر رجب‌المرجب پس‌از نماز ظهر بآستانهٔ متبرکه حضرت امیرالمؤمنین‌مشرف شده» ** ازنسخهٔ اصل‌افتاده. چون مطلب صفحهٔ سابق‌ناتمام درنصف صفحه‌تمام شده بنظرچنین میرسد که نواب مشارالیه مجال ثبت باقی‌را درنسخه نکرده واگر مسوده‌هم بوده است ازمیان رفته‌است.

بهر تقدیر با کمال دقت از روی‌نسخهٔ اصل نقل‌شد. این‌ناتمامی ازخود کتاب‌است . چنانکه از بعضی‌تواریخ یا بعضی‌کسان و معاصرین ایشان باقی مطلب بدست افتد که‌کتاب ناقص‌نماند والحاق شود در صورت صحت‌وصدق بدنیست) ***

---

* نسخه بخط نجفقلی میرزا والی برادر رضاقلی میرزا است که به نام برادرش نوشته . ف.

** این‌عبارت درحاشیهٔ نسخهٔ مجلس‌هم‌هست .

*** این قسمت بخط دیگری غیرازخط میرزامصطفی اضافه شده .ف

ورفتن به‌عتبات از راه بصره تا روز جمعه هفتم رجب ۱۲۵۱ که نجف اشرف‌را ترک می کنند از نسخهٔ اصل افتاده و ترجمهٔ انگلیسی هم که بوسیلهٔ خواجه اسعد خیاط ترجمان انجام گرفته فاقدوقایع آن مدت می‌باشد و بطوری که مترجم توضیح میدهد آن صفحات بین بغداد و دمشق بوسیلهٔ اعراب بسرقت میرود. خواجه‌اسعد مینویسد:

خوشبختانه بدوی‌ها همین چند ورق را گرفتند آنهم بجای قرآن. زیرا وقتی خورجین اورا که برترک شتر بوده باز می کنند و می‌بینند محتویات آن فقط کتاب و مکاتیب است، می گویند عجب دیوانه‌ای هستی که این بار سنگین کتاب و کاغذ را که نه میتوان خورد ونه آشامید باخود میبری. خواجه اسعد جواب میدهد که‌حق با آنها است و بهتراست از آنها صرف‌نظر کنند، زیراچند جلد قرآن هم‌جزو آنها است. اعراب می گویند که ما ملایی در قبیله‌داریم که مدتی‌است طالب قرآنی‌است و این چندورق سفرنامه‌را بجای قرآن برمیدارند و خواجه اسعدهم از ترس اینکه مبادا تمام کتاب‌را ببرند چیزی نمی گوید.

نگارنده (اصغر فرمانفرمائی قاجار) با مراجعه به کتاب رموزالسیاحه[1] تألیف نجفقلی میرزا والی که یکی از سفرنامه های اساس‌چاپ هم بخط اوست کتاب‌را بشرح زیر تکمیل‌مینمایم:

رضاقلی‌میرزا، بعداز رسیدن خبر شورش اهالی شیراز برله فرمانفرما، تیمور میرزاوشاهرخ‌میرزا واسکندر میرزارا بایک‌هزارسوار وپیاده بسرداری پسر ولیخان‌مأمور شیراز می کند و چهار شنبه‌هفده ذیقعده ۱۲۵۰ روانه میشوند و مقارن وصول ایشان‌به قصبهٔ کازرون شاهزاده‌سلیمان‌میرزا برادرفرمانفرما ونواب حاجیه والدهٔ رضاقلی‌میرزا

۱- اصل این کتاب در موزه بریتانیا است که بهمت دانشگاه طهران از آن عکسبرداری شده و فتوکپی آن در چهار جلد درکتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه موجود است ف.

با معدودی وارد کازرون گشته ملحق به برادران میشوند، نجفقلی میرزا درکتاب رموزالسیاحه چنین مینویسد:

« تفصیل این اجمال آنکه بعد از تجدید استقلال سرکار اشرف مدارکه دروازه‌ها وحصار شهر بدست شاهزادگان و هواخواهان ایشان افتاد ، آنچه در عواقب امور غور فرمودند کار خود را بی‌مایه و سست وطرف خصم قوی‌دست را محکم یافته رأی مبارك از توقف شیراز بعلت نفاق و عدم اتفاق آن خلق رنجیده ارادهٔ مهاجرت نمودند . شاهزاده سلیمان میرزا را با نواب حاجیه درمقدمه مقرر داشتند که بقیه ازتنخواه وسالیه را برداشته از طرف کازرون روبراه شوند و در خارج شهر بمکانی توقف کرده تا خود وشجاع السلطنه ملحق بایشان گردند. حسب‌المقرر نواب سلیمان‌میرزا از شهر بر آمده در باغی منتظر می‌بود ، و ازآنطرف لشکر محمدشاه که بیک منزلی شیراز رسیده ، هواخواهان فرمانفرما ، مجدداً پیمان اخلاص و ارادت را شکسته هر یک بوسیله‌ای سبقت در اخلاص و استقبال مخاصمین جستند. خوانین فارسی وایلخانی که هر-یک درخفایای زوایا پنهان و ناپیدا بودند در آن وقت از محل خویش برآمده جمعیتی از منافقین شیراز بدور خود جمع کرده رأیات مخالفت افراشته ، سرکاروالا وشجاع السلطنه که اوضاع را بدینگونه ملاحظه نمودند، باضطراب تمام‌اسب طلبیده ، خواستند که بیرون روند. **نصرالله خان** نام میراخورکه ثانی ساربان خیرالبشر میبود، اسبی که مشهور به جمنیان و مرکب روز میدان بود سوار گشته باستقبال مخالفین شتافته

ارادهٔ فرار

بازهم ادبار

وسایر جلوداران را متفرق ساخته ازهرطرف جویای مرکبی شدند، اسبی کفیل نشده، فارسیان که ارادهٔ سرکار والا را در مهاجرت از شیراز دیدند، جمعیت خویش آراسته اطراف حصار را احاطه نمودند و مانع از رفتن ایشان شدند. شاهزاده سلیمان میرزا ونواب حاجیه هرقدر درباغات حوالی شیراز انتظار کشیدند اثری ظاهر نگشت. اینقدر تأمل نمودند که مقدمهٔ لشکر آذربایجان و علامت سپاه مخالفان در اطراف شیراز ظاهر گشت، مجال توقف خود را ندیده روبسمت کازرون روان گشتند.

در منزل دشت ارژن شب را بسر برده روز دیگر که از کوه «پیره زال» گذشته بکوه «دختر» رسیدند، در آن معبر تنگ و تنگنای صعب جمعیتی از الوار بی‌سر وپا راه را برایشان بسته واز کمین گاه جسته بآنها درآویختند. اموال واسباب ایشان را بکلی تاراج کرده سواران دست تیر برآورده با الوار شرارت‌انگیز بشمشیر تیزحمله بردند. همه‌جا جنگ و گریز روی برنشیب کوهسار روان گشتند. در آن هنگامه چندنفری به اطراف شاهزادگان درآمده شمشیر شاهزاده‌را (سلیمان میرزا) که مشحون بجواهرات نفیسه بود خواستند ربود. نواب معزی‌الیه با آن جماعت بدر آویخته ازشرار طپانچهٔ آتش بار، خرمن عمر دونفر ازالوار غدار راسوخته از هنگامه بیرون رفته، بقیهٔ همراهان واموالشان بتاراج حوادث رفته. باحالت پریشان بکازرون رسیدند و ملحق به برادران گشتند. بهمات اجتماع در خانه ولیخان آمده داستان فرمانفرما را با وقایع حالات خود، دفتر تقریر گشودند.

ورود بخانهٔ ولی‌خان

مقارن آن حالت وصیت‌نامه‌ای ازسر کار فرمانفرما رسید که بحکم تقدیرات ازلی گرفتارشدیم وسعی شما درخرابی مملکت واعتماد برخلق بی‌سر وپای این ولایت بی‌جا است. اگر سلامتی خود را طالب باشید خود را باماکن مشرفه و عتبات عالیه عراق عرب رسانیده و چهار روزه عمر را مصروف عبادت پروردگار دارید واگر استخلاص ما را بخواهید سوای دولتی خارج را شفیع این کار کنید، چارهٔ دیگر ندارد و بهترین دولت‌ها دراین باب دولت انگلیس است که شما را دراین خصوص‌از رفتن بآن دولت چاره نیست.»

رضاقلی میرزا و برادرانش وعمویش‌سلیمان میرزا ونواب‌حاجیه روز پنجشنبه ۲۳ ذیقعده ۱۲۵۰ ازمنزل ولیخان حرکت کرده و از کمارج ودالکی‌عبور کرده به برازجان میرسند. حاجی محمد خان‌حاکم برازجان ابتدا ازآنها پذیرایی می کند ولی بعد عذرشان‌را میخواهد وسه‌شنبه بطرف عربستان و کوهکیلویه میروند و پس از عبور از «شبانکاره» و «شور» روز ۲۹ ذیقعده به «حیات داود» میرسند و بعد از «لیراوی دشت» و «کناده» و «بهبهان»و «زیدون» گذشته روز سوم ذیحجه به عشائر عرب میرسندواز رودخانهٔ «زهره» عبورمیکنند. از میرزا منصورخان حاکم‌بهبهان و میرزا علی‌خان وزیر تیمور - میرزاهم که کومک خواسته بودند جواب میرسدکه صلاح رفتن به عتبات است.

امیر مشایخ بنی‌تمیم که آنهارا شریفات می گویندوازعشایر کعب محسوب میگردند ازآنها خوب پذیرایی می کند. جمعه‌ششم ذیحجه ازقبیله شریفات‌حرکت‌می کنندووارد«بندر معشور»میشوند.

شیخ ثامرخان حاکم کعب و « فلاحیه » از آنها پذیرایی میکند و یکشنبه هشتم با کشتی او عازم فلاحیه میشوند و پانزده روز میهمان شیخ بوده‌اند.

دراین ضمن یکی ازغلامان محمد شاه به فلاحیه میاید که شیخ را وادار به دستگیری شاهزادگان کند ولی شیخ عذرش را میخواهد.

در آنجا سلیمان‌میرزا و شاهرخ میرزا از راه محمره به بصره میروند وجدا میشوند. رضاقلی‌میرزا برحسب مصلحت شیخ نامه‌ای به متسلم بصره محمدآقا نام و پاریج و کمل بالیوز دولت انگلیس مینویسد ومتسلم بصره شاهزاده‌را دعوت به بصره می کند وسه‌شنبه ۲۳ ذیحجه با کشتی عازم محمره‌میشوند ودر مضیف شیخ حارس بن کعبی فرود می آیند و دو روز آسایش میکنند و متسلم بصره سفینهٔ مخصوص خویش را میفرستد که آنهارا به بصره میبرد و جمعه ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ ازآبهای ایران خارج ودر عتبات عالیات متوقف میشوند.

از ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ تا جمعه هفتم شهر رجب المرجب را که تقریباً شش‌ماه و چند روز است در عتبات گذرانده منتظر نتیجهٔ اقدامات برای پناهنده شدن به دولت انگلیس وضمناً نقل وانتقال بقیهٔ کسان و متعلقان خودشان از فارس به عراق بوده‌اند.

تفصیل احوالات فرمانفرما و شجاع‌السلطنه بعد از فرار شاهزادگان

منقول از فارسنامه

«در روزی که شاهزادگان ازشیراز بیرون شدند زوجات فرمانفرما هر یک اندوخته خود را بتوسط خدمهٔ خویش بخانهٔ علماء و بزرگان شیراز روانه داشتند و اوباش شهری چون از اینکار خبردار شدند بیشتر آن ذخایر راازجملهٔ آنها گرفتند. هر بینوائی باسازونوا گردید. پس جماعت اوباش باین قدر قناعت نکرده بجانب خانه های نواب فرمانفرما ومنتسبین آنها که درخارج ازارک وکیلی بود شتافته آنچه را یافتند بغارت بردند. وچون نواب فرمانفرما این هنگامه را شنید از تقاعد در شیراز و تخلف از نصیحت پسران خود پشیمان شده بمشقت تمام سه‌چهار اسب بدست آورده با شجاع‌السلطنه و چندنفر دیگر بعزم رسیدن بشاهزادگان سوار شدند. وچون بدروازه باغ شاه رسیدند، علی اکبرخان نفرکه باتفنگچیان ایلات مستحفظ دروازه بودند آنها را منع و دفع نمودند ولابد گشته عود بارگ فرمودند روزدیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمد شاه ترک آذربایجانی آمده زبان فارسی‌را ندانند وسردار آنها فرنگی است، وارد هرجا شوند اهلش را کشته‌اموالش را بغارت میبرند. اوباش و

کسبهٔ شیراز از این خبر وحشت نموده ازدحام کرده درشهر وبازار فریاد

اقبال زودگذر

می‌نمودند که ماجز حسینعلی‌شاه‌خود، شاه دیگری را نخواهیم‌وبازدحام

تمام درمیدان ارگ آمدند. نواب فرمانفرما با لباس سلطنت ازارگ

درآمده درعمارت کاخ براورنگ شاهی نشست و **میرزا محمدخان** پسر

قوام‌الملک راکه مدتی‌درحبس بود درآورده بطمع خدمتگزاری خلعت

داده منصب کلانتری راکماقی‌السابق‌باو عنایت فرمود ومحمد علیخان

ایلخانی را احضار نمود. ایلخانی وحشت کرده انکارنمودونواب شجاع

السلطنه باچندین نفر بجانب خانه او رفتند و ایلخانی ازخانه خودبخانه

جناب ملجاءانام شیخ ابوتراب امام‌جمعه شیراز پناه برد و نواب شجاع

السلطنه بخانه امام جمعه رفت و شمشیر برای کشتن ایلخانی برکشید

وجناب امام‌مخالفتها فرمود و نصیحتها نمود وشجاع‌السلطنه را بی‌نیل

مقصود روانه فرمود. لیکن اوباش شهری خانه ایلخانی را غارت کردند

و آنچه را یافتند بردند حتی درها و پنجره‌ها وسنگهای ازاره را. و جناب

معتمدالدوله به پیامهای دلپسند خاطر نواب فرمانفرما را چنان بیاسود

که برای او وهمراهانش تدارك ضیافت دیده و مهماندار معین فرموده

درامید مصالحه و موافقت بیارمید و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله با

بامید‌مصالحه

اردو و همراهان از آباده همه‌جا درمیان برف وسرما تاخته روز ۲۸ ماه

ذیقعده ۱۲۵۰ با خاطرجمع از تنگ الله‌اکبر وارد جلگه شیراز گشته در

باغ نو، ربع فرسخ جلوی شیراز نزول کرده اطراف باغ را لشکرگاه‌نمودند

و بیشتر چاکران قدیمی فرمانفرما و تمامت اعیان فارسی باستقبال آنها

شتافته روز بیست و نهم این ماه از دروازهٔ اصفهان شیراز با توپخانه و افواج سرباز وارد شهر شدند و ارگ را بر نواب فرمانفرما محاصره نموده پیغام فرستادند که در پس دیوار ارگ نشستن و در را برخویش بستن وخود را بنافرمانی درخدمت پادشاه بدنام داشتن نه راه خردمندی است زمانی که ازخوزستان تااقصای بلوچستان دست قدرت داشتید کدام کار برای چنین روز پرداختید . اگردرب ارگ نگشائید بگوله توپ و یورش سرباز باروی ارگ را یکسان خاک کنند. اگر اذن دهید ، تا این بنده حاضر حضور گردم وشما را از جانب پادشاه آسوده دارم . نواب فرمانفرما

توطئه کشتن منوچهرخان

با این سخن رضا داد ونواب شجاع السلطنه با برادر همی گفت راه نجات در این است که بعد ازحضور، معتمدالدوله را بیک ضرب شمشیر دونیم کنیم وچون سپاهش بی سالار گردد درطاعت ماشوند . نواب فرمانفرما این رأی را پسندید و میعادی گذاشت که چون من فلان اشاره کنم تو هم کار خود را بساز وچون نواب فیروزمیرزا وجناب معتمدالدوله داخل ارگ شدند نگاهبانان از دخول بیگانگان منعی نکردند . جماعتی از سپاه نورسیده داخل ارگ شدند و نواب فرمانفرما در ایوانی نشست و شجاع السلطنه با شمشیر در برابرش ایستاد . ونواب فیروزمیرزا ومعتمد الدوله سربندگی بنواب فرمانفرما فرود آوردند و صحبتهای متفرقه همی داشتند و شجاع السلطنه در انتظار اشارهٔ فرمانفرما بماند تا آنکه امرای نظام نظم خارج ارگ را تمام نمودند و فیروزمیرزا و معتمدالدوله از ارگ درآمده سرباز قراول بر نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشتند

وبنظم سپاه وانجام سیورسات ومنزل پرداختند[1].

در شب این روز نواب فرمانفرما وشجاع السلطنه را از ارگ در آورده به منصورخان فراهانی سپرده با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش ارابه توپ روانه تهران نمودند. در روز سیزدهم شهر ذیحجه منصورخان سرتیپ فوج فراهان نواب حسینعلی میرزا فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را بمنزل «کناره گرد» یک منزلی تهران رسانیده مراتب را بپایه سریر اعلی معروض داشت. محمد باقرخان بیلگربکی طهران با چند نفر ازمردم دژخیم حسب الامر بکناره گردآمده نواب شجاع السلطنه را از زیورهردوچشم عاری نمودند و روز دیگر آن دوبرادر را ازیکدیگر جدا کرده وارد طهران کردند. و هریکی را درمنزلی فرودآوردند. نواب فرمانفرما دربیست وششم ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۱ در سن ۴۷ سالگی بمرض وبا درطهران بجهان جاوید خرامید وکسی جز حاجی میرزاحسن ناظر مازندرانی و حاجی آغا جوهر خواجه باشی تاآخر عمر با اوهمراهی نکرد و شجاع السلطنه با عالم نابینائی ساخته مدتها زندگانی نمودودر

دستگیری فرمانفرما و شجاع السلطنه

کور کردن شجاع السلطنه

پایان کار فرمانفرما

۱- (نواب فیروزمیرزاومعتمدالدوله «درباغ نظر»متصل بارگ منزل نمودند و میرزا محمدخان قاجاردولو در خانهٔ رضاقلی میرزا و میرزاابوالقاسم ذوالریاستین در اندرون کوچک کریم خانی معروف بخانهٔ ابوالفتح خان پسر حضرت مغفرت مآب وکیل کریم خان زند و محمد طاهرخان قزوینی در خانهٔ آغا بشیر خواجهٔ حرم نواب فرمانفرما منزل نمودند.)

این قسمت که بین پرانتزاست درنسخهٔ خطی سیدمصطفی حذف شده واز فارس نامه گرفته شده. ف.

حدود سال ۱۲۶۹ وفات یافت و نواب رضاقلی میرزای نایب الایاله با اخوان از خانه ولیخان ممسنی از راه شولستان و «زیدون» بهبهان و «جراحی» و «فلاحی» به «محمره» رفته و در کشتی نشسته وارد بصره گشته، بعد از آسایش ببغداد، و از آنجا به نجف رفته چندی آسوده در بستر راحت غنودند»[1].

حرکت از نجف

یوم جمعه هفتم رجب الرجب[2] پس از نماز ظهر بآستانه متبرکه حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شده و ازآنجناب رخصت خواسته باتفاق برادران گرام تیمورمیرزا وفروغ الدوله واسکندرمیرزا از دروازۀ نجف اشرف سوارشده وجناب ملایوسف کلیددارآنحضرت اینجانبان رابدرقه نموده قریب نیم فرسنگ بهمراه بوده پس از آن او را رخصت مراجعت داده وداع

۱- قسمت زیر در حاشیۀ کتاب بخط همان کسی که قسمت منقول از فارس نامه رااضافه نموده نوشته شده:

«ازقرینه تاریخ سیم محرم که خود روزنامه نگارتعیین سنۀ آنرا نموده ودرصفحات بعد خواهدآمد، دروقتی که درجهازآتشی عازم لندن بوده اند باید جمعه هفتم رجب سنۀ ۱۲۵۲ بوده باشد که قریب بیست ماه اخبارروزنامه اززمان مراجعت بخانۀ ولیخان و خروج از آنجا ثانیاً ورود به بوشهر وتفصیل رفتن به بغداد وملحق شدن اهل وعیال ورفتن به کربلاو نجف واخبار زمان توقف نجف ازمیان ساقط گردیده».

این توضیح صحیح نیست طبق شرح مندرج در رموزالسیاحه ازمنزل ولیخان تا بصره ۳۳ روز بیشتر طول نمی کشد و ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ از آبهای ایران خارج میشوند. رجوع شود به صفحات ۱۶۴ الی ۱۶۸. ف

۲- ۱۲۵۲ در حاشیه اضافه شده وصحیح نیست. ۱۲۵۱ صحیح است. ف.

کرده و اینجانب با برادران یک فرسنگ ونیم راه آمده بمسجد کوفه رسیده و بعلت باقی نبودن آفتاب آنشب را در آن مکان شریف بسر برده جمعیتی از زایرین آنحضرت که اهل مازندران و طبرستان بودند قبل از ورود اینجانب وارد گشته، بمرتبه[ای] جمعیت بود که اینجانب هرقدر خواستم درآن مسجد منزل نمایم بواسطه کثرت، محل توقف نبود لابد برپشت بام مسجد منزل گرفته. شخص عربی که از اعراب «هندیه» بود بسر منزل اینجانبان آمد واینجانب متحیر گشته که باوجود نبودن آشنائی سابق چگونه آمده ونشسته واظهار محبت باین گرمی نموده درین حیرت بوده و سخن ازهمه جا زده می‌شد. پس از گفت وشنود معلوم شد که آنهم بحسب باطن همدرد با ما بوده، پسرعموی او حق او را غصب نموده واز خوف جان آواره از وطن گشته. بعد از آگاهی ازین مقدمات حیرت برحیرتم افزود، سبحان‌الله، درمیان ده هزار نفر جمعیت یکنفر چگونه یافت که اینجانب همدرد با اوست.

در مسجد کوفه

همدردی

باری آنشب را همبان سیاق گذرانیده شنبه هشتم سوار شده از آن منزل قریب یک میدان که آمده به آبی رسیده واز آن عبور نموده بجهت عبور بنه قدری آنطرف آب ایستاده، تیمور میرزا، دامی برداشته در کنار آب چند عدد ماهی صید نموده و از آنجا قریب دو فرسنگ راه دیگر که آمده بآب عمیقی رسیده که عبور ازآن نهایت صعوبت و اشکال را داشته بهر قسمی بود از آب عبور نموده، یخدان اینجانب در آب غرق شده تمام اسباب که در یخدان بود آب گرفته و ضایع شده ازجمله اسباب، کتابی

که نهایت تعلق بر آن بود آب بدو رسیده وضایع گشته در کنار آب پیاده گشته که لباسهای خود را خشک نموده وآتشی افروخته وازشدت سرما پناه بر آن آتش برده ومشغول خشک نمودن ملبوس خود بوده که جمعی زوار ازسمت ایران بدان محل ویران رسیدند و بآن آب زده از آنهمه جمعیت که قریب پنجهزارنفر بودند، نبود احدی ازایشان که در آن آب غرق نشود؛ ازآنجائی که صادق العقیده بودند و بآستانه بوسی شخص بزرگی میرفتند الطاف الهی حافظ ایشان گشته و از این همه جمعیت احدی ضررجانی باونرسید و حال اینکه این جانب چنان مشاهده مینمودم که باوجود شدت آن سرما نصف ایشان راچه آب خواهد بردوچه ازسرما هلاک خواهندشد، ولی الحمدلله بسلامت گذشته ، از آن محل حرکت نموده سه فرسنگ راه دیگر راقطع نموده به «ذوالکفل» که زیارت گاه جمعیت یهود است رسیده شخصی که نام آن شیخ جاسم است ودر نجف اشرف با او نهایت خصوصیت را داشته کدخدا و ریش سفید این قریه بوده اینجانب را که ملاقات نمود کمال میزبانی رامعمل آورده واینجانب را بخانۀ خود برده بالاخانه[ای] بود که سه سمت آن آب بود ویک سمت آن خشکی .آنشب را در آن محل بسر برده و درویشی که در سلک جماعت «بکتاشیه» منسلک بود آنهم آنشب را درآن محل توقف داشت .غریب کلاهی ازنمد برسراو مشاهده شد که بزرگی آن کلاه بمرتبه[ای] بود که دو هندوانه در او جای[1] میشد و از عقاید درویش قدری صحبت داشته شد ، معلوم گردید ، که این فرقه را دینی و مذهبی نیست.

حفظ خدائی

درقریۀ ذوالکفل

۱ـ نسخۀ مجلس جای گیر.

آنشب را هم باین سیاق گذشته. یکشنبه نهم را از آن منزل حرکت کرده در عرض راه قریب ده‌دوازده هزار جمعیت ملاحظه شد که تمامی آن خلق مملکت ایران بوده و بعزم عتبه بوسی آن آستانهٔ متبرکه میرفتند ایشان را و حالت ایشانرا ملاحظه نموده زیاده از حد متألم گشته که افسوس افسوس که قدر عافیت را ندانستم و با وجود آنهمه ارادت از آستانش دور گشتم:

کاروان زوار ایرانی

بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور ما

زیاده از حد مغموم گشته و بدیدهٔ حسرت بر آن جماعت نظر افکنده و گذشتم. قدری که راه طی نموده، اخوان الم را در من مشاهده نموده باصرار تمام این جانب را از جاده بیرون برده مشغول صید افکنی شدند. چونکه سر گرم شدند غافل از این مرحله گشتند که بلدیت آن صحرا را ندارند. پس از یک دوساعت شکار بصرافت افتادند که باید قطع منزل نمود. بر سرجاده که آمدیم دیدیم که این جاده برخلاف راه ماست.

لابد به بیابان زده تا قریب بمغرب بی‌راهه آمده سواد شهر «حله» و نخیلات آنرا دیده بحله آمده والحق حله محلیست باصفا، شط فرات از وسط آن شهر عبور مینماید. نصف شهر در آن طرف شط واقع شد[1] و نصف دیگر شهر درین طرف شط واقع گشته. مشتمل بر بساتین بسیار است، و اقسام فواکه در آن بهم میرسد و نخیلات بسیاری دارد و بجهت شرب بساتین بجز شط فرات دیگر آبی ندارد و تمام آن بساتین را بعلتی که آب

ورود به حله

۱- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگرشده.

مسلط برزمین نیست و در پستی واقع است تمام را با چرخ و گاو میکشند لحظه[ای] در آن محل مرغوب آرام گرفته و از آنجائیکه تقدیر نیست لحظه‌ای بر انسان خوش بگذرد و انسان فارغ البال باشد، متسلّمی از دولت عثمانی مشغول به تعمیر آن بلد بود که هرآینه خیال روی خوبی در بهشت ملاحظه مینمودی، هرآینه جهنم را بران بهشت بگزیدی .

یک رأس اسبی که ملا یوسف کلیددار نجف اشرف باین جانب سپرده بود که در کربلا بشخصی رسانیده و این جانب بملاحظهٔ محبت و مودت با آن جناب، آن اسب را خواسته که بسلامت رسانیده ، مستحفظین، که مشغول امر و نهی از جانب آن حاکم دیو سیرت بودند همان اسب را سرقت نموده و این جانب که مشاهدهٔ این حال نموده اوقات بشدت برمن تلخ شده و باطراف آدم فرستادم که شاید از آن اسب اثری ظاهر شود چندان که جستجو نمودم اثر جای پای آن اسب راندیدم . لابد بخیال اینکه این بلد راهم حاکمی است و در قوه دارد که تواند حکمی نماید و مالی بدست آورد ، بقانون سایر حکامی که در هر بلدی باشند ، و نمیدانستم که خود حاکم بدسیرت دزدیده میباشد[1] . آدم این جانب مراتب را بحاکم گفته جوابی که شنود آن بود که بنده رمال نیستم که توانم تحصیل یابوی گم شده نمایم . اگر چنانچه شما را میل است که اینجانب در تحصیل یابو برآمده ، قدری تنخواه آورده ، که این جانب بمنادی داده شاید یابو بچنگ آمده باشد . آدم اینجانب که چنین سخنی ازحاکم

۱- نسخهٔ مجلس: دزدسی باشد.

بلد شنود مأیوسانه مراجعت نموده در عرض راه دید که اسب مذکور بدست خدام حاکم بلداست. مجبوراً گرفته‌وآورد.

یوم دوشنبه دهم از حله بعزم «کربلا» بیرون آمده ازصبح الی نیم ساعت بغروب مانده طول آن راه بود، بعد که بمنزل‌آمده بعضی از احشام و طوایفی از اعراب‌را دیده از ایشان استفسار نموده از این راه که ماآمدیم چگونه راهی بود که ازطلوع صبح تا بحال آبادی بچشم ما نیامده، بیان نمود که خداوند عالم را شکر نموده که بسلامت باین محل رسیدید حال موعد آمدن اعراب انیزه[1] بدین صحرا می باشد و به اطراف کربلاآمده‌اند وشهر کربلارا محصورنموده که احدی‌را قوهٔ دخول و خروج نیست. شماها امشب‌را در این‌منزل توقف‌نموده فردا مراجعت به بغداد یا به نجف اشرف نمائید.

در راه کربلا

اینجانب بعلت صدمه آن روز و کسالت راه خیال توقف در آن منزل‌را نموده قلیانی طلبیده در بین قلیان کشیدن بوده و ملاحظهٔ‌احوال اعراب را نموده که این مطلب بنظر رسید، که این طایفه نه کسی هستند که ازراه‌محبت مارا نگاهداری‌نمایند ویا اینکه راهی‌بما‌بنمایند ازکجادل‌آنها برما سوخته‌باشدو ازکجااعراب‌انیزه مارا برهنه‌ننمایند[2]؟ وازکجا که‌ایشان بالفعل‌مستعداین نباشند که خودآنها ماراتصرف کرده وتاراج نمایند لهذا بزبان چاپلوسی باآنها تکلم نموده پرسیدم (از شیخ ان‌طایفه) که شماچرا هریک‌علیحده بخانهٔ عربی‌فرودآمده‌اید وازاطراف

۱- کذا دراصل. نسخهٔ مجلس‌آنیزه وصحیح عنیزه‌است.

۲- درنسخه‌دیگر: دل ایشان بدین جهت برما سوخته چرا اعراب انیزه ما را برهنه ننمایند واسباب ما را خود چرا تصرف ننمایند.

جمعیت بدور خود فراهم آورده باعث بر جمعیت چیست و خوف از کیست؟.
گفت منظور از گرد آمدن جمعیت پرستاری شما است. لهذا بجهت این جانب یقین حاصل شد که ساعت دیگر با همین گروه بنای منازعه خواهد شد.
توقف را مصلحت ندیده از آنجا حرکت کرده قریب یک میدان راه که آمده شش نفر عرب دیده که عریان با تن مجروح نالان و حیران می آیند. بایشان رسیده در مقام جستجوی حال ایشان برآمده جواب گفتند که ما از کربلای معلی می آمدیم در یک میدانی همین محل بیشه ایست پشت این بیشه قریب پنجاه سوار انیزه منزل نموده بطمع اینکه زوار بیایند و ایشانرا عریان نمایند. ما بچنگ آنها افتاده لهذا نسبت بما دست- بردی کرده اند.

این جانبان که این فقره را ملاحظه نموده انگشت تحیر بدندان گرفته و در کار خود حیران گشته نه پای رفتن و نه جای ماندن.

مبادا کار کس اینگونه مشکل

توکل بحضرت باری کرده و استعانت از جناب سیدالشهداء (ع) خواسته و دست از جان شسته این جانب و برادران بآن سمت روان شده قریب یک میدان راه را که طی نموده بآنطرف بیشه که رسیدیم سی و پنج نفر سوار انیزه بطرف دست چپ خود ملاحظه شد و بقدر چهل سوار بردست راست بنظر رسید. سوارانی که بردست راست بنظر رسید قریب دو فرسنگ از اینجانبان دور بودند و سواران دست چپ قریب هزار قدم مابین ایشان و اینجانبان بوده همینکه اینجانبان را دیدند برسر راه آمده و این جانب و برادران مصمم نزاع و جدال گشته، بنه و اسباب خود را در

راه گذارده و رو بآن سواران نموده آن سواران بقانون سپاه گردانی ورجز خوانی مشغول گشته، واین جانبان هم بقانون خود رو بایشان نموده قریب صد قدم بنزدیکی ایشان زمین پستی بود پیش دستی کرده وآن گودی را به تصرف خود درآورده، واین جانبان هشت سوار بوده چهار نفررا پیاده نموده در آن زمین پست نشانیده وچهار سوار دیگر رو بایشان رفته، که یک باره اسب برسر این جانبان انداخته قریب بزمین پست که رسیدند چهار اسب ایشان بضرب گلوله کشته گشته ،وازاین فقره اندکی ایشان پشیمان از حرکت خود گشته ، پشیمانی ایشان بر جرئت اینجانبان افزوده و دو اسب دیگر ایشان در دفعه ثانی زده شد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) را مدد طلبیده حضرات مغلوب گشتند و بسرعت رفته که جمعیت آورده باشند. همینقدر که ایشان دور گشته اینجانب هم فرصت را غنیمت شمرده روان شده اینقدر شد که هوا تاریک نشده واین جانبان خودرا به باغستان کربلا رسانیده نصف شب دم دروازه رفته و داخل قلعه گشته. آنروز و آنشب زیاده از حد صدمه و زحمت کشیده، حیران بوده که آیا در این شب بمنزل که رفته؟ در حیرت تمام بوده ، که **محمد کریم خان**[1] پسر ابراهیم خان عمو که چندیست مجاورت آن آستانه را اختیار کرده، در کوچه با اینجانبان رسید و اینجانبان را بسر منزل خود برد و آنچه لازمه محبت و مهربانی بود در آنشب بعمل آورده و آنشب را دران منزل بسر برده دوشنبه یازدهم

جنگ با حرامیان

ورود به کربلا

۱- در نسخهٔ مجلس زیراسم نوشته است «شیخی» و البته مراد حاج محمد کریم خان رئیس فرقهٔ شیخیهٔ کرمان است. حدس محرر نسخه مجلس صحیح است مقصود از ابراهیم خان عموهم ظهیرالدوله شوهر اولین دختر فتحعلیشاه همایون سلطان مشهوربه خانم خانمان خواهر صلبی وبطنی فرمانفرما میباشد. ف

در کربلای معلی خانه اجاره نموده و همه روزه مشغول زیارت بوده و خدمت اعمام ذوی‌الاحترام الله ویردی میرزا و کیومرث میرزا میرسیده و بعضی سخنان که خیر خلق مملکت ایران در آن میبود در میان آورده اصلاً و ابداً تأثیری در سخن خود و حال ایشان بنظر نرسید. بالاخره یافته شد که خیالات اینجانب با خیالات ایشان بسی فرق دارد.

در راه بغداد

یکشنبه شانزدهم قریب چهار فرسنگ راه که آمده به جسر مسیب رسیده موکلان چند از جانب علی پاشا بجهة اخذ تنخواه از معابرین بر سر آن جسر نشسته همینقدر که یافتند که اینجانب روانهٔ بغداد میباشد نهایت خدمتگزاری را نموده و اصرار زیاد از حد کرده که اینجانب رانگاه داشته باشند. از آنجائی که جمعی زوار بهمراه بودند و ملاحظهٔ حال ایشان لازم بود، توقف در آن منزل را عذر خواسته و از مسیب گذشته و همه‌جا خود اینجانب و اخوان اطراف زوار بوده قریب مغرب به کاروانسرای «مزراقچی» رسیده آنروز هشت فرسنگ راه قطع نموده زیاده از حد آنشب آسوده گشته. دوشنبه هفدهم از کاروانسرا حرکت نموده در عرض راه شکار گراز و کَتَّرَک ودراج بسیاری شد. الحق قریب بغداد عجب شکارگاهی بنظر رسید، که در هیچ ملکی از ممالک عجم دیده نشده بود. خصوصاً دراج زیاده از حد در آن نواحی بهم میرسید، که اکثر لحومی که اهل بغداد بمصرف میرسانند گوشت دراج میباشد. وآن روز ده فرسنگ راه راطی نموده مغرب وارد کاظمین (ع) شده و بخانهٔ شیخ عبدالرزاق کلیددار آن حضرت فرود آمده. هرچند خود مشارالیه در آنجا نبود لیکن بعلت

ورود به کاظمین

آشنائی قدیم شیخ طالب ولد ایشان که مجموعهٔ محاسن صوری ومعنوی میباشند لازمه محبت ومیزبانی را بعمل آورد.

یوم یکشنبه بیست و سوم بتحریک کرنیل تیلر[1] بالیوز بغداد از کاظمین حرکت کرده و به «بغداد» رفته[2] و پس از ورود به بغداد خود کرنیل تیلر استقبال نموده اینجانب را بخانهٔ خود برده و قرار توقف را در آنمنزل داده و خود مشارالیه ساعتی نشسته و بعد برخاسته بمنزلی دیگر رفته الحق نهایت ادب ومحبت را نموده.

درخانه قونسول انگلیس

دوشنبه بیست وچهارم اینجانب بدیدن بالیوز بغداد رفته پس از ورود بدان منزل نهایت انسانیت و محبت را بعمل آورده و خواهشمند گردید که اینجانب تماشای عمارات جدید اورانماید که در بغداد بنا نهاده و اینجانب بعزم تفرج حرکت نموده هراوطاقی را بقسمی آینه و منقش نموده که در عربستان و بغداد خانه مثل خانهٔ مشارالیه دیده نشده و بعد اینجانب را به کتابخانهٔ خود برده فی الحقیقة کتب بسیاری که قریب پنجهزار جلد میشد بنظر رسید و خود مشارالیه از علم عربی و فارسی و انگریزی بطور معقول ید طولائی داشته که کمتر کسی از انگریزان بدین استحضار دیده شده بود. الحق خیلی کارنموده وبسیار نیکو تتبع نموده، بعد از اتمام و تماشای عمارات مستدعی گشته که بتماشای بستان مشارالیه رفته، پس از اینکه بستان مشارالیه راسیاحت

۱- Colonel Taylor

۲- نسخهٔ مجلس «ببغداد».

نموده چندان تعریفی در او ندیده اینقدر بود که در عربستان بهتر از سایر بساتین بوده وبعضی از گل و ریاحین فرنگستان در آن بستان بعمل آورده و بعد از تماشای بستان بطرف دیگر اینجانب راهبرده که اکثر از وحوش وطیور را در آن محل جمع نموده اقسام طیور در آنجا دیده شد. چیزی که بنظر این جانب تازگی داشت منحصر بیک جفت مرغ کوچک بود که نر آن زرد رنگ برنگ گل جعفری و مادهٔ آن سفید و به ترکی البشا بقدر مرغیست که مسمی است به سیره[1] که در ملک عجم بهم میرسد و منقار سفیدی دارد و بسیار خوش آوازاست که صوت آن بهتر ازبلبل است.

باری آنروز روزخوشی گذشت و معاودت بمنزل خود نموده چون اسمی از بغداد برده شد لازم است که مختصری از احوالات تاریخیهٔ آن ذکر شود.

وصف بغداد

الحق محروسه بغداد عجب مملکتیست آباد و معمور. بغداد از اقلیم چهارم است واز بلاد عراق عرب محسوب میشود. بانی آنجا ابوجعفر منصور دوانقی بوده است که از خلفای بنی عباس است و آن فرصت اتمام و انجام آن بلد ننمود. در زمان هادی و مهدی عباسی عمارات آنجا باتمام انجامید. لفظ بغداد مرکب است از بغ وداد بغ نام بتی مشهور است که در ایام جاهلیت اعراب عراق بستایش آن صنم توسل جسته، و داد کلمه ایست که بمعنی بخشش است ودرزمان سلاطین ساسانیه که مدینهٔ مداین معمور بوده در آنجانیز آبادی ومعموری بوده

۱- نسخهٔ مجلس، مسمی به سیره است.

و محل آن صنم که موسوم به بغ بوده در آن مکان بوده و معبود جمعی از جهال آمده. بعداز استیلای عرب بر عجم وتصرف سعد وقاص مملکت مداین و ایران و دولت عجم را، آنجا نیز روی بانهدام نهاده و پس از خرابی کوفه و تفرقهٔ مردمان آن ناحیه جمعی کثیر در بغداد آمده ساکن گشته تا در زمان ابوجعفر که بنای عمارت آنجاشده و در عهد خلفای عباسی دارالخلافه گشته. گویند در زمان خلافت المعتصم بالله آبادی آنجا بمرتبه [ای] رسیده بود که مکان خلافت برخلیفه تنگ گشته بود و دربیست فرسنگی آنجا درکنارشط، شهر«سُـرَّمَـنْ ری» راعمارت کرده ودر این بیست فرسنگی آبادی و بیوتات متصل گشته هوایش گرمسیرمایل به اعتدال است و آب دجله از وسط آن معموره روان وقبلهٔ آن درسابق براین بغداد عتیق بوده که در زمان خلفا معموری ودارالخلافه درآنطرف بوده‌است. از اینکه زمین آنطرف پست وآب دجله مسلط برزمین بوده‌چندین بار از وفور سیل خراب گشته و اغلب عماراتش را آب گرفته. پس از آن اینطرف را معموره نهاده‌اند و عمارات عالی درآنجا بنیاد کرده اند و آبادی آنجا اغلب بواسطهٔ زوارا ماکن مشرفه‌است و اغلب منافع ایشان در تردد اهالی ایران و مملکت عجم میباشد.

آب دجله‌اش بسیار گوارامیوه گرمسیری وسردسیری درآنجا وفوری دارد. مذهب اهالی بلد تسنن‌است صباح ومساءبزیارت قبر[1] امام‌اعظم شیخ عبدالقادر[2] را ادراك نموده[3] مردمش بسیار دیرآشنا و درشت خو

۱- درنسخه دیگرقبور. ۲- نسخه دیگر: امام‌اعظم وشیخ عبدالقادر

۳- کذا، دراصل ونسخهٔ مجلس

وبهانه جومیباشند وزبان اهالی آنجا عربیست ولی بواسطهٔ سپاه روم ترکی را میدانند و حرف میزنند . اکنون در تصرف سلطان محمود سلطان روم است و از جانب وی علی پاشا باسر حکمرانی مأمور و اغلب ناخوشی طاعون باعث خرابی و اتلاف سکنهٔ آن دیاراست و دو معمورهاش قریب بیست فرسنگ وبه ترکیب هلال واقع است .

جمعه ششم شهر شعبان المعظم[1] طرف صبح بکاظمین (ع) رفته در بین مراجعت به بغداد در عرض راه جمعیتی مشاهده شد استفسار نمودم کیست گفتند اشعر پاشا قائم مقام علی پاشا میباشد . بعد که پیدا شد سیاق[2] اورا دیدم یافتم که دنیا ناقابل تر از آن است که کسی حسرت آنرا خورده باشد . چنین شهری و چنین قائم مقامی سبحان الله مالک الملک ومعاودت بمنزل خود نموده .

چهارشنبه یازدهم چونکه این جانب را خیال سفر فرنگستان درنظر بود وچنین سفری لامحاله مدتی طول خواهد کشید و بازماندگان اینجانب در نجف اشرف میبودند و بجهت سر پرستی ایشان لازم بود که کسی بر سر ایشان باشد . بنابرین فروغ الدوله[3] و اسکندر میرزا رامقرّر داشته که بر سر عیال و بازماندگان اینجانب بوده ویوم چهارشنبه شانزدهم[4]

۱- درحاشیهٔ نسخهٔ اصل نوشته شده است ۱۲۵۲ وغلط است ۱۲۵۱. صحیح است . ف

۲- درنسخه دیگر سباق بمعنی اسب دوانی . ف.

۳- مقصود اباقاخان فروغ الدوله پسرارشد شجاع السلطنه است . ف .

٤- در نسخهٔ مجلس دوشنبه و بنا بر تاریخ بالا دوشنبه هم صحیح است و اگر مراد نویسنده این باشد که همان تاریخ بالا روزحرکت ایشان بوده چهار شنبه شانزدهم صحیح نیست ویازدهم صحیح است.

دوری برادران

از بغداد متفرق گشته ووداع نموده روانه نجف اشرف شدند . سبحان الله از دوری وفراق برادران چه روز و شبی براین جانب گذشت و این جانب چونکه منظورم از این سفر گذرانیدن کارهای کلیه و رفاه حال خلق مملکتی بود بنا براین لازم آمد که شخص دانا و مدبری مثل برادر مکرم معظم محترم والی همراه باشد . لهذا اورا اخبار داده و از عقیدهٔ خود اورا آگاه نموده که درین سفر بهمراه بوده باشد . فوراً مراسله نوشته و به‌چاپار داده و خواهش تشریف آوردن ایشان را از کربلای معلی نمودم .

یوم شنبه شانزدهم[1]، اعمام گرام از کربلای معلی وارد کاظمین ع شدند و اینجانب بجهة دیدن ایشان بکاظمین رفته و بمنزل ایشان که رسیده جمعیت کثیری از اعراب و اشراف بغداد و اهل حاج درآن مجمع بوده‌ومشغول قرارومدارحرکت‌حاج رابامحمدتوی چری میدادند[کذا] و این جانب هم درآن محل نشسته پس‌ازگفت و شنود بسیار قرار داده شد که کرایهٔ یک کجاوه از بغداد الی شام هشتاد و پنجتومان باشد و سرنشین سی وپنجتومان مشروط بر اینکه درعرض راه دیناری‌ازسلسلهٔ حاج مطالبه نشود .

طی کردن کرایه حاج

محمد توی‌چری قبول نموده و صیغه خوانده شد و از آن مجلس برخاستند و هرکسی بجهت تدارک سفر خود رفت واین جانب آنشب را

۱- شنبه شانزدهم هم صحیح نیست وباید دوشنبه شانزدهم باشد . ف .

در منزل عم اکرم کیومرث میرزا توقف نموده فردا صبح به بغداد مراجعت نموده و مشغول تدارک سفر خود گردیدم.

چهارشنبه بیست و هفتم جناب سید سلیمان با مکاتیب چند از صاحبه معظمه نواب حاجیه و سجّ واقعی جناب ملا یوسف کلیددار نجف اشرف وارد نزد اینجانب گردید. تمام مضامین نوشتجات مشعر بر موقوف نمودن این سفر بود و این جانب که ملاحظه احوال خود را نداشته‌ام[1] بل تمام خیال متوجه نام رفته پدر بود و ممات را هزار مرتبه برحیات در این حالت ترجیح میدادم، لهذا نصایح ایشان مفید نیفتاد و جواب صریح دادم.

یوم پنجشنبه پنجم ماه مبارک رمضان[2] برادر مکرم مهربان والی از کربلای معلی وارد منزل این جانب گشت. از ورود برادر مکرم نهایت شعف و بهجت روی داد. چهاردهم ماه مبارک رمضان از بغداد حرکت نموده خود به کاظمین (ع) رفته بنه و چادر و اسباب را در خارج شهر کاظمین در اردوی حاج زده و خود اینجانب در خانهٔ **حاجی عابد** نامی فرود آمده دو روز و دو شب در آنجا بوده و روز دیگر از آنجا حرکت نموده بچادرها آمدم.

حرکت از بغداد

هفدهم ماه مبارک رمضان از خارج شهر کاظمین ع حرکت نموده باتفاق قافله حاج برشترها نشسته الحق خالی از حالتی نبود. حاج عجم که در مدت عمر خود سوار شتر نشده و آنگهی شتری که بی اسباب و لجام باشد، باقسام مختلف از شترها زمین خورده، آنروز بعلت خامی شترها و ناتمامی اسباب در یک فرسخ و نیمی منزل نموده، بیستم ماه مبارک

بهمراه کاروان حاج

۱- درنسخه دیگر نداسته.

۲- درحاشیه نسخه اصل نوشته شده‌است ۱۲۵۲ وصحیح نیست. ف.

رمضان طرف صبح از آن منزل حرکت نموده باتفاق قافلهٔ حاج روان شده این‌جانب و برادر مکرم والی در کجاوه نشسته بعلت نبودن عادت آن روز زیاده از حد اوقات تلخ گذشته قریب چهار فرسنگ راه آمده در بیابانی منزل نمودیم.

بیست و یکم ماه مبارك رمضان بواسطهٔ کسالت روز پیش در آن منزل توقف نموده جمعی از اعراب بادیه، در آنروز که در نزدیکی منزل داشته پس از اطلاع از ورود حاج بجهت تماشای حاج بسرمنزل ایشان آمده، از آنجمله شخص عربی مرغی که نام آن کلنگ میباشد صید نموده وبجهت این‌جانب هدیه آورد. از آن شخص عرب استفسار نمودم که بچه تدبیر آنرا صید نموده[ای] جواب گفت که اسباب صیادی بهمراه من است. این‌جانب طالب تماشای اسباب صیادی شخص عرب شدم. دست در جیب خود نموده ریسمانی وقدری سرب بر سر ریسمان بسته باینجانب نمود. جواب گفتم بچه‌وضع صید مینمائی؟ در جواب گفت: در بیشه پنهان میشوم کلنگان که میایند از بالای سر بگذرند این ریسمان را به آسمان بجانب ایشان انداخته بر گردن و بال ایشان افتاده وبزیر میاورد فی‌الحقیقه استحضار از هر گونه صیادی داشتم بجز این فقره که عقل قبول نمی‌نماید.

یوم بیست و دوم رمضان از آنمنزل حرکت نموده بمرتبه [ای] هوا سرد بود که اکثری را حالت بیان نبود قدری راه را که طی نموده برادر مکرم والی در کجاوه نشسته و اینجانب بواسطه زحمت و اوقات

تلخی منزل قبل سوار نشده که بیک بار شتر با کجاوه بر زمین خورد
والی بزیر شتر ساند و بمرتبه[ای] بد برزمین فرود آمد که امید حیات نبود
از آنجائی که فیض پرورد گار شامل بود باوجودیکه رو بسراشیبی بود با
آنقسم افتادن صدمه نرسید. صدهزار شکر پرورد گار را بجای آورده قدری
راه را که طی نموده گراز بسیار بزرگی خودرا در میان قافله حاج انداخته
شخص حاجی بیچاره[ای] که اهل بغداد بود و پیاده می آمد باو رسیده
و ران اورا زد بمرتبه[ای] برید که استخوان ران آنشخص نمودار شد.
تیمور میرزا که سوار اسب بود آن گراز را بضرب گلوله از پای در آورد
و شر آن جانور را از سرحاج بیچاره دور گردانید. یک ساعت بغروب مانده
در بیابانی رسیده و فرود آمده، در تفحص آب برآمده هرچند باطراف بجهت
تحصیل آب رفته اثری ظاهر نگشته عاقبت الامر پس از تجسس چند
گودال آبی بنظر رسید. چگونه آبی که انسان ازشدت تعفن آن آب ازپنجاه
قدمی آن عبور نتوانستی کرد. خود اعراب بادیه نیز قوهٔ آشامیدن آن آب
را نداشتند.

سختی‌های کجاوه‌نشینی

بی آبی

آنشب الی صبح احدی آب ننوشید. کار بمرتبه[ای] رسید که خلق
نزدیک بهلاکت رسیدند، لابد شده از آن آب آشامیدند پناه برخدا که
چگونه آبی بود. آنروز در آن منزل ویران توقف نموده و شش فرسنگ
راه آمده.

بیست وسوم رمضان از آنمنزل حرکت نموده با حالت خراب و
کام تشنه، آنروز بعلت عطش که بر قافله حاج استیلا یافته بود،

نتوانستند که قطع منزلی نموده باشند. چهار فرسنگ راه آمده تمامی از شترها فرود آمده در تفحص آب برآمدند. چشمه[ای] که در آن بیابان بهم نمیرسید، پس از تفحص بسیار قلیل آب بارشی در زمین پستی جمع شده بود و دو شغال در آن آب افتاده و مردار گشته بودند. چون این حال را خلق مشاهده نموده آب را نخورده و مراتب را بعرض جناب آقا سید نظرالله مازندرانی[1] که در دارالخلافه طهران مشغول ترویج امور شرعیه بودند، بخدمت ایشان عرض شد و جناب ایشان حالت حاج را از شدت عطش ملاحظه فرمودند و خراب دیده حکم بر خوردن آن آب نجس فرمودند.

یوم چهارشنبه بیست وچهارم طلوع صبح از آنمنزل حرکت نموده در عرض راه گله آهوئی بنظر رسید و در مدت خروج از بغداد دیدهٔ حاج بگوشت بره و شکار آهو نیفتاده بود. هریک نزد تیمور میرزا رفته و گفتند که قوه داری از این گله آهو شکاری نموده و ما را از گوشت شکار عطائی نمائی؟ تیمور میرزا هم قبول مدعارا نموده اسب بجانب آن گله آهو تاخته و تفنگ خودرا بجانب آهوان انداخته، ماشاءالله عجب تفنگی انداخت دونر آهو در لحظه غلطیدند. خلاصه تا آنروز احدی در تاخت اسب باین خوبی شکار ننموده. آفرین وتحسین از خلق بلند گردید. قدری راه که رفته قریب چهارساعت بغروب مانده جمعی از اعراب که محافظت و محارست قافله حاج را مینمودند و قراول اردو بودند خبر آوردند که

۱- کذافی الاصل. نسخهٔ مجلس «نصرالله».

قریب دوسه هزارعرب ازمقابل نمایان گشته وارادهٔ ایشان عریان نمودن خلق و اهل قافله است. اینجانب دوربین را برداشته و بر فراز بلندی خودرارسانیده،آنچه دیده شدقریب هفتصد هشتصد سوارزیاده دیده نشد. مراتب را آمده و باهل قافله گفتم، سبحان الله که چه حالتی از استماع این قضیه بر مردم بیچاره روی داد.

اینجانب وبرادرهاوعم گرام کیومرث میرزاسواربراسب شده وهریک ازقافله که یابویا قاطری داشته و سوار بوده از میانهٔ حاج خارج شده و بقدر هفتاد تفنگچی ازمحمد تویچری همراه بوده درجلواین قافله فاصلهٔ نیم فرسنگ روان شده قریب بآن سواران که رسیدیم شخص عربی بقانون اعراب اسب تاخته و درمیان آمد و مبارز طلبید و از جانب حاج تیمور میرزا اسب خودرا حرکت داده وقبل از رفتن او درمقابل آنشخص باوقدغن نموده که رکاب را نزده ومرکوب رازده باشد و آنشخص عرب که ملاحظه نمود تیمور میرزا قریب بوی رسیده اسب انداخته بر سر تیمور میرزا و تیمور میرزا از جلو او بدررفته همینکه قدری نزدیک رسید تیمور میرزابرگشت و بازوی اسب آنشخص عرب را بنظر درآورده تفنگ را آتش داد که مرد و مرکب در غلطیدند. سواران دیگر که یافتند که مارا سوار و تفنگچی می باشد و باین آسانی نمیتوانند که برما فایق آمده باشند طمع را موقوف نموده از ما درگذشتند. پس از آنکه قدری دور گشتند اینجانبان درقافله حاج آمده درکنار رودخانهٔ خشکی که قدری آب بارش درآن جمع شده بود منزل نموده الحق فرج بعداز شدّة بود

نبرد با راهزنان

وبحسب آب وهیزم بر مردم بسیار خوش گذشت. آنروزراشش فرسنگ راه قطع نموده بودیم.

[بیست وپنجم از آنمنزل حرکت ننموده که قافله از کسالت بیرون آمده باشند][1].

بیست و ششم از آنمنزل حرکت نموده شش فرسنگ راه راطی نموده بمنزلی رسیدیم که آب بارش و هیزم بسیار خوبی داشته زیاده از حد بر خلق خوش گذشت.

بیست وهفتم ازآنمنزل حرکت نموده، آنروز تمام راه پستی وبلندی بود. باوجود سواری شتر و کجاوه زیاده ازحد تلخ گذشته بعد که بمنزل رسیدیم قلیل آب بارشی بوده آنروزرا پنج فرسخ راه طی نموده بودیم.

بیست و هشتم چونکه یوم قبل آبی نبود زیاده از کفایت همان روز که بهمراه برداشته و ذخیره نموده باشند، آنروز از طلوع صبح الی غروب آفتاب راه‌آمده که شاید به شط فرات رسیده باشند که هواتاریک شد و خوف عرب بادیه و گم نمودن راه، لابد و ناکام باکام های تشنه در آن بیابان فرود آمده محمد تویچری را خواسته از او استفسار نمودم آب کجاست؟ تمام مردم از عطش هلاك شدند. جواب گفت: در چهار فرسنگی این مکان شط فرات است وهر کس از حاج آدمی ازخود برشتر توانائی سوار نموده و مشک فرستاده تانصف شب آب برسدواهل قافله بگفتهٔ محمد تویچری عمل نموده و هر کس بجهت تحصیل آب

بازهم بی آبی

۱ـ نسخهٔ مجلس این عبارت‌را ندارد.

آدمی از خود فرستاده و تمامی نشسته و یکدیگر تسلی داده که اینک آب میرسد. گاهی نشسته وگاهی برخاسته و درتفحص فرستادگان قدری از اردو بیرون رفته خدا گواه حال است نه چنان حالتی دست داده که توان تحریر نمود. تا الی حال که هفت ساعت از شب بیست و نهم گذشته است، اثری از فرستادگان ظاهر نشده‌است. بعضی میگویند آب نبوده محمد تویچری دروغ گفته، بعضی میگویند اعراب انیزه ایشان را عریان نموده و کشته، و برخی میگویند آب آورده ولی راه را گم کرده، ودیگری گوید که سرما ایشانرا کشته. و این جانبان دراندیشه رفته که عاقبت الامر یکی ازین شقوق لامحاله شده. درآن نصف شب بازکرهٔ خامسهٔ محمد تویچری را دیده هرچند میخواستم مطلبی هر آن حالی نمایم چنان دهان خشک شده که بیان مطلب ممکن نبود و از صد کلمه یکی را که حالی میشد او از عطش قوه جواب گفتن را ندارد. اینقدر شد که تسلی داد که فردا قریب بظهر انشاءالله خود ما بشط فرات خواهیم رسید. هرچند امیدحیات تاساعت دیگر نبود لیکن باز تسلی قلبی بخود داده که خواهیم رسید. حال تحریر که صبح بیست و نهم است هنوز آب نرسیده قیامتی در بیچارگان حاج بر پاست که نهایت ندارد تیمور میرزا از تشنگی قریب بهلاکت است بدر هر چادری که بجهت شربت آبی میرود جواب یاس میشنود. باری:

بلای بی آبی

زین تشنگان هنوز بعیوق[1] میرسد فریاد العطش چه بیابان کربلا[2]

۱- عیوق - نام ستاره‌ئی است نزدیک کهکشان ف. ۲- بیت از محتشم کاشانی است و مؤلف تغییر داده چه بیابان گفته است برای افادهٔ مشابهت.
درنسخه دیگر بیت چنین است:

زآن تشنگان خاک بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

اکنون که اول صبح و طلوع آفتاب است ازتفضلات حضرت باری جمعی که بطلب آب رفته بودند مراجعت کردند وآب فرات را درکمال خوبی و سردی آوردند و آشامیدند و پس از کثافات تطهیرات بعمل آورده شکر الهی را بجای آوردند و یذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیراً[1] و از آن منزل حرکت نموده قریب نه فرسنگ تا غروب آفتاب طی نموده بدو فرسنگی شط فرات رسیده درعرض راه که میآمدیم تیمورمیرزا سوار اسب بود، درّه[ای] نمایان شد که عبورحاج لابد ازآن دره میبود. سوراخ بسیار بزرگی درمقابل بود حاجی علی اکبر نام شیرازی یکی از اهل قافله بود. نظر در آن سوراخ افکند دید افعی خوابیده تا خواست اخبار به تیمور میرزا داده باشد یابوی بنهٔ حاج مشارالیه قریب بسوراخ رسید. افعی جستن نمود که یابو را زده باشد یابو فرار نمود تیمور میرزا بضرب دو گلوله اورامقتول نموده وشر اورا از سر مردم کوتاه نمود. این قضیه در روز عید رمضان واقع شده غروب آفتاب بمنزل بی آبی رسیده بهرطریق بود آنشب را بسربرده دوم شوال[2] از آن منزل حرکت نموده قریب پنج فرسنگ که آمده بشط فرات رسیده واسم آن قریهٔ مسمات به «حدیثیه»[3] شده درعرض راه شتر کجاوه بعلت ضعف بر زمین خورده و این فقره سیم است که شتر ماباز برزمین خورده. خلاصه این جانب و والی برروی یکدیگر غلطیده بطریقی که دو روح در بدنی ویا چون دومغز بادام در پوستی للهالحمد که آسیبی نرسیده بخیر گذشت. دوساعت بغروب مانده درکنار

شکار افعی

۱- عبارت صحیح آیه این است: انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً. ف.

۲- درحاشیه نسخه اصل نوشته ۱۲۰۲ وصحیح نیست. ف

۳- درنسخهٔ مجلس: حدیبیه درنسخه دیگر حدیثه.

شط فرات منزل نموده باد بسیاری میآمد که اوقات را تلخ نموده ا گرچه بواسطه وفور و گوارائی آب وسعتی بهمرسیده ولی بجهة عدم هیزم ووفور باد خوش نگذشت. از جمله غرایب که تازگی داشت این است که حضرات اعراب بجهت زراعت کنار شط تدبیری نموده‌اند که با چرخ متعدد که بحرکت آب خودبخود متحرك است آب را از پائین ببالا آورده زراعت میکنند و تمام کنار شط از حد بغداد تا انتهای حلب که سرچشمهٔ فرات است بهمین طریق زراعت مینمایند.

و یوم پنجشنبه سیم شوال نیزبجهة آوردن کشتی و عبور ازفرات توقف نموده الحمدالله باد تسکینی یافته آفتابی ظاهر گشت وشب جمعه چهارم توقف نموده در بار کردن و بجهت حرکت‌دادن شتران وازآب گذرانیدن. الحق ، خیلی تماشا داشت درسفینه گذاردن شتران. یوم شنبه پنجم حاج از شط عبور نموده ودرآنطرف شط توقف نموده بادسردی میآمد. یوم یکشنبه ششم است سیدطماعی که **عباس‌دوس** که[1] باستغنای طبع در نزد او مشهور است ، در کمال اشتها وجوعان گویان ازدرچادر داخل گشته قدری جوهر په‌پرمت[2] در شیشه بدست تیمورمیرزا بود پرسید که این [چه] چیز است شیشه را بدست او داده بی اختیار در دهان ریخت. بطریقی دهان سید سوخت که فریاد و نالهٔ او بآسمان رفت و توبه کرد که هرگز بعد از این سئوال ننماید از عجم. فوراً قسم وتوبه خودرا فراموش کرده قدری تریاك در دست من بود صلایه میکردم ،

سید طماع توبه شکن

۱- نسخهٔ مجلس «که» ندارد.

۲- Peppermint جوهر نعنا. ف.

باز سید طماع ، طمعی بخواطرش[1] [کذا] رسید . خواهش کرد و من مضایقه کردم . بی اختیار ظرف تریاك را از دست من گرفته وآب دراو ریخته حل نموده بقدر یک مثقال تریاك سر کشیده . کیفیت تریاك میل بدماغ او کرده و خانه را برسر او زده اورا بقریه حدیثیه کشانید . دیگر خبری از او نرسید . که براوچه بگذشت . « معلوم من نشد که زمانش چه عشوه داد»[2] .

قریه‌ای در میان شط

باری حدیثیه قریه‌ایست در میان شط فرات واقع است . اطراف آن معموره راآب احاطه نموده است . از بغداد الی شام آبادی منحصر بهمین یک قریه میباشد . از بغداد تا آنجا هفت منزل است . جنوب آنجا بدو منزل بقریهٔ « حیط » میرسد و سمت شمالش بدو منزل به «عار[3]» منتهی میگردد و مردم آنجا بسیار صاحب جمال و خوش آب ورنگ میشود و از غرایب آنجاچشمه‌ایست، که آبش در غایت حرارت میباشد . درفصل زمستان آنچه ماهی درین شط وسایر شطهای دیگر از قبیل شط العرب و دجلهٔ بغداد و غیره میباشد بهوای گرمی آن چشمه در آنجا میآیند و اهل آن ناحیه هر قدر که بخواهند در یک روز ازآنها صید مینمایند . حتی ، اینکه در روزی یکصد خروار صید نموده‌اند . غرض مکان بسیار خوشی میباشد . اطراف آنجا از اعراب «انیزه» و «شمر» بسیار میباشند .

همان روز ازکنار شط حرکت کرده دو فرسنگ راه آمده و منزل

۱- درنسخه دیگر طمع بخاطر رسید . ۲- درنسخه دیگر : کیفیت تریاک میل بخانه برسراو زده اورا بقریه حدیثه دوانید خبر از او نشد که بر او چه بگذشت . ۳- در نسخه دیگر عانه .

نمودیم. یوم دوشنبه هفتم، از آن منزل حرکت نموده بقدر هفت فرسنگ راه طی نموده به صحرائی رسیدیم. جمعی از اعراب انیزه آمدند و مطالبه اخوه نمودند عاقبت کار به نزاع انجامید. صبح هنگام حرکت اعراب در مقابل آمده و اهل قافله هم مستعد نزاع شدند. جمعیت اعراب همینکه دیدند قوه نزاع را در خود ندارند مراجعت بخانه خود نموده یوم سه شنبه هشتم هشت فرسنگ را طی نموده بصحرای بی‌آبی رسیده در آن بیابان منزل کرده از بی‌آبی بسیار تلخ گذشت. اغلب حاج باوجود عدم طهارت بدرد جنابت گرفتار ونماز بی طهارت و وضو با جنابت بعمل آوردند چون حرجی بر ایشان نبوده و نیت خالص است امیدوار از واهب العطایا اینکه مقبول‌تر از نمازهای با وضو گردد. یوم چهارشنبه نهم را از آن بیابان حرکت نموده تا غروب آفتاب بقدر نه فرسنگ راه با لب تشنه قطع مسافت کرده بوادی بی‌آبی رسیدیم. همگی از رفتار باز مانده حیوان و انسان را قوه حرکت نبود. هرقدر بطلب آب باطراف سیروند سراغی از آب بدست نمی‌آید بیچارگان حاج اگر در قمقمه قطرهٔ آبی ذخیره نموده بودند درین دوشبانه روز بمصرف رسانیده حال تحریر قطره آبی با جانی برابر است. اخوان در چادر نشسته بجز حکایت آب صحبتی در میان نیست. آنشب بهمین حالت بصبح رسیده یوم پنجشنبه دهم اهل قافله بواسطه عطش احدی را قوهٔ رفتار نبود که تواند قطع منزلی نماید ناچار در عطش تأمل نموده و افتان و خیزان از منزل حرکت کرده محمد تویچری که قافله سالار حاج بود جمعی سوار باطراف بطلب آب

مطالبه اخوه

باز هم بی‌آبی

فرستاده و قرار بر آن داد که هرگاه آبی بنظر درآورند بجهت علامت عبای سیاهی بر سر نیزه نموده تا بآن علامت مشخص شود که آب کدام طرف است. بعد از طی چهار فرسنگ راه در حالتی که یأس کلی از آب بود که از طرف یمین بفاصلهٔ نیم فرسنگ عبائی بر سر نیزه شد. مشخص گردید که سراغ آب شده است. تمامی حاج بی اختیار رو بآن طرف آورده، دوان دوان مشکها در دست گرفته شترها را رها نموده رو به آب روان شدند و آنهائی‌که از تشنگی قوهٔ رفتار نداشتند باسینهٔ غلطان غلطان روان شدند. حالت غریبی مشاهده میگردید که قوهٔ تحریر نیست. پس از وصول بآب در صحرا کمر کوهی بهم رسیده که در زیر آن کمی آب بارش جمع شده در غایت صفا مشخص است که بعد از آنهمه زحمت چقدر ها الذت حاصل خواهد شد. اهل قافله همانجا را منزل قرارداده و سیر آب گشتند و جامه‌ها را شسته و پیراسته طبخی کرده همگی آسوده گشتند و شکر خداوند را بجای آورده. واز آنجائی که هر لذتی را بعد مرارتی میباشد، در این بین خبر آوردند، که جمعی سوار غزو [کذا] آمده‌اند که دست اندازی نموده باشند. جمعیت محمد از اردوی حاج بیرون آمده تفنگچی را در جلو اردو سنگر بسته و نشسته و سوارها بیرون آمده چون آب در دست ما بود اعراب که قریب شده قوهٔ نزاع را در خود ندیده، روان شدند. خلاصه آنروز را بر سر آن آب بسر برده از همه جهة آسوده گشتند. یوم جمعه دهم از آنجا حرکت نموده هفت فرسنگ راه را طی نموده بمنزل بی‌آبی فرود آمده یوم دوشنبه سیزدهم حرکت نموده تا غروب آفتاب مقدار نه فرسنگ راه قطع مسافت نموده بمنزل بی آبی فرود آمده، یوم سه شنبه چهاردهم از آن منزل حرکت نموده سه فرسنگ

مسافت که طی کرده بر سر چاهی رسیده که چهل ذرع عمق آن چاه بود و از کف چاه تا بالای چاه از سنگ خاره بالا آورده و در وسط آن چاه سنگی بسیار عظیم بطریق چنبره یک پارچه نصب کرده بودند و بجهة برداشتن آب درآنروز برسرآن چاه منزل کردیم. الحق عجب چاه با برکتی بود که در یک روز هزارنفر آدم و پانصد شتر و دو اب راسیراب کرده و بقدر پانصد مشک هم پر کرده ذخیره برداشتند، و ابداً نقصان نیافته، چنین مذکور میشود که این چاه از ابنیه حضرت **سلیمان بن داود** میباشد که در هنگامی که جیوش حضرت ازین بیابان عبور نمودند عطش بر ایشان استیلا یافته چون هدهد آب را در زیر زمین مثل آینه می بیند، آنحضرت باحضار هدهد فرمان داد. هدهد به شهر «سبا» و ملاحظه **بلقیس** رفته بود. بعد که هدهد حضور بهمرسانید، حضرت فرمودند که بطلب آب رفته در جوف زمین هر جا که آب نزدیک باشد کاوش کرده آب تحصیل کن. هدهد اطراف آن بیابان را بنظر دقت ملاحظه کرده همین مکانرا انتخاب نموده آن حضرت دیوان را امر فرمود که بحفر چاه و و تعمیر آن اشتغال داشته باشند. مؤید این قول شهر صبا[1] در نزدیکی آن چاه واقع است اکنون آثار و علامت ستونهای قوی باقی مانده است و آثار دیگر که به «قلعهٔ بلقیس» مشهور است در آن حوالی میباشد.

چاه پرفیض

و از جمله غرایب جمعی از زن ومرد که جمعاً پوست آهو لباس ایشان است و گوشت آهو خوراك ایشان میباشد در میان حاج آمده

۱- در اصل چنین است و در نسخهٔ مجلس و نسخه دیگر «سبا» واین دوسی صحیح است.

وایشان به چلبی[1] مشهور میباشند و طریقه شکار ایشان باین قسم است که الاغی را جوالی بر روی او انداخته یک طرف جوال‌را خاک ریخته و طرف دیگر صیاد پنهان شده در جوال با میلی آهنی و ساچوی[2]،الاغ را بصحرا و مکان آهو برده از میان‌جوال ملاحظه نموده الاغ که‌قریب به آهو میشود ، در نهایت چالاکی از جوال برآمده و آهو را میگیرد. لیکن این جانب‌ندیدم و از تمام‌اعراب شنیدم گویا حقیقت‌داشته‌باشد. و این طایفه را اعراب بسیار رعایت مینمایند ، و دروغ در مدت عمر خود نمی گویند. باری از اینکه مدتی بود آدمی بچشم ندیده بودیم،از ملاقات این طایفه وسبب سازی مسبب‌الاسباب بجهة ایشان و تفکر پاره[ای] امورات حالت غریبی بهمرسید و آن‌روز جمعی از اعراب‌انیزه بجهة اخذ اخوه نزد محمد تویچری آمده و مذکور نمودند که‌دویست سیصد سوار عرب در بیابان عقب محمد و قافله حاج میگردند . چهار ساعت‌از شب گذشته سرکار **شاه‌قلی‌میرزا** تشریف فرمای‌چادر من شدند. نشسته بودیم و این صحبت را میداشتند که با اعراب مخالف چه باید کرد؟ و حضرات جمّال و عکام‌ها برسرچاه آب بر میداشتند ، که یک دفعه غوغا از مردم بلند شد گفتند انیزه در حاج ریخت. مضطرب بر خاسته هریک تفنگ و اسلحه خودرا برداشته بیرون رفتیم. جمعی را دیدیم که‌برسر چاه ریخته وجمعی‌دیگر شیون کنان و فریادزنان‌هزیمت

زندگی در پرتوشکار آهو

مطالبهٔ اخوه

۱- نسخه مجلس «بحیثی». نسخه دیگر بصلبی.

۲- درنسخه مجلس « درجوال میلی و ساچوی ». درنسخه دیگر : « درجوال با میل آهن و با چوب ».

کرده و رو بر اردو نهاده و عربی بلغور مینمایند. ما بتصور اینکه آنها انیزه میباشند چند تیر تفنگ در میان آنها انداخته دونفر از آنها آماج تیر گردید[ند] بعد معلوم شد که عکام هابا جمال هانزاع نموده‌اند باری شرّ عظیمی برپا گردیده بود. آن شب را توقف نموده و روز دیگر که چهارشنبه بود چهار فرسنگ راه طی نموده صبح پنجشنبه شانزدهم از آنجا حرکت کرده بشدتی هواسرد بود که هیچکس را یارای تکلم نبود. هفت فرسنگ طی مسافت نموده بمنزل بی‌آبی رسیدیم یوم جمعه هفدهم از آن منزل حرکت نموده ۳ فرسنگ راه آمده گفتند که «غراب» که یکی از جبال شام است نمایان گشته. قراولانی که درپیش رو بودند خبرآوردند که جمعی سوار عرب در جلو آمده‌اند. محمد تویچری استدعا کرد که شاهزادگان سوار شوند بر اسبها و حرب اعراب انیزه را مستعد باشند. غوغا از میان حاج برخاسته، شاهزادگان را در جلو اعراب انداخته قدری راه که آمدیم وآمادهٔ حرب گشتیم، حضرات اعراب که استعدادما را ملاحظه کردند توقع زیاد خود را، باخوهٔ جزئی صلح نمودند و پاره[ای] راه که آمدیم در میان ایلات عرب افتادیم. خالی از تماشا نبود بخصوص هودجی که بقاعدهٔ خود بسته بودند برشتر که یادازهودج لیلی میداد. باری آنروز هشت فرسنگ راه آمده بصحرائی بی‌آب رسیدیم جمعی از مشایخ اعراب بچادر محمد فرودآمده مطالبهٔ اخوه نمودند. حاج بیچاره که اخوه را تمام و کمال بعلاوه تحمیلات دیگر داده بل چندین دفعه داده بودند و اگر تنخواهی هم نقدی همراه داشته، برات

آمادهٔ نبرد

باز هم اخوه

بشام گرفته باری چاره بجزجدال و نزاع ندیده آنشب همه مستعدنزاع شده صبح بقدر پنجهزار لشکر عرب دور تا بدور اردو را گرفته ومیگویند اگر دقیقه[ای] در دادن تنخواه اهمال شود همگی را قتل خواهیم نمود. بیچارگان حاج[1] اضطرابی بهمرسانیدند که پایان نداشت ومتمولین قوم که برات شام در دست داشته و مستضعفین طایفه که معلوم وجه اخوه را تمام در بغداد داده بودند. شاهزادگان راضی بودند که بعوض دوهزار اشرفی پنجهزار تومان جواهر دهند وایشان راضی نمیشدند. نزاع هم نیز ممکن نبود، بعلت اینکه اطراف ما را طایفه انیزه احاطه نموده بودند و خود ایشان بقدر پانصد نفر داخل در اردوی حاج گشته. آب هم بکلی تمام شده، آذوقه باتمام رسیده حالتی از بیچارگان مشاهده میشد که دل سنگ خاره کباب میشده اگر سعادت شهدای کربلا باین گروه نبود، ولی شقاوت اشقیای صحرای کربلا باین طایفه[2] بود. باری هرقدر فکر نموده چاره بجز شهادت و تسلیم ندیدند **عبدالرحیم خان** نام افشار نسقچی باشی رکن الدوله، کمال مردانگی را نموده گفت هرکس پول بخواهد من دارم و قرض میدهم. همگی ازین صحبت مشعوف شده احیا گشتند. هر کس تنخواهی قرض کرده، مقدار مذکور را تسلیم ایشان کردند آرامی گرفته آنروز رایوم شنبه هیجدهم در آن بیابان توقف نموده با وجود عدم آب، باز مجدداً عرصه را برمردم تنگ کرده چند نفر شتر فرستاده که آب ازسه فرسنگی آورده قریب بغروب آب مخلوط

بیچارگی حاج

جوانمردی یک ایرانی

۱- نسخه مجلس «بیچاره حاج».
۲- درنسخه دیگر بآن پایه بود.

بگلی آورده ، آنچنان منجمد شده که از گلو پائین نمی‌رفت. وضو گرفتن با آن آب جائز نبود. جمعی از عقلاء ومجرّبین بهم شده تدبیر نمودند آب گل‌آلود را جوشانیده قدری نمک با بادام داخل آن نموده اندکی صاف شد ولی باعث بر عطش میگردید. غرض اینکه از یک مشک آب، نیم من آب عاید روزکار میشد، باری آنروز رابه تصفیهٔ آب اشتغال داشته مشایخ اعراب مثل **شیخ شهان**[1] با کثرت اعراب در چادر محمد تویچری مشغول اخذ اخوه بوده طرف عصری بچه عربی در غایت ملاحت و مهربانی بچادر ما آمده استماله از صدمات اخذ اخوه مینمود. تیمورمیرزا از احمق فریبی های آن بچه عرب در دام افتاده ، بالاخره آنروز درنزد این جانب بوده و روزی بشب رسانید و بمضمون اینکه:

تصفیهٔ آب

ناچار هر که صاحب روی[2] نکو بود هرجا که بگذرد همه چشمی براو بود

جمعی ازهمسفران وآشنایان همدانی[3] در آن مجمع حاضر گشته قدری صحبت داشته ویاد از ایام قدیم نموده درین بین غوغا از چادر محمد تویچری برخاست ، پرسیدیم دیگر چه هنگامه است؟ گفتند: شیخ شهلان انیزه که ازکبار مشایخ است اکنون وارد چادر محمد تویچری شده چهارصد اشرفی اخوه میخواهد و محمد را بجهة اخذاخوه فحش داده وگریبانش را گرفته بر زمین میکشد و فضاحی مینماید. حاج بیچاره از استماع این قضیه مضطرب گشته از چادرها دویدند. محمد چاره رامنحصر دیده به چادر شاه قلی میرزا پناه برده، شاهزاده ، در این نیمه شب برخاسته به

بلای شیخ شهلان

۱- نسخهٔ مجلس «شیخ شهلان» ۲- اصل نیکو وغلط است. نسخه دیگرنکو.
۳- درنسخه دیگر همه وآنی و این صحیح است. ف.

طلب تنخواه در میان حاج افتاده ، هر کس یک اشرفی حتی هر تنخواهی که هر بیوه زنی در کف داشت ، بیرون آورده و تسلیم کرده بعد از موجود شدن تنخواه ، شیخ شهلان را بچادر خود طلبیده بعد از تعارفات و صرف شیرینی تنخواه را تسلیم او نموده ، تنخواه را که ضبط کرد به محمد گفت در پنجسال قبل ازین دویست تومان از تو طلب دارم و میخواهم . بیچاره برخاست و روی پای شیخ افتاده و هرقدر عجز کرد بجائی نرسیده گفت تا نگیرم، نمی گذارم حاج بار کنند. مشایخ دیگر که دیدند این ادعای قدیم را میکند هریک رجوع بحساب قدیم کرده ، بیچاره حاج، یک طرف بی آبی و عدم آذوقه ، یک طرف انقضای مدت حج و رفتن پاشای شام، یک طرف مطالبه اخوه همه گی [کذا] بمرگ راضی بودند. تیمم کرده همگی منتظر شهادت بودند . آنشب خواب بچشم احدی نرفته تا صبح اشقیای اعراب تشدد میکردند. شاه قلی میرزا که استیصال خلق را ملاحظه نمود در چادر اندرون خود رفته ، قدری از طلاآلات زنانه مهیا کرده ، نزد ایشان فرستاده همگی اهل قافله و اعراب در چادر محمد جمع بوده پیغام شاهزاده و طلا آلات را بردند . چشم ایشان که بطلا آلات افتاد قدری نرم شدند و جماعت حاج را بخواطر [کذا] رسید که راضی شدند و مرخص نمودند که حاج بروند ، یکدفعه هزار نفر از وفور شوق فریاد نموده و روبچادرها دویدند. من و اخوان در چادر نشسته بودیم قدری نخودآب پر گل جوشانیده نهار میخوردیم که یک بار غوغا برخاست و مردم روبچادر ها دویدند. یقین

بازهم جوانمردی ایرانی

کردیم که حکایت تاراج است. هر یک سراسیمه روان رو بچادرهای خود و یراق بسته مستعد نزاع شدیم که ناگاه دیدم که آواز برآمد که حاج مرخص است. چادرها را که انداختند باز یکنفر از مشایخ نکول نموده گفت امر من نگذشته است ونمیگذارم که بار نمایند. باز خبر رسید که موقوف شد. دوباره چادرها را برپا کرده محمد تویچری مستأصل گشته دخیل بسیار[1] بمشایخ گشت. مشایخ بحمایت محمد شترها را کشیده با ابن شهلان در مقام جدال برآمده، لابد ابن شهلان تسلیم نموده حاج مرخص گشتند که آواز الفلاح از حاجی رجبعلی چاوش بلند شد. بندہ مردمان[2] از آسمان گسیخت یکدفعه در طرفة العینی بارها را بار نموده، روان شدند.

آواز «الفلاح» و مرخصی حاج

غرض یکشنبه نوزدهم از آنجا حرکت نموده چهار فرسنگ راه که آمدیم غروب آفتاب بصحرائی[3] بی آب و بدهوائی نزول نموده، اطراف ایلات انیزه بودند. یوم دوشنبه بیستم از آنجا حرکت کرده، همه جا درمیان ایلات عرب قطع مسافت کرده. دو فرسنگی بآب گل آلودی رسید[4] اهل قافله آب گیری نموده و روان شدندو پاره[ای] گوسفند نیز خریداری کرده پس ازچند روز گرسنگی چشم ایشان به گوشتی افتاد. تفریح کاملی حاصل نمودند. قریب هشت فرسخ راه را قطع مسافت نموده بمنزل بی آبی فرود آمده و دو ساعت بصبح مانده یوم سه شنبه بیست و یکم از

۱- نسخه دیگر بسایر مشایخ. ۲- نسخهٔ مجلس: بندمان. ۳- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: بصحرای. ٤- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر رسیده.

آن منزل حرکت کرده بقدر ده فرسنگ راه طی نموده بوادی بی آبی رسیدیم در عرض راه همه جا در صحرا در میان ایلات عرب آمده جبال ولایت شام نمایان گشته ، آنشب را در آن صحرا بسربرده باد وطوفان زیادی آمده بارش اوقات را تلخ داشته دوساعت از شب گذشته جمعی از شاهزادگان و حاج رأیشان براین قرار گرفت که شبگیر کرده بار نموده روانه شوند. محمد تویچری و جمعی دیگر راضی به بارکردن شبانه نبودند عاقبت بعنف ایشانرا ساکت نموده به تعجیل دست به بار زده بارش و طوفان نیز در آن شب تار بر آن بیچارگان زورآور شد. یکی بار کرده یکی تازه دیگی برآتش تازه بار کرده دیگری بخواب رفته برخی در رختخواب پار[ه ای] بخواب که آواز الفلاح بلند شد. هر کس مضطربانه[1] با اسباب ریخته آوازهای غریب از حیوان وانسان بلند میشد که کسی بکسی نبود و بتر از همه متعلقان این جانب دست به بار زده بودند طولی کشید تا اینکه بارها بار شد.

«الفلاح» و اضطراب

روز پیش شتر کجاوه این جانب از رفتار مانده و این فقره چهارم بود که باز بزمین خوردیم آنشب را قدغن نموده که شتر ما را عوض کنند. شتر بنه که هرگز افسار ندیده و در عمر کجاوه نکشیده آوردند و کجاوهٔ ما را بر او بار کرده تا مهیای سواری شدیم و هر کس بار کرده و رفته بود. بمحض اینکه در کجاوه نشستیم ، که شتر دیوانه شد مهار را از دست ساربان گسیخت[2] ، در آن شب تار و شدت طوفان فرار در بیابان نمود و بندهای کجاوه پوش را بواسطهٔ بارش محکم بسته بودند که

۱- در نسخه دیگر دست پاچه. ۲- در نسخه دیگر گرفت.

نمی‌توانستیم خودرا بزیر انداخته باشیم. در هرصورت خود را بر روی شتر محکم گرفته هوش ازسرما بدر رفت، حیران بودیم که آیا برسر ما چه خواهد آمد، فضل و کرم وپروردگار[1] شامل حال گردید. شتر در گل و وحل گرفتارگشته بر زمین خورد وباخنجر وکارد روپوش کجاوه را دریده و از آن شتر دیوانه فرود آمده، اکنون تاریکی بمرتبه ایست که چشم‌چشم را نمی‌بیند و اهل قافله بکلی رفته‌اند. با وجود زمین خوردن و این همه زحمت باران وخوف گمراهی قطع حیات کرده، دل ازممات بسته نمی‌دانیم‌چه کنیم و کجا رویم. بهرقسم بود، در آن تاریکی و زمین پرگل روان شده همه‌جا درگل برزمین خورده، وفریاد بلند نموده فریادرسی بهم نرسید. عاقبت چاره نیافته‌لابد بقدرنیم‌فرسنگ راه آمده باتفاق برادرمکرم والی بجهة اخبار تفکرنموده طپانچه‌انداخته، تیمورمیرزاکه سوار اسب بودصدای طپانچه بگوشش رسیده‌چون‌معهود درمیانه بود بهوای صدای طپانچه، اسب انداخته و اسب دیگریدك کرده خودرا رسانیده بعدازرسیدن تیمورمیرزا خلاصه گویا خدا عمر دوباره[ای] بما بخشیده با والی دوپشته براسب نشسته روان شدیم تا بحاج رسیدیم.

قطع حیات

عمر دوباره

هرقدرخواستم باآن احوال وپای مجروح وتن خسته‌خودداری نمایم ممکن نشد. محمدراکه‌ملاقات کردم عنان‌اختیاراز کفم بیرون‌رفت. خنجر کشیده بقصد محمد انداخته و آنچه لازمه خباثت و خیانت که بااوبود

۱- کذافی‌الاصل. نسخهٔ مجلس و نسخه دیگر: فضل و کرم پروردگار.

گفتم. خنجر برزمین آمد واو بدر رفت. تیمور میرزا را گفتم ایستاده‌ای، بزن. تیمور میرزا طپانچه را کشیده بجانب محمد انداخت. بمحمد نخورد و برشتر آمد، مرکوب محمد را نحرد خانی نمود. بعد از کشتن شتر هرقدر حاج اصرار نمودند که بعلت بارش و طوفان سوار کجاوه دیگر شوم قبول ننموده و براسب سوار گشته سرما وطوفان و تاریکی بطریقی زورآور شده که در مدت عمرخود هرگز ندیده بودم ولیکن از شدت تغیروتلخی اوقات معلوم نمیشد. باری چهار فرسنگ راه که آمدیم، کجاوه با جمل[1] پیش رو را که محمد درآن بود و راهنمائی مینمود از نظر غایب نموده درآن وادی گمراه شدند و بطرفی دیگر مخالف روان‌شدند وسایر اطلاعی ازگمراهی ایشان نداشتند و میرفتند و از شدت سرما لابد شده باتفاق والی پیاده شده که اندکی پیاده راه رفته بلکه رفع سرما شود. بقدر، دوفرسنگ راه که آمدیم دیدیم چاره نمیشود توقف کردهِ چند بوته خار آتش‌زده، جمعی‌از اعراب پیاده بدور آتش جمع‌شدند تا قلیانی کشیدیم جمل[2] از نظر غایب شد وهرقدر آواز دادیم بجائی نرسیده اعراب هم راه‌را ندانسته،مکرر گم شدیم، باز چاره‌منحصر گشته‌طپانچهٔ دیگرانداخته تیمور میرزا که بواسطهٔ خستگی و عدم خواب، روی بار شتر سوار شده نتوانست خودرا بمارسانیده درجواب آنهم طپانچه انداخته‌بهوای‌صدای طپانچه اسب تاخته، خودرا بحمل[3] رسانیده تا قریب بصبح راه رفته

گمشدن درصحرا

۱- طبق نسخه مجلس. نسخهٔ اصل: حمل. ۲- نسخه مجلس: جمل.

۳- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: جمل.

آخر مشخص شد که کجاوه‌ها گم شده اند . محمد در آن صحرا شترهارا خوابانیده، سوار باطراف فرستاده، جمعی که باتفاق ما بودند نماز صبح را درآن بیابان کرده و کم کم روان شدند .

یوم سه‌شنبه بیست ویکم جبال شام بنظر درست درآمده، صحرائی با صفا بنظرآمده ، خرگوش بسیاری درآن صحرا بوده، و آنچنان عطش برانسان وحیوان زورآور گشته که فوق آن متصورنیست . بطلب آب بارش روان شده فرسنگی راه‌را طی نموده گله گوسفندی بنظر درآورده گفتم باید آب نزدیک باشد، قریب به گوسفندها که رسیدیم قلیل آبی بنظر رسید . شکر خدارا بجای آورده، قدری از آن آب خورده واسبهارا سیرآب نموده روان شدیم . گوسفندهارا بآب آورده بودند بقسم خوشی، که هریک را زنگی کوچک بر گردن آنها بسته خیلی خوش آهنگ میشود هنگام راه رفتن . باری بعد از تماشای گوسفندان رو بحمل [1] نموده مراجعت کردیم وحمل [2] بعلت نرسیدن حاج نیز معطل شده و به این جانب بواسطهٔ نبودن آذوقه گرسنگی زورآور شده [کذا] تحقیق نمودم که منزل امروز کجا میباشد گفتند منزل جائیست مسمی به «مکسوره» یا «مقصوره» [3] ولی بعلت نرسیدن بقیهٔ حاج امروز نخواهم رسید . تصور نمودیم که امشب نیز در آن صحرا بسر بریم از گرسنگی تلف خواهم شد و ناچار نشانی مکسوره‌را گرفته کوهی بسیار عظیم نشانه دادند و گفتند در دهنهٔ آن کوه میباشد . بهمین قرار نشانه روان شدیم واسبهای ضعیف وناتوان را هرقدر

۱و۲ - نسخهٔ مجلس: جمل . ۳ - نسخه دیگر یامقصوره‌را ندارد

راندیم قریب به مغرب بجائی رسیدیم که تا چشم کار میکرد[1] دریابود عطش هم بسیارداشته بهوای آب خوردن آمدیم لب آن دریا. ملاحظه کردیم که عمق آنهمه آب دریا بقدر یک جو زیاد نیست و چنان صاف و روشن است که عکس تمام کوه‌ها در آن نمودار است ولی بمحض رسیدن ووزیدن هوا آنچنان گل میشود که معلوم نمیشود آب است. باوجود آنهمه تشنگی قطره[ای] بلب ما نرسید:

تشنگی در کنار دریای آب

چهره بنما[2] و سکن منع از دیدن که هست[3]

تشنه کاسی را نمودن آب و کردن منع آب

و سبب، آن زمین این است که منتهای تساوی‌را سطح زمین دارد بطریقی که آب بارش بهرجا مقطر شود همانجا توقف دارد وخود خاک نیز نهایت صلابت‌را دارد که آب فرو نمیرود.

باری جرأت نموده بآب زدیم و دو فرسنگ در آب قطع مسافت نموده و چنان شد که همهٔ اطراف آب‌بود. سوای همان کوه که نشانهٔ ماهود، و بهوای آن کوه در آب میآمدیم تا از آب بدر رفته بصحرائی کفه رسیده که تا چشم کار میکرد صحرابود. ظاهر این است که‌همان زمین آب گیر بوده ولی بلندتر بوده که آب نگرفته. دو فرسنگ دیگرراه آمده‌بجائی نرسیدیم. قریب بمغرب‌شد، بهرطرف رو مینمائیم اثری از آبادی ظاهر نیست و اسب‌ها از رفتار باز ماندند. آسمان، ابری‌بالای

۱- نسخه دیگر چشم میدید واز این قبیل تفاوت‌ها که درمعنی‌مؤثر نیست بین‌این‌نسخه و نسخه مجلس واصل دیده‌میشود.

۲-نسخهٔ مجلس. نسخهٔ‌اصل: منما.

۳- کذا و درنسخهٔ مجلس زیرآن نوشته‌شده است «این‌شعر غلط‌است». درنسخه دیگر: چهرسنمایامکن‌منع سن از دیدن که‌هست، واین صحیح است.

سرکشیده، بنای باریدن گذارد و مغرب گشت. قریب بکوه رسیدم، هرقدر اطراف کوه‌را گردش کرده شاید آبادی بنظرآید مطلقا آثار آبادی نبود. درآن شدت سرماو کثرت باران وبیابان نابلد وغربت‌و گرسنگی‌ولباسهای آمیخته درگل و خوف از اعراب و اسبهای مانده وخستگی چهل‌منزل راه و بی‌خوابی سه‌شبانه‌روز و ناامید بودن از آبادی، سبحان‌الله حالی دست داد که تقریری نیست.

خستگی، گرسنگی، ونومیدی

باری قرار برآن دادیم که هریک قریب یک میدان از یکدیگر دور شده ومتصل بیکدیگر آواز نموده که گم‌نشویم ازآن‌سمت که تیمور میرزا روان شد، قریب یک میدان که رفت آواز زنگی بگوشش آمد، اندکی بصدای زنگ‌پیش رفت. دید گلهٔ گوسفندی‌میباشد که بهمان‌قاعده زنگ به گردن ایشان بسته‌اند، لهذا فریادنمود و اینجانبان نیزتیرداو[1] رفتیم و از چوپان آن گله تحقیق نمودیم. چوپان در جواب گفت که تا مکسوره پنج فرسنگ‌راه میباشد ولی‌در سه فرسنگی خانه‌اعراب‌عقیدات[2] است، سراغ کرده بهوای خانه‌های اعراب روان شده، هرچند والی اصراربه بردن چوپان نمود راضی نشده باز مجددا" گم‌شدیم:

شب تاراست و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا وعدهٔ دیدار کجاست

و نمیدانستیم کجامیرویم. اسب‌ها مانده، در این‌شب پیاده‌شده،

۱- کذا فی‌الاصل. نسخهٔ مجلس‌ونسخهٔ دیگر: بنزد او.
۲- نسخهٔ مجلس: عفیدات.

هر ساعتی نیم فرسنگ راه طی نموده ، بسیاری که راه آمده آتشی بنظر رسید[3] اِنی آنَسْتُ ناراً لَعَلّی آتیکُم مِنها بِقَبسٍ اَو اَجِدُ علی النّارِ هُدی[1] ، بهوای آتش آمده تا شش ساعت ازشب گذشته باول چادر اعراب رسیدیم . بی اختیار در چادری رفته چندنفر زن درآن چادر بودند وقاعدهٔ آن زنان این بود که گاو و گوسفندی که داشتند که در شب های بی بارش در صحرا بود، در شب بارش درچادر می‌آوردند. پس ازوصول بآن چادر گوسفندان و گاوان نیز وارد شدند. آن زن مهمان‌دوست باحیا دست بچوب چادر کرده ، و زبان بفصاحی گشوده وگاو و گوسفندان را بجای ما در چادر آورده و مارا از چادر بیرون کرد . ناچار بالاتر رفتیم باز داخل چادر دیگری شدیم ، اتفاقاً چادر یکی از بزرگان قبیله بود خود بیرون آمده اظهار مسرت نموده دقیقه[ای] بدون معرفت ازحال ما اسب ها را گرفته و مضیف را آراسته ، آش بسیار خوبی نموده قهوه پخته و طبخ رواج داده منتهای محبت را ظاهرساخت وبه پرستاری وغمخواری مشغول گردید. غرض بعد از آنهمه صدمه معلوم است که :

مهمان‌نوازی اعرابی

(ابری که در بیابان برتشنه‌ای ببارد)[2]

این حالت چگونه خواهد بود، آنشب وآنروز را بیست فرسنگ راه‌طی نموده بطریقی درچادر شیخ عرب افتادیم که بهیچ وجه حیاتی درما مشخص نبود .

صبح چهارشنبه بیست‌ودوم در چادرنشسته که قافلهٔ حاج رسیدند سوار شده بحاج رسیدیم و باتفاق حاج آمدیم تا نزدیک مکسوره[3] قریب

۱- نسخهٔ دیگران آیه‌را ندارد . ۲- نسخهٔ دیگر این مصراع راندارد .

۳- نسخهٔ مجلس: بمکسوره .

بآنجا چشمه و حوض آبی میباشد. شاهزادگان و اعمام در آن آب رفته و این جانب با اعمام و سایر همسفران همانجا وداع کرده ایشان بطرف شام روان شده و ما در مکسوره توقف کرده در خانهٔ شخص دهقانی فرود آمده کمال مهمانداری را نموده در آنروز چهارساعت راه رفته وشب جمعه نیز درآنجا بسر بردیم.

وداع باخویشان و یاران

یوم جمعه بیست وسوم از مکسوره حرکت نموده بقریه «دومه» آمده همه جا آبادی و هوا در غایت اعتدال بود. آنروز را پنج فرسنگ آمده و بخانهٔ شخص فلاحی فرود آمدیم.

یوم شنبه بیست وچهارم در آن منزل توقف نموده **اسدالله خان** را با نوشتجات بالیوز بغداد ونوشته خود روانه نزد **فرین**[۲] صاحب قنصل جنرال شام کرده و خود بتدارک حمام و خستگی مشغول گشته پس از آنکه وارد حمام گشته حمامی بنظر رسید که نهایت صفارا بحسب بنائی داشت لیکن مدتی بود که در آن آتش نشده بود. بسیار سرد بود به هر قسم بود خودرا فریب داده وقریب بغروب از حمام بیرون آمده یکساعت از شب گذشته، اسدالله خان **باخواجه اسعد** باش ترجمان گماشتهٔ قنصل جنرال وارد گردیدند. معلوم شد که قنصل زیاده از حد ازآمدن ما مشعوف و خوشوقت شده و بالیوز استدعا نموده بود که فرداصبح سوارشده وبشام رفته. باش ترجمان را به اسدالله خان سپرده آنشب را استراحت نمودم.

یوم یکشنبه بیست وپنجم صبح از آنمنزل حرکت نموده دو فرسنگ

۲- J. W. Farren

پیشواز فرنگان

راه طی کرده قریب بشام گشته جمعی فرنگان باستقبال آمده بعد بخانهٔ فرین صاحب پیاده شده الحق خانه[ای] در نهایت صفا داشت هر یک اطاقی را فرش و اسباب علیحده گذارده . پس از ساعتی نهار آوردند و بقانون روم قدری که خورده میشد عوض نموده قسم دیگر حاضر میساختند الحق نهایت خدمتگذاری [کذا] رانموده اما از بغداد تا شام رادرسی و هشت روز آمده یکصد وهفتاد وهفت فرسنگ میباشدوسی و چهار منزل آمده ، از بغداد الی دومنزلی شام واز «حلب» الی «سوق الشیخ» متصل اعراب انیزه نشسته اند که میشوند[1] کثرت این طایفه زیاده از حد تحریر است[2] بعد از طایفهٔ «حرب» درمیان قبایل اعراب قبیله [ای] با این کثرت نیست اگرچه پانصد هزار در خانه مشهور است ولی زیاده از آن است بعلت اینکه دراین چهل روز راه باوجودی که تمام از بیراهه میآمدیم بجهة خوف از اعراب، یکذرع از زمین نبود ، درین چهل منزل، که خرمنی از بعرهٔ[3] شتر اینها نباشد و تمام این بیابان بحسب عرض و طول مملو از بعرهٔ شتر این جماعت بود . مشایخ وبزرگان این طایفه مختلف میباشند و اتفاق با یکدیگر ندارند . هرگز احدی از سلاطین و قیاصرهٔ روم ، بر آنها تسلط نیافته . دراین سنوات **محمد علی پاشا** بر بعضی قلیل تسلطی یافته که پاره[ای] باز برسر کشی بر قرارند .مذهب ایشان طریقهٔ تسنن است و شیخ بزرگ ایشان که از همه بزرگتراست وجمعیت بیشتردارد

---

۱ - چنین است درنسخه اصل ونسخه مجلس - درنسخه دیگر پس از کلماتی که تراشیده شده‌است،مینشینند ۲ عبارت دراصل چنین است، درنسخهٔ مجلس: باشد . ۳- بعره: پشکل شترو گوسفند. ف .

ابن‌حذال[1] میباشد. مشهور چنان است که این طایفه هفت بچه بیک شکم میزایند. چهار طفل بیک شکم بنظرخود ما رسیدوزیاده ازاین رامیگویند، العلم عندالله.

علت زیادی عدهٔ اعراب عنیزه

یوم دوشنبه بیست وششم بعلت اینکه روزورود بشام فرین صاحب جنرال قنصل ناخوش بود و نتوانست که بدیدن آمده باشد روز بعد قدری احوال مشارالیه بهترشده طرف صبح که این جانب بسلام نشسته بودم، وارد گردید. قریب بیک ساعت متصل بیکدیگرعذر روزگذشته را میخواست که هرقدر خواسته شرفیاب شوم میسر نشد. انصاف عجیب مرد قاعده دانی میباشد که کمترچون او کسی دیده شده. پس از صحبت چند تکلیف نمود که بجز این خانه مرا خانهٔ دیگری میباشد متوقع ازمرحمت سرکار چنانم که امشب بندهٔ خودرا سرافراز فرمایند و این جانب که اصرار مشارالیه رادیده حسب التمنای ایشان، نیم ساعت بغروب مانده سوار شده همه‌جا در باغستان شام و کنار آبها روان گشته تاقریب به حصار شهر جائیست نزدیک بکوه که بالیوزآن را محلی بجهة تماشا گاه و تفرج خود ساخته، الحق عمارت خوبی و جای باصفائی میباشد؛ واکثر بیوتات آنخانه بقانون بیوتات فرنگستان درست نموده. بعداز وصول کمال تعارف را نموده بی‌بی صاحب زن بالیوز وزن دیگر ازدکتر صاحب وخود بالیوز، و دونفر انگریزدرآن مجمع حاضربودندو ازهرقسم صحبت داشته شد که تفصیل[2] آن باعث برتطویل کتاب است.

تفرجگاه قنسول انگلیس

۱- نسخهٔ مجلس: ابن‌عذال.

۲- نسخهٔ دیگر: تطویل

بعداز آن به‌محل سبز رفته عمارتی دیگر در غایت صفا وطراوت بنظر رسید. اقسام اغذیه و اشربه حاضرساخته پس از صرف غذامراجعت بمحل اول نموده چیزی که تازگی داشته باشد پاره[ای] چراغ بود به ترکیب شلجم[1] که تا بحال دیده‌نشده بود وبلور(تیوار)[2] دیوارسنگ مرمر آن ملک بود بقسمی صیقل داده‌بودند که بمراتب صفای آن‌ازبلور بهتربود. جمیع چراغ آنمجلس از همین قسم‌بود. صحبت ازشمشیردرمیان آمده، بالیوز قداره[ای] آورد که از وسط آن دوسربود و دو زبانه‌داشت چنین دانست که این تیغ راتعارف کرده باشد. بعدازآنکه ملاحظه کردیم واصرار بالیوززرا در تعریف آن دیدیم گفتم اگر تعریف کنم بی‌جاست و دلیل بر عدم سررشتهٔ ما خواهد بود واگر مذمت کنم باعث‌دلخوری‌او خواهدشد، بنا براین قلیان که میکشیدم قدری کم دود بود وشمشیر در دست حسام‌السلطنه بود، اشاره نموده باو که قلیان دودی ندارد حسام‌الدوله بادوسرآن تیغ که شبیه بآتش گیربود خرک‌آتشی از منقل گرفته و برسر قلیان گذاشته بالیوز دانست که این تیغ بی مصرف است وبنظرما نیامده است ازحسن تدبیرما بسیار خوشش‌آمد. بعد که مشخص گردید میخواست سر رشتهٔ مارا آزموده باشد و کذلک سر رشتهٔ مارا در بین غذا میخواست استمزاج کند که ما خدای نکرده موافقت با او خواهیم کرد یانه؟ در بین صرف‌غذا[3] گفت شراب فارس شنیده‌ام خوب‌و شیرین میشود. دفعی‌باو گفتم آنهائی که‌خورده اند می گویند تلخ است.

یکی‌دو آزمایش

۱- نسخهٔ‌دیگر: شلغم. وبجای چراغ هم‌چراق. ۲- نسخه مجلس این دو کلمه‌راندارد. ودر نسخهٔ‌دیگر: وبلورنبو(که ظاهرآحرف‌دال نبود افتاده است) ازسنگ مرمرآن ملک‌بود. ۳- نسخهٔ‌دیگر: اکل.

دانست که سارا خوش نیست. پس ازاین فقره اشاره کرد ظروف را برچیدند. خلاصه صحبت بسیار اتفاق افتاد. پنج ساعت از شب گذشته سوارشده به منزل آمدیم. آدمهای بالیوز بدرقه نموده وتا درب خانه آمده هریک را انعامی داده.

یوم سه شنبه بیست و هفتم وقایعی که قابل باشد واقع نشد.

یوم چهارشنبه بیست و هشتم بحمام بسیار خوبی بحسب بنائی رفته، لیکن بحسب دلاک بسیار اوقات تلخ بوده.

یوم پنجشنبه بیست ونهم وقایعی واقع نگشته ویوم جمعه غرهٔ ذی قعدة الحرام[1] وقایعی واقع نشد.

یوم شنبه دویم ابراهیم بیک تاجر که ملک التجار شام است نزد این جانب آمده و پیغام از شریف پاشا حاکم شام آورده که چرا باید بنده را سرافراز ننموده باشید. زهی کم لطفی. از قدیم، محبتی که شمارا با محمدعلی پاشا بوده با دیگران نبوده و اصرار زیادی بجهت حرکت دادن ما ازآنخانه نمود و بیان کرد که همینقدر شما بملک مصر رفته آنچه طالب بوده باشید میسر وآماده است. اینجانب جواب درستی باونداده بسبب اینکه اولاً زیاده از حد از بالیوز شام محبت دیده و ثانی لازم بود که از صاحب خانه مشورتی شود. آنروز، ابراهیم بیک را جواب گفته رفت بمنزل خود.

تکلیف رفتن به مصر

یوم یکشنبه سیم نیز واقعه[ای] واقع نشد. یوم دوشنبه چهارم

۱- در حاشیه نسخه اصل نوشته شده ۱۲۵۲ و در نسخه مجلس هم.

بارش شدیدی آمده، که خانها[کذا] اکثری خراب شده و در این سال سه ماه متوالی برف آمده که هیچکس از قدمای ولایت چنین برفی بخاطر ندارد . یوم سه شنبه پنجم نیز برف وباران بشدّت می‌آمد .

یوم چهارشنبه ششم بالیوز بعزم ملاقات وارد منزل ماشد. درکمال دلجوئی واظهار محبت بنیاد صحبت نمود . بعدازاظهار تعارفات ازانجام مطلب صحبتی در میان آورد و آغاز وقایع بین ما و محمدشاه بقسمی که گذشته تحقیق نمود . ماهم وقایع احوال خودرا بیان‌نموده تاورود بشام و بعد گفتم اگرمیخواستم فتنه جوئی وفساددر مملکت ایران نموده باشم[1] نزدما سهل بود ولیکن فتنه جوئی کاریست بیمایه و استحکامی ندارد و درین بین بجز سفک دماء مسلمانان و خرابی رعیت حاصلی نخواهد داشت . از برای ما لازم است[2] که تکیه بدولتی بزرگ نمود و بواسطه آندولت بلکه امر بسهولت بگذرد وآن دولت بالفعل آنچه ملحوظ است که بجهت ما ننگ نباشد منحصر به سه دولت است: یکی دولت انگریز دیگر دولت روس و دیگر دولت سلطان محمود قیصرروم . اما دولت روس ازجهة اینکه خلق ایران نهایت تنفر را از او دارند بیحاصل است و عیب دیگر اینکه ولایت ایشان اتصال به مملکت ایران دارد و از کید ایشان نمیتوان ایمن بود . واما دولت عثمانی وسلطان محمود، آنهم بواسطهٔ اختلال درمیانهٔ خود و محمدعلی پاشا ، امروز در ضعف است[3] و ضم ضعیف بضعیف افادهٔ ضعیف مینماید . پس در این باب منحصر به

اصل مطلب

---

۱ - نسخه مجلس و نسخهٔ دیگر: باشیم . ۲ - نسخه دیگر لازم آمد

۳ - نسخهٔ دیگر ضعیف است .

دولت انگریزاست واز اینکه سبقت آشنائی داریم واکنون بدلایل عقلیه دولت ایشانرا ترجیح دادیم بنا براین روی بآن دولت کرده استعانت از پروردگار جسته و آن دولت چنان تصور نموده که ما در بغداد رفته و بخانهٔ بالیوز بغداد منزل نموده و درشام بخانه تو آمده ایم، چه آنجا چه اینجا تمام بخانهٔ پادشاه انگریز آمده و این دولت را از جمیع دولت ها منتخب نموده ایم. جواب گفت تمنا و مقصود شما چیست؟ گفتم: ما ابناء ملوك و بزرگانیم و پناه بدولت بزرگی آورده ایم معلوم است تمنای ماهم تمنای بزرگی خواهدبود. مشخص است که بجهت مطلب جزئی این راه دراز را طی ننموده ایم. بی نهایت بالیوز مستبشر گردید و گفت الحق شما ازبزرگانید وخاك قدوم شمارا جمیع مردم بچشم میکشند ازهرجهت خودرا مسرورداریدکه عنقریب بمطلب خود خواهیدرسید.

وعده‌ای که انجام نشد

پس ازساعتی بقانون عجم قدری بستنی بجهت بالیوز آورده خوردونهایت تعریف را کرد که در ملک فرنگستان تا بحال کسی این نوع اختراع[۱] و تصرف را ننموده غریب بنظروی آمدو خواهش کرد که روزی سوارشده جبال شام و صحرارا دیده وشکاری کرده جواب گفتم هر اوقات که دماغی باشد شمارا اخبار و سوارخواهیم شد.

شب پنجشنبه جمعی از اعیان شام بدیدن ما آمده تا قریب بصبح نشسته از هرسوسخن رانده شد. یوم پنجشنبه هفتم را معلوماتی نبود، یوم جمعه هشتم را بهمین طریق.

۱ - نسخهٔ دیگر کلمه اختراع را ندارد.

یوم شنبه نهم طرف عصری بالیوز بییک[1] مارا بخانهٔ خود طلبیده بعداز رفتن بخانهٔ بالیوزبییک خود بالیوز صاحب باستقبال ما از راه دیگر آمده بود وبما نرسیده، بخانه که واردشدیم بی بی صاحب کمال مهربانی را نموده، چندی که گذشت بالیوزبییک وارد شده بسیار بسیار اظهار محبت ومهربانی نموده، وپس از نماز مغرب باز بقسم شب گذشته برسرخوردنی ها رفته و صحبت بسیار در آنجا گذشت که تکرارش حاصلی ندارد، وبعداز صرف غذا بی بی صاحب دست مارا گرفته بمحل نشیمن مراجعت نموده ، صحبت ازکتاب لغات درمیان آمده، کتابی بالیوز آورد که بقدردویست هزار بیت میشد و جمیع لغات عربی و فارسی و انگریزی را در او نوشته بودند. قدری از آن کتاب خوانده شد. بعد معلومات از تفنگ و یراق و اسلحه درمیان آمده یکی از فرنگان تفنگ دولوله [ای] آورد. آن تفنگ بنظر نیامد. از هرسمت مذمتی ازتفنگ رفت. بالیوز صاحب چنین دانسته که لوله تفنگ شغل خوب انگریزرا ماندیده ایم . فرستاد صندوق تفنگ و طپانچه [ای] آوردند که تماشا کنیم. پس از آنکه آوردند الحق جای تعریف رانداشت. تعریف کمی شد. سؤال نمود که این قسم یراق ازانگریز به ایران میاورند؟ جواب گفتم بسیار. بعد تیمور میرزا را گفتم که اگر طپانچهٔ قاش زین اسب حاضراست بیاور تا بالیوز صاحب تماشا نماید. رفت و طپانچهٔ خودرا آورد. پس ازآنکه بالیوز صاحب آن یراق را دید حیرت نمود که ماچنین میدانستیم که این قسم یراق را از لندن بجای دیگر

بحث لغوی وتماشای اسلحه

۱- بالیوز بییک : مقصود ژنرال قنسول است. ف.

نمی برند. اینقدر شد که یافتند که چیزی در عالم نیست که ما ندیده باشیم تا اینکه در نظرما جلوه کند. از همین مقوله سخنان در میان آمده صحبتی داشته شد. باز پاسی که از شب گذشت حرکت نموده وداع کرده بمنزل مثل شب پیش آمده و همراهانی که از بالیوزصاحب بجهت خدمتگزاری تا بدرب خانه آمده هریک را انعاسی به فراخور حال داده.

یوم یکشنبه دهم یکی از نوکرهای مارا شخص سپاهی ازعسکر پاشا درکوچه بازنی دیده بخاطرش رسید که این بیچاره عجم غریب است باید اورا تهمت زده اخذی کرد. چند نفر عسکررا برداشته اورا گرفته آدم های بالیوز مطلع شده اجماع کرده آدم مارا رها کردند و بقرار واقع عسکر پاشارا مضروب ساخته، بعداجماعی از عسا کرشده ازاینطرف هم جمعیت مضبوط شده بیرون آمده، درفقرهٔ ثانی بازآدمهای پاشارا کتک زدندو بعد رفته پاشا که شنید آدم های خودرا تنبیه نمود که چرامتعرض عجم میشوید.

تهمت و تنبیه

یوم دوشنبه یازدهم معلومات قابل تحریر نبودویوم سه شنبه دوازدهم محمد تویچری که باتفاق حاج تا «مضیرب»[1] رفته و مراجعت بشام نموده و بدیدن ما آمد.

یوم چهارشنبه سیزدهم معلوماتی واقع نشد. یوم پنجشنبه چهاردهم باران بسیار شدیدی آمده.

یوم جمعهٔ پانزدهم سه ساعت از شب گذشته باش ترجمان آمد

---

۱ - نسخه دیگر: مضرب.

در نهایت مسرت و فرحناکی. باعث مسرت اورا مستفسر شده جواب گفت اگر بالیوزصاحب ده هزار تومان اخراجات مینمود ممکن نبود وانشاءالله امیداست که اول وقوع امورات باشد. ازصبح تابحال با صاحب مرکب هوائی (یعنی کشتی بادی) در گفت و گو بودیم که مبلغ پانصد تومان داده چهارماهه شمارا بلندن رسانیده باشد و صاحب مرکب قبول نمی نمود و دوهزارتومان ادعاسی کرد. دراین گفتگو بوده که خبر مسرت اثررسید که مرکب ناری حسب الحکم سلطان انگریز مقرر گشته که به بیروت آمده باشد. بجهت زود رسیدن شما بهلندن در آن مرکب نشسته ورفته باشید. بقلیل مدتی صحیح و سالم وارد لندن، خواهیدشدو از شام الی بیروت که مرکب نار حاضر میشود سه منزل بیشتر نیست وازاین خبر نه اینقدرها بالیوز مسرور گشته که فوق آن متصور باشد واین جانب نیز از استماع این خبر بمرتبه [ای] مسرور گشته که فوق آن متصور نبود.

نشانهٔ امید

یوم شنبه شانزدهم فرین صاحب بالیوز بدیدن ما آمده ازجهازآتشی استفسار شد. مذکور نمود که شمارا چقدر مالیه میسر است و بچه قسم میخواهید رفته باشید. موافق اوضاع باید در آنجا رفتار نموده باشید یا خیر؟ ماهم[1] آنچه[2] بطریق دوستی و یگانگی با اودر میان آمده آنچه از نقد و جواهر بود و آنچه ازعقب قرارداده بودیم که آورده باشند تمام را باونمودیم. از این مرحله، یکرنگی ویگانگی ما مشعوف شد.

دستورالعملی درهرباب داده وازاوخواهش نمودم که دستورالعملی در باب طریقهٔ رفتار در فرنگستان و ورود بآن سامان داده تا از آن قرار

۱- نسخه مجلس این دو کلمه را ندارد ونسخه دیگر دو کلمه یاخیررا.
۲ - نسخه دیگر این کلمه را ندارد.

رفتار نموده باشیم تا اینکه محل ایرادی نگردیم. بیان نمود کتابی مفصل مبنی بر قواعد و قانون اهل فرنگ بجهت یادداشت شما خود نوشته‌ام که با هریک از اهالی آن مملکت از پادشاه الی امراء و بزرگان چه نوع رفتار کنید و بابی بی صاحبان بچه سیاق بکنار آئید. انشاءالله پس فردا که روز دوشنبه است خودم خدمت شما میرسم و باتفاق درخدمت شما بصحرا رفته تفرجی کرده شب را به بنده منزل توقف فرموده به تفصیل آن روز و آن شب را عرایضی که باشد و باید عرض مینمایم. زمانی میخواهد که عرایض تمام شود. بعد از آن صحبت از وصیت سر کاراقدس فرمانفرما در میان آمد. رقم وصیت نامه که در خانهٔ عالیجاه ولی خان باین جانب نوشته بودند و تأکید درباب رفتن بدولت انگریزرا که فرموده بودند آنرا به بالیوز صاحب نمودم. بسیار مسرور گشت و گفت بجهت حصول مطالب شما این نوشته بهتر از صد هزار تومان میباشد، همین نوشته‌را نگاه داشته روز اول که خدمت پادشاه میرسید اول همین نوشته را بدست پادشاه داده باشید و مطالب خودرا بیان کنید.

پیش بینی انگلیسی

باری صحبت بهمین جا ختم شده بالیوز صاحب گفت امروز هوای بسیار خوبی میباشد، اگر قدری سوار شوید ودر خارج شهر شام تفرجی فرمائید بدنیست. تمنای بالیوزرا قبول نموده اسب آوردند وسوار شده نزدیک دروازه که رسیدیم از دور ژنده پیلی را دیدیم[1] که بر روی اسبی سوار شده ومیاید. چیزی که از اسب بهزارجهد نمایان بود همین دو گوش

ژنده پیلی بر پشت اسب

۱- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: دیدم.

اسب بود و باقی جسد اسب[1] غیر معلوم بلکه معدوم مینمود. نزدیک که آمد دیدم آدمی است باین هیأت. سبحان الله بزرگی شکمش از گردن اسب گذشته است و کفلش ظاهری ودرعان اسب را کفالت نموده بسیار تعجب نموده ازبالیوز پرسیدم که شما چنین آدمی دیده اید و این چه کس است گفت سیاحت هفت فرنگ را نموده ام و[2] در آنها همه قسم از اقسام بشر موجود است مثل وماننداین هیأت انسان ندیده ام. بعد تحقیق نمودم از احوال آن شخص معلوم شد که در عهد حاکم سابق شام معتبر بوده بعد خیانتی ازاو بظهوررسیده مبتذل گشته وبسیار سر دپهدنفس شریری میباشد.

بعداز آن بیرون شهر رفتیم. هوائی در غایت اعتدال، صحرائی سبز و خرم چون فردوس برین، از هرطرف صحرا رنگی و ازهر گوشه آوازچنگی بگوش و دیده میرسید. قریب به بیست هزار مردوزن بدون حجاب درهم ریخته وبهم برآمیخته. از هرسمت نحر[3] وجوی آب روان، درآن سبزه فردوس مآب روان، بربطهای می ارغوان درکنار آب روان نهاده و بصلای عام در جام بلور ریخته وهرکس را دعوت برتجرع شرب اقداح راح مینمودند و علی رؤس الاشهاد اناث و ذکور ازشراب انگور مسرور واز وفور باده وکثرت میخواران هرکس درآن مرغزار عبور مینود مسرور میگشت

گلگشت وشادی

هنگامهٔ غریبی مشاهده گردید و طیور بسیاری درآن مرغزار به هوای مسرور ان آن دیار به پروازآمده کسب شمیم رواح را درآن هوا ازنسیم

۱-نسخه دیگر: باقی جسد اسب باقی نیست. ۲- نسخهٔ اصل: که.

۳- دراصل چنین وغلطاست. نسخهٔ مجاس: نهر.

صبا مینمودند، بالیوز گفت که تعریف تیراندازی سر کار حسام الدوله را شنیده‌ام ازهرکسی. اگر زحمت نباشد میخواهم تماشائی کرده باشیم.
تیمور میرزا به تمنای بالیوز اسب تاخته مرغی‌را درتاخت اسب ازهوا بزیرآورد. اتفاقاً جوقه[ای] از جوانان نسوان نصرانی برلب جوی نشسته مشغول میکساری بودند که‌آن حیوان از آسمان برسرایشان افتاده جمعیت ایشان پریشان گشت. بیکدفعه صدای خنده وقهقهه از اطراف برخاست تمام مرد و زن آن نواحی شیوهٔ خودرا از دست داده بدورما جمع شدند اطراف ما بقدر ده هزارنفر حلقه زده در نهایت تعجب نگران بودند و تیمور میرزا بنام خدا شش هفت فقره متصل بهم در تاخت اسب هرفقره مرغی بزیر انداخت و همگی درآن ساحت مرغزار بعقب‌آن مرغان زار دویده و غوغا میکردند.

هنرنمائی تیمور میرزا

عاقبت بالیوز مانع گشته که خدای نخواسته شاید ازتنگ چشمان شامی شامتی بروجود سر کاررسد وآزرده گردد. وبخدا قسم چون تیراندازی و اسب تازی تاآنروزتصور نمیکردم. چنانچه اهل فرنگستان چنین صید- افکنی و چابکی‌را ملاحظه نمایند. دقیقه[ای] شمارا فارغ نگذاشته هر روزه باپادشاه و شاهزادگان باید مشغول بصید افکنی و تفرج بوده باشید. طیوری که زده شده بود تمام‌رابالیوز بجهت بی‌بی‌صاحب برده و باتفاق مراجعت بشهر کردیم.

یوم یکشنبه هفدهم‌را بحمام رفته. یوم دو شنبه هجدهم باش ترجمان آمده بجهت زیادتی مخارج لندن پاره[ای] صحبتها داشت که

حواس ما را پریشان نموده ، انقباض کلی دست داده چون قرار رفتن را بخانهٔ بالیوز بود بعلت سوء مزاج بالیوز رفتن را موقوف داشته .

یوم سه‌شنبه، نوزدهم طرف عصری باستدعای بالیوز سوار شده از منزل خود به « صالحیه » که خانهٔ بالیوز بود رفتیم . درعرض راه درکنار انهار روان وبساتین شام همه‌جا گل رخان سرواندام سرمست از جام مدام، مشاهده گردید. هریک دست دلبری دردست گرفته وازاقداح راح سرمست، باهنگی نغمه پرداز و به هوای نشاط در آن مرغزار جنت طراز به پرواز آمده.

زبس خوبان درآن دشت و فضا بود.

اگر صحرای چین گفتی خطا بود

تماشا کنان همه‌جاآمده ، تا بخانه بالیوز صاحب رسیده مشارالیه باستقبال آمده کمال خدمت‌واکرام رابجای آورد. نشستم وهنگام غروب آفتاب بود پاره[ای] صحبت از شکار و صیدافکنی پادشاهان ایران ذکر شد و شکارجرگه که از سلاطین قدیم مثل چنگیزخان و بهرام گور و شاه مرحوم آقا محمدشاه کرده بودند بجهت بالیوز ذکر کردیم ، بسیار تعجب نمود. بعد که مغرب شد ما بنماز مشغول گشته وایشان بجای دیگر رفته بعدازنماز باز بقانون لیالی سابقه برسر میز رفتند . غذائی صرف شده از جمله اطعمهٔ غریبه کله گوسفندی بود، استخوان آنرا برآورده واسباب درآن کرده و بطریقی طبخ داده بودند که مثل نارجیل منجمد شده که باکارد جدا نموده صرف مینمودند . تازگی داشت . پس از صرف غذا

درمنزل بالیوز

بقانون ماضی دست بی بی صاحب را گرفته بمنزل اول نشستیم. صحبت از هرجا درمیان آمد. بعد از ساعتی یک جفت زمرد آویز تراش که مبلغ چهارصد تومان قیمت آن در عجم بودو در شام زیاده گنجایش داشت به بی بی صاحب تعارف نموده موجب وفور محبت و استحکام در دوستی گردید و دستورالعمل فرنگستان را خواسته بالیوز صاحب گفت[1] اکنون مقداری از شب گذشته است مصدع نمیشوم. امشب را در این منزل بسر برده فردا مراتب را عرض خواهم نمود. پاره[ای] کتاب آورده نقشهٔ فارس و طرق و قراء آن مملکت را به تفصیل نقش نموده بعد از مطالعهٔ آن و تماشای کتب، آنشب را در آن منزل بیتوته بعمل آورده بجهت هریک ازاخوان ونوکرها علیحده منزلی و محل آسایشی در کمال آراستگی ترتیب داده وساخته بود.

یوم چهارشنبه بیستم برخاسته بعداز نماز صبح گردشی دربستان بالیوز نموده، الحق گلشنی بود بانواع ریاحین آراسته و باقسام گلهای خریفی پیراسته، هرچند فصل خزان بود و مقتضی شکوفه و ازهار نبود ولیکن بسیارشکفته وسطح باغ را رشک خط یار نموده. قدری دربنفشه زار غلطیده ویاد ازیاران دیار کرده و دسته[ای] چند بسته بعد به محل نشستن رفتم. بالیوز بعد ازساعتی خود بحضورآمد. پاره [ای] صحبت متفرقه درمیان آمد. بعد برخاستیم ودست بی بی صاحب را گرفته برسرمیز رفتیم. همه گونه طعام و خورش طبخ داده بودند خورش فسنجانی طباخ ما

۱- این سه کلمه در نسخهٔ مجلس بود.

طبخ داده بود، درمیان آورده بالیوز از آن خورش خورده بسیار تعریف نموده
قاعدهٔ آن را تحقیق نموده ضبط نمودند. بعد از صرف غذا بجای خود مراجعت
کرده تمنای دستور العمل را نمودم بالیوز گفت حق مطلب این است که اولا
درباب مخارج شما درلندن اگر بخواهید که بسیار امساک نموده باشید هرقدر
که بر خود و همراهان خود که خواسته باشید تنگ گرفته باشید در سالی ده هزار
باجغلی شش نفر شما مخارجتان خواهد شد. کارشما هم بعلت بعد مسافت
ایران و ارسال رسل نزد محمدشاه کمتر از یک سال طول نخواهد کشید
و در قانون فرنگ نیست که کسی از آشنا یا بیگانه که وارد شود بخانهٔ
کسی رود دیگر اینکه باید از خود خانه کرایه نموده و خانهای آنجا از
فروش و ظروف تمام مایحتاج آراسته است که شخص محتاج بچیزی نیست
واگر فی المثل پادشاه عجم و پادشاه روم هم بعزم ملاقات شاه فرنگ
روند باید خانه کرایه نموده، مادام توقف در لندن در خانهٔ استیجاری
باشد. واغلب پادشاهان و شاهزادگان فرنگستان سویس و نمسه و اسپانیول
هریک که به لندن می آیند آمده ودر خانهٔ کرایه بسر میبرند. باری شما را
خانه لازم است و من درآنجا یکی از امراء معتبر پادشاه را دوست دارم
و میشناسیم که او وکیل من است باو می نویسم و معرفی شما را مفصل
نموده و حقیقت احوالات و منظورات را کلا خواهم نوشت که در نزد
شما باشد.

راهنمائی برای زندگی درلندن

انشاءالله تعالی از امروز الی هفده یوم دیگر مرکب ناری به
بندرگاه بیروت می آید. بعد از دوازده روز دیگر شما از اینجا حرکت فرمائید
ودوروزه به بیروت رفته باشید که مرکب نار زیاده از دو روز توقف در

بیروت ننموده ، نوشته‌جات واخبار ممالک را گرفته مراجعت خواهد نمود و باید سوار شده ورفته باشید وسه نفرنوکربیشتر امکان بردن ندارید وباید هزار باجغلی کرایه داده که برکشتی سوار شوید و تا الی لندن تمام خدمات اکل وشرب کلا با کپیتان جهازاست و جهازناری چهارماه را[1] در عرض بیست روز میرود ونزدیکی لندن جائیست که هرجهازی که‌سی آید بواسطهٔ اینکه شاید ناخوشی از قبیل طاعون و وبا داشته باشد از جهت احتیاط محلی معین نموده‌اند و قریب بیست‌ودو روز آدمی را درآنجانگاه میدارند بعد که از حالات او مطلع شدند و دانستند که اوراموضی نیست مرخص نموده به هفت فرنگ که برود احدی متعرض آن نمی‌شود واسم آن محل کارنتین است که در شهرملتان واقع است (ظاهراً مراد درجزیره مالطه باشد)[2] .

قرارکشتی

پس از آنکه به بندرگاه لندن رسیدید وکیل بنده به خدمت میرسد . نوشته جات بنده‌را تمام باو داده که او عریضه لارد منسر[3] پسر پادشاه وسایر وزراء را رسانیده و آنها بخدمت میرسند . پس از آنکه وزراء بخدمت رسیدند در تعارف ایشان فرق نگذارید که در قانون انگریز نیست ولارد منسرپسر پادشاه نهایت لطف راهامن دارد وهمه روزه بدیدن شما خواهد آمد ومعلوم است که با آن شاهزاده بچه قسم رفتار باید بفرمائید

۱- نسخه مجلس چهارماه راه را.

۲- عبارت داخل پرانتز در نسخهٔ مجلس نیست.

۳- اشتباه است پادشاه انگلیس پسر نداشت. ف.

و همچنین لارد گلنگ[1] وزیر اعظم که بزیور کمالات آراسته می باشد نهایت مهربانی ومحبت راباو نموده وزیراعظم است وبراد راوصاحب اختیار و مدیر و کورنل مملکت هندوستان است نهایت اتحادرا با من دارد و کمال مهربانی رانسبت بشما خواهدنمود . بعداز چندروزکه اکابرواعیان دولت بدیدن شما آمدندلازم است که شمارا تماماً به مهمانی بطلبنداگر مدت شش ماه در لندن توقف فرمائید لازم است شبی یک امیرویک وزیر شمارا مهمانی نموده باشد که یک شب در منزل خود نخواهید بود .

آداب معاشرت بارجال انگلستان وخانمهایشان

بعداز یک دو روزکه وارد شدید پسرپادشاه که لاردمنستر باشدووزراء شمارا تکلیف بخدمت پادشاه مینمایند .مناسب آن است که شما از پسر پادشاه تحقیق کرده باشید که ما با پادشاه شماچگونه زیبنده است که رفتارو تواضع نموده باشیم . بقانون پادشاه عجم خدمت ایشان رفته یابقانون و رسم فرنگ نزد پادشاه رویم واوهمین مطلب را به پادشاه عرض خواهد نمودو بسیار از شماخوشش خواهدآمد . بعد بهرقسم که او دستورالعمل داد رفتار نموده باشید و بعداز رسیدن خدمت پادشاه اگرزن پادشاه حضور دارد نزد او رفته بنشینید وتعارفات را با اوبعمل آورده باشید واگرحضور ندارد بعد ازسلام پادشاه بایدنزد زن پادشاه که ملکه باشد رفته تعارفات را بتقدیم رسانیدوهمچنین بدیدن هریک ازامراء که میروید باید تعارفات راببی بی صاحب بعمل آورده باشید وهروقت که خبر نمودند که شام حاضر است دست بی بی صاحب را گرفته برسر میزرفته پهلوی او نشسته باشید .

۱- Lord Gleneg .

هرگاه غذای ماکولی و مطبوعی که بنظر شما خوش آمد[1] ازآن بخاتون تعارف نموده باشید و بعد از صرف غذا باز دست خاتون را گرفته بمنزل مراجعت فرمائید وهرگاه شما با پادشاه یا هریک از وزاء نشسته باشید همینقدر که یک زن داخل شود، تمام خلق برخاسته وصدر مجلس را باو واگذار خواهند نمود. باری هرقدر تعارف بازنها بعمل آورید بهتر است و امراء واعیان هر روزه شمارا بتماشاگاهی خواهند برد و عجایب چند بنظر شما خواهد رسید که اگر ده سال انسان در شهر لندن بسر برد نصف شهر را درست نمیتواند سیاحت نماید و هرچه در عالم است در لندن میباشد لیکن بقیمت گزاف و این فصل که شما بلندن میروید فصل بهار لندن می باشد کل شاهزادگان فرنگستان درلندن حاضر هستند واز اطراف ممالک دراین فصل بلندن میرسند بجهت تماشا لیکن تسعیرات بسیار گران است اگر بخواهید که کمال امساک را در مخارج نموده باشید کمتر از سالی ده هزار باجغلی نمی توانید مخارج نمود دستورالعمل این است:

مخارج لندن

کرایه جهاز از بیروت تالندن ۱۰۰۰ باجغلی.

کرایه خانه مستمر در هفته ٤ اشرفی.

کرایه عربان[2] در هفته ۲۰ اشرفی.

مواجب یک نفر نوکر فرنگی در هفته ۷ اشرفی ونیم.

مواجب خدمتگار زنانه در هفته سه اشرفی ونیم[3]

۱- نسخهٔ دیگر: چیزخوبی که بنظرشما آید ازماکولات.

۲- نسخهٔ دیگرعرابان. ۳- این قلم را نسخهٔ مجلس ندارد.

مخارج بومیه بجهت نهار در هفته. ٤ اشرفی.

گازری درهفته ۲ اشرفی.[1]

مواجب یک نفر ترجمان درهفته. ۱ اشرفی.

کرایه اسب سواری درهفته ۳۰ اشرفی.

از بابت مطرب وغیره درهفته ۱۵ اشرفی.

پاره[ای] مخارج لازمه درهفته. ۳ اشرفی[2].

واز همین قرار رفتار باید نموده باشید. تاکنون آنچه بنظرم رسیده این است. بعد اگر باز مطلبی بخاطرم رسید عرض می نمایم.

دوساعت بغروب مانده از آنمنزل حرکت کرده بالیوزبیک تادرب خانه مشایعت نموده وبمنزل معاودت نموده و کذلک در عرض راه از جوانان شامی دیده‌را کامی ودل گریخته‌را دامی بهم‌رسید. تماشائیان را از امارده و نسوان‌در هر گوشه توشه[ای] ازبوسه، راحلهٔ مسافت بادیهٔ محبت آماده، وخماران میخانهٔ مودت‌را درکنار جویبار از راح‌ارغوانی لعل‌یار شراب‌ناب درقدح وپیالهٔ آمال اسباب عشرت را هریک روزگار سازگارو گلرخان زجاج[3] سیم‌اندام درکنارجویبار

زدشت تا بگلستان بهرکجا نگری

کرشمه دامن دل میکشدکه جا اینجاست

در آنروزاطراف آن گلستان‌را همه‌جا تماشا کرده تابمنزل رسیدیم.

۱- این رقم در نسخهٔ مجلس به هفت‌بیشتر شبیه است.

۲- درهر دو نسخه اعدادرابسیاق نوشته اند منتهی در نسخهٔ مجلس کوچکتر نوشته شده بالنتیجه ٤٠را ٤ هم می‌توان خواند.

۳- نسخهٔ اصل زحاج.

یوم پنجشنبه بیست ویکم وقایعی که قابل باشد واقع نگشته.

یوم جمعه بیست و دویم قبل از طلوع آفتاب نماز صبح رانموده در منزل خودنشسته بودیم که قریب بظهر آواز همهمه بگوش مارسیده از دریچه های عمارت نگاه بکوچه نموده مترددین را دیده که آثار و تشویش[1] غریبی در ایشان ظاهر است. اول بتصوراینکه شاید روزجمعه می باشد بعدکم کم اضطراب ایشان زیاده گشت. زنهادرکوچه هابدون ستر بشدت میدویدند ومردها از خوف جان چون بید بر خود میلرزیدند و هراسان قدرت رفتار نداشتند، درکوچه وبازار بر روی یکدیگرغلطیده اطفال خوردسال[کذا] را مادرهایکی بردوش ویکی بر کتف ودیگری در بغل گرفته وبعضی راچادر زنانه وپاره[ای] رادرنطع[2] گوسفندو گاو پنهان کرده و برخی را درسأ کولات و ملبوسات مستوی[3] ساخته ازخانه بخانه و از بام به بام دیوانه وار خودرا انداخته و صدای شیون از هرگوشه بیرون آمده بطریقی که دل سنگ خاره کباب میشد. از هر طرف آواز واولدی و وا اخوتی بآسمان میرسید. جمعی از سپاهیان دیدم که دویدند و داخل خانه شدند. بعد دوسه طفل چهارساله و دونفر پیرمرد بیچاره و دوجوان نوخواسته[کذا] بازوهای ایشانرا بریسمان بسته وجمعی زنان با مویهای پریشان و لباس های چاک چاک خاک بسر کنان درعقب ایشان نوحه کنان میرفتند. از مشاهده این احوال انقلابی درحالم بهمرسیده و

سربازگیری و پریشانی مردم

۱- نسخه مجلس ونسخهٔ دیگر: آثارتشویش.

۲- نطع: بساط وسفرهٔ چرمی. ف.

۳- نسخه مجلس: مستور و مستوی.

از هر کس هم که سئوال مینمودم جواب درستی چون زبان ایشانرا نمی فهمیدم نمی‌شنودم و از مجهول بودن این فقره بسیار دلتنگ بودم. بعد از آن جمعی از سرباز وسپاهیان با شمشیرهای برهنه دراطراف میدویدند.

پسر مهتر ناقابل یک چشمی[1] و یک دست معیوبی از حاج مانده و در طویلهٔ ما مهتری مینمود، آنراهم در کوچه گرفتند و قدری راه که بردند اورا بجهة معیوبی رها کردند آمد از او تحقیق نمودم گفت امروز میگویند عسکر میگیرند. بعد از آن آدم های ما از بازار و کوچه آمده جمع شدند و ده پانزده نفر اطفال و جوانان از آن محله وهمسایه‌ها آمده در خانهٔ ما پنهان شدند و بطریقی رنگ از رخسارشان پریده ونفسشان گسیخته که مثل میّت دست در آغوش یکدیگر غلطیده بودند وازخوف جان پانزده نفر خودرا درگنجینه‌ای مسطور[2] ساخته که یک دفعه جمعی از سرباز به تعاقب یک نفر از آدمهای جدید عثمانی نموده که چند روزی سمت نوکری مارا اختیار نموده بود که دستهٔ سپاهیان تعاقب او نموده در خانه ریختند. آدم ما دست بشمشیر وتفنگ نمودند و جمعی را مجروح ساخته از خانه بدر نمودند. یکنفر از آدمهای بالیوز که در کوچه بود اورا گرفتند وبسته وبردند. بالیوز ازین معنی مطلع گشته که بخانه او آمده‌اند وآدم اورا گرفته‌اند. ازین فقره مشتعل گشته[3]، مسترمان نام

حمله بخانه[1] شاهزاده‌ها

۱- نسخه مجلس: یک چشم. ۲- در اصل ونسخهٔ دیگرچنین و غلط است. نسخه مجلس: مستور. ۳- نسخهٔ دیگر: ازین معنی مطلع گشته که بخانهٔ او آمده‌اند وآدم اورا گرفته‌اند، آتش گرفته.

خزینه‌دار خودرا باباش ترجمان نزد شریف پاشا فرستاد افتضاح کلی بر سر شریف پاشاآوردند سربازها راآورده وبقرار واقع تنبیه نموده باری آنروز سه ساعت از روزگذشته تا یک ساعت بغروب مانده این محشربرپابود.

یکساعت بغروب مانده توپی انداخته ومنادی آوای الامان الامان بلند ساخت. مردم درهر کجا که پنهان‌شده بودند بیرون آمده مثل اینکه از مادر تازه متولد شده‌اند بیکدیگر که میرسیدند مصافحه کرده مثل روز عید بشارت میدادند. پدر و مادر و برادر مثل اینکه در میانهٔ ایشان مسافرت ده ساله واقع شده باشد با یکدیگر معانقه کرده و همدیگر را در آغوش کشیده گریهٔ خوشحالی برایشان دست میداد و نهایت تعجب جهت ما دست داده که‌این چه حالتی میباشد. ابتدا آن اضطراب وحال این خنده و گریه درهم و مبارك باد. خلاصهٔ بسیار بسیار در تفکر بودیم تا شخصی از اهل شام که هر روز بجهة خدمات ومعاملات نزد ما می آمد ازو تحقیق نموده گفت محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا در ممالک متصرفهٔ خود قرار داده‌اند که هراز شش ماه بشش‌ماه در روزی معین سی‌چهل هزار جمعیت مهیا کرده یکدفعه‌در شهر و دهات ومزارع مأمور بگرفتن آدم میشوند. از طفل پنجساله تا مرد چهل‌ساله هرکس را از بنده وآزاد، سیاه یا سفید، کسبه و تاجر، برزگر و فلاح، بنظر رسد گرفته و بسته و بسرای پادشاه برده آنچه طفل است درقلعه بمکتب گذارده و بعضی را شیپورچی و بالابان زن و طبال نموده و جوانان اورا یک ماهه مشق سربازی داده بعد آنچه از صغیر و کبیر جمع شده‌اند تمام

ندای الامان وعید و روبوسی مردمان

را در نظام بسیاری[1] انداخته و روانه‌مصر نموده و هم‌چنان درمصرهم این مرحله را معمول داشته نظام آنجا را روانه شام می‌نمایندوهمچنین اهل هیچ ملکی را درآن ملک نگذاشته چنان است که از هرملکی که کسی را گرفتندمادام‌الحیات روی‌وطن خودرا نخواهد دید. مثل‌مرگ بلکه از مرگ بتر میباشد و خلق این ولایت چنان میدانند که امروز طاعونی واقع شده است و بعضی که گرفتار نشده‌اند مثل این است که حیات تازه‌خداوند عالم‌بایشان کرامت فرموده وهر از شش‌ماه‌درمملکت و محروسه معمورهٔ محمدعلی‌پاشا و ابراهیم پاشا که پسر محمدعلی‌پاشا باشد مقرّر این است و بیچاره آن زنان که مردهای ایشان گرفتار شده سر برهنه بدون ستر و حجاب[2] خاك برسر کنان خاکستر نشین گشته و نفرین میکنند. بعد از آنی که ازشیون خود فایده ندیدند مراجعت می نمایند بخانهٔ خود و بتعزیه مشغول میشوند و در تمام سال سبک و سیاق ایشان براین قرار است.

خدمت ابدی

سبحان‌الله با وجود چنین مصیبتی عظمی و مفارقتی کبری از دوستان واحباء بعلاوهٔ مالیات و توجیهات[3] لاتعد و لاتحصی که باهل این ولایت میرسد با صوادر و زیادتی‌های دیگر باز اهالی این مملکت باین عشرت‌و مسرّت و کیفیت‌بسر برده دقیقه[ای] بساط زندگانی‌ایشان خالی ازنشاط نیست‌وچون نرگس ولاله یکدم بی‌قدح و پیاله بسرنبرده گویا نصیحت:

سختی وعیش و مستی

۱- نسخه دیگر: کثیری ولی نقطهٔ یاء ندارد. ۲- نسخه دیگر: «... که‌مردهای ایشان‌بگیرآمده مکشوف‌العوره. ۳- نسخهٔ دیگرمتوجهات.

هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی

کاین[1] کیمیای هستی قارون کند گدا را

آویزه گوش خود نموده‌اند و بنوش داروی بیهوشی غنوده‌اند و این از حکمت حضرت رب‌العزت است که غفلت برایشان مسلط کرده تا اجر آنصدمات را دریافت نکنند و از نعمت آخرت در استغراق این غفلت بی‌بهره بوده باشند. یوم شنبه بیست و سیم امری واقع نشد.

یوم یکشنبه بیست وچهارم خواجه اسعد باش ترجمان عرض نمود که امروز یوم الاحد و روز جشن طوایف نصاری است و تمام عیسویان این شهر از اناث و ذکور و صغیر و کبیر امروز بصحرا رفته و بساطی از نصاری در بیرون شهر از ایشان برپاست و خالی از نشاط و انبساط نیست. ماهم که مقصودمان سیاحت و تماشا بود باستدعای باش ترجمان دو ساعت بغروب مانده سوار شده از دروازه شهر بیرون رفته از جانب شرقی ولایت شام گلزاری از شکوفه و صحرائی از لاله و سبزه در کنار جویبار و آب های روان بنظر درآمد که زبان تعریف در توصیف طراوت آن عاجز است.

عید نصاری

نسیم صبح در اعجاز زنده کردن باغ

ببرد آب همه معجزات عیسی را

چمن مگر سرطان شد که شاخ ازهارش[2]

طلوع داد بیکدم هزار شعری را

۱- درنسخه اصل: کین ۲- نسخهٔ مجلس: نسترنش.

و ماه رویان نصاری در فضای آن چمن بهر گوشه انجمنی ساخته وآفتاب طلعتان عیسوی در آن گلستان هریک چون آفتاب تابان درمیان کواکب نمایان و بر اطراف آن گلذار[1] و مرغزار افواج عشاقان و تماشائیان چون هاله بگرد آن مه رویان حلقه زده از انفاس مسیحی دلهای مرده راحیاتی تازه وتشاطی بی اندازه حاصل مینمودند. شکرلبان نصرانی لعل ارغوانی چون مریم عهد عیسی بوسه را حامله و شیرین پسران ارامنه از شکر خنده وقامت چون سرو آزاد بمضمون و هُزّی اِلیکِ بجذعِ النخلةِ[2] تُساقِطِ الیکِ رُطباًجَنیاً دلربائی بیدلان را آماده :

عیسی ار فخر بدین قوم کند جا دارد

زانکه در لعل خود اعجاز مسیحا دارند

و ما بر هر انجمنی که میگذشتیم تفریحی بقرار واقع مینمودیم ولی قاعدهٔ غریبی در کل معمورهٔ شام و دمشق معمول است که یک نفر عجم بخصوص همینقدر که کلاه برسر داشته باشد در هرکجا که اهل شام اورا ملاحظه نمایند جمعیت کرده صغیر و کبیر بیک دفعه بلند میگویند حاجی قوقو، لهذا افتضاح کلی دست بهم[3] میدهد. این قاعده به حیثیتی معمول است که روزی از کوچه میگذشتیم طفلی بر درخانه نشسته بود چشمش که برما افتاد فریاد کرد که حاجی قوقو. قضا را پیره مردی به حالت نزع در خانه افتاده بود همینقدر که صدای طفل را شنیده دانست

حاجی قوقو

۱- در اصل همه‌جا چنین وغلط است. نسخه مجلس : گلزار.

۲- نسخه‌مجلس : نخل وغلط است وتساقط الیک هم که درهرسه نسخه چنین است باید تساقط علیک باشد.

۳- نسخه دیگر کلمهٔ بهم ندارد.

عجمی از درخانه عبور میکند کشان کشان و عصا زنان خود را تا درخانه کشیده چشمش که برما افتاد در کمال ضعف ونقاحت[1] تام گفت حاجی قوقو و پس ازآن مرد و بجهنم واصل شد. غرض اینکه در گفتن قوقو باین شدت مایل میباشند و بواسطهٔ همین فقره از نزدیک بقسمی که باید سیاحت نمیشد. باری غروب آفتاب بمنزل مراجعت نموده یوم دوشنبه بیست وپنجم معلومات تازه واقع نشده.

یوم سه شنبه بیست وششم باش ترجمان از جانب بالیوز آمده و عرض نمود که مرکب ناری قریب است که [به] بندرگاه بیروت آید بهتر است که شما تشریف صالحیه آورده خانه [ای] در کمال صفا بجهة سرکار مهیا میباشد واکثر اوقات روز و شب من بخدمت رسیده وآنچه بخواطرم [کذا] برسد[2] عرض نموده باشم. همان روز بمحلهٔ قمریه صالحیه[3] نقل مکان نموده الحق جائی[4] با صفائی مشرف بر بساتین و دل ازشام کنده وکمر سفر فرنگستان بسته قریب بمغرب بالیوز آمده و ما را بخانهٔ خود برده درکمال مهربانی و محبت اظهار خدمتی مینمود و آنشب دو نفر دیگر از فرنگیان تازه درآن مجلس بنظر رسید یکی ازآنها قلیلی فارسی میدانست ازکیفیت احوال او استفسار نمودم گفت من بالیوز «شاه جهان آباد» هندوستان بوده‌ام این روز ها بجهة پاره [ای] مشاغل مأمور به

بازهم در خانهٔ بالیوز

۱- در اصل ونسخهٔ دیگر چنین وغلط است. صحیح : نقاهت و عبارت ونسخهٔ دیگر : درضعف ونقاهت تمام. ۲- نسخه مجلس : بخاطر برسد.

۳- نسخه مجلس قمریه ندارد.

۴- نسخه مجلس : جای.

مملکت روسم اکنون میخواهم به « بیت‌المقدس » رفته باشم [1] ازو سئوال نموده که چقدر راه میباشد از شاه‌جهان آباد الی شام. بیان نمود که هشت ماه راه است. و در روی دریا فقراتی چنداز طوفان بیان نمود که هوش از سرما بدر رفت و یکنفر دیگر ملبس بلباس عثمانی بود و خود او از اهل نمسه بود و قلیلی ترکی میدانست و آن شخص فرنگی قدری شعر فارسی خواند و با ما تکلم نمود و بسیار خوشوقت ازین فقره شد که لسان فارسی رافراموش ننموده است. بعد ازین فقرات خوراکی که حاضر شددست خاتون را گرفته بر سر خوراکی رفتیم. بعدازشام تا پنجساعت از شب رفته نشسته بودیم و آن شب بسیار خوش گذشت پس از آن بمنزل خود آمدیم.

یوم چهارشنبه بیست وهفتم وقایعی واقع نگشته و یوم پنجشنبه بیست و هشتم نیز امری واقع نشده بالیوز آنشب بمنزل ما آمده قدری نشست و پاره[ای] از قوانین انگریز بیان نمود الحق موافق حکمت میباشد. من‌جمله بیان نمود که هریک از ایلچیان و بالیوزان که باطراف عالم میروند و مأمور بخدمت دولت میباشند هریک رابشخصه [2] اسمی میباشد ولقبی بمناسبت منصب از دولت بجهة ایشان معین میشود وقرارداد ایشان براین قسم است که اگر مطلبی بمناسبت مصلحت دولت در او باشد عریضه[ای] که بپادشاه یا امرا مینویسند که صلاح دولت متیقن درآن امر است و مناسبت بشغل وخدمت دولت دارد لازم است که درآخر

ترتیب نامه های دولتی و خصوصی

۱- نسخهٔ مجلس: میخواهیم - رفته باشیم. ۲-نسخه دیگراین کلمه ندارد.

کاغذ اسم خود را ننوشته بلکه لقبی که از دولت جهة او مشخص و معین شده است نوشته باشد و اگر مخصوص حوائج ومطالب خودنوشته باشد خواه مصلحت دولت باشد وخواه نباشد اسم قدیم خودرا در آخر کاغذ باید نوشته باشد بعلت اینکه اگر بعد معلوم شود که این مطلب مقرون بدولت خواهی نبوده است مدعی خواهد گفت که من اسم منصب را ننوشته‌ام که مقتضی شغل دولتخواهی میباشد و اسم قدیم خود را نوشته‌ام یعنی به تمنّا وخواهش خودمطلبی نوشته‌ام ؛ دخلی بمنصب ندارد که مقتضی دولتخواهی است. بنابراین اگر امری موافق مصلحت دولت نبوده باشد و خواسته باشند تمنای خودرا بعمل آورند و شرحی باولیای دولت نویسندو بعد کاشف بعمل آمد که خیر دولت درین نبوده همینقدر که اسم منصب را در آخر عریضه ننوشته باشد بحثی و ایرادی برایشان وارد نمی‌آید و نقصی بجهة ایشان واقع نمیشود. الحق بسیار خوب قاعده‌ایست. باری آنشب باین گونه صحبت ها گذشت و مراجعت بخانهٔ خود نموده.

یوم جمعه بیست ونهم ترشح بارشی شده و هوا بشدت اعتدال داشته عصر سوار شده بهمان کوهی که قریب صالحیه میباشد بالا رفته و آنکوه بطرف صبای آنشهر واقع است و از بلندی های کوه آنشهرنمایان است وبعضی عمارات در آن بلندیها تکیه کانّه ساخته‌اند که نهایت صفا را دارد. از آنجمله «غار اصحاب کهف» در آنجا واقع است. ابتدا رفتیم درآن غار، غاری درنهایت صفا بود واطراف آن سبزه خرم[1] و گیاه

تماشای غار اصحاب کهف

۱- نسخه مجلس: سبزه وخرم، نسخهٔ دیگر سبزوخرم.

بسیار بدور آن روئیده ولیکن وسعت چندانی ندارد بعد بعمارتی دیگر مرتفع شده بطریق باباکوهی شیراز ساخته و آنجا نیز مسمی به «اربعین» است و چهل تن از دراویش وگوشه نشینان در آنجا مدفون میباشند. قدری از بلندیهای کوه تماشای شهرشام را نموده قریب غروب آفتاب از آنکوه بزیر آمده وهمه جا در بساتین وسبزه گشت نموده تا بمنزل وارد شده تفریح کاملی آنروز دست داده وآنشب باز بخواهش بالیوزصاحب بقانون سابق بخانهٔ او رفته و شام آنجا صرف شد یوم شنبه غره ذی - حجةالحرام وقایعی صورت حصول نیافته و یوم یکشنبه و دوشنبه وسه شنبه چهارم شهر مذکور، در هر شبانه روز متصل بهم رحمت الهی از آسمان نزول بحیثیتی که اکثر خانه ها را خراب نموده وسیلاب در شام روان گردید و دونفر را در کوچه یکی از اهل هندوستان و دیگری از اهل روم سیل برد وهلاك نمود. بجزخانه های اهل شام که تمام از سنگ خاره میباشد هرمملکت دیگری بودالبته آثاری ازآنشهر باقی نبود.

وشب چهارشنبه پنجم، بالیوز، باش ترجمان رافرستاده که تدارك خودرا دیده لامحاله فردا باید به بیروت رفته باشید. هرقدرگفتم چگونه میسر میشود که درین شدت باران و طوفان حرکت نمود. جواب گفت که مرکب نارمخصوص است بجهة اخبار. دوازده ساعت زیاده توقف نخواهدنمود ویوم شنبه وارد بیروت میشود و اگرشما در آنروز بمرکب نرسید دیگر مرکب ناری دوچار نخواهد شد و علاوه برآن[1] چهار ماهه

---

۱ - نسخهٔ دیگر : علاوه برخوف.

بانگلستان نخواهید رسید لهذا تسلیم نموده و درآن شب تدارك دیده مهیای حرکت فردا شدیم . یوم چهارشنبه پنجم صبح که ازخواب بیدار شدیم طوفانی ملاحظه شد که از هرروز بیشتر لابد عزم رحیل کرده ، در باران ، دل از یاران کنده بنه ونوکرهارا قبل ازحرکت روانه کرده به محلی که مسمی به « دیماس [1] » و در پنج فرسنگی شام است قرار داده بالیوز خواهشمند گردید که نهاررا در منزل او صرف شود ووداع نموده باشیم . قریب بظهر بمنزل بالیوز رفته بعد از طی تعارفات نهار صرف نموده بعد رفته نوشته جاتی که بجهت دولت انگریز نوشته بود آورد . سبحان‌الله از ملاقات‌آن‌مکاتیب انسان خسته‌میشد . قریب‌چهار ساعت بر سرمیز خود بالیوز و بی‌بی‌صاحب تمام مکاتیب را لاك زده و بما سپرد وعرض کرد میدانم بعلت ندانستن زبان انگریزی شما در راه وانگهی در دریا بسیار بر شما [2] بدخواهد گذشت سهل‌است رسیدن شما بدولت‌انگریز ولی اشکال‌در بی اطلاعی از زبان است [3] و همچنین‌خود این‌جانب هم تمام روز در فکر همین فقره بودم بعد گفتم چاره چیست خودم هم حیران این فقره میباشم؟ جواب گفت از غایت ارادت تمام کارخودرا زمین گذاشته خواجه اسعد باش ترجمانرا تا لندن‌درخدمت شما روانه خواهم نمود . جواب گفتم که‌تمام امورات شما برزمین‌میماند گفت سهل است . باری زیاده از حد مسرت جهت من حاصل گشت و

در خانهٔ بالیوز برای‌وداع

۱- طبق ترجمهٔ انگلیسی، این قریه Dimas میباشد.پ.

۲- نسخهٔ دیگر این دوکلمه را ندارد.

۳ نسخهٔ دیگر : سهل است ممکن رسیدن بدولت انگریز شما را نیست.

مسبب الاسباب سبب ساخت . الحق ، خواجه مشارالیه هفت زبان را و هفت خط را خوب حرف میزند و مینویسد از آنجمله یکی انگریزی می باشد .

باری زیاده از حد ممنون جانب بالیوز گشته و بزبان خوشی وداع مینمود که گویا دوست قدیمی که بخواهد مفارقت نموده باشد بآن طریق اظهار مهربانی و وداع مینمود . ما نیز برسر میز سخنی میراندیم وتنقلی میکردیم . در اثنای صحبت آینهٔ درجه که درجهٔ حرارت و برودت از وی مشخص میگردد بدیوارخانه آویخته بودند . یکی از حضار مجلس آن درجه را برداشته از والی پرسید که شما میتوانید بگوئید این چه صنعت و چه چیز است . والی در تفکر و حیرت فرورفته که آیا این چه چیز است و چه گوید . آنشخص بجهة اینکه برودت و سردی هوا بسیار در زیبق اثر کرده و درجه بسیار پست رفته بود نزدیک به دهان برده حرارت نفس را بجهة تحریک درجهٔ زیبق جوف آن میرسانید که به یکدفعه والی گفت بلی دانستم این چه چیز است . این درجه ایست که در فرنگستان بجهة تعیین عیار سبزه معین نموده اند که خنده از یاران بلند شد . باری صحبت ها داشته میشد تا اینکه هنگام حرکت بطول انجامید و در بارش هم تخفیفی بهمرسید برخاسته با لیوز صاحب و بی بی صاحب تا بدر خانه بهمراه ما آمده هرقدر اصرار نمودم بلکه درین باران زحمت نکشیده و معاودت نمایند عاقبت به هزار جرّ ثقیل بی بی صاحب را وداع نموده و مراجعت به محل خود کرده ولی بالیوز صاحب و مسترسان سوارشده باتفاق از شهر شام بیرون آمده و از طرف شمال شهر متصل بکوه سار

خاصیت میزان الحراره

بیرون آمده و از آن کوه بالا رفته و مدت توقف درشام چهل روز بود .

سواد شهر و بلندی کوه بنظر رسید . الحق سواد دمشق شام چون مدام درجام زرین فام طرب‌انگیز، مه‌رویان گلعذارش چون نشاء[1] در مذاق[2] مسافران نشاط آمیز است از اقالیم پنجم و بعضی مورخین را عقیده چنان است که از بلاد پنجم محسوب میشود و برخی ازممالک بربر آنجا راشمرده‌اند. قدیم‌الایام مسکن انبیاء عظام و موطن پیشوایان انام علی‌نبینا وعلیهم‌السلام بوده. بعد از خلفای بنی‌امیه علیهم‌اللعنه بشامت و شومی‌مشهور، هوایش‌در غایت اعتدال و بسیار شبیه‌به‌شیراز است و میوهٔ سردسیری و[3] گرمسیری در یک جا بعمل می‌آید و اطراف معموره‌اش مشتمل بر بساتین ودرهر خانه‌اش بوستانی[4] متین و رشک فردوس برین است. صبا و پاره[ای] از شمال آنشهر کوهسار که محل صالحیه‌اش متصل به جبال میباشد و اطراف دیگرش باغات و بساتین و از باغات گذشته جلگهٔ بسیار وسیعی دارد . آبش چشمه سار و از آن کوهسار است و از وفور آب و ارتفاعش بر محروسه چنان مسلط است که درهرخانه وکوچه و بازار آب روان‌است حتی در مزابلش تمام‌آب جاری است که بقدر ذره[ای] کثافت در خانه باقی نمیباشد . فضای تمام خانه‌ها را روزی یک مرتبه میشویند لیکن با وجود آن همه آب، باز آب گوارائی که محلل غذا باشد در شهر نیست مگر چشمهٔ کوچکی

اوصاف شام

۱- نسخهٔ مجلس : نشأه. ۲- نسخهٔ دیگر چون نشأ درمدام بمذاق.

۳- نسخهٔ دیگر : مرکبات گرمسیری. ٤- نسخهٔ مجلس : بوستان.

که در دوفرسخی شهر میباشد که اسم آن چشمه «یورق[1]» است و سردمش بسیار صحیح[2] و لطیف و فربه میشوند و خانهای بسیار عالی که هریک چون بهشت برین مسرت افزا وهر گلذار [کذا] چون بوستان ارم غمزدا و کوچه هایش تمام مفروش است از سنگ خاره و چنان نگون ساخته‌اند که مطلقا آب و کثافت در آن باقی نمی‌ماند و از آب جاری هر روز که کوچه هارا شست و شو می‌نمایند وصفا میدهند و در زیر شهر و کوچه وبازار نهرهای عظیم روان است.

مسجد جامعی که در آنجاست مدفن یحیی بن ذکریا [کذا در درهرسه نسخه] علی نبینا وعلیه السلام است. مسجدی درغایت متانت و بنائی در نهایت حصانت دارد. حجاری بسیار غریبی نموده‌اند بانی آن معلوم نیست. و از جمله بناهای مستحکم و کاروانسرا وبازار بسیار درآن شهر میباشد ولی یک کاروانسرای آنجا بسیار بسیار غریب است که از جمله بنا های این زمان نمی نماید. دیوار کاروانسرا ازسنگهای عظیم و هریک ملون بالوان مختلفه بطریق نقاشی بنائی وحجاری کرده و چنان جفت گیری و حجاری را کرده‌اند که تمام عمارت یک پارچه بنظر میرسد وحمام های بسیار مرغوب دارد که در کل ممالک ایران یکی از آن حمام ها نیست وبرخلاف حمام دلاکهای کریه منظر بی بی وقوف دارد که محسنات حمام به تصدیعات دلاک نمی ارزد.

حمام خوب و دلاک بد

و از فواکه انار و سیب و انگور آنجا خوب میشود و سایر هم

---

[1] - نسخهٔ مجلس : « یورق ». [2] - نسخهٔ دیگر صبیح .

خوب میشود و لیکن دیده نشدو مرکباتش بسیار خوب ومطبوع میشود و ازحد بسیار متجاوز است. نارنگی ندارد لیکن بدل نارنگی میوه‌ایست که آنرا پرتقال می‌نامند و خوب آنرا از «طرابلس» می‌آورند [و] وفوری دارد و از جمیع بقولات بهم میرسد[1]. از جمله کاهو وسایر تمام فردا علی بهم میرسد و سایر حبوبات در آنجا نیکو بعمل میاید. غله‌اش بسیار است لیکن نان خالص اهل آن بلد نمی‌خورند گندم وجو و نخود وذرت را داخل یکدیگر کرده میخورند. نان آنجا بحسب منظر بسیار خوب و لطیف میشود ولیکن بسیار بی‌مزه که بهیچوجه دخلی بنان ندارد.

و از جمله ریاحین گلهائی که در فصول اربعه در مملکت ایران بهم میرسد، در آنجا بعمل می‌آید و بعلاوه پاره [ای] گلهای دیگر که ایلچیان و بالیوزان انگریز آورده‌اند یافت میشود. بنفشه در آنجاوفوری دارد. و لسان اهل آن مملکت عربی و ترکی میباشد ومعمورهٔ شام را که از بلندی نظر افکنی مثل او شهری بنظر تا بحال نرسیده وبحسب طول واقع شده عرض آن چندان نیست وبترکیب هزار پا واقع است و ستارهٔ جدی که معروف بقطب شمال است در ایران که رو بقبله می ایستند بشانه راست می‌افتد و درعراق عرب قدری در خلف منکب ایمن باید انداخت و در مملکت شام و آن نواحی درست در خلف منکب ایسر واقع میشود.

قبله یابی

باری هرقسم حیوانات در شام دیده شده و لیکن گاو های قوی هیکلی در شام دیدم[2] که هرگز تصور نمیکردم که گاو باین بزرگی شود

۱- درنسخهٔ دیگراین دو کلمه نیست. ۲- درنسخهٔ دیگر: دیده شد.

و یک نوع شتر میانه که اورا بعیر[1] میگویند در آنجا دیدم که ترکیب هیکل آن بقسمی است که شکم آن شتر قریب بزمین میرسد و پای های قوی و دستهای سطبر دارد ولیکن به بلندی شترهای ملک عجم نمیشود مع ذلک دوبرابر سایر شترهارا[2] قابل حمل ونقل نمودن بار است که هر یک بخوبی یکصد و پنجاه من تبریز بار را حمل مینماید و الاغ آنجا بزرگتر از[3] سایر قاطرهای بلاد دیگر میشود.

و اکثر اشجار آنجا درخت زیتون می باشد و خوراك واستعمال آنها تمام دهن زیت میباشد. قلیلی نیز روغن گوسفند بمصرف میرسانند. بهر جهة مملکت خوشی است چونکه مدت زمانی قابل توقف در آن ملک نشد زیاده براین استحضار از اوضاع آن ملک بهم نرسید.

خلاصه در عرض راه با بالیوز صاحب تکلم نموده قریب دوفرسنگ راه ما را بدرقه نموده بربلندی کوه که رسیده معاینه «تنگ الله اکبر» شیراز که چگونه مشرف بر جلگه شیراز است بنظر رسید. چونکه خیال سفرفرنگستان وعزم آنسامان درنظر بود وخیال طی مسافت راداشتیم باصرار چند، بالیوز را عذرخواستم. بالیوز از اسب پیاده شده منهم پیاده شده

وداع با قونسول انگلیس

بالیوز ازفرقت ما گریان شد خداحافظ نموده و او مراجعت بشام نموده وما روان گشتیم. قدری دربلندیهای کوه که یکدیگر رامیدیدیم عشقی از دور بهمرسانیده تا از نظر یکدیگر غایب گشتیم.

۱- نسخه مجلس: بعیر. نسخهٔ دیگر بغر وبجای عبارت بعد: چنان است که شکم... ۲- نسخهٔ مجلس «را» ندارد. نسخهٔ دیگروزن باراوست که یکی صد و پنجاه من تبریز باشد.

۳- نسخهٔ دیگر: ازقاطر سایر بلاد میشود.

قدری دیگر که راه رفته کوهساری بنظر آمد که از اطراف آن آبها چون گلاب بر روی سبزه غلطیده و رود عظیمی گشته و بجلگه شام رفته و هوائی در غایت لطافت، همه جا اسب انداز بچاپاری تماشائی کرده و کیفیتی برده می آمدیم تا سه ساعت از شب گذشته بقریه مسمی [به] «دیماس»[1] رسیدم[2] آنروز را پنج فرسنگ راه طی کرده و شب بنای بارش و سرمارا گذاشته بیحال و خسته خوابیدیم.

و یوم پنجشنبه صبح از آن قریه سوار شده باش ترجمان گفت که منزل امروز پانزده فرسنگ راه میباشد و الا نخواهیم بمرکب نا ر رسید. قلیل بارشی میآمد و هوا بشدت سرد بود که نفس از احدی بیرون نمی آمد. جمعی قافله از جلو رفته بودند. و ما از تعاقب در جلو بنه خود میآمدیم. به اول کوهسار که رسیدیم هوا تاریک گشته، سرما بشدّت رسیده، باران مبدل به برف آمدن گشته، باد و برف روبه در چشم اسب و سوار زده برمیگردانید.

این جانب و والی و تیمور میرزا که در جلو بنه و اسباب بودیم تاب نیاورده ناچار از راه بیرون رفته پناه بغاری بردیم؛ در آنجا اندکی آرام گرفته ملاحظه نمودیم که قافله در جلو ما رفته بودند باد روبه و برف[3] در چشم ایشان خورده ایشان را برگردانیده، بقدر پانصد نفر آدم رو بهزیمت گذارده برف آنهارا تعاقب نموده و ایشان از خوف جان بالاپوش هارا

در پناه غار

۱- در نسخهٔ اصل و مجلس هردوجای این اسم خالی است.

۲- نسخهٔ مجلس: رسیدیم. ۳- در نسخهٔ دیگر کلمه ای شبیه به نزول ولی بی نقطه، وچهار کلمهٔ بعدی را هم ندارد.

برسر کشیده عنان را بردست مرکب داده می‌آمدند و هرقدر استفسار از ایشان میکردم نفس آنها قطع گشته جواب نمیدادند.

باری بسیاری از آن قافله از خوف جان مراجعت نموده و خواجه اسعد با بنه از عقب رسیده در آن غار از باش ترجمان سئوال نمودم که درین مهلکه چه باید کرد. جواب داد که اگر ملاحظه جان خود را می‌نمائید بقریه مراجعت فرمائید مثل سایر قافله و اگر منظور پیشرفت کارها و رسیدن بدولت انگریز است لازم است که بالفعل ازجان گذشته درین برف وسرما رفته باشید. این جانب باخوان گفتم که اگر جهازناری از دست رود کار تباه است وهمه جا رنجها بی‌حاصل خواهد بود. توکل بر حضرت باری نموده بالاپوش هارا بر سر کشیده در آن طوفان و برف روان شدیم. وهرقدر برف و بادروبه زور برما آورد، ما هم زور براسب آورده، همه جا با برف در نبرد بوده، بهرقسم که بود بقدر یک فرسنگ که آمدیم همگی زبان بسته ولی لله الحمد بعد از قطع پاره[ای] مسافت هوا ملایم گشت و برف موقوف شد.

تحمل سختی برای رسیدن بکشتی

شکر الهی را بجای آورده بسیاری از کوه وسبزه خرم بود ۳ فرسنگ دیگر که آمدیم تمام راه سنگهای عظیم که اسب را قوه رفتار نبود پیاده آمده بعداز قطع مسافت آن کوه جلگه بسیار سبزی و تمام جلگه آب بر روی سبزه ایستاده مثل دریای سبزی بنظر رسید. و بعضی از آثار قدیم درکوه سمت دست راست آنکوه[1] بنظر رسید. از خواجه اسعد تحقیق نمودم که این کوه پراز برف چه کوهی میباشد و این صحرای پراز آب که سبز

[1] - درنسخهٔ دیگر: درکوه دست راست آن صحرا.

مینماید مثل دریاچه آبی است و آن آثار چیست و از بناهای کیست ؟

جواب گفت که آن[1] کوه لبنان است که حضرت جل و علا در فرقان و توریة و انجیل ذکر آنرا کرده . زمستان سرتاپای آن کوه را برف میگیرد که بهیچ طریق عبور از آن ممکن نیست و در تابستان مشتمل است برچشمه ها و رودخانه ها و باغات و بساتین بسیار و این جلگه دریای آب برف آن کوهسار است که آب شده بزیر می آید و آن آثار شهر بعلبک است که **موسی بن عمران** با کفار در آن شهر غزوات کرده و کفار را مغلوب ساخته و در ایام جاهلیت صنمی از سنگ در نزدیکی این کوه بود که از سنگ نقاری وحجاری کرده و بستایش آن مشغول بودند که طول آن صنم پانصد ذرع و عرض آن سیصد ذرع و چنان صبیح وملیح ساخته بودند و[2] پرستش آنرا درهیچ عصری موقوف نداشتهٔ مثل واجب دانسته وآن شهر عظیم باآن بت بعداز ظهور خاتم انبیا منهدم گشته است . اکنون پاره[ای] از اعضای آن بت باقی مانده است که دیدهٔ عقل دراوحیران است وراه شما در این صحرای آب میباشد و ازآن گذشته لازم است که از آن کوه بلندپراز برف عبور نموده راه های صعب را قطع نموده آن طرف کوه بلند شاید هوارا اعتدالی بوده باشد .

خرابه‌های بعلبک

خلاصه[3] هرقدر تصوری نمودم ازآن دریای آب چگونه باید عبور نمود تصور نمیکردم . بآنصحرا که رسیدم پناه برخدا اسب تا سینه در گل نشسته دست می انداخت تا سینه در گل می نشست ، پا برمیداشت تا کفل در گل ووحل فرومیرفت . باران هم بشدت بنای باریدن گذاشت .

آغازسختی های دیگر

۱- درنسخهٔ دیگرآن کوه عظیم ، کوه ۲- درنسخهٔ دیگر : که .

۳- درنسخهٔ دیگراین کلمه نیست .

بهزار مشقت یک فرسنگ راه طی نموده بمردابی رسیدیم که راه‌نمیداد و امکان عبور نداشت. چهار سوار از اهل‌شام در جلوما بمرداب زدند. سوار اول راآب پیچانیده با اسب برد. بسیاری راه که رفت از طرفی بیرون آمده اسبش بسلامت رفته و خودش هلاک شد. سوار دویم را آب برداشته چون شناوری میدانست از اسب جدا شده بهزار سعی خود را بخشکی رسانید وهم‌چنین چون اسب توانائی سوار بود ندآن دو سوار دیگرنیز سالم عبور نمودند واینجانب در کنارآب ایستاده در فکررفتن بودم[1] که ازعقب سوار وبنه رسیدند. سواران اهل‌شام ومکاریان کیفیت آب رادیده می‌خواستند مراجعت کرده باشند، اینجانب آمده آنچه سواران زبده واسبهای توانا بود تمام رابالادست آب رانده وآنچه سالهای وامنده[2] وقافله بود بزیردست انداخته بهمین کیفیت وبهمین تدبیر ایشانرانجات داده و ازآب گذشته لیکن چه گذشتنی که کاش هرگزنگذشته بود با این همه قافله یک‌دستمال دست‌ما باقی نماند که ترنبوده باشد و چندین مال را آب برد که تقریری نیست.

کاروان در صحرای پرآب

خلاصه ازآب بیرون آمده[3] اکنون باد و باران براین لباس های تر میزند و ازسنگینی کسی را قوه حرکت دادن خود نیست و بنه و نوکرها هنوز در عقب مانده ونیامده‌اند و هرقدری از قافله که باتفاق‌ما برآب زده بودند چون بید لرزان در گل و باتلاق زده روی به آبادی نهادند و پاره[ای] از کاروان در آنطرف آب باتفاق بنه‌می‌آمدند. تصور

۱- درنسخهٔ دیگر: میباشیم ۲- در نسخهٔ مجلس: وامانده وصحیح است.

۳- نسخهٔ دیگر: آب برد، با حالت خراب که تقریری نیست از آب بیرون آمده

نمودیم که اگر این قلیل ملزومات[1] که از آنهمه دولت و مکنت باقیمانده این راهم در آب بعلبک غرق کرده ، در این صحراها بدون ما یحتاج چه باید کرد و کجا باید رفت؟ لهذا بهرقسم بود در آن بارش توقف نمودم و خواجه اسعد باشی ترجمان را دیدم تمام لباس های آن خیسیده و چون بیدلرزان است بل قریب بهلاکت است لهذا اورا مرخص نموده که خودرا به آبادی رسانیده باشد.

خلاصه مشارالیه نیز افتان و خیزان رو برفتن نهاد و خود این‌جانب توقف نموده و بارش و باد شدت نمود بمرتبه[ای] که زبان را یارای دم زدن نبود و هرقدر خودداری نموده ثمرثمر نبود و دقیقه به دقیقه احوال بترمیشد. نزدیک بهلاکت رسیدم[2] . پاره[ای] چوب خشک مال شیار[3] در آن صحرا بنظر رسید تیمورمیرزا رفته آن چوب های خشک مال شیاررا آورده و دوعبا برسرهم بستیم و تفنگهارا در زمین فرو بردیم و ستون کردیم و عبارا بر سر تفنگ انداخته مانع بارش نمودیم و حال اینکه لجن از سرما بیرون رفته هرطوری بود در زیرعباها بهزار زحمت با کبریت و صنایع فرنگی[4] [کذا در هرسه نسخه] که بجهت تحصیل آتش پاره[ای] ادویه تعبیه کرده بودند آتش افروخته آن چوبها را افروختیم اندکی از حرارت آتش بحال آمده گاهی تیمور میرزا و والی اطراف عبارا گرفته این جانب بزیرعبا گرم میشدم و گاهی من و تیمورمیرزا عبارا گرفته والی گرم میشد و گاهی من و والی عبارا گرفته تیمور میرزا گرم

در شرف هلاک

گرم شدن بنوبه

۱- درنسخهٔ دیگر: اوضاع

۲-درنسخهٔ دیگر: رسیدیم .

۳- درنسخهٔ دیگر: شیرار

۴- درترجمهٔ انگلیسی الکل است. ف.

میشد و هریک از آن بیچارگان که از آب عبور مینمودند لازم بود که[1] آن بیچارگان گرم شوند. لهذا تا قریب بغروب نشسته هریک از آن بیچارگان که مشرف بغرق بوده بیحال و خسته وازشدت سرماقریب بهلاکت رسیده خودرا به‌آتش رسانیده گرم میشدندو بنه‌نیزازعقب رسیده بهرجهت ربع فرسنگ‌را درچهارساعت‌آمده بودند.

اینجانب دوباره اسب‌را درآب انداخته دیگر باره آن دریارا عبور نموده بهزار جرثقیل از آب گذشته پاره[ای] اسباب که‌اعتنائی بشأن آنها بود از یخدان بیرون آورده درجلو اسب گرفته وبحالتی که نمی‌توان تقریرنمود، از آن آب گذرانیده باری‌چند مرتبه مکررا از آن آب عبور نموده تا قدری اسباب‌را بسلامت آورده بعد تمام بنه و آدم‌ها بطور اجماع درآن‌آب ریخته بهزار جان کندن وماجرا از آب بیرون‌آمده

بازهم‌در صحرای‌پرآب

این طرف آب که رسیدیم چون اطمینان‌از بنه بهم‌رسیده بود ووقت‌هم باقی نبود بنه‌را درعقب گذارده خود و اخوان بسرعت روان گشته که شاید بآبادی رسیده و آسایشی کرده قدری که راه آمدیم اسبم در گل غلطید هرچند نگاه نموده بجز دوگوش‌آن چیزی پیدانبود. اخوان‌پیاده شده تا سینه درلجن فرو رفته کمک کردند تااسب‌را بدرآورده بعدسوار گشتم که تیمورمیرزاد رگل فرورفته بهزارجرثقیل اورانیزازلجن بیرون‌آورده

بیچارگی شاهزادگان

چه‌نویسم که حالت‌تصوورای‌حالت وقوع است. عاقبت‌بهرقسم بودسوار شده‌قدری راه که آمده به‌آب دیگررسیده که عبور از آن نیز مشکل‌بود.

۱ـ نسخهٔ دیگر: لازم بود که در آب غرق شوند بی حال و خسته و ازشدت سرماقریب هلاکت بوده که خود راقریب آتش رسانیده گرم میشدند قریب بغروب نشسته واسباب ازعقب رسیدند.

به هزار معرکه از آن آب هم گذشته چندین بار اسبها تاسینه فرو رفته بقول حنابوزشلی[1] ساخته تصور نمودم که این همه زحمت که کشیده‌ایم اگربنه دراین آب غرق شود چه بی‌حاصل زحمتی که کشیده‌ایم باز بر سر آب توقف نموده باد وباران چون در همه‌جا موافقت کرده و رفاقت‌را از دست نمیداد بل بهیچوجه دست بردار از سرما نبود ماهم پای ثبات افشرده مقابلگی را از دست نداده تا اینکه بنه و آدم‌ها رسیدند.

نجات دادن نوکر غرق‌شده

باز باجماع بقانون اول درآب ریخته اغاب اسباب ضایع گشته ویک نفر از آدم‌های ماراآب از روی قاطر پیچانیده و آن بیچاره با لباده پنبه دار و کپنک و پوستین و دو عبا در پیش رو گرفته از خوف جان به پوستین آویخته وآب در این‌لباس ها و بالاپوش‌ها افتاده مثل گرد-بادی که در بوته خاری بیفتد و اورا بهر طرف کشان کشان ببرد که والی و تیمور میرزااسب در آب انداخته واورا گرفته کشان کشان ازآن لجه خونخوار بدر آوردند ودر کنار آب اورا سرازیر کرده قدری آب از گلوی او سرازیرشده بعد بر روی‌قاطر انداخته و خود در جلو آمده‌واز گرسنگی جانی باقی نبود و آفتاب نیز غروب کرده و سرما زورآورشده و همه جا در لجن فرو رفته پانزده مرحله دیگر درلجن فرو رفته تا دو ساعت از شب گذشته خودرا بقریهٔ خرابی[2] وویرانی که تمام آن‌را آب

ورود بخرابه

۱- این کلمه در نسخهٔ اصل حنابورشلی و حنا تورشلی هردو خوانده می‌شود. و در نسخهٔ مجلس: حناتورشلی وحناتورشی ودرنسخهٔ دیگر: بقول عوام حنابوزشلی ۲- نسخهٔ دیگر: خرابه.

گرفته بود رسانیدیم و خواجه اسعد در آن خرابه منزل نموده وباسرگین گاو دودی کرده و ناسینه در سماط فرو رفته بی حال افتادیم[1] پرسیدم این چه محلی می باشد. وچگونه می شود در این محل بااین لباس های پراز گل ووحل[2] بسربرد. گفت این خرابه جائی بهتر از این ندارد ، ولی در نیم فرسنگی کاروانسرا ئیست بلکه در آنجا بتوان بسر برد اگر می خواهید به آنجا رفته باشید ولکین آنجارا نیز تمام آب گرفته است و پراز لجن است و آنجا نیز بعلت کثرت قافله کثیف تراست[3]. هرقدر تصور کردم امکان توقف در آن خرابه را ندیدم. افتان و خیزان سه ساعت از شب گذشته خودرا بان کاروانسرارسانیده وآن کاروانسرا اسمی به «مرج»[4] بود.

در کاروانسری مرج

سبحان الله. از آن کاروانسرا عجب کاروانسرائی که جهم در نزد او جنت بود. اصل آنخانه را از گل پوسیده بنانهاده وتا کمرخان راباتلاق گرفته که امکان تردد نبود و سقفش غربال زمین بود وبیوتاتش مملو از لجن و کاروان بسیاری از صدمات باران درآن مکان گرفته وباسرگین دودی کرده درآن شب تار وآن حالت بقسمی بمرگ راضی بوده که فوق آن متصورنبود[5]. ونمیدانستم چه کرده باشیم وجمعیت وجنجالی ازاعراب نافهم درهم ریخته که شرح نمیتوان نمود.

۱- نسخهٔ دیگر: افتاده ۲- نسخهٔ دیگر: پرازلجن ۳- نسخهٔ دیگر: لجن آنجابعلت کثرت قافله بیشتر است. ۴-در ترجمهٔ انگلیسی Al Merdge. ف.

۵ - نسخهٔ دیگر : بطریقی بسی راضی بمرگ بوده و نمیدانستم چه نموده باشم.

باری بارش نیز شدت کرده لابد شده درگوشهٔ یک گاودانی که در حقیقت بجهت ریزش[1] بارش ناودانی بود ، آنجا پناه برده وبعلاوه مه نیز هوارا گرفته بمرتبه[ای] که چشم چشم‌را نمیدید . نصف از شب که گذشت بنه و قاطر هارسیدند بکلی خراب و ضایع‌شده ودرمیان گل و باتلاق چندین مرتبه فرو رفته و دوبار که بکلی در آن صحرا مانده بود . قدری سرگین بهزار جرثقیل فراهم آورده و آتش افروخته قدری از لباس‌ها که اعتنائی بشأن‌آنها بود از صندوق درآورده که خشک نموده باشم نه‌چنان درگل‌آمیخته بود که شال کشمیری ازجل واطلس حلبی‌را از لجن فرق توان گذاشت . و بمضمون یالیتنی کنت تراب[2] نقل‌از مرتبهٔ عالی بمرتبهٔ دانی نموده و بمفاد کل شیئی یرجع الی اصله کل اجزاء متصل بگل گشته و دونفر از مکاریان درآن و باتلاق هلاک شده دراینصورت با خسران‌مال‌و پریشانی‌حال و معاشرت‌بااعراب بدخصال گرسنه وبی‌حال بدون فرش روی گل نشسته شکر خداوند کریم‌را مینمودیم که لله‌الحمد جانی بسلامت بیرون برده و برادران بالفعل پهلوی‌هم نشسته ایم و بقول **حاجی محمد خان برازجانی** که غالب‌میگفت بازهم خوب‌است.

بازهم خوب است

هرقدر تفحص نموده شاید چیز ماکولی بدست آوریم یافت نشد چلوی از برای‌ما شب پیش پخته بودند برداشته و چند بار که بارها درآب ریخته بود لجن پلوشده بود . مکرراً آنرا درآب ریخته‌تصفیهٔ

تصفیهٔ پلو

۱- نسخهٔ دیگر :این‌دوکلمه‌را ندارد.

۲- درنسخهٔ مجلس: تراباً و صحیح است.

آن لجن ها را نموده بعد بر روی آتش سرگین گذاشته جوشانیدیم تا اینکه آب آن بکلی فرورفته و ته دیک بسته آنشب آن پلو را بآن قسم خوردیم و صد هزار مرتبه شکر جناب احدیت را بجای آورده و مدهوش وار در آن خرابه خوابیدیم.

صبح یوم جمعه ششم باش ترجمان باصرار تمام آمد و گفت جهاز باری خواهد رفت و نمیرسیم و من اگر بمیرم و هلاک شوم لازم است که خودرا بمرکب نار رسانم و مکاتیب لندن که فرین صاحب جنرال شام[1] نوشته باور سانیده باشم شما خود دانید میخواهید آمده و میخواهید نیامده باشید و منزل از اینجا الی بیروت قریب پانزده فرسنگ راه میباشد. اینرا گفته و رو براه شد.

بازهم تحمل سختی برای رسیدن به کشتی

اکنون در آن خرابهٔ مزبله مانند که تا کمر لجن گرفته و بارش نیز میآید، اضطراب در رفتن و نرسیدن بمرکب ناری و منزل پانزده فرسنگ و قاطرهای مانده و آدم های خسته و بی حال افتاده، در این حالت خود و برادرها پاچه ها را بالا زده و پاها را برهنه کرده یکی یکی قاطرها را پیدا و بهزار وعده و وعید چند قاطر مفلوکی را در زیر بار کشیده و گوشهٔ بار را گرفته و بصد هزار مرارت دوساعت از روز گذشته بقال و قیل تمام تا این چهار باررا بار کرده و در همه وقت باران همراهی کرده و دست از یاری برنداشته و آنی منفک نمی گشت تا اینکه از آن خرابه بیرون آمده پناه برخدا باتلاقی که صد هزار مرتبه رحمت به دیروز همه جا اسبها

۱- نسخهٔ مجلس: «شام» ندارد.

در گل فرو رفته و بارها افتاده بمعرکه [ای] افتادیم که شرح نمیتوان نمود.
ولیکن چون اول صبح بود و دامنهٔ کوه قریب بود بجهت استخلاص از باتلاق سعی نموده که خود را بدامنهٔ کوه رسانیده باشیم.

غرض نیم فرسنگ راه همه جا افتان و خیزان در دو ساعت آمده تا بدامنهٔ کوه لبنان رسیدیم. قریه بزرگی در دامنهٔ کوه واقع شده و از اطراف آن کوه دره‌ها و رودخانه‌ها روان که هریک اسب را می پیچانید احتمال می توان داد که پنجهزار رودخانه میرفت در آن صحرا. کاروان بسیار از دور نمایان گشت نزدیک بکاروان که رسیدیم چشم سایه کنیزکی گرجیه افتاد چنانکه گویی آفتاب جهان تاب برآمد یا اینکه آب حیات از ظلمات بدر آمد.

تسلی دل رنجدیده

روئی، چگونه روئی، روئی چه[1] آفتابی
موئی چگونه موئی هر حلقه پیچ و تابی

نزدیک رفته رفع خستگی‌ها وواماندگی‌ها را بملاقات جمال آن پری‌مثال نموده با خود گفتم:

با کاروان مصری چندین شکر نباشد
در لعبتان چینی زین خوبتر نباشد

بازهم زشت وزیبا

لیکن از آنجائی که آسمان همیشه پریوشان را اسیر دیو سیرتان می کند ومه‌وشان را در چنگ خرچنگ روشان در وبال می اندازد، خواجهٔ آن کنیزک مردی درشت خوی و زشت روی بود که از دیدار قبیحش

۱ - نسخهٔ مجلس: چو.

دیو رمیده و هرگز رایحهٔ محبت بمشامش نرسیده :

تو گوئی تاقیامت زشت روئی ... بر وختم است و بر یوسف نکوئی

باری از ملاحظهٔ آن زشت و زیبا و آن دیو و حورا پاره [ای] عبرت گرفتم وبجهت تأمل و توقف کنیزك از خواجه تحقیقات واستفسار نمودم . از آنجمله سؤال نمودم که این کوه برف راه میدهد . باز درنهایت ترش روئی جواب داد محال است عبور از این کوه و ما هفت روزاست از بیروت بیرون آمده ایم و روزی دو فرسنگ راه طی نموده ایم و تمام باررا بدوش کشیده و گذرانیده ایم و چندین مرتبه برف و باد روبه ما راقریب به هلاکت رسانیده است و چندنفر از این کاروان را هلاك نموده .

بعد از استماع این فقرات حیران مانده ودل بمرگ نهاده وتوکل برخدا کرده در دامنه کوه روان شده قدری راه که از کوه بالا رفته برف از آسمان زورآور گشته و کم کم به برف کوه رسیده قدری که پیش رفته بجائی رسیدیم که تاسینه اسب در برف فرو رفته واز آسمان برف می آمد . پیش چشم ما تار گشته و آن کوه چون دریای غار بنظر می نمود نفس ها از سردی بسته و دردل عقده گشته و شربت دار طبیعت در شربت خانهٔ وجود از نفس های منقطع معدود بجهت حرارت نفس اماره بستنی دود بسته و طباخ حرارت غریزی از آتش افروزی در زیردیک معده دستش افسرده گشته.

برف وسرما

خون بعروق آنچنان فسرده که گوئی

شاخ بقم رسته است از رگ شریان

از خنکی هوابرات زمین را گوئی[1] بریخ نوشته سنشی دوران

لحظه بلحظه برف از آسمان وزمین شدتش زیاد میشد واینجانب و اخوان در جلوبنه و آدمها می‌بودیم تا به سربالائی کوه که رسیدیم گردنه [ای] بنظر رسید که بکلی برف گرفته بود.

قدری که رفتیم اسبها فرو رفته لابد گشته پیاده شدیم و بر روی برف نشسته بدرگاه حضرت باری مینالیدیم و کلمات طیبات شهادتین را ادانموده منتظراجل موعود بودیم که کریم چاره‌ساز تفضل کرده برف آسمان موقوف ولی باد وسرما بشدت تمام می‌بودمه گرفته بود که چشم جائی را نمیدیدواز عقب بنه واسباب نیز رسیده‌و بکلی درمیان برف‌فرو رفته واین‌جانب واخوان اسبهارا سرداده آویختیم به بارها، یک لنگه‌بار بدوش تیمور میرزا داده گفتم بهرقسم است به‌بالای کوه برده، آنهم باررابدوش کشیده درمیان آن برف‌ها پا که بر میداشت لابد تا سینه فرو میرفت. بازقوت کرده بیرون می‌آمد چند قدمی که میرفت باز فرورفته بهمین حالت بارراه بلندی کوه رسانیده‌واین جانب ووالی گوشهٔ دیگررا گرفته کشان کشان میبردیم. نوکرها و قاطرچیان که مارا باین حالت دیده همت کردند و بارهارا بدوش کشیده ازگردنه بالا آوردند.

دراوج بیچارگی

سبحان‌الله بالای گردنه‌مثل پائین گردنه بهیچوجه تفاوت نداشته چندین باراسب ها و بارها در برف فرو رفته و باز پیاده شده باز بدوش کشیده و مالهارا نجات میدادیم و میرفتیم ولی‌چگونه رفتنی که‌صدقدم

[1] ۱- نسخهٔ آقای نفیسی: برنج.

راه را در ساعتی طی کرده بهرحال قدری دیگر باین مرارت راه آمدیم همگی ازکارشده درروی برف‌افتاده و تصور مینمودیم که اگرهزارجان داشته باشیم یکی‌را بادر نخواهم برد و همگی امشب در این کوه و برف تلف باید بشویم.

در این بین سواری‌از دورپیدا شد. از ملاقات سوار اندك تفریحی حاصل گشت. نزدیك که آمد اظهاردوستی‌وخصوصیت‌نمود. باوءتکلم شدم گفت من ریش‌سفید بعضی از قراء این‌جبال میباشم وقریه [ای] در این نزدیکی دارم مسمی به«حمّانه»[1]. دوساعت‌قبل‌ازاین خواجه اسعد باش ترجمان رسید باین قریه و چون از قدیم‌بامن آشنائی‌داردبمن گفت که شاهزادگان عجم‌امروز‌ازاین راه عبور مینمایند وبجهةآوردن بنه و اسباب در برف فرو رفته خواهند ماند، اگرتوجمعی بامدادایشان نبری وآنهارا نیاوری بکلی دربرف تلف‌خواهندشد ویك‌نفرجان بسلامت نخواهدبرد. من هم جمعی از اقارب‌واهل ولایت‌را برداشته به امداد و آوردن شما آمده ام. بسیار بسیار شکر پروردگاررا بجای آورده وسجده شکر[2] بجای آوردیم که درعقب‌بقدر پنجاه نفر آدمهای توانا و چابك با پارو وبیل رسیده و پانزده گاوتوانا بجهت برف کوبیدن آورده‌بیکدفعه جمیع بارهارا[3] بردوش کشیده گاووپیاده درجلووما درعقب همه‌جا برف‌را کوبیده می‌آمدیم.

فرج بعدازشدت

۱- نسخهٔ مجلس: جمانه. نسخهٔ دیگر: حمانه

۲- نسخهٔ مجلس: سجدهٔ شکر ۳- نسخه اصل ومجلس: ماهارا

قریب دو فرسنگ دیگر که آمدیم برف کم شد ودر برابر، دریای بیروت نمایان گشت. وآن طرف کوه که گرمسیر است سبز و خرم واقسام ریاحین و گلهای ربیعی در آن کوهسار روئیده ازهرطرف چشمه سارهای بسیار که حدش از حیز حساب بیرون بود، از آن کوه روان گشته همه جا برروی سبزه غلطیده، روایح ریاحین شام مشام جان را معطرساخته، وملاقات چمنش دیده را از افسردگی و پژمردگی های سردی دی بیرون آورده الحق:

بهشتی کوثر اندر چشمه سارش دم عیسی نهان در نوبهارش

زخاکش سبزه چون خنجر دمیده بقصد عاشقان خنجر کشیده

چنان آمادهٔ نشو و نما بود کزو چیزی اگرچیدی بجا بود

اشجار بسیار غریب بنظر جلوه گرآمده که تا بحال چنان اشجار دیده نشده بود ودرمیانه اشجار پاره[ای] درختهای قوی ملاحظه شد که به بلندی تخمیناً هشتاد ذرع و پاره [ای] نود ذرع میرسید و قطر آن درختها چهار پنج ذرع میشد و چنان صاف و خدنگ بالارفته که بهیچ درختی مشابه نبود و نزدیک بانتها به چندین شاخه منقسم میشد و ازهر شاخه شاخهای کوچک وبرگ رسته بدور چترزده و سایه افکنده وبرگش به برگ کاج مشابه و ثمرش باندازهٔ پسته کوچکی وبرنگ و طعم معاینه بادام، وآن کوهسار کلا مملوازین درخت بود، واسم آن مشهور بصنوبر است. ودرخت توت بسیار درآن کوهسار غرس نموده اند وبطریق گیلان ورشت ابریشم بسیار بعمل می آورند و تمام لباس آن صفحه حریر

درخت وسبزه وگلزار

می باشد . واز خود بعمل می آورند .

باری پاره[ای] راه که سراشیب رفته درآن آب های روان وریاحین درخشان از دور جمعی جوانان ماه طلعت و پسران یوسف صفت نمودار گشته که هریک مینائی از راح ارغوانی در دست گرفته وصلای مهمانداری درداده ازهر اشارتشان بشارتی وازهر کنایتشان لطافتی مستفاد میگردید ازآن جانب اشارتها که پیش آی وزین سوی خاکساریها که کو پای ازآن شخص کلانتر سؤال نموده که این کسان کیستند وبردستشان چیست و مطلبشان با کیست . بیان نمود که بجهت آسودگی ومهمان داری مثل شما بزرگانی ازهرنوع خیالی نموده وازهرنوع مایحتاجی حاضر کرده ولی بجهت افسردگی خاطر مبارك که ازصدمات برودت هوابیرون آمده بجزاقداح راح[1] چیزی دیگر بخاطرم نرسید وازافق سخالتصم بجز آفتاب ساغر کوکبی ندرخشید

چاره آن درد وبرد، آتش سرداست آتش سردی بگرمی آتش سوزان

وبمضمون :

شراب ازدست خوبان سلسبیل است وگرنه خون[2] میخواران سبیل است

خورشید طلعتان قبیله و مهوشان طایفه را باوردن آن هدیه مأمور و اشارت کردم اگر میل سرکاری بآشامیدن بادهٔ ریحانی باشد منتی از میزبانی براین خادم صحرائی خواهد بود . چون کمال محبت ومیزبانی و نهایت مهربانی و یگانگی آنشخص راملاحظه نمودم عذرخواهی بسیار در عدم شرب بادهٔ خوشگوار از آنغمکسار نمودم واحسانش رابمعاذیر

عذر خواهی ازباده گساری

۱- در نسخهٔ اصل چاپ : راه.

۲- در نسخهٔ اصل ودیگر : خوی و هردو غلطاست.

ناموجه معذرت خواسته ولی از صفای سبزه و ریاحین همچنان مست و مسرور گشته که نفس اماره بهیچوجه ملتفت بچیز دیگر نمیگردید و دیدهٔ برف دیده بجهت دفع از افسردگی‌افعی‌سرمای گذشته بجزازتریاق زمردخضرای کوه وصحرا چیز دیگر نمیدید.

خلاصه باتفاق آن جماعت میآمدیم تا بقریهٔ حمّانه که منزل آن شخص بود. اصراربسیار نمود که‌امشب، دراینجا توقف فرمائید. اینجانب بجهت وصول به بیروت و مرکب ناری قبول ننموده‌هرقدر الحاح نمود مفید نیفتاد و قدری راه همراه آمده‌دلیلی[1] را باتفاق روانه نموده وخود مراجعت کرد. قدری راه که آمدیم سبحان‌الله به‌سنبل زاری‌رسیدیم که رایحهٔ سنبل مشام جان‌را معطر واز تماشای‌این‌سنبلستان بمثابهٔ گیسوان دلدار بیخود و بی‌خبر گشته جمع کوهسار سنبل زار بود. ساعتی در آن گلزار پیاده گشته و پیالهٔ مسرت‌نوشیده وازخستگی‌ووامانده گی برآسوده چند دسته سنبل بسته رو براه گشته قدری که آمده‌ازدور کوه پرشکوهی بنظر رسید و بلندی کمرآن کوه تخمیناً یک‌فرسنگ میشد وچنان مینمود مثل‌آینه و رودخانه های عظیمی از سرکوه بزیر سرازیر می‌شد که نعرهٔ ریزش آن‌آب، قریب دو فرسنگ راه میرفت و بواسطهٔ بلندی، ترشحش نیم فرسنگ دیده میشد. معاینه عمودی از نور برآن کوه پرنور سرازیر گشته و از آنجا بر روی لاله وسنبل ریخته.

سنبل‌زار

نگون از کوه سیل از ابرآزار تو گوئی کوه کن گرید بکه‌سار

---

[1] - در نسخهٔ اصل چاپ وسجلس: علیقی ونسخهٔ دیگر: دلیلی در اتفاق

چمن از باده گشته عنبر آگین　　　تو گوئی طره بگشاداست شیرین

قدری در اطراف آن آب تماشا کرده از آنجا گذشته و چندین قسم از این نوع آب از اطراف آن کوه نگون سار بود و صدای آن آب ها و چشمه سارها مانند باد که در درخت صنوبر پیچیده حالتی مشاهده میشد که تقریری و تحریری نیست واز هرسمت آن کوه ملاحظه میشد قراء و مزارع بنظرمی‌رسید و تمام خانها جمیعاً از سنگ خاره و کلاآب مسلط برخانها و هریک خانه مشتمل برباغات و عمارات و آب‌نما و فواره‌های غریب گردیده که عقل در آن خانها و مکانها حیران میشد تا امروز چنین جبال بنظر نرسیده بود ظاهر این است که کوهی باین طراوت و خضرت هم در عالم نباشد.

باری بجهت عجله و رسیدن بمرکب‌ناری توقف ننموده بسرعت هرچه تمامتر آمده تا چهارساعت از شب گذشته راه طی نموده که تمام همراهان‌ومال ها خسته‌شده وقدرت‌برفتاری نداشته ناچاردر کاروانسرائی توقف نمودم وقاعدهٔ غریبی‌ازبابت کاروانسراهامشاهده نمودم که هراز نیم فرسنگ راه کاروانسرائی بنا نهاده‌اندو جمیع مایحتاج درآن موجود است. وخوانچی که کاروان‌سرا دارباشد[1] مردم‌رابزور نگاه‌داشته‌وشراب جهت آدم‌می‌آورد که هرکس اهل‌شرب وعصیان‌باشدمرتکب میشود.

خلاصه‌آنروز قریب دوازده فرسنگ راه آمده. صبح یوم‌شنبه هفتم[2] ازآن کاروانسرا سوار گشته اندکی قطع مسافت گردید که آثارشهر

۱- نسخه دیگراین‌توضیح را ندارد.

۲- درحاشیه نسخهٔ‌اصل‌چاپ‌نوشته‌شده(ذیحجه ۱۲۵۲).

«بیروت» از دور نمایان گشت . باغات واشجار صنوبر متصل بهم در آن صحرا جلوه گر آمد . همه‌جا باغات ومزارع درطرق وشوارع بنظرمیرسید جمعی از نسوان‌را مشاهده نموده که در پیشانی ایشان چیزی بترکیب کرنا از فلزات مثل نقره و مس بتفاوت میلی نصب نموده وبرآن میل پارچهٔ سفیدی کشیده بجهت حجاب صورت .

سوادشهربیروت

باری از آنجا گذشته به بساتین بیروت رسیده دیدم بعوض دیوار خانه درخت صبرغرس نموده‌اند و نموآن‌درخت بحسب عرض واقع‌است برگش بسیار پهن و خارهای بسیار بر روی برگش رسته ثمری بعینه شبیه بکنبزهٔ[1] کوچک دارد و شیرین‌است چنانچه گفته‌اند :

«صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد »

بسیار درهم میروید و تمام دیوار باغات آنجا از این درخت می‌باشد و اطراف بیروت را کلاً کوچه باغ بریده‌اند که تا نزدیک بشهر برسی هیچ جا از صحرا ودریارا نمی‌توان‌دید .

باری آمدیم تابخانه[ای] که‌سابق برین فرین صاحب بالیوزشام‌منزل داشت .خانه[ای] بود در خارج شهر،مشرف بر باغستان و بحر،واقسام ریاحین و انواع گلها در آن خانه بود . ودرواقع گلزاری[2] بود مشحون باقسام گلها و مکانی بسیار باصفا **خواجه آلتون**[3] نام صاحب آن خانه

درخانهٔ خواجه‌آلتون

۱- خیار درشت وزرد .ف.

۲- درهرسه نسخه چنین‌است وصحیح : گلزاری .

۳- در ترجمهٔ انگلیسی: M Antoon

بود و بعدازساعتی که درآنجانشستم خواجه اسعد باش ترجمان ازبیروت آمدهو پاره[ای] تدارکات و ملزومات از بیروت‌آورده و کمال معذرت‌را خواسته از مرکب ناری تحقیق کردم گفت هنوز نیامده است. بسیار خوشوقت شدم. بیان‌نمود که بالیوز بیروت میخواهد بخدمت شما رسیده باشد. گفتم مگر بیروت‌هم بالیوز دارد گفت بلی بالیوز اینجا در حکم جنرال فرین صاحب است که قنصل و بالیوز شام است وازجمیع دولتها مثل انگلترهو مسکو و فرانسه و اسپانیول و ایتالیا[1] هریک بالیوزی‌در بیروت می‌باشد ولیکن بالیوز انگلتره بسبب خصوصیت و روی شما بآن دولت میخواهد که بخدمت شما رسیده باشد. باو گفتم امروز خسته میباشم فردا اگر بخواهد آمده باشد مضایقه‌نیست. تاخواجه اسعدرفت خبر کند خود بالیوز از راه دیگر بملاقات‌آمده بعداز ورودش در کمال ادب برکرسی نشسته بهمان قانون کلاه‌را از سر برداشته اظهار محبت‌و مهربانی زیاده از حد نمود. ماهم تعارفات لازمه‌را بااو درمیان‌آوردیم سؤال کرد که منظور شما چیست و میخواهید بکجا رفته باشید. جوابش دادم که بجهت اتفاق دولتین بوده شوق خدمت پادشاه وهوای‌سیاحت فرنگستان برسر افتاده‌ودراین‌ضمن نیزاگر مطلبی‌باشد باولیای دولت‌علیه اظهار خواهد شد. پاره [ای] صحبت دیگر داشته اظهار نمود که اگر شمارا خدمتی بوده باشد اظهار کنید. و بعد برخاسته و بمنزل خود رفته. یوم یکشنبه هشتم هنگام زوال ازمنزل خود سوار شده

دیدن کردن قونسول‌انگلیس ازشاهزادگان

۱ـ نسخهٔ دیگر: اتلیان.

بعزم حمام رو بشهر روان شده از اتفاق شب عرفه و یوم یکشنبه عید طوایف نصاری بود. تماسی باهم اتفاق نموده در خارج شهر میدانی بود وسیع و مسطح ، و آن میدان بکلی مثل زمرد سبز بقدر بیست هزار نفر از زن و مرد از طوایف نصاری و مسلمان در آن میدان بجهت عید اضحی ولازمهٔ یوم الاحد که جشن نصاری است البسهٔ فاخره پوشیده و از هر گوشه نوائی برآورده یکطرف میدان چرح فلک به اقسام مختلف نصب نموده اند و آن مه رویان چون کواکب درخشان که از بروج افق طلوع کند هرلحظه رخسار درخشانی طالع و هردم طلعتی ازمشرق فلک لامع گشته و از سمت دیگر میدان دولاب های متعدد که باصطلاح فارسیان آورك[1] گویند برپا کرده مهوشانی چند از پسران و نسوان چون زلف خوبان در آمدورفت مشغول و غوغائی از میدان برخاسته که عقل خردمند محو میشد و دانشمندی بکلی سهومی آمد :

بازهم دیدار خوبرویان

شهریست پر کرشمه و خوبان زشش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

و از آن میدان بجهت رفتن بشهر عبور نمودم چشم این خلق که بما افتاد گویا در مدت عمر خود عجم بچشم ندیده بودند . هرکسی مشغله خودرا گذارده بکلی صغیر و کبیر اناث وذکور بدورما جمع گشته و تماشا می نمودند واز لباس و کلاه ما متحیر شده نظاره مینمودند مانیز

۱ـ اورك یاآورگ : ریسمانی که برای باد خوردن از درخت آویزان کنند . ف.

تماشای ایشان کرده میرفتیم تابحمام حمامی رسیدیم[1].

حمامی بسیار خوب و حجاری بسیار مرغوب بنظر رسیده و از تصنعات حمامی آنجا این بود که داخل حمام که میشدیم پاره [ای] قنادیل[2] از بلور در فضای هوای حمام بنظر رسیده که درخشان بالوان مختلف رخشنده بود. و در آن هوا گاهی به پستی و گهی به بلندی طیران مینمود ویک نفر ایستاده سارقی[3] که حرکت میدهد قنادیل بطرف بالا صعود کرده وقتی که دست نگاه میدارد میل به پستی می کنند طرفه حکایتی بنظرآمد بعد که معلوم شد صابون حلب را بدست مالیده ودم برآن میدمند لهذا باین قسم صنعت بظهور رسیده خالی ازلطف نبود.

حباب صابون حلب

باری بعداز بیرون آمدن از حمام خواجه اسعد باش ترجمان پاره- [ای] تدارکات و شیرینی سرحمام آورده اقوام و عشایراو بجهت ملاقات ما آمده بودند ودرب حمام را اینقدر خلایق بجهت نظارهٔ ما گرفته بودند که امکان عبور نبود بهیچ دستور. چون بازدید بالیوز لازم بود لباس پوشیده بیرون که آمدیم سبحان‌الله از کثرت خلق. اینقدر اجماع[4] و ازدحام بدورما بجهت تماشای عجم آمده که مجال حرکت نبود وهرقدر غواصان[5] و فراشان خلق را میزدند چاره نمی‌شد تا بخانهٔ بالیوز آمده عمارتی عالی و اوضاعی درکمال آراستگی بنظررسید.

۱- نسخهٔ مجلس: تابه حمامی رسیدیم نسخهٔ دیگر: تابحمام. ۲- نسخهٔ دیگر قندیل
۳- بروزن نازک، پارچه، بخصوص پارچه‌ای که برروی تشک رخت خواب می اندازند
۴- نسخهٔ مجلس: اجتماع. ۵- درهرسه نسخه چنین است وصحیح آن: قواسان.

خود بالیوز باستقبال آمده رفتیم بمحل نشستن نشستیم. بعد از لحظه[ای] بی‌بی‌صاحب تشریف آورده:

در آمد زدر ماه انگلستان شکفته چون درفرودین، بوستان

بچهراندرش جلوه‌خوی بهشت که تابنده رُخ آفتاب بهشت

به پیراهن اندرتن دل پسند شکفته بهشتی بچینی پرند[1]

بمحض ورود بی‌بی‌صاحب از جای برجسته و دست بی‌بی‌صاحب را گرفته پهلوی خود نشانیده و بقانون ایشان لازمه تعارفات بظهور رسانیدیم. بی‌بی‌صاحب ترکی را بخوبی حرف میزد با یکدیگر قدر معقولی ترکی حرف زده در پهلوی دستم جوانی دیگر نشسته نمیدانستم بجانب خاتون نظاره کنم یا غافل از آن جوان شوم[2]. زین طرفم الامان زان طرفم مرحبا. گاهی دیده‌را بنور جمال خاتون آب میداد ودل‌را بجانب آن‌جوان توجه مینمود ولحظه[ای] دیده‌را بآفتاب جمال جوان میداشت‌ودل‌ازشکرخنده خاتون برنمیداشت. بعد از ساعتی شخصی ملبس بلباس روبی وارد گردید. اهل مجلس تواضع بجهت او نموده معلوم‌شدکه برادرخاتون است. از همه قسم صحبت درمیان آمده پس از ساعتی که نشسته با خاتون وداع نموده و آن‌جوان خوب‌روی تادرب خانه آمده اوراتکلیف مراجعت‌نموده و بمنزل آمدیم.

درخانهٔ قنسول انگلیس

یوم دوشنبه و سه‌شنبه دهم وقایعی که قابل باشد وقوع نیافته مگر اینکه شخصی نصرانی آمده وهدهدزنده آورده گفتم هدهدرا زنده

۱- پرند پارچهٔ ابریشم - ف ۲- نسخهٔ دیگر: نشوم واین صحیح است.

چگونه صید نمودی گفت روزی از همه‌قسم حیوانات صید مینمایم تمام زنده . از او طلب نمودیم که دام خودرا بما نشان داده‌باش . رفت چیزی آورد مانند سریشم وبچوبی مالیده و اورا در درخت یازمین نهاده هر نوع مرغی که برآن چوب نشسته امکان برخواستن دیگر بجهت آنمرغ نیست اورا گرفته واز چوب رهانموده مرغ دیگررا بهمین منوال صیدنموده ودربیروت بسبب این دام بسیارطیور نایاب[1] می‌باشد . بعدمعلوم نموده این دوا صمغیست که مخصوص بدرختی میباشد که در بیروت میروید . پنجشنبه وجمعه سیزدهم نیزامری که قابل باشد وقوع نیافته وهمه‌روزه منتظر مرکب ناری بودیم .

طرز شکار مرغان دربیروت

یوم شنبه و یکشنبه پانزدهم وقایعی صورت وقوع نیافته بالیوز بدیدن آمده قدری صحبت از قواعد ایران داشته شد .

یوم دوشنبه شانزدهم در منزل خود دلتنگ‌نشسته بودیم‌وقدری در باغچه گردش نموده وگلهای‌مختلف تماشانموده درروی شاخه مثل برگ بسیار‌سبز جانوری بنظرم‌آمدبترکیب بسیار غریب‌وعجیبی‌سرودست و پایش ترکیب ملخ‌واز کمر به‌پائینش‌معاینه حربا[2] ودم‌بسیاردرازی داشته و چنان‌بود که بر روی ریسمانی بسیار باریک راه رفتی و چندین قسم چرخ می‌خورد و متحیر در حرکات او بوده کم کم ملاحظه شد که رنگ آن تغییر کرده از سبزی مبدل بسیاهی شد و چنان سیاه‌شد که گفتی پارچهٔ زغالی‌است بعدباز تغییر کرده و رنگش مبدل بزردی شد

۱- نسخه دیگر: نادر

1 – Caméléon .

و مثل زعفران شد و بعد قرمزشد معاینه خون و پس از آن بنفش گردید و همچنان بالوان مختلفه در یک ساعت دوازده قسم رنگ شد . بعد جمعی از اهالی ولایت‌را دیده سؤال نمودم از هیأت آن جانور . صفات عجیب از آن حیوان نقل نمودند . از آنجمله گفتند خوراک آن جانور مورچه میباشد و زبانی دارد بطول ده دوازده زرع و چنان است که اگر بر بام خانه راه رود و مورچه بر روی زمین دیده باشد از همانجا زبان‌را دراز کرده و مورچه‌را از فضای زمین می‌رباید و در دهان خود گذارده، مانیز همین مطلب را تجربه نموده و چنان بود . یوم سه شنبه نیز وقایعی واقع نشد .

مورچه‌خوار

یوم چهارشنبه هجدهم قبل از زوال دلتنگ شده از صاحب‌خانه سؤال نمودم که این نزدیکی ها باغی بهم میرسد که تماشائی نموده باشم . گفت در این نزدیکی باغچه ایست متعلق به حکیمی فرنگی[1] و صفائی دارد اگر مایل بتفرج باشید ماآنشخص راخبر نموده که باخبر از تشریف بردن شما باشد . گفتم سیاحتی نمودن بد نیست . غرض آنشخص را اطلاع دادند و بخانه و باغچهٔ او رفتیم . قدری در گلذار [کذا] تفرج کرده از هر قسم گل بعمل آورده بود و نهایت صفارا داشت . بعد تکلیف کرد که بخانهٔ او رفته باشیم . رفته، بالا خانهٔ بسیار عالی مشرف بر باغ و دریا از هرقسم اسباب و اوضاع در کمال آراستگی که از دیدنش مسرت

درخانهٔ حکیم فرنگی

---

۱ ـ طبق ترجمهٔ انگلیسی شخص دانشمند عالی جناب الی اسمیت ـ Reverend Eli Smith رئیس میسیون مذهبی آمریکائی در لبنان بوده . ف .

حاصل می‌شد بنظر رسید. نهایت محبت و کمال مهربانی و معذرت را بعمل آورده و شربت و قهوه صرف شد. بعد از او سؤال کردم که اهل کدام مملکت میباشید. بیان نمود که اصل من انگریزاست. ازطایفه[ای] که بفکر و تدبیر بعضی از ممالک ینگی دنیارا مسلط و در آنجا متوطن گردیده و تولد من در آن مملکت شده است و اکنون بجهت سیاحت بممالک عثمانی آمده‌ام و چندیست که در بیروت متوقف میباشم. پاره-[ای] از قواعد ینگی دنیا صحبت داشته شده، زبان عربی راو کمی از ترکی را بد حرف نمیزد. مملکت روس و تفلیس و آذربایجان را نیز سیاحت‌نموده بود. پرده[ای] که نقشهٔ عالم را بطوروضوح در آن نقش کرده بودند در مقابل آویخته بود. پاره[ای] تماشای نقشه کردیم و حدود هر مملکت‌را بنظر دقت سنجیدیم بعدازآن دو کره‌آورده که اینقدرخوب واستادانه ساخته بودند که دیده ازدیدنش سیر نمی‌شد. یکی کرهٔ ارض بود. بهمان قسم بحر محیط و اقالیم سبعه و حدود هر مملکت‌را بطور بسیار پاکیزه نقش کرده بودند. ودیگری کرهٔ آسمان که دوازده برج و اشکال کواکب ثوابت‌را بطوریکه‌ازمنجمین ومتقدمین در ایران مشهور است و بهمان تصاویری که ایشان تصور نموده‌اند، واهل رصد وزیج سنجیده‌اند نقش نموده بودند. واعتقاد او بدلایل چند که اقامه می‌کرد چنین بود که دریا محیط بکرهٔ ارض نیست بلکه مثل منطقه احاطه بدور زمین دارد و ینگی دنیا آنطرف‌آب واقع‌است و مقابل باین طرف زمین است وکرهٔ زمین بخلاف مشهور متحرك وکرهٔ آسمان ثابت‌است. چون درست

تماشای کره زمین‌وآسمان

ربط در ترکی و فارسی و عربی نداشت درست مطلب حالی نمی‌شد که با یکدیگر مباحثه کرده ودلایلش رابفهمیم.

باری بعد مدعی‌شد که هوارا بمیزان سنجیده‌اند و مقدار ثقل آنرا معین کرده‌اند و مامنکر شدیم و بنظرمان بسیارغریب آمد. ترازوی بسیار خفیفی آورد و بکرسی آویخت بطریقی که سرموئی اختلاف نداشت بعد شیشه[ای] خالی‌آورد درترازو گذارد ودرمقابل سنگی گذاشت. بمیزان آمد. بعدشیشه رابرداشته باپاره[ای] اسباب‌مثل میل آب دزدك هوای‌شیشه‌رابکلی کشید و سرش‌را محکم کرده در میزان گذارد. طرف شیشه بقدر چهارآنه بالا رفته و محسوس گردید که وزن‌ثقل هوا بمیزان آمده بود.

اثبات وزن و فشارهوا

بعدازآن کرسی کوچکی گذاشته کاسه[ای] برروی کرسی گذارد بطوریکه دهن کاسه بزیربودو بزیر کرسی بندی‌محکم آویخته بودند وبآن بند بقدر چهارمن تبریزی حلقهای‌آهن بسته و حلقها بر زمین افتاده‌بود. بعد از آن از سوراخ کعب کاسه که بطرف بالا بود، همان میل بلور واسبابی که هوارا خارج می کرد نصب کرده هوای کاسه‌را بنا کرد بکشیدن و از قوت کشیدن هوا بندآن کاسه با آن حلقه ها بلندشد. بطریقی‌بلند شد که از روی زمین حلقهای‌آهن آمدند بدهن کاسه وپشت کاسه‌چسبیدند بعداز پهلوی کاسه پیچی‌را پیچانیده هوا داخل درکاسه‌شد که‌یکدفعه حلقها بر روی زمین افتاد ومحقق‌شد که قوت هوا چقدراست

بعدازآن کرسی،چهارپایه بزرگی‌مسطح آورده درروی کرسی پاره‌[ای] اسباب گذارده از آنجمله‌چرخی‌از بلور،وزنجیری ازآن‌چرخ متصل

بظرف بلور دیگر که درآن بلور ساهی[۱] کرده بودند و پاره[ای] دیگر اسباب از بلور و غیره داشت که بعضی با یکدیگر متصل و پار[ه‌ای] منفصل ازهم بوده و آنچرخ را دسته قرار داده بودند و آن دسته‌را بنا کرد به حرکت دادن. قدری که چرخ حرکت کرد ماشهٔ دوشاخه که سرآن گوی مشبک داشت برداشته بمحض اینکه نزدیک بلور میرسید صدائی مثل رعد وروشنائی مثل برق بسیارلامع بهم‌میرسید. مکررچنین می کرد و مکرر رعدو برق مشاهده می گردید. بعدازآن کرسی کوچکی قریب زمین‌آورده ودر پای آن کرسی بزرگ گذاشت‌وشخصی‌را امر کرد که بالای این کرسی کوچک ایستاده زنجیرباریکی که متصل به‌آن چرخ بود بدست آن شخص داده و چرخ را بنا کرد به‌حرکت‌دادن. قدری که چرخ حرکت کرد نزدیک آن شخص ایستاده و انگشت خودرا نزدیک صورتش برد. هنوز نرسیده انگشت‌بصورت آنشخص که‌آتشی‌وصدائی‌مثل آذرگشسب[۲] وجـوّاله[۳] ازصورت آنشخص بلندشد. ازچشمش‌وازگوشش و صورتش و دهنش بل‌از تمام اعضایش که دست می‌برد بهمین‌قسم شعله بیرون‌می‌آمد و از تمام‌لباسش بهم‌چنین‌آتش بیرون می‌آمد. ماهم رفتیم و دست بردیم بهمین‌قسم‌بود. ولیکن استخوان دست‌مارا، بحالت

نشان دادن نیروی برق

۱- این کلمه درنسخهٔ اصل چاپ ونسخه دیگربصورت«نای»ولی‌بی‌نقطه‌است ودرنسخهٔ مجلس: «ها» که خوانده‌میشود: درآن‌بلورها کرده بودند.

۲- اذرشسپ نام فرشته موکل برآتش. برق وصاعقه.ف.

۳- جواله بسیارگردش کننده.

بسیار غریبی ، وقتی که نزدیک اعضاء ولباسش که میبردیم، دردسی آورد که آن حالت تقریری نیست و آن الم بقدری که محسوس شود وشخص ادراک کند نبود ولیکن حالتی بهم میرسید که بی اختیار باوجودسعی های بلیغ و خودداری اجتناب می کرد .

بعد از آن از کرسی بزیر آمده و جمعی که بودند حلقه زده دور کرسی بزرگ ایستادند همان زنجیر را بدست یک نفرداده وجمعی که بودند حلقه وار دست یکدیگررا گرفته وایستادند . بازچرخ را متحرک ساخته بیکدفعه دستها بی اختیار ازکمر یکدیگر گسیخته که گفتی بقوت تمام این اشخاص را از یکدیگرجدا نمودند و بهمان قسم المی که مذکورشد در استخوان ساعد[1] ما بهمرسید ولیکن اینقدردوام نداشت که ادراک کنیم چه نوع از درداست والمش چگونه و بچه طریق است. حالتی بود بسیار غریب که تقریرآن ممکن نیست مگر اینکه شخص خود ملاحظه نماید و نمیتوان اوضاع و احوال را ذکرنمود وتحریر کرد ولیکن بجهت تذکر خاطر هرقدرکه توانستم و بخاطر داشتم نوشتم .

تماشای ماشین چاپ

باری بعد ازآن آنشخص بیان نمود که کارخانهٔ باسمه و چاپ را رفته و دیده باشیم آنراهم رفتم الحق کارخانهٔ غریبی در کمال صفا بنظر رسید که تحریرآن مشکل است .جوانان پاکیزه روبآن شغل مشغول بودند دقیقه [ای] چندین ورق را بچابکی وچالاکی چاپ کرده حیرتی تمام ازآن کارخانه واوضاع مطبع[2] بهمرسید .

قدری گردش وتماشا کردیم . بعد ازآن جا بمنزل خود مراجعت کردیم

---

۱ - نسخه دیگر آرنج . ۲ - نسخهٔ دیگر بصورت منفح ولی بدون نقطه .

و عصر نزدیک بمغرب سوار شده بحمام رفتیم. اوضاع حمام ازقرار سابق گذشت بعد مراجعت بمنزل کرده، یوم پنجشنبه نوزدهم وقایعی اتفاق نیفتاد.

یوم جمعه بیستم طرف عصری در منزل نشسته در انتظار مرکب نار متحیر در کار خود بوده، آدم بالیوز صاحب رسید و گفت بالیوز می گوید مرکب ناری نرسیده و در آمدن اوهم خبری نیست. اگر شما خواسته باشید مرکب بادی بجهت شما کرایه نموده باشم چونکه نهایت تشویش از دریا بود سر بزانوی غم فروبرده آنشب از فکروخیال خواب بچشمم نرفته.

صبح یوم شنبه بیست ویکم برخاسته نماز را بجای آورده وتشنه بودیم که جمعی از اهل بیروت دویدند و مژده آوردند که مرکب نار رسیده. ندانستم از خوشوقتی و انبساط چگونه خودداری کنم. بی اختیار ازجای جسته و برbalای بام خانه برآمده ملاحظه کردم که جهاز برروی آب دریا می آمد. ولیکن آتش آنرا کم کرده‌اند و بدون باد مثل تیر می آید عجب جهازی بنظر آمد. قدری از دور تماشا کرده که از عقب آدم بالیوز آمد و مژده آورد و گفت بالیوز عرض می کنند که ده ساعت دیگر باید سوارشده و رفته باشید. ماهم اسباب خودرا پیچیده و پاره[ای] اسباب زیادتی را در بیروت گذارده دو ساعت بغروب مانده سوار شده به بیروت آمده و رفتیم بخانهٔ بالیوز که نزدیک اسکله بود. ساعتی نشسته تا آدمهای ما پیش تر رفتند وکپیتان جهاز ناری در خانهٔ بالیوز آمده اظهار

مژدهٔ رسیدن کشتی بخار

حرکت از بیروت

مسرت بی اندازه نمود که جهاز متعلق بسرکار است وازین معنی بسیار اظهار خوشوقتی نمود. بعداز ساعتی برخاسته دوستان و آشنایان بیروت را وداع کرده و سوارسر کب نارشده.

بیروت از توابع شام است و بندر گاه آن ولایت محسوب میشود و شام الی بیروت سی فرسنگ راه است. تمام آن جبال وراه صعب است، سمت جنوب آنجا تمامی باغستان است و سه سمت آن دریا، واز اشجار، درخت صنوبر خوب میشود.

وصف بیروت

قریب یک کرور محمدعلی پاشا و ابراهیم پاشا درخت صنوبر بجهت مصارف ساختن مراکب خود غرس نموده اند که بهیچوجه احتیاجی بشاه چوب هندوستان نیست. واطراف بیروت متصل بهم کوچه باغ است و اطراف بوستانش بعوض دیوار، درخت صبر میباشد که امکان عبور انسان و حیوان نیست در آن بستان. و قلعه تمام از سنگ خاره می باشد و خانهای عالی درآن بنانهاده اند وازهر مملکت اشخاص کثیر وخلایق مختلف در آنجا مسکن نموده اند. چنانچه هجده نفر بالیوز ازهجده دولت درآنجاساکن است[1].

آب آنولایت از کوهسار جنوب است هوایش گرمسیر ولی سرحدات خوش آب وهوا دارد. خلاصه شهری مرغوب وبندرگاهی معموره است و مدت پانزده روز درآنجاتوقف نموده.

باری قریب مغرب مرکب نار ازبیروت حرکت نمود. سبحان‌الله از مرکب نار واسبابی که در او قرار داده بودند[2]. کپیتان جهاز که اسمش

---

۱ - نسخهٔ دیگر: مسکن نموده اند ۲ - نسخهٔ دیگر: قرارداده اند

هیو کالول گولداسیف بود[1] آنهم دست ما را گرفته تمام اسباب جهاز را بما نشان داد وسط آن جهاز تنوره‌ئی مثل اوطاقی از آهن ساخته چهار ذرع طول، وعمق آنهم چهار ذرع می‌شود و لولهٔ آن ببزرگی دو توپ می‌شود بسیار بلند و بر روی تنوره قرار داده‌اند و آن میل قریب بسینه جهاز می‌باشد ودر زیر سطحه چندین چرخ عظیم قرار داده‌اند که مثل دنگ برنج کوبی و ترکیب های غریب قرار داده‌اند که متصل می گردد و در سمت جهاز دو چرخ مثل دو پرهٔ آسیا میباشد که متصل آب دریا را چون خندقی بسیار عظیم شکافته ودو دیگ دارد که هر دیگی هزار من آب جایگیر دارد[2]، واهل مرکب نار و اشخاصی که دراو نشسته سفرمینمایند بجهت شرب تمام از آب دریا که درآن دیگ ها ریخته اسبابی دارد که متصل عرق اورا گرفته وصرف مینمایند.

وصف کشتی بخار

الحق نهایت ولطافت[3] در آن آب بنظر میرسد. حکایت مرکب نار تقریری نیست بجز انسان معاینه ببینند و بفهمد. خلاصه ساعتی دوازده میل که چهارفرسنگ عجم باشد مساحت را قطع می‌نماید و ذگال[4] آن مثل برادهٔ آهن فلزیت دارد و معدن آن در ممالک فرنگستان است و روزی بیست من آب شیرین بعمل می‌آورد[5] و پانصد من ذگال سوخته میشود و این جهاز مسمی به «آفریکن» است وپانزده سال قبل ازاین ساخته شده است و جهاز ناری اختراعش درین زمان که سنه ۱۲۵۲ است سی سال میشود که احداث شده‌است وآن محلی که‌آب بغلیان می‌آید سرپوشی دارد

تاریخ اختراع کشتی بخار

۱- درهرسه نسخه بدین صورت است وآقای فرما نفرمائی آنرا به گلد اسمیت Goldsmith تصحیح کرده‌اند. ۲-نسخهٔ دیگر: جای میکرد ۳-نسخهٔ مجلس: نهایت‌لطافت. نسخهٔ دیگر: نهایت خوبی ۴- نسخهٔ دیگر: زغال
۵- نسخهٔ دیگر: بعمل می‌آید.

که اگر آن سرپوش را بردارند هر قدر که جهاز در نهایت رفتار باشد بیک باره از رفتار میماند و توقف می کند. از زیادتی سرعت و حرکت قدری راه که طی نموده، احوال ما برهم خورد، رفتیم در دُبّوسه و خوابیدیم. پناه بر خدا که چه حالتی بر ما دست داد که شرح آن ممکن نیست. متصل بهم‌قی و استفراغ میکردیم و هریک بطرفی افتاده بی هوش، نمی دانستیم زنده هستیم یا مرده. آنشب را ندانسته چگونه صبح کردیم.

دریا گیری یا بیماری کشتی

یوم یکشنبه بیست و دویم اندکی چشم را باز کرده کشتی مثل تیر میرفت. آواز چرخ و سرعت حرکت کشتی گوش را کر نموده زیاده از حد بد احوال بوده که حکیم انگریزی شربتی حاضر نموده قدری از آن شربت که صرف شد اندکی احوال بهتر شد. قریب بظهر کپیتان نقشه [ای] که تصویر تمام ولایات را داشت حاضر نموده پاره [ای] حساب کرد و ارتفاع آفتاب را گرفته در صفحه نشان داد وظاهر کرد که کشتی تا دربن ساعت در چه محلی از دریا میباشد. قریب به ثلث مسافت را طی نموده (یعنی الی «اسکندریه») طرف عصر باد و طوفان شدتی کرد. بازبحالت شب گذشته در دبوسه افتاده آنشب هم بهمین درد بی درمان گذرانیده یوم دوشنبه بیست وسیم باد مناسبی عقب جهاز افتاده بعلاوه سرعت دخان باد مراد وزیدن نمود که هم مرکب باد[1] و هم قوّت دولاب و نار بطریقی میرفت که نارنجی در دست داشتیم

۱- نسخه دیگر: باد داشت.

دو ذرع در جلوسی انداختیم دو ذرع در پشت سر دیده میشد[1] وبهمین سیاق بسرعت میرفت تا زوال. باز همان صفحه را کپیتان از آفتاب ارتفاع گرفت بیان کرد که پنجاه میل دیگرداریم تا «اسکندریه» ویک ساعت بعد از مغرب خواهیم رسید و بعلت اینکه تمام راه کوه و صخره میباشد مادام که معلم و راه نما از اسکندریه نیاید ممکن نیست که بتوانیم در خور اسکندریه رفته باشم. آنشب رادر پشت اسکندریه توقف کرده لنگرگاهی یافته لنگر می اندازیم و فردا بخور اسکندریه میرویم و بجهة تدارك جهاز از ذگال و روغن زیت وغیره از برای تنقیه[2] کشتی بیست و چهارساعت باید در لنگرگاه اسکندریه توقف کنیم وبعد روانه شهر «ملتان[3]» شویم که اول مداین فرنگستان است. گفتم اختیار به آنست.

آنروز را بسرعت آمده تا یکساعت بغروب مانده اندك اندك کناره[4] مصر نمایان شد. قلعه جاتی چند ظاهر گشت. آنشب را درعقب اسکندریه

۱- درحاشیه نسخهٔ اصل بخط نویسندهٔ کتاب نوشته شده است که: محرر مصطفی شیرازی گوید: این مسئله محل تأمل است بلکه بعینه همین مسئله در کتاب فیزیک مبرهن است که هرچه جهاز سرعت سیر داشته باشد چنانچه چیزی رادر آن جهاز بهوا اندازند مثل اینکه درخشکی است بخط مستقیم بر زمین خواهد افتاد. بهرجهة این مسئله محل تأمل است.

۲- نسخه مجلس: منقح.

۳- جزیره مالت. ف.

۴- نسخه دیگر: بر.

و حوالی آن معموره انداخته وقوفاتی بکاربرده که الحق تماشا داشت محل لنگر را یافتن و احتیاط از کوه نمودن. خلاصه آنشب در کشتی در لنگرگاه[1] خواب استراحتی نموده یوم سه شنبه بیست و چهارم طلوع صبح توپی انداخته و از آن محل لنگر برداشته که معلم از اسکندریه رسید. جهاز را بطریق استادی وارد خور گردانید و زیاده از پنجهزار جهاز و بغله در آن لنگرگاه بنظر رسید از آنجمله صد غراب دو دولی منوار[2] ده غراب منوار از محمدعلی پاشا بود که بجهت نزاع و محافظت آن مملکت ایستاده بود که هر مرکبی صدوبیست عراده توپ داشت و آن مراکب هرگز حرکتی بسمتی نمی نمایند مگر هنگام ضرورت. و شهر اسکندریه غریب جلوه در نظر نمود که به تحریر نمی آید. در کنار دریا زیاده از چهارصد برج چرخی ترتیب داده بودند و بطور شراع[3] کشتی پرده نصب کرده و هر یک از پرهای چرخ پرده داشته که باد از هر طرف که می آمد در آن پرهای چرخ افتاده و متصل حرکت میداد و گفتند اینها مجموعاً طاحونه است همینکه باد می آمد و آن پره ها را میگرفت کار میکرد و وقتی که باد می ایستاد آنهم حرکتی نداشت.

ورود به اسکندریه

آسیای بادی

و شهر اسکندریه کنار دریا واقع است و خور آن قریب کناره

۱- نسخه مجلس کلمهٔ در کشتی ندارد. نسخه دیگر: آنشب در لنگر مرکب بوده.

۲- نسخه دیگر منوار بسیار عظیم بود از جمله صد غراب ده غراب منوار.

۳- نسخه دیگر: شرای.

میباشد و شهر اسکندریه قدیم که بنای آنرا اسکندر گذارده بالفعل مخروبه است و از بیروت الی اسکندریه سیصد و بیست میل مشهوراست که هر سه میل یک فرسنگ عجمی باشد و ما در پنجاه ساعت صحیح آمدیم و از اسکندریه الی مصر[1] چهل میل مشهوراست که از روی رود نیل میروند. سابق براینها راه‌نبوده محمد علی پاشا کرورها وخزانه ها خرج نموده و آب نیل را چهل میل همه‌جاآورده در طریق های بسیار صعب و متصل به دریای اسکندریه نموده‌است. و شهر اسکندریه‌جدید کمال معموری را دارد که گاهی محمد علی پاشا در مصر و گهی در اسکندریه می‌باشد وسرای پاشاقریب به لنگرگاه می‌باشد ودور ازمعموره واقع است قلعه محکم وبنیانی عالی بنا نهاده.

مختصر وصف اسکندریه

و بجهة معاملات اشخاص بسیاری آمده در مرکبی که‌ما بودیم معامله نمایند از جمله متاعی که آورده بودند دو عدد سنگ پشت عظیم‌الجثه بود وچنان‌بزرگ بود که در بین آوردن ، ازسنگینی‌ماشویه[2] قریب به آن بود که غرق شود و تابحال چنین چیزی دیده نشده بود بهرجهة بزرگتر ازگاومیش بود و در نزد انگریزان گوشت آن بسیار پسندیده و لذیذ میباشد وماهی پرداری که مثل کبوتر پرداشت ازدریا پریده و در جهاز افتاد بسیار ترکیب غریبی داشت . خلاصه تماشای آن اوضاع و احوال آن خلایق را به تفصیل‌نموده.

سنگ پشت بزرگتر از گاومیش

۱- مقصود قاهره است .ف .

۲- ماشویه قایق .ف .

کالای بازرگانی تازه

درین بین شخصی قریب بکشتی آمده و گفت شما بفرنگستان میروید. گفتم بلی. گفت چیز بسیار مرغوبی دارم بجهة ارمغان و تحفه فرنگستان بسیار ضرور است اگر قیمت زیادی بمن داده بشما خواهم فروخت و منافع بسیار در آنجا بشما خواهد رسید. ما را که خیال تجارت نبود ولیکن تصور نمودیم که چه تحفه‌ای میباشد که در فرنگستان جلوه کند. لازم است که تماشای آنرا کرده باشیم. گفتم بیاور. آمد بالای جهاز وسبدی بزرگ آورده پارچهٔ سفیدی روی آن کشیده بود. پارچه را برداشته نگاه کردیم. دیدیم عظام رمیم و استخوانهای پوسیده و میّت آدمی است و از سراپا چندین قسم در میان سبد جمع نموده استخوان سر با موی سرش هنوز باقی بود و ناخن‌ها بجای خود و حدقهٔ چشم برجای خود و انگشتان از هم منفصل نشده و اعضایش متفرق نگشته و لیکن کرباس بر روی اعضا چسبیده متحیر شدم و از او سئوال کردم این چه چیز است خانه‌ات خراب شود و این چه متاعیست که باید بفرنگستان رفته باشد و چه معامله ایست که تو میکنی و این چه سیاق تجارت می‌باشد که پیشه کرده [ای].

مرده فروشی

گفت سی سال است که کسب من مرده فروشی میباشد و سه هزار[1] سال قبل ازین در جبال مصر طایفه [ای] از یونانیان که به تناسخ قائل بودند و مذهبشان تناسخی بوده بجهة اینکه چنان میدانستند که روح ایشان شاید دوباره عود در همین قالب کند مرده‌های خود را در جبال عظیم برده و در جوف صخره صمّاء مکان مرغوبی درست کرده مدفون

۱- نسخه دیگر بعدد نوشته و دو هم خوانده میشود.

میکردند که بهیچوجه اکنون که سه هزار[1] سال است اعضایش ازهم متفرق نگشته است و پاره کرباسها و قدری طلا وپاره[ای] اسباب دیگر که به گردن او آویخته بودند آنها راهم درآورد و نشان داد و گفت چون علمای فرنگ طالب هستند که چنین امورات را دیده وعلوم خود را بدین سبب تکمیل کرده باشند لهذا ما جمعی هستیم که کسب ما منحصر باین است که مرده را بیرون آورده بر جهازی که بفرنگ میرود می‌آوریم و میفروشیم وآنهائی که بفرنگ میروند خریده و بفرنگستان میبرند. قدری از آن اوضاع عبرت گرفته آن شخص را روانه کردیم.

و یوم چهارشنبه بیست و پنجم صبح از آن محل حرکت نموده کم کم باد شدت کرده و بعلت صدمهٔ کشتی و تلاطم[2] دریا و طوفان این جانب بی‌هوش شده و اخوان دست ازجان شسته شهادتین گفته پناه برخدا قیامتی برپا شد که متصل آب درکشتی میریخت وعمله‌جات جهاز ایستاده ومتصل آب بیرون‌میکردند. قریب بمغرب کم کم تخفیف در باد بهمرسید وطوفان تخفیف یافت.

یوم پنجشنبه بیست وششم طلوع صبح باز باد مخالف وزیدن آغاز نمود و ما بیچارگان بحالت روز قبل بی‌هوش افتاده هردقیقه‌مرگی و اجلی تازه مشاهده میشد وغروب آفتاب قدری تسکین بهمرسانید.

یوم جمعه بیست و هفتم باز باد مخالف وزید. این دفعه موج

۱- مانند مورد قبل.

۲- در نسخه اصل و نسخه دیگر: طلاطم.

بسیار شد. همگی بی‌حال افتاده با چنگال‌نان بدهن ماسیگذاردند. طرف عصری آمدند و سوراخهای دبوسه را محکم گرفتند. گفتم بجهة چیست که این همه محکم کاری مینمائید و منفذ ها را باین قسم میگیرید. گفتند علامت طوفان ظاهر شده و بجهة این است که صدای موج دریا بگوش شما نرسد و آب داخل دبوسه نشود و شما دعا کنید که انشاءالله طوفان بگذرد. پناه برخدا، از استماع این خبر وحشت اثر اضطرابی در ما بهمرسید که به تحریر و بیان نمیتوان[1] نمود. همگی دست از جان شسته و شهادتین گفته و آن چیزی که طوفان از آن ظاهر میشود لولهٔ مجوفی میباشد از بلور، در جوف آن بلور زیبق را بحکمت عملی در آن قرارداده‌اند و درجاتی چند بجهة وزیدن باد و آمدن ریاح از هر سمت بجهة او مشخص کرده‌اند و معین کرده. زیبق بهر درجه برسد از وشدت و ضعف باد مشخص خواهد شد و جمیع علامات طوفان و مراتب شدت وضعف و سبب آن از آن زیبق معین میشود. باری در تفکر بودیم که باد شدت نمود و کشتی در تلاطم آمد. کپیتان بربالای جهاز رفت و باطراف کشتی جاشوها دویده بندهارا مضبوط کرده و باد کم کم مضاعف گردید و امواج کوه کوه می آمد که از صدای آن طوفان و امواج بی کران بی هوش گشته از شدت حرکات جهاز گهی خود را بر فراز چرخ مشاهده میکردیم و گهی در قعر هفتم زمین و از چرخ جهاز ناری پشت گاو زمین را می

آثار طوفان

کشتی دستخوش امواج

۱- چنین است در اصل - نسخه مجلس : بتحریر و بیان نمی گنجد - نسخه دیگر : بتحریر بیان نمیتوان نمود.

کاویدیم و از صدمات لطمات در بعضی اوقات بر روی کاکل منکوس[1] ایستاده شاه راه غرقاب فنا را قدم از سر میزدیم و از شدت حرکات یمین و یسار و تحتانی و فوقانی مدور ومقعر، اعضاء و جوارح درستی بر ما باقی نمانده موکلان و پرستاران از اهل کشتی متوجه احوال ما بودند و اعضای ما را باجهاز طناب پیچ کرده محکم بسته بودند معذلک چنان حرکت میداد که بندها را از یکدیگر می گسیخت و بر روی یکدیگر می غلطیدیم و پاره[ای] اوقات موج وطوفان چنان کشتی را مرتفع می ساخت و نگونسار مینمود که گوئی بلائی از ملاء اعلی بجهة ساکنین کرهٔ غبراء[2] از خالق ارض و سما نازل شده و چنان سینه جهاز و پشت کشتی از آن ارتفاع بر روی موج دریا میخورد و صدای مهیبی از آن برمیخاست[3] که از شدت صدمه گذشته از اعضای ظاهری اجزای باطنی و اندرونی ما بر یکدیگر پیچیده و درد برداشته و نفس منقطع گردیده بود.

شب تاریک وبیم موج وگردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

رخت خواب تیمور میرزا را نزدیک بمنظر دبوسه انداخته بودند با وجودی که منفذ آنرا اول شب گرفته بودند ضرب طوفان تخته او را شکسته به یک دفعه آب موج از آن سوراخ در رختخواب تیمورمیرزا ریخت

آب در کشتی

۱- نسخه دیگر معکوس. ۲- غبراء: زمین. ف.

۳- نسخه دیگر از آن صدا برمیخاست.

او را با رختخواب برداشته وبدر دیوسه انداخت. کپیتان وعمله جات، جهاز دوباره ریخته و سوراخ را محکم گرفته و آبهارا با ظرف بیرون کردند و ماها که دل از جان شسته بودیم و منتظر غرقاب فنا بودیم ولیکن با چنین طوفان عظیمی نفس از یک نفر از اهل کشتی بیرون نمی آمد و چنان خاموش بودند که گوئی کلاً مرده بودند و چنان توجه [1] و پرستاری جهاز را میکردند و آنی غافل نبودند در آن هنگامه بر بالای دکل جهاز رفته بندها را محکم میکردند. از هر طرف چابک وچالاك ومطلقا در کار خود غافل نبودند و کپیتان هرحکمی که میکرد با یکدیگر حرف که میزدند بصدای شافوت [2] بهم حالی میکردند که چه باید کرد و کدام امر را باید مشغول بود. خلاصه این فقره از همه غرابتش بیشتر است که در آن هنگامه وبلیه و معرکه صدای احدی بیرون نیاید وبآن چابکی متوجه امور خود بوده باشند و بهمین قسم طوفان بود و این جهاز بیچاره با موجها در نبرد بود تا قریب بهصبح ساعت بساعت شدت طوفان زیاد میشد.

همه ساکت

اندکی که انس بآن صدمه و مخمصه بهم رسانیدیم ملتفت شدم که تربت جناب سیدالشهداء بهمراه دارم [3] چهار نفر از اهل جهاز را گفتم اطراف ما را گرفته کشیدند و بردند بر سطح جهاز. پناه برخدا.

۱- نسخه اصل ونسخهٔ دیگر: متوجه.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی صدای سوت.ف.

۳- نسخه مجلس: علیه‌السلام بهمراه بود. نسخه‌دیگر: همراه‌داریم.

«شنیدن کی بود مانند دیدن» چنان موج می آمد که از سر دگل کشتی بلندتر بود و ارتفاعش بیشتر بنظر می آمد و آب از سینه کشتی بکشتی ریخته واز ناودانها متصل بیرون میرفت آن قیامت را که ملاحظه نمودم چشمها را برهم گذارده و ذرّه[ای] از تربت سرقد مطهررا در آب ریخته بفاصلهٔ دقیقه['ی] تسکین کلی بهمرسید. الحمدالله از برکت خامس آل عبا(ع) اندکی بحال آمده ولیکن بازچنان بود که احوالی وجانی برما باقی نبود.

توسل به تربت

یوم سه شنبه بیست وهشتم کم کم موج تسکین یافته ولیکن باد مخالف برخلاف خود باقی بود ولحظه[ای] از ما منفک نبود وجهازرا از رفتار مانع یعنی نصف رفتارجهاز بعلت آن باد مخالف نقصان پذیرفته و نصف حرکت راکه عبارت از ساعتی سه میل الی چهار باشد رفتار مینمود. اما از آن حرکات ناهنجار جان‌ما بلب رسیده یوم یک شنبه بیست و نهم باز بادمخالف شدید گشته باز به‌بلای تلاطم افتاده‌حالت مرگ را از واهب العطایا مسئلت میکردیم که بیک بار حالت بسیار خوشی بجهة ما بهمرسید وآرامی درحرکات جهاز پیدا شد بسیارخوشوقت شدیم که الحمدلله بادموافق شده انقلاب روی بآسایش نهاده خوب که ملاحظه کردیم دیدیم که جهاز حرکت نمی نماید.

توقف کشتی درمیان دریا

سبب توقف را پرسیدم[1] گفتند ذگال کشتی تمام شده و چرخ ها از حرکت ایستاده. ازین خبر وحشت‌اثرهزار بار یادطوفان کرده‌سراسیمه کپیتانرا طلبیدم گفتم از برای‌خدا حکایت فقدان ذگال چه نقل است

۱- نسخه مجلس ودیگر: پرسیدیم.

گفت بلی ذغالی که از اسکندریه گرفتم خوب نبود و تمام را بادمخالف آمد و ذغال تمام شد. گفتم تا شهرملتان چقدر دیگرراه باشد. گفت از اسکندریه تا ملتان هشتصد و بیست میل است. ششصد میل آمده‌ایم دویست وبیست میل دیگر باقی‌داریم. گفتم خاك برسرت چه می کنی. گفت چاره‌ندارد مگر باد سوافق شود. قدری راه را با موافقت‌باد باید رفته و قدری دیگر اسباب کشتی‌از قبیل درو پنجره و صندلی‌ومیزسوخته و بقدر پنجاه میل دیگر ذغال‌داریم که قریب خشکی سوای ذغال‌نمی توان بسبب کثرت موج کشتی را بساحل رسانید و اکنون باید منتظر باد بود. گفتم چوب بجهت سوزانیدن‌چه داری. گفت‌ده میل راه. گفتم اگر بادسوافق شود روزی چند میل میروی. گفت جهاز ناری که شراع و دگلی ندارد شراع کوچکی‌دارد روزی دو میل با شراع میرود. گفتم چه‌میگوئی این‌حساب کجاو مایهٔ توکدام. خانه‌ات خراب شودهمگی را بکشتن دادی. چهارماه دیگر هم ازاین‌قرار به ملتان نخواهیم رسید.

گفت این اتفاق اول است که بجهت من افتاده و الا چهل سال است که جهاز نازی اختراع شده هرگز چنین اتفاقی بجهة هیچکس نیفتاده است و سوای تسلیم چاره نیست‌و این درد درمان ندارد. همگی تسلیم کرده و برضای حق تعالی تفویض نمودیم. حساب آب و آذوقهٔ خودرا کرده پانزده روزآب باقی مانده و بیست روز نان و سایر آذوقه بقلم آمد و آذوقه را ضبط کرده قرار شد روزی بهرکس‌سی مثقال آب و پنجاه مثقال آذوقه ماکول بیشتر ندهند تا به بینیم چه میشود. گفتم

فقط تسلیم محض

احتمال ندارد که ازین راه کشتی عبور کند. گفت راه عبور کشتی تجّار از آن کنار است که قریب به آبادی میباشد بواسطه کم رسی آب وآذوقه دوره میروند واین راه وسط دریای ابیض است که سوای جهازنار بجهت نزدیکی و اطمینان از وصول بمقصد احدی ازین راه تردد نمی کند ازین جهت هم ما را مأیوس کرده نقشه را پیش آورده پرگار گذاشت و حساب کرد و از آن مکان به ملتان دویست و بیست میل بوده و به « ازمیر » که آخر مملکت روم است هم دویست میل بوده وبه «زنکت[1]» هم دویست و پنجاه میل بوده دیگر مطلقاً و اصلاً خشکی در حوالی نبوده و زنکت هفت جزیره است متصل بهم که سابق براین در تصرف فرانسه[2] بوده اکنون در تصرف انگریز است.

باری حیران وسرگردان درآن بحر بیکران بدون حرکت برجای خود ایستاده مرکب نارکه چاپار و تاتار بحر بود چون حمار دروحل مانده اهل سفینه که آب ونان فرنگستانرا در شبانه دیگرخورده داشتند چنین خیال محالی را نمیداشتند درآنوقت بتصور وصول بمقصد درسالی دیگر مسرور و خورسند و وعده مواصلات بخود میدادند[3] سبحان الله چه

۱- Zante یکی از جزایر یونان.ف.

۲- نسخهٔ دیگر: « فرنگسیس ».

۳- در ترجمه انگلیسی سطر بالا چنین آمده: اهل سفینه که آب و نان فرنگستان آنانرانیرومند ساخته بود در این ماجرای فوق العاده کاری نمیتوانستند انجام دهند.ف.

شرح بیچارگی

حالتی برما بیچارگان دست داده یک جادوری از وطن وآنهمه‌متعلقان. یکطرف قطع امید از وصول بمقصد ومکان و معاشرت اشخاصی که مطلقا زبان ایشانرا نمیدانیم. فی‌المثل اگر آب میخواستم [1] صندلی میاوردند و اگر نان میخواستیم [2] متکا میاوردند وخوف طوفان و لطمات دریا که دقیقه[ای] آرام و قرار برما باقی نبوده هر دم از کثرت حرکت موج اینطرف و آنطرف اعضاء و جوارحمان کوبیده از هر طرف مأیوس و آن درد بی درمانرا چاره بخاطر نمیرسید و چشمِ انتظار، آن‌بحر بیکرانرا از هرجانب کناره نمی‌دید و باد مخالف متصل بهم لاینقطع می آمد که دقیقه[ای] ما را آرام نمی گذارد و درآن حالت نا امیدی باز باستفراغ وآشوب حال مشغول بودیم.

توسل بسیدالشهداء

و یوم یکشنبه را تا یوم چهارشنبه سیّم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۲ [3] دوساعت قبل از ظهر در آن دریا باسقاط حرکت مبتلا و در بستر مأیوسی با وفور رنج و عنا افتاده از بودن شهر محرم و دوری از آستانهٔ مفاخر بنی‌آدم بخصوص جناب سیدالشهداء و تعزیهٔ آن بهترین خلق خداگریان ، قدری از دوری‌آن آستان وابتلای این دردبی‌درمان و بحر بیکران برحال خود و اخوان گریسته و درآن حالت مأیوسی از جانب سیدالشهداء نجات و استمداد خواسته درآنحالت بی خودی بی هوش‌وار افتاده‌اند کی خوابم برده بود که همهمه درمیان اهل کشتی

۱ و ۲- نسخه مجلس و دیگر : میخواستیم.

۳- در اصل ونسخه مجلس ۱۲۵۳.

افتاد. پاره[ای] بر بالای سطحه جهاز برآمده و دوربین ها را گرفته طرف مغرب را ملاحظه میکردند تحقیق کردم چه خبر است گفتند سیاهی‌ازدور دیده‌اند تصور میکنند که شاید جهازی باشد.

گفتم هیهات بر فرض که جهاز باشد ازکجا بهوای شما از آنجا باینجا بیاید و برفرض که بیاید ازکجاجهاز انگریز باشد و بر فرض که مال انگریز باشد ازکجا جهاز ناری باشد و بر فرض که باشد ازکجا علاوه از کفایت خود ذغال داشته باشد و بشما دست گیری کند اینها خیال بیهوده‌ایست. باید همین‌جا ماند ومُرد و بآن همهمهٔ واهی اعتنا نکرده خوابیدیم. ملاحظه کردیم که گفت‌وگوی آنها زیاد شده بطمع افتادم که شاید جهازی باشد و مطلع از حیرانی ما شده باشد اخباری بلکه باین معموره‌ها برساند بلکه اعانتی از جائی شود و خداوند عالم سبب نجاتی سازد. دونفرمرا گرفته خودرابه‌بالای جهاز رسانیده‌باوجودی که بارها از ده فرسنگی کشتی رابر روی دریا میدیدم هرقدر امعان‌نظر نمودم و نظاره را متوجه ساختم چیزی بنظرم نیامد با دوربین‌نگاه‌کرده سیاهی مثل کلاغی در دوربین دیده کپیتان در بالای دگل با دوربین برآمده همینقدر تشخیص داده شد که روی جهاز بکدام طرف است.

پیدا شدن نشانهٔ امید

قلیل ذغالی که داشت گفت آتش کردند و میانه مشرق وشمال را گرفته جلو برآن کشتی وجهاز ناری‌را بحرکت درآورد و ذغالی که همراه بودبقدر پنجاه‌میل بود به یک دفعه تمام‌ذغال را درکوره‌ریخته که جهاز ناری ازجای متحرك شد بادهم موافق گردید. بسرعت تمام

متوجه آن کشتی گشت. قدری راه که آمدیدنمیرسد وآن کشتی میگذرد ازینجا باروط زیادی در توپ کرده توپی انداخت و بعد از توپ شراع را بزیر آورده بیدقی بسیار سرخ بالای دگل کرد. همین که بیدق بالا رفت ملاحظه کردیم اندکی نزدیکتر شدیم. گفتم این چه بیدق است گفت توپ اول بجهة این است که اهل جهاز متنبه شوند و نگاه کنند و این بیدق نشانهٔ عجز است یعنی که ما در بلا مبتلا و گرفتاریم ما را امداد و اعانت کنید. حال اگر این جهاز از انگریز باشد خواهد آمد و متوجه ما خواهد شد.

بیدق عجز

بعدازآن کتابی چند کپیتان آورده و پیش خود گذاشت. معلوم شد که آن جهاز نزدیک بما شد. لیکن بسیار دور بود. با دوربین کپیتان تشخیص داد که جهاز انگریز است و همین که دانستند که جهاز از انگریز است. بیدق عجز را بزیرآورده چهار بیدق دیگر بالوان مختلفه و ترکیبات غریب بالا کرده. سئوال کردم که این چه نشان است. گفت این علم ها هریک نشانهٔ کلمه ایست ومجموعهٔ آن آفریکن مال سرکاری است و میخواهد شما را ملاقات کند. بعدازآن دوربین را گرفته ملاحظه کرد. کلاه راازسر برداشت واظهار مسرت نمود. گفتم چه دیدی. گفت این مرکب ناری میباشد و اسمش «اسپیت فایر ۱» است مال سرکاری است از سلطان بجهت اخبارات و وقایع سرحدات روم به ازمیر میرود نزد بالیوز. اسم جهاز مارا که دید آنهم اسم جهاز خودرا بما با علمها

آفریکن مال سرکاری است

۱- Spitfire.

و نشانه بالا کرد و گفت اینک می آیم.

از این خبر بهجت اثر نه [از] اینقدر مسرور گشته که به تعریف و توصیف درآید. سجدات شکر الهی را در آن فرج بعد از شدت و آن دولت پس از نکبت بعمل آورده کارساز بی منت را و حضرت رب العزة را سپاس بی نهایت نموده تفصیل آن معرفت و حکایت را بجهة اطمینان قلب از کپیتان سئوال نمودم که چگونه دانستی که این جهاز ناری است و بیاری ما خواهد آمد. کتابی باز کرده که اسامی جهازات جنگی پادشاه را مخصوصه[1] در آنجا ثبت کرده و نشانها را مصور نموده بودند. هفتصد جهاز منوار[2] مخصوص جنگ بقلم آمده بود و یک طرف آن کتاب بیست و نه شکل بالوان مختلف تصویر و بیدق و اعلام کشیده که در وقت ضرورت در کتاب نگاه کرده بهمان شکل هر مطلبی بوده باشد حروف مقطع را به بیدق بالا میکنند جواب و سئوال بدین قسم است و این مخصوص است به پادشاه و هر کپیتانی که در جهاز سرکاری است لازم است که چنین کتب را داشته باشد.

راهنمای کشتی های انگلیسی

باری در این صحبت بودیم که آن جهاز مثل عقاب در پرواز رسید آب دریا را مثل خندقی عظیم از یکدیگر شکافته نعرهٔ رعد آسایش از یک فرسنگی بگوش ما میرسید. نزدیک که آمد طرفه مرکبی بنظر آمد که کشتی ما در کمال حقارت عجز سئوال بجهت اخذ ذغال چون گدایان

۱- نسخه اصل ومجلس: مخصوصاً.

۲- در ترجمه انگلیسی جهاز بزرگ.ف.

بد احوال به دریوزه و طلبکاری نزد او دراز کرده و بزبان حال می گفت:

توصاحب دولتی من مستحقم   زکات حسن ده حق دارم امشب

کپیتان جهاز ما بربالای سطحه برآمده کپیتان اسپیت فایر نیز از آنجا بالای سطح جهاز آمد سلام بیکدیگر کردند و کپیتان ما عرض حال فقدان ذغال نمود. آن کپیتان گفت آنچه بخواهی ذغال دارم و بشما خواهم داد. از این مقدمه لذتها بردیم وشکرها کردیم که خداوند عالمیان چگونه الطاف دستگیری[1] بما کرده، دراین دریای بی پایان که داوری و فریادرسی نبود، چه قسم مرکب ناری بجهت اعانت و مددکاری ما رسید و ذغال فراوان آورد:

از دست و زبان که برآید   کز عهده شکرش بدرآید

باری سرپوش های هردو جهاز را برداشته هردو کشتی برادروار قریب بیکدیگر ایستاده ماشوبها بزیر آورده بنای ذغال کشتی را گذاشته کپیتان آنجهاز مطلع گردید که ما شاهزادگان عجم در جهاز آفریکن میباشیم و ارادهٔ رفتن به دولت را داریم. درماشوبه نشسته آمده درپای جهاز و اظهار مخالصت و محبت نمود و مانیز مهربانی و ملاطفت نسبت باو بظهور آوردیم. اورا احضار به بالای جهاز کردیم. گفتند معاذالله اگر کشتی ما بکشتی شما بخورد لازم است که اهل آن کشتی بملتان برده بیست و دو روز اورا بکارانتین بگذارند و شما کارانتینی هستید احدی بشما مجالست و ملامست نمی کند و پاره[ای] میوه و ماکولات از آنجهاز

رعایت بهداشت

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: الطاف و دستگیری.

کپیتان برسم هدیه که بجهت ما آورده بود در پارو مجلافها[1] گذاشته در ماشوبهٔ ما از دور میریخت و اصلاً ملامست بما و چیزی که متعلق بما بود نمیکردند.

شخصی دیگر از فرنگان در ماشوبه باتفاق کپیتان نشسته بود. بیان کرد که من بطهران میروم شمارا اگر پیغامی باشد بگوئید. گفتم کاغذ مینویسم. گفتند کاغذ را نخواهد گرفت و پاره [ای] پیغام به نصرالله میرزا و سایر اخوان خود داده از سلامتی احوال و سبب سازی ذوالجلال متعلقان را بشارتی فرستاده بسیاری یاد از اوطان و بازماندگان نمودیم.

سلامی به برادران

و در میانهٔ هدایائی که کپیتان بجهت ما تعارف فرستاده بود میوه تازه‌ای بود که تا بحال دیده نشده بود. ترکیب آن بطور توت ۳ کل[2] ولیکن بسیار نرم و ملایم، رنگش بسیار قرمز، بطریق توت نخهای بسیار نازك ولطیف داشته، طعمش ترش وشیرین واورا باقند کوبیده میخوردند. بسیار خوشمزه چیزیست. اسمش در فرنگستان مشهور فلاوریست[3]

بعد از اخذ ذغال هردو جهازرا ذغال کرده آتش ذهاب مشتعل گردید. اهالی هردوجهاز ازیکدیگر وداع کرده هریك ازطرفی روان گشته باندك زمانی ازیکدیگر غایب گشتند. اگرچه باز باد مخالف ما بود ولی ساعت[4] پنج شش میل راه بسرعت می آمدیم. آنروز لله الحمد درنهایت مسرت

روز گارخوشی

۱- نسخهٔ مجلس: مجدفها. ۲- شاید مقصود شاه‌توت باشد.

۳- Strawberies. ف

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: ساعتی

وفرح نا کی قطع مسافت میکردیم. احوالمان رو به بهبودی گذاشته اشتهای غذا بهمرسید. مایل بگوشت ماهی گشتیم. از کپیتان سئوال کردیم که گوشت ماهی می توان یافت. گفت جهاز در رفتار است ماهی تازه ممکن نیست ولیکن من ماهی بخدمت شما می آورم که فرقی باماهی تازه نکند بلکه بهتر باشد.

تخته [ای] از دبوسهٔ جهاز برداشته چند عدد مرتب دان[1] مس بیرون آورد که سرآنهارا بالاك مضبوط گرفته مستحکم کرده بودند. سرآنهارا برداشته و دو عدد ماهی از آن ده پانزده ماهی تازه که گفتی اکنون از دریا صید کرده اند بدرآورده و بقیه دیگر در سایر مرتب دانها گوشت گوسفند و گوساله در نهایت طراوت و تازگی بیرون آورده بیان کرد که این ماهی دو ساله است و دیگر گوشتها چهارساله است و قرار انگریز بخصوص مرکب سرکاری که به بحر محیط و ینگی دنیا سفر می کنند و شش ماه بلکه یکسال آبادی بچشم نمی افتد[2] گوشت را ادویهٔ چند براو می زنند ودرچنین حقه ها و مرتب دانها مرتب ساخته سرآنرا محکم کرده که مطلقا هوا تأثیر و تصرف درآن نمیکند. بنابراین دراحوال خود و طراوت اول باقی مانده و هروقت بخواهند بکارمی برند و گوشت بیست ساله درجهاز سرکاری ودراین جهاز بهم میرسد که بهیچوجه از گوشت تازه نمیتوان فرق نمود. بسیار حیرت کردم. طباخ خودرا طلبیده چند دانه از آن ماهی دادم که غسل داده[3] طبخ کند. ماهی راشسته بریان کرده آورد

ماهی دوساله و گوشت چهار ساله

۱- جعبه. ف.
۲- نسخهٔ اصل ومجلس: نمی بینند.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس: این دو کلمه را ندارد.

عجب ماهی‌ای ملاحظه کردم معاینه برنگ ارغوان وبه‌ترکیب ماهی حلواعریض، قدری خوردم بسیار بسیار لذیذکه تابحال ماهی بآن لذت نخورده بودم سؤال کردم که این چه قسم ماهی است. گفتند که این نوع ماهی در دریای ابیض از اسکندریه الی «ملتان» یافت میشود و مشهور به «سلطان ابراهیم» است. خلاصه آن شب را خواب استراحتی کرده.

خوراک سلطان ابراهیم

یوم پنج‌شنبه چهارم دوساعت بعداز ظهر آثارخشکی وعلامت جزیره «ملتان»[1] نمایان گشت. دوربین ها از اطراف علم گشت وعلم ها بهرطرف ارتفاع یافته مسرت بی‌اندازه حاصل آمد. اندکی که قریب گشتیم آثار جهازات چند از دور نمایان آمدند که قریب کشتی[2] کپیتان دردوربین دیده اخبار داد که جهازجنگی پادشاه‌فرنگ (انگریز) است که دراختیار کپیتان باشی[3] میباشدومستحفظ دریای ابیض است واز «مالتان» تا «اسکندریه» و «اسلامبول» و دریای روم و ممالک «نمسه» و «ایتالیان» در تصرف حکم کپیتان باشی این‌جهاز[4] است یعنی روی دریارامحارست می‌کند. وبجهت مصالح چند درمالتان بحرابیض توقف دارد. اکنون بملاحظه [ای] درحرکت آمده‌اند و نمیدانم کجا میروند وعدد این‌مراکب که‌حارس بحر ابیض میباشند هفت‌است و همگی آنها مرکب پلیتیک و جهاز منوار

کشتی کاله‌دونیا

۱- درحاشیهٔ نسخه نفیسی نوشته‌شده است: مرادجزیرهٔ مالطه‌است که‌در بحرمتوسط‌واقع است وملتان نام شهری‌است از بلاد هندوستان.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: کشتی غریبی.

۳- امیرالبحر Admiral. ف.

۴- نسخهٔ نفیسی ومجلس این‌دو کلمه‌را ندارد.

و مخصوص جنگ است ولیکن یکی از آنها که در جلو است اسمش کلدانیا[1] میباشد و خود کپیتان بر آن سوار است.

چشم روزگار و گردش لیل و نهار چنان مرکب ندیده و از همهٔ مراکب عالم بزرگتر و عظیم تر میباشد و پادشاه انگلتره بواسطهٔ داشتن چنین مرکبی از همهٔ پادشاهان فرنگستان و ممالک اروپه افتخار میکند و اگر بخواهد مملکت روم و فرنگستان را سراسر در لحظه [ای] خراب کند همین مرکب کفایت خواهد کرد. کرورها مخارج آن جهاز شده و استادان فرنگ صنایع و کارنمائی ها در آن مرکب نموده اند. و از آن بهتر مرکبی در سرکار پادشاه بهم نمیرسد.

بکپیتان گفتم درین صورت جهاز ما را نزدیک بآن جهاز برده که تماشائی کرده باشیم.

چند یوم قبل ازاین مقدمات، کپیتان در جهاز از ما سئوال کرد که ترکیب اعلام مراکب ایران ونشانهٔ جهازات ایشان و علامت پادشاه عجم بر مراکب چگونه است. اینجانب در پارچه نقش ذوالفقار را نقش کرده علمی ترتیب نموده در آن روز که قریب به مرکب سرکاری رسیدیم اول از دور اعلام سلام بقانون خود بالا کرده و از آن جهازات نیز علم ها بالا کرده جواب سلام دادند. بعد اسم آفریکن را بالا کرد و بیدق ذوالفقار را نیز زده پهلوی آن جهازات که رسیدیم، سبحان الله طرفه جهازی بنظر ما رسید. شهر عظیم[2] در روی آب دریا روان و دیدهٔ عقل بر آن صنعت غریب حیران مانده

بیدق ذوالفقار

۱- Caledonia

۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس: شهرعظیمی.

در پهلوی جهازما که رسید سردگل جهازها بمرتبهٔ اول آنجهاز میرسید. چندین مرتبه وطبقه درآن بنا نهاده و دگلهای طویل برآن نصب کرده بودند که شعاع بصر در نظارهٔ آن خسته[1] و مرغ اندیشه بارتفاع آن منار ها راه نجسته منظرها و غرفه ها درآن ترتیب داده بطریق مقرنس و هندسی ساخته بودند که هیچ عمارتی را بدان خوبی نمیتوان ساخت بیرونش که بدان خوبی و آراستگی بود، اندرونش معلوم که چه خواهد بود. معادل یکصد و بیست عدد توپ قلعه کوب درآنجهاز بوده، سایر اسبابش بی‌نهایت. جمعیت بسیاری از سپاهیان درآنجا بوده، همگی از غرفه های جهاز سر برآورده مارا تماشامیکردند. ماهم درسطحه جهاز صندلی گذاشته نشسته تماشامیکردیم.

وصف کشتی کاله دونیا

کپیتان باشی[2] از بودن ما مطلع گردید که به‌جهاز آفریکن میباشیم در بالای جهاز برآمده اظهار مسرت و تعارفات بعمل آورده، مانیز تعارفات بعمل آوردیم. سایر مراکب سرکاری رامشاهده نموده ازملاقات هریک تماشائی بی‌اندازه و مسرتی کامل حاصل گردید.

ازمراکب گذشته یکساعت بغروب آفتاب مانده بحوالی شهرملتان رسیدیم. عجب شهری آراسته و مدینه [ای] پیراسته بنظر رسید. از بیروت الی ملتان از راه دریا یکهزارو یکصد وبیست میل مسافت میشود و ما بعلت مخالفت باد و فقدان ذغال در سیزده شبانه روز قطع آن مسافت را نموده.

۱- نسخهٔ نفیسی ومجلس: خسته میشد.

۲- درترجمهٔ انگلیسی اورا: Sir Joshua Rowley نام برده.ف.

وشهر ملتان جزیره ایست از ممالک اروپه و فرنگستان محسوب می‌شود. اطراف آن جزیره شصت میل بنظر رسیده و مدینه ملتان که موسوم به «والدته»[1] میباشد در بالای کوه واقع گشته و اطراف آن کوه راچنان نقاری و هموار کرده اند که درهمهٔ مکانها عربان و گاری بسهولت ایاب وذهاب میکنند. خانه های بسیار عالی از سنگ های خاره مشرف بر دریا درآنجا بنا نهاده‌اند و حصار متین از احجار رخام بدورآن کشیده‌اند که اگر لشکر عالم از جای خیزند بجزاز محاصره و فقدان آذوقه تصرفش بطریقی دیگر محال می‌نماید وآن جزیره در منتهای بحر ابیض وابتدای بحر اسود واقع است[2]. سرحد مملکت انگریز استودولت انگریز زیاده ازحد نگهبانی و حراست آنجارا رعایت[3] مینماید و پیوسته لشکریان و افواج سرباز درآنجا ازدولت مأمور و نگهبانند وجهازات چند و کپیتانان و صاحب منصبان، آنحدود را محافظت میکنند. وحدودش از یکطرف بولایت قیصر نمسه و ازیک سمت بمملکت روسه وناپلیون وازیکجانب به مملکت اسپانیول و ایتالیان و از یکجانب بسرحدات مملکت روم منتهی می‌شود.

وصف مالتا

وجزیرهٔ ملتان بعدازسلاطین کیان درتصرف قسیسین ورهبانان اهالی آنجا بوده و خلفای بنی عباس برآن بلاد استیلا یافته و بعد از خلفا باز

۱- Valetta ۲- این دو مورد هیچیک صحیح نیست و مراد از سرحد هم نقطهٔ مهم سوق‌الجیشی است نه مرز و کرانهٔ مملکت.

۳- نسخهٔ مجلس: این کلمه را ندارد.

باختیار اهل آندیار درآمده درسنهٔ هزارودویست و سیزده بنی پاره[1] پادشاه فرنکسسیین[2] وسایرممالک فرنگستان آنجزیره رامسخر کرده . جمعی کثیر بقتل درآورده دوسال تمام در تصرف او بوده، بعد از گرفتاری بناپارت اکنون مدت سی و پنجسال است که در تصرف دولت انگریز می باشد و معادل چهار هزار سرباز در هنگام امنیت و زیاده در اوقات ضرورت مستمر در آنجا مأمور میباشند و هفت جهاز سنوار[3] پیوسته بجهت وصول اخبار در آن دیار مقرراست و علامت سرباز و سپاهیانشان این است که ازساق پا تا عورتشان پوشیده نیست . وزبان اهل آنجزیره عربیست مرکب به ایتالیائی و علت آن اینست که در زمان استیلای خلفای بنی عباس و هارون الرشید اهل اسلام بسیاری درآنجا توطن کرده، اصل لغت ایشان ایطالیائی بوده بسبب کثرت معاشرت با اهل اسلام مرکب بعربی شده . وباوجود دریا هوایش بغایت سردسیراست وشاخه[ای] ازدریا جداشده درمیان معموره آمده است که بسیاری از معموره اش نیز جزیره است . که تردد بماشوبه[4] میشود و لنگرگاهش قریب بکوه و متصل بخانهای معموره است .

اطلاعاتی از مالتا

از هرنوع میوه سرد سیری و گرمسیری درآنجا بعمل میآید و از اماکن دیگر نیز می آورند و در آنجا وفور دارد ولی بغایت بعلت بعد مکان غالی و گرانست[5] کاهوی آنجابسیار خوب میشود . باغلای آن

۱- در نسخهٔ نفیسی ومجلس: پاناپرت ومراد بناپارت امپراطورفرانسه است .
۲- نسخهٔ نفیسی ومجلس: فرانسه ۳- درترجمهٔ انگلیسی جهازجنگی. ف. ٤- نسخهٔ دیگر: ماشوه. ٥- نسخهٔ نفیسی ومجلس: بواسطهٔ بعد مکان بغایت گران است .

ولایت[1] به اندازهٔ گردوئی بنظر رسید ومیوهٔ تازهٔ دیگر دارد که ترکیب و اندازهٔ گلابی‌است ولیکن طعم نارنگی می‌دهد و مزاجش بسیار بارد است موسوم به بتسپولی[2] وپرتقال ولیموی آب و نارنگی‌و سایر مرکبات وفور دارد . غله‌اش‌مرغوب. نانش بسیار پاکیزه ولطیف و مردمش بمرتبه[ای] شسته ونظیف میباشند وعدد مخلوق آن‌جزیره دراین‌سنه از قراریکه در دفترشاهی ثبت گردیده ذکور واناث یکصدو بیست‌هزار بازدید شده است و از جملهٔ غرایب درچنین ولایتی ماست بهم نمیرسد بلکه درکل ممالک اروپه[3] و فرنگستان‌ماست وجودندارد وحمام‌هم‌در تمام فرنگستان‌نیست. و اقسام ریاحین ربیعی و خریفی در جزیرهٔ ملتان بعمل میآید. گل‌قرنفلش کمال‌طراوت‌را داردو درتابستان ساعت‌روزش به پانزده میرسدو همچنین‌شبهای زمستان بدین‌طریق است و کوکب جدی که قطب شمالی‌باشد قریب بوسط‌السماء ملاحظه گردید دروقت ایستادن‌بقبله نجدایسر[4] واقع است.

فقدان ماست و حمام

باری شهر بآن آراستگی تا بحال دیده نشده بود ولی در جنب شهرهای فرنگستان قراء ودهات محسوب میشود .

آن روزکه عبارت از یک ساعت بغروب مانده بود واردلنگرگاه

۱- نسخهٔ نفیسی ومجلس : باقلای آنجا .

۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس : تیسپولی . رموزالسیاحه: نسپولی.

۳- نسخهٔ نفیسی‌ومجلس: اروپا .　　۴- نسخهٔ‌مجلس: به کتف‌ایسر

نسخهٔ‌نفیسی که اصلاح شده ایستادن روبقبله بخداء منکتب‌ایسر

شده و قریب به کارانتین لنگر انداخته. چون شب دیروقت بود ممکن رفتن کارانتین نبود. خواجه اسعد باش ترجمان را فرستاده بکارانتین رفته مکانی پاکیزه معین و مرتب ساخته آنشب را در جهاز بسر برده.

روز جمعه پنجم یک ساعت قبل از ظهر در ماشویه[1] سوار گشته وارد بکارانتین شدیم. عجب عمارتی و غریب بنائی بنظر رسید. شهری را عمارت از سنگ خاره کرده‌اند و کارانتین قرار داده‌اند. و علم بقواعد کارنتین در مذهب ایشان از جمله واجبات است. اگر خطائی سرزند در عقوبت توَقف کارنتین خواهد بود.

در قرنطینه یا کارانتین

و اما کارانتین حصاریست محکم و حصنی است مرتفع و مستحکم که حکماء و سلاطین فرنگ در هریک از ممالک اروپه بنا نهاده‌اند و بقانون شریعت ایشان وقوف در کارانتین واجب است و فرار از آن، انسان واجب القتل است.

کارنتین محایست که بجهت ناخوشی طاعون و وبا و امراض مسریه بنا نهاده‌اند و در هر مملکت از ممالک فرنگستان بتفاوت فهم حکمای ایشان در مدت رفع ناخوشی‌های مسریه طول مدت کارنتین را مدتی معین کرده‌اند. بعضی از ممالک چهل روز و پاره[ای] یکماه میباشد. ولیکن وقوف در کارنتین ملتان را مدت بیست و دو روز معین کرده‌اند.[2]

بالاخره کارنتین حصاریست از سنگ خاره در مقابل معمورهٔ شهر

۱- نسخهٔ دیگر، ماشوه.

۲- نسخهٔ مجلس: بعضی از ممالک تا اینجارا ندارد.

بفاصلهٔ ششصدقدم و شاخه‌ای از دریا میانهٔ حصار کارانتین و بلده‌واقع گشته و دور آن حصاررا از اطراف احاطه نموده و درآن حصار عمارتی چند و بیوتاتی بسیار طویل و بلند از سنگ خاره بجهت نزول بکارنتین ساخته‌اند. موکلان ونگهبانان چند در آنجا می‌باشند که برخودواجب دانسته‌اند که متوجه قواعد ورسومات کارنتین بوده‌باشند واگرنعوذ بالله عمداً او سهوااز کسی سهوی در آن قواعد واقع شود، اگر پادشاه‌روی زمین باشد وکرورها برشوت دهدقبول نخواهدشدوازوی نخواهند گذشت و جهازاتی که از اطراف بحر اسود و مغرب میآید آنهارا بکارانتین نمی برند و جهازاتی که از بحر ابیض میآید و ممالک روم و نمسه‌و مصر[1] واسکندریه می‌آید آنهارا بکارانتین میبرند وقانون براین‌است که‌ازدور بجائی که آثار جزیرهٔ ملتان نمایان میشود علمی‌زرد و بسیار بزرگ در بالای دکل کرده علامت این‌است که‌مااهل کارانتین میباشیم - بعد که لنگرگاه می‌آیدباید باحدی ملامست نکندواحدی بایشان ملامست نخواهد کرد تا اینکه میرود بحصار کارانتین.

حصار کارانتین و رسوم آن

کارانتین عمارتی‌است بسیارعالی مشرف بردریا وجمیع مایحتاج از فروش و ظروف در آنجا آماده و مهیا است. اجاره و کرایهٔ معین دارد. مأکولات و مشروبات ازهرچه چشم بیند ودل تمنا کند درماشوبه[2] های

۱- در ترجمهٔ انگلیسی مینویسدکه درآن تاریخ بمناسبت بروز وبا در تریست کارانتین بود. ف.

۲- نسخهٔ نفیسی ومجلس: ماشوبه وهمچنین است در موارد دیگر.

نقاشی بسیار باصفا گذاشته در روی آب دریا زیر همان عمارت میفروشند خریداران کارانتین از خانه های خود هریک راهی معین ومشخص دارند بزیر آمده لب دریا هرچه بخواهند میخرند ولیکن شخص بایع متاع را آورده روی سنگ گذاشته وموکلان کارانتین متوجه مشتری میباشند. شخص بایع دور رفته مشتری مال[1] را برده بهامیدهد. اعتقاد ایشان چنانست که چوب و فلزات ناخوشی بردار نیست یعنی تأثیری نمیکند و اگر سهواً دست بایع بمشتری بخورد آن موکلان آنشخص را گرفته بیست ودوروز درکارانتین میگذارند و رهائی بجهت آن ممکن نیست واهل کارانتین نیز بایکدیگر معاشرت و مجالست نمیکنند مگر اشخاصی که دریک روز وارد کارانتین شده باشند. و منزل ایشان علیحده است وبجهت هرکس حدودی معین است که از حد خود نمی تواند تجاوز نماید. احدی نیز بحد اونمیتواندآید واگر بیاید باید که مدت کارانتینش از سرگرفته شود.

مراقبت‌های بهداشتی

بعد از آمدن در کارانتین واجب است که آنچه از مأکولات و ملبوسات که دارد در این بیست و دوشبانه روز بهوا داده روی بندها انداخته تاامراضش رفع شود وهرروز کاپیتان کارنتین بایدآمده وملبوسات و مأکولات مشاهده کند اگر چیزی بهوا داده نشود ایام کارانتین تازه خواهد شد.

بعد از اینکه ایام بیست‌ودو روز منقضی شد کپیتان همراه آمده شخص را بر ماشوبه سوار نموده میبرد بشهر. آن وقت مرخص است و

۱- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مال خودرا،

کاغذی باو میدهد که فلانه کس ازوقوف کارانتین گذشت و اگرمعاذالله در عرض راه دستش به یک نفر اهل کارانتین یا کسی که تازه وارد شده باشد بخورد، دوباره او را بکارانتین برده بیست ودوروز را باید توقف کند و اگر احیاناً کسی از کارانتین فرار کند یا از بحرابیض آمده بکارانتین نرود قتل آن واجب وخونش هدراست. درشریعت فرنگان حکم بقتل نیست مگر دو مرحله یکی قصاص و دیگری فرار و طفره از کارانتین که البته خواهند کشت و نخواهند گذشت.

واز جملهٔ اتفاقات اینکه روزی در ایام توقف کارانتین تیمورمیرزا دل تنگ شده تفنگی برداشت در یکی از مناظر کارانتین که مشرف به دریا بود مرغابی که میآمدند صید میکردوتیری می انداخت. بقالی بخت برگشته درزیرآن عمارت پاره[ای] مأکولات آورده بجهت اهل کارانتین در داد و ستد مشغول بود. تیمور میرزا خسته گشته روی صندلی نشست و پای خودرا از آن منظره بیرون کرده جوراب از پای تیمور میرزا برسر بقال خورد که موکلان کارانتین مثل ملائکهٔ عذاب بر سرآن بیچاره دویده وآن بیچاره از تشویش دویدو خودرا به ماشوبه رسانید که بیرون رود موکلین دویده آن بقال را بادونفر ازرفقایش که دست او بآنها خورده بود گرفته درکارانتین آوردند. هرقدرآه و ناله نمود بجائی نرسید. بیچاره بیست و دو روز در کارانتین ماند.

خلاصه اینکه ما که ما وارد کارانتین شدیم عمارتی بسیار عالی منزل کرده حاکم و گورنل ملتان که مسمی به کرنل کردیو[1] بود نزد

۱- Colonel Cardew

موکلان فرستاد که منزل را مفروش ساخته ازهرقسم ظروف وضروریات ومایحتاج آماده و مهیادارندو مطالبهٔ کرایه نکنند ودرآن روز گورنل آدم فرستاد و معذرت بی‌شمار خواسته کمال تعارف‌را بعمل‌آورده وتمنانمود که وقتی‌را معین نموده گورنل بدیدن آمده باشد. بعداز آدم گورنل‌آدم سرتامس بریکس ریر[1] ادمیول[2] کپیتان باشی که در جزیرهٔ‌سلتان ازسرکار ماموراست و بسیار جلیل‌القدراست آمده اظهار ارادت نمود وخواهشمند شدکه وقتی مارا ملاقات نماید. اورا نیز بفردایک ساعت قبل از زوال وعده دادیم.

دیدن‌حکمران مالتاوکاپیتان باشی‌از شاهزادگان

یوم شنبه ششم یک ساعت قبل از ظهر کپیتان مذکور برلب کارانتین آمده اخبار داد، موکلان کارانتین بزیر رفته خانه [ای] را درلب آب معین نموده.

و قرار چنانست که اگر شخص جلیل‌القدری در کارانتین ناچار باشد از ملاقات غیرکارانتینی قرار براین‌است که‌اوطاق‌های‌لب دریارا معین‌نموده وهریک‌از آن خانه‌ها مشتمل بر دو دراست از دری مدعی داخل میشود و از در دیگر مدعی‌الیه[3] و از دو طرف معجر دارد که از سر تا گریبان یکدیگررا دیده باقی پنهان است و از دو طرف موکلین و نگهبانان متوجه‌اند که خلاف خطائی[4] واقع نشود. صحبت خود را با

محل ملاقات

۱- هرسه نسخه: ریل.

۲- Sir Thomas Briggs Rear Admiral .ف.

۳- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مدعی علیه.

۴- درنسخهٔ مجلس کامهٔ خلاف نیست‌ودر نسخهٔ‌نفیسی‌اضافه‌شده.

یکدیگر داشته قطع مهمات می نمایند. بعد از گفت و گوی مو کلین ایشان را برداشته یکی بمنزل خود برده یکی در ماشوبه گذارده اگر باز ملاسستی واقع شود هر کس باشد باید بکارنتین رفته باشد. بعد از رفتن کاپیتن باشی اخبار داده ادمیرال با شش نفر از بزرگان انگریز بدیدن آمده باز بهمان قانون رفته در آن اطاق پس از ملاقات لازمهٔ تعارف و مهربانی را بعمل آورده بقانون مذکور مراجعت نمود[1].

عصرآنروز گورنل آمد باز بهمان قانون لازمهٔ تعارف و محبت بعمل از دوجانب آمد[2] باز بهمان قانون پس از ساعتی برخاست ومراجعت نمود.

ویوم یکشنبه هفتم، دوشنبه هشتم و سه شنبه نهم در کارانتین بیکار و گاهی بزیارت عاشورا و گهی زاری وتضرع بدرگاه اله و پاره[ای] مشق ومنتظرانقضای مدت کارانتین بوده.

زیارت وزاری

یوم چهارشنبه دهم امری واقع نشد. یوم پنجشنبه یازدهم طرف عصری دلتنگ شده موکلین کارانتین را خواسته با ایشان گفتم میتوان بجهت رفع دلتنگی چند قدمی در کارنتین گردش نمود. گفتند در عمارت که خالی از اهل کارانتین باشد ضایقه نیست. چند نفر باتفاق آمده ما را بردند بعمارتی چند که مجموع از سنگ خاره وبنیان مستحکم بود. بخانه‑[ای] رفته که تمام آن مملو از گاو و گوسفند بود که آنها را هم بکارانتین آورده بودند ودر خانهٔ دیگر شیری غرّان درقفس آهنین کرده از یکی ممالک

گردش در کارانتین

۱- نسخهٔ نفیسی و مجلس: نمودند.

۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس: را بعمل آورد.

فرنگ بجهت پادشاه انگریز ارمغان میبردند . قدری تماشا کرده[1] ازآنجا آمدیم بمحلی که قبرستان اهل کارانتین و مدفن ایشان بود . جائی بسیار باصفا و اقسام گلها در آنجا بهم میرسید . قدری تماشا کرده وقریب به غروب مراجعت بمنزل نموده .

و یوم جمعه دوازدهم طرف عصری سوار برماشوبه شده قدری اطراف شهر والتارا تماشا کرده ، یوم جمعه سیزدهم ویکشنبه چهاردهم ودوشنبه وسه‌شنبه شانزدهم امری واقع نشد .

و در شب چهارشنبه خبر رسید که مرکب اسپیدفایر بخورسلتان رسیده و میخواهد بلندن رفته باشد واگراسپیدفایر برود دیگر مرکب نار نخواهدبود . لازم‌است که برمرکب هوا سوار شده سه‌ماه دیگرمشکل که به‌لندن رسیده باشیم . نوشته‌درآنشب به گورنل نوشتم[2] که‌مرکب اسپیدفایر میرود ایام کارانتین ما هم منقضی شده‌است وبهتر از این مرکب گیرما نخواهد آمد . چاره چه‌چیزاست .

عزیمت کشتی

یوم چهارشنبه هفدهم جواب نوشتهٔ گورنل رسید که بلی بهتراز اسپیدفایر مرکبی از برای شما بهم نخواهد رسید . اگر بخواهید رفته باشید وقتی که اهل آن مرکب دیگر بشهر کار نداشته باشند و روانه شوند شماآنوقت سوار اسپیدفایر شده روانه شوید و بسلامت انشاءالله به مقصد خواهید رسید،تمنای من این بود شما بعداز انقضاءمدت کارانتین من را سرافراز فرموده باشید . خدمتی بسرکار شما کرده باشم که رفع

۱- نسخهٔ نفیسی : تماشا کرده. نسخهٔ‌مجلس :تماشای‌آنها کرده.

۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس : نوشتم.

رفع خجالتم شود و تواضعات نوشته بود .

باری یوم چهارشنبه بتدارک رفتن پرداخته . یوم پنجشنبه هژدهم صبح بسیار زود گورنل سلتان عریضه نگاشته که از آنجائیکه منظور این خادم این بود که خدمت ها نمایم و بسبب کارانتین محروم ماندم لاکن [کذا] بجهت یادگار اسامی خود را نوشته بجهت من مرحمت فرمائید . پرسیدم که این چه مضمون میباشد . گفتند در مملکت فرنگستان این معنی قانون است که اگر کسی را بضیافت طلبند و مانعی بجهت شخص واقع گردد اسم خودرا لازم است که نوشته بخانهٔ آنشخص فرستاده[1] مثل این است که بدلی از خود فرستاده باشد . فرقی با رفتن خود نمی نماید . این جانب و برادران اسامی خودرا در ورقی نوشته ارسال نزد گورنل نمودیم .

تقاضای کارت

هنگام ظهر کپیتان مرکب اسپید فایر ماشوبه آورده سوار بر ماشوبه گشته بمرکب، اسپیدفایر رسیدیم . علم ذوالفقار که نشان مرکب ما بود برسر دگل کرده آتش نمودند . از آنجا حرکت کرده گورنل بجهت تعظیم از تمام بروج و خانهای شهر ملتان یک یک توپ انداخته هوا مخالف گشت و طوفان بهم رسید . باز ازخود بی خبر گشته افتادیم .

یوم جمعه نوزدهم و شنبه بیستم نیز بهمین سیاق بود ولی جهاز اسپید فایر ساعتی هفت هشت میل راه میرفت .

یوم یکشنبه بیست ویکم اندکی طوفان تسکین یافته در مقابل مملکت «افریقیه» و «حبشه» و ممالک «بربر» زمین نمایان گشت . اندکی

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بموضوع فرستادن کارت اشاره کرده است . ف.

که آمدیم بشهر «رف رف»[1] رسیدیم از دور تماشائی نموده آن روز و آن شب و روز دوشنبه بیست و دوم را در مقابل افریقیه که یکی از ممالک از اقسام اربعه عالم است میگذشتیم و همه جا قریب بخشکی می آمدیم.

یوم سه شنبه بیست و سوم باز خشکی از نظر محو شد. یوم چهارشنبه بیست و چهارم باز از سمت راست بر مملکت «اسپانیه» من اقسام اربعه جهان[2] که اروپه باشد نمایان گشت. آثار غریب و شهرهای عجیب از دور ظاهر گشت. باد جنوب موافق گشت. مرکب ساعتی دوازده میل راه را طی مینمود. آنروز در نهایت آسایش راه آمد.

و آخر شب کشتی بعلت باد مخالف باز بتلاطم افتاده از کپیتان سؤال انقلاب دریا با وجود موافقت هوا[3] را نموده جواب گفت چونکه دریای محیط قریب باین مکان متصل بدریای ابیض می شود بدین سبب است که دریا در تلاطم آمده و شهر «جبرالتا»[4] قریب است چون دریا در اینجا تنگ می شود و دریای محیط مشرف بر دریای ابیض است از دریای محیط آب به دریای ابیض میریزد و باد مخالف رفتار آب است. بنابرین اضطراب بهم رسیده و انقلاب زیاده از این خواهد شد. آنشب را تا بصبح بدین عقوبت گرفتار بوده ولیکن سرعت جهاز زیاده گشته. صبح پنجشنبه بیست و پنجم شدتی در موج و تلاطم بهم رسید که قطع حیات از ما گردید. تا بحال چنین بلائی تصور نمیکردیم هروقت که موج دریا در کشتی

درنزدیکی جبل طارق

۱- Rafraf. ف.
۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مملکتی از اقسام اربعهٔ جهان.
۳- جبل طارق Gibraltar. ف.

میریخت قریب بغرق می گشت وهردم که موج بزیر جهاز میزد کوه کوه مارا متصاعدمیساخت. همینقدربود که وصال خشکی نزدیک بود وجبرالتا قریب بود. چهار ساعت از روزگذشته کوه جبرالتا نمایان گشت ودریا بطریقی تنگ گشته که فرسنگی عرض آن بیش نبود طرف دست راست جبرالتا وسمت یسار مملکت اسپانیه واقع.

وصف جبل طارق

اما مُحکمه جبرالتامکانی است که اگرلشکرعالم جمع شوند تصرف آن و گذشتن از حوالی آنجا محال محال است. هریک از سلاطین که آن حصن محکم وجبال مستحکم رادر تصرف داشته باشدجمیع سلاطین اروپه و ممالک اطراف محتاج بدو میباشند وبدون اذن او ماشوبه از دریای محیط و بحر ابیض نمیآید و همچنین بخلاف عبور نمی نماید وشهر جبرالتا در دامنهٔ کوهی بسیار عظیم واقع است که مفصل بحرمحیط وبحرابیض میباشد و ارتفاع آن کوه دوفرسنگ میباشد ودورآن جبال چهار فرسنگ میباشد. تمام آن کوه ازسنگ خواره [کذا] مخروطی بالا رفته است. امواج بحرمحیط چنان اطراف آن کوه را احاطه نموده است که هر دفعه از تصاعد امواج گفتی که نه کوه است بلکه کوهان[1] گاوزمین است و درهرلمحه از تنزل تموج و حضیض تلجلج پنداشتی که نه ارتفاع جبال است بلکه کوهان ثور فلک است. و هرلحظه نهیب کثرت امواج هر اطراف آن کوه پرشکوه گوش فلک را کر می کرد و صدای موج دریا چنان بود که اگر نزدیک

۱- نسخهٔ دیگر کوهه.

بکوه توپ می‌انداختند صدای آن مشخص نمی گشت. مکانی بآن مهابت وصلابت گویا در عالم نبوده باشد.

باوجود آن سختی، کوه از لاله وریحان و سبزه انبوه میبود ومعمورهٔ بلد جبرالتا در میانه مغرب وجنوب آن کوه واقع است. باوجود آن حصانت حصار شهررا از سنگ خاره بقطر چهارذرع و بطول شصت ذرع ارتفاع از کوه بریده وبارهٔ شهر قرار داده اند که مورچه امکان عبور ازآن حصاررا ندارد و آن باره[1] از ابنیه **کارلس خامس**[2] پادشاه اسپانیه بوده است و همچنین ولایت جبرالتا من اعمال توابع اسپانیه محسوب میگردد وقبل از این ملوك اسپانیه بر تمام ممالک اروپه مسلط بوده‌اند وازهمهٔ سلاطین گوی مسابقت ربوده‌اند.

شرحی از پادشاهان اسپانیا

و در عهد سلطنت ایشان در سیصدسال قبل ازاین یکی ازحکمای اسپانیه مسمی به **کریستیقه کلمبس**[3] از علامات عکوس در کواکب و علم نجوم که میانهٔ اهل فرنگ متداول است مملکت «ینگی دنیا» راکه مشهوراست به «آمریکه» بسعی و کوشش مالا کلام پیدا نمود و دولت اسپانیه بجهت تصرف آن مملکت و بدست آوردن معادن فضّه وذهب از قواعد سیاسی و حراست ملکی عاری گشته و مستغنی آمده، ملوك ایشان نیز از غرور مملکت و سلطنت و استقامت دولت نخوت وتکبر جسته بنای بی‌عدالتی راگذارده دولت ایشان رو بانهدام نهاد. اغلب از ممالک از

۱ـ نسخه مجلس: آن حصار وباره ۲ـ Carlos V ۳ـ نسخهٔ مجلس کریستف کلمیس. نسخهٔ نفیسی: کریستف کلمبس واین صحیح ومراد کریستف کلمب معروف است.

تصرفشان بیرون رفت . جبرالتارا نیز پادشاه انگریز متصرف گردیدند اکنون پنجاه‌سال[1] میباشد که بتصرف اولیاءدولت انگریز میباشدولیکن مخارجی معتد و تصرفی‌چند در حصانت واستقامت آنجا کرده‌اند که تا شخص نبیند باستماع قبول نخواهد کرد .

استحکامات جبل طارق

و ازاینکه جبرالتا دردار‌دولت انگریزاست و همه‌پادشاهان‌اروپه طالب تصرف‌آنجاسیباشند، درعرض این‌سیصد سال آنچه در قوه‌داشته اند و ممکن ایشان شده است سعی و تدبیر در استحکام و حصانت آن کرده‌اند و مخارج زیاده از حساب و استعداد حرب درآنجا شده است و کوه جبرالتاباآن طول چنان مسطح نموده‌اند که تمام کوه‌را عراده توپ بسهولت میرود و مارپیچ ازکناردریا تابالای کوه‌رابطور مارپیچ بجهت سرباز ساخته‌اندو متصل بهم‌توپ‌های قلعه کوب ۲ ذرعی گذاشته‌اند که درهنگام‌جدال پرنده قدرت پریدن را نخواهد داشت و ازهر طرف دریا ماشوبه پیداشود آن‌توپها مسلط براو خواهدبود . جمیع آن کوه بهمین آئین و شکوه بالا رفته ودرهرسرتبه که توپ و سرباز گذاشته‌اند مشرف‌بر دریاوزمین‌است که همگی‌آن‌شهر وجبال‌را مرتبه‌بالای کوه سر کوب‌است و نهصد توپ قلعه‌کوب دارد که با تمام اسباب بر عراده سوار است و استعدادی که درآنجاملاحظه‌شد هوش‌ازسرمابیرون رفت . گویااستعداد تمام عالم یکطرف و استعداد آنجایک طرف باشد . باری متحیر گشتم که آیاازمعدن اینقدرازفلزات‌چگونه بعمل‌می‌آید .

---

[1] ـ نسخهٔ دیگردویست وپنجاه.

تجهیزات جبل‌طارق

باری گلولهٔ توپ و خمپاره و قبذ اگرچه بحساب نمی‌آید و لیکن یک طرف از قورخانه‌اش که بنظر رسید یوم ورود بشهر که بخانهٔ گورنل میرفتیم بقدر نیم فرسنگ راه، هرقدر بحسب طول و عرض که نگاه میکردیم گلوله را بارتفاع پنج ذرع مثل خرمن غله روی یکدیگر انبار کرده بودند و بنظمی تمام و طرحی پاکیزه روی هم چیده بودند که چشم از تماشای آن ترکیبات سیر نمیگردید و دیدهٔ عقل ازآنهمه استعداد خیره میگشت باروط و سایرآلات و استعداد آن براین قیاس خواهد بود. اغلب توپ‌هایش دوذرعی و گلوله‌اش ده‌من تبریزمی بود. وسایر اسباب حرب و استعداد سپاه از هر قسم و هرمقوله لاتعد ولاتحصی بنظر رسید.

باری گویا شهری بآن‌آراستگی و حصانت وقلعه[ای] بآن‌استحکام و متانت در این جزء از زمان کسی از اهل جهان و سیاحان دوران بخاطر نداشته باشد و چشم روزگار چنین محکمه‌ای ندیده باشد. اغلب از بلندی‌های آن کوه خاره‌را نقاری کرده و توپی‌چند درکمرهای آنکوه مسلط بر اطراف دریا کشیده اند و مخارجی چند بجهت بریدن آنکوه کرده که مادام چشم نبیند گوش[1] بچنین سخنان نخواهد داد و باور نمی کند.

وصفی از جبل‌طارق

وجبرالتا نیز بتصرف اهل اسلام و خلفای بنی‌عباس بوده وامیر گورکان[2] نیز آنجارا بتصرف درآورده[3] هنوز آثار خلفا و امیر تیمور در

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: گوش هوش.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: امیرتیمور کورکان.

۳- این مطلب صحیح نیست نه امیرتیمور آنجارا گرفته ونه خلفای عباسی.

آنجا باقی وبرقراراست و هوای آنجا در فصل تابستان به هشتاد و پنج درجه[1] میرسد ودر زمستان بچهل وپنج درجه منتهی میگردد . و اغلب ازمیوه و مرکبات درآنجا یافت میشود .

عمارات بسیار عالی بطریقهٔ حجاری[2] ساخته شده و خانه های آنجا بقسمی ساخته شده است که در آن کوه و صحرا آنچه باران که در زمستان می آید تمام آب بارش را تقسیم بخانها نموده اند که قطره[ای] ازآن بی مصرف نمی شود ودر تمام سال آب باران خالص شرب میشود ودر کوچه و بازارش نسوان مشغول به بیع وشرا میباشند . غرض شهری پیراسته وبلدی از نقایص آراسته ، ودرآن روز چهار ساعت ازشب گذشته وارد لنگرگاه گشتیم . قریب به دوهزار کشتی ازهرنوع درلنگرگاه آنجا بود . از سلتان الی جبرالتا یکهزارو یکصد وپنجاه میل میشود و ما در عرض هشت روز بجهاز ناری مسمی به اسپیدفایر قطع مسافت را نمودیم . اسم کاپیتان جهاز **کنده**[3] میباشد .

بعداز وصول بخور جبرالتا لنگرانداخته اخبار ورودما به گورنل[4] آنجا رسیده همان ساعت قائم مقام خودرا در جهاز نزدما فرستاده و کمال تعارف و مهربانی بظهور رسانید . گاری بسیار خوبی بجهت ما روانه کرد و مارا درگاری نشاندند وهمه جا در روی توپخانه وقورخانه تاخته

۱- نارنهایت .ف.

۲- نسخهٔ دیگر : حجری که مجری هم خوانده می شود .

۳- Kennedy .ف.

۴- Governor حاکم درترجمهٔ انگلیسی نام حاکم Sir Ralph woodford ف.

تماشای شاهزادگان عجم

عجب اوضاع و استعدادی بنظر رسید واهل آنجا که شنیدند شاهزادگان عجم آمده اند از صغیر وکبیر نسوان و رجال بقدر پنجاه‌هزارنفر هجوم کرده که گوشهٔ کلاه مارا دیده باشند و بهمین‌قسم در اطراف گاری ما میدویدند تادرخانهٔ گورنل . درآنجا سربازبسیار نظام بسته‌بود .شیپورها زدند و تعظیم نمودند گورنل تادرب خانه باستقبال آمده مارا درکمال احترام و اکرام بخانهٔ خود برد . زن گورنل بعد از چند دقیقه بمجلس آمده کمال محبت و غایت مودت را بظهور رسانید و از هرجا صحبت درمیان آورد .

غرض آنشب را بطور خوشی گذرانیدیم ولیکن هروقت که تصور دریاواندیشهٔ آن محوطهٔ بلا در خاطر مان موج زن میگردید . زورق مسرت و نشاطمان در بحرملال و اندوه غرقاب می گردید و ازاینکه چند شب بود خوابی بدون خوف درچشم‌ما نیامده بود میل بخواب کرده گورنل بیان نمود که اگرچه تشریف داشتن شما دراین‌خانه مفاخرت ومباهاتی عظیم برمن خواهدبود ولی‌از آنجائی که میخواهم برشما خوش گذشته باشد و بفراغت و آسوده بگذرانید عمارتی بسیار عالی بجهت شما معین کرده ام اگر میل به استراحت باشدمختارید . ماهم برخاسته درگاری نشسته باز بهمان قسم سرباز بدرخانه سلام بسته می‌آمدیم در عمارتی ملوکانه وجمعی خدام و میهمانداری بسیار معقول در خدمت گذاری [کذا] حاضرگشته جمیع تکلفات و مایحتاج راآماده و مهیا ساخته مارا که احوالی نبود در روی رخت خوابهای پرنیان افتاده غرق آسایش گشتیم .

یوم جمعه بیست‌وششم گورنل نایب خودرا باچندنفر ازاعیان و بزرگان وچندرأس اسب زین کرده‌فرستادو پیغام داد که اگرشاهزادگان مایل باشند سوار شده قدری درجبال جبرالتا ومکانی که ازسنگ بجهت توپها بریده اند و بجای‌هایی که خمپاره کشیده اند و بردریاسلط کرده اند آنجاهارا تماشا فرمایند .

این‌جانب مدتی‌بود سوار نشده مایل گشتم که سوارشده تفرجی کرده باشم . باتفاق برادران و اشخاصی که راهنما بودندرفتم . درآن کوه، عجب جائی بنظرما رسید که هوش و عقل ازسرما بیرون رفت . آن کوه‌را بطریق مارپیچ و راه سناره ازطرف داخل و اندرونی بریده و میانش‌را خالی کرده اصل کوه‌رادیواره وحصارقرار داده‌اند و سوراخها قرار داده سرتوپ هارا از سوراخ بیرون کرده‌اند و خدا میداند چقدرها گلوله توپ و خمپاره وچهار پاره باآلات حرب درآنجاهاموجودمیباشد . تمام آنکوه‌را ازطرف‌اندرون کوه باین قسم توپ گذاشته تنظیم کرده‌اند که اگر پشه[۱] از روی زمین یا دریا پرواز کند بضرب گلوله‌توپ اورا بزیر خواهند آورد واز جانب بیرونی کوه همه‌جا هرمرتبه قلعه و سنگر ساخته‌اند و سرباز نشانیده‌اند . غرض اگر لشکرعالم جمع شودوبه‌مخالفت درآیند امکان ندارد که توانند تصرف نمود . ازآن سوراخهاودخمه‌های کوه چند گلوله بدریا انداخته ونشانهای بسیار کوچک‌را زده که‌انسان حیران میشد .

استحکامات و تجهیزات جبل‌طارق

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: ستنفسی.

بعد از آنجا سوار شده ، قدری در کوه و پاره[ای] در باغات و عمارات گردش کرده بمنزل آمدیم .

عصر آنروز گورنل گاری فرستاده و پیغام داده که در خانهٔ من باغیست بسیار باصفا جمیع ریاحین و گلها در آن باغ شکفته است اوضاع طربی در آن باغ فراهم آورده ام و از اینکه زنهای این مملکت مشتاق ملاقات شاهزادگان میباشند اگر تشریف فرمای آنجا شوند و مرخص فرمایند زنان و خواتین این مملکت آمده بخدمت سرکار رسیده فایض شوند . بنابراین بخواهش گورنل اینجانب و برادران در گاری نشسته طرف عصری روانه شدیم . بدرخانهٔ گورنل که رسیدیم خودمشارالیه به استقبال بیرون آمده مارا درباغی چون بهشت برده انواع گلها و اقسام ریاحین در آن بوستان شگفته و از هر طرف دختران زیبا روی و مهوشان فرشته خوی هر یک دست جوانی شمشاد قد آفتاب طلعت را گرفته و بر روی گلی یا چمنی نشسته .

اوضاع طرب

بهرجا یکی سبزه است از گلی　　گلی بلبلی دلبری بیدلی

مغنیان ومطربان بر کرانهٔ گلستان از نواختن سازها و سرودن آوازها هوش ربای هوشیاران گشته و از هرسو اقسام میوه و تکلفات مشروبات و حلویات گسترانیده بساطی شاهانه ومحفلی ملوکانه از هرجهت فراهم آورده در وسط گلذار[کذا] تختی لایق نصب کرده و اطراف آنرا صندلیها چیده مارا تکلیف بر نشستن تخت نموده بعد از اینکه ما در جای خود نشستیم ماه رویان و عنبرمویان چند دراطراف ما حلقه زده هریک تعارفی

نسبت بما مینمودند. مطربان در نواختن ساز مشغول گردیدند. بیکدفعه آن پری رخان برخاسته [کذا] هریک دست جوانی را در دست گرفته برقاصی و بازیگری اقدام نمودند. در آن گلستان فردوس نشان هنگامهٔ عجیبی برپای گردید. بعد از ترقص بنای گردش را گذارده هر کس با هر کس که تمنا داشت و میل مینمود دست در آغوش کرده درپای هر گلبنی که میخواست نشسته بکام دل رفتار و گفتار مینمود. تا هنگام غروب آفتاب براین نهج بوده بعداز مغرب بمجلس خوردنی درآمده ما کولات بسیار پاکیزه و اطعمهٔ لذیذ درمیان آوردند. الحق ضیافتی لایق و مهمانی شایسته نموده بود. بعد از صرف طعام در مجلس دیگر رفته جمعی ازخواتین گرد ما نشسته تا چند ساعت از شب گذشته صحبت میداشتیم منتهای مهربانی را گورنل و خاتونش در بارهٔ ما بجای آورده بهیچوجه قصوری باقی نگذاشته. آخرشب ازآنجا برخاسته گورنل بیان نمود که اگرشما را میل به تماشای سرباز وتوپخانهٔ سرکاری که در اینجا هستند باشد فردا سوارشده در خارج شهر مشق سربازرا دیده باشید.

رقص و بازی

و یوم جمعه بیست وهفتم صبح هنگام گورنل وتمام سرکردگان لشکر لباس سلام خودرا پوشیده نظام سرباز و توپخانه را ازشهر بیرون کشیدند. صفوف سرباز آراسته گشته بعداز صرف ناهار براسب سوار گشته گورنل در اتاق آمده روی بخارج شهر آوردیم. اهل آن مملکت ازصغیر و کبیر برنا و پیر زن و مرد بجهت ملاقات ما وتماشای مشق سربازبیرون تاخته و ازدحام نموده که محل سوزنی درآن صحرا نبود.

کس ازمرد درشهروبرزن نماند   درآن جایگه جای اززن نماند

همه‌جا سیرفتیم تا در زیرعلم پادشاه ایستاده توپخانه‌را اولافرمان دادتوپچیان چالاك وآتش افروزان بی‌باك بمشعله‌افروزی مشغول گردیده صدای تفنگ از یکدیگر قطع نمی گردید . بعد از مشق صاحب منصبان افواج را گورنل نزدما آورده لازمهٔ تعریف و تحسین در بارهٔ ایشان بعمل آمد وبعداز آن نظام سرباز با اعلام وبالابان ودستگاهی که داشته آمده از مقابل ما گذشته اعلام پادشاهی که دربرابرما می گذشت بطریقی که درخدمت پادشاه خاضع می گشت بجهت‌ما سرفرود آورده مانیز ردسلام اورا می کردیم . بوضعی بسیارخوش و نوعی مرغوب همه گی[کذا] آن نظام با شیپور و موسیقار از برابرما گذشت حالتی غریب برماظاهر گشت الحق بسیار بسیار خوش گذشت . بعداز آن باتفاق گورنل همه‌جادربازار آمده تا بمنزل . گورنل بمنزل‌ما آمده نهایت‌محبت ومؤالفت‌رانسبت‌بوی بعمل آورده مراجعت‌نمود .

در زیرعلم پادشاه

رژه‌سربازان

و شب یکشنبه‌را چون اراده رفتن داشتیم قرارداديم بجهت‌رفتن و وداع درخانهٔ گورنل شام خورده از آنجا روانه شویم و عصر آنروز ایلچی دولت«اسپانیه» که درجبرالتا بود دیدن ما آمده بیان نمود که فردارا اگر تشریف فرماشوید به«قادسیه»[1] که از ممالك اسپانیه‌می باشد و استدعای من اینست که در آنجا بخانهٔ حاکم قادسیه فرود آمده ومن شرحی باو می نویسم که در خدمتگزاری شما اقدام نموده‌ازفیض حضور شما بهره‌مند گردد . درجواب گفتم از اینکه مرکب نار توقفی در آنجا نمی کند فرصتی دردست نیست انشاءالله تعالی هنگام مراجعت‌ازانگلتره

دعوت‌به‌قادسیه

۱ - Cadix یا Cadlz ازبنادرجنوب اسپانیا درشهرستانی بهمین نام .

اراده هست که از راه فرنکیس واسپانیه عبورشود، اگرحیاتی باقی باشد بممالک شما خواهیم رفت و شمارا زحمت خواهیم داد . ساعتی نشست صحبتی چند با یکدیگر داشتیم بعد برخاست روانه شد.

ودرآنشب درخانهٔ گورنل بجهة وداع رفته بعداز صرف غذا فقراتی مشعر برمهاجرت وآلام وداع بیان نموده باوجود قلت الفت ازوفورمحبت از مفارقت‌ما بسیار متأثر و ملول میبود. جمعی از دختر وپسرواقربایش بدورما جمع گشته هریک محبت و مهربانی مینمودند. تاچهارساعت از شب گذشته در آنجا بودیم . بعداز آن برخاسته ایشان را وداع نموده روانه‌شدیم. گورنل بسیارراه مشایعت‌آمده نایب خود وجمعی ازاعیان را در بدرقه‌ما روان نموده‌تالب دریا درماشوبه‌نشسته تابه اسپیدفایرآمدیم

وداع‌باحاکم جبل‌طارق

ایشان را مرخص کرده و خود درجهاز اسپیدفایر نشسته وسهیای انقلاب احوال بوده بعد ازانقضای نیمساعت ازشب گذشته لنگربرداشته و آتش افروخته همه‌جا قریب ممالک سپانیه[1] می‌آمدیم تا آن روزکه یوم یکشنبه سلخ شهر محرم‌الحرام بود یک ساعت از روز گذشته به ـ قادسیه رسیدیم.

شهری‌آراسته ومعموره[ای] بنظرآمد. علامات بسیاری ازعمارات و کنیسه جلوه گر گردید. مراکب بیشماری در خورآن‌ولایت ایستاده‌جهاز ما بجهت اخذ مکاتیب ووقایع‌قرارش چنان‌بود که مدت پنجساعت‌در آنجا لنگرانداخته‌توقف کند بنابرین لنگرانداخته جهازات‌آنجا که‌اطلاع

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: اسپانیه.

از ورود ما بهمرسانیدند از همه مراکب توپ سلام انداخته بالیوز و جنرالی که از دولت انگلیس در قادسیه میبود در کشتی بدیدن ما آمده حاکم آنجا آدم فرستاده پاره[ای] تعارف بعمل آورده ما نیز عذرخواهی از ایشان نموده ، تیمور میرزا میل برفتن شهر نمود باوجودی که تلاطم دریا بمرتبه[ای] بود که پایان نداشت در ماشوبه نشسته بشهر رفت. خداوند عالم اورا رحم کرد. نزدیک براین بود چندین مرتبه درآب غرق شود عاقبت بکناره رسیده بشهر رفت واز اینکه یوم الاحد[1] بود بکلیسای مشهور رفته و آن کلیسا در ممالک فرنگستان مشهوراست که در هیچ مملکتی چنین کلیسائی نیست.

در شهر قادسیه

خلاصه جماعتی که در آن کنیسه آمده بودند خالی از تماشا و سیاحتی نبود پاره[ای] اجمالاً آنشهروبازار را تماشائی کرده بجهاز مراجعت کرد. لنگر کشیده وآتشی افروخته روان شد.

و یوم دوشنبه غرّه شهر صفر و سه شنبه دویم و چهار شنبه سیم و پنجشنه چهارم[2] همه جا می آمدیم و قریب بمملکت «پردکال»[3] میگذشتیم همه روزه هوای طوفان و مخالفت باد بسرحد کمال بوده جان برلب ما رسیده بود.

یوم جمعه پنجم به دریای محیط رسیدیم. دراول دریای محیط خوریست که عمق آن انتها ندارد و بغیر از خالق عالم کسی قعر آنرا

۱- مقصود یکشنبه است. ف.

۲- درحاشیه نسخه نفیسی نوشته است (۱۲۵۳)

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: پرتکال

ندانسته از کثرت عمق رنگ آب بمثابهٔ مرکب است و طول آن گرداب چهارصد میل است ومسمی به «بسکه»[۱] می باشد. کوه کوه موج آن گرداب می آمد و مساوی دگل کشتی در جهاز فرو میریخت باوجود اینکه هوا چندان مخالف نبود اضطرابی در دریا ملاحظه گشت که تا آن هنگام ملاحظه نشده بود. کپیتان بیان کرد که در تمام دریای محیط جائی که مخاطره اش زیاده ازحد می باشد این جاست ومن در دریای محیط و بحور ینگی دنیا و هندوستان سفر کرده‌ام چنین مکانی مهیب ودریائی باین هیبت ندیده‌ام خداوند عالم رحم کند درسالی هزار کشتی متجاور دراین مکان غرق می‌شود. و کمتر کسی از این مخاطره بساحل نجات رسیده است.

در دریای محیط

باری از تشویش «بسکه» آرام و قرار از ما قطع شده خودرا هر ساعت غریق بحر فنا میدیدیم تا دوساعت ازشب یکشنبه گذشته مژده دادند که «بسکه» تمام شده ولیکن کپیتان مرکب از کثرت مشاغل به امورات جهاز و خوف آن گرداب ازحساب خود غفلت کرده راه گم‌شده و جهاز را از راه مستقیم پیچانیده. از استماع این سخن باز در تشویش و انقلاب افتادیم و هرساعت کشتی‌را نگاه داشته عمق‌دریارا ریسمان انداخته مساحت میکردند آنچه ریسمان انداخته بقعر دریا نمی رسید. نصف‌شب سیاهی بنظر اهل جهاز رسید نزدیک که رسید فریاد ایشان بگوش رسید ما نیز برب‌الای سطحه جهاز برآمدیم چون نزدیک رسیدیم

راه گم کردن در دریا

۱ـ Bay of Biscay .ف.

نعوذبالله کشتی شکسته دیدیم که درهم شکسته وبریکدیگرخورد گشته دگلها از صدمهٔ طوفان از ریشه درآمده است و آن جهاز بر روی افتاده اجزایش ازهم متلاشی گشته و چهار نفر انسان عور خود را در پشت آنکشتی شکسته محکم گرفته‌اند و موج دریا هرلحظه بر ایشان خورده و از خوف جان از کشتی جدا نمی‌شدند. و متصل فریاد میزدند که دل سنگ کباب میشد. کپیتان که احوال ایشان را ملاحظه نمود جهاز را نزدیک برآن تخته پاره برده و چندنفرجاشو بزیر ایشان فرستاده‌وایشانرا بربالای سطحه جهاز آورده چون از حس وحرکت افتاده بودند حریره بحلق ایشان کرده و مضبوط ایشان‌را گرم پوشانیده نزدیک بصبح یوم یکشنبه هفتم قدری بحال آمدند.

برخوردبا کشتی‌شکسته

تفحص احوال ایشانرا نمودم گفتند که کشتی ما از مملکت «نمسه» به ینگی‌دنیا رفته درحین مراجعت طوفانی عظیم پانزده‌شبانه روز برما زور آورگردیده نجاتی بجهت‌ما حاصل نگشت عاقبت دگلهای کشتی‌ما از ریشه درآمده وکشتی درهم شکست. خلق مرکب بکلی هلاك گشته هفت‌نفرازما یکی کپیتان و دو عمله جهاز وچهار نفر دیگر تجار آنمملکت خودرا بر پشت جهاز گرفته مدت چهارشبانه روز متصل موج دریارا خورده واز خوف جان خودرا محکم نگاه داشته عاقبت از گرسنگی و تشنگی نزدیک برآن شد که هلاك شویم. یکی از عمله جهاز گفت که نزدیک به سکان دو شیشهٔ شراب درجائی‌محکم گذارده بودم اگر آن دوشیشهٔ شراب باشدبدست‌آورده‌تسکین عطشی‌خواهدشد.

شرح‌حال نجات‌یافتگان

چون مکان سکان قریب باین ساکنین بود رفته تجسس نموده دوشیشه را بدست آورد. هریک قطره[ای] برگلوی خود ریخته دوشبانه روز دیگر هم بهرقسم بود بسر برده گرسنگی زورآور گردید ودراین چند روزخواب بچشم ما نرفته آرزوی خوابی داشتیم. مرض جوع مارا ازکار[1] نمود.

با یکدیگر گفتیم که اگر دو ساعت دیگر برما قوت نرسد تمام هلاك خواهیم شد. حال اگر یک نفر ازین هفت نفر نباشد باقی سلامت بمانند بهتر است تا اینکه تمام تلف شویم. همگی راضی باین معنی شده قرار بقرعه شد. قرعه بنام یک نفر جوان تاجر آمد که اول سفر او بود. آن جوان بیچاره گفت من راضی به کشتن هستم ولیکن اینقدر مهلت داده که دقیقه[ای] خواب نمایم بعد مرا کشته خورده باشید. ما قبول نموده بعد از ساعتی گرسنگی زورآور شده اورا از خواب بیدار کرده خواستیم سراورا بریده باشیم. آنجوان گفت که سر مرا نبرید چشمهای مرا بسته و از دو دست من خون گرفته و ایشان چنین نموده خون این جوان را بجای آب خوردیم و گوشت اورا بجای قوت. دوشبانه روز هم ما شش نفر بگوشت آن جوان مدار نموده بعد از آن باز قوت تمام شده از گرسنگی نزدیک هلاکت[2] رسیدیم. قرعه زدیم، قرعه بنام یک نفر پیرمرد جاشو افتاد. ما پنج نفر قصد خوردن اورا کرده آن پیرمرد التماس کرد ساعتی مرا مهلت دهید. ساعتی مهلت داده آن پیرمرد فرصت یافته نزد یک یک رفقا رفت

قرعهٔ مرگ

بازهم قرعهٔ مرگ

۱- چنین است در نسخهٔ اصل ومجلس. در نسخه دیگر بدون نقطه است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: به هلاکت.

گفت از خوردن من منفعتی حاصل نیست. هفتادسال عمر دارم. مثقالی خون و گوشت دربدن من باقی نیست. قسمت خود را بشماها گذارده خودم ازگوشت وخون نمیخورم. این جوان تاجر را ملاحظه کنید که گردنش مثل چناری میباشد اگر اورا کشته باشید ده شبانه روز میتوان ازگوشت او وخون او مدار نمود. ازبس معایب خود و محاسن تاجر را بیان نمود خیال کشتن جوان تاجر افتادند.

کپیتان گفت خلاف انصاف است قرعه بنام دیگری باشد و ما دیگری را بمصرف رسانیم. از پیرمرد نشنیده حلقوم اورا گرفته و او را هم کشتندو دو روز هم بآن طریق بسربرده و یک نفر دیگر هم بخواب رفته لطمه طوفان دست اورا از تخته جدا نموده به دریا برد و آن چهار نفر بعلت گوشت وخون آن پیرمرد که صرف نموده بودند تمام دیوانه گشته ویک شبانه روز درحالت جنان[1] وگرسنگی وعطش دم بدم قصد یک دیگر را نموده و بآن حالت باقی بودند که مرکب ما رسید وایشان را نجات داد.

دیوانگی پس ازآدم خواری

هرحال این بیچارگان رقتی بر ما دست داد. با خود گفتم که اگر حفظ خدائی نباشد چه گونه برما خواهد گذشت. این مکان به مملکت ما یک سال راه چگونه ماراازاین بیابان ها و ازچنگ چند هزار دشمن و در بیابان بی آب[2] آب ونان بما رسانید و از برف و باران و دریا چگونه

حفظ خدائی

۱ـ نسخهٔ اصل: چنان ، نسخهٔ مجلس : جنون.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : بی آب وگیاه.

ما را نجات داد و بعد روان شد ، معلوم شد که خداوند عالم بجهة نجات این بیچاره گان [کذا] ما راه را گم کرده بودیم ولیکن از شدت تلاطم و اشتغال کاپیتان به امورات، جهاز قدری راه پیچیده چند میل اختلاف بهم رسیده بود بجهت ما اخبار آوردند که راه گم شده است باز باضطراب افتادیم آنشب راهم تا صبح آرام نگرفتیم.

یوم شنبه آمدیم قریب بظهر بر انگلتره و بندرگاه « فالمس » [1] نمایان گشت. حمدالهی را صدهزار مرتبه بجای آورده تفریحی کامل حاصل گشت. آن روز، روزعید بود بجهة ما. هرگزاینقدر مسرورنگشته در بالای جهاز آمده تماشای خشکی را میکردیم تا ورود بخور فالمس [2] حاکمی معین نداشت و در مقابل اعمار و اعمال انگلتره جائی نبود که اعتنائی بشان او باشد، بنابراین خواجه اسعد باش ترجمان را قبل از خود فرستاده که مکانی بجهة ما معین کند. بعد از مراجعت باش ترجمان و کپیتان ماشوه حاضر کرده سوارشدند و رفتند. خبرآمدن ما که بمراکب پادشاهی رسید بیست ویک توپ زدند ودر کنار دریا بخانه شخصی نزول [3] نمودیم. عجب مکانی آراسته و پیراسته بنظر رسید جمیع مایحتاج در آن

در کنار خشکی انگلیس

۱- Falmouth.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : چون فالمس حاکم معینی نداشت.

۳- در ترجمهٔ انگلیسی خواجه اسعد توضیح میدهد که نام هتل Green Bank Hotel بوده و چون این قبیل مهمانخانه ها در مشرق وجود نداشته است و این اوابن مهمانخانه بوده که شاهزاده دیده است موجب حیرت او شده است. ف.

آماده و مهیا. خدمتکاران زنانه باالبسهٔ فاخره کمر خدمت را درمیان بسته ملاحظه نمودیم که اسبابی شاهانه از هرنوع و هرقسم که تفصیل آن موجب تطویل کتاب است بجهة سامعین داشته‌اند. متحیر گشته ازترجمان سئوال کردیم این چه شخص است و این همه اسباب را ازکجا آورده بیان کرد که این شخص کسبهٔ این ولایت است و شغل او همین است و از قبیل مسافرین قریب دویست نفر در خانهٔ او میباشند و مثل این خانه دویست اتاق و دویست دست اوضاع بهمین قسم دارد و این اوضاع نه بجهت آن است که شمارا شناخته‌اند همگی بهمین اوضاع و اسباب میباشند[1] و فالمس خرابه‌ایست در کنار دریا بجهت مکانیت و ورود اخبار. چند خانه دراینجاساکن میباشد[2] گفتم سبحان‌الله درصورتی که خرابهٔ این ولایت چنین باشد معموره‌اش چه خواهد بود.

در بندر فالموث

درآن روز بعد از ساعتی بعزم حمام رفتیم بجائی که خانه را آب گرم درآن کرده غسلی بعمل آمد و درعرض راه از ملاحظهٔ بازار و دکان و نسوان بازاری و تماشای اوضاع و خلق آنولایت حیرتی بی شمار روی داد. بعد از مراجعت کپیتان باشی که مخصوص مکاتیب است بدیدن آمده. یوم یکشنبهٔ ششم هم در فالمس اقامت کرده یوم دوشنبه هفتم هنگام غروب آفتاب بعرابان سرکاری که مخصوص بردن مکاتیب اطراف بلاد هرروزه از فالمس به لندن میرود سوار گشته روانه گردیدیم.

۱- نسخهٔ مجلس : عبارت اخیر را درحدود یک سطر ندارد.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : میباشند.

تفضیل عرابان این است که عرابان مال پادشاه مختص آوردن مکاتیب و هر روزه بدون اختلاف لازم است که در هر معموره و بلده یکی از آن عرابان وارد شود و یکی بیرون رود و قسم دیگر آنست که تجار و اهل معامله ولایت بشراکت یکدیگر اسب خریده و در منازل عرض راه اسب بسته‌اند و کرایه میدهند. این نوع را باید جمع دیوانی بسرکار شاه داده باشند ویکی از جمله دوازده وزیر پادشاه مخصوص است بجهة جمع وجهات عرابان و مصالح ارسال عرابان سرکاری واین شغل بدست او میباشد و از جمله عرابانی که برآورد شده‌است درولایت انگلیزه[1] یک میلیون‌است که بحساب عجم دوکرور میشود و عرابان از هشت اسبه هست تا دو اسبه کمتر نمی باشد و قرارش بر این است که ساعتی دوازده میل میرود و بهرساعتی هم اسب عوض میکنند. اگر چه در همه جزیره انگلیزه[2] وجبی از زمین خالی از معموره و آبادی نیست ولی قرار عرابان سرکاری آنست که بهر معموره از بلدان مشهور که میرسد شیپور میزنند که اگر کسی نوشته داشته باشد برسر راه آماده کنند که بدست عربان چی داده باشد وقریب بساعت که میرسد باز شیپور زده مهتران اسبهارا تبدیل کرده باشند بقدر دو دقیقه بجهت آب‌خوردن مهلت است بعد از دو دقیقه باز سوارگشته میرانند وهنگام غذا و عشا بترتیب پنج دقیقه مهلت است بازسوار شوند بهمین طریق میروند چنانچه از فالمس تا لندن را که سیصد میل است در عرض بیست وپنج

پست یاعرابان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : انگلتره. ۲- بقرارقبل - درنسخهٔ دیگر بدو صورت انگلتره و انگلیزه هر دو میشود خواند.

ساعت قطع خواهد کرد.

باری از فالمس که سوار شدیم جمیع عرض راه معموره و آبادی بنظر رسید تا الا لندن [کذا] که شبری[1] از زمین خالی از رجال و نسوان نبود. هرلحظه حیرت برحیرت ما از اوضاع غریب و کثرت جمعیت می افزود و بیوت دهاقینشان هریک عمارتی عالی و گلذاری [کذا] خالی از نقص پیراسته و نسوانشان به البسهٔ فاخره خودرا آراسته در سر راه ایستاده بطور خود تعارفات بعمل میآورند و آنهمه طی مسافت که نمودیم چشم ما بخاك نیفتاد مگر اینکه تمام زمین از اقسام گلها و ریاحین و لاله بود. گل و سنبل با نغمهٔ بلبل هوش از سر ما بدربرده چنان آب و هوائی درهیچ مملکت تابحال بنظر نرسیده بود.

منظرهٔ آبادیهای انگلستان

اول اردی بهشت و ماه[2] جلالی
بلبل گوینده بر منابر غضبان[3]
برگل سرخ از نم او فتاده لآلی
همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

باری حیرت در این است که این همه راه تمام مشتمل بر کوهستان عظیم است و از هرسمت آن جاده درست نموده که قریب پنجاه سوار پهلوی یک دیگر میتوانستند راه روند و تمام که شار[4] عمارات عالی که درهیچ

۱- شبر: وجب. ف.

۲- در هرسه نسخه بهمین وجه است. صحیح: اردی بهشت ماه جلالی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: قضبان، و باین صورت صحیح است. ۴- نسخهٔ اصل و مجلس: و تمام راه. مقصود از که شار هم ظاهراً کوهسار است.

بلده دیده نشده بود. آنشب را تابصبح راه آمده تمام در معموره‌ازشدت چراغ و مشعل که در تمام راه و مداین مشتعل بود مانند روز روشن که ظلمت را دیده ندیده و خانهاشان تمام از بیرون مشرف بر کوچه و معبر آینه بود[1] که عکس چراغها درآینه افتاده معاینه روز روشن بود و باوصف اینکه اول برج جوزا بود بعلت قرب بقطب شمالی هوا بشدت سرد بود و شب زیاده ازشش ساعت ونیم و روز هفده ساعت و نیم میبود. آنشب را بهمان طریق راندیم تا یوم سه شنبهٔ هشتم چهار ساعت ازروزگذشته یکصد میل که عبارت از چهل فرسنگ باشد قطع مسافت کرده بشهری رسیدیم که مسمی به «اکسده[2]» بود.

در شهر اکستر

غریب شهری آراسته و خلایقی بیرون از اندازه بنظر رسید چون هنگام چاشت بود ما را بدرخانه پیاده کردند. درآن خانه رفته عجب عمارتی عالی بنظر رسید مشتمل بر بیوتات بسیار و درهر خانه یک دست اسباب ملوکانه آماده و مهیا نهاده اوطاق غسل خانه ومحل نهار و آسایش هریک علیحده اسبابی جهت آنخانه ها معین نموده مخصوص هرخانه خدمت کاری معین نموده که مختص خدمت میهمانیست که واردمیشود. ازملاحظهٔ اوضاع واسباب، حیرت برحیرت افزود. سئوال کردم که صاحب این خانه باین اوضاع کیست و این اسباب آماده وما کولات حاضره از چیست. گفتند که‌این شخص کسبش مخصوص به‌میهمانداری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: از دریچه های آینه.

۲- Exeter.

غرباست و این اسباب و خدام را آماده و مهیا دارد و این ساعت میداند

شگفتی از کارمهمانخانه

که از اطراف بلاد میهمان و عرابان در همین وقت وارد باوخواهد شد و زیاده از بیست و پنج دقیقه هم مهلت توقف ندارند بنابراین خود را مهیا داشته مأکولات را حاضر می کنند تابجهت اشخاص معطلی نباشد و ازین قبیل در همین معموره اکساه پنجهزار نفر میهمانداردارد و پنجهزار دست همچنین عمارت میباشد که هریک در روزی دویست تومان مخارج کرده پانصد تومان منافع می کند و پول در نزد ایشان مثل خاك و سنگ خرج می شود. باری ما را هریک هریک علیحده منزلی دادند. بعد برسر میز رفته نهاری صرف [کردیم] وچهار لیرا که عبارت ازهشت تومان عجم باشد دادیم وبیرون آمدیم. همه آن کثرت بهمین قسم پول بصاحب خانه دادند در دقیقه جوالی ازاشرفی پر کرده بازیافت نمود.

و در آنجاکه ما پیاده گشتیم گاری و عرابان سرکاری توقف نکرده چون بلندن میرفت روانه شده بود وما از اینکه میخواستیم بدون اخبار از آمدن خود بلندن نرفته باشیم اندکی توقف کرده بعد ازصرف نهار عرابان دیگری آماده بدرخانه حاضرگشت و ترتیب فرنگستان چنان است که اگر شخصی دوکرور اسباب و اوضاع داشته باشدو درهرساعتی که بخواهد بهر مملکت و منزلی که مسافت آن بهزار میل باشد برود درخانه نشسته زنگی که متعارف است بجهة اخبار خدامین زده خادمی حاضر میشود میگوید که من با این اوضاع پنج دقیقه دیگر میخواهم بفلان مملکت بروم بعد از انقضاء پنج دقیقه هرقدر که بخواهد عرابان

وخدام بدرخانه حاضر وآماده است برخواسته[کذا] روانـه شود همین قدر پول باشد، آنچه بخواهد آدمی امکان ندارد که صورت حصول نیافته باشد. باری عراباه دیگری را کرایه نموده و از آنجا سوارشدیم. تمام عرض راه معموره وآبادی گلذار[کذا] وسبزه و ریاحین چنان بود کـه وصف آن ازجمله محالات مینماید وباید آدمی خود بچشم دیده باشد و اغلب از معموره وعرض راه جبال عالی و مرتفع میبود چنـان سنگ زمین را برچیده بودند که ریگی بهم نمیرسید. کبکان بسیار درمیان مرغزار و ریاحین میبودند. خواستیم که صید کرده باشیم و تفنگی بجهت ایشان انداخته باشیم. مارامنع کردند. گفتند که هریک ازاین کبک ها صاحبی دارد و ازکثرت خلایق درجزیرهٔ انگلتره طیور وحوش که در مزرعه و املاك هرکس است متعلق به صاحب زمین است دیگری جرأت صید آنهارا ندارد و اگر کسی عمداً صید کند باعث نزاع و ادعـای صاحب ملک میشود واین معنی قرار است درکل این مملکت.

پول که باشد همه‌چیزهست

مرغها هم امنیت دارند

باری آنروز از بسکه باغ وگلذار[کذا] ومعموره و کثرت خلق وعمارات عالی و بناهای مستحکم بنظر رسید چشم ما خسته گـردید و متحیر گشته نمی دانستیم کدام طرف نظاره کنیم وبچه سمت مشاهده نمائیم همه جا بهمین طریق می آمدیم تا قریب بدوساعت مانده بغروب آفتاب بشهری عظیم و بلدی کبیر رسیدیم بدرخانهٔ عالی رسیدیم. بجهة شام خوردن پیاده گشته بطریق خانه[ای] که نهار صرف نمودیم بلـکه ده مقابله از سایر عمارات و با اوضاع تر. درآنجا بیست وپنج دقیقه تـوقف

کرده اکلی بعمل آمد. از آنجا سوار گشته هنگام غروب آفتاب بسوادی عظیم وسملکتی کبیر وسعظم مسمی به «باث»[1] رسیده.

عجایب شهری وسملکتی بچشم ما جلوه گر گردید که آنچه معموره بلاد دیدیم تمام از نظر محو شده، تمام کوچهای آن در عرض بفاصله دویست قدم راه، جمیعان [کذا][2] از سنگ خاره فرش کرده که میتوان از غایت لطافت و نظافت در آنجا نشسته استراحت بعمل آورد و چهار سمت آن کوچه را بجهة عبور متردّدین بطریق کوچه باغ بلند بر زمین آنرا فرش کرده بودند و دوسمت دیگر را علاحده بجهة عبوردواب قدری پست تر از سنگ خاره فرش کرده و خیابان وسیع دیگر را بجهة عبور دواب قدری پست تر، از سنگ فرش کرده که یکی بجهة ذهاب ودیگری بجهة ایاب مخصوص است وجمیع خانها ارتفاع دیوارش یکصد ذرع از سنگ خاره وحجاری درکمال امتیاز مشتمل برچهار طبقه، دریچهها و منظرههای آینه بطوری آراسته و پرداخته بودند که عقل درآن متحیر میشد و تمام دریچهها روبکوچه در مقابل یکدیگر بازگشته سر موئی اختلاف ازهم نداشت و همچنین بامهای خانها ریسمان کش سرموئی پست وبلند نبود. درهای خانها مجموع در مقابل یکدیگر چه درهای عالی وکریاس با تنقیح وبدر هرخانه اسم صاحب بیت را چاپ کرده واسم خانه را معین نموده بودند که هوش از سر آدمی بیرون میرفت

درشهر باث

۱- Bath.

۲- درنسخهٔ اصل ومجلس: جمیعاً وصحیح است.

نمی‌دانستیم بکجا نگاه کنیم وچه مشاهده نمائیم. تمام درخانها چوبی منقش کرده لنترها[1] آویخته که در شب تا بصبح جمیع کوچها چراغان و عکس چراغ از آنجا و از منظرها درآینه ها افتاده شخص را حیران مینمود. ما را بدرخانه[ای] پیاده کردند. خانه[ای] مملو کاشانه واسبابی شاهانه ازهرچیزوهرنوع ضروریات که میخواستی در آنجا مهیاوآماده بود. باصاحب خانه قطع وفصل کرایه ومأکولات را داده هریک در اوطاقی مخصوصه نزول کرده اسبابی مختصه از فروش وظروف ومایحتاج وخدمتکار متصرف گردیدیم.

انگلیسی فارسی دان

و هنگام ورود ما بمنزل شخصی از انگریز که مسمی به ولک[2] بود نزد ما آمده زبان فارسی را درکمال فصاحت حرف میزد. بسیارتعجب کردیم که چگونه میشود در این ولایت غربت فارسی فهم بخصوص آشنائی بهم رسد. از اوسئوال کردم که کیستی واز کجائی. گفت من مدت هژده سال در ایران سیاحت کرده‌ام. چندی در نزد عباس میرزای نایب‌السلطنه در نظام سواره سرکرده و معلم بودم و باتفاق ایلچی چهارده سال قبل ازاین به شیراز آمده روزی که سرکار فرمانفرما سوار شدند و ایلچی را تکلیف بسواری فرمودند و غلامان اسب تاخته در میدان و

۱- فانوس Lanterne .ف.

۲- Woolock .ف. نسخه اصل و مجلس پولک وغلط واین همان ویل لک انگلیسی است که مدتی معلم نظام ایران و زمانی سفیر انگلیس در ایران بود و املای صحیح اسم اوهم Willock است.

سرکار فرمانفرما بشما گفت که اسب تاخته باشی. شمااسب کبودی‌سوار بوده در حین تاخت اسب شما برزمین خورد و من در آنجا بودم. روز دیگر با ایلچی بعیادت شما آمدیم. از قرار[1] معرفی خود راکرد آشنا و معروف بود. بسیار خورسند گشتم که دراین ولایت وآدم آشنا منتهای فضل الهی است پاره[ای] تحقیقات از او نموده برخی از احوال حالی‌و ودست گیر شد.

بعد از آن درشب چهارشنبه عریضه بسرکار پادشاهی نوشته و کاغذی به لارد پالمستون[2] که وزیر دولت خارجه و هریک مهمی که خارج از دولت است مثل بعین ایلچی و قُنسل و بالیوزان به ممالک بعیده وهرکس که از خارج وارد ولایت انگلتره شود تمام‌محول به او است، نوشته وکاغذی هم به لارد گلنلگ[3] که وزیر دوم و مصالح امر هندوستان غرب باو محول است بعلت آشنائی فربن صاحب جنرال شام نوشته و از آمدن خود اولیاء دولت را خبرداده.

اما مضمون عریضهٔ پادشاه چنین: «اعلیحضرت سلیمان حشمت پادشاه جم‌جاه فلک بارگاه‌ظل الهی رااز جمله نیازمندان‌وارادت کیشان است. برطبق‌ارادت معروض رأی امنای دولت قاهره میدارد که پس از

عریضه نگاری بپادشاه انگلیس

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: ازقراری که.

۲- لرد پالمرستون Lord Palmerston وزیر خارجه .ف.

۳- Glenelg .ف. نسخهٔ مجلس: بدون لام دوم و قبلا هم بصورت نسخهٔ مجلس نوشته شده است.

وفات خاقان خُلد آشیان و اختلال اوضاع مملکت ایران که البته بسمع اقدس شهریاری تفصیل آن رسیده است این ارادت کیش محل توقف و مصلحت توطن را درآن مملکت ندیده شوق شرفیابی این دولت علیه و قوت طالع فیروزی مطالع این شوکت بهیه سبب شرف اندوزی حضور سلطانی گشته راهنمای فیض حضور باهر النور گردید. پس ازیک سال متجاوز که متمنی این مطلب عظمی و استفاضه کبری میبود لله‌الحمد و المنه از اقبال بیزوال حضرت شهریاری اکنون که چهار شنبه هشتم شهر صفرالمظفر است به باس رسیده چند روزی در آنجا درنگ نموده خواجه اسعد ترجمان فرستادهٔ خودرا بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور قبل از خود بحضور فیض گنجور خسروانی فرستاده که بهرقسم احکام علیه از مصدر سلطنت بمفاخرت این مخالصت آیت شرف صدور یابد از آن قرار معمول داشته تخلف از حکم محکم ننماید».

عریضه‌نگاری بوزیر امور خارجهٔ انگلیس

و مضمون کاغذ لارد پالمستون این: «اجل الکبراء العظام و اعزالعظماء الکرام ناظم المهام الانام را بقواعد محبت و رسوم مودت اعلام میدارد که در این وقت سعادت ازلی و محاسن فطری ما مقتضی شرفیابی این دولت با شوکت مهر انجلاء آمد از مملکت ایران قاصد این سامان گردیدیم اکنون که هشتم شهرصفرالمظفر است در مدینه باس نزول نموده بجهة صدمات وافسردگی احوال چند روزی را در باس بنای توقف گذارده و بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور پادشاه جمجاه سکندر دستگاه ظل الهی خواجه اسعد باش ترجمان خودرا روانه نزدآن

محبّ حقیقی داشته و عریضه بحضور اقدس شهریاری نگاشته که در محل خاص بتوسط آندوست مودت اساس از نظر همایون مهر قیاس اعلی گذرد و بهرقسم که رای مملکت آرای خسروانی بدان قرار گیرد و بهر مکان که مقرر دارند شرف حضور ساطع النور میسور گردد وازاینکه آندوست وزیر دول خارجه و این مهمات بحسن تدبیر و صفای ضمیر آن جناب محول وحواله میباشد بهرقسم که مصلحت دانند صلاح وصوابدید احوال رابنگارند انشاءالله زمان ملاقات قریب است زیاده قلمی نمیشود».

و کاغذ لارد گلنلگ برین طریق بود : « دبیر عطارد شیم[1] و مشیر مشتری ضمیر اعظم محبّ اجل اکرم افخم بعد از مراتب دوستی ومحبت اظهار و اعلام میدارد که نظر باقتضای آسمان و مقادیر زمان واشتیاق ادراك حضور عدالت دستور زبده سلاطین جهان پادشاه انگلستان و هندوستان عبور ما باین سامان افتاده تفصیل حالات را شنیده و خواهند شنید . مجملی از مجاری احوال اینکه دراین اوقات که عشر اول شهر صفرالمظفر است لله الحمد بعداز طی مسافت برّ و بحر با اشتیاق بی اندازه درشرفیابی حضور شهریار سکندر فر وارد مدینهٔ باس شده . اگرچه شوق شرفیابی آن دولت علیه و شوکت بهیه زیاده از اندازه میباشد و لیکن بسبب ناسازگاری آب و هوا و انقلاب دریا اندکی خسته و افسرده گشته چند روز در باس بنای توقف را گذاشته و برسوم مخالصت وقانون ارادت بجهة اذن شرف اندوزی بساط سلطنت وادراك خدمت شهریاری

عریضه نگاری بوزیر هندوستان

۱- جمع شیمه : خلق خوی عادت .ف.

خواجه اسعد باش ترجمان خودرا با عریضهٔ نیازمندی به پایهٔ سریر شهریاری ارسال داشته که در هرمکان و بهر مقام که مقرردارند دریافت این فیض عظمی گردد و از اینکه نیکوئی فطرت و محاسن فتوت آن محبّ دربارهٔ عموم خلق جهان خاصه دولت بهیّه ایران و مملکت هندوستان مشهور و مشتهر دوران بود لهذا محبّتی غایبانه و مودّتی بی اندازه در قلب مودّت اسلوب از آنجناب ظهور نموده و بدین دو کلمه مکتوب متذکر خاطر محبّت ذخایر گردیدیم یقین است که از وفور محبّت و غایت الفت مهمان پذیر خواهند بود. چون زمان ملاقات قریب است بهمین قدر اکتفا رفت».

خلاصه بعد از نگارش نوشته جات یوم نهم خواجه اسعد باش ترجمان روانه شد و خود با وصف اینکه زبان ایشان را نمیدانست و ایشان زبان ما را نمی فهمیدند بعسرت تمام درآن خانه توقف کرده منتظر اخبار میبودیم واز غرفه های روبکوچه و بازار تماشا کرده خلقی غریب و کثرتی عجیب از مرد و زن بنظرما میرسید. محشری از وفور خلایق دیده شد ودر آن روز از صبح تا شام حساب که کردیم[1] از همان کوچه که منزل ما بود دوهزار ودویست وپنجاه و پنج گاری و عرابان آمدند و بخلاف یک هزار و نهصد وهشتاد عرابان رفتند. از کوچه های دیگر نیز بهمین قسم تردّد میکردند و طرف عصری درآن منظر نشسته بودیم و تماشای عرابان و خلق را مینمودیم که اسبی را بر ارابه بسته و قنطاسی که بقدر سیصد

تماشای شهر

۱- نسخهٔ اصل وسجلس: که حساب کردیم.

چهارصد من تبریز آب میگرفت در روی عرابه حمل کرده‌اند و در آخر عرابه آهنی را کشاکش مجوف نصب کرده و آن آهن را مشبک قرار داده‌اند. در اول کوچه که شخص سقا رسید پیچی از آن قنطاس پیچید. آب افتاد در آن آهن مشبک و اسب را تاخته از اول کوچه تا آخر کوچه را بطریقی سهل آب پاشی نموده آنهمه مسافت را که نهایت تحیّر بهجت[1] مابهم رسید تمام شهر را روزی دونوبه صبح وعصر بدان قسم آب پاشی مینمودند و در عقب آن چندعرابه دیگر آمده خاک کوچه هارا بالتمام برداشته بار عربان نموده جمعی فراش آمده و جاروب کرده در دقیقه تمام کوچها را بطریقی نظیف ولطیف نمودند که غباری در آن سنگ های آینه کردار بهم نمیرسید.

آب و جاروب کوچه ها

یوم پنجشنبه دهم نیز معلوماتی نبود مگر اینکه جمیع خلایق آنشهر بقدر پنجهزار نفر خلق در پای عمارت ایستاده از صبح الا [کذا] شام که ما را تماشا کرده باشند[2] و بجهة اینکه اطفاء نظارهٔ ایشان شود و چندان مارا دردسر ندهند گاهی بنوکرها میگفتیم که از درخانه بیرون رفته قدمی چند راه رفته باشند. بمحض بیرون آمدن ایشان از درخانه بقدر بیست هزار خلق از مرد وزن اجماع نموده وچنان عرصه را تنگ کرده که مجال توقف ندیده ناچار مراجعت بخانه میکردند. خلاصه روز ها بتماشای بازار و عبور خلایق را از هر قسم نظاره میکردیم و شب ها

شاهراده ها درمعرض تماشا

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : بجهت و این صحیح است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : ومارا تماشا میکردند.

چند نفر از آشنایان و خوش طبعان جوانان انگریز بمنزل ما آمده طالب زبان فارسی بودند. قدری آنشب را بهم صحبتی ایشان از تعلیم لغت فارسی و زبان انگریزی معلم ومتعلم بودیم و لغات مذکوررا از طرفین کتابت مینمودیم و هرچیزرا بحرکت اعضاء حالی یکدیگر می کردیم وازآن حرکات خنده ها بظهور میرسید. عالمی داشت.

دیدار و تماشای زنان

و یوم جمعه یازدهم بازبهمان قسم درپای آنعمارت بجهت تماشای ما اجماع از زن و مرد نموده وما از انفعال خودرا پنهان نموده بعضی اوقات بجهت ضروریات ازجای برمیخواستم [کذا] گوشهٔ کلاهی که ازپس آئینهٔ عمارت مینمود، ده هزار خلق بهوای گوشهٔ کلاه نگاه کرده متحرک میشدند عاقبت الامر کار ازپستی به بلندی کشید.

جمعی از نسوان دسته دسته بربالا برآمده بمنزل ما می آمدند مارا تماشا می کردند و مانیز بمضمون.

تشنه گان [کذا] گرآب جویند ازجهان آب هم جوید بعالم تشنگان

ایشان را تماشا میکردیم و تلذذ حاصل مینمودیم وهریک را بطور خودشان مرحبائی گفته تعارفی بظهور میرسانیدیم. طرف عصری در خانه نشسته بودیم، هنگام غروب آفتاب ازشرق خانه آفتابی تابان طالع ولامع گردید. از نظارهٔ آنجمال بی مثال و طلعت آن رخسار مهر آثار چنان بی خود ازکار گشتم[1] که گفتی ازوجودم اثری نه وازملاقات آن ماه تمام همچنان بی خبرماندم که گفتی ازبودم خبری نه:

۱- نسخهٔ مجلس: بی خودوار گشتم.

نگار من چه درآید به خندهٔ نمکین
نمک زیاده کند بر جراحت ایشان[1]

چه بودی از سر زلفش بدستم افتادی
چه آستین کریمان بدست درویشان

بی اختیار بمحض ملاقات آن آفتاب صفات از جای برخاسته آنچه لوازم تعارف و تکلف بود بجای آورده قدرت صانع بی الت را[2] در حالت چشمهان فتّان آن دختر ترسا ملاحظه مینمود. نزدیک باینکه دلم زار و کارم از کار شود. باز به پای مردی عقل و قوه نفس لوّامه امساک در نظاره نموده باخود می گفتم که :

دیدار ماه روئی

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار
که برّ و بحر فراخ است وآدمی بسیار

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید
به بین وبگذر و خاطر بهیچ یک مسپار

باری ساعتی نشسته برخاست[3] :

اوچه تیرآمد و از بار غمش من چه کمان
زان چه بنشست زمانی بکنارم برخاست

ودر آنشب :

بیاد روی گلفام گل اندام همه شب خار دارم زیر پهلو

۱- درهرسه نسخه چنین است - صحیح ریشان ۲- نسخهٔ اصل بی الت و نسخهٔ مجلس بی آلت. ۳- در ترجمه تصریح شده که پریچهر دختر کاپیتنی در East indies می باشد. ف.

یوم جمعه یازدهم و شنبه دوازدهم و یکشنبه سیزدهم ودوشنبه چهاردهم معلوماتی سوای نظاره کنان و نظاره شدن عیسویان ودختران ترسایان نبود. متصل بهم از طلوع آفتاب تا چهارساعت از شب گذشته دقیقه [ای] نبود که درپای آن عمارت کمتر از پنجهزارزن و مردبجهت تماشای ما نباشند و آنچه از خواص خواتین بودند اذن دخول حاصل کرده فوج فوج دست بدسته نزول در منزل ماسیکردند. بیکدفعه هزار کوکب رخشان درخانهٔ ما درخشان می گشت. قوهٔ باصره نمیدانست کدام یک را بذائقه ملاقات سپارد و لامسه در مصافحه دستان بلورین و سواعد سیمین متحیر میبود که بچه دستان داستان بازد[1].

اذن دخول

پنجه با ساعد سیمین نتوان افکندن

غایت جهل بود مشت زدن سندان را

وقوهٔ حافظه که چندی چون گدایان سامره درعدم نظارهٔ جمال نکورویان عاطل و افسرده میبود، درآن وقت درحفظ آن تمثالهای بی مثال و ذخیرهٔ آن جمالهای پرغنج ودلال بستوه و ملال آمده و مردد بود که چه نوع از دلربائی آن دلبران مهوش را ضبط نماید:

بچه عضو تو زند بوسه نداند چه کند

برسرسفرهٔ سلطان چه نشیند درویش

و حس مشترك از اشتراك و اجتماع آن کواکب تابان نزدیك

۱- نسخهٔ اصل و مجلس سازد.

بآن بود که ازمشارکت حواس اربعه [کذا] مفارقت گزینند و به زنار زلف دل‌آویزشان آویزد و متخیله هردم از تصور صورتی و تأمل در جمالی همی گفت :

غرق‌درعالم نظربازی

هرگز اندیشه نکردم که تو بامن باشی

چون بدست آمدی ای لقمهٔ ازحوصله بیش

و قوهٔ متصرفه از تصرف در خط وخال و غنج و دلال آن مه‌رویان بی‌مثال به عجز خوداعتراف نموده :

خط و خال‌وزلف‌وکاکل مژه‌باکمان ابرو

همه جا بجا فتاده همه با صفا نشسته

واز آن مه‌رویان هریک اسامی‌خودرا گرفته باورقی باهزارگونه نقش و نگار نگاشته تمنا نموده که ما نیز اسم خودرانوشته بایشان‌داده و ما اسامی ایشان‌را ضبط نموده و ایشان اسامی مارا. درآن اندک روز چندهزار اسامی نزدما جمع‌شده .

باری ایام توقف در باث بهمین‌قسم از صبح تا چندساعت‌ازشب گذشته مشغول میبودیم و عصر یوم مذکور کلیسیائی قریب بشهر آتش گرفته هرقدر اهل شهر اجماع نموده خواستند اطفاء آن اشتعال‌را نمایند میسرنگشت تا روز دیگر میسوخت و یوم سه شنبه پانزدهم نیز بدین دستورگذشت .

و یوم چهارشنبه شانزدهم از خواجه اسعد نوشته رسید که بعد از ورود و ملاقات،وزراء از ورود شما خرسند گشته اکنون متحیرند که

چگونه اظهار محبت و مراسم تعارف که لایق شأن شما بوده بظهور رسانند انشاءالله عنقریب مراجعت خواهیم نمود و کل وزراء و اهل کانشل[1] مملکت فرنگ بعلت اتحاد با محمد شاه در کار شما متحیر و متفکر گشته‌اند و در مشورت میباشند که چگونه جمیع میانهٔ دوستی و حمایت شما را نمایند. از مضمون کاغذ باش ترجمان بسیار بسیار متفکر گشته ندانستم که با وجود اینهمه زحمات وطی مسافت اگر خدای نخواسته بی‌ثمر باشد آمدن باین مملکت چگونه خواهد شد و بچه روی مراجعت نمائیم و بکجا رویم زیاده از حد فکر نمودم. آنشب را تا صبح از زیادتی خیال وصدمات تصور دور و دراز خواب نرفته.

جواب مأیوس کننده

یوم پنجشنبه هفدهم **بلین**[2] صاحب که بالیوز بندر بوشهر مدتی بود آشنائی کلی از قدیم داشت آمد در «باث» و ما را ملاقات نمود. از ملاقات بلین صاحب مسرور گشته از کیفیت احوال از وی سؤال کردیم. او نیز بهمین قسم جواب داد که باوجود خصوصیت با دولت محمدشاه مشکل است که مقصود شما بعمل آید و موافق شأن شما رفتار کنند. این صحبت بر اضطراب ما افزوده بایکدیگر مشورت میکردیم. اعتقادی او چنین بود که جواب نوشتهٔ ما را نخواهند داد از صحبت بلین صاحب نه اینقدر ملول و متأثر گردیدیم[3] که توان شرح نمود[4]. بعد از رفتن بلین صاحب

ملاقات با بلین صاحب

۱- Council. ف. بمعنی هیئت وزراء ۲- Blane درنسخهٔ مجلس «ملین»

۳- نسخهٔ نفیسی ومجلس: ملول گردیدیم و متأثر شدیم.

۴- نسخهٔ نفیسی و مجلس: شرح دادم.

خواجه اسعد باش ترجمان وارد گردید. لارد پالمستون وزیر دول خارجه جواب نامهٔ مارا نوشته فرستاده بود. مضمونش اینکه از ورود شما بسیار مسرور شدیم انشاءالله تشریف فرمای لندن شده مرا بخدمت خود احضار فرمائید و هرحکمی باشد به بنده فرمایش شود.

این جانب بعلت اینکه گاه باشد موافق شأن ما بعلت خصوصیت بامحمدشاه رفتار نکنند رفتن خودرا قبول نکرده کاغذی در جواب نوشتهٔ لارد پالمستون نوشته برادر مکرم والی را روانه نموده و خواجه اسعد هم درخدمت بوده ایشان کرده[1] در شب شنبه هژدهم[2] روانه لندن گشته که اگر برادر معزی الیه اطمینان درمحبت وحمایت آن دولت بهم رساند این جانب بلندن رفته و الاوارد لندن نشده و از همان راه بدولت دیگر رفته باشم[3].

فرستادن والی بلندن

یوم یکشنبه نوزدهم در منزل تنها نشسته بقانون هر روز جمعی از نسوان انگریز بدیدن آمده از آنجمله مسزلکس[4] که زنی در نهایت جمال و کمال بود پس ازورود واظهار محبت بی شمار مرابخانهٔ خودوعده خواسته و این جانب بعلت دلگیری ابتدا قبول ننموده بعد که مشخص شد این دختر از دختران کبرای انگریز میباشد تمکین بخواهش نموده

دعوت یک خانم اعیان انگلیسی از شاهزاده

۱- نسخهٔ مجلس: این دو کلمه را ندارد. ۲- نسخهٔ مجلس: هجدهم

۳- نسخهٔ مجلس: باشیم. ۴- نسخهٔ نفیسی ومجلس: مستر و غلط است.

روزانهٔ دیگر که یوم دوشنبه بیستم باشد بخانهٔاو بر عرابان سوار شده رفته پس‌از ورود بخانه‌آنچه لوازم محبت و مهربانی بود ازآن ماه‌تابان بعمل آمده و طالب شد که این‌جانب سوار بر عرابان وی شده باتفاق یکدیگر بتماشای سایر بساتین رفته باشیم. قبول‌نموده سوار عرابان شده بچندین بستان بجهة‌تماشابرده که هوش‌از سرما بدر رفت. الحق زیاده از حد منظم‌بود آن بساتین و از جمله غرایب‌اینکه هر گلی و گیاهی و هرنوع میوه که در فصول اربعه دراقصا بلاد عالم میشد در آن بساتین درنهایت طراوت بهم‌میرسید.

بعضی از میوه‌ها از قبیل خربوزه‌و گیلاس و کرچه[1] وشلیل که‌در ملک اصفهان دیده شده‌بود در این بستان بهتراز آن میوه‌ها بنظر رسید و سرکبات در نهایت لطافت‌دیده شد. نهایت تعجب را نمود که این چگونه میشود که در چنین‌فصلی‌خربوزه ونارنج وآنگهی در ملک‌انگلتره که نهایت سرحدیت‌را دارد چگونه جمع میشود ودراین تحیر بوده‌بعد که سبب آنرا استفسار نمودم جواب گفت که میزان حرارت و برودت هوای هرمملکت‌را در هرفصلی از فصول مشخص نموده که بچه هوا این گونه میوه‌ها وگل ها میروید و این مکانها بجهت این‌میوه‌هاساخته شده. درجه‌هوا[2] در هریک از این بساتین گذارده و بقدر کفایت ونمو نباتات همانقدر آتش نموده وازحرارت آتش آن گلها و میوه‌ها بهم رسد

۱- در نسخهٔ مجلس کوجه هم‌خوانده میشود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میزان‌الحراره.

چنان بنظر رسید که در هرفصلی از فصول هرنوع میوه که انسان میل نماید در نهایت طراوت بهم‌میرسد وهرقسم گلی از گلها که تصور کند در هر فصلی از فصول در آن بستان موجود میباشد.

خلاصه آنروز صبح تا الی قریب بغروب آفتاب[1] میهمان آن زن میهمان دوست بوده الحق زیاده از حد مهربانی نمود. مغرب سوار عرابان شده مراجعت بخانهٔ خود کرده.

گزارش کاروالی

گزارش ورود برادر مکرم والی اینکه: پس از ورود والی بلندن[2] در خانه منزل گرفته مکنیل خان[3] ایلچی که پانزده‌سال در ایران بایام[4] خاقان مغفور ایلچی بود و لغت فارسی را درست حرف میزد و این روزها مجدداً ایلچی شده بخدمت محمدشاه میرفت بمحض اطلاع از ورود برادر مکرم والی بدیدن برادرمعزی الیه والی[5] آمده ازهرجهت وهرسواد برادر معزی الیه اورا مجاب ساخته قرار براین داده بقدر قوه سعی درانتظام مهمات ما نماید و عصریوم شنبه نوزدهم که لارد پالمستون به دارالحکم نشسته بود و مکنیل خان نزداو حضور داشت والی نوشتهٔ این جانب را در جوف نوشته[ای] از خود گذارده بمصحوب خواجه‌اسعد ارسال نزد پالمستون داشت. بعداز اطلاع پالمستون از مضمون کاغذ واطلاع اینکه نیت ما برفساد امرایران نیست بسیار مسرور گشته‌وعده داده‌بود که فردا بخدمت والی خواهم‌رسیدواحکام ایشان را خواهم‌شنید.

۱- نسخهٔ اصل الی قریب بمغرب. نسخهٔ مجلس الی مغرب.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: ورود بلندن. ۳- Mac Neil Khan. ف.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: درایام. ۵- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه راندارد.

و یوم یکشنبه بیستم قبل از ظهر بعضی از امراء و شرفاء بدیدن برادر معزی الیه آمده بعداز ظهر لارد پالمستون بمنزل والی نزول نمود آنچه لازمهٔ تعارف بود معمول داشته و برادر معزی الیه لوازم تلطف را بعمل آورده ، بعداز طی تعارف بنای صحبت در میان آمده فیمابین گفتگوی چند که تحریرش باعث تطویل کتاب است در میان آمده خلاصه اینکه لارد پالمستون بوالی گفته: شما از ابناء ملوك میباشید وزبدهٔ ملک زادگان هستید و پاس مملکت و دولت شمارا زیاده از دولت خود منظورداریم[1] اگر آری شما نیز مقرون بمصلحت دولت ما است که قدم شما بر چشم بقدر قوه در انجام مهمات شما خدمت پادشاه ایران خواهیم کوشید واز خود نیز در هرباب امساك و مضایقه نداریم و چنانچه سوای مصلحت مطلبی باشد ماراضی به فتنه و اغتشاش مملکت ایران نخواهیم بود .

نمونهٔ سخن سیاسی

برادر مکرم در جواب وزیر جوابات کافی تقریر نموده عاقبت امر مجلسشان ختم باینجا شده که مارا بادولت محمد شاه رفع خصومت و نزاع بوده دولت انگریز درمصلحت وحمایت ما کوتاهی نکنند ومقررشد که یک نفر ازاعیان وایلچیان را در خدمت برادر معزی الیه شب وروز گمارد[2] . خدمتی که باشد باو رجوع شود و جواب نوشتهٔ این جانب را نوشته ارسال دارد . آن روز در میان برادر مکرم والی ولارد پالمستون وزیر دول خارجه باینجا ختم شد .

قرار مصالحه بامحمدشاه

۱- نسخهٔ اصل : میداریم . مجلس : میدارم .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه را ندارد .

و یوم دوشنبه بیست ویکم و سه شنبه بیست ودوم وچهار شنبه بیست و سیم نیز برادر معزی‌الیه در آنجا توقف نموده هرروز وزراء و اعیان مملکت و بزرگان دولت بدیدن او آمده انواع تعارفات رابظهور میرسانیدند ومسترفریزه[1] که یکی از بزرگان دولت میبود و درعهدخاقان مغفور فتحعلی‌شاه بایلچی گری[2] آمده بایران واندك اطلاعی از لغت‌فارسی داشت بخدمت برادر معزی‌الیه آمده از جانب دولت خواهشمند گردید که از اینکه سرکار شاهزاده میهمان ورسیدهٔ[3] دولت میباشد لازم‌است که در خانهٔ پادشاه منزل کرده باشند و دولت بمقتضای میهمانداری نسبت بایشان معمول دارند. بنا براین خانه بجهت شاهزاده معین شده و عربان بجهت ضرورت موجود و مهیا میباشد و خدامی‌چند ازنسوان و رجال بجهت خدمات معین گشته، برادر معزی‌الیه در آنجا نزول نموده پادشاه «هولنده»[4] که از برادر خود مکدر شده بود بلندن آمده بود و

میهمان‌داری فریزر

۱- این شخص James Baillie Fraser است که چندین کتاب راجع به ایران تألیف کرده از جمله کتابی بنام : Narrative of the Residenec of the Persian Princes in London که درآن تفصیل میهمانداری خودش را از مؤلف این کتاب و برادرانش شرح می‌دهد.ف.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی این کتاب نوشته‌است: که به مأموریت محرمانه به ایران اعزام‌شده‌و این صحیح تراست.ف.

۳- در نسخهٔ مجلس : نورسیده .

۴- نسخهٔ مجلس : هولند .

شاهزادهٔ «ناپولی»[1] که نیز درلندن بود درطرف خارجی از آن عمارات[2] منزل داشتند. بعداز و رود مکرم برادر[3] والی **سرکروزلو**[4] که در بیست سال قبل ازاین در زمان شاه مرحوم به ایلچی گری ایران ازراه بندربوشهر آمده بود وسرکار فرمانفرما ونوابان علیه و عالیه کمال محبت ومهربانی را در بارهٔ مشارالیه و حرم او فرموده بودند و ما هریک را باسم و رسم میشناخت بدیدن برادر مکرم آمده بسیار بسیار از ملاقات ایشان محظوظ گشته بایکدیگربسیار صحبت از قواعد ایران ومطالب فیمابین بایکدیگر داشته نوکرهای سرکار فرمانفرمارا باسم ورسم میشناخت تحقیق احوال هریک‌را نموده بعداز صحبت برخاسته روان شد.

ملاقات والی باسر گوراوزلی

بیان نموده بود که حق محبت های سرکار مرحوم فرمانفرما در ذمهٔ من بسیار است. انشاءالله خدمتی که از من بر آید کوتاهی نخواهم نمود.

یوم پنجشنبه بیست و چهارم مستر فریزر نزدوالی آمده بیان نمود

۱- در ترجمهٔ انگلیسی معکوس است. برادر پادشاه ناپل که با برادرش اختلاف پیدا کرده وپادشاه هولند و ولیعهدش که بعنوان دیدن به انگلستان آمده بودند درآن میهمان خانه که نامش «Mivart's Hotel» بوده سکنی داشته اند ترجمهٔ انگلیسی صحیح تر بنظر میرسد. زیرا این قبیل اطلاعات را مؤلف کتاب ازمترجمش کسب مینموده. ف.

۲- منظور عمارات وآپارتمان جداگانه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: برادر مکرم.

۴- Sir Gore Ousely

که قاعدهٔ این شهر میباشد که از قدیم بجهت پرستاری و معیشت فقراء و اطفال یتیم معین کرده‌اند ودر عرض سال یک روز مقرر وموقع است که اطفال‌را در کلیسیای بزرگ جمع نموده پادشاه، وزراء، و اغنیای دولت‌را با شرفای مملکت، اناث‌وذکور در آن مجمع حاضر گشته بذل وانفاق به فقراء وایتام میکنند[1] و امروز آن روز موعوداست. اگر بخواهید تماشائی کرده باشید.

برادر معزی‌الیه قبول نموده و در عرابان نشسته ورفت آن مجمع عظیم‌را تماشانموده وتفصیل این اجمال آنست[2] که درتمام جزیرهٔ انگلیتره[3] در هر محله چه در مدینهٔ لندن، چه خارج از شهر، در هرآبادی خانهٔ مخصوص فقرا و ایتام ساخته‌اند. و هرجمعی از اطفال‌راقیّمی بجهت آنها معین کرده‌اند که در عرض سال متکفل احوال ایشان میباشد و درسالی یکدفعه درهفتم‌شهرحزیران[4] در روز معین قرار است که از هرجابمدینهٔ لندن اجماع نموده هریک ازقوّام اطفال خودرایک نوع از لباس پوشانیده با سرهای برهنه و بوضع خوش ایشان‌را یک قد و یک ترکیب ازدختر و پسر جور نموده بطریق نظام سرباز خود علمی در دست از پیش روی اطفال روان میشود تا از هرجا اجماع درآن کنیسه[5] میکنندوازابواب آن کنیسه داخل میشوند.

مراسم جمع آوری اعانه برای اطفال یتیم

۱- نسخهٔ دیگر: می کند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: و تفصیل از اینقراراست.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: انگلتره.

۴- در ترجمهٔ انگلیسی ۷ ژون تصریح شده. ف.

۵- کلیسیای سنت پل لندن. ف.

وصف کلیسای سن‌پول

و وضع آن کنیسه جائی است که بنائی عالی مشتمل برحجاری و نقاری چند که دیدهٔ عقل از تصورش خیره میگردد . اشکال چندازانسان وحیوانات غریب وطیور عجیب از سنگ در بالای آن کلیسا ودراطراف آن کنیسه نقش ونقاری نموده‌اند که تاشخص نبیند امکان تصدیق نخواهد داشت و آن کنیسه مشتمل بر چهار ضلع است و هرضلعی دویست قدم راه طولش وپنجاه قدم عرضش میشود و ارتفاع آن عمارت یکصدوپنجاه ذرع میباشدواز طرف اندرون کنیسه ازپای دیوار تا بالای گنبد مکانهای بسیار خوش بجهت نشستن مردم از چوب‌های بسیارخوشرنگ که بهتر ازآن درصفا ونزاکت تصور نباشد[1] مکانی درست نموده‌اند که ازخارج کنیسه هرطرفی از اطراف بآن بیوتات راه دارد که میآیند و بر اطراف آن دیوارها از روی زمین تا قریب به گنبد درچهل مرتبه بر روی یکدیگر می‌نشینند و سطح آن کنیسه راازماهوت فرش کرده معجرهای بسیارخوش[2] باقسام مختلفه ازچوب ساخته و برروی چوب[3] ماهوت خوش رنگ کشیده‌اند و هریک از معجرهارا بقدر اینکه از دوطرف بیست نفر پهلوی یکدیگر بنشینند برصندلی بسیار خوب نشسته و مکان‌های مخصوص به بنات و ابنای ملوك و نسوان وزراء و امراء و اشراف مملکت است .

ابتدا اطفال ایتام را بهمان لباس‌های مخصوص در غایت لطافت و طراوت دسته به دسته یک قدویک لباس‌آورده دور تا بدورآن مراتبی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : نمیشود .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : قوی .

۳- نسخهٔ دیگر : خوب .

که بر دیوار کنیسه مرتب ساخته‌اند و[1] مینشانند وسایر خلایق بالاتر از آن اطفال مینشینند. از سطح زمین تا حجاری گنبد کنیسه چنان ترتیب و قرینه می‌نشینند که بجز تصور، تصویر نمی‌توان نمود. بعد از آن هریک از اکابر و شرفای مملکت از زن و مرد که میآیند در کلیسیا از کشیشان و پیشوایان مذهبشان اذن دخول حاصل کرده داخل می‌شوند.

کشیشان وقسّیسان هریک خود را بطریقی عجیب ونوعی غریب ملبّس ساخته در کنیسه ایستاده‌اند و بر دست یک نفر سینی[ای] ازطلا بر در کلیسا ایستاده است هر کس که داخل میشود بقدر قوه واستطاعت پولی بجهت اطفال ایتام مذکور در سینی انداخته میگذرد ودرمکان خود رفته می‌نشینند. بعداز اینکه هر کس بجای خود رفت وقرار گرفت سازی بسیار عجیب و عظیم که مسمی به «ارغنون» باشد وآواز آن ساز مسافتی بعید میرود، آن سازرا بنوای مسیحی نواخته آن اطفال باهنگی بسیارخوش مطابق برآن نغمهٔ ساز فقراتی چند از داود نبی علیه السلام مشعربرترحم احوال فقرا و ایتام می‌خوانند و چنان مطابق کرده اند ساز و آوازرا که هیچکس فرقی در میانهٔ آواز و صدای ساز نمی نماید. قدری که بر این نوع، آهنگ مسیحی وآواز عیسوی خواندند از نوا خاموش میشوند. بعد از آن خطیبی در بالای سلّمی بلنداز ماهوت رفته فقراتی چند مشعر بر رعایت فقرا و دست گیری ضعفا از «انجیل» و «زبور»[2] تقریر می کنند. بعد

ترتیب تقاضا وپرداخت پول

آواز وخطبه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: واوندارد. ۲-زبور: کتاب داود پیغمبر. ف.

از خطبهٔ خطیب باز ساز ارغنون را بآهنگ در آورده آن اطفال مطابق ساز چنان آوازهارا[1] در یکدیگر انداخته و میخوانند که هوش ازسر آدمی بیرون رفته ، از حالت طبیعی بیرون میرود . ازملاحظهٔ آن جمال های بی حجاب و استماع آن آواز واطراب حالتی غریب برآدمی دست میدهد که ضبط خودرا نمی تواند کرد .

قسمت اطفال

البته درآن روز در کوچه های لندن سوای اشخاصی که آمده اند به پای خود ، بیست هزار گاری مال شرفا و عظمی[2] ولایت بر اطراف آن کنیسه ایستاده میشود و محشری ظاهر خواهدشد وبعداز انفاق بزرگان برآن اطفال، تنخواهی که جمع شده قسمت برآن کودکان می کنند . هریک که بحد تکلیف وتمیز رسیده آن تنخواه‌را سرمایه کرده بکسب مشغول میشوند واینکه هنوز قابل اکتساب نیست آنمایه را بجهت او معیشت میکنند تا بحد رشد رسیده .

والی درتماشا خانه

غرض درآن روز برادر معزی الیه سیاحتی معقول نموده و ازآنجا بمنزل مراجعت کرده ، درآنشب اخبار دادند که در مکانی از آن شهر درهنگام غروب آفتاب تا پنج ساعت از شب گذشته اوضاع طرب خواهد بود . برادر مشارالیه بعداز مغرب در آن تماشا گاه[3] حاضر گشته .

کیفیت آن خانه چنانست که آنشخص شعبده باز وملاعب را خانه ایست

۱- نسخهٔ مجلس : آوازها.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : عظمای واین صورت صحیح است.

۳- اپرای لندن. ف.

بسیارعالی وبوضع غریب[1] آن عمارت رابنا نهاده‌اند که سطح زمین تاسقف عمارت مجموع غرفات و حجرات از چوب ساخته روپوش های[2] ماهوت در غایت لطافت بر روی تمام سقف دیوار[3] آن عمارت کشیده‌اند وبردر هرغرفه چهل چراغ[4] که مشتمل بر پنجاه چراغ میباشد آویخته واطراف آنهارا نیز چراغهای مختلف افروخته در قبهٔ آن عمارت چهل چراغ بزرگی آویخته اند که چهارصدچراغ دارد که هریک پنج شعله از آن زبانه میکشد و مجموع این چراغها لوله دارد که همگی متصل به لوله‌ای میشود بردرب خانه و پیچی در آن لوله قرار داده اند که بمحض اشاره بر آن پیچ ،این چندهزار چراغ یکدفعه خاموش میشود که در آن عمارت چشم چشم نمی‌بیند . باز بمحض اندکی حرکت ، همگی مشتعل شده چشم شخص از روشنائی خیره میگردد وجمعی از دختران ماه طلعت که در نظارهٔ جمالشان آفتاب تابان خیره میشود و فرقه [ای] از پسران خوش صورت که ماه درخشان از مشاهده تمثالشان تیره می گردد درآن مکان معین میباشند .

وصف چراغ گاز

مغنّیان ومطربان چند درآن خانه به‌نغمه پردازی وبازیگری مشغول میباشند که از نوای جانفزایشان دل بی‌نوایان بی‌تاب و توان گشته وازمشاهدهٔ غمزات[5] ونزاکت حرکات آن دلفریبان هزار مثل شیخ صنعان ایمان خودرا باخته :

یادی ازشیخ صنعان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : و بوضعی غریب . ۲-نسخهٔ اصل ومجلس: روپوش های . ۳-نسخهٔ مجلس: ودیوار . ٤-نسخه مجلس: چهل چراغی .
۵- نسخه دیگر : غمرات .

خم زلف تو دام کفر و دین است نگارستان او یک شمّه این است

بهزار قسم اسباب طرب که از تعداد آن قلم دوزبان عاجز است در آن مجلس فراهم آمده .

آن شخص صاحب خانه که بنای بنیاد طرب را دارد، شبی از شب های هفته را معین کرده اقسام بازی و ملاعبهٔ خود را مجلس به مجلس نوشته در چاپخانه چاپ میکند. یحتمل که بیست هزار کتاب دریک روز چاپ میشود و نیز در ورق اخبار چاپ خواهد شد که در فلانه شب و فلانه خانه اوضاع طرب خواهد بود. تمام خلق که ورق اخبار را میخوانند از آن اوضاع مطلع گشته هر کس بخواهد درآنشب بدر آن خانه حاضر میشود ویکی ازآن کتاب های چاپ را خریده همراه میآورد که هرصورتی را بداند که شبیه چه کس است . بعد از آن که بدرخانه رسید پولی معین کرده اند که باید بدهد و داخل آنخانه شود و بعد بقدر قابلیت پولی که داده مکانی ازآن مناظره باو داده میشد .

و درآن خانه زیاده از پنجاه هزار زنان ماه روی ودختران دوشیزهٔ خوش خوی درآن غرفات و مناظر هریکی آفتابی از برج جمال درخشان میشوند، همگی باسرهای برهنه وتا پستانهای خودرا گشاده[1] باآن آرایش و جواهرات نفیس که برخود ترتیب[2] ساخته غارت کن دل و دین می گردند :

آنچه درخواب هم نمی دیده

۱- نسخهٔ اصل : و با پستانهای گشاده - نسخه مجلس : با سرها و پستانهای گشاده . ۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مرتب .

بقد همچو سرو و بگیسو کمند
زبانشان چه خنجر لبانشان چوقند

عکس جواهرات در آن رخسار و پرتو آن رخسار در آینهٔ بلور افتاده صفای مهوشان و شعاع چراغان و رقص بازیگران بانغمهٔ مطربان مرکب گشته روح حیوانی قالب جسمانی را تهی میساخت، ونفس روحانی بجهت ملاقات آن ارواح مجسمه از قالب جستن[1] گزیده در آن فضای با صفا میتاخت.

از یک طرف آنعمارت، دختران ماه طلعت خود را چون صورت جنّت آراسته و در خانهای بلور و آینه، دکان میفروشی و شربت فروشی باز کرده شمعهای کافوری و چراغهای بلور افروخته‌اند. عکس بادهٔ ارغوانی و پرتو آن جمالهای روحانی در صلای میفروشی اگر جان گرامی را در بها ستانند الحق بجاست و بپاداش نوشیدن راح ریحانی از آن سواعد سیمین و بازوان توانای سیمین[2] رنگین اگر بایعان بازار جمال محبت قطره را برجان بندند رواست:

قطره‌ای بجانی

قدح در کف ساقی بی‌حجاب سهیلی است در پنجهٔ آفتاب

و بر کرانهٔ دیگر انواع شربت‌آلات بایخ سرشته وبگلاب آمیخته در ظروف بلور، مفرح قلب و باعث سرور آمده.

شربت قند و گلاب از لب لعلم فرمود
نرگس او که طبیب دل بیمار من است

۱- نسخهٔ دیگر: جنس.
۲- نسخهٔ اصل ومجلس این کلمه را ندارد.

هر کس که اندکی ازتماشای آن لعبتهاقریب[1] وبازی های عجیب مینمود دست یکی از آن دلبران شیدا را گرفته و برسرآن بازار چون گلذار [کذا] نشسته قدحی بجهت رفع ملال مینوشید و غنچهٔ لعل یار را میبوسید و بازبمحل تماشا مراجعت میگرد ونظارهٔ آن شعبده های غریب که ساعت بساعت و لحظه بلحظه از پس پردهٔ آنشعبده بیرون میآمد، مینمود. تعداد اعداد آن لعبت ها و شرح شمه‌ای از آن بازی ها[2] درقوهٔ تحریر نخواهدآمد.

ابتدا که بنای بازی را گذارده سازهارابنوای یکدیگر کوك کرده مینوازند و پردهٔ منقش از دیبای فرنگ و اشکال رنگ رنگ در برابر آویخته‌اند، دستی بربندآن پرده زده بالامیرود ملاحظه میکنی[3] که دریای بی‌پایانی نمایان گشته صدای موج دریا بگوش میرسد و کشتی‌ها شرا کرده[4] به هرطرف میروند وشهری در وسط دریا نمایان گشته خلقی چند در خانهای آن شهر ظاهر میشوند و خانهای لب دریا چراغان کرده هرقدر که شخص دیده میگشاید ودر دوربین ملاحظه مینماید که خودرا راضی کند باینکه این بازی‌است و در واقع خبری نیست عقل باور نمی کند و قلب تصور لعب نخواهد نمود.

پرده[4] اول
نمایش یک شهر

قدرمعقولی که خلق تماشای آن شهر ودریارا نمودند پردهٔ دیگری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: غریب.

۲- درنسخهٔ اصل و مجلس: جای کلمات لعبت وبازی عوض‌شده.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: میشود

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: شراع کشیده و این صحیح است.

بر روی کار کشیده می‌شود بکلی[1] آن اوضاع پوشیده می‌شود وخلق مشغول باستماع ساز و آواز گشته و بشراب خانها رفته به میگساری مشغول میشوند. بفاصلهٔ ده دقیقه که گذشت باز آن پرده‌را بالا کرده صحرائی سبزو خرّم مشتمل بر انواع ریاحین واقسام لاله و نسرین بنظرمیرسد. شهری در کمال آراستگی بوسط آن صحرا واقع و کوهی عظیم برکرانهٔ شهر افتاده ولی اوضاع شب برپاست. اندك اندك پشت آن کوه روشن گشته آثارطلیعهٔ قمر از عقب آن کوه نمایان میگردد وهوا روشن میشود تا اینکه تمام جرم‌قمر بلند شده پرتو افکن برآن صحرا و شهر گشته، بعد از طلوع ماه جمعی از جوانان و دختران حورلقا هریک خودرا بالبسهٔ غریب آراسته دست یکدیگررا گرفته باقسام سازها و انواع طرب‌ها از شهر بیرون رفته درآن گلذار[کذا] و صحرا درکنار جویبار بمی گساری و برقص مشغول میشوند و آواز چنگ و نغمهٔ ایشان و صدای طرب مسافتی بعید میرود. مدت نیم ساعت آن مجلس برقرار بوده خوب که تماشانمودند پردهٔ دیگر حایل[2] گشته آن‌اوضاع بکلی‌ازنظر محومیگردد. اشخاص، باز بخواهش خود، هریک بکاری مشغول میشوند.

پردهٔ دوم
رقص‌وآوازدر پرتو مهتاب

و بفاصلهٔ ده دقیقه دیگر باز آن پرده بالا رفته، آنچه نظرمیکنی بهیچوجه از آثار گذشته اثری باقی نیست ولی بیابانی است بسیار وسیع و کوهی هرطرف آن‌صحرا واقع گشته وهوای بین الطلوعین احساس میگردد

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: که بکلی.

۲- نسخهٔ اصل‌ودیگر: مایل.

کم کم شعاع آفتاب از عقب کوه نمایان گشته تااینکه نیرّ اکبر[1] بقدر ده ذرع ارتفاع از کوه بهم میرساند وهوا[2] معاینه روز روشن میکنند. بعداز آن از دوطرف صحرا گرد و غبار نمایان گشته توپخانه ولشکری بی اندازه از دو سمت در برابر یکدیگر صفوف جدال آراسته‌می کنند. از یک طرف توپخانه در جلو و سرباز در عقب توپخانه نظام بسته، ازجائی دیگر سواران نظام با اسبهای یراق طلا در مقابل ایستاده وآلات حرب بر خود مرتب ساخته‌اند. ابتدا بنای توپ انداختن را میکنند. صدای توپ و دود باروط از دوسمت مشعله افروزی کرده مجلس را تاریک‌وتار نموده سرباز بنای تفنگ اندازی آغاز ساخته:

پرده‌سوم‌نبرد

زان زره زرین زره[3] — کو اژدهارا بد فرح[4]

بینی گره اندر گره — درکارهرحصن حصین

برق دخانش درهوا — زنبور سرخ و اژدها

باترک وزنگی ازدغا — درهم فتاده خشمگین

سواران بر یکدیگر اسب تاخته چنان جنگ مغلوبه گشته که دیدهٔ تفکر و تصوّر درآن رزمگاه خیره وحیران میماند:

زبس نیزه و گرزو شمشیر و تیر — بشد راست، گفتی که گردون پیر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نیر اعظم.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: هوارا.

۳- درهرسه نسخه چنین‌است وشاید کلمهٔ اول ذرّه‌باشد.

۴- نسخهٔ مجلس: کزآرزوها بدفره- نسخهٔ نفیسی: کرازدهارا بدفرح.

گمان کرد کاندر نیستان شده   زخون روی کشور نیستان[1] شده

سرهای دلاوران که بپای ستوران درآن میدان افتاده وجنگجویان خون‌آشام برکوه شبرنگ تیزکام چون ضرغام با تیغهای زمرد فام بر یک‌دیگر حمله‌ورگردیده عاقبت‌الامر یکی از آن دو فرقه روی بهزیمت نهاده و خصم از عقب آن تاخته چنان از آن بیابان بیرون میروند که اثری از سم ستورانشان باقی‌نمیماند وپردهٔ دیگرروی کار آمده وحریفان بمشاغل دیگر میپردازند و هرکس ، انگشت تحیر در دندان[2] گرفته حیران در آن لعبت‌های غریب و تماشای عجیب‌است که هرلحظه از پس پردهٔ غیب‌چگونه بظهور میرسد و نمود بی‌بودرا باین قسم موجود ساخته[3] و صورت واقع آوردن[4] بچه‌سان میسر میگردد .

باری، بعدازآن مجلس باز پردهٔ حجاب بالا رفته صحرائی مثل زمرد سبز* و مملو ازگل های رنگارنگ ظاهر گشته جوی های‌آب‌روان در آن سبزهٔ* فردوس نشان بر روی‌لاله و بنفشه مثل گلاب غلطان ، آهوئی چند نرو ماده بابچه و نتایج یک دوماهه در آن صحرا مشغول چرا هویدا گشته ، باغی آراسته مملو ازشکوفه و عمارت[6] عالی درآن‌باغ

پرده‌چهارم باغ‌وراغ

۱- نسخهٔ اصل : یکسان‌شبه (بدون نقطهٔ ب که‌به خط‌شکسته،شده‌هم میشودخواند) نسخهٔ مجلس : بیکسان شبه .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس بردندان .

۳- در نسخهٔ اصل و مجلس ساخته‌اند .

٤ - درنسخهٔ اصل و مجلس : وبصورت واقع بیرون‌آوردن .

۵ - عبارت‌بین‌دو❀ در نسخهٔ اصل ومجلس نیست .

٦- نسخهٔ‌اصل ومجلس : عمارات .

ظاهر میگردد. بعداز چند دقیقه که آن آهوان درآن مرغزار گردش نموده جمعی سوار باسگ های شکاری بهم میرسند. تازی ها را برآن آهوان کشیده چند غزال صید کرده درآن باغ میروند وپرده برروی کار کشیده میشود. انقضای[1] مدت معهود باز آن پرده برطرف شده[2] :

باغی آراسته چون باغ بهشت بلکه زآراستگی داغ بهشت

ظاهر گشته انواع میوه‌ها بر سر درختان چشمک زن نظاره گیان آن محفل بهشت نشان گشته و باغبان قدرت در آن ریاض چون جنت اشجار را بجهت عبرت[3] دیدهٔ اولوالابصار بدست مرحمت کشته، سیب بی آسیبش چون ذقن دلبران سیمین تن دلهای عاشقان را صید کرده به رنگ زیبا وبوی راحت افزا عالمی را بقید درآورده :

سیب را با زغن[4] یار مشابه کردند
رنگ آن سرخ شده روی برافروخت به باغ
سیب مانند چراغست درخشان بدرخت
روز روشن بسر شاخ که دیدست چراغ

و امرود از هرشاخ کوزه‌های آب[5] حیات باصراحی‌های پرجلاب

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : پس از انقضای .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مرتفع شده.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه را ندارد.

٤- در نسخهٔ اصل و مجلس :ذقن وباینصورت صحیح است.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس: پر آب.

و نبات برآویخته و بصلای حلوای بی‌دود، میل کاهلان بی سرمایه و سودرا برانگیخته:

وصف امرود چگویم که به شیرینی ولطف

کوزه [ای] چند نباتست معلق بر بار

و به پشمینه پوش چون صوفیان شب‌خیز با رخسارهٔ زرد دل آویز سراز پنجرهٔ خانقاه ابداع برآورده و روی گردآلودش دل درد آلود عاشقان‌را از مهر ماه‌وشان انتباه داده:

به زرد زمهراست وسن ازمهرم زرد　　او ازمه ومهر[1] من زمهر مه خویش

و درآن باغ نشاط آمیز و هوای مسرت انگیز اقسام طیور بالوان مختلفه واجناح متفاوته براغصان اشجار بر قرار و از منقار هریک صفیری باهنگ زیر و بم برخاسته بعضی درطیران وپاره [ای] برشاخسار غضبان[2] مقام گزیده به‌الحان دلکش و صفیری خوش نغمه پردازی میکردند. ساعتی که براین نهج آن گلذار [کذا] بهشت نظیروطیوران خوش رنگ وصفیرمطرح نظارنظارگیان گشته حجاب زرین طناب هایل [کذا درهمه جا] میگردد[3].

وبعداز ده دقیقهٔ دیگر حجاب بر کنار رفته، بارگاهی فلک شکوه و پیشگاهی‌ازخلایق انبوه درآن مجمع حاضر گشته پادشاهی تاجدار و شهریاری عالی‌مقدار برزبرتخت مرصع نشسته وزیران و امیران ازطرفی برکرسی‌های زرین وسیمین قرارگرفته:

---

۱ - در هرسه‌نسخه چنین است وظاهراً «مه‌مهرومن...»مناسب تراست.

۲ - نسخهٔ نفیسی: قضبان واین‌صحیح است.

۳- نسخهٔ اصل: هایل گشته - نسخهٔ مجلس: حایل گشته.

یلان کمان دار شمشیرزن   غلامان ترکش کش تیرزن

از جانبی صفوف سلام بسته ونظام سرباز برکرانه درکمال آراستگی ایستاده، مطربان خوش الحان و بازیگران بانواع صوت ها واقسام رقص و بازیها درخدمت آن پادشاه بنواختن رود وصنایع مشغول. جمعی ازمخالفین آن پادشاه رابحضور آورده اشاره به کشتن می کند. جمعی از وزراء وامراء بشفاعت برخاسته آن طایفه را از کشتن و سیاست نجات میدهند وبسیاری از لوازم سلطنت و سزای پادشاهی و شوکت در آن بارگاه مشاهده میشود و کذلک بعد از مدتی باز پرده روی آن اوضاع کشیده شده باز بازی دیگر از پس پرده ظهور میکند. بهمین طریق است تا صبح اهل آن مملکت دسته بدسته آمده فوج فوج تماشای خودرا کرده بیرون میروند.

پردهٔ پنجم عفو

و در شبی پانزده هزار تومان متجاوز مداخل آنشخص شعبده باز است و در آخر مجلس آنچه از پری رخان و شکرلبان آن شهرمیباشند تمام درآن محفل حاضر گشته با لباسهائی که بهتر از آن تصور نمیتوان نمود برقص وبازیگری مشغول میشوند. قلم اینجا رسید و سر بشکست. جان و دل ، صبرو شکیب، طاقت و تأمل، هوش و تفکر بکلی از انسان زایل شده محو درجمال و حرکات آن گل رخان میگردد . غرض در آن شب والی از تماشای آن مجلس خالی از کیفیت وحالی نبود.

ویوم جمعهٔ بیست وپنجم جواب نوشتهٔ این جانب را لارد پالمستون وزیر بعد ازمشورت وتدبیر در کانثل[1] نوشته بمضمون اینکه شما مهمان

۱ - Council .

پادشاه میباشید ، بهرقسم که سزاوار چنین مهمانی است وچنان میزبانی است بعمل خواهدآمد ، تشریف فرسای لندن شده .

یوم شنبهٔ بیست وششم خواجه اسعد باشی ترجمان را به باث فرستاده و برادر مکرم والی را مستر فریزه به باغ برده که تفصیل و کیفیت آن باغ چنان است که جمعی از اعیان مملکت ومتمولین بایکدیگر مشارکت کرده کرورها اخراجات میکنند و آدم باطراف ممالک عالم بآسیه[1] و افریقّیه و آمریکا[2] و جزایر جدید فرستاده از هرقسم میوه و مرکبات از هرنوع گلی و ریاحین و معطرات را تخمی و فصله[3] آورده در باغ بسیار وسیعی و عمارتی چند بی حد و حساب بجهت تربیت یافتن آنها ساخته اند و هوای آنخانه ها را بقسمی که قبل ذکر شد از حرارت آتش و درجه معین نموده اند که آن میوه و گل و ریاحین بروزمعین تمام شکفته میشود و خلق آن ولایت چندین کرور همه روزه دسته دسته بآن بستان رفته تماشائی مینمایند. اقسام گل و ریاحین آن بستان زیاده از حدّو مرّ میباشد . اکثر و اغلب این گل ها وریاحین را از ملک ینگی دنیا ودیار مغرب میاورند ودر آن ملک بعمل باین قسم آورده .

والی در باغ گیاهان

پس از آنکه قدر معقولی تماشای این فقرات را خلایق نموده صندلی های چند در وسط باغ گذاشته و میزها چیده هرکس بنای دل

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: به آسیا .

۲ـ نسخهٔ دیگر: امیرکه ـ نسخهٔ مجلس: این کلمه را ندارد .

۳ـ نسخهٔ اصل: فصیله ـ نسخهٔ مجلس: فسیلهٔ .

خود دست منظور و رفیق خودرا گرفته در آن سبزهٔ خضراء و ریاض جنّت‌آسا برلب جویبار و کنار سبزه زار نشسته به میگساری وعشق بازی مشغول ولی اختصاص باحدی ندارد. هرزنی که با هر مردی ازبیگانه و آشنا که مایل باشند دست یکدیگررا گرفته بهرجا که خواستند میروند احدی نگاه نمی کند ومتحمل نمیگردد. مطربان بسیار بازی‌ّهای غریب در اطراف آن گلذار[کذا] نشسته بنواختن ساز و نوای موسیقار زنگ زدای کدورت و آزار میگردند تا عصر آنروز بهمین قسم عشرتی عظیم و نشاطی بدون خوف وبیم در آن جماعت است. غرض که برادر معظم الیه آنروز را در آنجا رفته تماشای معقول نموده

باغ وسبزه‌و آزادی و امنیت

و یوم یکشنبهٔ بیست وششم اینجانب وتیمور میرزا از باث حرکت کرده یک‌ساعت بغروب آفتاب مانده وارد مدینهٔ لندن گردیدیم وازباث الی لندن یکصدو ده میل میباشد. همه‌جا در شهر و عمارت و باغات بیحد و نهایت آمده شبری از زمین خالی از عمارت نبود ولی همه‌جا[1] عمارت‌عالی که هریکی را قصری از جنت میتوان تصور نمود و همگی عمارات برکنار باغات و بستان اتفاق افتاده. دیوار باغات‌را کلاّ از طارمیهای آهنی به الوان مختلفه مستحکم نموده نقش و نگاری چند بیرون آورده بودند وبر دوطرف از معجر وطارمیها گیاهی گشته که آن گیاه بمثل نیلوفر اطراف طارمیهارا احاطه کرده چنان درهم روئیده که پنداری از مخمل سبز فرنگ دیبائی بر روی معجرها کشیده‌اند و ازباث

از باث تا لندن

۱- نسخهٔ مجلس : و همه جا .

الی لندن را بفاصله سی قدم در هر معموره و آبادی ستونی بلند به الوان مختلف کار گذاشته اند و بر سر ستونها چراغهای بلور نصب کرده اند که در شب روشن کرده خواه باران و باد باشد خواه نباشد که آن چراغها از سر شب تا به صبح میسوزد و روغن او بطریقی که بعد از این مذکور میشود از بخار زغالی است که از خارج شهر میسوزانند و لوله های آهنین[1] به چراغها میرسد و هنگام غروب هریک را روشن کرده طلوع صبح منفذ آنهارا میگیرند[2] و در هر سر میل بجهت علامت راه ستونی از سنگ برپا کرده و تا بهر معموره و شهرهای معتبر هریک را مسافت مشخص کرده بر آن ستونها نوشته اند که تا بهرجا[3] چقدر راه میباشد و در هرجا که راه وطرق مختلف میشود بر سر راه هر ستونی از سنگ برپا داشته اند و نوشته اند که هر راهی بکجا میرود و چند میل خواهد بود و تمام این راه ها[4] عرابان و گاری از وفور معموره و آبادی متصل بهم است که ممکن عبور نیست[5] و بزحمت و عسرت در بعضی اوقات تردد میشود. غرض که آنچه از معموری و خلقت و علو عمارات و باغات و بوستان آنجا نوشته شود، از بیش اندکی و از هزار یکی نخواهد شد.

چراغ گاز

و یوم دوشنبهٔ بیست و هفتم جمعی از بزرگان و امراء دولت بدیدن ما آمده در منزل نشسته و با هریک تعارف و تکلف ظاهر شد.

---

۱ ـ نسخهٔ اصل : درلوله های آهنین ۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : می پیچانید. ۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس : تاهرکجا.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس : راه‌هارا .

۵ـ نسخهٔ اصل و مجلس: امکان عبورنیست.

ویوم سه‌شنبهٔ بیست و هشتم صبحی مستر فریزه آمد بیان کرد امروز روزی میباشد که تمام اهل شهر خودرا بانواع لایقه آراسته بباغ میروند که در آنجا بعلاوهٔ اشجار و گلهای باغ گذشته انواع حیوانات واقسام طیوری که در برّ و بحر محوطه عالم یافت میشود در آن باغ آورده و هریک را مکانی داده و امروز خلق این شهر درآن باغ رفته تفرّج گلمذار [کذا] و سیاحت آن حیوانات را میکنند. بهتر از این تماشائی ممکن نخواهد بود.

این جانب خود بعلت مشاغل ودید وبازدید اعیان واکابر فرصت تماشای آن حیوانات غریب و طیور عجیب را نیافته ولیکن والی و تیمور-میرزا را روانه نموده ایشان در آن روز بآن جانور خانه رفته سیاحت و تماشای آنهارا نموده.

تماشای جانور خانه (باغ وحش)

وکیفیت آن چنان است که جمعی از بزرگان آن مملکت قرار بر این داده‌اند که بجهت عظم دولت واستحضار از انواع طیور وجانورات[1] با مهابات تمام آنهارا که در هریک از ممالک عالم بهم میرسد از هر یک فردی آورده نگاه داشته بنابراین بر اطراف محوطهٔ ربع مسکون سردمان ساعی وصیادان ماهررا فرستاده وخزانه‌ها اخراجات کرده تاجمیع حیوانات از طیور از هر جنس و نوعی از پیل و گرگ الی مورچه و از پیل مرغ و شتر مرغ الی شب پره و پشه آورده هریک را محلی معین نموده وازآهن ساخته وقفسی باندازهٔ هریک از آهن پرداخته‌اند. موکلین

۱- درهرسه نسخه چنین است ولی کلمه بعد در اصل ومجلس: مهابت است.

چند بجهت پرستاری آنها معین و برقرار است که متوجه احوال آنها میشود طعمه و چینه[1] آنها را میدهند و هریک از آنها را که سقط شود پوست آنها را کنده بطریقی که هیچ تفاوت با حیات نکند کاه پر کرده در آن محل گذارده، مادامیکه زندهٔ او را بدست نیاورند آن پوست را از دست نخواهند داد. یا اینکه روغنی ترتیب داده به اعضای آنها میزنند که حفظ ترکیبشان را کرده بحالت خود برقرار میمانند و در عرض سال چند روزی را معین کرده اند که خلقی کثیر از زن و مرد آن ولایت در آن باغ رفته تماشای آن حیوانات رامیکنند[2] واز هر کس نیز پولی معین میگیرند. احتمال دارد که در آن اوقات چندین هزار تومان پول بجهت ایشان مداخل باشد.

تعریف آن اشکال غریبه و هیاکل عجیبه در قوهٔ تحریر نیست. از آنجمله پیلی به بلندی هشت ذرع ارتفاع و بعرض ده ذرع دندانی داشت مانند دوستون و هیکلی غریب داشت.

چندجانور درشت اندام

و شیری از مغرب زمین ملاحظه گشته که هشت ذرع از سر تا دمش بود. اعضای بدنش چون کهربا زرد و یالش چون قیر سیاه و نیم ذرع بر زمین افتاده چشم هایش چون دو کاسهٔ پر از خون چنان شیر تا این زمان ندیده بلکه درهیچ کتاب بدین ترکیب نشنیده[3] که چنان

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: جیره.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: مینمایند.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: بدین ترکیب شیری مذکور نیست که این

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نوع شیر در عالم وجود داشته باشد و کرکدنی بسیار قوی هیکلی[1] چنانچه هیکل اورا کتب نوشته‌اند بسیار دیده شده‌است.

وببر باندازهٔ آن[2] شیرورنگ زعفرانی خالهای سیاه طولانی براعضای او قلم قدرت کشیده .

و پلنگ بسیار عجیب که از ینگی دنیا آورده بودند دخلی به پلنگ هائی که دیده شده بود نداشت.

و سایر سباع که از اسامی آنها قوهٔ حافظه در ضبط صور آنهاعاجز و قاصراست بنظر رسیده که اغلب آنها از ینگی دنیا آورده‌اند .

و کلابی چند از بعضی ممالک مشرق و هندوستان غرب که در ینگی دنیا واقع میباشد آورده زنجیرهای گران برگردن آنها گذاشته که به اندازهٔ الاغی و بعضی ازآنها پوستشان معاینه پوست بره قلمه [ای][3] و پاره[ای] دیگر برنگ پلنگ می گفتند که آنهادورگه می باشند که مادرایشان

حیوانات دورگه

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحه قبل

نوع . . . ودررموزالسیاحه باین شرح است : «واز آن‌جمله شیری غران که از مغرب زمین آورده بودند در آنجا ملاحظه گردید که ازدم تا سرش ۷ ذرع بود و اعضایش چون زعفران زرد وازیال تا کتف آن‌شیر چون‌قیرسیاه ونیم ذرع یال آن حیوان برزمین ریخته بود . چشم هایش چون دو کاسهٔ مملوازخون وچنگالهایش هریک چون خنجری میبودچنان شیری تاحال دیده وشنیده نشده‌بود».

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: قوی‌هیکل:

۲ اصل‌ومجلس : ودیگر ببری به اندازهٔ‌آن

۳- نسخه‌اصل ومجلس : قلمه‌ای میباشد.

بره و پدرشان پلنگ بوده[1] انواع سگ در آنجا بسیار میباشد.

و از حیوانات ضارّه مثل افعی و مارهای قوی هیکل و عقرب و رطیل و جانوراتی[2] چند که تا بحال دیده نشده بود هزار هزار قسم در شیشه کرده بعضی مرده و برخی زنده درجوف شیشه ها متحرک میباشند که در تماشای آنها چشم خیره میشد و از جمله حیوانات مأکول اللّحم و غیره مرال و گوزنی چند به ترکیبات مختلف و به الوان غریب دیده شده که بعضی از بلادچین و ترکستان آورده بودند ونیزدورأس الاغ بسیار بزرگ دیده‌شد که از سمت‌جنوبی افریقیه آورده‌بودند[3] که هیبت آنها ترکیب الاغی بسیار بزرگ بودولیکن ازرنگ‌سیاه وسفید محرّماتی چند خداوند عالم درآنها خلق کرده[4] که عبرت ناظرین درقدرت بی‌مثل

---

۱ - در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته شده است: وفیه تأمل چه که ترکیب میان حیوانات باید ازیک جنس واختلاف درنوع داشته‌باشند ومیانهٔ گوسفند و پلنگ تقابل تضاد است و ممکن نیست. الله‌اعلم بحقایق الامور. ودر«رموزالسیاحه» چنین است: «ونوعی از کلاب درآنجا می بود که پوستشان چون پوست بره‌قلمه کلاه‌را نیکو شایستی و آن نوع سگ ازمخالطت سگ و گوسفندان در ممالک حبشه بهم رسیده‌بود و نوعی دیگر ازسگان ملاحظه گردید که برنگ پلنگ می‌بود خالهای سیاه طولانی در اعضای او افتاده گویند که‌از مخالطت سگ باپلنگ آن حیوان بهم‌رسد...»

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: جانورانی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: افریقا آورده بودند.

۴- اصل و مجلس: درآنها کشیده.

و قرین گردیده است و آن الاغ را نیز از افریقیّه آورده‌اند گویند وحشی و صحرائی میباشد واز هر حیوانی بهتر راه میرود.

وگاوی چند از ینگی دنیا آورده‌اند که بسیار بسیار غریب بود وگاوی نیز از افریقیّهٔ شمال آورده بودند که قداو باندازهٔ گوسفند وقطرش به کلفتی گاومیش، کوهانی بسیار عظیم داشت وشاخهای او بسیار طویل وقطورودرهم پیچیده [بود] گویند که آن گاو وحشی وبیابانی است. وچندین قسم کفتار و روباه وشغال و سگ طوروچوله[1] که از مملکت ینگی دنیا آورده بودند در آنجا بنظررسید که از تعداد واشکال آنهارا ذکر نمودن باعث بر تطویل است.

موش دوپا که ظاهراً کانگورو بوده‌است

و از جمله غرائب، دو موش دوپا که باندازهٔ بزرگ[2] از نقطهٔ شمالی افریقیه آورده بودند که مادهٔ او شکمش پاره و بچه در رحمش تا سینه سراز رحم برآورده و تغذیه میکند و مادرش راه میرود و نر او با چنگال و دندانهای غریب چنان مستقیم ایستاده ورفتار می‌کند که اقرب از همهٔ حیوانات بانسان میباشد.

واقسامی بسیار خرس ومیمون بطورهای غریب و هیاکل عجیب دیده شده که حرکات ایشان بهیچ وجه باانسان مشعور تفاوتی نداشت

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: وسگ‌توروسیخور که چوله باشد. روزالسیاحه: وشغال سگ طور.

۲- نسخهٔ مجلس: باندازهٔ تازی بزرگ بود.

حیوانی دیگر که بسیار عجوبه[1] بود و برزخ خرگوش و گراز بود[2] دیده شده.

ونسناس بسیار شبیه انسان است در آنجا دیده شد و آن حیوان باندازهٔ قاطری میبود. دم بسیار بلند و چنگالهای دراز بدترکیب دارد. برنگ بوزینه و لیکن حرکات او اشبه از تمام سنخ منسوخات[3] است نسبت به‌آدمی وهرکس که در مقابل او می‌ایستد دهنش معوج کرده ودندانهارا بر روی‌آدمی ظاهر کرده تقلیداز شخص میکند وخنده‌ها[ی] غریب غریب از وی بظهور میرسید و دهنش قریب به حلقوسش واقع است و دماغ او روی دهانش راگرفته والحق نسناس است.

بوزینهٔ آدم‌نما

و خرس مثل برف سفید و باندازهٔ گاوی بسیار بزرگ پشم‌های‌او چون برف بر زمین ریخته درآنجابود که حوض‌آب بجهت او معین کرده بودند که اغلب در آب رفته وسکان مینمود.

خرس قطبی

گاو وگاومیش بسیار بزرگ‌و قوی هیکل که از جزایرهندوستان و جنوب ینگی‌دنیا آورده بودند ملاحظه شد.

و از همهٔ حیوانات غریب‌تر و خوش صورت‌تر یک جفت حیوان در آنجا دیده شد که از پیل بلندتر و از شتربا ریک‌تر و کشیده‌تر وطول گردن اوهفت‌ذرع میشدولیکن بطریق صراحی واقع گشته ساغری اونکون

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: اعجوبه واین صحیح است.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: وبرزخ میان خرگوش و گراز بود.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: مسوخات.

دم بسیار خوشگلی ورنگش زرد وخالهای سفید برروی واقع گشته گویند آن حیوان صحرائی است وازجنوب افریقیه می آورند .

و زیاده از سی هزار انواع اقسام طیور در آنجا ملاحظه گردید ، که از ضبط آن آدمی عاجز خواهد بود . آنچه بنظر رسید بسیار بسیار غریب نمود . پاره‌ای را ضبط نموده قلمی میشود که پیل مرغ و شتر مرغ که جسد آنها باندازهٔ پیل و شتر میبود ملاحظه شده که آنهارا ازجنوب افریقیّه وجزایرآورده‌بودندوحبشه . پاره[ی] طیوربالوان مختلف درآنجا بود که نهایت غرابت را داشت .

انواع مرغان

و چهل قسم طاوس درآنجا ملاحظه شد که هریک را رنگی مختلف یکرنگ و از همه رنگ چتر زده و بالها گشاده بسیار باصفا میبودند بخصوص طاوسی که مثل برف سفید بود . منقار یاقوتی رنگ وچشمهای زمرد فام داشته لطافتی از آن طاوس دیده شد که از هیچ یک طیور ملاحظه نشد .

و معادل بیست و پنج قسم طوطی که هریک در گفتار و رفتار معشوقیّت داشتند در آنجا بشکرخائی مشغول و بشکرانهٔ آن نعمت از زحمت قفس ملول نبوده، نغمه‌سرای آن بوستان گشته و کام تماشاچیان را از شکرفشانی شیرین مینمودند .

و زیاده ازپنجاه قسم مرغ نوری[1] درکمال وجاهت و بذله‌سرائی از هررنگی که تصور شودسرکبا، ومفردآدراجناح واعضای آن مرغان میبود

۱- برطبق نسخهٔ اصل و مجلس : درنسخهٔ دیگر بدون نقطه است .

و مجموع آنها در قفسهای بسیار خوب آهنین ومکانشان شسته ورفته[1] خدامی چندساعت بساعت بجهت نظافت و طراوت آنها معین بوده[2].

و معادل بیست قسم قره‌قاول برنگ های مختلف سفیدو سیاه، قرمز نارنجی، زرد و بنفش، آبی و سبز و هریک از این الوان مرکبا و مفردا در ایشان میبود که اغلب آنهارا از جزایر هندوستان و شمال ینگی دنیا آورده بودند . اگرچه قره قاول[3] و سایر طیور که قلمی‌شده غرابتی ندارد ولی اقسام وترکیبات او کمال غرابت‌را دارد و مشخص است که هریک از آن طیور را از هرجا و مملکتی آورده اند که ازهیأت و رفتار ورنگ ونگارآن مرغان حیرانم که چه نویسم. طاوسی[4] باهمه دلربائی در پیش جمالش‌چون زغن کسوت‌ماتم پوشیده و طوطی با همهٔ شیرین مقالی درمقابل شکرخائی‌مقالش مانند سوسمار بویرانه خسبیده[5] کبک دری از رفتارش لنگ و تذرو خوش خرام‌از رشک خرامش پای برسنگ از هر رنگ نقاش ازل درنقاش‌خانهٔ صنعت بجهة اختلاف الوان مظاهر ذخیره[6] داشته فرد کامل اورا بقلم قدرت در اجناح واعضای آن‌مرغان

انواع قرقاول

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : نظیف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : نموده‌اند.

۳- نسخهٔ مجلس: قرقاول. ٤- نسخهٔ مجلس : طاوس - درحاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته‌است : این توصیف نمیدانم متعلق بحال کدام موصوف محذوف است لمحرره .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : چسبیده .

٦- درنسخهٔ مجلس : وخیره‌هم خوانده میشود .

بکار برده و هرنوع از انواع دلربائی که معشوقان روحانی را لایق وسزااست مشاطهٔ قدرت بی قصور آموخته:

گرسلیمان را چنین مرغی بدی کی خوداومشغول این مرغان شدی

و دیگری از جمله غرایب اقسام طیور لق‌لق تارحی بود[1] که تا بحال دیده نشده بود. چنان خوش رنگ بود که هیچ رنگی مشابهت بوی نداشت اورا از جزایر قریب ینگی دنیا میآورند. و انواع طیور صغیر از اقسام کبک و تیهو و درّاج ومرغ زیرك وسایر[2] وبلدرچین وبلبل وسیره حتی مرغکی که اندك از پشه بزرگتر میبود[3]. این طیوررا در آنجاآورده خانها بجهت ایشان درآن باغ از آهن ساخته دیوار وسقف آنجا نیز چون غربالی بسیار بزرگ باریك مثقّب[4] است که بهیچوجه حاجت[5] ماوراء نیست. آب جاری متصل از آن خانه عبور مینماید. درخت چند تفرّج آن مرغان درآنخانه کشته اند و قفس های بسیار پاکیزهٔ منقح بجهت هر جفتی[6] ازایشان مشخص نموده‌اند. آب ودانه بقدر کفاف هرمرغی مشخص نموده‌اند که آن گرفتاران قفس شادمانی هرگز اندیشهٔ آزادی ندارند

جایگاه‌این‌مرغان

۷- نسخهٔ مجلس : نارنجی .

۸- نسخهٔ نفیسی: وسایر دیگرد رحین. نسخهٔ مجلس: وسایردیگربلدرچین .

۹- نسخهٔ اصل ومجلس : می‌نمود .

۱ - نسخهٔ اصل ومجلس : و مثقب است.

۱- نسخهٔ نفیسی: حاجب.

۱۲- نسخهٔ اصل و مجلس : هرجنسی.

و از تماشای مهوشان شهرستانی[1] ابداً بفکر استخلاص ورهائی نمی افتند:

یادصیاد[2] نمود است چه گلشن قفسم را

مرغ هم نغمه کجائی که به بستان سن آئی

فضای آنخانه ها چون زمرد سبز گلهای رنگ رنگ[3] در آن فضای با صفا رسته، هر یک از آن طیور که آشیانشان دلکش آمده برآن درختان جسته و نغمه سرا گشته و هر کدام را خیال سبزه در خاطر تفرج دمیده برآن دیبای مخمل آسا آرمیده و هریک را کنج قفس خالی از اغیار و ناکس پسند آمده در کنج قناعت خزیده و به بستر تنهایی و قناعت غلطیده :

خوشامرغی که در کنج قفس با یاد صیادش

چنان خرسند بنشیند که پندارند آزادش

انواع و اقسام بازهای شکاری و طیور زیاده از دویست قسم در آنجا بنظر رسیده هریک را ترکیبی غریبی[4] و هیکل[5] عجیب سیبود و تا اینکه آدمی بچشم خود نبیند وتماشای آن غرایب نکند نمی تواند اشکال و اقسام آن حیوانات و طیور را نوشت.

غرض اینکه بعد از تماشای آن حیوانات و طیور تماشائیان در

۱- چنین است در اصل و مجلس : درنسخهٔ دیگر شبیه به «شهر آشنائی» نوشته شده است

۲- دراصل ومجلس : باز صیاد.

۳- در نسخهٔ اصل و مجلس رنگارنگ .

٤- نسخهٔ ـ نفیسی : ترکیبی غریب ـ نسخهٔ مجلس: ترکیب غریب .

۵- نسخهٔ نفیسی: هیکلی.

فضای آن باغ رضوان نشان درلب آبهای روان وسایهٔ[1] درختان نشسته از هرطرف بازار میفروشی از اقسام باده‌ها و انواع خوردنیها و سبزیها موجود، بتان ترسائی بفروختن بادهٔ ارغوانی صلای عام داده و تمنای نظارهٔ گیان [کذا] را از آن معالجهٔ تلخ و شیرین آماده و مهیا ساخته.

تفریح درباغ وحش

باری در آن روز حضرات را تماشایی بی اندازه حاصل گردید و هنگام مراجعت از آن باغ بدکان بلورسازی وتفنگ‌سازی رفته صنایعی چند ملاحظه گردید که شرح آن باعث تطویل است.

یوم چهارشنبه و پنجشنبهٔ دوم[2] وسیم روزها اعیان و بزرگان به دیدن این جانب می آمدند و شبها این جانب به میهمانیها رفته اوضاع غریب درمیهمانیهای آنولایت بنظرمیرسید. ازآنجمله دریکی ازشبها که بخانهٔ شخصی ازبزرگان که اورالارد[3] ... میگفتندرفته تخمیناً پنجهزارنفر از معتبرین و اکابر میهمان آنشخص بودند و هرکس لباس خودراتغییر داده دست زنش را گرفته در فضای خانه‌ها مترقص میبود و هرقدر که بهتر میرقصید از او بیشتر تعریف میکردند وزنهای اکابر و اعزّه بعداز رقص نزدما می آمدند تحقیق می کردند که من چگونه میرقصیدم تعریف

میهمانی بالباس مبدل

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: سایر.

۲- درحاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته شده (ربیع الاول ۱۲۵۳).

۳- دراصل جای اسم خالی است ودر ترجمه هم فقط به ذکرحرف اول اسم که M است اکتفاشده ف. در رموزالسیاحه «لارد من جان» ذکرشده وپیش ازاین قسمت هم شرحی مبسوط از فراموش خانه آمده است.

اوراکه میکردیم[1] کمال خرسندی حاصل مینمود و تمام آن پنجهزار نفر یک نفر نبود که لباس فرنگی در بر داشته باشد، هرکس تغییرلباس خودرا داده بود البته از هر ممالکی از نواحی عالم در آنجامیبود مگر لباس انگریزی. اگر کسی تغییرلباس نمیداد درآن خانه اورا راه‌نمیدادند و آن میهمانی از بابت همین‌است که مردم تغییر لباس داده باشند و مشخص شود[2] که لباس هر مملکت و فرقه از فرق عالم چگونه خواهد بود.

غرض در آنشب تماشای غریبی کردیم. در آن مجلس باایلچی روس آشنا شدیم و محمد اسماعیل‌خان نامی که ازجانب نصرالدین حیدر[3] پادشاه‌لکناهور[4] بخدمت دولت انگریزآمده بودنزد ماآمده اظهارخصوصیت نمود. مانیز به لوازم تعارف و محبت باو پرداخته بسیار بسیار محبت فیمابین بهمرسید ویوم جمعهٔ چهاردهم[5] شاهزادهٔ ممالک ناپولی[6] به دیدن ما آمده بسیار بسیار شاهزادهٔ متعارف ومهربانی میبود ودرمیان ما کمال محبت بهم رسید.

دیدارهم‌زبان

۱- اصل و مجلس: ومانیز تعریف اورا میکردیم واو.

۲- اصل ومجلس: تامشخص شود.

۳- درنسخهٔ مجلس «نصرالله‌بن حیدرهم خوانده میشود. در رسوز - السیاحه «نصرالدین حیدر»

۴- نسخهٔ مجلس: لکهنور.

۵- مؤلف اشتباه کرده وچهارم صحیح است ف.

۶- The Royal prince of orange ف.

جشن‌فتح واترلو

و یوم شنبهٔ پنجم[1] مستر فریزه میهماندار ما میبود. بیان نمود که امروز روزی‌است که دوك و لنگتن[2] سردار بزرگ ما لشکر بنی پارت ناپلئون را شکست داد و اورا دستگیر نمود. واین روزرا درمملکت ما جشنی عظیم گرفته میشود. زن ومرد مملکت بیرون رفته شاه‌وشاهزادگان و تمام وزراء و امرا و لشکریان بیرون شهر رفته سرباز و توپخانه وسوار بشکرانه رفع بلیهٔ بنی‌پارت[3] بقانونی که‌آنروز نزاع واقع گشته تهیهٔ جنگ‌را دیده و پس از مدتی چند که توپ‌ها و تفنگ‌ها انداخته شد وبازی‌ها نمودند مراجعت بمنزل نموده و عشرت عظیم بر پا میشود ودوك والنس[4] در میان میدان ایستاده زن و مرد آن‌ولایت یک یک رفته اورا تهنیت میدهند و خوش‌آمد میگویند. اگر شمارا میل باشد بتماشای آن‌اوضاع تشریف‌آورده باشید تماشا کنید.

دراین صحبت بودیم که دوست واقعی سرگوروزلی ایلچی آمده آن هم تکلیف بتماشای آن اوضاع نمود و گفت مشرف بر آن‌میدان خانه[ای] از دوستان من‌است شمارا درآنجا میبرم که نشسته تماشای آن سان‌را کرده بنابخاطر و اصرار سرگوروزلی برخاسته بآنجا رفتیم و

۱- درترجمهٔ انگلیسی تصریح کرده که پنجم ربیع الثانی مطابق ۱۸ ژون. ف.

۲- در دونسخهٔ نفیسی و دیگر: ولنس - در نسخهٔ مجلس: «ولسن» و بر طبق ترجمهٔ انگلیسی تصحیح شده‌است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: پاناپرت.

۴- دوك ولنگتون‌است که مؤلف در اثر ندانستن زبان وآشنا نبودن به تلفظ صحیح آن همه‌جا والنس نوشته. ف.

تماشای آن میدان را نمودیم . غوغای عظیم از سرباز و توپخانه ولشکر سوار و تماشائیان در آن میدان و خانهای اطراف برپا بود . از کثرت جمعیت ووفور خلایق وشلیک توپخانه وسرباز میسر نگشت که بتفصیل اوضاع را دیده شرحی نوشته شود . همینقدر مشخص میشود که چه هنگامه بوده است و دوک ولنس خود را آراسته در وسط میدان ایستاده هر یک هریک آمده اورا تهنیتی می گفتند . کیفیت ونشاء بهم رسانیده بود[1] که اگر سرش می بریدند از خودخبری نداشت . باری تماشای معقولی کرده مراجعت کردیم .

تبریک بسردار فاتح

ویوم یکشنبهٔ ششم لورد[2] پالمستون[3] وزیر بدیدن ما آمده مذکور نمود که من از جانب دولت مأمورم که مطالب شمارا شنیده نوشته از شما گرفته باشم . گفتیم ما مطلب خودرا مجملی یک دومرحله بشما نوشته و پیغام داده ایم اکنون اگر بخواهید من خود بشما میگوییم و بدولت مفصلا خواهیم نوشت . شرحی مبسوط در هرباب با او صحبت درمیان آورد آخرالامر بیان نمود که دولت راقرار این است که بهرقسم شماراضی و خوشنود باشید وساطت شمارا نزد محمدشاه نماید . درجواب گفتیم که بسیار خوب است ولی محمدشاه پادشاه کامکاراست اگر بحسب تمنای ما شفاعت شمارا در بارهٔ ما قبول نفرمود بعداز آن شماچه خواهید کردومارا

مذاکرهٔ لرد پالمستون با شاهزادگان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: واو کیفیت ونشاه بهم رسانیده بود .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : لارد.

۳- نسخهٔ مجلس : بالمستون.

تکلیف چیست. لورد پالمستون از این معنی متفکر گشته گفت من قدرت این جواب را ندارم لازم است که در این باب و در این جواب مشورت کانشیل در میان آید. شما بهمین قسم سؤال و جواب امروزرا شرحی مفصل نوشته، در کانسیل عموم مشورت شده جواب بشما میرسد.

مجلس بهمین جا ختم شده مانیز مطالب خودرا بهمین دستور نوشتیم و ترجمهٔ آنرا میرزا ابراهیم نام شیرازی که مدت دوازده سال میباشد که ساکن لندن است نموده و نزددولت روانه کردیم و درهنگام برخاستن لورد پالمستون وعده ازما گرفت که یوم یکشنبهٔ آینده بخانهٔ او بمهمانی رفته باشیم مانیز قبول نمودیم.

تماشای صنایع فرنگ

ویوم دوشنبهٔ هفتم بجهت تماشای صنایع و بدایع صانعین فرنگ بخانهٔ بسیار عالی رفته ابتدا مارا بخانهٔ بسیار عریض وطولانی بردند که در آنجا صورتهای چند ازانبیاء سلف و پادشاهان و پهلوانان و امراء گذشته‌شان از سنگ های مرمر ساخته بودند که آدمی محو درآن تصاویر و اشکال دلپذیر میگشت. قدری که تماشای تصویر نمودیم آنوقت مارا به بالاخانهٔ بسیار مرتفعی برده در اوطاقی داخل نمودند. جمعی ازجوانان و دختران در آنخانه هرکرسیها نشسته مارا تکلیف برنشستن کردند. ماهم پهلوی آنجماعت نشستیم. یک دفعه ملاحظه کردیم که آن خانه ازجای خود حرکت نمود و متصاعد گردید. اینقدر بلند شد که خودرا مثل مرغی که در پرواز باشد درسطح هوا ملاحظه میکردیم. بعدازربع

شعبده‌یاسینمای صامت

ساعت درآنخانه[1] قرارهرمکانی گرفت وساکن گشت در اوطاق رابازکرده

۱- درترجمهٔ انگلیسی تصریح شده که آن بنا The Colosseum بوده است. ف

مارا تکلیف به بیرون آمدن کردند.

از آنخانه که بیرون آمدیم در بالای باسی بلند ایستاده و خلقی بسیار از مردوزن آن ولایت برآن باسها ایستاده اند و شهرلندن با شط تیمس و جزیرهٔ انگلند تاحد دریا در زیرپا نمودار است و بهمان قسم باغات و عمارات و تردد خلق از کوچه و بازار وخانها،آمدوشد عربان درکوچه ها هنگامه‌ایست که پایان ندارد،ودر روی‌شط ملاحظه کردیم جهازات بسیار وبی‌نهایت ایستاده وبعضی شراع کرده به اطراف‌سیرفتند و مراکب ناری آتش کرده و دودشان بآسمان زبانه میکشد، و در کلیساها مردمی بسیارآمدوشدمیکردند،ودرباغات‌بهر گوشه جمعی‌نشسته وخوش گذرانی کرده تا چشم میدید آبادی و معموره وشهر بود. حیرتی بسیار از اوضاع آن شهرستان درآن عمارات و باغات بهمرسید.

بعد از ساعتی که خوب تماشا کردیم به مستر فریزه گفتم که اگر چه دیدن شهر لندن و چشم انداز این‌شهر عظیم از مثل مکانی چنین لازم بود و بسیار تفریح نمودیم ولیکن میخواهم که مارا بجائی امروز ببرده‌باشی که پاره[ای] ازصنایع استادان فرنگ وحکمای‌ایشان‌بوده باشد. هر روزه اوضاع شهر و ولایت را میبینیم تازه گی [کذا] ندارد مستر فریزه ازگفتار[1] خندیده گفت زیاده از اینکه شمابالفعل‌می‌بینیدچه صنعت خواهدبود که مخلوقی عاجز معاینه بطریق صنعت خالق‌نمودی بی‌بودرا جلوه دهد که هیچ‌عاقل تشخیص در میانهٔ اصل وشبیه‌ندهد

۱- نسخهٔ اصل: گفتارمن.

و هیچ بیننده فرق مابین واقع بانیرنگ ننماید. این آسمانی که بنظرشما میرسد فاصلهٔ شما با او زیاده‌از چهار ذرع نیست. نارنجی اینجانب در دست داشتم انداختم به‌آسمان خورده مراجعت کردو گفت آن دریائی که منتهاالیه مدّ نظر شما است و در دوربین دیده اید بُعدآن از شما زیاده‌از ده ذرع نمی‌شود و همهٔ این شهر و عمارات و آبادی که در اطراف این بام بنظر شما میرسد هرطرف زیاده از پنج شش ذرع از شما دور نخواهد بود.

واقع یانیرنگ

اینجانب متغیر شده گفتم ای مرد تومراریشخندمی کنی. مگرمن چشم ندارم که تشخیص تصویررا با حقیقت داده شعبده‌را با متن واقع تمیزدهم. گفت این معنی برشما مشخص خواهد شد. همراه من آمده باشید تامن اصل آنرا بشما بنمایم. آنوقت باور کنید که اصل آن‌است‌و این تصویر وشبیه‌آن خواهد بود. دست‌مارا گرفته ازپلهٔ‌چند بالا رفته باز بهمان قسم آنخانه‌وآن‌شهر و معموره ورودخانهٔ بنظر میرسید ولیکن اندك تفاوتی که‌داشت آن‌بود که آنجا ابری در روی آسمان بوده هوارا قدری تیره داشت و دراینجا آفتاب‌نمایان است وهوا روشن. بازاعتقادنکرده‌چند مرتبه بزیر رفته و به‌بالا برآمده تا مشخص‌شد که اول اوضاع تصویر بوده و چنان عیار هوارا در آن معین کرده‌اند و چنان آنخانه را منقش نموده‌اند[1] که امکان ندارد هیچ بیننده‌باوجودعقل و تفکر تشخیص بدهد که این‌نقاشی‌است. بعد از تفحص این فقره‌متحیر گشته بجز حیرت بجهة

کشف حقیقت

1- نسخه اصل و مجلس: کرده‌اند.

ما هیچ نبود . در پائین عمارت رفته بدقت ملاحظه کردیم . دیدم که بلی پرده است ونقاشی آنجا ها را که صد میل زیاده احتمال مسافت میدادیم دوازده ذرع زیاده نبوده و همهٔ آن نیرنگ ها از رنگ آمیزی نقاشان بوده بسی تحیر کرده از آنجا بیرون آمدیم .

ولی کیفیت آنخانه را از قراری که مذکور نموده اند این بود : شخصی از متمولین آن ولایت که مایل به صنعت[1] نقاشی بوده استادی ماهر که اورا . . . می گفتند[2] اورا بدست آورده[3] و پولی بسیار باو داده اورا راضی به نقاشی چنین خانه نموده وآن عمارت را از هفت سال قبل ازاین بنا نهاده و آن استاد کاردان هرروزه خودرا در زنبیلی آویخته ودربالای کنیسهٔ بزرگ که تمام لندن و جزیرهٔ انگلند درآنجا نمایان است مشغول بوده تادر مدت چهارسال باتمام رسید . چهارصد هزار لیره که هشتصد هزار تومان عجم باشد اخراجات آن عمارت ونقاشی آنجا شده و دراین دوسال[4] از خلقی که به تماشای آنجا رفته‌اند و هریک هزاردینار داده ورفته‌اند[5] ششصد هزار تومان آنرا بازیافت کرده‌اند[6] . دویست دیگررا هم

کارپرسود

۱- نسخهٔ مجلس : بصفت.

۲- دراصل جای خالی برای ثبت نام نقاش گذارده شده که بعداً تحقیق و اضافه شود چون درترجمهٔ انگلیسی نام قید نشده معلوم می شود مترجم هم نتوانسته است نام نقاش را تحقیق کند و به مؤلف بگوید . ف.

۳ - نسخهٔ مجلس : استادی نادر بدست آورده.

٤- نسخهٔ مجلس: سه سال . ٥- درترجمه انگلیسی: یک شلینگ.ف.

٦- نسخهٔ مجلس : نموده‌اند .

یک‌سال خواهد گرفت[1] و آن مداخل پشت درپشت آن خواهد باقی ماند[2] و مؤسس چنان صنعتی[3] هم‌شده‌است که تا قیامت اسم ورسم او مشهور خواهد بود .

باری کمال حیرت را کرده از آنجا به جانورخانهٔ بزرگ رفتیم وآن محل حیوانات و طیور در باغی بسیار وسیع و باصفا واقع است که بیان[4] طراوت آن بوستان باصفا و ریاض[5] خضراء باعث غفلت از مطلب خواهد شد. خلقی بیشمار از مرد وزن هریک خودرا زینت کرده و آرایش نموده در آن باغ چون جنت بتماشای آن حیوانات آمده بودند. ما نیز در آن باغ سیاحتی کامل از انسان و حیوان نمودیم. آنچه از حیوان و طیوری که قبل از این برادر مکرم والی دیده بود اینجانب بعلاوهٔ حیوانی بسیار بسیار غریب که اورا از جنوب افریقیه آورده بودند و منتهای غرابت را داشت [دیدم]. وکرگدنی قوی هیکل که چنان کرگدنی[6] تابحال احدی بخاطر نداشت درآنجا دیده و تصویرآن حیوان غریب وکرگدن مهیب را تیمور میرزا بجهت اینکه از خاطرش فراموش نشود کشیده[7] الحق منتهای غرابت را دارد و آن حیوان وحشی است وصیادان آن مملکت اورا صید

تماشای باغ وحش

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: دویست هزارتومان دیگرراهم در عرض یکسال خواهند گرفت.　۲- نسخهٔ اصل ومجلس : باقی خواهد ماند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: صنعتی عظیم.

۴- اصل ومجلس: همان.　۵- اصل ومجلس : دریافتن.

۶- نسخهٔ دیگر: کرکی.　۷- نسخهٔ مجلس : برکاغذی کشید.

گوشت لذیذ

کرده گوشت بسیار لذیذی دارد. گویند باوصف طول و عرض وجثه بقدر آهو بلکه زیاده میبود وآن کرگدن را از اقصای هندوستان آورده اند، در خانهٔ آهنین کرده ولی دست آموز شده بود بطریقی که نزدیک خانه میرفتیم سرش را پیش میآورد و مادست بدرون خانه کرده برسررویش میکشیدیم. بعضی اوقات دلتنگ گشته چنان زوری بآن خانه آهنین میآورد که تمام خانه بلرزه درمی آمد [و] قریب بانهدام می گشت. باری عجب مخلوقی میبود و سایر حیوانات غریب و طیور عجیب نه اینقدر میبود که توان عشری از آنها را ذکر نمود. هر قسم که انسان تصور کند در آنجا صورت تحقیق[1] یافته. خلاصه اینکه آنروز از قدرت صانع در خلقت مصنوعات سیاحتی معقول نمودیم.

و یوم سه‌شنبهٔ هشتم در منزل نشسته بودیم که محمد اسماعیل خان نام هندی که از جانب نصیرالدین حیدر پادشاه لکناهور به ایلچی گری آمده بود بمنزل ما آمده اظهار اخلاص و محبت نمود. مانیز کمال مؤالفت و مهربانی نسبت باو معمول داشتیم. صحبت از هرجا درمیان آمده تا سخن برسر تماشا گاه وصنایع آن ولایت در میان آمد. کیفیت روز گذشته را بجهت او نقل کردیم. گفت من مدتی میشود که در اینجا هستم و هر روز بچندجا مخصوص سیاحت میروم بازفردا که صنعتی تازه ملاحظه میکنم گذشته را از خاطر محو کرده میگویم که صنعت ازاین بالاتر نخواهد شد. دیروز به نگارخانه‌ای رفته صورتی چند دیده‌ام واوضاعی ملاحظه کرده‌ام که هوش ازسرم بیرون رفته، اگرشما را میلی باشد در آنجا رفته آن تصاویر

ملاقات باسفیر پادشاه لکناهور

۱- اصل و مجلس: تحقق.

دلپذیررا دیده وخلقی که هرروزه بتماشای آنجا می آیند ملاحظه وسیاحت کرده باشید .

اینجانب قبول کرده باتفاق مشارالیه درگاری نشسته بنگارخانه رفتیم . عمارتی بسیار عالی مشتمل بر اوطاقها و بیوتات بسیار، در هر اوطاقی از روی زمین تا سقف خانه را تخته بندی کرده وسجموع را تصویر نصب نموده بودند . الحق جای حیرت بود . ازهرطرف که رفتیم وبهرخانه که رسیدیم سوای حیرت وحسرت ازآن صورتهای بی روان حاصلی ندیدیم ولیکن اجمالا از محاسن وتفرّج تمثال نظاره گیان وتماشائیان آنجا تفریحی کامل وتمتعی قابل حاصل گردید .

تماشای نگارخانه

کافران از بت بی جان چه تمتع خواهند

باری آن بت بپرستید که جانی دارد

بعداز تماشای نگارخانه بمنزل مراجعت نموده وشب چهارشنبه نهم به طرب خانه که مسمی به اپرا[1] میباشد رفته انواع بازی وشعبده ها و رقاصی وعمالها[2] بطریقی که قبل ازاین مذکور گردید، دیده وملاحظه نموده ، الحق بمضمون حدیث که فرموده اند : الدنیا سجن المؤمن و جنّت الکافر بهیچوجه قصوری در جنت ایشان نیست:

زندان مؤمن و بهشت کافر

زاهد اگر به حور و قصوراست امیدوار

مارا شراب خانه بهشت است، باده حور

۱- Opera اپرا .ف

۲-نسخهٔ اصل و مجلس : جمالها .

آنچه خداوند عالم بندگان خاص را وعده در نعمت های آخرت داده معاینه بجهت ایشان در دنیا فراهم آمده است ولیکن فرق این است که این نشأه[1] را خماری در سر و این لذت‌ها باقی نی[2] و آن نعمتها باقی و پایدار است و شرب شراب مسرتش بی‌زحمت اغما و خمار است. باری حضرت بخشندهٔ بی‌منّت بجهت اتمام حجّت نعمت خود را از هر جهت حقیقت[3] بر آن قوم تمام کرده و منتهای لذت بجهت ایشان عطا فرموده است. اگرچه در آنشب امورات غریبه و شعبده‌های عجیبهٔ بسیاری ملاحظه گردید ولی عبرتی کامل از هر جهت بهم رسیده بعد از تماشا بمنزل مراجعت کرده و شب جمعه هم بخانهٔ یکی از عظمای آن ولایت رفته اوضاعی غریب و دستگاهی عجیب دیده شد. احتمال میرفت که چهار هزار تومان اخراجات آن میهمانی شده جمیع وزراء و اعیان دولت در آنجا حضور داشتند با هریک ملاقات و تعارف نموده جمعی از شاهزادگان در آن مجلس میبودند ولی قاعدهٔ ایشان طوری عجیب است که در مجلس نمی‌نشینند اعلا و ادنای ایشان از یکدیگر فرقی ندارند. بقدر هزار نفر زن و مرد درهم ریخته هر کس بخواهد دست هر زنی را گرفته و با او صحبت میدارد و اگر کسی با زن خودش زیاده حرف زند و معاشرت نماید او را عیب میکنند و بمحض اینکه آواز ساز بلند شد اکابر و اعیان وزراء[4] و امرائی که

در یک مهمانی اعیانی

۱- نسخهٔ دیگر: نشا.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: پی سپر است.

۳- نسخهٔ اصل مجلس: حقیقة.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: و وزراء.

هستند دست زنهارا گرفته وبرقاصی مشغول میشوند واگر کسی رقاصی نداند اورا ناقص میدانند ومیگویند بمرتبهٔ کمال نرسیده است بخصوص در نزد زنها بداست که اگرکسی رقص ندانسته باشد. اما باوجود همهٔ اینها هریک ازآنها که گریبان مارا بجهت رقص میگرفتند قسمها میخوردیم که مارا وقوفی در رقص نیست. عجز و لابهٔ چند کرده تا از ما میگذشتند و تا بحال الله‌الحمد رقاصی نکرده‌ایم بعدازاین[1] خداوند عالم حفظ کند.

رقاصی نکرده‌اند

باری در آنشب اوضاع غریبهٔ بسیار دیده شد از آنجمله درفضای آنخانه بطرق خمره وگلوله های بسیار بزرگ ظروفی مصور وقسمی تازه ازکاشی که تا بحال چنین ظروف واین نوع کاشی ندیده بودیم گذاشته بودند، مارا مخصوصه صاحب خانه برده که تماشای آن ظروف را کرده باشیم و میگفتند آن ظروف را از زمین مملکت یونان در دوهزارسال قبل از این بیرون آورده اند و در نزد ایشان بسیار بسیار معتبر بوده الحق ظروف بسیار پاکیزه بود و چنان تصاویر ونقوش کمتر بنظرما رسیده بود در آنشب بعد از تماشا ورقص بمنزل مراجعت کرده.

یوم جمعه یازدهم بلین صاحب بالیوز سابق بندر ابوشهر که باما آشنا بود بمنزل ما آمده و گفت دیروز بکارخانه رفتیم[2] صنایع غریبه عجایبی بدیع دیده ام که تا بحال چنین چیزها ندیده‌ام. اگر شمارا میل باشد

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بعداز این راهم.

۲- نسخه اصل و مجلس: رفتم.

به تماشای آن کارخانه رفته باشید وتماشائی کرده باشید . گفتم بسیار خوب . باتفاق بلین در کالسکه‌سوار شده بدان کارخانه رفتیم . عماراتی چند و دستگاهی بی‌حد وحساب بنظر ما جلوه گرآمده که حیران در آن دستگاه واسباب ماندیم . زیاده ازدوهزار عمله که متصل مشغول به کسب بودند و هریک پیشه [ای] را متوجه گشته و زیاده از پنجهزار زن و مرد در آنجا به تماشا آمده . استادآن کارخانه که مردی مدبر و حکیم بود و عمری از وی در ظهور صنایع و اختراع بدایع صرف شده، همینقدر که دانست ما چه اشخاصی میباشیم وطالب سیاحت صنایع او گشته ایم، دست ما را گرفته ابتدا برسر کوره برد که درآن کوره آتش بی حد و حسابی افروخته و کورهٔ دیگر از آهن پهلوی او قرار داده بودند که آنچه در آنجا بخار متصاعد میگشت در این کوره باپیچ و اسبابی چندآن بخار غلیظرا حبس کرده‌بودند و بریک طرف‌آن کوره لولهٔ تفنگ بسیار بلندی نصب کرده و پیچی در آخر کوره که متصل به‌لولهٔ تفنگ می‌شود قرار داده بودند که از حرکت آن پیچ بخار بلوله رفته وزیاده از باروت اثرش ظاهر می گشت و در بالای لولهٔ تفنگ میلی مجوّف قرار داده بودند که هفتاد گلوله درآن میل مجوف کرده‌آماجی از آهن بفاصلهٔ دویست قدم در مقابل گذاشته بودند . آن پیچ را که حرکت میدادند در نیم‌دقیقه هفتاد گلوله‌را چنان برنشان میزد که یکی خطا نمیکرد . وهم‌چنان ضربی وصدائی از قوهٔ‌آن بخار ملاحظه گردید که‌از هیچ باروت پرقوتی ملاحظه‌نکرده بودیم . گلوله‌ای که بر آماج خورده بود مثل خاک

وصفی‌ازیک کارخانه

نرم گشته آن تفنگ نمونهٔ آن صنعت بود و بهمان قسم توپی چند ساخته بودند که برآن قسم هفتاد گلوله را در نیم دقیقه میزد واین اختراع را بجهت استحکام وانتظام قلعه کرده‌اند وتصرفی جیّداست[1] بعدازتماشای آن صنعت مارا بمکانی بردند که پلی ازآهن درست کرده بودند بجهت عبور از شطی که عمق آن بسیار باشد که ممکن نشود پایهٔ پل رادرآب گذاشته بنا برآن قراردهند. میل های آهن بقدر درخت چنار و بطول سیصدذرع ساخته کشاکش بر روی شط انداخته بنائی را بر روی آن قرار داده بودند. صنایع چند درآن کاربرده که شرحش میسر نیست[2]

تماشای یک پل آهنی

و بعد از تماشای پل بجائی رفتیم که بجهت سیاحت و تماشای قعر دریا تصرف و تدبیر کرده بودند.

کیفیت آن چنان بود که چرخی از بلور که بهیچ وجه منفذی که هوا یاآب درآن نفوذ کند نداشت. در میان آن چرخ میلی، مجوف قرار داده و بر سر میل لوله[ای] از چرم مجوف قرار داده‌اند که کسب هوارا می کنند. آن چرخ رادرصندوقی ازبلورگذارده‌اند. اطراف صندوق سرب[3] بسته آن صندوق و چرخ با آدمی که در میان چرخ باشد همگی بزیر آب میروند. هروقت که آنشخص نفسش تنگ میشود و بخواهد کسب هواکند چرخ را متحرك ساخته نسیمی بسیار خوش به قلبش میرسد و

دستگاه غواصی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: الحق تصرفی نیکوست.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: درآن بکار برده بودند که شرح آن میسر و ممکن نیست.

۳- نسخهٔ مجلس: سربت بسته‌اند.

هرقدر که بخواهد در زیر آب توقف خواهد کرد و آسیبی با ونخواهد رسید . این تدبیر تازه اختراع کرده‌اند و سببش آن بود که سنگی بسیار عظیم در شط فرات بود که عبور جهاز نار[1] از آنجا ممکن نبود و بهمین تدبیر و تدابیر دیگر[2] آن سنگ‌را در زیر آب شکسته و جهاز ناررا ازآن شط عبور داده اند . بغیر از آن کشتی بنظر رسید که در میان آن کشتی چرخها همشابهٔ اوضاع وآلات ساعت قرار داده بودند[3] که اورا[4] کوك کرده خود بخود در روی آب بسرعت تمام متحرك میگشت . و صنعت دیگر صورت غلام سیاهی از آهن ربا ساخته بطریقی که هیچ بیننده [ای] اورا با انسان زنده فرق نمی‌دهد با کارد وشمشیر سر اورا میبریدند ، بهرقسم که آن تصویررا میگرفتند سرش از تن جدا نمیگشت و برگردنش مستحکم بود

ماشین‌خودرو

و دیگر کالسکه و عربان بسیاری از آهن وفلزات دیگر ساخته برروی زمین رها کرده وخود بخود مسافتی بعید میرفت واحتیاج بمحرکی نداشت بعدازآن به کارخانهٔ چندرفته[5] بسیاری از صنایع شعربافی وزرکشی وسایر صنایع که از ایشان معروف و مشهوراست ملاحظه گردید . از هریک لذتی بی‌اندازه حاصل نمودیم . ودرجائی شبیه جواهرات نفیسه که در نزد

جواهر بدلی

سلاطین روی زمین است مجموع را بهمان قطع و ترکیب و تراش قطعه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : ناری .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : سایر تدابیر دیگر.

۳- نسخهٔ اصل : قرار داده اند .

٤ - نسخهٔ اصل و مجلس : آن را.

٥- نسخهٔ مجلس و کارخانه‌ای.

به قطعه‌ازبلوربه الوانی که مطابق به اصل میباشد تراشیده‌و بربساطی از پرنیان چیده بودند. آنچه ملاحظه شد جواهری بخوبی دریای نورپادشاه ایران ملاحظه نگردید.

از همهٔ جواهرات عالم دریای نور بهتر و بزرگتر بنظر آمد وبعد از آن قطعه الماسی از مال پادشاه انگریز بد نبوده سایر[1] اگرچه بی بها میبودندولی به‌پایهٔ آندوقطعهٔ‌الماس نمیرسیدند.

باری بعداز تماشای آن فقرات گفتیم تماشای دیگری باقی است یانه؟ گفتند تماشای اصلی باقی‌مانده، اینها که دیده‌اید در این‌ولایت منسوخ است و خلقی که بدین‌طریق در اینجا اجماع کرده‌اند بعلت‌آن چیزیست که تازه بظهور رسیده. گفتیم بسیار خوب باید کجا رفت مارابه بالا خانه‌ای راهنمائی کردند ودرآن بالاخانه رفته خانهٔ بسیار وضیع و تاریکی بنظرآمد که نصف آنخانه‌را بجهت نشستن‌مردم تخته‌بندی کرده مارابروی تخته نشانیدندوخلقی بسیار ازمردوزن هرکس پولی‌معین داده‌اند بر روی آن‌تخته‌ها آرام‌وقرار گرفته‌اند. دیوار مقابل‌مارا ازگچی بسیار نظیف بااجزاءچنددرکمال لطافت سفید کرده‌اند بطریقی که‌عکس‌آدمی باوجود آن ظلمت درآن سفیدی پیدا بود و در مقابل‌آن دیوار دیواری که بالای سرما بود و پشت برآن داشتم مانند منشوری سوراخ کرده بودند. چرخی‌چنددرآن سوراخ کار گذاشته ازمغناطیس جوهری لامع

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: سایر نیز.

۲- نسخهٔ اصل این کلمه‌را ندارد. نسخهٔ مجلس تنگ.

بعمل آورده بودند که ذره[ای] ازآن هزار مرتبه از نور آفتاب روشن تر میبود. آن چرخ را که حرکت داده نورجوهر مغناطیس[1] ظاهر میگشت و از سوراخ برآن دیوار سفید پرتو روشنائی افکنده هیچکس برنظاره قدرت نداشت. اندکی که حرکت چرخها را کم میکردند ممکن نگاه کردن بود. ولی آنچنان روشن بود که گفتی تمام جرم آفتاب در این خانهٔ محقر واقع است. بعدازآن آب بسیار صاف را که هیچ دیده[ای] تشخیص ندهد که کرمی یا دردی درآن است[2] در بلور یا شیشه کرده در مقابل آن شعاع میآوردند که حایل میان شعاع نور و آن دیوار میگردیدوآن آب عکس بآن دیوار می‌انداخت، سبحان‌الله یکدفعه ملاحظه کردیم که دریائی برآن دیوار عکس انداخته ودرآن دریاصدهزارقسم جانور به هیکل[3] هریک به‌اندازهٔ نهنگی یا زنده‌پیلی دریک دیگرافتاده ویکدیگررا میخوردند. چندین هزار دست‌وپا داشتند[4] ودهان هریک بجائی‌واقع گشته

سینما وبزرگ نمائی

۱- در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته‌شده‌است: «تحقیق علمی‌این مطلب جوهر مغناطیس نیست بلکه قوه‌الکتریسیته‌است که‌بواسطهٔ‌مالش از آن‌چرخ ها حاصل نموده اند وعکس آن که بدیوار می‌افتد بواسطهٔ آلت میکروسکپ است که ذره‌بین بوده باشد. چون ابتدای علم‌بوده و انتشاری نیافته بوده است لهذا مرحوم روزنامه‌نگار استحضار تامه بمسائل علمیهٔ‌آن حاصل ننموده‌است».

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: که ابدا کرمی یا مطلقا دردی و نا صافی دروی است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: بدشکل. نسخهٔ دیگر بدهیکل هم میشودخواند

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: که.

تصاویری چند که هرگز در قوهٔ خیال نیامده ونخواهد آمد . تمام مردمان از کثرت وحشت قوهٔ نگاه کردن را نداشتند وآن استاد باوقوف که مخترع این اوضاع بود چوبی در دست گرفته در پهلوی آن عکس ها قریب به دیوار ایستاده به زبان انگریزی یک یک را نشان میداد و میگفت این آب صافی است که هر روزه شما میآشامید و غافل از قدرت خداوند میباشید که چه مخلوقات را خوراك شما کرده و نمی فهمید و همین طریق گردش روزگار شما را میکاهد و میخورد و از عدم قابلیت شما تشخیص نمیشود یک یک آن نهنگان و جانوران غریب را اشارت کرده مینمود و بیان میکرد از خوردن هریک چه منفعتی و مضرتی متصوراست و میگفت در این وهله چهارملیون که عبارت از شانزده[1] کرور باشد آن صورت جانوران مخفیه حاصله در آب که از شدت اختفا وحقارت بنظرما نمی آید[2] مضاع و زیاده میکند[3] که باین قدر عکس آن مینماید . اگرچه آب صافی نماید ولی همهٔ این ترکیبات و حیوانات در آب میباشند و هر روزه مشروب انسان هستند، آب های تیره و درد آلود که جای خود دارد .

توضیحات مخترع دستگاه

آبی که میخورید

خداوند عالم ، عالم است که در آن آب ها چه خواهد بود .

وهم چنین[4] حیوانات بسیار کوچک ریزه را که سهلی[5] بنظر می آمد مثل

۱- نسخهٔ مجلس هشت کرور.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس : بنظر نمی آیند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : مضاعف و بزرگ می شود.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: کذلک.

۵ - نسخهٔ اصل و مجلس: چیز سهلی.

پشه و شپش و کیک گرفته پشت پارچهٔ بلوری مسطح آنهارا بطریقی که دست وپای ایشان در پشت بلور چسبیده باشد قرار داده بودند .آنهارا که دفعه بدفعه در مقابل آن جوهر روشن باز داشتند هیأتی چند و هیاکلی بنظرما میرسید که شرح آن شمه[1] در قوهٔ تحریر نیست که یکی از آن حیوانات خفیفه[2] را به شانزده کرور بزرگ نموده دست و پا وسروگردن موی های غریب ازآن جانوران اثبات[3] میشد که آدمی را قاطع حیات بوده هریک دهان رابه هیأتی مهیب باز کرده وگردنی کشیده طوری بود که وصف آن تحریر[4] درست نمی آید[5] و شکل آنهارا نیز نمیشاید کشید مگر اینکه آدمی خود دیده وتصدیق کند.

بعداز مشاهدهٔ آن صور غریبه مارا باور نشد[6] که آن عکس از حیوانات مخفیه درآب صافی باشد[7] یا اینکه آن هیاکل و صوراز پشه و کیک لاغربظهور رسد[7] ماخود رفتیم درپهلوی آن چرخها ایستاده شپشهارا در مقابل شعاع آورده آن عکس هارا تمام به عینه مشاهده کردیم آنوقت تصدیق نمودیم که آنچه دیدیم حقیقت داشته و شعبده نبوده است در

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: وشمه ای ازآن .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: ضعیفه .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: دیده می شد - نسخهٔ دیگراثبات ولی اشبات هم خوانده می شود .

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : بتحریر .

٥- نسخهٔ مجلس : نمی آمد .

٦- نسخهٔ اصل ومجلس : آنوقت مارا باورشد .

٧- نسخهٔ اصل و مجلس: میباشد ... میرسد .

درآن روز از تماشای آن صنعت های غریب لذتها برده بمنزل مراجعت نمودیم.

درخانهٔ لرد سالیسبوری و مسترویت

و شب شنبهٔ دوازدهم به خانهٔ **لاردسلیزبره**[1] مهمان گشته بطریق گذشته جمعی بزرگان و اکابر آن مملکت تغییرلباس داده ولباس فاخر پوشیده و ریش و سبیل عملی در خود[2] تعبیه کرده به رقاصی مشغول گشته ما نیز در کناری نشسته تماشای آن محفل آراسته و صورت های غریب را میکردیم.

درآنشب مخارج بی حساب آن شخص کرده بود و تماشای کلی ازهرجهت حاصل گشت.

و شب یکشنبهٔ سیزدهم بخانهٔ **مسترویت**[3] وکیل فرین صاحب جنرال شام مهمان گشته جمعی از دوستان و محبان بهمراه بودند بسیار خوش گذشت.

وشب دوشنبهٔ **چهاردهم** درخانه لارد پالمستون وزیر دول خارجه بعزم مهمانی رفته بعداز ورود بخانهٔ مشارالیه سرگوروزلی و **نوری افندی** ایلچی **سلطان محمود** و پاره[ای] از وزرای دیگررا در مجلس ملاقات کرده لارد پالمستون را ندیده سئوال از احوال او نمودم گفتند که در

1-Marquis of Salisbury

2-نسخهٔ اصل ومجلس: برخود.

3-M.white friend agent of M.Farren the consul General of Damascus.

این وقت خبری رسید که پادشاه فرنگ سیس[1] را یک نفر[2] میخواسته بکشد وخداوندعالم اورامحافظت کرد وقاتل او به گیرآمد[3]

تفصیل اوچنان بود که شخصی مدتها بود که ارادهٔ قتل آن پادشاه را داشته بجهت مستحفظین وحارسین اطراف شاه فرصت نیافت که اقدام بر آن امر خطیر کند عاقبت تدبیر کرده تفنگی که مشتمل بر بیست وپنج لوله[4] بود ساخته و همه را گلوله پر کرده در روزی که پادشاه با قلیل خداسی بصحرا بعزم تفرج رفته بود آنشخص فرصت یافته با تفنگی که بیست و پنج لوله میداشت قریب به پادشاه آمده پادشاه وخدام که در خدمت پادشاه میبودند هفت نفر بودند و نزدیک یکدیگر ایستاده بودند آنشخص تفنگی را در میان ایشان وسمت پادشاه گرفته خالی کردویقین برهلاك پادشاه نموده بدررفت[5]. بحسب اتفاق چنین شد که شش نفر نگهبانان شاه به ضرب گلوله ازپای درآمده بهلاکت رسیدند و مطلقا آسیبی به پادشاه نرسید. بعد از آن مقدمه پادشاه بشهر آمده دولت ـ خواهان خودرا از این معنی اطلاع داده اجماع نموده آنشخص را گرفتند و بعدالتخانه بردند. این واقعه در چهارساعت از روز گذشته در «پاریز»[6]

سوء قصد به پادشاه فرانسه

۱- لوی فیلیپ پادشاه فرانسه که برای دفعه دوم مورد سوء قصد قرار گرفت . ف .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: کسی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: دستگیر شده.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : گلوله.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس : گریخت.

۶- Paris نسخهٔ اصل و مجلس : پاریس . نسخهٔ دیگر پاریر .

اتفاق افتاده و همان روز غروب خبر به لندن رسید. ازپاریز الی لندن میصدمیل که قریب یکصد فرسنگ راه میشود. خلاصه چنین گفتند لورد پالمستون بجهت ابلاغ این خبر رفته است که به شاه مراتب را عرض کند.

این جانب در مجلس نشسته با ایلچی سلطان محمود ووزیر هندوستان و سایر وزراء و امراء صحبت میداشت که بعد از ساعتی لارد پالمستون آمده تمهید معذرت نموده تعارف زیاده از حد بظهور رسانید. بعد ازآن بر سر میز و خوردنی رفته میزی بسیار بزرگ وجمیع ظروف واوانی آن از طلای ناب بوده آنچه تصور شود از مطبوخات صحیح وخوردنی های لذیذ در آنجا حاضروموجود بود. بعدازصرف غذا بقاعدهٔ خودشان شیرینی ومیوه آورده چیده از هرقسم میوه بهاره وفایزه[7] که دیده وشنیده بودیم بعلاوه میوه هائی چند که ساندیده بودیم از هندوستان ومملکت افریقیه وینگی دنیا آورده بودند در آن مجلس حاضر گشته وهر میوه که در فصل با یکدیگر منافات داشت داشت و ممکن نبود بایکدیگر در یکجا جمع شوند در آن مجلس قریب یکدیگر گذاشته و از هر میوه اقسام مختلف آنراآورده بودند و همگی را همان شب تازه ازدرخت چیده بودند.

میوه‌های فصلی گوناگون

پرسیدم که چه میکنند که آنها به این تازگی و طراوت باقی مانده درهرفصل که بخواهند هرمیوه موجوداست. گفتند درهمان خانها که پیش ذکرشد وحرارت آتش اینها بظهور میرسد ودرمیان آن میوه ها

۷- اصل پائیزه. مجلس: فائیزه.

هلوی بسیار خوبی داشت که کمتر درجائی دیگر دیده شده بود وسایر میوه‌ها مثل خربوزه و هندوانه، سیب و گلابی، شلیل وشفتالو ، گیلاس و آلوبالو، گوجه و زردآلو، انگور و انار ، خیار وعباسی، گردو و بادام تازه واز هرقسم مرکبات فرد کامل در آن مجلس دیده شده ، تخمیناً هشت هزار تومان آن ضیافت خرج شده بود. بعلت اینکه درلندن گوسفند یکی ده تومان است و همان میوه‌ها و خربوزهٔ آن ۳ لیره که عبارت از شش تومان عجم باشد. خوشهٔ انگوری یک لیرا که دوتومان باشد وهر آلوئی یک تومان قیمت دارد . با وجود این قیمت ها چنین ضیافت ها می کنند .

همه‌نوع‌میوه اماگران

باری آنشب تاچهارساعت از شب گذشته صحبتهای متفرقه‌داشته آخرشب بمنزل‌مراجعت کردیم و یوم‌دوشنبه بخانهٔ محمد اسمعیل‌خان ایلچی نصیرالدین حیدر پادشاه‌لکناهور بضیافت رفته کمال تعارفات و تکلفات‌را اقدام‌نمود پاره‌ای اشعارعربی‌وفارسی گفته‌بود بجهت‌ماخواند. الحق مردی صاحب کمال و آگاه می‌باشد و خریم هندیه‌اش که‌نهایت تقوی وطهارت‌را میداشت‌وبعزم زیارت بیت‌الله‌الحرام از هندوستان‌بیرون آمده و بیچاره بی‌نوادر لندن و بمعاشرت کفار گرفتار شده[1] بعدازاطلاع بر احوال و مذهب‌ما بی اختیار نزد ما آمد وشکایتی‌بسیار از احوال و گذران خود نمود وگفت من بشوق زیارت بیت‌الله و مشرف شدن به قبور ائمه ودریافت نعمت زیارت عتبات متبرّکه از خانه بیرون آمده‌ام

درخانهٔ محمد اسمعیل خان

بانوی‌دین‌دار

۱ـ نسخهٔ مجلس: گرفتار معاشرت کفار شده.

و حال چهارده ماه میشود که در لندن گرفتار و هم نفسی ندیدم که ساعتی درد خود را باو اظهار کنم بسیار گریست دل ما براخلاص واحوال او سوخت . بعد گفت میخواهم در نزد شما قدری قرائت قرآن مجید کرده باشم . گفتم مانع نیست . قرآن آورده قدری تلاوت کرد . بعدازآن پاره[ای]شیرینی آوردند صرف شد . وآن زن گفت که میخواهم شمارا از دست پخت خود میهمانی کرده باشم . بزغالهای امروز به ده تومان خریدهام حال که باید بزغالهرا به دهتومان خرید باز بمثل شما میهمان عزیزی خورده باشید بهتراست . باری اگرروز جمعه در اینجاشام بخورید بدنیست . قبول این معنیرا کرده وازآنجا بمنزل آمدیم .

ویوم سه شنبهٔ پانزدهم نوری افندی ایلچی سلطان محمود بدیدن ما آمده کمال صحبترا در بارهٔ او بعمل آورده صحبتها در میان آمد .

و شب چهار شنبهٔ شانزدهم بمدرسهٔ شاه[1] رفته یعنی مدرّس آنجا مارا بمدرسه دعوت نموده و آن مدرسه از بناهای قدیم آن مملکت است مشتمل بر بیوتات وعمارات کثیره زیاده از ده هزار نفر در آنجا از طلبهٔ هر علم میباشند و درکمال دقت اهتمام به تحصیل علوم غریبه مینمایند و هر علمی مدرس آن علیحده و منزلش جداگانه میباشد و در سالی یک روز مقرراست که جمیع تلامذه اجماع نموده دروسط آن مدرسه عمارتی بسیار عالی ووسیع ساختهاند که در آنجا اجتماع نموده بزرگانی که در آن مملکت جمعیت کرده در آن مجلس حاضر میشوند و تلامذهٔ

در مدرسهٔ شاهی

1 – The king's College. ف.

هر علم یک یک بر میخیزند و فقره [ای] از علم خود نزد استاد بیان کرده چنانچه پسند افتد و مشخص شود که در آن علم حسن اهتمام و غایت اجتهاد بعمل آورده است مختصری در حضور آن جماعت در تکمیل و تعظیم او استاد نوشته میدهد و کتابی از کتابهای آن علم با نشان گل مهر طلائی که بیست تومان گنجایش و ارزش داشته باشد در حضور آن جماعت باو داده میشود و هم چنین دیگری برخاسته افادهٔ خودرا کرده انعام می گیرد و هریک که استحضارش قبول خاطر استاد شد و مورد تحسین گردید یکدفعه آن جماعت که زیاده ازچهل هزار نفر مخلوق میشوند از زنها و مردها دست بریکدیگر زده مسافتی بعید آواز دست ایشان میرود . باری آنجارا هم در آن روز تماشا کرده بمنزل مراجعت کردیم .

وشب پنجشنبه به باغی رفته که در آنجا آتش بازی ها و چراغانها دیدیم که از حیرت آن آتش بازی همهٔ صنایع و بدایع را از خاطر محو نموده در تعریف آنجا نمی‌دانم چه نویسم . باغی چون باغ بهشت آراسته خیابانهای وسیع مملو از گلهای رنگ رنگ[1] در اطراف آن باغ از هرطرف کشیده آبهای روان برروی سبزه وریاحین جاری و روان گشته واز هرطرف آن [باغ] باغ پرده‌های تصاویر که دیده از نظاره‌اش سیرنمیگردید آویخته و بر طرفی بازار شربت فروشی دختران ماه سیمای حورلقا گشاده و تمام آن باغ را آئینه ها و زینتها بسته بودند و زیاده از چهار کرور چراغ هریک برنگی در آنجا افروخته واز چراغ اشعار و نقش و نگاری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: رنگارنگ .

چند کرده بودند که پایانی برآن ترکیبات غیرمتناهی متصور نیست واز هرطرف ماه وآفتاب و کواکبی چند طالع ساخته که هریک بطوری خوب حرکتی خاص داشتند که متحرک میبودند و در هرگوشه زیاده از ده هزارنفر ماه رویان فرنگ اجتماع نموده لعبی تازه و بازی غریب درآورده که هرکسی بعشرت مشغول وسلطان ملال از استیلای برشهرستان خیالشان بکلی معزول گشته ، نمی‌پنداشتند که درروزگار غمی یافت میشود یا اندوهی حاصل میگردد و هر یک از جام نشاطسرمست ودست نگارینی دردست گرفته :

تفرج در میان‌ماه‌رویان

بعهد معدلت او نماند دست تطاول

مگر سواعد سیمین و بازوان معین را[1]

اگر فی‌المثل از دستی ملال حاصل کردی فی‌الحال دیگری ازآن مهوشان‌را دستگیری نموده واگر از مشاهدهٔ جمالی سیرگشتی برخوان نعمت صاحب کرمی دیگر نشستی . بهمین قسم تماشا کنان وتفرج کنان از صورتی بصورتی و از لعبتی به‌لعبتی ازگلزاری به گلزاری سیرفته و صحبت میداشتند وماها که تا بحال چنین اوضاعی و هنگامه[ای] ندیده بودیم بهرگوشه که می گذشتیم محو آنمکان وطواحی[2] آن خیابان گشته متحیربودیم که کدام طرفه‌را نظاره کنیم و بچه لعبتی دل بندیم . این ها چه‌چیزاست . «این که‌می‌بینیم به بیداری‌است یارب یابخواب» همه‌جا

۱- اصل که‌اصلاح شده، و مجلس سمین را.

۲- اصل ومجلس : طراحی .

تفرج کنان میگذشتیم تا بجائی رسیدیم که خلقی کثیر اجتماع نموده بودند وپسری رسن بازی، خودرا زینتها کرده وبربالای رسن بازیهامیکند که هوش از سرها بیرون رفته .

باری آنچه بنظر رسید آن ریسمان باریک‌را بجهت دست‌آویز بسته بودند والا آن جوان آنچه متحرک بود مثل مرغ در هوا طیران مینمود وکسی پای آن پسررا در روی ریسمان نمی‌دید .

ریسمان‌بازی پسر ودختر

بعدازآن دختری فرشته روی عنبرین‌موی خودرا هفت قلم‌آراسته و غرق جواهر گشته دربالای ریسمان برآمد و بدان‌لنگر باآن پسرجفت بنای بازی‌را گذاشته که هوش از سر نظاره گیان [کذا] پریده .

بعداز اوضاع ریسمان بازی تمام خلق آن باغ که زیاده از پنجاه‌هزار کس میشدند همگی اجتماع نموده بر یک طرف آن باغ گرد آمدند. پردۀ بسیار بزرگی را بر کنارکرده چرخی‌را آتش دادند. آنچرخ که آتش خورد بطریق‌جواله متحرک گردید. ازهر قسم رنگی که‌تصور شودوالوانی که متصورنگردد درکمال روشنائی وضوء ازآن‌چرخ حاصل گشته در آنی نگاه میکردی تمام عالم زرد رنگ گشته بطریقی‌زرداست که ازکاه‌ربا زردتر ،بعدقرمزوبعد سبز و بعد بنفش و بهمین قسم تغییر الوان میداد و ازآن چرخ ترکیبات غریب بیرون آمده گاهی‌مدور و گهی مثلث و مربع و مخمس‌ومسدس وقس علیهذا درلمحه[ای] نبود که ترکیبی برقرار باشد و ازاطراف تیر شهابی چند آتش زده که روی آسمان پر از خنجر و سنان گردید و از ارتفاع متفرق گشته کواکب

نمایش‌رنگهای گوناگون

درخشان از آن ظاهر و نمایان گشته[1] که پایان نداشت و شعاع هریک عالمی‌را افروخته و هم چنین اینقدر اسباب و آلات آتش بازی و آلات مشعله افروزی درآنشب ظاهرنمودند که چشم‌خیره و گوش کرمیگردید طرفه‌تر اینکه دود باروت و گوگرد بهیچوجه بمشام نمیرسیدطبع متنفر نمی گردید.

خلاصه در آنشب تماشائی تازه وسیری بی‌اندازه کردیم و سالی علاوه بر منافع اشخاصی که عامل آتش‌بازی وچراغان میباشند دوکرور مالیات بخزانهٔ دولت واصل می گردانند. بعد از تماشا به منزل مراجعت کرده.

تماشای تونل زیر رودخانه

ویوم پنجشنبهٔ هفدهم بمکانی[2] که مشهورعالم‌است رفته تماشای غریبی نمودیم که عقل‌آدمی چنان بنائی تصوّر نمی کند وآن مکان جائی‌است قریب به شط تمس[3] را حفر کرده اند و از زیر رودخانه بآن عظمت طاقهای مستحکم با ساروج و مصالحی که حکمای فرنگ تتبع کرده‌اند، طاقهای‌مستحکم زده‌اند و چراغها روشن کرده اند که عبور از اینطرف شهر بآن طرف شهر از زیر آن شط می کنند و آن شط عظیم در نهایت هیبت از بالای سر آدمی گذشته مطلق رطوبت نفوذ از آنجا نمیکند. چنین گویند که زیاده‌از سه کرور اخراجات آنجا شده‌است ولیکن هرکس که بگذرد وعبور کند پولی معین‌میدهد در اندک زمانی مخارج

۱- اصل و مجلس: میگشت.

۲- Thames Tunnel ف. ۳-نسخهٔ‌اصل و مجلس: تیمس.

آنجا بازیافت شده و چنان بنائی مستحکم و منافعی خالی از مشقت و رنج بجهت بانی آن عمل سالها مانده است و از آنجا که خوب تماشا نمودیم به محلی رفته که گاری آتشی درآنجا موجود بود و از راه آهنین در ساعتی چهل میل مسافت را قطع میکرد.

واگون بخار

تفصیل آن چنان است که بعد از اینکه برحکما و مدبرین فرنگ مشخص گردید که از بخار می‌توان اغلبی از لوازم وضروریات را درست نمود وبخار باعث بر حرکت بسیاری چیزها است ابتدا جماعت انگریزی که در ینگی دنیا بودند اختراع کشتی آتشی را کرده بعد از آن در هرجا جهاز نار ساخته و بعد جمیع حرفه ها و صنایعی که در میان ایشان متداول است و محتاج بچرخ و حرکت میباشد جمیعاً را به دستیاری بخار متحرک میسازند وسبالغی صرفه بجهت مخارج ایشان بهم رسیده است اینکه بخصوص گاری آتشی فکری نموده اند این است ازاین که درجزیرهٔ انگلتره خلق بسیار و زمین کم است تدبیری کرده اند که گاری رابآتش حرکت داده که احتیاج به اسب نباشد و زمینی که بجهت دواب جو بعمل میاورند همان زمین را گندم کشته تا آذوقه فراوان گشته خلق از قلت غله برون آمده باشند و منفعت دیگر اینکه زودتر و بهتر بمنزل رسیده رواج امورات باسهل وجهی میسر میگردد.

بنا براین راهی بسیار را از لندن به اطراف مملکت دیواری بارتفاع ده ذرع وبه پهنای اینکه دو گاری پهلوی یکدیگر بروند ساخته زیر آن دیوارها را طاق زده اند که مردم و گاری عبور مینمایند ودرروی آن دیوار ازدوطرف

بهر مکانی که منظور داشته‌اند زمین را بعرض وجبی از آهن فرش کرده‌اند و بطریقی که آن پارچهای آهن بطریق میلی چهار انگشت از زمین برآمده و غلطک های عرابه را میان خالی ساخته بر روی آن میل های آهن گذارده‌اند و جفت کرده‌اند بطوری که مطلقا از میل آهن بیرون نخواهد آمد و چنان بر روی آهن روان و غلطان میبود که اگر بادی بر آن گاری ها وزیدی مسافتی خود بخود حرکت کردی و بر همین قیاس که مذکور شد بیست سی گاری متصل بهم بر یکدیگر بسته و در جلو آن عرابه که همگی را میکشید صندوقی از آهن ساخته در آن آب میریزند بقدر دو کُر زیاد آب نمیگیرد و آتشی در زیر آن صندوق کرده بطریق سماور آب بغلیان آمده چرخهای غلطک را بحرکت میآورد و از جای روان میگردد. همهٔ آن گاری را که مملو از انسان و اموال است با خود کشیده میبرد. در ساعتی چهل میل میرود و ما رفتیم در آنجا نشستیم امعان نظر انداخته هر مکانی که از آن دورتر نبود بمحض چشم برهم زدنی از آن میگذشتیم و استراحت آن بسیار بهتر از گاری است که باسب متحرک شود و از قراری که برآورد کرده‌اند همان قلیل بخار قوه هژده[1] اسب را دارد و بجهت آن گاری ها دو راه دارد یکی رفتن و یکی بجهت مراجعت کردن. هریکی علیحده است و آن صندوقی که آب در آن میجوشد و باعث حرکت گاری میشود بخاری که از آن آب بعمل می‌آید که باعث بر حرکت چرخ است بخاری از آن

وصف راه آهن

۱- اصل و مجلس: هیجده.

صندوق بصندوق دیگر رفته در آنجا آب میشود دوباره[1] آب را از دهن شیر دیگر داخل صندوق میکنند که بعد از دوروز دوروز[2] یکدفعه احتیاج به آب ریختن درصندوق میشود.

باری صنعتی است بسیار بسیار غریب و بنای ایشان براین است که بعد از این، همه راهها را بهمین قسم تردد کنند بلکه از لندن تا اسلام بل را که دوماه مسافت است راه آهن ساخته بگاری آتشین سفر کرده باشند و در عرض سال کرورها منافع آن میباشد.

خلاصه آنروز دو فقره تماشای خوبی شد و شب جمعه در خانهٔ سرگوراوزلی میهمان شده جمعی وزراء و امرا در آن مجلس حاضر بودند با هریکی علاحده آشنائی و مهربانی کرده و هریک نیز کمال محبت و مؤالفت را بجای آورده تاقریب به صبح در آنجا بصحبت وعشرت گذرانیدیم از حیث مأکولات ومشروبات واقسام میوه وانواع تکلفات الحق میهمانی عظیمی کرده بود و مبالغی اخراجات کرده بسیار بسیار خوش گذشت و یوم جمعهٔ شانردهم[3] بشهری خارج از لندن بمسافتی چهل میل رفته از در آنجا شطی عظیم واقع است که درمدت پنج دقیقه پلی در کمال استحکام می بندند که عراده با توپ و گاری چهار اسبه از روی آن پل چوبی[4]

در خانهٔ سرگرد اوزلی

تماشای پل بستن وباز کردن

۱- اصل ومجلس: ثانیاً. ۲- نسخهٔ اصل و مجلس: الی سه روز. درنسخهٔ دیگر بعدد نوشته شده که دو وسه هردو خوانده می‌شود.

۳- اصل و مجلس: هیجدهم. درحاشیهٔ نسخهٔ اصل باخطی دیگر نوشته شده ربیع الاول سنهٔ ۱۲۵۳.

۴- نسخه اصل و مجلس آن پل بخوبی.

میگذرد و هم چنین در عرض ۲ دقیقه آن پل را میکشند بطوری که آثار آن باقی نمیماند تماشای خوبی داشت ولیکن مسافت آن بسیار بعید بود وبا بعلت آنکه وعدهٔ مهمانی به محمد اسماعیل خان ایلچی لکناهور داده بودیم هرقدر سعی کردیم بلکه زودتر برسیم ممکن نشد درعرض راه دوراًس اسب راکشتیم و باز برسروعده نرسیدیم.

ولیکن آنروز برادرگرام والی درمنزل مانده بخانهٔ محمداسمعیل خان رفت در آنجاپسر تیپوسلطان[1] را ملاقات کرده قدری صحبت داشته و مراجعت بمنزل نموده مانیز مراجعت کردیم.

درخانهٔ وزیر هندوستان

یوم‌شنبهٔ نوزدهم صبحی بخانهٔ محمداسمعیل خان رفته اوراملاقات نموده عذرگذشته رااز او خواستیم.

و بعداز آن بخانهٔ سرجان هب هوس[2] وزیر مملکت هندوستان شرق رفته که مشارالیه ازجملهٔ دوازده وزیر میباشد. بنا بخواهش مشارالیه در محلی خالی از بیگانه و اغیار نشسته درباب امورات خود و مملکت ایران با او بسی صحبت داشتیم و مشورت نمودیم.

بعداز ملاقات او بخانه مراجعت کرده‌دوساعت بغروب مانده به خانهٔ‌ولک صاحب ایلچی سابق ایران رفته ازاینکه مشارالیه بیست و دوسال در ایران پرورش یافته‌بود از رسوم ایران درست اطلاع داشته

درخانهٔ ولک

۱- Tippoo sultan آخرین نواب میسور Mysore دشمن انگلیسها.ف. مجلس: بیتو وغلطاست

۲- Sir john Hobhouse .ف. در نسخهٔ دیگر هپ هوس. مجلس: پست هوس.

جمعی از اشخاصی که سابق براین درایران ایلچی و بالیوز بودند وزبان میدانستند یا اینکه در هندوستان کسب لغات فارسی نموده بودند ایشان‌را دراین مجمع حاضرساخته[1] بسیار از نقاشی و کتب متعدده و صنایع عجم‌را حاضر ساخته و نزدما آورده هریک‌را تماشا میکردیم واز اینکه خانهٔ مشارالیه مکانی باصفا و گلذاری [کذا] با طراوت و خوش هوا میبود قدری در آن باغ و گلذار گردش نموده و در باشویه‌ها سوار گشته پاره[ای] در روی شط تمس که‌ازکنار آن خانه عبور می‌کرد گردش نموده و پل معلقی‌در روی آن شط ملاحظه گردید که تا بحال چنین صنعتی دیده نشده بود. کیفیتش این است که در کنار آن شط عظیم دو پایهٔ خارج از آب بارتفاع تمام زده اند و ازبالای‌آن پایه ها زنجیرهای عظیم که هرباداسه‌زنجیرش به قطروستبری نعلی‌میآمد ازروی شط سراسر کشیده‌اند. میل های آهن‌از آن زنجیرها آویخته‌است وچوب های قوی‌آورده سرآن میل هارا درآن چوب‌ها نصب کرده‌اند و مجموع آنها پیچ دارد که اگر بخواهند در ده دقیقه آن پل عظیم‌را ازیکدیگر بازکرده و خواهند بست. بسیار بسیارتصنع در آن پل معلق در هوا نموده‌اند.

تماشای پل معلق

به تفصیل آن اوضاع را تماشا کرده ودر روی شط گردش نموده مراجعت بخانهٔ مشارالیه نمودیم. از انواع خوردنیهاو اقسام حلویات‌و میوه‌ها ماحضرمرتب ساخته همزبانان فارسی بایکدیگرصحبت هاداشتیم.

۱- مجالس : حاضر کرده.

بعد از سه ساعت از شب گذشته از آنجا برخواسته [کذا] چون در خانهٔ همشیرهٔ لاردملبن[1] که وزیر اعظم [بود] وعدهٔ مهمانی داشتیم در آنجا رفته جمیع وزراء و کبرای آن مملکت در آن مجلس عظیم حاضر بودند با هریک ملاقات کرده کمال محبت و مهربانی را هریک نسبت بما ظاهر ساخته و همچنین لارد ملبن نهایت اکرام و اعزاز را نسبت بما نموده لاردگلنگ وزیر ینگی دنیا در آن مجلس وعدهٔ مهمانی ازما خواسته قبول کردیم . درآنشب تا صبح در آن محفل جنت مشاکل غافل از ملال وغم بوده تماشای محفلیان ونظارهٔمهوشان[2] راحت کامل حاصل آمده قریب بصبح بخانه رجعت کرده.[3]

درخانهٔ خواهر لرد ملبورن

یوم یکشنبهٔ بیستم در خانه نشسته که اندکی از خستگی برآسایم[4] جمعی از اعیان و عظمای مملکت بدیدن ما آمده.

و یوم دوشنبهٔ بیست و یکم طرف عصری بخانهٔ یکی از دوکان بسیار متشخص که از همهٔ وزراء و امراء جلال و دولت او زیاده بود رفته دستگاهی ملوکانه و اسبابی شاهانه از وی ملاحظه گردید . خلقی بسیار از وزراء واکابر درآن مجلس حاضر بوده وجمعی کثیر ازنسوان معتبر تمام غرق جواهر وگوهر گشته جمالی چند درآنجا ملاحظه گردید که آفتاب جهان‌تاب از شعاع رخسارشان خجل گشته وسرو کشمیر از

درخانهٔ یکی‌از دوک‌ها

۱- Lord Melbourn. ف .اصل :لاردبلین ـ مجلس لاردملین

۲- نسخهٔ نفیسی،نموده‌راحتی ۳- نسخهٔ‌نفیسی سراجعت کردیم .

٤- نسخهٔ دیگر برآسیم .

رشک رفتار و خراششان پای درگل مانده چونکه خانهٔ او مشرف برشط تمس[1] میبود جمعی ازاکابر وجوانان اعاظم درماشویه‌های تیزروسوار گشته با یکدیگر نذر و گروبسته در اندرون ماشویه سبقت بر یکدیگر میجستند و جمعی از اهل طرب با سازهای بزرگ و موسیقاری، چند درکنارشط به باغ پرازگل و سنبل نشسته ماشویهٔ هریک که سبقت جسته پیش‌می‌آمد سازهارا بلند آوازگردانیده آن زنان حوری‌وش از دستک زدن آتش بردل باخته گان [کذا] آنحرفت میانداختند. مبالغی معتد زیاده ازدویست‌هزارتومان درآنروزمیان ایشان بردوباخت گردید. از اطراف انگلستان انواع خوردنی‌ها و شرابها بایخ آمیخته ومیوه‌های متعدد درآن فضای باصفا چیده هرکس هرچه میخواست آماده ومهیا بود. درآن روز بسیار خوش گذشت.

مسابقهٔ قایقرانی

برادر شاه که مسمی به دوک‌اف کم برلن[2] بود درآنروز ملاقات کرده، اظهار محبت و مهربانی زیاده از حدی نمود؛ آدمی بسیارخلیق و مهربان بنظر آمد وبعدازآن بمنزل مراجعت کرده.

و یوم سه شنبهٔ بیست ودوم در هنگام ظهر به دکان زرگری به تماشا رفتیم سبحان‌الله نه اینقدر[3] جواهرات نفیسه واوانی طلا ونقره‌در آنجا دیده که مستوفی خیال از عهدهٔ حساب و تعداد آنها تواند برآمد و چنان زرگری کرده وهرچیزرا پاکیزه ساخته بودند که دیده از نظارهٔ آن صنایع سیر نمیگردید و عقل حیران درآن کارهای نمایان گشته از

تماشای دکان زرگری

۱- اصل ومجلس: تیمس.

۲- Duke of Cumberland .ف. اصل و مجلس: دوکوف کم‌پرنس.

۳- نسخهٔ مجلس: آنقدر.

قدرت آدمی بعید میدید. باری تماشای غریبی از آن جواهرات وصنایع نمودیم و بمنزل مراجعت کرد،.

طرف عصراز دریچهٔ خانه نظاره میکردیم، چندین گنبد ملاحظه شد که خودبخود برهوا میروند و در آن گنبد چندنفر نشسته بهآسمان صعود میکنند. بسیار بسیار تعجب کردیم از اینکه سابق براین درعجم هم چنین صنعتی از ایشان شنیدهبودیم. بسیار تمنا داشتیم که دیده باشیم. ازبعضی سئوال کردیم. حقیقت آن صنعت رامشخص نمودم. گنبدی ازمقوای بسیار بزرگ ونازك با مشمع ساخته تمام منافذ اورابا پاره[ای] اجزا محکم گرفته که مطلقا هوا داخل در آن گنبد نمی‌شود. بعدازآن یک نفر یا دونفر در آن گنبد نشسته با آلات و اسباب چند که ترتیب کرده اند هوای کثیف آن گنبدرا بیرون کشیده وبا اسبابی دیگرهوای بسیارلطیفی که از دودشعلهٔ خفیف حاصل کرده وبعمل آورده‌اند درآن گنبد داخل میکنند چون هوای داخل گنبد از هوای خارجش لطیف تر شود بهآسمان بلندمی کنند[1] و چنان بالا میرود که با دوربین های بسیار خوب آن گنبدرا به اندازهٔ نارنجی ملاحظه میکردیم. بعد از اینکه در درفضای هوا آن طیران و گردش نمود بهوای بسیار لطیف خواهد رسید که الطف ازهوای داخل گنبد خواهدبود. بنا براین بالاترنمیرود ودرآنجا قدری بعرض هواحرکت کرده و اشخاصی که درآن گنبدنشسته اند هرقدرکه بخواهند تماشا وسیاحت کرده بعد اندك اندك پیچی دارد

تماشای بالون ووصف آن

۱- نسخهٔ نفیسی: می کند.

می پیچانند کم کم هوای ثقیل داخل گنبد میشود و هوای لطیفش خارج میگردد. آن گنبد روی به انحطاط آورده نزول می کند تا در روی زمین قرار می گیرد، ولیکن قدرت آنرا ندارند که در هر موضعی بخواهند فرودش آورند و احتیاط از رودخانه و دریا می کنند اقلا نیم فرسنگ لازم است که آن مکان از دریا و رودخانه دور باشد و چندی است که حکمای فرنگ در فکراند که تدبیری کرده باشند که هرجا بخواهند آن گنبد نزول کند هنوز بخاطرشان نرسیده ولی عاقبت فکرش را خواهند کرد. غرض آنروز تماشای آن گنبدرا خوب نمودیم بسیار غریب بود.

و یوم چهار شنبهٔ بیست وسیم صبح بسیار زود، سر گوروزلی و مستر فریزه بمنزل ما آمده گفتند که از جانب پادشاه مقرر و مأموریم که شما را اگر میل باشد و بخواهید تفرّج فرمائید امروز بقصر شاه که خارج لندن است برده چنان قصری که دیدهٔ روزگار ندیده تماشا فرمائید و ملکه که زن پادشاه باشد شایق ملاقات شما میباشد. درآنجا شما را دیده امروز را مهمان پادشاه و ملکه باشید. بسیارخوب[1] گاری آورده سوار گشتیم و رو براه نهادیم. آنروز هوای بسیار خوبی بود و درعرض راه همه جا درگلذار[کذا] ومرغزار سیر کرده و تماشا نموده بعداز طی مسافت سی و سه میل بآن قصر فلک شکوه رسیده و در عرض راه بخدمت پادشاه رسیده که برگاری سوار بود و بشهر لندن میرفت چون درعرض راه بود تعارفی که لازم بود بعمل آورده و از یکدیگر گذشتیم.

دیدار ملکه

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: گفتم بسیار خوب.

باری آن قصر درباغی واقع است که اطراف آن باغ پنجاه‌ودومیل که عبارت از هفده فرسنگ و یک میل بالااست[1] و جمیع آن اطراف را به ارتفاع سه‌ذرع ونیم دیوارآجری درکمال استحکام برآورده‌اند وآن باغ را چهل باب مقرراست و چندین رودخانه درآن باغ جاری است و از هرطرف این مسافت که نظر کنی در هفده فرسنگ راه خیابان های وسیع بریده‌اند. دوطرف آن خیابان نهرهای عظیم که‌آبش بمشابهٔ گلاب است جاری و برهردوطرف نهر درختان قوی‌بنیاد که هریک چون چنار پنجه گشاده وچون‌سرو آزاد ایستاده و بر روی آن‌خیابان سایه‌افکنده که درآن‌همه مسافت بقدر ذُبابی[2] آفتاب یافت‌نمی‌شود و زمین خیابانهارا بجهت عبور گاری‌ها صاف و هموار فرش‌نموده‌اند که شخص را هوس نشستن برآن‌خاک میشود وآنچه تصورشود[و] بقوهٔ مخیله گذرد ازانواع گلها و ریاحین و اقسام اشجار بساتین درختان سایه فکن ونهالانی که در مرغزارو چمن‌موجودمی‌شود در آن باغ غرس نموده وازدوهزارسال قبل ازاین تابحال هریک از پادشاهانی که آمده و رفته‌اند بقدر قوه تصرف در آنجاکرده و آثاری گذاشته‌اند و برهرطرف بسلیقهٔ‌خود سیرگاه و نشاط گاهی مهیا نموده‌اند . غزالان بسیار و طیوربی‌شمار در آن باغ رها کرده یحتمل که بیست‌هزار آهو و گوزن و مرال در آنجا باشد و طیور آنجا از قبیل کبک ودراج و قره‌قاول که بی‌حساب میبود ، درآن

اوصاف قصر پادشاه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : با آلات.

۲- ذباب: پشه . مگس. زنبور.ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس : بال ذبابی.

فضای بهشت هوا و مرغزار نشاط‌افزا آن وحوش و طیور خزیده و آرمیده هرگز گرفتاری را درخواب ندیده شب و روز بر آن سبزهٔ مخمل آسا غلطیده و زبان بی‌زبانی شکر منعم سبحانی را بجای آورده[1] لذتی از روزگار آزادی میبردند[2] و برطرفی از آن باغ تلی بسیار بلند واقع بود که اطراف آن تل دو میل مسافت میبود و بربالای آن تل قصر پادشاه را بنا نهاده بودند و جمیع آن تل را از ارتفاع دوهزار ذرع تا روی زمین باغ مجموع ترکیبات غریب و اشکال عجیب بنا و عمارت نهاده زبان وبیان از عهدهٔ توصیف و توضیح آن بنیان برنمی‌آمد. بنای عقل بشاقول اندیشه قصوری از آن قصور نمیتواند گرفت. شمسهٔ پیشگاهش طعنه‌زن آفتاب جهان تاب و از نطاق[3] هر طاقش طاقدیس[4] از کثرت خجلت غرق درآب؛ مهندس روزگار گوشهٔ بامش را ندیده وبسی سنمار کامل عیار را از قصور خود بیان عجز در بنائی و مهندسی بریده :

ویحک ای صورت منصوری باغی و سرای
یا بهشتی که به دنیات فرستاده خدای
خود بعینه چه بهشتی به جهانی که جهان
عمر کاه است و تو برعکس جهان عمرافزا[5]

۱- نسخهٔ اصل : بشکر منعم حقیقی و ستایش سبحانی مشغول گشته ... مجلس گشوده اند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میبرند.

۳- نطاق. کمربند .ف.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: طاق کسری.

۵- نسخه اصل ومجلس : عمر فزای.

نیلگون بر که عنبر گل نه عرقست[1]

آسمانی است که درجوف زمین داردجای

باری بعدازدخول در آن قصر عماراتی چند و تصاویری دلپسند ملاحظه نموده که هوش ازسر رسیده و طایر تصور از آشیان عقل پریده درهرخانه که داخل میشدیم حیران بیرون رفته و بهرصورت که نظاره میکردیم اسباب محبت را برسروقامتش بسته محو برجمالش گشته اینقدر اسباب سلطنت و دستگاه خسروانی و مکنت در هر یک از آنعمارت[2] ملاحظه نموده که نتوانستی گفت. در هرخانه یک دست ازاسباب شاهانه تمام ازطلای ناب مرصع بجواهرات وآلات نفیسه که دانه [ای] ازآن راقم خیال بقیمت منافع معادن بحور وجبال نتوانستی درآورد، مهیا و آماده، صندلیهای مرصع، ظروف واوانی طلاونقره هریک طعنه زن آفتاب و قمر گردیده.

سلاطین آن مملکت که درعرض دوهزارسال آمده ورفته اند هریک را خانهٔ علیحده ودستگاهی که بود پادشاه بعد تصرف نکرده وهم چنین اسباب سلطنت اورا درخانهٔ خودش بجهت تماشا مهیا گذاشته اند و از دیگری نیز بهمین قسم برجای مانده است و هریک را که درسلطنت قطعه و متاعی نفیسه بهم رسیده بود درقصرش گذاشته اند وصورت آنرا درپرده وازسنگ یشم و سماق و مرمر باقسام مختلف بطریقی در روی

دستگاه شاهانه

1- نسخهٔ مجلس : این شعررا ندارد.

2- نسخهٔ اصل و مجلس: از آنعمارات.

تخت مرصع و بر دیوار آن خانه ساخته و پرداخته‌اند که گوئی بالفعل زنده است و متکلم میگردد چنانچه تصویر یکی از سلاطین را که از سنگ مرمر ساخته بودند دوازده هزار تومان اخراجات حجاری ونقاری آن تصویر شده بود وبراین قیاس مشخص میشود که چگونه تصاویر دلپذیر وصور بی‌نظیر در آن عمارات موجود می باشد.

تصویری از پادشاه و اسباب های سلطنت

و همچنین هریک از سلاطین «انگلند» که بر شهریاری وسلطانی در عهد خود مسلط شده اند تصویر آن شاه مغلوب را با تاج مرصع ونشانی که بجهت سلطنت اوبوده باشد ازجواهرات گرانبها ساخته ودر برابر سلطان آن عهد گذاشته‌اند و امراء وزراء[1] وصاحب منصبانی که درعهداو مصدرخدمات کلی شده اند صاحب[2] اسم ورسم بوده اند همگی را بطریقی بسیارخوش دربرابر شاه نقش کرده و تصویر هریک را بطور خود چنان زیبا وبجا نقش بسته بودند که آدمی محو درآن تصاویر میگشت. گذشته ازاوانی طلاو کرسیهای زرناب و اسبابی که متجاوزاز چهار پنج کرور در هر اوطاقی از سلاطین گذشته بجا مانده بود، بجهت هریک معادل یکصد من طلای خالص را به لآلی وجواهرات نفیسه تاجی مرصع ساخته بودند که دیدهٔ عقل درآن حیران میگشت. زنجیری ازطلا بر روی سرآن تصاویر از سقف آن عمارت آویخته بودند وجمیع اسباب سلطنت رادرخدمت آنشاه مهیانهاده وهمچنین که درحالت حیات خانهای متعدد وخدمهٔ متعدده میداشته اکنون نیز

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : ووزراء.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : وصاحب .

بهمان دستور محل اکل وشرب ومکان استراحت و دست‌شوری وخلوت وبارگاه عام ومنزل خاص هریکی را با ملزومات سلطنت آراسته وبجهت هرخانه چندین خدمهٔ زنانه وخدام مردانه معین کرده‌اند که بهیچوجه باحیات آن پادشاه تفاوتی ندارد وخانهٔ کتابخانه بهمین قسم چندین خانه دیوارش را مجوف ساخته‌اند بعوض دیوار و هزاره و سقف آن عمارت عالی کتاب چیده‌اند.

باری هیچ جزء ازآنچه ملاحظه شد بحساب وبیان نمی‌آید. از آن جمله کتاب‌خانهٔ یکی ازسلاطین گذشته را برآوردی که کردیم پنجاه‌هزار جلد کتاب متجاوز بود همه را باید براین نوع قیاس کرد. و خانهای طولانی بعرض یکصد قدم وبطول سیصد قدم‌مجموع را ازتصاویر ونقوش دلپذیر ساخته‌اند بجهت رقص دختران. گویند دختران وزنان اکابر را که پادشاه مهمانی میکند درآنخانهٔ وسیع همگی برقص می‌آیند وزیاده ازهزار موسیقار وسازهای دیگر درمناظر وغرفات‌آن عمارت‌نواخته‌میشود که صدای آن هنگامه بیست میل‌خواهد رفت. اینقدر اشیاء غریب و مطاع[1] عجیب در آن عمارت ملاحظه کردیم که تحریر آن ممکن و میسر نیست.

کتابخانه و اسباب طرب

بعد ازاینکه چند خانه را از پادشاهان گذشته تماشا کردیم مارا بقصر ولیم رابع که پادشاه‌آن‌عصربود برده مشخص‌است که‌پادشاه سلف را با اینکه دولت را در زمان قدیم چندان وسعت و اقتداری نبوده در

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: متاع و این صحیح است.

مقایسهٔ پادشاه انگلیس با حضرت سلیمان و ذوالقرنین

صورتیکه با آن اسباب واثاثیه باشند این پادشاه مقتدر را با قوام دولت ومنافع سالی تا چهارصدوهشتاد کرور، چگونه اسباب و اوضاع سلطنت خواهدبود. الحق بجز حیرت بجهت ماهیچ خبر نبود. بلی ظاهراین است که بجز حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام که بعلت فرمانبری دیوودد میسر داشت که ازمعادن طلا ونقره وجواهرات بیرون آورد، سلطان دیگر را اینقدر دولت و وسعت سلطنت نبوده است. اگرچه از هزار یکی و از بسیار اندکی را میسر نگشت که ملاحظه کنیم ولی از آنچه دیدیم و ملاحظه کردیم و اجمالاً سیاحتی شد. دانستیم که اسکندر ذوالقرنین قدرتی درساختن سد یاجوج از طلای ناب بکار نبرده و تصدیع نکشیده چنانچه آن طلاها را میخواستند که چنان سدی بسته باشند چهارمساوی چنان سد ممکن بود بسته شود.

ملاقات با برادر ملکه

درائنای گردش درعمارات شاهی ملکهٔ زن پادشاه که دختر یکی از سلاطین نمسه میبود[1] برادر خود را که شاهزادهٔ نمسه باشد نزد ما فرستاد که شاهزادگان را ملاقات کرده باشیم. گفتم مارا خوش است که بخدمت ملکه رسیده باشیم. بعدازچند دقیقه ملکه باجمعی دختران وزنان اکابر تشریف آوردند او را ملاقات کرده تعارفی که سزاوار ولایق بود بظهور رسانیدیم او نیز کمال محبت و مهربانی را بعمل آورده قدری با یکدیگر درعمارات شاهی گردش نموده وصحبت با یکدیگرداشته کمال مهربانی والتفات را ظاهر نمودند. مهمانداری از ندمای شاهی وبرادرش

۱ـ نسخه اصل و مجلس: نمسه است.

را در اتفاق[1] ما روانه کرده ما را در عمارات عالی بجهت نهار خوردن بردند. تمام اوضاع واسباب نهارخانه وظروف کلاً ازطلای احمر، بطریقی آن ظروف را ساخته بودند که عقل تصدیق نمیکرد که این کار در قوهٔ بشر باشد واز هرقسم مطبوخات ومأکولات درمیان آورده صرف شد.

بعد از آن قدری دیگر در آن قصرهای فلک دستگاه سیر کرده و کلیسای عظیمی رفتیم[2] که آن کلیسا مخصوص پادشاهان وشاهزادگان بود. هریک از آن سلاطین در آنجا نشانها وچیزهای قطعه بطریق نذر وقف کرده یادگار ازخود گذارده بودند ویکی ازدختران شاه[3] درعنفوان شباب درآن نزدیکی وفات یافته بود وبسیار بسیار صاحب جمال میبود تصویر او را بر سر سنگ مرمر چنان ساخته بودند که در خوبی عدیل نداشت.

کلیسای پادشاهان

بعد ازتماشای آن کلیسا چندگاری بااسبابهای بسیار خوب بسیار مرغوب ازمال پادشاه وملکه آورده مارا سوار کردند ودرآن باغ فردوس نشان و کنارآبها وانهار روان گشته بفاصلهٔ چهارساعت بقدر چهل میل متجاوز درمیان آن باغ گردش نمودیم. اینقدر مکانهای غریب و گلذار [کذا] و عمارت[4] عجیب ملاحظه کردیم که بتنگ آمدیم. هریک از

گردش سواره

۱- اصل و مجلس : باتفاق

۲- نسخهٔ اصل : ودرکلیسا ونسخهٔ مجلس: درکلیسای عظیمی رفته.

۳- در ترجمه نام او پرنسس‌شارلوت ذکر شده. ف.

۴- اصل ومجلس: عمارات.

سلاطین که درعهد خود بمکانی مایل بوده مکان واوضاعش را بهمان قسم حیات برقرار داشته اندو هر کس بخواهد رفته تماشا میکند. کشتیهای بسیار خوب درآن آبها و انهار کوثر آثار روان گشته ازهر گل و ریاحین درمیان گلذار باقسام مختلف برپا نموده اغلب از آن مکانها را به نظر اجمال سیر کرده میگذشتیم. چون وقت دیر شده بود بازبقصر شاه مراجعت کرده خسته و بیحال گشته میوه صرف شد با شاهزادهٔ نمسه[1] شکرانه از محبت های ملکه وپادشاه رابجای آورده گفتیم الحق امروز تماشای غریبی کردیم ولذتها از التفات ملکه بردیم. آن شاهزاده گفت شما هنوزهیچ چیز ندیده اید ومن دهسال است که دراین مملکت میباشم واغلب دراین باغ باتفاق ملکه میآیم وسیر میکنم هنوز ثلث ازاوضاع عمارات این قصر را نتوانسته ام که دیده باشم. باری درآنروز چونکه بسیار گردش کرده بودیم خسته گشته بمنزل مراجعت کردیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست و چهارم چهارساعت بغروب آفتاب مانده بخانهٔ بسیار وسیعی بجهت پاره[ای] بازیها وتماشا رفتیم بطریق بیوتات وعمارات اپره و غیره آنجا را مشتمل بر غرفات وطبقات چند ساخته بودند و زیاده از چهل پنجاه هزار جمعیت تماشای آنخانه آمده[2] زنان ماه روی با سینه های برهنه ازآن غرفات سربرآورده چون بهشت برین و جمالات

تماشای بازیهای سیرك

۱- اصل ومجلس: شاهزادهٔ نمسه برادر ملکه.

۲ - اصل و مجلس: وزیاده از چهل هزار جمعیت بجهت تماشا درآن خانه آمده.

مانند حورالعین بنظر می‌آمد و آنخانه بجهت اسب بازی و اسب تازی ساخته بودند ودرضمن بازی اسب، سایر بازیهای دیگر را کرده: ابتدا یکی از سلاطین هنود را با اوضاع واساس سلطنت بیرون آورده آتشکدهٔ عظیمی برپا نموده که عکس آن آتش تمام مجلس را مشتعل و قرمز کرده بود و غرفات و حجرات چند از چوب ساخته در آنجا برپای کرده بودند وآن بازی گرها سوار براسب گشته ازچندین پله بالا میرفتند که بهیچوجه[1] رفتار ایشان با گربه تفاوت نداشت و جمعی از آن جوانان و اطفال کوچک که بسن هفت سال کمتر بودند لباسهای مختلف الوان پوشیده اعضای خود را شکن می‌دادند که تصور میکردی پارچهٔ استخوانی دربدن آنها نیست[2] و بهر ترکیبی که تصور شود بیکدیگر متصل گشته همان ترکیب را بعمل میآوردند. مثل[3] میخواستند ترکیب فیل ظاهر سازند یکنفر خود را ترکیب خرطوم ساخته و دیگری مثل سرفیل جمع میگشت آن خرطوم بآن سر آویخته و چشمهای او از کاسه سر نمایان گشته چند نفردیگر گردن وتنه فیل میساختند وچهارنفر قوایم فیل‌شده و یکنفر دم میگشت چنان فیلی درست میکردند که هیچکس تشخیص نمیداد. بهمین طریق اقسام حیوانات را از اجتماع وانفصال یکدیگر

بازی فیل‌سازی

۱- نسخهٔ مجلس: و بهیچوجه.

۲- اصل و مجلس: که گوئی هرگز پارچه استخوان در بدن آنها خلق نگشته است.

۳- اصل و مجلس: مثلا.

میساختند و قریب صدنفر روی یکدیگر رفته سرپنجهٔ پا را بر اعضاء یکدیگر گذاشته و آن صدنفر رقص می کردند و ترکیبات بسیار غریب، ظاهر مینمودند.

بعد از آن پاره حلقه ها بترکیب دایره از چوب ساخته بودند و دورهٔ آنرا از خنجر و دشنه های برّان از طرف اندرون حلقه نصب نموده بودند. یکنفر آن دایره را بفاصلهٔ ده زرع راه نگاه میداشت بازی گران چالاك در بین رقص از ده دوازده ذرع راه جستن نموده، کبوتر[1] معلق زده، چنان از آن دوایر و حلقه های تنگ بیرون میرفتند که مطلق از آن حربها و دشنها[2] آسیبی برایشان نمی‌رسید و این صنعت از همهٔ کارها غریب ترمینمود. وبعد ازآن فقرات، دختران ماهروی ودلبران عنبرین موی خود را بجواهرات و البسهٔ فاخر آراسته، بنای رسن[3] بازی را گذاشته چنان رسن بازی وغمزه‌سازی درکارنمائیها[4] نمودند که اهل آن مجلس بی‌خود گشته محو در آن بازیها گردیده بودند. بعد از اتمام رسن بازی بنا را براسب تازی گذاشته دروسط آنخانه محوطه[ای] را از خاك بسیار نرم ریخته مسطح کرده بودند. ابتدا طفلی بسن ده‌ساله دو اسب قوی - هیکل تیزتك آورده و برهنه نموده بدو لجام وافسار یك پا را بر پشت

پریدن ازمیان حلقهٔ مسلح

رسن‌بازی و اسب‌تازی

۱- نسخهٔ مجلس : کبوتروار.

۲- اصل ومجلس : حربه ها ودشنه ها.

۳- برطبق نسخهٔ اصل و مجلس - نسخهٔ دیگر نقطه ندارد.

۴- اصل و مجلس : درکار تماشائیها.

یک اسب گذارده وپای دیگر را برگردن اسبی دیگر گذاشته که بین - الرجلین آن طفل یکذرع فاصله میبود. آنوقت اسبهارا بضرب تازیانه متحرک ساخته وخود برکمر و گردن آن اسبها مستقیم ایستاده انواع رقص و نازک کاریها بنظر میرسانید واسبها چنان می‌دویدند که دست و پای آن اسبها بنظر نمی‌آمد. مذکور شد که آن اسبها در دقیقه نیم فرسنگ راه را طی می‌نمایند.

باری از دویدن آن اسبها در آن محوطهٔ تنگ وکارنمائیهای آن طفل برروی آن اسبها هوش ازسرما بدر رفته نمیدانستیم که چگونه خود را بآن چالاکی و بی‌باکی در روی اسب خود را[1] گرفته آنهمه کارنمائیها بظهورمی‌رساند. بعدازبازی آن طفل دختری ماهروی خود رازینت کرده عنان اسبی را دردست گرفته درحضور آمد. سازهای ارغنون را مطربان مجلس نواخته و آن دختر برقص درآمده آن اسب در رقاصی و بازیگری چنان با آن دختر موافق می‌آمد که سرموی درعشوات وغمزات اختلاف نمیبود. آن اسب باهیکلی چنان وجثهٔ گران صدباره چالاکتر از بوزینه به رقص و بازیگری درآمده وگاهی آن دختر با چوبی که در دست داشت اشاره به‌اسب میکرد، آن حیوان خود را بطریق مرده افکنده پاره[ای] از ارباب طرب جمع میگشتند و خود را برروی اسب میانداختند هرچند صدمه برآن حیوان میزدند مطلقا حرکت نمیکرد که بر مردم چنان ظاهر میگشت که فی‌الحقیقة مرده است، بعد خود دختر بمحض اشاره به آن

رقص دختر و اسب

۱- اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

حیوان برمیخاست ومشغول رقص میگشت وآنچه از آن اسب درآنشب ملاحظه گردید سوای منطق انسانی همه‌چیز بشریت بآن حیوان بوده[8].

خلاصه آن دختر بعد ازفصلی ترقّص در پشت همان اسب‌سوار گشته کارنمائی و شعبده‌بازی چند نمود که عقل مستقیم در آن مقدمه حیران گشته سحر مبینش تصور نمودیم.

بعد از بازیهای آن دختر شخص صاحب‌خانه که سواری در عالم مثل آن شخص بهم نمیرسد عنان اسبی را در دست گرفته که اسبی بآن خوبی کمتر دیده شده بود. برپشت آن اسب برهنه نشست و آن اسب را به‌تازیانهٔ سیم‌متحرک‌ساخت چنان بازی و کارنمائی نمود که پنداشتی بازیهای گذشته هیچ نبود و بآن سرعت که اسب میدوید با سرانگشت پا بر یک‌طرف دنده اسب مستقیم ایستاده وقلیان چاق میکرد ومیکشید وچیز مینوشت وسایر کارهای‌دیگر میکرد. بعد ازآن دونفر آمده پارچهٔ سفیدی را بعرض پنج‌شش ذرع آورده درمعبر آن سوار بارتفاع دو ذرع در بالای سرش کشاکش‌نگاه داشتند. آن سوار بهمان‌قسمی که‌مذکور شد در روی اسب ایستاده واسب مانند شعلهٔ جوّاله چنان در آن حلقه میدوید که دست وپای او محسوس‌نمیگشت. همین که سوار بآن‌پارچهٔ سفید میرسید چنان از روی آن پارچهٔ سفید بآنطرف جسته و اسب از زیر آن پارچه‌رفته که دراینطرف مجرد دوپای سوار بر پشت‌اسب فرودمیآمد

هنرنمائیهای صاحبخانه

۸- اصل ومجلس: همه‌چیز انسانیت با او بود.

و بهمان قسم چندین مرتبه آن صفت غریب را ظاهر نمود و بعد از آن کارنمائیهای چند کرده که ذکرش باعث تطویل کتاب میشود.

غرض که درآنشب نوعی غریب از آن اسبهای زبان‌فهم ملاحظه کردیم[1] که منتهای فراست درآنها بوده. بعد از تماشای آنجا بخانهٔ وزیر خزانه بتماشا رفته هنگامهٔ عجیب از زنان خوش‌صورت در آنجا برپا بود وتماشای جمال وجلال را کرده ازآنجا بخانهٔ **لیدی شارلد** که از زنهای جلیل آن مملکت محسوب میشود رفته درآنجا دیده‌های خودرا آب‌داده وگذشته از صبح بمنزل مراجعت کرده.

درخانهٔ وزیر خزانه و لیدی شارلد

و یوم جمعهٔ بیست‌وپنجم بجهت تماشای دکان چاقو فروشی رفته اسباب بسیار غریب ازآلات جراحی واسباب طبابت وکحالی بنظر رسید که هرگز چنین اوضاعی دیده نشده بود وبعضی مرده‌ها را تشریح کرده درمیان‌آینه نهاده بودند که‌جراحان وطبیبان که‌میآیندآن‌اسباب‌رابجهت معالجه میخرند بآن جثه‌های تشریح تجربه کرده بعد ابتیاع می کنند و هرازناخوشی صعب که در نزد اطبای ایران علاج نمی‌بود چنان به سهولت علاج او را کرده واسبابی درست کرده‌اند که هرطفلی می‌تواند معالجه نماید. از آنجمله ریگ مثانه که باندازهٔ لیموئی شده‌بود با آلتی جزء[2] همچنان بیرون میآورند که آدمی خبر نمیشود. درهمان روز این معالجه را کرده بودند بدین قیاس از ناخوشیهای بیرونی و اندرانی[3]

تماشای اسبابهای جراحی

۱- اصل ومجلس: کردم.

۲- اصل ومجلس: جراحی.

۳- اصل ومجلس: داخلی وخارجی.

هریکی را چاره بسهولت کرده واسباب فراهم آورده‌اند. بعدازتماشای آن اسباب قدری چاقوهای بسیارخوب تماشا کردیم ازآنجمله چاقوئی ساخته بودند که هزاروهشتصدوپنجاه‌سرداشت. بسیارصنعت‌خوبی کرده‌بودند. غرض آنروز هم بدین‌طریق گذشت.

چاقوی ۱۸۵۰ سر

یوم شنبهٔ بیست وششم نیز به پاره[ای] دکاکین بجهت تماشا رفته‌صنعتی بی‌اندازه ملاحظه‌نمودیم. وشب یکشنبه بخانه‌لارد گلنلگ[1] وزیر ینگی دنیا و هندوستان غرب مهمان گشته تمام وزراء و امراء در آنجا حضورداشتند مجلس بسیار عظیمی گذشت. ازجملهٔ غرایب‌طیوری چند را جلد برآورده و پنبه کرده بودند درآینه‌ها گذارده که‌چنان‌طیوری درجانورخانه ندیده بودیم.

ویوم یکشنبهٔ بیست‌وهفتم قریب بغروب درخانه‌سرجان حپ‌هوس[2] وزیر هندوستان شرق رفته جمیع‌وزرای‌واعیان مملکت واغلب ازکبرای هندوستان درآن مجمع حاضر بوده جمعی از لیدیان صاحب جمال که از پرتو روی‌ایشان محفل مارا چون روز منور ساخته[3] درآنجا حاضر بودند بعد از صرف غذا قدری بجهت ما سازارغنون زده باآهنگ‌خود آوازه‌ها خواندند و ما را ازمحبتهای خود مسرور نمودند. الحق ضیافتی بسیار لایق‌نموده بود وازآنجا بخانه لیدی روزینه که درحسن‌وجمال بی مثال

درمهمانی وزیران و مجمع لیدیان

۱- نسخهٔ مجلس: گلنگ.

۲- اصل ومجلس: میپ‌هوس.

۳- نسخهٔ مجلس: چنان منور ساخته که چون روز مینمود.

وقرین بود رفتیم. بطریق مجالس سابق هر کس تغییر لباس داده باریش و سبیل عملی در ترقص مشغول، محشری[1] بر پا کرده بودند که بتصور درست نمی‌آید. آن مکان را تماشا کرده مراجعت بمنزل نمودیم.

و یوم دوشنبهٔ بیست وهشتم درخانهٔ نوری‌افندی ایلچی روم به مهمانی رفته عمارتی داشت مشرف بر باغستان وتماشا گاه زنان وجوانان آن مملکت، مکانی باصفا وفضائی خوش آب وهوا. محمداسمعیل[2] ایلچی هندوستان درآنجا مهمان بود. ازهر قسم مأکولات ومطبوخات درکمال سلیقه وخوبی مهیاداشته بعد ازصرف غذا پاره[ای] ازاشعارفارسی وترکی وعربی وشعرای مملکت ایران صحبت درمیان آمده ازهرجهت درآنشب بسیار خوش گذشت. وبعد ازآنجا برخواسته[کذا] بخانهٔ **لیدی کوپر** به ضیافت رفته اوضاع آنجا بطریق مجالس سابق گذشت.

درخانهٔ نوری افندی

ویوم سه‌شنبهٔ بیست‌ونهم مستر فریزه مذکورنمود که درخانه‌ای[3] پاره[ای] تصویر می‌باشد خالی از تماشا نیست. اگر شما را میلی باشد امروز درآنجا رفته وتفرجی کرده باشید. ازاینکه مرا احوالی نبود وشب آنروز در قصر **وکتوریه**[4] ملکه وعدهٔ مهمانی داشتیم گفتم مرا احوالی

۱- اصل ومجلس: برقص مشغول بودند ومحشری.

۲- نسخهٔ مجلس: محمد اسماعیل خان.

۳- نمایشگاه مادام توسند Mne. Tussand که هنوزهم درلندن دائراست و بوسیلهٔ اعقاب آن زن که درساختن مجسمه های مومی مهارت دارند اداره میشود. ف.

۴- شاهزاده‌خانم ویکتوریا برادرزادهٔ پادشاه که بعداً ملکهٔ انگلستان شد. ف.

نیست اخوان را گفتم شما رفته تماشائی کرده باشید ایشان که رفته بودند
بآن خانه درآمده که صورت جمعی از پادشاهان و شاهزادگان اناث و
ذکور و تصویر پاره[ای] از وزراء و پهلوانان و امراء معتبر را از موم
سفیدساخته و هریک را لباسی موافق زی وشأنشان پوشانیده جواهرات
بدل براندام آن صورتها آویخته وترتیب داده‌اند. بعد از دخول درآن
خانه و ملاحظهٔ آن مجمع حیرتی عظیم برآنها دست داد که آیا این
سلاطین چه کنند واجماع آنها ازچه جهت است واین اشخاص ودختران
از برای چه دراینجا برکرسیهای جواهر وتخت‌های مرصع نشسته‌اند.
هرقدری که بجهت آنها قسم میخوردند باور نمیکردند که آنها تصویر
است. پیش رفته درحلقه‌های چشمشان نگاه کرده میدیدند که حرکت
نمی کند ولی خود را براین نتوانستند داشت که آنها تصویرند و روح
نداشته باشند چنان باحالت خوشی خوش حرکت ساخته بودند[۲] که هیچ
بیننده ممکن نبود که تشخیص دهد که آنها تصویر است.

درموزهٔ مجسمه‌های مومی

خلاصه اخوان درآنخانه قدری تماشا کرده با یکدیگر قرارداده
که امشب که ما در خانهٔ ملکه و پادشاه وعا.ه داریم بهتر آنست که
فلانه کس را ابتدا درآنخانه آورده باو بگوئیم که این خانهٔ ملکه
می باشد واو را درنزد تصویر ملکه برده بگوئیم که او خود ملکه است
به بینم چه میکند. مراتب را به مستر فریزه گفته واز آنجا بیرون آمده بخانهٔ

۲- اصل: و چنان باحالت خوشی وبا حرکت، مجلس: باحالت خوشی
وحرکت.

دیگر بجهت تماشا رفته در عماراتی چند ایشان را برده واز پلهٔ بسیاری ایشان‌را بالا بردند. ملاحظه کرده بودند که شب تاری است ودرآسمان کوکب رخشان نمایان گشته وبسیار از زن ومرد درآن عمارت برکرسیها نشسته تماشا میکردند. بعد از چند دقیقه که چشمشان به تاریکی الفتی بهم رسانید ملاحظه کردند کلیسای بسیار عظیم در برابر نمایان گشته رهبانان و قسیسان بسیار درآن کنیسه بعبادت مشغولند وشمعهای بسیار بلند درآنجا روشن گشته. بعد از دقیقه[ای] چندآثار طلیعهٔ صبح ظاهر گشته اندك اندك روشنائی بهم رسید و آن شمعها خاموش گشته آفتاب جهانتاب برآن کنیسه شعاع افکنده و بکلی نجوم آسمانی محو و پنهان گشت. هرلحظه‌ازآن بازیهای عجیب وشعبدهٔ غریب درحیرتشان‌افزوده تحقیق کرده‌بودند که‌این چه بازی است وچه‌نوع رنگ است گفته بودند اینکه شما ملاحظه می کنید تاسنتهای کلیسا چند قدم بنظرشما میآید که مسافت بوده باشد؟ گفته بودند که پانصد ششصد قدم‌خواهد بود گفتند سه ذرع راه زیاده نیست و آن اوضاع تمام پردهٔ تصویراست که هیچ آفریده تشخیص نمیتواند داد که اینها تصویراند یا حقیقت دارند. آن شمعهای افروخته راکه دیدید. کم کم خاموش گشته[1] آنها نیز رنگ است چنان باصفا با جلا[2] نقش کرده‌اند که چون مقابل ناظرین میشود روشنائی افکنده و فضای آن گنبد را روشن می کند و همینکه بخواهند

۱- اصل ومجلس: گشت.

۲- اصل: با جلا و باصفا ـ مجلس: با جلا وصفا.

خاموش کنند اندکی آن پرده را حرکت داده خوابی درآن پرده نقش کرده‌اند که چنان مفهوم میشود که آن شمعها خاموش گشته است و عیار هوا را در آن خانه چنان معین کرده‌اند که در پدید آوردن شب وظاهر ساختن روز وطلوع آفتاب و غروب کواکب هیچکس را امکان ندارد که بخاطر رسد که آن نیرنگها چگونه است. و روزی مبالغی گزاف مداخل آن خانه و بازیگران آنجا می‌شود. خلاصه، بعد از تماشای آنجا وآن عمارت، ازجای خود حرکت کرده باز اندك اندك تاریکی و ظلمت درهوا بهمرسیدتااینکه باز شب شده ودرمقابل ایشانقریه[ای] درکمرکوه بسیار عظیم واقع ونمایان گشت. چراغهای آن قریه ازدور ظاهرگشته صدای کلاب وخروس آن قریه‌بگوش ایشان میرسید وابری در روی هوا بهمرسیده هنگام طلوع صبح باد شدید بوزیدن درگرفت[1] برقی[2] و آوازه رعدگوش راکر و چشم را از روشنائی بی‌خبر کرده بنای برف باریدن راگذاشت:

در شکاف[3] فلك افتاده شکاف

پنبه می‌بارد از این کهنه لحاف

در اندك زمانی کوه وصحرا با آن قریه را چنان در زیر برف کرده که آثاری ازآبادی‌آن قریه‌باقی‌نماند. بعد ازآن آفتاب ظاهرگشته برف موقوف گردید. جمعی از اهالی معموره و قراء دیگر مطلع گشته که آن

۱ـ اصل: بوزیدن گرفت. مجلس: وزیدن گرفت.

۲ـ اصل ومجلس: برق.

۳ـ اصل ومجلس: لحاف.

قریه در انبوه برف فرو رفته خلقی بسیار از قراء و مزارع و گاریهای بسیار برف‌روبه های[1] برسر آن قریه آمده اموال و اموات آنقریه را بچالاکی و چستی از زیر آن انبوه بیرون آوردند واحدی ندانسته بود که آن نیرنگها چگونه و ازچیست. باری بعد از آن فقره آن عمارت از جای خود حرکت کرده به محل تاریکی و مکان مظلمی رسید. دست اهل مجلس را گرفته یک یک را از درآنخانه بیرون بردند. بعد از تماشای چنان اخوان نزد این جانب آمده بیان خانه [ای] که تصویرات از موم در آنجا ساخته بودند نکردند همان صحبت خانهٔ دیگر را داشته و هنگام غروب اینجانب بعزم رفتن بخانهٔ ملکه درگاری نشسته مرا به در آنخانه که تصویرات بود برده پیاده کردند. مستر فریزه را گفتم ابتدا باید تو پیش رفته باشی استمزاج حاصل کنی بعد ما خواهیم آمد. مستر فریزه رفته و مراجعت کرد و گفت ملکه برتخت نشسته و پادشاه نیز تشریف دارند و تمام وزراء و امراء نیز درخدمت پادشاه بسلام ایستاده‌اند. اینجانب داخل آن خانه که شدم دیدم عجب دستگاهی بنظرم آمد. پادشاه بر روی تخت مرصع نشسته و تاجی مرصع برسر گذاشته جمیع لباس از جواهر و همچنین زن پادشاه تاج برسر و غرق جواهر درپهلوی شاه قرار دارد دختران و امرائی چند تمام غرق دُر و گوهر بدور شاه حلقه زده و امیران و اعیان بسیار در آن مجلس برپای ایستاده و از هرسمت چهلچراغها و آویزهای بلور روشن کرده غریب محفلی بنظرم رسید با خود گفتم که لازم است در خدمت

آدم یا مجسمه

۱ـ اصل و مجلس: بجهت برف‌روبی.

پادشاه بطریق خدمت پادشاه ایران تعارف بظهور رسانیده نزدیک رفتم خواستم تعظیم نمایم مستر فریزه دست مرا گرفت و خندید گفتم سبب خنده چیست [1] جواب گفت این تصویر پادشاه است. حیرتی چنان برمن دست داد نزدیک رفته تا مادامی که دست برآن تصویر نزده قبول ننمودم که آن تصویر است باری از آنجا نزد تصویر ملکه رفته ملاحظه گردید. تختی از مرمر و مرصع بجواهرات ولآلی نفیسه ظاهر گشت. بر بالای آن تخت ازدیبای فرنگی رختی انداخته و برروی رخت دختری ماه‌روی عنبرین موی که درتار گیسوانش خراج مملکت فرنگ آویخته:

جمالی چه در نیم روز آفتاب کرشمه کنان نرگس نیم خواب

چون[2] چشم خود درخواب است وپرنیانی که از لطافت ونزاکت ستر آن عورت نمیگردد، چون هاله براطراف ماه برروی کشیده:

نمی‌شد سیر چشمش از شکر خواب

مگر دیدار خود می‌دید در خواب

اینجانب محو درجمال آن آفتاب بیزوال گشته با خود گفتم که این چه حالت است و چه‌جای خواب است. باز گفتم شاید قاعدهٔ ایشان چنان باشد. نزدیکتر رفتم که ازپهلوی آن تخت گذشته باشم. دیدم پیره زالی بسیار مهیب بادزنی در دست دارد در زیر پای آن دختر ایستاده اشاره کرد که برگرد پیش میا که دختر بیدار میشود ناچار ایستاده

۱- اصل ومجلس: خنده بی‌موقع.

۲- اصل ومجلس: و چون.

وازسمت دیگر رفته مستر فریزه گفت که ملکه این است. دیدم دختری ماهروی تاج برسر گذاشته ودربالای تخت نشسته جمعی زنان بر کرسیهای زرین وسیمین باطراف ملکه نشسته اند. هرچند پیش رفتم دیدم که هیچکس بامن تعارف نمیکند واهل مجلس بخلاف قواعدی که در مجالس دیگر دیده بودم همه ساکتند. متحیر ماندم که این همه جمعیت یکی از آنها دونفرازآنها[1] تصویر باشد این همه جمعیت چگونه شده که احدی سخن نمیگوید. یک نفرازلاردها که قبل دیده بودم رفتم نزد یک برآن[2] که مراتب اوضاع را از وی سئوال نمایم که آیا این چه اوضاعی است ازاین جمعیت کدام جان دارد؟ کدام تصویر است؟ بنزد لارد موصوف رفته بعد از تعارف چندانکه منتظر جواب بودم از او سخنی نشنیدم. دست بردست او گذاردم دیدم آنهم بی‌جان است وتصویر میباشد. بهر تقدیر مستر فریزه‌را خواستم و حقیقت حال‌را از وی تحقیق نمودم. مسترفریزه گفت اینها تمام صورت مومی میباشد که هیچکس امکان ندارد که باانسان تفریق کند وچندین کرور مخارج این تصاویر شده است واین خانه از اجداد یکی از بزرگان انتقال به پیره‌زالی[3] یافته است که روزی چندین توسان مداخل می کند. واز اطراف عالم بتماشای این صورت‌ها میآیند. بعد ازآن به تفصیل تمام‌آنهمه صورتهاراتماشا نموده عبرتهااز کارنمائی

۱- اصل ومجلس: یا دونفر از آنها.

۲- اصل: بدآن - مجلس این کلمه‌را ندارد.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: پیره زنی.

صانعین آن مملکت حاصل کردیم وباوصف اینکه دانستم آن تصاویر مصنوعی است باز از هر صورت بصورت دیگر که میرسیدم یقین میکردم که انسان است باز که ملاحظه میشد تصویر بود . بعد از چند دقیقه که گردش در آن خانه کردیم جمعی از بزرگان مملکت به تماشای آنجا آمده تصاویر واشخاص ناظرین در یکدیگر متفرق گشتند و درهم گردیده بعضی را که خیال تصویر میکردیم میگفتیم بایکدیگر که فلانی تصویر را عجب ساخته است متحرك که میشد میدانستم آدم است و بعضی تصویررا میگفتم آنشخص را نگاه کنید که چگونه ایستاده و لباسش چون است . نزدیک که میرفتم تصویر بود . غرض آنشب هوش ازما زایل گشته بود که بهیچ وجه شبیه و مشبه‌را فرق نمیکردیم . و این معنی صحبت‌است که کسی باورنمی کند وحمل آنرا بر اغراق خواهند کرد ولی صنایع فرنگ زیاده براینها است .

باری درآنشب تماشای عجیبی‌شده و ازآنخانه بیرون آمده بقصر ملکه رفتیم . قصری در کمال آراستگی و مجلسی در کمال زینت و پیراستگی . اوضاع سلطنت و بزرگی درآنجا مهیّا وآماده . جمعی ازبزرگان مملکت در خدمت ایستاده . بعد از ورود در مجلس مادر ملکه[1] و عمهٔ ملکه که همشیرهٔ پادشاه باشد ماراستقبال نموده کمال تعارف‌ومیهمانی را معمول داشته آنچه لوازم تواضع بودازما نیز بظهور رسید و اسم ملکه وکتوریه است . سن او هفده سال رسیده پدرش برادر پادشاه است که

درحضور ملکه

۱- مؤلف بجای ولیعهد ملکه خطاب می کند .ف.

قبل از ولیم در شش سال پیش از این پادشاه بوده‌است. بعداز وفات پدرش سلطنت به عمویش رسیده است و ملکه خود ولیعهد پادشاه است که لامحاله بعد از این پادشاه آن دختر شاه خواهد بود. اگرچه ولیم را چند پسر میباشد ولیکن چون مادر ایشان از نسل سلاطین نیستند شاه نخواهند شد. خود نیز ادعای سلطنت نخواهند داشت و این پادشاه‌را ولیعهد همین ملکه میباشد که بعداز این پادشاه خواهد شد. و زن این پادشاه دختر پادشاه نمسه‌است ولی اولاد ندارد از این جهت است که سلطنت انتقال به دختر برادرش خواهد یافت و نیز قرار فرنگستان چنان است که دختر پادشاه‌را سوای پسرهای پادشاهان دیگری نمیتواند گرفت وآن شاهزاده‌هم باید که مادرش از نسل ملوك باشد واگر دختر پادشاه شود بعد از آنکه سن دختر از بیست تجاوز نمود شاهزادگان اطراف به خواستگاری آن ملکه میآیند و در مجالس متعدد بخدمت او رسیده با یکدیگر معاشرت میکنند، اگر ملکه بخواهد بشاهزاده[ای] شوهر کند کرده‌است ولی امورات سلطنت بهیچوجه دخل بآن شاهزاده ندارد و از دولت دیناری باو نخواهند داد باید از مملکت خود آورده اخراجات کند. ملکه از چیزی که خود دارد میتواند بخشش به آن شاهزاده کرده باشد.

شوهر ملکه امابخرج خود

بعداز آنکه اولادی از شاهزاده و ملکه بهمرسد میتواند در آن مملکت بعداز مادرش پادشاه‌شود. باری مفصل قواعد فرنگستان و سلطنت ایشان بعداز این ذکر خواهد شد.

باری درآنشب و کنوریه ملکه ومادرش بسیاربسیار اظهارمحبت بما نمودند و گزارشی که بجهت ما در اول شب ورفتن بخانهٔ تصویرواقع شده بود بجهت ملکه ذکر نمودیم همگی ایشان از بس که خندیده بی‌حال گشته تانصف شب در آن مجلس بودیم. پاره[ای] ساز ارغنون و موسیقار زده اوضاع فراهم آوردند و ملکه گفت از اینکه میدانستم شمارا از جمعیت جهال خوش نمی‌آید مخصوص شما این محفل راخاص نموده مانیز بطریقی که لازم بود شکر نعمت ملکه را بجای آورده و از آنجا بیرون آمدیم.

درخانهٔ لیدی هاکت

و از آنجا بخانهٔ **لیدی هاکت** که یکی از زنان معتبر آن مملکت بود رفته، اوضاع بی نهایت در آنجا فراهم آورده قدری تماشا کرده باجمعی زنان که آشنا بودند صحبت‌ها داشتیم و مراجعت بمنزل نمودیم.

درمحفل فراماسون

یوم پنجشنبهٔ غرهٔ شهرربیع الثانی [با] اخوان ومیرزاابراهیم‌شیرزای و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده به مجمع فرمسیان درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در آن مجمع و محفل بوده ازاسرارو علوم آن فن شریف سیبود[1] بابهره گشته. اگرچه قواعد و رسومات آن محل عظیم آدمی خود باید رفته باشد ودیده باشد ولیکن آنچه برما مشخص و معلوم شد اگر آدمی آن قواعد و مرسومات را رعایت کند منافع بسیار ازدین ودنیاحاصل خواهد نمودودو چیزلازمه فرامسی[2] است یکی آنکه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

۲- اصل و مجلس: فرامسین.

سن شخص باید اقلاً بیست ودوسال باشدو دیگرآنکه بنده نباشد وآزادباشد و زن‌را در خانهٔ فراسیسان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه برای مراتب فراسیس معین است. مرتبهٔ دوم با اول باید فاصله‌اش اقلا یک ماه باشد. همچنین دوم را با مرحلهٔ سوم باید یک ماه ازایاش گذشته باشد و در مرحلهٔ چهارم یک سال و نیم بایدصبر نمود و هریک از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته ونشانی باو میدهند که فلانه کس فلانه مرتبه‌را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کل باشد[1] پای آن محضررا مهرنموده جمعی ازبزرگان قوم آن نوشته‌را مهرمینمایندودر این اوان مرشدورئیس طایفه **دوک اوف ساسکس**[2] برادرپادشاه‌است که‌عمر اوبه هشتاد سال‌رسیده‌و بزرگترین فرسسیان عالم‌است ولفظفرامیس بمعنی بانی امریست که آزاده باشد چه لفظ فری بمعنی‌آزاد و مسن بمعنی بنا و بانی هرآفریده است و هر کسی‌را که مرتبه [ای] از مراتب اربعه فریمسن[3] حاصل شود آنکسی که مرتبه‌اش فوق مرتبهٔ مخاطب باشداز مرتبهٔ خود بااو نمی تواندسخن[4] گفت مگر اینکه ازمرتبهٔ مخاطب‌سخن گوید وآنچه‌مخاطب دیده است در همان‌مرتبه گفت و گو کنند. زیاده از آن نمی‌توان سخن گفت.

مراتب وآداب فراماسونی

باری حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسان حالی

۱-نسخهٔ اصل و مجلس: مرشد کامل باشد.

۲- Duke of Sussex .ف.

۳- نسخهٔ‌اصل : فریمسن . مجلس: فرامنس.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: سخن نمی‌توان گفت.

گردید. و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر و چه اثردرمجمع فراميسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید. بعدازآن مقدمات چهارساعت از شب گذشته وارد منزل گردیدیم.

و یوم جمعهٔ دوم محمد اسماعیل خان ایلچی هندوستان به‌مهمانی بمنزل‌ما آمده قدری صحبت داشته شد. بعد از آن بخانهٔ‌لیدی بارلی به ضیافت رفته از قرار مجالس گذشت[1].

و یوم شنبه سیم سه ساعت بغروب آفتاب مانده در خارج از شهر لندن به کنار شط تمس بخانهٔ‌لیدی فلاوه مهمانی رفته، آنخانه بر کنار شط و مشرف بر گلزاری بسیار با صفا واقع است. جائی با صفا و مکانی خوش هوا بنظردرآمد. جمعی از وزراءو اعیان مملکت و فرقه[ای] از خواتین خورشید طلعت درآن محفل ارم مشاکل حضور داشتند. بعداز تماشای گلزاروآبیاری دیده‌گان [کذا] راازلقای آن‌سیمین عذاران برسرمیز رفته اقسام اغذیه و انواع حلویات و میوه در میان نهاده پس از صرف غذا درآن گلزار خیمهٔ بسیار وسیعی زده بودند. هریک دست یکی از خواتین جمیل را گرفته درآن خیمه رفته و این جانب دست خاتون صاحب‌خانه‌را که مسمی به‌لیدی و زنان‌اسمس[2] بود گرفته‌الحق نهایت صباحت و ملاحت وشیرین کلامی در او بود که بهیچ وجه نقصی‌احدی ازوی نمیتوانست گرفته. پس ازورود بچادرمحل رقص خاتون خواهش رقص

آبیاری دیدگان

۱- اصل و مجلس: مجالس سابقه گذشت.

۲- اصل و مجلس: لیدی درمان.

نمودن با من نمود و اینجانب انکار ازاین فقره نمودم و عذر خواستم و سایر خواتین بقاعدهٔ مستمره بنا را بر رقص گذارده پس از ساعتی عذر خواهی نموده بمنزل معاودت کردیم .

و یوم یکشنبهٔ چهارم جمعی از وزراء و بزرگان بدیدن ما آمده مستر فریزه بیان نمود دولت‌را تمنا است که فردا در خارج شهر لندن رفته توپخانهٔ پادشاه‌را تماشا کرده باشید. گفتم بسیارخوب است‌ما هم طالب این گونه تماشا میباشیم .

ویوم دوشنبهٔ پنجم چهارساعت‌قبل‌از ظهربر گاری‌سوار شده دوازده میل خارج از لندن‌رفته در کنار رودخانهٔ تمس شهر بسیار عظیمی[1] بنا نهاده بودند که‌اسم آن قورخانهٔ دولت‌بود و سوای آلات حرب‌ومصالح توپخانه و سرباز و آلات حرب و انبار قورخانه معین کرده اند سه فرسنگ دورهٔ آن‌شهر میشود که درآنجا سوای سپاهیان وسرباز واوضاع حرب دیگری وطن ندارد و چیزی‌دیگر بهم نمیرسد. ابتدا که واردبآن شهر شدیم چون از دولت اخبار بایشان رسیده بود که ما آنروزبتماشای توپخانهٔ شاهی خواهیم رفت جمعی سوار از صاحب منصبان در جلو ما آمده راهنمائی کردند تا بسرائی بسیار عالی رسیدیم که خانهٔ امیر توپخانه بود. فوراً آن امیر[2] بمحض اینکه از آمدن ما اطلاع بهمرسانید از خانه بیرون آمده لباس سلام‌را پوشیده چهار اسب بسیار خوب از

۱- Arsenal of Woolwich .ف.

۲- سرهنگ کلولاند Colonel Clevland .ف.

اسب های شاه آوردند وما سوار بر آن اسب شده در اتفاق امیر توپخانه وچندین هزار صاحب منصب وجرنال و کرنل وتوپچیان خارج از آن شهر بصحرائی رفتیم. چندین عرابه توپ جلو براسبهای توانای برق رفتار بسته و در هزارقدم راه نشانها گذاشته در سرتاخت با چهار پاره تیربروی تیر میزدند. بعد از آن نشانه را دورتر نهاده با گلوله بهمان قسم تیری از آن توپها خطا نمیکرد. از آن توپهای جلو که گذشتیم بچندین هزار توپ بزرگتر از آنها رسیدیم که باز بعرابه سوار نموده آلات واسبابش همگی موجود و مهیامیبود. بازمارا در آنجا نگاه داشته علم شاهی را دربالای سرمان افراشته توپچیان چابک دست که در چالاکی از برق توپ گرو برده ودرچالاکی[1] ازباد صبا سبقت گرفته دربرابرما بنای توپ انداختن و آتش افروختن را نهاده در دقیقه چندین هزار توپ آتش میخورد و گوش آسمان از صدای آن توپها کر میگردید و یکی از آن تیرها خطا نمیکرد. اغلب برنشانه می آمد.

بازدیداز قورخانهٔ انگلستان

بعد از آن سرداری که آن توپخانه در دستش بود در برابر ما مشق توپچیان را داده با صاحبان منصب از جلوما گذشت بطریقی که با پادشاه رفتار کرده بهمان قسم بدون زیاده ونقصان باما رفتار نموده اعلام پادشاهی را در جلوما خاضع میگردانیدند و سلام میدادند. از آن فقره هم گذشته رسیدیم برسر چند هزار توپ قلعه کوب بسیار بزرگ که تابحال چنین توپی دیده نشده بود.

رژه درحضور شاهزادگان

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: چابکی.

اگرچه در ایران توپ میدان تهران و توپ پیره‌زن بندر ابوشهر مشهور است ولیکن هریک از آنها را که آب کنند ده گلوله این توپها بیشتر نمیشود. طرفه توپهائی بنظر رسید. بازبهمان قسم امیرتوپخانه وسرداران سپاه ایستاده بنای کمان‌داری آن توپهای بزرگ را گذاشته گلوله [ای] چند مجوف از آن توپها می‌انداختند که محاذی نشانه میرسید. ترکیده متفرق میگشت. صدذرع درصدذرع آنچه بود و نبود مسطح مینمود. باری باقسام مختلف و انواع متفاوت اینقدر توپ انداخته که چشم ما جائی را نمیدید و گوشمان هیچ نمیشنید.

بعداز توپ انداختن بنای خمپاره انداختن را گذاشته درهزارقدم راه سفرهٔ سه ذرع درسه‌ذرع بود سرچوبی بلند نموده و اطراف اورا بسته بیدقی در پهلوی آن سفره‌افراشته‌و فصل معقولی خمپاره انداخته وچنان خوب می‌انداختند که یکی‌از آن تیرها خطانمی کرد وهردفعه‌نشانه‌را جدید میکردند و نیز گلوله های خمپاره‌را مجوف ساخته بودند که بر سرهدف که میرسید متفرق گشته آن محوطه‌را از آنچه بود میپرداخت و پاره[ای] چیزها تازه‌اختراع کرده‌بودند که ترکیب تیرشهاب میبودولی طرفه‌چیزی از آهن با سه پایه ساخته بودندوآن تیر شهاب را بر روی آن گذارده گلوله [ای] چند درسرآن تیر قرار داده وقتی که اورامیانداختند زمین به‌لرزه در میآمد و نیم فرسنگ راه میرفت. چنان نشانه‌را خوب میزد که از توپ و خمپاره بسی بهتر بود.

خمپاره‌اندازی

باری اینقدر در آن روز مشعله سوزی و آتش افروزی از توپ و

خمپاره نمودند که آفتاب جهان‌تاب تیره گشته گفتی شب برسردست درآمد، تخمین بقدر دوهزار تومان باروط و گلوله صرف شد. بعد از اینکه ماخود اظهار کردیم که کفایت است آن هنگامه‌را موقوف داشته مارا به کارخانهائی که آلات و اسباب درست میکردند برده.

در کارخانهٔ توپ‌ریزی

ابتدا رفتیم بکارخانه‌ای که متصل توپ میریختند. صحرائی بسیار وسیع را چندین کارخانه ساخته بودند که در هر کارخانه چندین کرور اخراجات کرده بودند و چنان وسیع بود که ربع فرسنگ دورهٔ هر کارخانه بنظرآمد زیاده از پنجهزار عمله مخصوص توپ ریختن وبرقو[1] زدن میبود. ازآنطرف که توپ‌راکه بیرون ازکوره میاوردند ازاینطرف جمعی ایستاده باچرخهائی که بخار خود بخود حرکت میداد میان و اطراف آن توپهارا مثل آئینه صیقل میدادند. در روزی متصل بهم بیست و پنج عراده توپ که سوار عرابه شود ازتوپخانهٔ سرکاری بیرون‌میآمد و بریک طرف بسیاری توپ پیاده روی‌هم ریخته بودند که بجهت ممالک متصرفهٔ دولت مثل هندوستان‌وینگی دنیاوجزایر استرالیه فرستاده باشند. سی وهشت هزارتوپ بشمار آمد که مخصوص بولایات بعیده بوده که میخواستند فرستاده باشند و از آنجا گذشته به کارخانه [ای] رفتیم که متصل بهم چندین هزار عمله مشغول عرابه ساختن بودند و از آنجا گذشته بکارخانه‌ای رفتیم که چندین هزار عمله ایستاده بودندو تفنگ سربازی میریختند. آنهم بهمان‌قسم از یکطرف بیرون می‌آمد و

۱- درنسخهٔ مجلس: برقو بروزن پررو اعراب شده‌است.

از یکطرف پرقوشده بقنداق ساز میرسید و چخماق براو انداخته تفنگی درکمال خوبی میبود ، واز آنجا به انبار دار رسیده انبار میشد و بهمین طریق روزی یکصد تفنگ از آن کارخانه قنداق شده در انبار میرفت .

وازآنجا به کارخانۀ چخماق سازی وقنداق سازی رفته چندین هزارعمله با چرخهای آهنین که مجموع به بخار آتش متحرک میبود مشغول ساختن آن اسباب بودند .

و از آنجا بکارخانۀ وسیعی آمده که نجارخانه بود ، چنارهای بسیار بزرگ درختان سالخوردۀ قوی‌را بهر اندازه که میخواستند قطع کرده وزبده نموده می‌انداخت و عملۀ بسیاری ایستاده و نشسته بکار نجاری مشغول بودند و ازآنجا گذشته بخانه[ای] رفتیم که بقدرسیصد نفر اطفال شش‌ساله و هفت ساله‌را نشانیده مشغول تفنگ سازی نموده بودند و پاره[ای] اسباب دردست اطفال داده که در کمال سهولت‌در روزی هزار فشنگ هر طفلی از آن اطفال تمام مینمودوبانباردارتحویل میدادند و از آنجا گذشته بخانه[ای] رسیدیم که جمعیتی کثیر نشسته‌اند و چندین هزارصندوق‌در برابر آنهاریخته یک‌یک را ملاحظه‌مینمودند. گفتند این اشخاص مخصوص این میباشند که باروطانبار و جهازات سرکاری و توپخانه و سربازرا هر روزه بازدید کرده باشند که‌اگرباروط عیب کرده باشد اوراجدید نموده باشند ودر آنجاباروط جهاز سرکاری‌را دیدم که سی‌وهفت سال‌در جهاز مانده‌بودو عیب نکرده‌بودوازآنجامارا بر انبارخانه‌ها بردند[1] که‌در آن مکانهای بی پایان از تفنگ و زین و

۱- اصل وسجلس : به انباربوده‌وانبارخانها [انبارخانه] را نشان دادند

یراق اسب و آلات توپ و تفنگ واوضاع سواره و پیاده و باروطو گلوله نه اینقدر بنظر رسید که توانم عشری از اعشار آنرا ذکر کنم. در پنج ساعت متصل بهم اسب میتاختیم و اجمالا آن انبارها را نگاه کرده و میگذشتیم. باوصف آن صدیک آن انبارهارا ندیدم وهرچیزی رابطریقی در انبارها چیده و مکان داده و پیچیده که گفتی حال از دست استاد بر آمده.

در آنروز اینقدر تماشا کردیم ولذت بردیم که مدت عمر کیفیت سیاحت آن اوضاع از خاطرما فراموش نخواهد شد. سبحان الله خداوند عالم چقدرها اسباب و دستگاه دنیا داری به ایشان داده‌است.

باری ازبس گردش کرده خسته وبی‌حال‌شده مارا بعمارتی ملوکانه و خانه [ای] بسیار وسیع بردند که آن خانه مخصوص چهارنفر از سرداران بود که آن همه مشاغل و خدمات محول برایشان است. درآنخانه رفتیم اسباب غریبی از اوضاع ایشان درآنخانه بود بنظرما رسید که اندکی مکث کرده و بعدازآنجا بگاری نشسته بمنزل مراجعت کردیم.

پذیرائی در کارخانه

و یوم سه‌شنبهٔ ششم طرف عصر در منزل نشسته بودیم که خلقی از اهل آن مملکت در کوچه ها میدویدند. از تکاپوی بی هنگام جستجو نمودیم گفتند امروز گنبد هوائی‌را بلند کرده‌اند و ازاین راه میاید خلقی به تماشای آن باطراف میدوند. بعد از دقیقه [ای] آن گنبد نمایان گشته از بالای سرما گذشت. با دوربین دونفر از زنهای صاحب جمال را دیدم که درآن گنبدنشسته بربطی نواختند. تماشای خوبی ازآن گنبدنمودیم

و هنگام غروب در خانهٔ لیدی شارلدهوپ که یکی از متشخصه[1] آن مملکت بود میهمان گشته بسیار بسیار خوش گذشت.

و یوم چهارشنبهٔ هفتم ویکتوریه که برادر زاده و ولیعهد پادشاه میبود، بجهت یادگاری و برسم جای خالی ما در نزد خودش، تصویر خودرا نزد این جانب فرستاده و تمنا نموده بودند که این جانبان واخوان خطی بفارسی بجهت او نوشته ارسال داریم. اینجانب فقراتی دشعر بر تشکر از صحبت ملکه نگاشته ورباعی ای بجهت تصویر او نوشته وفرستاده رباعی این است:

یادگاری برای ویکتوریا

این صورت وکتوریه بی مثل و نظیر
گفتم که به شبهه گشته نقش تصویر
او صورت معنی جمال ازل است
هرگز نشود صورت معنی تصویر

و رباعی ای نیز والی گفته و فرستاده:

خط من مشکست یا عنبر ویا خود سوریست
سنبل است این یابنفشه یا که زلف حوریست
نی که از شرم نثار مجلس بلقیس عهد
رو سیاه از لطف شهزاده ملکه وکطوریست[2]

باری ملکه‌را ازمضمون اشعار ونوشتجات بسیارخوش آمده‌قدغن

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: زنان متشخصه.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس: وکتوریه‌است.

نمود که بهرجا تصویر اورا بکشند آن رباعی را بخط نستعلیق چاپ کرده نقش کنند و مضمون آنرا به انگریزی بنویسند.

ودر آنروز بارانی بشدت می آمد از اینکه میخواستیم در آنروز به مجنون خانه[1] رفته باشیم و سوکلین آنجارا اخبار داده بودیم از رفتن چاره نبود. در همان شدت باران باتفاق جمعی از یاران بر گاری سوار گشته روانه شدیم.

بر کناری از شهر قلعهٔ بسیار محکم ساخته‌اند که اطراف آن حصار دومیل میشود و تمام آن پنجره و درهای از آهن است[2] به‌دری آهنین رسیدیم[3] دررا کوبیده کاپیتن آن قلعه بیرون آمد که کیست. گفتند شاهزاده‌گان [کذا] عجم به تماشای دیوانگان آمده اند. در را باز کردند. در اتفاق کاپیتن بآن حصار درآمدیم. عماراتی عالی‌مشتمل بر چهار طبقه، بیوتاتی بی‌حدوحساب تحتانی و فوقانی بنا نهاده بودند ودو مرتبه بالای عمارت بجهة زنان و دختران دیوانه میبود وکپیتان و خدمتگاران زنان کلا زن بوده و دومرتبهٔ زیرمخصوص[4] مجانین مردانه و خدام ایشان مرد بوده ابتدا مارا درمراتب بالا برده در آنجاحجراتی بسیار پاکیزه وباصفا ساخته مناظرآن حجرات مشرف برگلذار وباغستان، چهار پایه‌های بسیار خوب درهر اوطاقی‌نهاده رخت خوابهای پاکیزه

تماشای تیمارستان لندن

۱- درترجمهٔ انگلیسی شهری که دارالمجانین درآن واقع است Bedlam نوشته. ف.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: درهای‌آن آهنین‌است.

۲ نسخهٔ‌اصل ومجلس: ازآهن.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: زیرین.

انداخته جمیع مایحتاج آن دیوانگان‌را درغایت مهربانی و تلطف‌چنان آماده و مهیا کرده بودند که هرکس میل بجنون میکرد و آن مجانین مطلق‌العنان درآنخانه هایکدیگرمعاشرت مینمودندوهریک از آن دختران و زنان صنعتی که در زمان عقل داشته بودند وکسبی که مینمودند ایشان‌رابجهة اینکه‌طبعشان مشغول به کاری باشد بهمان کسب وپیشه مشغول داشته از جمله خیاطت[1] و صناعت دیگررا[2] پاره[ای] هنرهاو وکارنمائی‌ها[3]ازان دیوانه گان [کذا] ملاحظه گردید.

هنرهای دیوانگان

و بهرجاکه میرفتیم ایشان‌صنایع خودرا آورده مینمودند واغلب از شدت ناخوشی قدرت حرکت نداشتند بحالت های مختلف آنها را ملاحظه میکردیم. جمعی در گریه وپاره[ای] درخنده وفرقه‌ای دررقص وجوقه‌ای درآوازه‌مشغول حرکاتی چند که‌لازم‌خفت‌عقل است‌از ایشان ملاحظه می گشت. خلاصه‌از اکل وشرب و محل نشستن و خوابیدن و لباس همه‌چیزرا بطور خوشی بجهت آنها معین کرده بودند دقیقه[ای] ازکفایت وکفالت احوالشان غافل نبودند.

باری در اثنای گردش میان ایشان، دختری بسیار خوش صورت و پاکیزه روی نزدما آمده ازما سؤال کرد که شما کیستید گفتیم که‌ما از شاهزادگان عجم میباشیم. گفت راست گفتی‌من خود هروقت که‌اهل

گفتگو بایک دختردیوانه

1 ـ نسخهٔ مجلس: خیاطب وغلطاست.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای صنایع دیگر.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای صنایع وکارنمائی‌ها.

ایران را تصور میکردم بهمین شمایل و لباس بخاطرم میرسید. گفتند که این دختر از شعرای مشهور این ولایت است. بعدازما سؤال کرد که شما دراینجا توقف خواهید کرد یا میروید گفتیم ما که دیوانه نیستیم دراینجا بمانیم معلوم است خواهیم رفت. گفت پاره[ای] از غربا بجهت تماشا در اینجامی آیند و میروند ولیکن در وقتی می آیند که هوا باشد چون شما دراین وقت و شدت باران آمدید و مسافتی را طی کردید. و بی هنگام کار بی‌موقع نمودید، تصورمیکنم شما هم از مجانین باشید لازم است که چندروزی بایکدیگر بوده بمعالجهٔ احوال پردازید. ازسخن اوبشدت خنده‌دست‌داد که نزدیک بغش رسیدیم. بعد دست ما را گرفته درحجره اش برده نشانید. پاره[ای] ازکار نمائی و خیاطی خود بماظاهرنمود و پاره [ای] اشعار از تصانیف خود خوانده و گفت با وجود اینکه شما شاهزاده[اید] ومن دهقان‌زاده‌ام مکان خود را باعمارت‌شما معاوضه نخواهم نمود و باوصف اینکه‌من دیوانه [ام] و شما عاقل هستید عقل‌شما وجنون خود مبادله‌نمی‌نمایم و پاره[ای] صحبتهای دیگر داشت که هیچ دخلی بجنون نداشت. گفتند که بعضی اوقات بعضی حالات غریب دروی بهم میرسد. بعدازآن از ما پرسید هم‌چنانکه من ازخدا میترسم شمامیترسید از خدا گفتیم البته. گفت آنچنانکه‌من امیدازخداو کرم‌او دارم شما دارید گفتیم بلی، اشک در چشمهای آن دختر جمع گشته گفت از خانهٔ من بیرون روید که زیاده میل ندارم با شما صحبت دارم و ازحجرهٔاو بیرون رفتیم دررا بروی خود بسته و از آنجابجای دیگر رفتیم. خلاصه طبقات

دیوانهٔ خداترس

بالای آن عمارت‌را که نسوان درآنجامکان داشته همگی‌را گردش کرده اینقدر اشخاص غریبه و احوالات عجیبه مشاهده کردیم که هریک را اگر به تفصیل بخواهیم نوشت‌ممکن نخواهد شد. دویست وهفتادو پنج نفر دیوانهٔ زنانه بنظرما رسید.

از سیاحت زنان که فارغ گشته به تماشای‌مردان پرداختیم. در طبقات تحتانی عمارت که مکان مردان دیوانه بود موکلشان مرد بوده یک‌یک‌را تماشا کرده ایشان نیز مکانهای پاکیزه ومایحتاج و ضروریه که لازم بود داشتند وهر کس‌خودرا بکاری مشغول کرده بود وصنعتی مینمود و از هریک احوالی علیحده ملاحظه میکردیم. از آن‌جمله یکی‌از آن دیوانگان که به‌سبب جنون بیست سال قبل‌از این طپانچه به‌پادشاه انداخته میخواست شاه‌را بکشد اورا درآنجا حبس کرده بودند اوخودرا در آن خانه به نگاه داشتن طیور وهم‌صحبتی ایشان مشغول ساخته‌بود از اقسام طیور غریبه درقفس های منقش پاکیزه کرده بود که بجهة اوبیضه نهاده وبچه کرده‌بقدر ضرورت‌نگاه میداشت وزیادتی‌رامیفروخت و پول اورا اندوخته میکرد. طوطیان چندرا تعلیم کرده بود که بزبان انگریزی متکلم میشدند.

مردان دیوانه

دیگری که میخواست یکی از امراءرا بکشد اوراهم حبس کرده بودند. چون شوقی بعلم ریاضی و نجوم داشت کتابی‌چند دور خودجمع نموده بود. اسبابی فراوان فراهم آورده بود. درآن علم خودرا مشغول می کرد.

دیگری بمطالعهٔ کتب سماوی مشغول بود از هرقسم نسخی که سابق براین دیده بوددور خود جمع کرده بود و خودرا مشغول میساخت و جمعی‌را زنجیر به دستشان زده میگفتند که اینها جنونشان قوتی دارد و پاره[ای] دیگررا برپا زنجیر کرده ولیکن اندك‌اندك راه میرفتند گفتند اینهاهم ازحد خودتجاوز نموده‌اند.

ویك‌نفراز ایشان‌به آوازی گرفته و خراشیده‌متصل بهم‌فریادمیزد گفتند که آنشخص[1] از مردم ایتالیه است و هفده سال است که‌شب و روز متصل بهم بدین طریق نعره میزند و صدای او قطع نمی‌شود و دیگری ازمجانین را گفتند که دایم قصد هلاك خودرا مینماید. دوسال قبل ازاین ستون بزرگی‌را آتش زده بود.سرخودرا برروی آتش گذارده بود. نصف سرش که سوخته خدام خبریافته اورا از آتش برآورده‌بودند ومعالجات‌چند بدو کرده بودند تااینکه جان‌را سالم کرد. سرش‌رابرهنه کردیم از فرق سراو تا نصف پیشانی او سوخته بود. محاذی پیشانی پوستی کشیده بود. احوالات و حرکات غریب از آن مرد ملاحظه شد گفتند که اگر بداند و بخاطرش برسد سرش‌را بر زمین‌زند دفعی خواهد مرد و بسیاری دیوانگان و مجانین بسیار بطور مختلف دیده شد که شرحش موجب تطویل کتاب است.عدد مردان دیوانه اش به سیصد می رسید.

و از آنجا بخانه ای درآمدیم که مخصوص حکماء واطباءمیبود

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: این شخص.

که در هفته دو روز چند نفر از اطباء بجهت معالجهٔ مجانین در آنجا جمع میشوند. مجانین را بنظر اطبامیرسانند. در باب غذاودوای ایشان با یکدیگر مشورت کرده قرار میدهند و هریک که رفع مرضش شود بعداز تجربه اورارها میکنند و قرار ایشان بر این قسم است و مخارج آن با دولت است.

بعد ازتماشای دیوانه‌خانه قریب به‌آن حصار مارا در قلعهٔ دیگر بردند که در یک طرف قلعه عمارتی بسیار ساخته بودند ودر آن عمارت دختران بسیار خوشگل از ده ساله الی بیست ساله هریک به شغلی و کسبی مشغول گشته ودرطرفی دیگر بهمان قسم جوانان بسیارخوب به کارگری نشسته متصل بهم کارهای مختلف میکردند وصنایع مینمودند از آن اوضاع سئوال نمودیم گفتند این عمارت‌را بجهت‌آن ساخته‌اند که اگرپسر ودختری که‌دزدی کندو بهرزه گری مشغول شود مرتکب شغلی نشود که نفعی بجهت اوداشته باشدیا اینکه بدعمل باشد که بواسطهٔ آن تحصیل نان نمایددرآن وقت که نادم گشت ازاعمال خودلازم بود که گذران نماید. این عمارت رابجهت آن بنا کرده‌اند که بعدازندامت نزدمو کلین آن قلعه‌آمده توبه‌ازگذشته مینماید. اوراداخل آن قلعه‌میکنندازاقسام کسب و عمل که معمول آن‌ولایت است باو نشان داده‌بهرچه میل نمودهمان پیشه‌را باو تعلیم داده اورا به کاسبی می‌نشانند لباس وخوراك اوراداده از آنجا بیرون نمیرود تا درآن‌قلعه استاد شود. بعداز آن اورا مایه‌داده بیرون میکنند. اگر زن باشد شوهر کرده از کسب خود بهره‌مندخواهد

دارالتأدیب

شد و اگر مرد باشد خانه و زنی گرفته به کاسبی خود خواهد رفت . الحق عجب قراری است بجهت تربیت آن اشخاص[1] . باری آن روز از بسکه گردش کردیم و سیاحت نمودیم خسته شدیم و به منزل مراجعت کردیم .

هنگام غروب آفتاب بخانهٔ **لیزه‌بث کیش** که از خواتین معتبر بود به مهمانی رفته اوضاع آنخانه و مجلس از قرار مجالس پیش بود و شخصی اعمی در آن مجلس دیدیم که سازی مینواخت و مطابق آهنگ ساز آواز تمام حیوانات و طیور را بطریق بسیار خوشی میداد که احدی تفرقه درمیان شبیه و مشبّه[2] نمی توانستی داد والحق کمال صنعت را مینمود قدری از آنشب در آن محل گذرانیده و با آشنایان که بودند صحبت داشته مراجعت بخانه کردیم .

بازهم میهمانی

ویوم پنجشنبهٔ هشتم بخانهٔ کرنل تیلر[3] بالیوز بغداد بدیدن برادر او رفته چهارنفر دختران و پسران اورا ملاقات کرده مادر اورا در سن هشتاد سال دیدیم . ازفراق پسرش گریه می کرد ومیگفت که کرنل تیلر دوازده ساله بود که به هندوستان رفته وسن او را ندیده‌ام اکنون شصت سال از عمر آن میگذرد و همچنین پسر و دختر کرنل تیلر عمری ازآنها

درخانهٔ کرنل تیلر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : بجهت تربیت این گونه اشخاص چنانچه تمدن و سیاست مدن این است که در آنجا مسموع میشود پس سایر خلق عالم هنوز درحالت جهالت ونهایت ضلالت باقی وبرقرارند.

۲-نسخهٔ اصل و مجلس : مشبّه به .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : نیار.

گذشته پدر و مادرشان ایشان را ندیده اند. ازسبب مفارقت ایشان سؤال کردیم گفتند قانون فرنگ براین است طفلی که ازهریک فرنگان در ممالک بعیده بهم رسد بعد از فراغت از رضاعت اورا به لندن و مداین مشهور فرنگ آورده تربیت میکنند و ممکن نیست بگذارند که در مملکت دیگر نشو ونما یابد.

باری قدری در آنجا نشسته بسیار بسیار متعلقان کرنل تیلر خدمتگزاری و صحبت نمودند. از آنجا بیرون آمده بخانهٔ **دوکوف سسکس** برادر پادشاه که رئیس فریمیس[1] است رفته بر وزن[2] عمارات شاهی خانه [ای] درکمال آراستگی به نظر درآمد. چون خودش در آنجا حاضر نبود مارا در کتابخانهٔ او بردند. کتاب بی‌حساب در آنجا بنظر رسید. گفتم کتاب فارسی و عربی دراینجا چیزی بهم میرسد مارا بخانه [ای] بردند که از زمین خانه تا سقف آن عمارت را کتب فارسی و عربی چیده بودند از هر نسخه که در مملکت عجم مشهور بود [و] نسخه اش در میان نبود درآنجا یافت میشد. قدری بمطالعهٔ آن کتب مشغول گشتیم تا اینکه برادرشاه آمد. نهایت ملاطفت و کمال مهربانی را بعمل آورد پاره [ای] صحبت از هرجا در میان آمد. بعد برخاستیم اوراوداع کرده بیرون آمدیم و بخانهٔ یکی از ارباب تنجیم رفتیم که آن شخص ازمنجمان مشهور بود. رفته در آن خانه اسباب وآلاتی چند بجهت تشخیص اجرام

درخانهٔ برادر پادشاه

درخانهٔ یک منجم

۱- نسخه اصل و مجلس: فرامیسن

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: مطابق.

کواکب و مصالح بی‌پایان بجهت زیج بستن بنظرما رسید که هوش از سرمان بدر رفت. چندین خانه درفضائی وسیع و گلزاری بدیع بنانهاده بودند که مجموع آن خانه‌هااز هرطرف که میخواستند سقف ودیوارش به اندك حرکتی که ازپیچ قرار داده بودند باز میشد وبسته میگشت. دوربین های بسیار غریب درآن خانه ها بجهت تشخیص کواکب قرار داده بودند که در روی چرخها بهرطرف که میخواستند گردش مینمود بهرجای آسمان قریب به افق یاسمت‌رأس که کواکبی باشد از اطراف دیوار سقف عمارت‌را بازکرده سرآن دوربین هارا بآن طرف می کردند و به کواکب مقصودانداخته آنچه خواسته میدیدند ویکی‌ازآن دوربین‌ها بطول دوازده ذرع بود و بعرض یک‌ذرع ونیم و در روی چرخهای متعدد گردش می کرد. بهرطرف که میخواستند متحرك میگشت و آن دوربین شش هزار مرتبه کواکب‌را از آنچه بود بزرگتر مینمود و روز روشن هر ستاره را از ثوابت و سیار قریب برآفتاب میدید. یک پارچه بلورکه برسر آن دوربین مثل سایر دوربین ها انداخته بودند قیمت آن آینه پانزده هزار تومان بود. گفتم دراین‌ولایت که آینه‌عظمی‌ندارد و این آینه خود چندان بزرگ نیست که اینقدر قیمت داشته باشد. گفت این آینه لازم است که اینقدر صاف و بی عیب اتفاق افتد که ذره[ای] لکه وسرموئی خطشه [1] درآن‌نباشد. اگر داشته باشدمعیوب

تماشای‌دوربین های نجومی

---

۱ ـ خدشه ـ خراش .ف. درنسخهٔ نفیسی و نسخهٔ‌دیگرهم خطشه و غلط است .

است و به کاری نمی‌آید در چندین‌سال چنین آینه اتفاق است که از کارخانه بیرون آید لهذا قیمت آن گزاف خواهد بود . باری در زیج خانه های ایشان رفتیم اینقدر اسباب و اوضاع بنظرما رسید که ازحیز شمار بیرون میبود . از اینکه درآن‌وقت‌باران بشدت میآمد ممکن‌نشد که در دوربین چیزی دیده باشیم تماشائی کرده بخانه مراجعت کردیم .

بعد ازمغرب که هوا اندکی تار گشته کواکب دانه دانه نمایان گشت بآن زیج‌خانه مراجعت کردیم . کوکب زحل نزدیک به افق مغرب در هنگام افول بود در آن دوربین بزرگ او را ملاحظه کردیم همچنان ازصفحه و خطوط دوربین تند می گذشت که در دقیقه از نظر محو میشد لازم بود که دوربین را مجدد بآن سمت متحرك سازی و باز اورا دیده باشی وبر دو طرف آن کوکب دوماه میبود که معاینه در دوربین محسوس می گشت . بعد از تماشای کوکب‌زحل دوربین‌را بماه انداختیم اینقدر ماه‌را بزرگ و روشن‌نمود که گفتی بر دهن دوربین طلوع نموده‌است وصفحهٔ قمرچنان بنظرآمد که در روی صفحهٔ آئینه‌آب ریخته باشند پاره[ای] حباب وبرآمدگی در ماه ملاحظه‌شد که اطراف حباب‌هارا پاره[ای] خطوط و سیاهی مدور احاطه نموده بود و درمیان آن حباب ها پاره[ای] خالهای سیاه معلوم بود و نزدیک به صفحهٔ آخرماه خطی باریک بطول یک وجب وبعرض انگشتی‌ظاهرمینمود . ازآن حکیم علامات محسوسهٔ درقمررا سئوال کردیم جواب داد که آنچه برما معلوم است و از این دوربین ها و اسبابی که

تماشای کوکب زحل

تماشای رخسارماه

ملاحظه کرده‌اید مشخص کرده‌ایم آن برآمدگی و حبابی که شما میبینید در روی ماه اول کوه‌های بسیار عظیم است که آفتاب بر او تابیده چنان مینماید واطراف کوه آن خطوط سیاهی دامنهٔ کوه است که آفتاب آنجارا نمیگیرد وکوه سایه بر آن انداخته‌است و پاره[ای] نقطهٔ سیاهی که بر روی حبابها مشخص میشود آن جبالی‌است که معدن‌آتش است ومتصل بهم دودی سیاه از بالای آن معادن متصاعد می گردد و نقطه‌های سیاه علامت دودند و بس و اما آن خط سیاهی که درآخرماه باندازهٔ وجبی کشیده است آن علامت دوکوه بسیار عظیم‌است که مقابل یکدیگر کشیده شده است و بین‌الجبالین درهٔ عظیمی واقع است که‌آفتاب درآنجا نمی‌تابد لهذا آن خط سیاهی درآخر قمر ظاهراست .

باری از اینکه هوا ابربود وگاه گاهی حایل می گردید زیاده‌از این میسر نگشت که ملاحظه شود از مسافت زمین تا بماه ازوی سؤال نمودیم که چقدر راه می‌باشد ماراد ر اوطاقی دیگربرده که دوربین بسیار بزرگ به ترکیب بسیار غریبی درآنجا نصب بود و بر سرآن دوربین پیچی‌قرار داده‌بودند که ازیکطرف می‌پیچانیدی‌آن دوربین دریکدیگر رفته به اندازهٔ چارکی‌می‌شد وازیک طرف که می‌پیچانیدی لوله[ای] چنداز دوربین درآمده ده ذرع بلند می گردید و خطوطی بی‌حساب بر طول‌آن‌دوربین کشیده مراتبی‌چند قرارداده بودند. **سرجان‌حمس**[۱] حکیم گفت که این دوربین در وقتی که در یکدیگر فرو رفته باشد پنج میل

۱- James South. ف. در رموزالسیاحه : سرجان جمس .

مسافت‌را تشخیص میدهد وبعد که اورا بکشی باندازهٔ هر خطی ازخطوط که برسد آن مسافت را ضعف خواهد دید و آنچه از این دوربین وسایر آلات دیگر برما مشخص شده است ومساحت کرده‌ایم پانزده ملیون میل که سی کرور میل باشد[1] میانهٔ ما و کوکب قمر مسافت میباشد وچنین مشخص کرده‌ایم که درکرهٔ قمر آب و هوا نمی‌باشد. مخلوقی که درآن کره میباشند ورای این مخلوق میباشندو ما معاینه‌آب و هوارا درسایر کواکب سیار سوای آفتاب و قمردیده‌ایم ودرکوکب مشتری بیشتراز سایرکواکب ملاحظه کرده‌ایم.

عقاید نجومی تازه

خلاصه اعتقادی ایشان موافق دلایل جسته وآنچه که دیده‌اند این است که کوکب‌سیار هریک مثل کرهٔ زمین کره وعالمی میباشد مختلف و بعلاوه هفت کوکب‌سیار[2] دیگر استقراء نموده‌اند وزمین‌را خودیکی ازسیارات میدانند که مثل سیارات دیگر متحرك است و آفتاب‌را مرکز میدانند که این نه سیارات بدور آفتاب که مرکز است علی الاتصال درگردش میباشندو هریك‌را حرکتی‌خواص[3] معین است که بدان‌واسطه قرب و بعد از یکدیگر بهم میرسانند و بعضی ازستاره گان [کذا] ماه دارند و پاره[ای] ندارند مثل این عالم که متعلق بما می‌باشد یك ماه دارد و کوکب عطاردرا بجهت قرب جوار آفتاب ماهی بجهت اومعین نکرده اند وهم‌چنین درکوکب زهره ماهی ملاحظه نشده ومریخ دوماه

۱- مسافت بین زمین وکرهٔ ماه درحدود ۲۴۰ هزار میل است. ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : سیار مشهور آنچه خودآنها تجسس واستقراء کرده اند.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : خاص.

دارد ودر مشتری چهارماه دیده‌اند وماخود درزحل یعنی قریب به زحل دوماه دیدیم یکی بشکل هلال ودیگری قریب به بدر مینمود وهمچنین در سه کوکب دیگر از سیارات که خود استقراء کرده‌اند یکی دوماه و دوتای دیگررا هریک یک ماه دیده اند که جمیع این سیارات با کرهٔ ارض که خود یکی از سیارگان باشد بدور آفتاب حرکت‌می کنند واین آفتاب که متعلق به این زمین ونه‌سیاره باشد ساکن وبمنزلهٔ مرکزخواهد بود و سایر کواکب ثوابت که ملاحظه میشود هریک فی‌نفسه‌آفتابی میباشند که سیاره گانی چند که هریک ماهی علیحده دارند متعلق بآنها میباشد مثل نه سیاره که متعلق به‌این آفتاب است ولیکن ازغایت بعد مکان سیاره گانش مخفی هستندوبچشم دیده نمیشود دردوربین هادیده‌اند معاینه مثل همین‌سیاره گانی که بدور آفتاب حرکت میکنند.

از اینکه هوا ابربود ممکن نشد که تمام ثوابت‌را ملاحظه کرده باشیم. آن حکیم تفحص بسیار کرد، از طرف مشرق گوشهٔ افق‌را‌ابرنگرفته بود ارتفاع گرفته گفت چهار دقیقهٔ دیگر یکی ازکواکب ثوابت که اورا ماهرکلمیس[1] میگوئیم باید ازگوشهٔ افق‌طلوع کندوآن کوکب خود آفتابی‌است و ماه ندارد و یک‌سیاره قریب باو می‌باشد که بمنزلهٔ این زمین بدورآن‌آفتاب حرکت مینماید چشم‌را بر دوربین نهادیم که در سر چهار دقیقه‌آن کوکب طالع شد. خارج ازدوربین هرقدر ملاحظه کردیم

۱- نسخهٔ مجلس : ما اورا - در رموزالسیاحه هم چنین است . نسخهٔ نفیسی: اورا .

سوای همان کوکب هیچ نمیدیدیم. در دوربین که ملاحظه میکردیم آن کوکب رخشنده وتابان بنظرمی‌آمد بطریقی که زیاده ممکن نبود که در آن نگاه کنی و نزدیک بآن ستاره کوکب رخشندهٔ کوچکی بفاصلهٔ نیم ذرع ملاحظه گردید که‌دور آن کوکب رخشنده متحرك بود وبیان نمود حکیم که درسرشب این ستاره درعرض ساعات از شب بطرفی‌از اطراف آن کوکب رخشنده واقع‌است ومحسوس است که‌آنهم مثل‌این کره زمین است که باطراف آفتاب می گردد وهریک از ثوابت مشخص است که‌آفتابی خواهندبود که به‌اختلافهم[1] هر یک سیاراتی چند متعلق دارندوهرسیاره مثل این‌عالم مخلوقاتی بی‌منتها وبی‌حد و حساب‌دارد واین کرهٔ‌ارض با مخلوقاتش درنظرمخلوقات سیاره گان دیگر مثل کوکبی بدون تشکیک جلوه خواهدنمود. سبحان الله مالک‌الملک. باری‌اگرچه لذتی بی‌اندازه ازآن علم وتماشا حاصل نمودیم‌ولیکن بجهت ابر ممکن نشدکه زیاده ازاین‌تماشا کرده باشیم‌ابرروی‌آسمان‌را گرفته تمام ثوابت و سیاره‌گان پنهان گردیدند.

پذیرائی درمنزل منجم

آن حکیم مارا در مجلس‌خود برده چای وشیرینی بجهت‌ماآورده و اسباب ودستگاه آن حکیم‌را ملاحظه میکردیم هوش از سرما بدررفته اینقدر اوضاع و آلات در نزد او از هرچیز جمع آمده بود که محاسب عقل از حساب آن عاجز گشته یک بیک اوضاع و اسباب آن حکیم را تماشا میکردیم.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: علی اختلافهم.

در آن اثنا یکی از شاگردان بمجلس آمده بحکیم گفت فلان جزء از آسمان را که میخواستی از زیر ابر پیدا شده و کواکبش پاره[ای] نمایانند. حکیم دست ما را گرفته برسر دوربین بزرگ آمدیم دیوارخانه را بطرفی کرده مابین قطب شمالی و مشرق را سنجیده سر دوربین را بر آن طرف نمود و گفت که این جزء از کواکب بهتر از همهٔ کواکب تماشا دارد ملاحظه کنید. خارج از دوربین که این امکان و محل را ملاحظه کردیم چند ستاره نزدیک بیکدیگر بنظر میرسید و لیکن آن محوطه و اطراف آن ستارگان اندکی روشن تر از سایر مواضع آسمان بنظر میرسید. در دوربین که آن مکان و محل را ملاحظه کردیم سبحان الله صد هزار هزار کواکب رخشان که هریک بمثابهٔ خورشیدی درخشان بودند و بر اطراف بعضی چندین ستارهٔ دیگر ترکیبات الی غیرالنهایه والوان مختلفه حرکت مینمودند و طرحی چند از آن ستارگان بنظرما رسید که هوش از سرما بیرون رفت متحیر بودیم بچه جزء از آنها نظاره کنیم. آنچه بخواهیم که حقیقت کیفیت آن کواکب را بنویسیم که چگونه بود ممکن نخواهدشد کاش همهٔ آشنایان خاصه حاجی اکبر نواب شیرازی در آنجا حاضر بود و آن تماشای غریب را میکرد.

بیادحاج اکبر نواب

باری بسیار بسیار از آن تماشا لذت برده و حظ ها نموده چون بسیاری از شب گذشته بود حکیم را وداع کرده بمنزل مراجعت نمودیم و یوم جمعهٔ نهم بعزم بازدید کمپنی[1] هندوستان بخانه[ای] که

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: کمپنی.

دارالحکم ایشان میباشد و تخصیص باحدی ندارد رفته ولیکن **سرجان کرنک**[1] که در آن ایام کرسی‌نشین کمپانی میبود ازاینکه چندمرتبه مارا دیدن نموده و درمجالس مهمانی دیده بدین جهت لازم بود که اورا بازدید کرده باشیم لهذابجهت بازدید سرجان کرنک و تماشای دارالحکم کمپانیان[2] هندوستان بعماراتی عالی وبنائی مستحکم و قوی درآمدیم. اسباب آن عمارت از حیز شماربیرون واوضاعش گذشته‌ازچند و چون وآن عمارت با متعلقات تعلق به کمپانی‌دارد. اما لفظ کمپانی[3] بمعنی مجمع عام‌است و در اینجاکه کمپانی هندوستان مذکور میشود چون ابتدا اول درمدت یکصد سال قبل از این جمعی از متمولین و کبرای‌دولت انگریز که به هندوستان تردد و معامله داشتند و از رخنهٔ آن مملکت بلدیت و استحضار بهمرسانیدند با یکدیگر در باب تصرف آن‌مملکت مشورت نمودند. چون جمعی کثیر ازاکابر و اشراف قوم که هریک کرورها دولت و مکنت میداشتند در باب هندوستان اتفاق‌ها بایکدیگر کردند ایشان‌را بمناسبت مجمع و جمعیت کمپانی گفتند و آنچه از اسلاف به اولاد و خلفای ایشان رسیده بهمین طریق مقرراست و یحتمل که کمپانی[4] امور هندوستان ده‌هزار نفر باشند که با یکدیگر درخصوص مصالح امور هندوستان مشارکت دارند. نفع و ضرری که باشد بمشارکت از عهده بر می‌آیند عزل ونصبی که‌واقع‌شود

چگونگی‌تشکیل کمپانی

۱- Sir John Carnac

۲- نسخهٔ دیگرکنپانیان (ودرهمه‌جا این اختلاف تحریردیده میشود)

۳- نسخهٔ‌دیگر: کنپنی(درهمه‌جا).

۴- نسخهٔ‌نفیسی : کمپنی . نسخهٔ دیگر: کنپنی.

باستصواب همگی خواهد بود ودولت را درباب امورهندوستان دخل و تصرفی نیست یعنی عزل ونصب حکام آن ولایت باختیار کمپانیان است مگر یک نفر از دوازده وزیر که لازم است در مشورت کمپانی بجهت مصالح هندوستان حضور بهم رساند. اگر چیزی منافی مصلحت دولت باشد جرح و تعدیل کند و دراین اوان سرجان هاب هوس[1] مأموراین خدمت است که او را وزیر هندوستان شرق میگویند و هرساله مبلغ هفتادو پنج کرور منافع هندوستان بخزانهٔ کمپانی رسیده مخارجی که در آن مملکت باشد از عهده میآیند و مخارج نوکری که لازم است باآلات محاربه از جمله سوار و سرباز و توپخانه متحمل میشوند.

مذکور چنان است که سیصد هزار سربازوهزار عرابه توپ سواره با توپچی و اسباب در مملکت هندوستان از سرکار کمپانی مواجب و اخراجات معین دارند. ایلچی ایران وبالیوز هندرابوشهر وبصره وبغداد از سرکارکمپانی مأموراست و مصالح امورات و احکام دربارهٔ ایشان ازکمپانی مقرر خواهدبود ولی از جملهٔ ده‌هزار نفرکه کمپانی هندوستان میباشند بیست وچهارنفرزبده و منتخب که باید در دارالحکم بایکدیگر نشسته مصالح امور هندوستان رابگذرانند و بهرقسم که آن ۲٤ نفرقرار دهندآن ده‌پانزده هزارخلق راسخنی نیست وقرار ایشان را مسلّم خواهند داشت و یک‌نفر از آن بیست و چهارنفر در هرسال کرسی‌نشین میشود یعنی در آن‌سال مهتر و بزرگتر آن بیست و چهارنفر خواهدبود وحرفش

مجمع رؤسای کمپانی

۱- Sir John Hobhouse

اعتبار دونفر از مشورت کنندگان را دارد و یک نفردیگر از بیست‌وچهار نفر نایب کرسی نشین میشود که درسال آینده آن نایب ، کرسی نشین خواهد شد و کرسی نشین در جزو بیست و چهارنفر مستحیل میگردد و هم‌چنین نایبی بجهت کرسی نشین معین میشود تا سال آینده ودرمنصب کرسی نشین هریک که درآنسال منافع هندوستان وامورات آن سامان بیشتر منظم‌تر گردد شهرت‌وتحسین آن کرسی نشین بیشترخواهدبود واین افتخار بجهت اوخواهدماند .

غرض از بیست و چهار نفر هرساله یکی کرسی‌نشین و دیگری نایب خواهد بود وایشان‌را هریک عمارتی وخانه[ای] علیحده میباشد ولی بجهت مشورت آن بیست و چهارنفر در دارالحکم آنها آن عمارت عالی برپای شده که درآن عمارت آن بیست و چهار نفر هر روزه جمع میشوند و تدبیر امور هندوستان را میکنند ودر آنروز ما بعزم ملاقات و و بازدید کرسی‌نشین موصوف درآن عمارت درآمدیم . آنقدر ازاسباب و اشیاء قطعهٔ متعدد و صنایع هر مملکت وولایت در آن عمارت ملاحظه شدکه اگرشمه[ای] از تعداد آنها بخواهیم بیان کنیم چندین کتاب تفصیل و اوصاف از آنهالازم است وآن کرسی‌نشین مارا راهنمائی کرده خانه بخانه میگردانید و آن اشیاء نفیسهٔ غریب را جزء بجزء نشان بما میداد . دریکی ازآن خانهای[1] بسیار وسیع انواع حیوانات غریبه که درجزایر هندوستان میبود آنهارا جلدکنده و درجلدشان پنبه کرده در

دیدنی‌های وزارت هندوستان

۱- حالاهم درخراسان ودهات به اطاق خانه میگویند .ف.

زیر آینه درآن خانها گذارده تماشای غریبی داشت وهمچنین درخانهٔ دیگر اقسام طیور هندوستان و جزایر جدیدرا آورده در زیر آینه ها بجهت تماشا نهاده بودند واسباب سلاطین هندوستان که مغلوب کمپانی ودولت انگریز گشته بودند و ولایتشان بتصرف درآمده بود تمام و کمال معاینه آورده بودند ودرآنجا نهاده بودند درآنروز اینقدر تماشای اسباب و اسلحه در آن عمارات بنظرما آمد که چشم از نظارهٔ آن خسته گشت و پاره [ای] صنایع ایران در آن عمارت ملاحظه کردیم که در ایران ندیده بودیم. بعد از تماشای آن اسباب ها مارا به کتابخانه بردند که درآنجادوازده هزار جلد کتاب از هرنسخه بود. کتبی چند ازخطوط خوشنویسان مشهور بنظر آمد که هرگز درکتابخانهٔ پادشاه ایران ندیده بودیم. کلام‌الله متعدد بخط میرزا احمد و آقا هاشم و خوشنویسان مشهور بنظر درآمد و یکی ازآن قرآن‌هارا بخط بسیار خوش نوشته بودند و ترجمه میرزا فتح‌الله باتفسیر بی‌نقطهٔ فیضی[1] در متن و حاشیه نوشته چنان قرآنی چشم روزگار ندیده‌است.

باری قدر معقول هم تماشای کتاب خانه و مرقعات نمودیم بعد ازآن مارا بخانهٔ دیگری بردند که درآنخانه پردهٔ بزرگی تصویرخاقان مغفورفتحعلیشاه‌را باتمام‌شاهزادگان باللباس سلطنت درشکارگاه جرگه کشیده بودند که هریک در حضور پادشاه صیدی‌را روبخود کرده بصید افکنی مشغول میبودند. اسم تمام شاهزادگان‌را بخط نستعلیق نوشته بودند

آثارنفیس ایران دروزارت هندوستان

۱- درنسخهٔ نفیسی و نسخهٔ دیگر فیض هم میشود خواند.

و مرحوم **قاسم‌خان** امیررا در جلو شاه مغفور بسیار شبیه و پیاده کشیده بودند که خنجری کشیده‌است و آهوئی‌را از دهن تازی میخواهد گرفته ذبح کند وقوتش نمی‌رسید باتازی درکشمکش افتاده بسیار بسیارخوب کشیده بود . هریک ازآن تصاویررا حضرات حضار اسم ورسم میپرسیدند و ما بیان احوال اورا میکردیم . بعداز آن‌فقرات خلاع و نشانهائی که پادشاه ایران به ایلچیان و کپتانان[1] خلعت مرحمت کرده بودند وارسال داشته بودند همگی درآنخانه جمع کرده باچند جلد دیوان پادشاه مغفور بر روی هم گذاشته بمانشان دادندو گفتند که تعظیم جلال پادشاه‌ایران را بیشتر از همهٔ سلاطین‌ما میداریم و شهنشاه‌نامهٔ **فتحعلی خان** نیزدرآنجا بود . الحق بخششی که پادشاه ایران شده‌بود نسبت به‌ایلچیان و کنپان[2] همگی لایق‌وشایسته بود للّه‌الحمد از آن رهگذرخجالت وانفعالی‌حاصل نگشت .

باری بعد از تماشای بسیارکه خسته شده به مجلس دیگر رفته قدری شیرینی‌صرف نموده بخانه مراجعت کردیم‌وشب شنبه بخانهٔ‌لیدی **ماك دانولت**[3] رفته مجلس بسیار خوب گذشت .

و یوم شنبهٔ‌دهم دوساعت بغروب آفتاب‌مانده درخانهٔ کنپانیان[4]

۱- نسخهٔ اصل کپیتانان .

۲- نسخهٔ اصل کپیتانان . مجلس: کپتانان.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : ماك ذانولت .

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: کپیتانان، کپتانان، و کمپانیان

هندوستان در عمارتی غیرآن عمارات[1] که محکمهٔ ایشان است میهمان گشته مجلسی بآن عظمت و اوضاعی چنان تابحال دیده نشده بود. جمیع وزراء و تمام امراء و جمعی از شاهزادگان اطراف در آن مجلس حضور بهم رسانیده بودند. چهارصدنفر متجاوز در آن بساط بر سر میز نشسته از هر قسم مطبوخات و مأکولات موجود، از هرنوع میوه و حلویات برروی میز انبوه نهاده بودند. یحتمل که ضیافت آنشب قریب ده هزار تومان اخراجات شده بود وآن ضیافت بجهت آن بود میخواستند[2] کمپانیان بجهت ممالک «مدرس» کورنلی معین کرده باشند. جوانی از اکابر که اورا **لاردالفنستن**[3] گفتندی بجهت فرمانروائی مملکت مدرس معین گشته و آن ضیافت را بجهت وداع لاردالفنستن کرده بودند. تمام ارکان دولت را طلبیده که در حضورآن مجمع شهادت واقرار در خدمت دولت ازمشارالیه گرفته باشند که سوای خیر دولت بکاری اقدام ننماید.

در مهمانی وزارت هندوستان

تشریفات قول خدمتگزاری

بنابرین در این غذا خوردن جمعی ازاهل مجلس برخواستند [کذا] علیحده علیحده خطبه خوانده وپاره[ای] وزراء بطریق نصیحت پاره[ای] فقرات بطور انشاء وخطبه بجهت کورنل موصوف خواندند و بعد از آن کورنل برخواسته [کذا] پاره[ای] فقرات درشکرانهٔ نعمت دولت وجدو جهد در خدمتگذاری [کذا] خودش بیان کرده باری آن اوضاع واطوار بسیار تازه گی [کذا] داشت وتابحال ندیده بودیم.

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بعمارتی غیر آن عمارت.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: که میخواستند.

۳- Lord Elphinstone - ف.

از اینکه درروزی که ما به مجمع فریماسن در آمدیم لارد الفینستن نیز در آن روز داخل در آن مجمع فریماسن[1] گشت بدین سبب اورا با ما یک نوع محبت و مهربانی علیحده بوده کمال الفت و محبت را ظاهر میکرد.

همقدم فراماسون

و در آنشب از جملهٔ اتفاقاتی که رخ نمود در بین غذا خوردن احوال برادر مکرم والی برهم خورده از مجلس برخواست [کذا] و بیرون رفت قولنجی بسیار شدید عارض شده که خداوند عالم کمال ترحم را باو نمود مسترمنی[2] داکتر که باما آشنا بود از اول آنشب تا بصبح مشغول معالجه بود تا فی الجمله قریب بصبح افاقه شده تا پنج روز برادر مکرم بداحوال بود الحمدلله خوب شد. بعداز صرف غذا قدری صحبت باوزراء ازهر بابت در میان آمده و مراجعت بخانه نمودیم.

دوشنبهٔ دوازدهم جمعی از اعیان ووزراء بدیدن ما آمده و شبها بخانهٔ لیدیان معتبر به میهمانی رفته ازهرجهت تماشائی حاصل میگشت

و یوم سه‌شنبهٔ سیزدهم در خانهٔ خارج ازشهر سر گورازلی به‌ضیافت رفتیم وقانون عظما واکابران دولت چنان است که هر کس خارج ازشهر باغی وخانه [ای] را در کمال آراستگی مالک و متصرف است، درفصل تابستان که اول بهاران بوستان وگلستان است باعیال واطفال خود از شهر بآن مکانهای باصفا میروند تا اول پائیز بعشرت میگذرانند وسر گور ازلی آن باغ را در چهارسال قبل ازاین به یکصدوپنجاه هزار لیرا که سیصد

درخانهٔ خارج شهر سر گور اوزلی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: فرامیسن

۲ - Mr Money ـف. اصل: مستی. مجلس: ستی ونسخهٔ دیگر متی ومنی هردو خوانده میشود.

هزار تومان عجم باشد خریده بود و تنخواهی بسیار در باغ و عمارت آنجا پس از تصرف اخراجات کرده در حقیقت بهشتی آراسته و گلستانی از جمیع نقایص پیراسته بود . درخود آن عمارت فروش وظروف طلاونقره مهیا داشته ازهیچ رهگذر ناتمامی از اوضاع واسباب او ملاحظه نگردید کتابخانهٔ مشارالیه را درفارسی وعربی کمتر کسی از سلاطین عجم داشته اند . کتبی چند از او در آنجا ملاحظه شد که تا بحال دیده نشده بود . از قراری که خود مشارالیه بیان میکرد بعداز جمع آوری آن کتابخانه گذار او به مملکت هندوستان افتاد وباوجود کتابخانه [ای] چنان که موجود داشته سی هزار تومان دیگر دریک مجلس به بهای کتاب فارسی داده بود میتوان کتابخانهٔ اورا از همین یک معامله قیاس نمود .

کتاب دوستی و کتابخانهٔ سر گور اوزلی

باری درآن روز ازتفرج گلزار وملاقات یاران بسیارخوش گذشت هنگام مغرب مراجعت بمنزل کرده ویوم چهارشنبه پاره [ای] اخبار ازدولت بما رسید که کارها تمام شده است نزدیک به رفتن میباشیم .

و یوم پنجشنبهٔ پانزدهم اخباری رسید که دو فروند جهاز آتشی که تازه برروی شطفراة از حلب به بغداد میرفت به سبب لوله باد[1] که یکی ازآن مراکب برخورده و شدتی داشته غرق نموده و دیگری به بغداد سلامت رسیده[2] وشب جمعه بخانهٔ یکی از زنان اکابر که اورا

۱- لوله باد : گرد باد . ف . اصل ومجلس : لوله باد وطوفان

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : رسیده است . درحاشیهٔ نسخهٔ اصل محرر کتاب نوشته است . ونعم ماقیل فی هذالباب : دو کشتی متساوی الاساس را در بحر - یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد . لمحرره .

الیزه‌بت کیس[1] گفتندی میهمان گشته جشنی عظیم برپای داشت، تماشای معقولی نمودیم.

و یوم جمعهٔ شانزدهم در خارج شهر لندن بخانهٔ برادر کرنیل تیلر بالیوز بغداد مهمان گشته مکانی خوش‌آب‌وهوا، باغی بسیار باصفا داشت. الحق کمال‌مهربانی‌را بعمل آورده دودختر کرنیل تیلربا برادر مشارالیه وداع نموده دوروز بعد از راه «گرجستان» روانهٔ بغداد شدند و یوم‌شنبهٔ هفدهم باتفاق اخوان هنگام عصر برگاری سوارشده‌به‌باغات و تماشاگاه‌آن مملکت بعزم تفرج رفتیم. الحق خداوند عالم حجت‌خودرا از هرجهت تمام کرده برایشان. بمنزل مراجعت کردیم.

درخانهٔ برادر کلنل‌تیلر

یوم یکشنبهٔ هژدهم لارد پالمستون بدیدن ما آمده بسیاربسیار اظهار محبت نمود و گفت مطالب شما مقرون بصواب‌است هروقت که بخواهید مسترفریزه درخدمت شمااز جانب دولت مهماندار خواهدبود تا الی بغداد وپادشاه تمنا دارد که درمحل خاصی شمارا ملاقات کند اگر یوم‌چهارشنبه پادشاه‌راملاقات کنید بدنیست چونکه رفتن‌شماقریب است وپادشاه تازه از خارج مملکت باین ملک آمده لازم است که به خدمت اوشرف شده‌باشید. گفتم بسیار خوب. قدری صحبت‌ازهرمملکت متفرقه داشته شد و مشارالیه بخانهٔ خودمراجعت نمود. خلاصه‌آن روز بدین طریق گذشت.

اعلام‌حرکت

۱-اصل الیزابت کینس. مجلس: السیزایب کیس.

وشب دو شنبه بخانهٔ مسزورنان اسمس[1] که یکی از زنان معتبر بوده مهمان گشته لیدی مشار الیه را یک نوع خصوصیت و محبت باینجانب میبود که دخلی بسایر زنان اکابر نداشت. الحق بسیار بسیار خوشگل و معقوله و مطبوع بوده درآنشب محفلی از خواص آراسته بعضی از زنان و مردان خوش صحبت‌را درآن مجلس طلبیده بسیار خوش گذشت

ویوم سه‌شنبهٔ بیستم بجهت ابتیاع آلاتی که آب ازقعر صدذرع چاه بسهولت و آسانی برروی زمین جاری میسازند به دکان استادی رفته یکدستگاه از آن اسباب‌را بقیمت سیصدتومان خریداری نمود که انشاءالله به نجف اشرف رسانیده که مجاورین آنحضرت منبعد بسهولت آب از آن چاه‌های عمیق کشیده حقیررا از دعای خیر فراموش ننمایند.

خریدن تلمبه

و از آنجا بخانه[ای] رفتیم که استادی ماهرازسنگ مرمر وسماق وسایر احجارصورتهای بسیار خوب می کشید. صنایع آن‌استادرا تماشا کردیم. وشب چهارشنبه بخانه مسترمنی[2] داکترمهمان گشته جمعی ازدختران ماه روشن به‌آوازهای دلکش نغمه سرائی کرده سازارغنون را بقانون خود می‌نواختند. بسیارآنشب خوش گذشت.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و یکم به دربار پادشاهی رفته و قاعدهٔ پادشاه آن مملکت چنان است که اگرکسی غریب آن مملکت بوده و

۱- M. V. Smith -ف نسخهٔ اصل ومجلس مستر.. وغلطاست

۲- درهرسه نسخه: مسترمستی.

مطلبی دردولت داشته باشد مادامیکه مطلب آن شخص درکانسیل عموم مشورت بایکدیگرنکنند قاعده نیست که پادشاه را ملاقات کند. همین قدر که مطلب اورا خواه رد کنندوخواه قبول نمایند در میانهٔ خودمشورت کردند ورد و قبول اورا بنظر تامل سنجیدند آنوقت اورا بحضورپادشاه میبرند و پادشاه را مطلق اختیاری درهیچ کارنیست. روز وشب از برای خودش به‌سیر و تماشای باغات و عمارات مشغول است و دوماه دوماه بخانهٔ خود نمی‌آیدو کسی اورا نمی‌بیند تغییرلباس کرده درکوچه وبازار میگردد. با مردم معاشرت‌می کند و اگر کسی اورا بشناسد باو بمثل‌سایر ناس تعارف میکند. باری در آن ایام که ما در آنجا بودیم چندین پادشاه به‌گردش‌آن ولایت آمده بودند بهمین‌دستور ایشان‌را درکوچه و بازار میدیدیم و میگذشتیم و خود پادشاه انگلند مدت سه‌ماه بود که بگردش رفته بود لایری بود. در آن روزها که پیدا شده بشهر آمد که مارا دیده باشد در آن روز سه ساعت بغروب مانده درقصر پادشاه نزول نمودیم.

قاعدهٔ شرفیابی بیگانگان بحضور شاه

شاه‌فقط‌سلطنت می کند

ابتدا بخانه[ای] رفته در آنجا نشستیم‌تا پادشاه را اخباردادند لارد پالمستون وزیر دول خارجه مارا راهنمائی کرده بحضور پادشاه برد پادشاه در خلوت خاص بودند بعد ازورودما در اوطاق باسر برهنه ایستاده بودند بسیاربسیار اظهار مرحمت ومهربانی‌فرموده گفتند که‌شما فرزند من میباشید و بقدریکه مارا در قوه باشد و بتوانیم در انتظام کار وفراغت خاطر شما خواهیم کوشیدو کوتاهی نخواهیم‌نمود.

شرفیابی بحضور پادشاه‌انگلیس

این جانب آنچه لازمهٔ تواضع و مقتضی تعارف بود درشکرانهٔ نعمت و مرحمت پادشاه بعمل آورده بیانهای خوب نموده عرایض پختهٔ صحیح با شهریار نمودم که بسیار بسیار پسند افتاد. چون میرزا ابراهیم شیرازی همراه بود گفتگوی ما راآنچه باو می گفتیم ترجمه کرده بطوربسیارخوش عرض می نمود. ساعتی بهمین طریق دراوطاق ایستاده گفتگونمودیم وبعد مرخص شده بمنزل مراجعت نمودیم.

الحق پادشاهی مهربان و بسیار متواضع بنظر آمد. سن پادشاه از هشتاد گذشته است و شش سال بود که پادشاهی کرده سلسلهٔ ایشان از سلاطین نمسه میباشند ومدت صدوهفت سال است که سلطنت انگلند درآن دودمان است تفصیل این معنی چنان است که سلاطین پیش که ازاین طبقه[1] بودند و آخر ایشان شارل اول[2] بود و اوسردی سفاك بود ومیخواست که قانون مشورت و کانثیل را در میان برداشته به رأی خود متکفل شود. جمعی متحد شده سرش را بریدند. چون ازنسل او پسری دیگر باقی مانده بود پسرش را بعد از پدر پادشاه کردند. آن پسر فوت شده سلسلهٔ ایشان منقرض گردید. چون سلطانی در میان ایشان باقی نبود در کتب وتواریخ گذشته شان ملاحظه کردند که سلاطین نمسه چند پشت قبل ازاین دختری

۱- اصل ومجلس: غیر ازاین طبقه.

۲- جای اسم درهرسه نسخه خالی است وآقای فرمانفرمائی اضافه کرده اند. در رموزالسیاحه نیزچنین است... سلاطینی که پیش ازاین طبقه بوده اند آخرسلوك ایشان چارلس بود...».

از سلسلهٔ پادشاهان انگلند گرفته‌اند جمعی از کبار ایشان به نمسه رفته از اولاد آن دختر اجداد همین سلاطین را به انگلستان آورده پادشاه کردند و حال یکصد و هفتاد سال است که سلطنت در نسل ایشان مقرر است اگرچه سابق نیز پادشاه بوده‌اند ولی پادشاه نمسه بوده‌اند. باری در آن روز بخدمت پادشاه رسیدیم وبسیار التفات و مهربانی دیدیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست ودوم محمد اسمعیل خان ایلچی هندوستان بمنزل ما آمده پس از صحبت و صرف نهار باتفاق مشاراليه بـه خانـهٔ نقاشی که همسایهٔ ما بود رفتیم و آن نقاش با وقوف چنان استاد میبود و در شبیه‌سازی ماهربود که سوای خلقت روح در آدمی ناتمامی در شباهت انسان باقی نمیگذاشت. در پردهٔ تصویر ما[1] سه برادر را چنان شبیه کشیده که برخود مشتبه میگردید. تصور کردیم که سه نفر مثال ما بهم رسیده و در آن خانه نشسته‌اند. هرروز جمعیتی کثیر از زنهای اکابر و دختران آن شهر به تماشای آن تصاویر بخانهٔ آن نقاش می‌آمدند. در آن روز چندنفر از زنان و دختران خوش احوال و نیکوصورت درآنجا بجهت تماشای تصویر ما آمده بودند قدری صحبت داشته شد و آن نقاش با وقوف مسمی بمستر پدرج[2] کمال محبت را نموده آنروز بدین وتیره گذشت.

درخانهٔ صورتگری که صورت شاهزادگان را کشیده است

۱- این تابلو که درحدود سه متر در دومترونیم می باشد اکنون درهال ادارهٔ مرکزی بانک ایران وخاورمیانه (بانک شاهنشاهی سابق) درلندن موجوداست و بطوریکه درترجمهٔ انگلیسی سفرنامه یادشده برای آن ۵۰۰ لیره پرداخته شده. ف.

۲- M.J. Patridge - ف.

و یوم جمعهٔ بیست و سیم در بعضی باغات و تماشاگاه باتفاق پاره[ای] از خواتین وآشنایان رفته بسیار خوش گذشت . شش‌ساعت بغروب مانده بخانهٔ سرجان هنری ولک[1] به میهمانی رفته مشارالیه ازجملهٔ ایلچیانی بوده که مدت بیست و یکسال در مملکت ایران و آذربایجان ایلچی بود و توقف نموده‌بود . زبان فارسی‌را درکمال بلاغت میدانست وبیان لغات واشعار پارسی‌را درنهایت‌فصاحت میتوانست‌نمود . خانه‌اش بوستانی‌مملو ازگل ، شبستانش از زلف‌لاله رخان پرسنبل ، عکس‌مه‌رویان محفلش درآئینهٔ مجلس آئین دلبری‌را تازه کرده، و شعاع کمال‌ساده ـ رویان مجلس و سادهٔ محفل دلربائی[2] را زینت‌داده، باغش داغ بهشت، نیک بخت آنکه نقد گرفت و نسیه بهشت . هرمیوه‌اش‌را چشم میدید دل در پیش میدوید و در بهارستانش سبزهٔ زمرد فامش دیده وی‌دیده[3] چون غزالان مست می‌آرمید :

درخانهٔ ویل‌لک

مسلسل جویی اندرجویبارش هزاران کوثر اندر هرکنارش

آب چون گلاب نقاب سبزه زمرد فام گشته و باغبان آمال نهال تمنارا در انگلستان[4] بدست عنایت و مهربانی کشته :

روضة ماء نهرها سلسال دوحة سجع طیرها موزون

و این پر ازلاله های رنگارنگ وآن پرازمیوه‌های گوناگون

باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون

۱- Sir. H. Willock ـ ف . ۲- نسخه مجلس : وساده دلبری‌را .

۳- اصل ومجلس : این کلمه را ندارد .

٤ دراصل چنین است‌وظاهراً صحیح : درآن گلستان

الحق بهشتی آراسته وجشنی پیراسته بنظر درآمد. جمعی ازاکابر و بزرگان مملکت‌را حاضر در آن محفل نموده اغلب ایشان اشخاصی بودند که زبان فارسی‌را در هندوستان و ایران آموخته بودند. در آن مجلس همزبانی باما میکردند و به تلفظ زبان فارسی یگانگی وهمزبانی میجستند. از آنجمله دختر سه روئی که آفتاب جهان تاب ازعکس رویش خجل گشته و سرو بوستان از رفتار قامتش پای درگل مانده. چنانکه گفته اند:

اگر سروی به بالای توباشد نه چون قددل آرای توباشد
بصورت‌آفرینم‌این گمان هست که پنهان درتماشای‌تو باشد

ساز ارغنون را خوش می‌نواخت و در میدان دلربائی از توسن جمال و جلال دواسبه میتاخت. تفنن[1] لبش در آهنگ چنگ تفنن به زبان پارسی‌جسته وبطرز صحبت ورمزالفت با برادر مکرم والی گفته که شعری به لغت پارسی بگوتا من بخوانم و ارغنون‌را برآن آهنگ بنوازم برادر معزی‌الیه این شعرخواجه‌را بجهت اوخواند وآن دختر یاد گرفته بآن آهنگ خوانده و نواخت:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسارا

وچهارنفر از پسر و دختر خود را که پنج شش ساله بودند

۱- نسخهٔ مجلس: تفتن.

بچه‌های ویل لک در لباس ایرانی

لباس های فاخر ایرانی پوشانیده و کلاه برسر پسران نهاده و دختران را بطرز ایرانیان گیسوان مسلسل انداخته و آرایش کرده در آن مجلس حاضر نموده بود. بهیچ وجه تشخیص نداده مشتبه برما گردید. مجلسی آراسته و محفلی پیراسته از هرقسم مأکولات و میوه‌جات حاضر ساخته بعدازصرف غذا تا مدتی صحبت داشته وارغنون نواختند که الحق بسیار خوش گذشت. آخرشب ازآنجا بمنزل مراجعت نموده ویوم شنبهٔ بیست و چهارم به اُپره رفتیم شعبده‌هاء غریب و بازیهای عجیب بطریقی که سابقاً سمت ذکریافته ملاحظه گردید.

شرح حال میرزا ابراهیم شیرازی

یوم دوشنبهٔ بیست وششم در مدرسهٔ[1] کمپانی هندوستان مهمان میرزا ابراهیم شیرازی گشته احوالات[2] میرزای معزی الیه بر حسن[3] رفتار وحلاوت گفتار بیرون ازتوصیف و شماراست محاسن اخلاق باطنیه را باعلوم ظاهر جمع نموده و مراحل کمالات صوری ومعنوی رابقدم تحقیق پیموده محفل عشرت دوستان را شخصش ساقی قدح پیما و پیمانهٔ نشاط محبان را دستش طرب‌افزا. جناب مشارالیه خلف الصّدق **ملانورمحمد** هزار جریبی است که والد او از جملهٔ موالی گرام است. متوطن شیراز است[4]. درعهد صبی با میرزای معزی‌الیه در خدمت والدشان متعلّم و هم مکتب میبودیم. تحصیل منطق و مقدّمات را در شیراز کرده و

۱- Hayleybury College ف.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: اما احوالات.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: میرزا ابراهیم معزی‌الیه‌ازحسن...

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: ازجمله موالی گرام‌ومتوطنین شیرازاست.

در سفرزیارت مشهد مقدس رضوی والد ایشان وفات یافته و ازخراسان به قندهار شتافته وازآنجا مراجعت نموده. چندی در تهران میبود. واز طهران به بلاد روس رفته ودر ممالک بنی عثمان سیاحت کرده. از دریای مغرب به مملکت انگلند رفته چون کمپانیان هندوستان رابجهت مدرسه[ای] که بنانهاده بودند در علوم فارسی وعربی مدرس ضروربود، وجود میرزای مشارالیه رامغتنم شمرده به اصرارتمام اورا نگاهداری کرده، اکنون مدت ده سال میشود که درآن مدرسه مدرس است. جمعی ازجوانان که از سرکار کمپانی باید بجهت مصالح و خدمات هندوستان رفته باشند ولازم است که از لغات و علوم فارسی و عربی بابهره باشند درنزد میرزای معزی الیه تلمیذ[۶]. الحق در این مدت قلیل میرزای مشارالیه عجب اطلاعی از قواعد و علوم ایشان بهم رسانیده وکتاب تاریخی که اصح تواریخ است در دست دارد و ترجمه به لغت فارسی مینماید اگر فرصت اتمام پذیرد و طبع گردد بجهت اطلاع مورخین فرس فایدهٔ آن کلی خواهد بود.

در این اوان که بحسب اقتضای دوران گذارما در ممالک انگلستان افتاده بود، شب و روز فیض ملاقاتش را بهره‌یاب زحمات مارا بی مضایقه متحمل گشته و کمال مهربانی‌را در حق‌ما نموده ودر آن روز بجهت بازدید میرزای معزی‌الیه بمدرسه رفتیم الحق مدرسه[ای]

۶ـ نسخهٔ اصل ومجلس: تلمیذاند.

در کمال انتظام و استحکام بنظر درآمد. مدرسین علوم غریبه[1] از علوم متداوله در میان مسلمین و از علومی که در میان حکمای فرنگ متداول و مشهور است از ریاضی و هیئت لیمیا و سیمیا و حکمت حکمای یونان و لغات مختلفه و سایر علوم غریبه در آنجا بتدریس اشتغال داشته یحتمل ده هزار نفر جوانان مستعد صاحب ذهن و ذکاء متعلم و طلبهٔ علوم در آن مدرسه میبودند.

زیاده از چهارصد هزار تومان اخراجات بنای آن مدرسه شده بود موقوفاتی چند درسالی زیاده از دویست هزار تومان بجهت آن مدرسه معین کرده‌اند که صرف اکل و شرب و ضروریات طلبهٔ آن مدرسه میشود. قریب پنجاه هزار جلد کتاب از هر علم از علوم در کتابخانهٔ آنجا ملاحظه گردید که سه هزار جلد آن کتب عربی و فارسی بود و چهار دفتر از مثنوی ملای روم را بخط خودش که نسخ بود رقم نموده بود، در آن کتابخانه ملاحظه نموده که اغلب اشعار لغات مشکله را خود تفسیر نموده در حواشی کتاب نوشته بود.

باری بعد از تماشای مدرسه و کتابخانه غذائی صرف شده بعد از آن در گلزار و بوستانی که متصل بمدرسه بود سیرو گردش نموده طرف مغرب بمنزل مراجعت نمودیم.

وشب سه شنبه بخانهٔ **لیدی قصد**[2] مهمان بوده بآنجا رفتیم بسیاری

۱- نسخهٔ مجلس: ... در کمال انتظام است و در نهایت استحکام مدرسهٔ علوم غریبه. نسخهٔ دیگر در هر دوجا: غریبیه

۲- در هر سه نسخه چنین است. در رموزالسیاحه: لیدی قصیت.

درمیان لیدیان

ازمه رویان انگلندی در آن مجمع بعزم دلربائی جمع آمده بطریق مجالس دیگر محو در ظهور طلیعهٔ آن مهوشان بی قرینه گشته بطریقی خوش آن محفل دلکش گذشت.

و یوم سه شنبهٔ بیست و هفتم جمعی از لیدیان صاحب جمال ها جلال ما را در باغی که جانورخانهٔ بزرگ بود به تماشا و تفریح طلبیده چون اجابت دعوت ایشان لازم بود در آن روز به آن گلستان رفته از تفرج گلزار و گلگشت گل رویان مهر آثار و تماشای حیوانات و طیور غریبه لذتی بی پایان حاصل گردید. کرگدن عظیمی که در خانهٔ آهنین اورا حبس نموده بودند در آن روز آن خانه را شکسته در فضای باغ بجولان در آمده بود، هنگامهٔ غریبی میکرد. از هر طرف که رو میکرد جمعی را پریشان و پراکنده مینمود. تا اینکه مستحفظین اجماع کرده آن حیوان مهیب را بعد از آنکه خسته و بی حال گشته بود به تدابیر چند در آن خانهٔ آهنین برده آرام کردند. تماشای خوبی از رفتار و حرکات آن کرکدن نمودیم. بسیار غریب جانوری است و بسیاری از حیوانات و طیورغریبه باز ملاحظه شد که شرحش موجب ملال است. باری بعد از سیر باغات و حیوانات مراجعت بمنزل کردیم.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و هشتم به پاره[ای] از دکاکین رفته تماشای صنایع و بدایع آن ملک را نمودیم. الحق از هرجزء صنعتی قوهٔ تعقل و تفکر حیران میگردد که چگونه کارهای مشکل را سهل و آسان نموده اند و بچه پاکیزگی استادی و مهارت در آن کارها بکار برده اند.

تماشای صنایع انگلیس ها

از آن جمله دردکان زرگری کمری ازالماس ساخته بودند که ازشعاع تراش آن الماسها ممکن نبود که چندان نظر درآن توان انداخت، آنچه بنظرما رسید زیاده از هزاروپانصدتوسان اجرت زرگری آن کمرمحسوب میشد. سایرصنایع ایشان‌را برای قیاس تصور باید کرد. بعداز تماشای دکاکین بخانه[ای] عالی رفتیم که آن عمارت‌را دولت بنانهاده‌اند و یک کرور[3] متجاوز اخراجات بنائی آن عمارت شده است. آنچه تصویر خوب درهرجا یافت‌شده است خریده وزبدهٔ تصاویررادر آن خانه‌آویخته و آن نگارخانه وقف عام است که هرکس بخواهد در آنجا رفته سیر خواهد کرد و پولی نمیدهد. اینقدر تصاویر دلپذیر و نقوش بی‌نظیر ملاحظه گردید که قلم‌را یارای ذکر شمه[ای] از آن نخواهدبود. در پرده[ای] تصویرعیسی ابن مریم (ع) راباجمعی حوارییین کشیده‌بودند که آن حضرت مریضی چند بانفاس عیسوی شفا داده صحت می‌بخشید. آن پرده‌را در یکی ازشهرهای فرنگ سراغ کرده به هیجده هزار توسان خریده و آورده بودند در آن عمارت آویخته و از جمله ده هزار تومان زیاده و کمتر تصاویر بسیار درآن نگارخانه میبود.

تماشای نگارخانه

بعداز تماشای آن عمارت بخانهٔ شخصی رفتیم که کیک‌راتربیت کرده وتعلیم مینمود. حرکاتی چندازآن کیکان وصنعت‌استادی کاردان مشاهده گردید. ذکر هریک از آنها بجز اینکه مستمعین حمل برکذب ودروغ کنند چارهٔ دیگر ندارد وامکان ندارد که هیچ باور کنند که

کیک بازی

۳ـ نسخهٔ‌اصل ومجلس: بنانهاده وازیک کرور.

از کیک ضعیف این همه حرکات بظهور رسدولی از آنجائی که بجهت مذاکرهٔ خاطر خود اقدام به تحریر این اوراق میگردد و پروائی ازاین نیست که کسی باور دارد یا ندارد.

«مدعی گو نکند فهم سخن گو سروخشت[1]»

باری الحق[2] بجهت پرورش دادن کیک پاره [ای] ازظروف ومکانهای رطوبتی ترتیب داده کیک بسیار مثل گله ورمه درآنجا رها کرده است که در همان هوای رطوبتی ایشان نشو و نما یافته تخم میگذارند ونتاج میدهندو بجهت دیدنآنها و ملاحظهٔاحوالشان آن که حیوانات ضعیف‌را بزرگ مینماید[3] برسرصندوقی که منزل کیکان است بلوری گذاشته است و در آن بلور نگاه کرده جرح و تعدیل احوالات کیکان رامینماید واگر یکی ازکیکانی که بکارانداخته بمیرد مثل اینکه کرّه‌اسبی راماازرمه بگیریم و بجهت سواری یا توپ خانه کشی تعلیم بدهیم بهمین قسم کره کیکی راازرمه گرفته‌آن شخص تعلیم می‌دهد. ابتدا نظر باینکه فطرت کیک آن است[4] مثل ملخ می‌جهد وراه میرود بجهت اینکه اورادرصرافت جستن‌انداخته برفتار آورند اول گلوله[ای] کوچک باندازهٔ ماشی ازآهن ساخته زنجیر باریک برآن گلوله نصب کرده‌وحلقه[ای] به‌باریکی موئی برسرزنجیراست،آن حلقه‌را بر گردن کیک

راهوار کردن کیک

۱- اصل و مجلس مدعی گرنکند.....و این صحیح است.

۲- نسخهٔاصل و مجلس :آنشخص.

۳- نسخهٔ مجلس : که آن حیوان... مینمایند.

٤- نسخهٔاصل و مجلس: مجبول برآن‌است.

مستحکم کرده اورا رها میکنند . اینقدر جست و خیز[1] می کند تا اینکه خسته می شود . بعد کم کم به رفتار آمده راه میرود وجستن بکلی ازخاطرش محو میگردد .

بعد از اینکه راه رفتن آموخت عرابه و گاری در کمال خوبی بوزن پنج مثقال ساخته بودند . چهار کیک را بجای چهار اسب بر گاری بسته در سطحه انداخته در نهایت چابکی آن گاری را باطراف سطحه میبردند ودو کیک را در جلو گاری بجای گاریبان نشانیده قمچی[2] از موی اسب به دستشان داده معاینه گاریبانی که اسب براند آن دو کیک قمچی برآن چهار کیک زده آنهارا میرانیدند[3] و آنها بهرطرف گاری را کشانیده مثل اسب رفتار میکردند .

عرابه‌رانی کیک

و در ظرفی دیگر آب کرده کشتی کوچکی در روی آن آب نگاه داشته بودند، به ترکیب لنگر کشتی زنجیر باریک از آن کشتی در آب افتاده و شراع آن جهاز بر دکل ها بسته بود، کیکی چند بجای عملهٔ جهاز بر روی کشتی گردش می کردند . آن شخص نزدیک به کیک ها رفته صفیر زد که ده دوازده کیک هم قوت شده لنگر کشتی راازآب کشیدند و بندهای شراع و بادبان هارا کشیده آن کشتی درروی آب روان گشته بحرکت درآمد .

کشتی‌رانی کیک

۱- نسخهٔ اصل : جسته خیز.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : تازیانه .

۳- نسخهٔ اصل : میرانند . مجلس : آن را میرانند .

و در محلی دیگر چرخ وبندی چاه ودلوی[1] فراهم آورده کیکی چند آب از چاه میکشیدند و برصفحهٔ دیگر کیکی چند گردش میکردند. زیر آن صفحهٔ صندوقچه، سازی بود وبطریق اوضاع ریسمان بازی ریسمانی و چوبی در بالای آن صفحه برپا نموده بودند. سازرا که کوک کرده به نوا در آورد، آن کیک ها بنای رقاصی و معلق را گذارده یکی از آنها بر بالای بند رفته بطور انسان رسن بازی مینمود وهرچیز که بدست آن کیک‌ها میدادی میگرفتند و میگرفتی میدادند.

رمالی کیک

و در صفحهٔ بسیار بزرگ کیکی دیگر رمالی میکرد وازنیک وبد امورات مستقبله خبر میداد و تفصیل این اجمال آنکه صفحه‌راخانه به خانه بطریق صفحهٔ اسطرلاب از نیک و بد احوال خطوطی چند نقش کرده بودند ومیلی دروسط صفحه نصب کرده زنجیری از آن میل بگردن کیک بسته بود. هر کس مطلب خود را قصد کرده آن استاد صفیری میزد، کیک رمال برفتار وحرکت آمده وآن میل نیزمتحرک میشد. بهاره [ای] راه که میرفت در یکی از خانه های آن صفحه می ایستاد وآن میل آهن[2] محاذی خطی توقف میکرد. سؤالی که در ضمیر بجهت استقبال هرمطلبی که کرده بودیم در زیر آن میل نوشته بود.

غذادادن به کیک

وآن کیکان را روزی دومرتبه دفعه صبح ودفعه عصر[3] غذامیدهند و غذای ایشان منحصر بخون آدمی [است] کیکانی که بکارافتاده یعنی

۱- نسخهٔ اصل: چرخ وبند چاه ودلوی. مجلس: چرخ وبندی ودلوی.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: آمده.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: یک دفعه صبح و یک دفعه عصر.

دست آموز شده‌اند[1] آنها را بهمین قسم روی دست یا عضوی گذاشته بقدری که میخواهند از خون آدمی میخورند. سیر که شدند سر از عضو برمیدارند. آنهارا بر روی صفحه نهاده بگاری کشی و سایر تکالیف میدارند و آنهائی که در قوطی ها مثل گله و رمه می باشند و دست آموز شده‌اند[2] سوراخی کوچک از سر قوطی ها باز کرده آن سوراخ هارا بر عضو آدمی میگذارند وقت تغذیه را کیکان یافته از سوراخ بیرون می آیند بلوری مثل پیاله در سر قوطی ها گذارده در مکان کیکان وسعتی داده بفراغ بال خونی خورده تا که سیر میشوند. غرض بطریقی آن کیکان را پرواری و فربه میکنند که دخلی بسایر کیکان ندارند و کیک دوساله‌را آن مرد نگاه داشته بود بقیمت اسبی نمی‌داد. مذکور نمود که اقل عمر کیک یک‌ماه است و تا دو سال هم نگاه داشته. باری در آن روز تماشای غیریبی از آن تعلیم تازه کردیم

یوم جمعهٔ غرهٔ جمادی‌الاول هنگام عصر به تماشا گاهی رفتیم که آن عمارة در کنار شط تمس[3] واقع شده مکانی باصفا و بوستانی خوش‌آب و هوا متکلمات یکی از اعیان میبود. چند پسر داشت در سواری کامل عیار بوده، هر روزه پسرهای آنشخص بر اسب سوار گشته خلقی کثیر جمعیت کرده به تماشای آنجا میرفتند وآن جوانان پاره[ای] کار- نمائی بر روی اسب مینمودند.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: کیکانی که دست آموز شده.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس: نشده اندواین صحیح است.

۳ - نسخهٔ اصل و مجلس: تیمس.

و یوم شنبه ، یکشنبه و دوشنبهٔ چهارم روزها به سیر گاهان رفته و شبهارا به میهمانی گذرانیده .

و یوم سه شنبهٔ پنجم بجهت اکتساب هوا و تفرج درخارج لندن بمسافت ده میل به معمورهٔ «ریچ مند»[1] رفتیم و ریچ مند معموره ایست خوش آب و هوا، مکانی در غایت طراوت و صفا، در بلندی شط تمس واقع گشته از اینکه نصف شهر لندن سرآب آن شط واقع است آبش بالنسبهٔ گوارا است و فضایش باصفا است. درهوتلی که آنجارا «ستاره پابند»[2] گفتندی نزول کرده آن هوتل رامراتبی چند میبود که هر مرتبه اش گلزاری باطراوت وبوستانی مملو از میوه‌های باحلاوة داشته بسیاری در آن گلزار و بوستان تفرج کرده هنگام مغرب غذائی صرف نموده مراجعت بمنزل نمودیم.

تماشای شهرریچمند

و یوم پنجشنبهٔ هفتم بعداز ظهر بدیدن نوری افندی ایلچی سلطان محمود رفته و از آنجا بیرون آمده به تماشا گاهی رفتیم که یکی از شهرهای معتبر ینگی دنیارا که دردست اهل اسپانیه میبود ونام آن شهر لیمه[3] است نقش کرده بودند بطریق تصویر شهرلندن که مذکور گردید. شهری عظیم و بسیار پاکیزه اطراف آنشهر کوه‌های بلند و اغلب پر از برف و اطراف کوهسارر ا دریا احاطه کرده عجب مکانی با صفا بنظر آمد و از آنجا بجای دیگر رفتیم که نقشهٔ شهری از ایتالیه را بهمان قسم نقش

۱- Rchmond ف.   ۲- The Star Garter ـ ف.

۲ -لیما Lima پایتخت مملکت پرو در امریکای جنوبی - ف.

کرده بودند که هیچ دیده تشخیص نمیداد که آن رنگ آمیزی و نقاشی است یا وجود دانستن باز مشتبه میگردید. تفصیل آن اوضاع را لازم آن است که آدمی خود دیده باشد به تحریر درست نمی آید. بعد از آن تماشاگاه قدری در بیرون شهر بعزم تفرج در گاری نشسته قدری گردش نمودیم.

و شب جمعه در خانهٔ **لیدی سوتمتن**[1] به میهمانی رفته مجمعی از اکابر و عظمای مملکت در آن محفل حضور داشته بازی های غریب ولعبت های عجیب در آنجا مشاهده گشت.

درمهمانی خانم‌ها

و یوم جمعهٔ هشتم بعد از ظهر در خانهٔ **میسزلترا**[2] که یکی از خواتین مشهور بود به مهمانی رفته هوای بسیار سردی بوده و اجزای مجلس چونکه لیدیان بودند و صحبت را گرم داشتند زیاده ازحد خوش گذشت.

و یوم شنبهٔ نهم روزی بود که پادشاه بعمارهٔ پارلمند میرفت و در خانهٔ مشورهٔ عام را می بستند. تفصیل پارلمان وقواعد آنجا انشاءالله بعد از این ذکر خواهد یافت. در آن روز حسب التمنای وزراء به عمارهٔ پارلمند رفتیم و تماشای آن دستگاه عظیم وقانون قدیم را کرده مراجعت به خانه نمودیم.

و یوم یکشنبهٔ دهم و دوشنبهٔ یازدهم روزها را به تماشاگاه رفته

۱- Lady Southampton - ف.

۲- نسخهٔ اصل: مستر لستر. مجلس: مستر لیتر.

و شبها به میهمانی میرفتیم . و یوم سه شنبهٔ دوازدهم بخانهٔ **میسزورنان اسمت**[1] به میهمانی رفته و شب چهارشنبه به اپره هوهوس[2] رفتیم بازی‌های عجیب و شعبده‌های غریب علاوه برتفاصیل سابق ملاحظه نمودیم که تفصیل آن صور عجیبه در قوهٔ تحریر نیست مگراینکه معاینه گردد .

هنگام‌بازگشت

و یوم چهارشنبهٔ سیزدهم پاره [ای] اخبار از دولت رسید که چنین مفهوم گردد[3] که انشاءالله هنگام رفتن‌قریب است وتاهفتهٔ دیگر خواهیم رفت . آن روزسوار گشته خارج از شهر لندن به مکانی که هرروزه جمعیتی کثیر از کاری های خواتین و سواران آن مملکت که به هوا خوری و تفرج میآیند رفتیم تفرجی حاصل گردید .

تماشای بالون

و یوم پنجشنبهٔ چهاردهم به تفرج باغات و گلستان خارج از شهر چند میلی رفته مراجعت‌نمودیم . درهنگام مراجعت در کوچه‌وبازار جمعیتی ازاطفال‌ورجال[4] بهرطرف میدوند ازتکاپوی ایشان سؤال‌نمودیم گفتندکه امروز پنج گنبد هوائی که بزبان ایشان « **بلون** »[5] است بهوا میرود . ما نیز اشاره نمودیم کاری مارا براثر آن‌جماعت راندند تااینکه رفته و تماشائی کرده باشیم . بعداز رفتن در عقب‌آن جماعت به‌فضائی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : مستر درنان اسمت .

۲- در هرسه نسخه چنین و ظاهراً صورت مغلوطی از « اپراهوس»است .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : گردید.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس . . . را دیدیم

۵- بالن - ف.

رسیدیم که در کنار شهر واقع گشته بود. پاره[ای] گلزار و بوستان در آن محوطه واقع گشته جمعی کثیر از مرد و زن در آن مجمع جمع آمده منتظر تماشای آن صنعت می‌بودند و روی هوا را بمرکب نظاره مینمودند[1] پس از چند دقیقه از دور بادوربین های بسیار خوب که ملاحظه مینمودیم در روی هوا به‌اندازه کبوتری هریک از آن گنبدها ظاهر ونمایان گشته زیاده ازده پانزده میل اززمین مرتفع گشته درفضای هوا طیران مینمودند و آن خلق از اطراف اجماع نموده هریک به گوشه [ای] ملاحظه و تماشای آن لعبت غریب را مینمودند و آن گنبدها همه‌جا می آمدند تا محاذی سرما رسیدند وچنان مرتفع بودند که به‌اندازهٔ کبوتری مینمودند یکی از پنج گنبد معیوب و مستعمل‌شده بود. آن هوای لطیف که در آن دمیده و حبس نموده بودند که باعث برصعودش شده بوداز گنبدخارج گشته هوای ثقیل داخل در گنبد شده یک مرد ویک‌زن که در آن گنبد نشسته بودند از آن ارتفاع به زیرآمده وقتی که بر سرشان رفتیم آن‌مرد استخوانش در پوست[2] نرم‌شده بودوزن‌را نیمه نفسی باقی‌بود و تا امروز که سه روزگذشته است به تدابیر حکمای فرنگ و معالجاتی که کرده اند هنوز نمرده است و این از جملهٔ نوادر و اتفاقات است باری حفظ خدائی زیاده ازاین خواهد بود.

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: می‌پیمودند.

۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس: در پوستش.

و یوم جمعه بخانهٔ لیدی رمین‌تن[1] به مهمانی رفتیم مجلسی از اغیار خالی و جمعی از اهالی آنخانه:

همه سیمین عذار و عنبرین مو

همه شکر لبان و چشم جادو

برسم مهمان نوازی باهزاران گونه‌عشوه سازی چون گل درپهلوی ما نشسته انواع تعارفات و اقسام تکلفات‌را به ظهور میرسانیدند ومانیز برسم وداع نظاره را از جمال بی‌مثالشان توشهٔ مسافرت داده‌زادوراحلهٔ ایام مهاجرت‌را بر میداشتیم :

وداع‌باجمال خوبرویان

بوسه دادن بروی یارچه سود

هم در آن لحظه کردنش بدرود

سیب گویا وداع یاران کرد

روی آن نیم سرخ و نیمی زرد

باری در آن شب از مصاحبت یاران و هم‌نشینی دلداران بسیار بسیار خوش گذشت.

ویوم‌جمعهٔ پانزدهم‌به اصطبل پادشاهی‌رفته اسبهای سرکاری‌را که مخصوص گاری و برای سواری مقرر داشته بودند تماشا کرده‌الحق جمیع آن مراکب ممتاز میبود و پاره [ای] اسبهای غریبه که از نوع سایر اسبها تفاوت داشت درآنجا ملاحظه گردید. گردن آن اسبهاقطرش دوذرع و نیم و کاسهٔ سمشان بسیار بزرگ بود. یال آن اسبها برروی

تماشای اسبها

1- Lady Remington .ف

زمین میریخت هیأتی غریب داشتند . پس از تماشای انواع اسبها گاری‌های پادشاه را تماشا کرده الحق دستگاهی عظیم از هر جهت بجهت آندولت مهیا شده است .

از آنجا که بیرون آمدیم و بخانه مراجعت میکردیم در مکانی غوغائی از کلاب استماع افتاد گفتند که در این جا خانهٔ سگ فروشان است . انواع سگها در اینجا بهم‌میرسد و باقسام‌مختلف باآن‌ها رفتار و بازی میکردند . آنهارا تعلیم میدادند . از آنجمله یک جفت توله سگ‌را شخصی در آن خانه به سیصد وپنجاه‌توسان پول داده میخرید وصاحبش راضی نمی گشت . بسیار تعجب کرده سؤال نمودیم، که خواص وهنر این سگ‌ها چه چیزاست که اینقدر باید قیمت داشته باشند[1] گفتند این سگها هنری ندارند همین قدراست که زنها و دختران از این نوع سگ خوششان می‌آید والفتی دارند ولی سگ‌های باهنر دیگراست که چهارصد تومان و پانصد تومان‌هم دادوستد می‌شود . از آنجمله سگ سیاه بسیار بزرگی که پشم او معاینه برّهٔ قلمه[2] بود طوق از طلا بگردن اوانداخته نشان دادند . گفتند که چند روزقبل از این، آن‌سگ‌را ازشخصی به هفتصد تومان خریده بودند و سبب فروختن صاحبش این بوده است که آن سگ‌را تعلیم چنان داده بوده است که هرچه در جائی پنهان کرده یا در خانه میگذاشت همینقدر که سگ‌را اشاره میکرد سگ بآن

سگهای قیمتی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: داشته باشد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : گوسفند قلمه.

مکان رفته چیزی که معهود میانهٔ سگ وصاحبش بود میآوردوپاره[ای]
هنرهای دیگر نیز از آن سگ مذکور گردید.

روزی صاحبش بصحرا رفته وسگ‌را نیز همراه برده بود. تقاضای

گرفتاری ریش

شکم بیخ ریش صاحبش‌را گرفته مجال کندن زیرجامه‌را نیافته‌لباس و
زیرجامه‌را و اندامش‌راملوّث نموده ازاتفاق در آن‌وقت‌آنشخص بهمان
ساعت میهمان جمعیتی از لیدیان بوده فرصت اینکه بخانه رودوزیرجامه
پوشد نیافته زیرجامه از پادرآورده درزیر درختی پنهان می کند وشلوار
روپوش را پوشیده بخانهٔ میزبان در میآید. فصل زمستان بوده وجمعی
ازلیدیان گرد بخاری نشسته بودند. آن شخص در جوقهٔ ایشان درمیآید
و می‌نشیند. سگش دراتفاق اوبه مجلس حاضر گشته بعدازلمعه[1][ای]
رفقا استشمام[2] کثافتی از آنشخص می کنند و بهمهمه و بد دماغی درآن
مهمان نورسیده نگریسته[3] آن بیچاره دریافت مطلب را مینماید. ازروی
اضطراب بهتان آن روایح منتنه را نسبت بآن حیوان داده چوبی برسگ
زده اورا از مجلس بیرون کرده، آن سگ بتصور اینکه بعادهٔ معهود
صاحبش اورا فرستاده است که آن زیرجامهٔ پنهانی‌را از زیر درخت به
مجلس آورده‌باشد[4] دفعی بیرون رفته وآن جامهٔ ملوث کثیف‌را[5] به‌دهان

تهمت وگواه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: لمحه. واین صحیح است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: استشمام رایحهٔ منتنه و

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: وبهمهمه افتاده در مهمان‌نورسیده‌نگریسته

۴- اصل در پرانتز-ومجلس: وبمضمون گواه عاشق‌صادق در آستین باشد

۵- اصل در پرانتز- و مجلس: که شاهدصادق بربی گناهی خودش بود.

گرفته حاضر در آن مجلس می کند وآن‌مرد از خجالت وانفعال نزدیک به هلاکت رسیده . روز دیگر بجهت آن انفعال سگ‌را فروخته وایشان خریده بودند .

وسگی‌را نشان دادند که صاحب خودرا از کنارهٔ دریا که غرق شده بود گردنش را به‌دندان گرفته بسلامت به‌ساحل نجات‌رسانیده بود و آن سگ باندازهٔ الاغی میبود .

باری بعد از آن تماشاگاه بخانه رجعت‌نموده ویوم‌شنبهٔ‌شانزدهم به تماشای بعضی‌ازگلستان‌و تفرج وپاره[ای] ازبوستان خودرا مشغول ساخته . دریوم یکشنبهٔ هفدهم به تماشای جهازی رفتیم که پادشاه انگلستان بجهت سیدسعید[1] امام مسقط از راه عنایت برسم هدیه میفرستاد اگرچه مدت زمانی‌می‌بود که امام‌مسقط بستگی وتعلق بدولت انگلیس داشته ولی درسنهٔ هزارو دویست‌و پنجاه‌ودو بجهت وفور استحکام مخالصت‌و تشدید مراسم الفت مرکب«لوارپور»[2] راکه در بحر هندوستان و خلیج فارس و عمان بی‌مثال از اقران[3] بوده بانضمام چندرأس اسب‌و بعضی از تحف و هدایا بدولت علیه انگلیس‌فرستاده پادشاه انگلیس نیز ازراه

---

۱ ـ بطوریکه درصفحهٔ ۲۷۸ و ۲۷۹ گفتار اول فارس نامهٔ ناصری یادشده‌خواهر پشت‌وکالبدی رضاقلی‌میرزا زن امام مسقط‌بوده . ف. مجلس : صید سعید .

۲ـ Liverpool ـ ف .

۳ـ اصل : بی‌مثال وبی‌قرین . مجلس بی‌مثال وقرین .

مرحمت آن جهاز را بمصاحبت کپتان کوگن[1] بجهت امام مسقط میفرستاد ازاینکه این جانب را باامام معزی الیه دوست ویگانه میدانست[2] خواسته تحفه‌ای که بجهت او عنایت شده است بنظرما هم رسیده باشد. بنابراین یک نفر از کپتان[3] دولت اشاره رفته که درآن روزمارا دعوت بتماشای آن جهاز نمودند. مانیز اجابت دعوت ایشان را کرده در آن روز باتفاق کپتان و زنان ایشان خارج از شهر لندن بمسافت چهل میل بکنار شط تمس[4] در مکانی رسیدیم که صحرائی را در کنار شط بجهت ساختن و پرداختن جهازات کرورها اخراجات کرده ومکانی غریب وبنائی عجیب ساخته و بنانهاده بودند.

تماشای کشتی امام مسقط

و تفصیل اماکن مذکوره چنان بود که در کنار شط بطول رود - خانه متصل بهم دوهزارقدم دردوهزارقدم بعضی جاها کمتر حفر[5] نموده

۱- Capt Cogan - ف. اصل: کوکس. مجلس: کوکیس

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: میدانستند. و در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی بخط محرر کتاب نوشته شده است: «ظاهراً گمانم این است که بعلاوه خصوصیت و یگانگی رضاقلی میرزا باامام مسقط، یکی ازصبایای مرحوم فرمانفرما درحال حیات فرمانفرما باامام مسقط داده شده بوده است که خواهر رضاقلی میرزا باشد واین اتحاد و یگانگی بواسطه نسبت نیز بوده است. درهرصورت باید از تواریخ معلوم نمود که چنین بوده است یانه لمحرره.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: کپیتانان.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: تیمس.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس: و بعضی جا کمترحفرهاحفر.

بودند عمق[1] آن دریاچه‌ها هریک صد ذرع میشد. دریچه های[2] آهنین بجهت آن دریاچه ها معین کرده بودند که در مدّه[3] که آب بالا میگردد[4] آن دریچه هارا برداشته جهازات[5] از آن راه داخل بآن دریچه ها[6] میشوند و در وقت جزر که در آب نقصان بهم میرسد دریچه ها را انداخته و مستحکم نموده مثقال آب[7] در آن دریاچه ها باقی نمی‌ماند و کشتی به گل مینشیند. آنچه بخواهند در مدت[8] که احتیاج باشد به تعمیرات جهازات در آنجا می پردازند و بازهروقت که بخواهند جهاز را آبی کنند در هنگام مدّه دریچه ها را کشیده آب شط در آن محوطه بزیر کشتی افتاده بهرجا که خواهند میروند و تمام آن دریاچه هارا از سنگ وساروج واجزائی که در آب منجمد[9] می‌شود بطریقی مضبوط ساخته اند که یک پارچه ازسنگ ملاحظه میشود و تمام آن دریاچه هارا از چوبهای طویل[10] سقف پوش

دریاچه‌های سقف دار

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: که عمق.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ودریچه های.

۳- نسخهٔ اصل که درهنگام مده - مجلس: که درهنگام مد.

٤- اصل ومجلس: که آب بالا می‌آید.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: جهازات متوار.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس: در آن دریاچه ها.

۷- اصل و مجلس: مثقالی آب.

۸- اصل و مجلس: درآنوقت آنچه بخواهند درهرمدتی احتیاج داشته باشند

۹- اصل و مجلس: متحجر می‌شود.

۱۰- اصل و مجلس: بسیارطویل.

کرده بودند بطریقی که جهازات ودکلهای جهازات به سقف آن نمیرسید و آن پوشش بجهت این است که در هنگام تعمیر جهازات باران نقصانی[1] نرساند و آفتاب نتابد. الحق مکانی عظیم و بنائی مستقیم بود تماشائی کردیم.

اوصاف کشتی امام مسقط

بعد از ملاحظهٔ[2] آن فقرات در جهاز سید سعید در آمدیم. تابحال جهازی بآن آراستگی و اسباب بدان نظافت و شایستگی ندیده بودیم* . اگرچه جهازش چندان بزرگ نبود ولی هیچ عشرت خانه بدان تنقیح و صفا نخواهد بود و هیچ عمارتی بدان زینت و صفا ندیده بودیم*[3]. یکصدو بیست هزارتومان اخراجات جهاز شده بود. عرشهٔ آن جهاز پنجاه قدم است و ده توپ دارد ولی هرچه تصور شود درلطافت و نظافت آن کشتی و اسبابی که درآن مهیا کرده اند هنوز کم است[4] بعداز تماشای جهاز بخانهٔ یکی از کپیتانان متشخص که چندی در هندوستان بوده مهمان بودیم. درعرض راه که میرفتیم چندین دست عمارت و بنیان های عظیم بنظر ما رسید که درکنار شط تمس بنا نهاده بودند و جمعی کثیر مرد و زن درآنجا به تماشای وتفرج[5] مشغول بودند. فضائی درکمال خرمی و طراوت و اغلب پیرمردهای چندین ساله که بسیاری قادر بر رفتار و حرکت نبودند درآنجا بهم میرسید. از آن عماراة و اشخاص

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: زحمتی. ۲- اصل ومجلس: تماشای.

۳- عبارت بین دوستاره در نسخهٔ مجلس نیست.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: هنوزکم است.

٥- نسخهٔ مجلس: بتماشای آنجا.

سؤال کردم گفتند این عمارة رادولت بنا نهاده‌اند مخصوص نوکرهائی که در مراکب سرکاری خدمت کرده باشند و پیرشده توانائی خدمت را نداشته باشد[1] . بعداز ظهور خدمات[2] در این خانها می‌آید نان ولباس و اخراجاتی معین باو[3] میدهند که بقیهٔ عمر را به آسایش و فراغت گذرانیده[4] هروقت که بمیرد[5] درآن مقبره‌اورادفن می کنند واطفال ایشان را تا بحد تکلیف در مدرسه [ای] که ساخته‌اند درس و تعلیم داده بعداز بلوغ ایشان را بجای پدرانشان نوکر می نمایند واین مخصوص است بجهت نوکری که در مراکب خدمت می کنند . بعداز اطلاع براین معنی در آنعمارة جائی رفته تصاویری بی‌حساب ازجهازات وغزواتی که‌انگریزرا با سایر سلاطین در روی‌آب اتفاق افتاده بود و اشخاصی که کارنمائی‌ها وهنرها نموده بودند درآنجا ملاحظه گردید که‌شرحش باعث تطویل است . یکی ازکپیتانان[5] متشخص دولت که دردعوای‌با فرانسیس بعداز فتحی نمایان گلوله خورده کشته گردیده بود چون آن کپتان هنرها و دعواها[6] و شجاعتها بکار برده بود قبای خون‌آلود اورا درصندوقی بلور نهاده هرکس که بتماشای تصاویرآن عمارة میرفت اورا برسرآن قبای

خانه‌های بازنشستگان نیروی‌دریائی

جامهٔ خون‌آلود نلسون

۱- اصل ومجلس درهر دومورد باشند ۲- اصل ومجلس: پس ازانجام خدمات

۳- اصل و مجلس: به آنها ٤- اصل ومجلس: گذرانیده باشد.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : بمیرند .

٦ - تصور میرود ادمیرال نلسن معروف باشد - ف. در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی‌هم بخط محرر نوشته شده «گویا لارد یا کپیتان نلسون باشد» .

٧- اصل و مجلس : دردعوا.

خون آلود میبردند و احترامی تمام[1] میکردند باو[2] . از بس تصاویر ملاحظه کردیم خسته شدیم. بعد، از آن خانه به خانهٔ کپیتانی رفتیم. خانه باصفا و مکانی برکنار شط تمس واقع گشته در آنجا غذائی صرف شده بسیار در آن روز خوش گذشت.

و یوم دو شنبهٔ هژدهم[3] بخانهٔ مسترسانی[4] حکیم رفته قاعدهٔ انقطاع ناخوشی آبله را اوآموختم که بدان دستورالعمل قطع آن ناخوشی می گردد.

و یوم سه شنبهٔ نوزدهم بعلت اینکه روز چهارشنبه ارادهٔ حرکت داشتیم بجهت وداع لارد پالمستون وزیر دول خارجه به «فارین افس»[5] رفتیم که اوراملاقات کرده وداع نموده روانه شویم. فارین افس عمارتی است بسیار بزرگ، آنجارامحکمهٔ وزیر دول خارجه ساخته‌اند، هرکس وزیر باشد یک ساعت بعد از ظهر تا هنگام مغرب درآنجا نشسته به امورات محوله مشغول خواهد بود و طریقهٔ ایشان چنانست. خودوزیر اطاق علاحده دارد[6] و چند اوطاق دیگر مخصوص باشخاصی[7] که در

وداع باوزیر امور خارجه

۱- نسخهٔ مجلس : نمایان.

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس : بآن قبای خون آلوده . باری.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : هیجدهم.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: مسنی. دراصل منی هم خوانده می‌شود.

٥- Foreing office - ف .

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : در اطاق علیحده می‌نشیند .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : به‌اشخاصی‌است.

آنجا به دادخواهی و عرض مطلبی می‌آیند و هرخانه بقدر پایه ومایهٔ اشخاص، اگر متشخصین باشد یا متوسطین الی مبتذلین هریک جائی دارند. ایشان آمده درخانه هائی که مقرراست خواهند نشست یک یک را فرداً فرد احضار می کنند وهرکس مطلب خود را به او گفتگو کرده مرخص می‌شود. در هنگام رفتن آن شخص زنگی بزرگ در وسط آن عمارت نصب کرده‌اند یکی که مطلب خودرا گفته جواب شنیده دیگری را احضار می کنند. بهمین طریق مادامی که نشسته‌است رتق وفتق مهمات دول خارجه‌را می‌نماید و دفترخانه ها در آنجا هست که چندین[1] هزار منشی و نویسنده نشسته‌اند متصل بهم نوشتجات باطراف بلاد می‌نویسند هریک از وزراء‌را بهمین قسم محکمه‌است[2].

ترتیب ملاقات وزیر

باری در آن روز بآن خانه رفته ولارد پالمستون‌را ملاقات کرده جواب مطالب مارا ازدولت بطریق بسیار خوش داده بودند ومشارالیه‌نیز بسیار اظهار مهربانی وغمخواری نموده‌قراری‌چندفیما بین این جانب ودولت انگلستان گذاشته که ثمر آن انشاءالله بعداز وقوع نوشته خواهدشد. باری مشارالیه‌را وداع کرده از آنجا بیرون آمدیم.

وشب چهارشنبه درخانهٔ کپیتان گرنلی[3] مهمان گشته مشارالیه‌را خانه[ای] بود در غایت صفا و گلزاری خوش آب و هوا. جمعی از

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: که چندین.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: محکمه ایست.

۳- Capt Grindlay - ف. دراصل: کریلی. مجلس: کرنلی

اعیان ودختران بزرگان‌را وعده گرفته در آن محفل حاضر ساخته بودند.
بعد از صرف غذا قدری از شب را به آهنگ چنگ و ارغنون و نغمهٔ مهوشان پری فنون گذرانیده[1] بخانه رجعت نمودیم.

ویوم چهارشنبهٔ بیستم تیمور میرزارا اندك تبی عارض گشته مانع حرکت گردید ولی دونفر نوکر که همراه‌بودند ایشان‌را با بعضی ازبارهای ثقیل ازراه شام به بغداد روانه نموده وخود مهیای حرکت ازراه اسلامبول بودیم و در آن روز بخانهٔ یکی ازلیدیان صاحب‌جمال میهمان گشته.

مهمانی در کشتی امام‌مسقط

شب پنجشنبه به جهازی که بجهت سید سعید امام مسقط‌میرفت به مهمانی و ضیافت رفتیم. کپیتان کوکس[2] جمعی ازلیدیان‌ودختران را در آن جهاز به میهمانی طلبیده بسیارخوش گذشت.

و یوم پنجشنبهٔ بیست‌ویکم نیز بعلت ناخوشی تیمورمیرزادا کتر تا روز شنبه رفتن‌مارا به تعویق انداخت.

و یوم جمعهٔ بیست و دوم نیز توقف نموده ویوم‌شنبه‌بیست‌وسوم جمادی‌الاول[3] مستر فریزه آمده بیان نمود که امروز اسباب‌سفر شما با نوشته‌جاتی که از دولت تمنا کرده بودید همه آماده و مهیا است و به هیچوجه ناتمامی درامور نیست ازدولت مأمورم که بجهت‌خدمتگذاری شما تاالا [کذا] اسلامبول آمده باشم و از اسلامبول بطور خاطر خواه

حرکت‌ازلندن

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : پرفنون.

۲- Cogan .ف. مجلس: کوکیس.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : این دو کلمه‌را ندارد.

شمارا روانهٔ بغداد نمایم. گاری مارا حاضر نموده مهیای رفتن از شهر لندن شدیم.

قریب بظهر جمعی از بزرگان و آشنایان حاضر گشته یک یک یاران را وداع کرده از شهر لندن بیرون آمدیم. مدت توقف ما در لندن[1] طول کشیده ولی هر روزه به باغی و هرلحظه به تماشائی[2] روز و شبی نمیرفت[3] که به ضیافت نمی‌رفتیم. گاه بود که درشبی بیست خانه میهمان بودیم و میسر نمی‌شد که هرجا رفته باشیم بهر کس[4] که زودتر وعده داده آنجا می‌رفتیم از[5] صغیر و کبیر مملکت نه اینقدر محبت و مهربانی ملاحظه کردیم که بتوان شمه [ای] ازآن تحریر نمود. درآن[6] مدت قلیل این قدر آشنا و دوست بجهت ما بهم رسید که در هنگام مفارقت رقت دست داده و منزل ما در توقف لندن در «میوه هتل»[7] که اول هتل ها است بوده مخارج ما در ایام توقف درلندن از سرکار دولت بوده الحق کمال مهربانی را فرموده که مارا نهایت خجالت حاصل است.

۱- طبق ترجمهٔ انگلیسی تقریباً چهارماه.ف. درنسخهٔ نفیسی بخط دیگر: سه ماه الا سه روز. نسخهٔ مجلس: ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: تماشائی بودیم.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: نگذشت.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: لهذا بهر کس.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: واز.

۶- نسخه اصل و مجلس: و درآن.

۷- Mivart's Hotel .ف.

باری اگر کسی به شیوهٔ سیاحت در آن مملکت صد سال توقف کند و هر روزه اوضاعی تازه و صنعتی جدید را بخواهد که[1] ملاحظه نموده باشد باوجود قوهٔ کامل[2] در عرض صدسال عشری از اعشار[3] قوانین و دقایق صنایع و حکمتهای بدایع[4] آن مملکت نتواند دید ونوشت بمضمون لا یدرك کله ولا یترك کله[5] در مدت قلیل آنچه ملاحظه شد باوجود عدم لسان[6] پاره[ای] جزئیات از قواعد و مرسومات ایشان نوشته شد[7].

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : که ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : قوت و قدرت.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : و اندکی از بسیار.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : بدایع حکمتها.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : مالا یدرك کله لا یترك کله.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : با وجود اختلال حواس و هجوم قوافل نسیان باز.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : ودر اینجا نیز لازم است که قبل از بیان حرکت از شهر لندن پاره[ای] از جغرافیای مملکتی و بعضی قواعد دولتی و قدری از رسوم ملتی نیز نگاشته شود که این مختصر بقدر الحصه از هیچ مطلبی بی‌بهره نباشد.

جغرافیای مملکت انگلستان و پاره‌ای

مسائل دیگر[1]

حدود انگلستان

مملکت انگلستان مشتمل است بر سه جزیره که اطراف آن را دریای محیط و بحر شمال احاطه نموده است. شمال آن جزایر متصل به بحر شمال است و آنچه از آن دریا قطع مسافت شود بطرف شمال معموره نخواهد بود الا امیریکه[2] که عبارت از ینگی دنیا باشد ومسافت آن بیست روز زیاده نیست. وازطرف جنوب حدودش متصل است بمملکت فرانسه و دریائی که میانهٔ جزیرهٔ انگلند و مملکت فرانسه واقع است[3] بیست وسه میل زیاده نیست ودرسه ساعت قطع آن مسافت راتوان نمود. و از سمت غربی آن اتصال به مملکت سپانیه[4] دارد و شرقش مملکت نمسه و بلاد پروسیه واقع است و جزایر مذکوره انگلند و اسکاتلند و ایرلند است و از انگلند به اسکاتلند بخشکی توان رفت در واقع انگلند و اسکاتلند یک جزیره خواهد بود ولی مشهور دوجزیره است و درمیانهٔ آن جزایر با ایرلند دریائی به مسافت پانزده میل واقع است و بعد این[5]

۱- طبق نسخهٔ اصل و مجلس: .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : امریکه .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : واقعست که ... و غلط است.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : اسپانیه .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : بعدازاین و غلط است.

جزایر از خط استوا پنجاه و یک درجه می‌باشد و بحسب تقسیم اربعه جهان از قسم اریه[1] محسوب می‌شود. هوایش باعتبارقربت[2] به قطب شمال سردسیراست ولی‌اینقدر مخالف‌است که در چهارساعت ازهرفصل فصول[3] اربعه‌را ظاهر مینماید و اغلب در هوایش[4] ابر است و فصول اربعهٔ آن مشخص نیست و برسات[5] در فصل تابستان ظاهر می شود وباندگی قطع نمیگردد. از وفور باران درهر فصل زمین و بوستانش چون زمرد سبز است و ممکن نیست که سبزهٔ زمین قطع شود. در آنجا حیوانش[6] در عرض‌سال بکلی سبزه[7] میچرند و متصل بارندگی‌می‌شود. واتفاق چنان است که یک ماه چهل‌روز[8] آفتاب مرئی‌نمی‌شودودایم[9] ابر است و رطوبت هوایش بسیار[10] ساعت روزش در نقطهٔ اول سرطان به هژده ونیم میرسد[11] سوای بین‌الطلوعین که از طلوع تاالی[12] غروب

۱ـ نسخهٔ اصل : اروبه ـ مجلس: اروپه.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : بواسطهٔ قرب.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: ازفصول.

٤ـ نسخه اصل و مجلس : درندارد.

٥ـ نسخهٔ اصل و مجلس : وبارش تابستان که بلسان هندی برصات می گویند.

٦ـ نسخهٔ اصل و مجلس : ولهذا حیواناتش.

۷ـ نسخهٔ اصل و مجلس : درسبزه.

۸ـ نسخهٔ اصل و مجلس : الی چهل روز.

۹ـ نسخهٔ اصل و مجلس : دایم هوا.

۱۰ـ نسخهٔ اصل و مجلس : بسیار است.

۱۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : هجده ساعت ونیم.

۱۲ـ نسخهٔ‌اصل ومجلس : الی‌غروب آفتاب باشد.

باشد و همچنین در اول جدی شبهایش هژده ساعت ونیم[1] خواهدبود و اغلب قطع و فصل مهمات در شب واقع میشود.

اطراف آن‌سه جزیره‌رااز قراری که بقدم[2] پیموده اند سه هزار میل میشود و خلایق آن سه جزیره بیست و هفت میلیون که پنجاه و چهار کرورباشد، بر آورد شده است و مالیاتی که ازآن خلایق بدولت هرساله میرسد و مصارف میشود چهارصدو هشتاد کرور است[3] اگر دولت را با دولتی خارج نزاع واقع گردد زیاده ازاین آن جماعت امداد بدولت خواهند نمود چنانچه در سنوات منازعهٔ فیمابین انگریز وبنی‌پارت[4] سالی هشتصد کرور[5] مخارج جدال را آن‌جماعت بدولت میدادند.

جمعیت ومالیات انگلستان

و در این جزایر معادن طلا و نقره، مس و آهن، سرب وقلع، روی وزغال، گوگرد و نفت، زرنیخ ونمک کلا بهم و مبالغها منافع آنهاست و زیاده از طلا منفعت معدن[6] زغال است که هم سنگ خود منفعت آن طلا می‌باشد و همه کاررا از جهازات باری[7] و روشنائی تمام مملکت وصنایعی که متداول است‌تمام‌وکمال بمصرف[8] زغال ومنفعت

معادن‌انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : میشود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : قدم تحقیق .

۳- در ترجمهٔ انگلیسی ۱۲۰ کرور قید شده وبه پونداست.ف.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : پاناپرت .

٥- در ترجمهٔ انگلیسی ۸٤۰ میلیون برآورد شده.ف.

٦- اصل و مجلس : کلمهٔ معدن‌را ندارد.

۷- نسخهٔ‌اصل و مجلس : ناری

۸- نسخهٔ‌اصل و مجلس : بواسطهٔ‌مصرف.

آن خواهد بود . آنچه برآورد کرده‌اند منفعت معدن زغال روزی دو کرور و نیم است .

و شهر پایتخت در انگلند واقع است که مشهور بلندن است . اگر چه وجبی اززمین این سه جزیره خالی ازخلایق وآبادی نیست ونمیتوان که شهرستان و قراء را مفروض از یکدیگر نمود[1] ولی آنچه از آن عمارات که اورا مدینهٔ لندن خوانند دو ملیون که عبارت از چهار کرور باشد جمعیت خلق آنجارا معین نموده‌اند و خانه بخانه‌را ثبت کرده‌اند واین چهار کروراشخاصی هستند که صاحب کرورو الوفند وما دام کسی راسرمایه ودولت زیاد نباشد نمی‌تواند در شهر خانه داشته باشد واین چهار کرور خلایق همگی صاحب ثروت و مکنت می باشند ویکی از علامات وفور دولت در آن مملکت است که خانهٔ شخص در شهر باشد اندك که بی مایه شود نمی تواند در شهر گذران نماید لازم است که خانهٔ شهررا فروخته ودر بیرون ازشهر خانه ومسکن گیرد واز هجوم خلایق در کل این جزایر بخصوص در شهرلندن قیمت زمین بسیار است . در وسط شهرلندن زمینی که خالی از عمارت باشد وجب در وجبی[2] که به اندازهٔ خشتی بوده باشد به صدتومان دادوستد میشود پاره[ای] باغچه ها که دربعضی از خانها واقع است بصد هزارتومان وچهارصد هزارتومان دادوستد میشود .

وازجمله مداینی که در کل معمورهٔ جهان به عظمت مشهور است

۱- اصل ومجلس: از یکدیگر جدا ومفروز نمود .

۲- اصل و مجلس : یک وجب در یک وجب .

هشت شهر است که بترتیب عظمت و وفور خلایق آنجا بالنسبه مذکور می گردد: اول شهر لندن است که پایتخت مملکت انگلستان است.

دوم شهر «پین کین»[1] است که پایتخت مملکت چین است. اگرچه شهر پین کن که پایتخت مملکت چین است به آراستگی و معموری لندن نمیشود ولیکن آنچه مشخص شده و در تواریخ فرنگستان ثبت است در این اوقات آبادی مملکت چین بحدی رسیده که ششصد ملیون که عبارت از هزار و دویست کرور خلق باشد در مملکت چین موجود است.

شهرهای بزرگ جهان از نظر مؤلف

سیم شهر «پاریز» است که پایتخت مملکت فرنکسیس است.

چهارم شهر «اسلامبول» است که پای تخت مملکت قسطنطین است.

پنجم شهر «کلکته» می باشد که حال بتصرف پادشاه انگلیس است

ششم شهر «رومه»[2] است که پایتخت مملکت روم است.

هفتم شهر «وبیه» است که پای تخت قیصر نمسه است.

هشتم «پطرس برگ»[3] است که پای تخت روس است.

و این هشت مدینه اعظم مداین عالم است و از همه معموره تر و خلایقش بیشتر شهر لندن است.

شط تمس از وسط معمورهٔ شهر می گذرد اگر چه آب آن شط بقدر شط فرات بلکه کمتر از آن است ولیکن بجهت عبور و تردد جهازات

۱- Pekin . ف.

۲- رم . ف.   ۳- پطرز بورغ . ف.

بزرگ آن آب را به تدابیر عملی که جلوآب را سد[1] می‌بندند و پاره[ای]
حکمتها بکار می‌برند آب را زیاد می کنند بطریقی که جهازات متوارسه
دولی عبور از آن شط می کند و دوازده پل بر روی آن شط بسته‌اند که
هریک از آنها سه کرور و چهار کرور بلکه پنج کرور اخراجات کرده‌اند
و یکی از آنها پلی‌است که از آهن بسته‌اند مثقالی سنگ و گچ وچوب
صرف آن پل نشده است تمام از پارچه ها و زنجیر های آهنین است که با
سیخ های آهنین کوبیده‌اند و پل ساخته‌اند و پلی که از زیر زمین ساخته
اند و پلی دیگر که معلق است سابقا ذکرش گذشت بر روی همین شط
واقع است .

و روی آن شط عظیم هرقدر که نظاره شود از کثرت کشتی و
جهازات آب پیدا نیست که روی شط را مجموع جهاز گرفته‌است . وجهازات
سرکاری که مخصوص جنگ‌است سوای جنگ وآوردن مکاتیب واخبار
ممالک بخدمتی دیگر مأمور نمی‌شوند هزار ودویست فروند جهاز میشود
که اغلب از صدو بیست توپ در آن جهازات میباشد تاسی توپ کمتر
ندارد و این مخصوص دولت‌است . و تجار ممالک انگلستان از قرار بر
آوردی که‌شده است دویست‌هزار فروند[3] جهاز دارند که بجهت تجارت
معین نموده‌اند . و همچنین از ولایات دیگر که بجهت معامله جهازات
بیحد و حساب به مملکت انگلند می‌آید . روی آن شط و دریا سیاه از

کشتی‌های انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : سده

۲- نسخه اصل ومجلس : پیچ ها.

۳- در ترجمهٔ انگلیسی : ۲۰۰۰۰ تخمین‌شده.ف.

جهازات و سنگارات است .

الحق قوهٔ دولت انگریز به دریا وجهازاست وتفاخرایشان بهمین مرحله میباشد. چنانچه پادشاهی که بالفعل است در عهد برادرش وپدرش که پادشاه بوده اند او کپیتان باشی جهازات بوده و اغلب در روی دریا بوده است .

دریانوردی انگلیس‌ها

باری آنچه بر آورد کرده‌اند اگرجهازات ممالک عالم متفق‌شوند عدد جهازات انگریز زیاده از آنها است و در چابکی و جلد دستی که مشخص است ده جهاز به یک جهاز ایشان نمی‌تواند جنگید وهر فرقه در روی آب همیشه مغلوب ایشان بوده‌اند و از جمله دوازده وزیر یک نفر مدیر امورات جهازات سرکاری است و در این‌اوان لاردمین‌تو[1] وزیر مختار جهازات میباشد و سوای این جهازات که مذکور گردید در ینگی دنیا و جزایر استرالیه و هندوستان جهازات بسیار بیحد و شمار ازآن دولت میباشد که دروقت‌ضرورت‌فرمان بردارخواهند بودواغلب جهازات سرکاری در روی شط تمس ملاحظه گردید. آن آب متصل به دریامیشود ولیکن آبش بسیار ثقیل و کثیف است اشتهای غذا بهیچوجه از آن آب بهم نمیرسد و اهل آن مملکت در چندین شبانه روز یک دفعه بجهت ضرورت آب می خورند[2]

۱- Lord Minto . ف. نسخهٔ اصل و مجلس : من‌تو.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس این‌قسمت‌را اضافه‌دارد : «درتمام فصول‌وطول سنه که در آنجا بارش می‌آید خوب‌است که آب بارش خورده باشند و خودرا از هر زحمت بی‌آبی‌نجات داده باشند».

دکاکین و کارخانهٔ صنایع آن مملکت تمام خارج شهر است مگر اینکه هر متاعی که باتمام رسید در دکان شهر آورده بفروش میرسانند[1].

دکانداری در انگلستان

بازارش نگارخانهٔ چین است و هر گوشه اش صد هزار ماه و پروین است جمیع خانهایش پنج طبقه عمارت است و هر طبقه دریچه‌ازآینه دارد که رو به کوچه باز می‌شود. اطراف خانه‌ها طارمی و دیوارهٔ آهنین بطوربسیار خوشی منقش کرده‌اند که لذت از نگاهش حاصل می‌شود. درهای خانه‌ها مجموع روبروی یکدیگر باز می‌شود. چه درهای پاکیزهٔ مقبول که هر جفتی چهارصد تومان زیاده و کمتر ارزش دارد و اسم صاحب خانه و محله‌را با شغلی و کسبی که دارد بربالای درآنجا نوشته‌اند تمام صاحب دکان‌ها چنان است که دکان و خانه‌اش پهلوی هم است و آن دکان جزء از خانه‌اش می‌باشد و پاره‌ای بمقتضای کسبی و شغلی که دارند علامتی بر در خانه نصب کرده‌اند که اگر کسی غریب باشدوصاحب حرفتی‌را محتاج باشد بهمان علامت خواهد شناخت یا اینکه در نیم شبی زخمی خورده جرّاحی بخواهد یا ناخوشی او صعب شده[2] طبیب بخواهد بهمان علامت درخانه‌می تواند رفع احتیاج خودرا بدون راهنمائی غیر کرده باشد.

و نیز بجهت سهولت کار، خانهائی که در تمام لندن است بمحلهٔ

۱- از آن مملکت تا اینجارا نسخهٔ مجلس ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: یااینکه ناخوشی صعب داشته باشد (مجلس: صعبی).

چند تقسیم کرده‌اند وآن محلات بر کوچهٔ چند منقسم ساخته وآن کوچه ـ هارا معین کرده اند که چند خانه دارد و خانه را هم بترتیب اسم گذاشته‌اند از اول و دوم الی آخر و مجموع این ترتیب [1] کتابی نوشته وچاپ کرده‌اند درهرخانه وهرکسی یکی ازآن کتاب داردمثلامیخواهی که بکسی کاغذی نویسد و نمی داند[2] خانه‌او کجاست. دفعی درهمان کتاب ملاحظه کرده اسم خانهٔ واسم خودش واسم محکمه و کوچه را از روی از روی کتاب معین کرده بر سر کاغذش مینویسد و کاغذرا درآن سوراخها که بجهت مکاتیب معین کرده اند انداخته چندساعتی دیگر باز بر سر سوراخ رفته جواب نوشتهٔ خود را برمیدارد و بهمین طریق امورات را سهل وآسان نموده‌اند و قواعدی چند ورسوم زنده گانی [کذا] و گذران ایشان است که در نظر اول محال مینماید ولی از حسن تدبیر اینقدر سهل و آسان نموده‌اند که در کمال آسودگی وفراغت شخص را زندگانی میسراست و اقدام بهرامر می‌تواند نمود.

اساس تقسیمات شهرلندن

و جمیع میوه‌های سردسیری و گرمسیری را درآنجا بعمل می‌آورند ولی بحرارت و آتش چنانچه سابق مذکور شدو قیمت آنها بسیارعالی[3] و گرانست و از سایر ممالک نیز پار[ه‌ای] از میوه و مأکولات در آنجا می‌آورند حتی شراب ایشان که از جملهٔ قوت و شرب غالب ایشان است و اقسام متعدده دارد مثقالی درآن مملکت بعمل نمی‌آورند و هریک از

واردات انگلستان

۱- اصل و مجلس : بیوت و بیوتات .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : نویسی ونمی‌دانی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: غالی

آنها را از مملکتی می‌آورند و بیشتر ضروریات ایشان از قبیل پشم و پنبه و شکر و برنج و ادویه و قهوه و گندم و جو و سایر حبوبات و پاره[ای] میوه و نباتات را از ینگی‌دنیا می‌آورند. قبل ازاینکه در ینگی دنیا این قبیل اشیاء بعمل آید همین متاع و ضروریات را از هندوستان می‌آوردند و مبالغ کلی منافع و معاملهٔ آن می‌شد اکنون در ینگی دنیا خود بعمل می‌آورند مثقالی متاع هندوستان را خود محتاج نیستند و نمیاید از آنجمله برنج و زنجبیل ینگی‌دنیا اینقدر ممتاز است که نهایت ندارد. و یحتمل[۱] چون برف سفید است ازغایت نزاکت و لطافت در دهان آب میشود. سایر متاع دیگرش همی در کمال امتیاز است و اینقدر بعمل می‌آورند که کفاف خود را کرده کفایت انگلستان و فرنگستان را میکند

اما چیزی که کفایت نمی‌کند وازهندوستان به مملکت انگلستان می‌آورند منحصر به پنبه است که هر روزه متصل بهم جهاز پنبه از هندوستان به انگلستان می‌آید[۲]. ولی چنان است اسباب واوضاع هر کاری و بافتن هر پارچه‌ای را ازبخار آتش[۳] آسان کرده‌اند که پنبه را ازهندوستان خریده پنجماه کرایه کشتی می‌دهند ودر روی دریا آن پنبه می‌آید تا به لندن میرسد تنخواه[۴] عشور و مالیات آن که بیرون رود مزد رشتن و بافتن که محسوب گردد دوباره آن پارچه وچلواری که‌ازآن پنبه بعمل

۱- نسخهٔ مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- اصل ومجلس: روانهٔ انگلند می‌نمایند.

۳- اصل و مجلس: بواسطهٔ اسباب بخار. ٤-اصل و مجلس: آنگاه

آمده است همان پارچه‌را بخصوصه بارکشتی کرده پنجماه دیگر کرایه داده تابه مملکت هندوستان میرسد. در آنجا ارزان‌تر از آن پارچه که مثل آن‌است[1] بفروش میرسانند وبواسطهٔ همین سهولتی که درکارها اختراع کرده‌ودرصنایع پدیدآورده‌اند تمام کسبهٔ مملکت[2] بعیده‌را بستوه‌آورده‌اند و ازشغل و عمل بازداشته اند ولیکن درمملکت خودشان چنین نیست اگر کاری سهل بهمرسد که موجب ضرر عموم شود[3] و جمعی بواسطهٔ آن عمل ازمکسب[4] خسران و ضرر بینند اگرچه نفع ومدخول آن بی‌شمار باشد مرتکب نخواهند شد و ازدولت قدغن‌است که احدی نمی‌تواند نزدیک بدان شغل رود مثل اینکه در مملکت فرانسه متداول آن‌است[5] که ازچغندر قندوشکر خوب می‌سازند وبسیارارزان تمام‌میشود درانگلند جمعی در این اوقات چغندر بسیار بعمل آورده درانگلند[6] خواستند نیزازچغندر قند سازند ازاینکه[7] ضرری کامل به تجاورعایای ینگی دنیا میرسید که عامل شکرکشتن و شکرفروختن اند لهذا ترک آن عمل‌شد و قدغن‌شد که کسی‌مرتکب نشود

سودخودو زیان‌دیگران

۱- اصل و مجلس : که درآنجا خودآنها بعمل‌آورده‌اندبفروش‌میرسانند
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ممالک.
۳- اصل : عموم خلق آن‌مملکت باشد — مجلس: عموم آن‌خلق باشد.
۴- نسخهٔ اصل و مجلس : این‌دوکلمه‌را ندارد.
۵- نسخهٔ اصل و مجلس: متداول‌است.
۶- نسخهٔ‌اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد .
۷- نسخهٔ اصل‌ومجلس : چون

خلاصه مردمش از زیادتی مکر وتدبیرنه چنان امورات دنیاداری را منتظم و منتسق کرده‌اند که پایانی برآن متصور باشد. آنچه درنزد عقل مشکل آید در نزدایشان سهل و آسان است.

و اهالی آن مملکت نازک مزاج و نازک طبیعت می باشند. اغلب خواتین و نسوان لطیفشان از برگ گل لطیف‌تر ونازک‌تر می باشند. بدون اغراق کمرشان از حلقهٔ دست باریکتراست و مزاجشان نازک و زودرنج و لیکن بسیار با ادب در محاورات اگرچه درکمال خصومت باشند باز قانون ادب‌را ازدست نمی‌دهند. اگر درقصد هلاک یکدیگر باشند باادب جواب وسؤال می کنندفحش[1] که معاذالله بهیچوجه متعارف نیست. منتهای فحش است که کسی بکسی بگوید شما دروغ می گوئید. این منتهای خصومت است مگر کسی که قصد هلاک کسی را داشته باشد بتواند چنین حرفی زند واسناد دروغ گفتن بکسی دهد البته آن محاوره منجر به قتل خواهد شد.

اخلاق انگلیس‌ها

دعوای طپانچه درمیان پاره[ای از] ایشان مصطلح است و گاهی اتفاقی[2] می‌افتد چنانست که اگر درمجلس[3] حرکتی یا سخنی ناصواب ازکسی بظهوربرسد که باعث رنجش خاطری گردد آنشخص در آن مجلس هیچ نمی گوید و بیرون میرود و آن کیفیت‌را با رفیقی که دارد در میان نهاده آن رفیق به‌آن خواهد گفت فلان شخص چنین نیست که پنداشته

۱ - نسخهٔ اصل و مجلس : فحاشی و هرزه گوئی

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : اتفاق.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : که اگر کسی درمجلسی.

گاه باشد که سخنی گفته و منظورش رنجش خاطر تو نبوده است چنین اتفاق افتاده است تو رقعه نوشته من نزد او رفته تحقیق مطلب را خواهم کرد آنشخص رفته بآن مدعی در کمال احترام و حرمت مینویسد که در فلان مجلس فلان سخن را از شما شنیدم ودل من از شما رنجش بهم رسانیده کیفیت آنرا بجهت من تصدیع کشیده اعلام فرمائید که دانسته باشم و آن رقعه را بدست امینش ورفیقش داده روانه نزد مدعی میکنند ولابداست که آن شخص وکیل چند مرتبه رفته تا نوشتهٔ خودرا بدست مدعی داده باشد آن شخص مدعی اگر منظوری نداشته و اتفاق سخنی گفته که باعث ملال خاطر غیر شده است درجواب رقعه بادب تمام مینویسد والبته مرا بهیچوجه منظوری نبوده و مقصودم رنجش خاطرشما نیست اگر سهوآخطائی شده است عفو کنید که نیت من در بارهٔ شما صحیح است همین قدر عذر خواهی کفایت است و اگر بخلاف منظورش از آن صحبت خصومت بوده است بهیچوجه عذر خواهی نمی کند در جواب مینویسد رقعهٔ شما رسید و من نخواستم که جواب شما را نوشته باشم فلان ساعت فلان محل آمده باشید بالمشافهه جواب حالی خواهد شد و این معنی دلیل است بر خصومت و دعوای طپانچه.

دوئل

عذرخواهی یا اسلحه

بعداز نوشتن چنین کاغذی آنشخص رسول کاغذ جواب را برداشته نزد رفیقش میرود و مراتب را میگوید او مستعد نزاع میشود. از این طرف هم آن‌شخص مدعی نزد رفیقش رفته‌ می گویند[1] که بافلان شخص

۱- اصل و مجلس : میگوید.

سارا دعوای طپانچه و خصومت[1] است و فیمابین چنین گذشته‌است. آن رفیق هرقدر که نصیحت باو می کند نمی پذیرد و می گوید من با فلان شخص خصومت دارم و باو وعده داده‌ام که در فلان ساعت بارفیقش در فلان مکان حاضر شوند و تو نیز باید در مرافقت من باشی وطپانچهٔ خصم را پر کنی. آن رفیق لابد است از اینکه مرافقت کند تا روزدیگر که ساعت موعود میرسد اگر کسی از آن مقدمه مطلع شود مراتب‌را به کلانتری و داروغه خواهد گفت و از ایشان محصلین چند تعیین گشته مدعی و مدعی الیه[2] بارفقایش به مجلس میبرند مادام‌آنکه ضامن معتبر ندهند که توبه از این حرکت کردیم استخلاص بجهت ایشان ممکن نیست. بعد از دادن‌ضامن آن‌حرکت‌را موقوف داشته مرتکب نمی‌شوند و اگر کسی از آن معنی مطلع نشود روز دیگر در سرساعت بمکان‌معین دور از شارع عام مدعیان با رفقا و وکلاء رفته طپانچهٔ هریک را رفیق دیگری پر کرده هرقدر نصیحت کنند مفید نخواهد افتاد. بیست قدم پیموده دور ازیکدیگرطپانچه راسحاذی‌سینهٔ یکدیگرباز داشته وبحدی که هردو وکیل یک دفعه صدایی بدهند که علامت زدن باشد آن وقت طپانچه‌ها را آتش داده تا بخت و طالع هریک چکند یحتمل که هردو بمیرند یحتمل که هیچ یک‌نمیرند یحتمل که یکی هلاک شودیحتمل که هردو زخمی شوند یا نشوند. بهرتقدیر بهرقسم شود بعد ازآن وراث را

آداب دوئل

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲و۳- نسخهٔ اصل و مجلس: علیه

در این خصوص حرفی نیست وچون این امر به رضای طرفین بوده است شریعت ایشان حکمی دیگر نخواهد کرد .

اثبات حق از طریق زجر

دعوای طپانچه که از آن جماعت مشهوراست براین طریق است و این اطوار جهال آن طایفه است و درقدیم الایام مثل اینکه در مجوس قاعده بوده است که مدعی و مدعی الیه[1] در وقت منازعه باآتش میرفته[2] و معتقد بوده اند که آتش گناه را می سوزد وبی گناه را نمی سوزد .

ایشان را اعتقاد چنین بوده است که طپانچه آسیبی به بی گناه نخواهد رسانید وهمان دستور قدیم اکنون درجهال فرنگستان بخصوص درفرانسه متداول است . در این اوقات یکی از بزرگان فرانسه بهمین نزاع هلاك شد .

ابتدای احوال فرنگیان بنظرمؤلف

باری سابق براین از قراری که درتواریخ ایشان مسطوراست اهل فرنگستان بخصوص اهالی انگلستان از قبیل بهایم و حیوانات بوده اند هیچ صنعتی نداشتند . اغلب درسواحل دریاوشعب جبال مسکن کرده پوست حیوانات پوشیده غذای غالب ایشان نباتات میبود واگرپادشاهی در میانهٔ ایشان بهمرسیدی چندی نمی گذشت که اورا به قتل میرسانیدند و در بعضی اوقات پادشاه تسلط یافته جمعی کثیر را بقتل میرسانید . اغلب درمیان پادشاه و رعایا خصومت برقرار بوده جور و تعدی ظلم و ستم زیاده از حد پایدار بوده و مردم آنجا بعلت جور واغتشاش متفرق

۱ـ اصل وسجلس: عایه ۲- نسخهٔ اصل و مجلس: به آتش میرفتند .

مقایسهٔ شرق وغرب

ینگی دنیاو سایر جزایر بحر گشته بهیچوجه آسایش نداشته. ظاهر است که هروقتی از اوقات بحسب سزای مخلوق هر مملکت از غایت حکمت حضرت قدیر رب العزت جور و عدوان را در ناحیه و مملکتی مقرر میدارد و چنانچه در این اوان این صفت ذمیمه در ممالک آسیه و بلاد مشرق اشتهاری[1] تمام دارد و فراقت از میان خلق آن مملکت برداشته شده است و بخلاف آن در ممالک اروپه[2] محال است که ظلمی واقع شود.

تمام شهرهای انگلند درهر کجا که رسیدیم و ملاحظه کردیم از غایت معقولیتی که خلق آنجا دارند و بحساب رفتار می کنند بهیچوجه حاکم و بزرگتر ندارند که بهیچوجه احتیاج بحاکم و حکمی در میانهٔ ایشان نیست. انصاف و درست کرداری ایشان خود حکم قطع و فصل مهمات است و در آن مملکت تمام حریّت و آزادی است. هر کس هرچه بخواهد موافق قانون خواهد کرد. وزراء و امراء حتی پادشاه قدرت آن[3] ندارد که مرغی را کشته باشد. اگر فی المثل[4] در غیر موسم به طیور و وحوش صحرائی پادشاه تفنگی اندازد اورا حکمابه محکمهٔ شرع برده حد براو جاری می کنند[5] وهر کس درآن مملکت آزاد است و رسم بند گی و

۱- اصل و مجلس : شیوعی.

۲- اصل و مجلس : اروپا.

۳ - اصل و مجلس : این کلمه را ندارد.

٤- اصل و مجلس : چنانکه مثلاً.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : حکمی که برای این عمل مقرراست درحق او نیزثابت. نسخهٔ اصل وجاری خواهند کرد. مجلس: وجاری است تخلف نخواهند کرد

عبودیت در نزد ایشان بسیار مذموم است واگر کسی در آن ممالکت رود و بنده داشته باشد آن بنده آزاد خواهد بود خواجه را بر آن[1] بهیچ وجه تسلطی نیست و در این باب اصرار اهل آن مملکت زیاده ازحد است.

آزادی وعدالت درانگلستان

چنانچه در این اوقات که در ینگی دنیا[2] وممالک امیریکه[3] بجهت وفور آب و زمین آبادی کلی بهمرسیده است و خلق آنجا از هرنوع متاع در آنجا بعمل آورده و اختراعات و صنایع هرمملکت را کسب نموده اند بجهت عدم خلقت و رعیت و قلت عمله وکارکنان در اطراف ممالک افریقیّه و زنگبار فرستاده خلقی بسیار از غلامان و کنیزان سیاه آورده در آنجا به شکر عمل آوردن[4] و زراعت نمودن بطریقهٔ رقیت[5] و بندگی باز داشته جور و ستم زیاده ازحد با ایشان در تحمل آن خدمات میکردند حضرات انگریز که بر این معنی وقوف یافته درپارلمند که خانهٔ کانشیل عموم باشد مشورت کردند که متاع ضروریهٔ ما از غله وپنبه وشکر اغلب از امیریکه می آورند و باوجود ظلمی که ازاهالی آنجا نسبت به بندگان خدا در عمل آوردن این اشیاء حاصل می گردد تمام آن مأکولات و اشیاء بر ما حرام خواهد بود و ازآنطرف اگر ایشان را حکم بر حرّیت و آزادی

اشاره به آزادی بردگان وزر خریدها

۱- اصل و مجلس : برآن بنده.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی West indies تصریح شده .ف.

۳- نسخهٔ نفیسی : امریکه : مجلس: امریک .

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: بکار برزگری وزراعت وشکرریزی مشغول داشته

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه را ندارد

آن جماعت کنیم و از این معنی نهی نمائیم خسران کلی بآنها خواهد رسید آن نیز چیزی علیحده خواهد بود بجهت اینکه زحمات[1] و اخراجات هریک از آن بندگان را ایشان بدست آورده‌اند و یحتمل که در میان آنها که چندین دفعه خرید وفروش شده پولها به بهای آن بندگان داده‌اند و این تکلیف بر ایشان جبر و ناگوار خواهد بود. مدت یک ماه در این مقدمه مشورت کردند تا آخر مصلحت چنان دیدند و[2] متفق گشته که از خود پول داده آن بندگان را خریده و در راه خدا آزاد کنند. در پارسال گذشته[3] بیست و سه میلیون[4] که نود و دو کرور عجم باشد پول فرستاده و آن بندگان را خریداری و آزاد کردند و قرار نموده‌اند که من بعد در آن مملکت رسم بندگی مرفوع و منسوخ گردد.

شمه‌ای از خلقیات انگلیسیها بنظر مؤلف

ونیز مردم آنجا در ظهورهنر و خود نمائی اصرار دارند و طالب شهرت می باشند چنانکه کسی جزئی هنری و کمالی داشته باشد به هزار گونه دست‌آویز می‌خواهد کمال خود را جلوه دهد و بر خلق ظاهر سازد و حب جاه دنیا در اهالی آنجا علوی عظیم دارد و بطریق اهالی مشرق در مهمانداری وغریب نوازی نمی کوشند وبسیار بیگانه ونا آشنا هستند ومادام صرفه در امور ملاحظه نکنند دیناری اخراجات نخواهند کرد و اگر صرفه در کار باشد در اخراجات کرورها مضایقه ندارند اگرثمر آن

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : ترحمات.
۲- نسخهٔ اصل ومجلس : که.
۳ - نسخهٔ اصل و مجلس : لهذا درسال گذشته.
۴ - درترجمه انگلیسی بیست میلیون پوندقیدشده .ف.

مخارج صدسال بعد ظاهر شود اقدام و ابرام در امر خواهند کرد و در خیرات و انفاق به‌فقرا وایتام کمال جدوجهدرا دارند چنانکه هر کس را که سالی هزار توسان مداخل بوده باشد البته پنجاه تومان آن مال‌فقرا ومساکین است و بعلت غلو[1] اسعار و فقدان آذوغه[2] فقرای آن مملکت بسیار می‌باشند یحتمل که از بیست‌وهفت‌میلیون ، هفت‌میلیون گدا و فقیر باشند ولی یک‌نفر ایشان سئوال نمی کند و در تمام مملکت سائل به کف وجود ندارد و اگر کسی سئوال کند اوراحد خواهند زد[3] در هر محله خانه بجهت خیرات و مبرات ساخته‌اند و مسکینان درآنجا جمع آمده مباشری معتبر بجهت کفایت احوال فقرا با خدامی چند معین‌است که هرساله تنخواهی که ازبابت‌خیرات بهر کس می دهند نزدآنشخص جمع‌شده روزبروز مصرف غذا و لباس فقرا می‌شود وهرماهه محاسبهٔ‌آنرا بعموم خلق پس‌می‌دهند.

بیمارستانهای انگلستان

وهم چنین در هر محله دارالشفائی‌ساخته‌اند وچندین هزارتومان مخارج هر دارالشفائی شده‌است‌و موقوفاتی‌چند هرساله مقرراست که به دست می‌باشد[4] و به عامل آن عمل[5] می رسد که بجهت آن دارالشفاء

۱- نسخهٔ‌مجلس: غلاء.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: آذوقه.

۳- اصل و مجلس: ازاو درحکومت‌مؤاخذه ومورد مسؤلیت‌خواهدبودولی

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: بدست‌عامل‌آن. . .

۵- نسخهٔ مجلس : محل.

خرج نموده شش ماه شش ماه لازم است که محاسبهٔ آن را به اشخاصی چند که باعث[1] برآن کار خیر بوده‌اند پس داده هر دینارش را خرجی و حسابی در مقابل دارد و مخارج آن از مواجب اطباء و جراحان صرف دوا و غذا و لباس بیماران و اخراجات در ماهه خدامان زیاده اخذ می‌شود. اگر اخراجات مذکور کفایت کند که خوب[2] و اگر نکند آنچه خرج شده زیاده را خواهند داد و اگر زیاد آید همان زیادتی را بمعامله[3] انداخته تا ده دوازده سال آنچه منافع آن شود باز یافت و به اطلاع آن مجمع[4] دارالشفاء را وسعت میدهند و بر موقوفات و اسباب آنجا می‌افزایند.

غرض روز بروز آبادی و آثار خیر آن مملکت افزوده می‌شود و قصوری بهم نمیرسد و این ترتیب و قوام از دویست و پنجاه سال قبل از این تا بحال در میان ایشان ظهور یافته است والا قبل از اینها از جمله دواب و حیوانات بوده‌اند.

اکنون هر علمی از علوم نزد ایشان متداول است شاید که اطفال ایشان بیست علم را با لغات مختلفه باهم تدریس میکنند ودقیقه[ای]

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: باعث وبانی.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه اخراجات مذکور کفایت کند که نعم المطلوب و چنانچه نکند آنچه زیاده خرج شده خواهندداد وچنانچه...

۳- نسخه اصل و مجلس: در معامله.

۴- نسخه مجلس: جمع

اوقات ضایع نکرده ونخواهند کرد . بدترین صفات نزد ایشان تضییع اوقات است . بدون کاری ممتنع است که صغیر و کبیر ایشان رفتار کنند ومتحرک شوند و تمام این خلق که بیست وهفت میلیون مذکورشد محال است متنفسی از ایشان که نتواند بخواند و نتواند بنویسد مگر کسی که کور مادرزاد باشدوالا هر کسی را که تصور کنی از خورد [کذا] وبزرگ زن ومرد لامحاله خط و سواددارند[1] ومعتقد بخوب نوشتن نیستند میگویند نوشتن بجهت خواندن و رفع احتیاج است همینقدر که توانند خوانند کافیست و سعی در خوبی خط از جمله تضییع اوقات خواهد بود و بی حاصل است اوقاتی که صرف خوبی خط شود به کاری که مفید فواید[2] باشد باید مصروف داشت و چندین هزار مدرسه بجهت طلبهٔ هرعلمی از علوم در آن مملکت بنا نهاده‌اند و کرورها مخارج بجهت طلاب علم می‌نمایند علم هر لغات مختلفه نزد ایشان بسیار گرامی و معتبراست[3] .

رواج خواندن ونوشتن درمیان انگلیسها

الحق دولتی بآن عظمت وخلقی باآن اسباب و مکنت دراین جزء از زمان کسی نشان نداده است و سابق براین در تواریخ ذکر شده است . تمام دولت ایشان از تجارت است و صنایعی که هرروزه بسهولت اسباب اختراع کرده[4] و به‌اکناف بلاد میبرند و کشتی‌ها اززرخالص بعوض آن

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : دارد.

۲- نسخهٔ اصل: فایده ، ومجلس: بفایده.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : گرامی و بهتراست.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : اسباب تازه اختراع می کنند.

اشیاء ناقابل بار کرده می آورند. ایشان را اعتقاد به مملکت گیری و مداخل ممالک بطریقهٔ حکمرانی نیست. سخنشان این است که اگر کسی مملکتی را تصرف کند و بخواهد که آن مملکت را نگاهداری کرده خلقش را خشنود وراضی دارد باید همان مداخل را درآنجا خرج کند واگر نکند مملکت را نتواند نگاه‌داشت و خلق ازوی خرسند نخواهند بود و مملکتی از هندوستان معتبرتر وبا منفعت‌تر کمتر میباشد وما درآن مملکت پنجاه کرور مداخل می کنیم وچهارصد کرور رعیت[1] داریم. دیناری منفعت آنجا بخزانهٔ دولت ما نمی‌رسد[2] و همه خرج آنجا می‌شود. بلی منفعتی[3] که بجهت ما دارد همان منافع تجارت آنجاست. در صورتی که مملکت گیر[4] مرارتی بی اندازه داشته باشد و منفعت نداشته باشد چه ضرورت به زحمت و رنج بیهوده. بدین سبب اعتقادی بوسعت مملکت ندارند واز اطراف اعتقاد ایشان به مصالحهٔ پادشاهان وامنیت ممالک جهان است و مضایقه ندارند که کرورها اخراجات کرده دولتی که خصومت درمیان ایشان باشد بنای مصالحت در میان آنها گذارند و در این باب فکرشان این است که در هرحالت و خصومت[5] هیچکس را احتیاج بمتاع ما نیست و تردد تجار باعث مداخل ورواج کار

بازرگانی انگلیسها

گفتاری مخالف کردار

۱- در ترجمهٔ انگلیسی ۵۰ میلیون پوند وصد میلیون رعیت تصریح شده. ف.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: عاید نخواهد شد.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: منفعت.

۴- نسخه اصل و مجلس: گیری.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: درهر حالت درحال خصومت.

ما خواهد بود. پس در روزگار فراغت و امنیت پول هر مملکت از ما خواهد بود. بخلاف آن در حالت انقلاب ضرر بی حساب بدولت ما خواهد رسید این است که خیرخواه هر دولت و مصلح فساد هر مملکت ایشانند و منافع خودرا تمام در تجارت و تردد می دانند.

بیمه

و در معاملهٔ تجارت قرار بیمه در میان ایشان معمول است و تفصیل آن چنان است که جمعی اتفاق وشراکت ها یکدیگر کرده کمپانی[1] امر بیمه[2] شده اند. مجمعی عالی ودارالحکمی بزرگ دارند که هر روزه چندین هزار تجار[3] درآنجا بجهت معاملهٔ بیمه جمعیت مینمایند[4]. مثلاً شخصی هزارتومان تنخواه دارد ومیخواهد که ازلندن به شام یا اسلامبول بفرستد تشویش[5] غرق وحرق آن مال را دارد تنخواه را در جهاز برده تحویل کپیتان می کند وقبض کپیتان را گرفته در مجمع کمپانی حاضر گشته نوشته کپتان را داده و بجهة هزارتومان ده تومان تسلیم میکند. از کنپانی نوشتهٔ باو میدهند که اگر مال فلان کس یا[6] در دریا غرق شود و یا بسوزد نهصد و نود تومان ازکنپانی به او داده شود. آنشخص نوشته را گرفته اگر چنین شود[7] کنپانی از عهده خواهد آمد[8].

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : کمپانی آن.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس : همه.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس : چندین هزار نفر از تجار.
٤- نسخهٔ اصل : جمع اند. مجلس : جمع آمده اند.
۵- نسخهٔ اصل و مجلس : تشویش از.
٦- نسخهٔ مجلس یا ندارد.
۷- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه چنین اتفاقی افتد.
۸- نسخهٔ اصل و مجلس : بیرون خواهد آمد.

و الاده تومان داده خواهد شد و سالش بسلامت رسیده است . این فقره مداخلش بسیار است و ضررش[1] بی‌شمار، نوعی ازقمار بازی است در رواقع، خلاصه امور تجارت درآن مملکت رواج کلی دارد .

زنده گانی [کذا] درآن مملکت بسیار مشکل است . برغربا که بمنزلهٔ محال مینماید زیرا که همه‌چیز در آنجاعالی[2] و گران است . بطریقهٔ فقرا هرکسی که بخواهد درآنجا گذران کرده باشد ونان خالی بخورد اقلا روزی یک تومان اخراجات دارد حتی کسی که بخواهد گدائی کند باید پنجاه تومان داشته باشد و گداهای آن مملکت تا پنجاه تومان نداشته باشند که سازی خریده دور خانها بنوازند وتکدّی کنند ممکن نیست که کسی به آنها چیزی بدهد .

مشکلات زندگی درانگلستان

مزدوری در آن مملکت زیاده از قیمت متاع اصلیه است[3] مثلاً اگر زرگری‌را ده مثقال طلا دهند که بسازد بجهت ده‌مثقال طلاچهل تومان مزد خواهد گرفت واگر قبائی‌را خیاطی بدوزدقیمت پارچهٔ قبا اگر دوتومان باشد پنج تومان مزد خواهد گرفت .

براین قیاس همهٔ کسبهٔ آنجامزدرا زیاده‌از قیمت[4] می گیرند و در معاملاتشان سخن اول برقراراست . قیمت اشیاء و اسعار کم وزیادندارد

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : ضررش نیزبیشمار وفی الحقیقة .

۲- نسخهٔ اصل: غالی.

۳- درنسخهٔ اصل کلمه متاع خط زده شده‌است ومجلس آن راندارد .

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : قیمت متاع .

وبدینجهت آنچه بایع گوید مشتری را نمیرسد که زیاده ونقصان کند اگر[1] سخنی گوید و نقصان درقیمت کند مثل فحش خواهد بود[2]

و دادوستدآن مملکت وپولی که رواج[3] آن ولایت است اغلب ورق کاغذی است که از دولت گل[4] مهری برآن زده‌اند و آن کاغذ رواج مملکت است وبالنسبه به پول صرف دارد بجهت اینکه صدهزارتومان از آن پول را میتوان در بغل گذارد وبهرجا مسافرت نمود ولی حمل ونقل پول اشکال عظیم دارد باین علت[5] تجاری که هستند[6] صرف میدهندوآن اوراق را هرقدر که احتیاج باشد خریده باطراف میفرستند وازپنجتومان تا هزارتومان مقرراست که آن اوراق چاپ و گل ومهر شود والی[7] مملکت نمسه آن پول رواج داردودر ممالک مشرق رواجی ندارد مگر اینکه از خود حضرات انگریز واهالی کانثیل ایشان خریده روانهٔ لندن کنند. در هندوستان نیزنا رواج[8] است. غرض پولی است بی خون دل وحراستش در

اسکناس

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : چنانچه.

۲- نسخهٔ اصل : مثل این است که فحش گفته باشد ـ مجلس : مثل این است که فحش داده باشد.

۳ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : رایج.

٤- نسخهٔ مجلس: گل و.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: سبب.

٦- اصل و مجلس : در آنجا هستند.

٧- نسخه اصل ومجلس : و تا.

٨- در ترجمهٔ انگلیسی تصریح شده که درهندوستان رواج است و باید اینطور باشد. ف.

درکمال سهولت است و از آن گل مهر وچاپ آن اوراق که بجای سکه است سالی کرورها منفعت دولت است و واصل[1] به خزانه می‌شود .

و صوادری که در آن مملکت واقع میشود ولازم است که ازدولت اخراجاتی شده و عموم خلق امداد بر آن فقره کنند بعداز آنکه مشورت آن در پارلمند[2] که بیت عموم است شده[3] و همگی اتفاق در آن فقره کردند که این مخارج لازم است وباید[4] شده باشد هرقدر که بخواهند از مردم بگیرند آن تنخواه‌را برتسعیرات و کرایهٔ مراکب و گاری و قیمت صنایع واجرت کسبه میفزایند[5] واز عمال و مباشرین هر عمل آن تنخواه بازیافت می‌شود مطلقا کسی به کسی نمی گوید که فلان تنخواه‌را بدهی ولیکن قیمت واسعار اشیاء بالا میرود و همان منفعت بطوریکه[6] لازم است بدولت خواهد رسید و بعد از ایصال تنخواه لازمه باز نرخ اجناس واشیاء بقیمت اول بر می گردد .

مالیات موقت

و اغلب بارکشی و کرایه آن مملکت به عرّابه است و عرّابه‌را

۱- اصل و مجلس: که واصل .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : پارلمنت.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: شد.

۴-نسخهٔ اصل و مجلس : باید که.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: می افزایند.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: بقدری که .

چنان روان و غلطان می‌سازند که درختی سالخورد و قوی را که پانصد نفر حمل و نقل نتوانند کرد برروی عرابه باچرخی که تعبیه کرده‌اند دو نفر سوار کرده ودویابو[۱] عرابه را بهر کجا که بخواهند کشیده و میبرند و

وسایل حمل و نقل

هم چنین سواری ایشان اکثر برعرابان و گاری است و بعضی از سگهای قوی جثّه را تعلیم داده‌اند که عرابه کشی می کنند و اغلب برگاریهای کوچک سگهارا بسته[۲] در کمال سرعت وخوبی عرابه کشی مینمایند[۳] وسیل ایشان به سگ خاصه معلّم بسیار است. چنانچه خود دیدم شخصی که بایع این قسم حیوانات بود سه سگ را به چهار صد تومان پول عجم خرید و من از وی سئوال نمودم که چرا چنین عملی مینمائی چه[٤] حاصل دارد این خرید تو جواب گفت که این گونه سگها را خواتین انگریز بسیار[٥] پسند می‌نمایند و من بمبلغ گزاف[٦] خواهم فروخت و نفع کلی بجهت من دارد و تعلیمات غریب به کلاب می دهند و آن حیوانات در فرمانبرداری کوتاهی ندارند. بسیار میشود[۷] که شخصی باد کانی[۸]

سگ‌های تربیت شده

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: دواسب.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: سگ بسته‌اند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: میکنند.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: وچه.

٥- اصل ومجلس: بسیار بسیار.

٦- نسخهٔ اصل گزافی. مجلس: مبلغ گزافی.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: و بسا می شود.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: دکان‌داری.

که معامله داشته باشد و آن [1] سگ آن دکان را بلدیت داشته باشد اگر [2] آنشخص در دکان فرصت رفتن نکند [3] زنبیلی در برابر سگ آورده پولی در آن زنبیل می‌اندازد و هرچه بخواهد دو کلمه نوشته درزنبیل می‌اندازد [4] دستهٔ زنبیل را آن سگ برگردن [5] انداخته به دکان [6] آنمرد میرود نوشته و پول را داده متاعی که نوشته‌اند [7] در زنبیل کرده بگردن سگ انداخته کشیده [8] مراجعت بخانهٔ صاحب [9] می کند وهم چنین پاره [ای] حکایات و اطوارغریبه از کلاب آنجا مشهوراست که مناسب باین‌مقام نیست وهیچ حیوانی [10] درآنجا بیکار نگاه نمیدارند و هرچه نگاه دارند و متوجه شوند لامحاله چشم‌داشت منفعت از او دارند [11] و اگر نفعی نداشته باشد اورا رهامی کنند.

و درآبادی و عمارت اصرار زیادی دارند و بقدر مقدورمیکوشند

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : فرصت رفتن به‌آن دکان‌را ننماید.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : میگذارد .

۵- اصل ومجلس : برگردن آن سگ .

۶- نسخهٔ اصل ومجلس : آن سگ بدکان.

۷- اصل ومجلس : نوشته‌است آن شخص.

۸- نسخهٔ اصل ومجلس : سگ آنرا کشیده.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : وبخانه مراجعت .

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس : حیوانی را.

۱۱- : نسخهٔ اصل ومجلس : ازآن خواهند داشت.

طالب اسم و شهرتند وازوقایع ورویداد امور هرمملکت طالب وجویای اخبارند و هریک از بزرگ و کوچک اطلاع بر قانون و طریقه دولت دارند وهرنفسی‌را درآن مملکت[1] میرسد که در دولت و مصالح مملکت اگر[2] چیزی بخاطرش رسد بگوید و تصرف کند وبزرگی درآن‌مملکت بحسب عقل وحسب‌است . نسبت نسبی درآنجامتروك‌است[3] هرکس عاقل باشد و درعقل بتجربه رسیده باشد شاید که[4] وزیر اعظم شود و به خلاف پسر وزیر اعظم[5] اگر کامل نباشد در سلک جهال منسلک[6] خواهد بود .

آزادی بیان

بزرگی بعقل است

ولفظ‌دولت که‌ازایشان درالسنه‌وافواه، شهوراست . بردوقسم [است] : یکی‌دولت‌خاص‌است و دیگری دولت عام امادولت خاص که میگویند منظور پادشاه ووزراء وبعضی ازارکان دولت میباشند[7] ودولت عام که گویند[8] نفوس آن‌مملکت ازشاه[9] الی فقیر همگی‌رامتصور دارند[10] واغلب

۱- مجلس : درآن مملکت‌را ندارد.
۲- اصل ومجلس: که مصالح دولت هرگاه .
۳- اصل و مجلس: بحسب عقل است ونسبت ونسب‌متروك است.
٤- اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد.
۵- نسخهٔ مجلس : این کلمه‌را ندارد.
٦- نسخهٔ مجاس: منتظم‌ومنسلك.
۷- نسخهٔ‌اصل‌و مجلس : این کلمه‌را ندارد.
۸- نسخهٔ اصل‌و مجلس: میگویند منظور.
۹- نسخهٔ اصل و مجلس : ازشاه گرفته .
۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس : همگی‌را بهیئت اجتماعیه منظوردارند.

آنست [که] لفظ دولت که درمیان ایشان تلفظ میشود شامل عام بوده باشد [1] زیرا که آن دولت [2] دولتی است عام و همه مشارکت در دولت [3] دارند و قانون روز اول براین قرار بوده است [4] و سبب استقامت و کثرت مکنت خود را نیز در اتفاق آراء و مشارکت عموم دانسته‌اند و این بدیهی است بعد از آنکه هر کس فی‌نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را از دست نخواهند داد و متصل درصدد خیرخواهی دولت خواهند بود. بعد از اینکه [5] مشخص گردید. که دولت عام است و در فیصل مهمات اتفاق آراء شرط است لازم می‌آید که در هر جزء مطلبی عموم اجماع در مشورت [6] کرده باشند و این امر محال بود [7]. بواسطهٔ اینکه اجماع چندین کرور خلق در هروقتی که ممکن نبود [8] بنا براین قرار کانشیل در میان ایشان مقرر گردید.

دولت به تعبیر مؤلف

[و] تفصیل این اجمال اینکه عموم دولت اجماع خودشان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : همین معنی عام مطلوب و منظور است

۲- اصل و مجلس : آن دولتی است. مجلس: دولتی است.

۳- اصل و مجلس این دو کلمه را ندارد.

۴- اصل و مجلس : قرار داده شده است.

۵- اصل و مجلس : و بعد از این که.

۶- اصل و مجلس : و مشورت .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: در هیچ وقتی ممکن نیست .

در هروقت[1] صورت نمیگرفت ازجانب خود کلانتری چند مقرر کرده‌اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت ایشان‌است[و] آنچه به‌عقلشان رسد درقرار[و] مدار مهمات میانهٔ خود و خدا کوتاهی نکنند و یک دینار از مال ایشان‌را نگذارند که بی‌مصرف خرج شده باشد[2] و آن‌وکلاء از تمام مملکت انگلستان‌ششصدو پنجاه‌نفر مقرراست و آن اشخاص کسانی هستند از معتمدین وامناء که بجهت دیناری‌از مال خلق که‌بی‌مصرف خرج[3] شود مضایقه ندارند که خودرا بکشتن دهند[و]این ۶۵۰[4] نفر وکلاء خلق‌را کانشیل‌عام گویند [و]وزراء دولت که هریک‌را خدمتی عمده و مهمی‌عظیم محول است که بعدازاین ذکرخواهد شد ایشان را کانشیل‌خاص گویند.

وکلای پارلمنت

و بعضی‌ازامراءوارکان دولت‌هستند که ایشان‌را لاردمیگویند[5] [و]لارد درلغت‌ایشان بمعنی‌بزرگ‌است ودرعجم بجای[6] خان‌است ولارد

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : هیچ‌وقت .

۲- نسخهٔ اصل : خرج شود. مجلس: بی‌مصرف‌شود .

۳- مجلس : این کلمه‌را ندارد .

۴- آقای‌فرمانفرمائی ۶۵ نفر استنساخ کرده‌بودند. برطبق دونسخهٔ اصل و مجلس و گفتهٔ سابق تصحیح شد .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : گویند .

۶ - اصل و مجلس : بمعنی.

بحسب نسب وارث[1] میتواندشد وشاید[2] که لارد نبوده باشد و پادشاه تازه اورا ملقب به لارد کرده باشد . غرض اشخاصی که لارد هستند ایشان را نیز کانثیل علیحده می باشد[3] که در حقیقت ایشان کانثیلی هستند که بین العموم والخواص[4] میباشند و آنها عددشان معین نیست آنچه که لارد باشند میتوانند داخل در مجمع کانثیل شوند . الا لارد اسکاتلند که زیاده از سیزده نفر در آن مجمع راه ندارند .

لردها

خلاصه بنا براین مجمع کانثیل برسه فقره منقسم گردیده فرقۀ عموم که وکلاء خلق[5] باشند و فرقۀ وزراء که مدبر امور سلطنتند وفرقه [ای] هم لاردها که ارکان دولت محسوب می شوند وهریک ازاین سه کانثیل را عمارتی بسیار وسیع درلندن می باشد که محل اجماع و مشورت ایشان است . اما مشورت آن ششصدوپنجاه نفر که وکلاء خلق اند آن عمارت را بیت عموم و بلغت انگریزی پارلمند[6] مینامند قطع وفصل تمام مهمات در آن عمارت میشود و عمارتی دیگر قریب به آنجااست که مخصوص مشورت وزراء است آنجارا کانثیل خاص گویند وسوای وزراء دیگری در

سه مجمع مشورتی

۱- اصل ومجلس: نسبت میتواند شد.

۲- نسخۀ اصل ومجلس: وشایدهم

۳ - نسخۀ اصل و مجلس : میشمارند.

۴-نسخۀ اصل : بین العام والخاص . مجلس : بین الخاص والعام .

۵- نسخۀ اصل ومجلس : متفق .

۶ - اصل و مجلس : پارلمنت.

آنجا راه ندارد و هریک ازوزراء فرداً فرداً دارالحکمی و محکمهٔ علیحده دارند که مخصوص بقطع و فصل همان مهم مخصوصه[1] که در دست دارند و محول بایشان است ولاردهارانیز خانهٔ علیحده میباشد[2] که در آنجا بجهت کانشیل اجماع می کنند وپاره[ای] از وزراء می‌توانند که هم لارد باشند وهم‌وزیر از حیثیت اینکه‌لارد باشند میتوانند‌در کانشیل لارد[ها] رفته باشند و با ایشان شریک در مشورت گردند ودرمشورت خانه وزراء می‌توانند رفت از جهت اینکه وزیر هستند و شاید‌هم که وزیرلارد باشد وهم‌وکیل جمعی از رعایا که از جملهٔ ششصد وپنجاه‌نفر محسوب گردد در آنصورت ضرورت[3] دارد که درهرسه خانه رفته باشد و تصرف درسه قول نماید ولارد میتواند که وکیل خلق باشد [و] به همان دستور می‌تواند که در کانشیل عموم رفته‌باشد و تصرف کند. در میانه[4] آنها عموم‌وخصوص‌است.

باری قرار ایشان براین‌است که درروز[5] ماه اول سال‌وکلاءخلق تمام وکمال درلندن جمع می‌شوند [و] وزراء ولاردها هرکس که‌دور یا نزدیک خانه داشته باشد همگی در لندن اجماع خواهند کرد.

---

۱ ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس: مخصوص.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: علیحده ایست.

۳ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس: قدرت.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس: ودرمیان.

۵ـ درترجمه ماه اول سال تعیین شده .ف.

پادشاه[1] در هرجا که باشد بلندن آمده درآنروز پادشاه[2] زینت کرده تاج پادشاهی بر سر گذاشته درگاری[3] طلای دولت که مجموع زر ناب است سوار گشته با حشمت ودستگاهی تمام می‌آید به‌در بیت عموم که پارلمند گویند [و] کرسی نشینی که در خانهٔ مشورت وزراء و عموم خلق باید داروغه و مصدق باشد و اونیز از جملهٔ وزراء محسوب است کلید آورده درِ پارلمندرا باز می کند . تخت مرصع شاه‌را درآن عمارت زده پادشاه روی تخت می‌نشیند[4] آن ششصدو پنجاه‌نفر وکلاء ووزراء ولاردها درآن مجمع حاضر خواهند بود و چهارصدنفر از زنان بزرگان و وزراء اذن دخول درآن مجلس وحضور پادشاه را دارند و تمام برصندلیهای زرین نشسته تماشا می کنند[5] .

افتتاح پارلمنت

بعدازاجماع وحضور همگی پادشاه‌برخواسته [کذا] خطبه [ای] در کمال فصاحت ایستاده میخواندوبعدازآن روی خودرا بحضار کرده میگوید که‌الله‌الحمد این‌دولت پایدار و برقراراست و امور داخل و خارج این مملکت‌را نظمی کامل از هرجهت حاصل است و پادشاهان اطراف همگی ایلچیان خیرخواه فرستاده‌اند و تمام الفت و مراوده‌ای با‌این‌دولت دارند و رواج تجارت این‌مملکت بسرحد کمال است [و] درسال گذشته کمال

مضمون‌خطابهٔ شاه

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس: وپادشاه نیز.

۲- نسخهٔ اصل وپادشاه، مجلس :این‌دو کلمه‌را ندارد .

۳- اصل و مجلس : ودرگاری.

٤- اصل و مجلس : برروی تخت قرار می گیرد.

٥- نسخهٔ‌اصل ومجلس: وپس‌از.

سعی و اهتمام در خیریت[1] دولت بهم‌رسیده و امسال[2] نیز از شما توقع دارم که افکار صائب و آرای متین در صلاح دولت ظاهر کرده که قصوری در کار بهم نرسد و چنانچه دولت را با دولتی دیگر خصومت و منازعه بوده[3] باشد یا اینکه دوستی و اتحاد باشد در هرصورت اولیاء دولت ترغیب بدوستی یا تحریک به دشمنی خصم خواهند نمود.

پاره[ای] که ازاین فقرات[4] پادشاه بیان نمود همگی تصدیق برفرمایش شاه کردند[5] تعهد خدمات و مصلحت مهمات‌را خواهند کرد و پادشاه بعد از دوساعت[6] باز بهمان اوضاع از آنجا بیرون آمده درپی کارخود میرود و آن خانه که پارلمند باشد[7] گشاده‌است از یکساعت بعد ازظهرتاچهار ساعت از شب گذشته هرشبانه روز بجز شب یکشنبه و روز یکشنبه آن ششصدوپنجاه‌نفرها یکدیگر در آن مجمع نشسته اندودرهرجزءامری[8] مشورت می کنند [و] قطع و فصل مهمات دولت را از داخل و خارج مملکت

شروع بکار پارلمنت

۱- اصل و مجلس در خیر خواهی این.

۲- اصل و مجلس بظهور رسیده و درین سنه.

۳- نسخهٔ مجلس: این کلمه را ندارد.

۴- اصل باری پاره‌ای ازاین فقرات که . مجلس : باری پاره ای از فقرات که .

۵- نسخهٔ اصل مجلس: کرده و

۶- بعداز فراغت‌ودوساعت بعد ، مجلس: بعد ازفراغت بعد

۷- اصل ومجلس: وآن خانهٔ پارلمنت گشاده‌است.

۸- اصل و مجلس: نشسته ودرهرجزئی وکلی از امور.

۹- اصل ومجلس: روزی.

مینماید و هم‌چنین وزراء ولاردها هرشب در مجمع عام بجهت مشورت حاضر میشوند واگراختلاف در رأی‌آنها بهمرسد اینقدر قیل‌وقال خواهد شدکه گوشها از آن آواز کر میگردد.

باری آن مجمع بهمین‌طریق گشاده است تاچهار ماه ازسال گذشته [و] بعداز چهار ماه باز درروزی[1] معین پادشاه بهمان اساس و اسباب در آن مجلس رفته بعداز اداء خطبه قدری‌شکراحسان خلق رانموده‌ومیگوید که چون مدتی‌است شما درفکر و مرارت خیال بوده‌اید وازخانهای خود دورگشته‌اید اکنون بجهت آسایش شما میخواهم که پارلمندرا به‌بندم و شما هریک بخانهٔ خود رفته آسایش کنید بعداز آن پادشاه برخواسته [کذا] همگی از خانه بیرون میروندو کرسی‌نشین[2] پارلمند کلیدآورده‌در پارلمند را قفل‌می‌کند بعداز آن آن‌خانه بسته‌است و مشورت عام‌موقوف است [و] هرکس بخانهٔ خود میرود.

تعطیل پارلمنت

چون بینائی در استقبال امورازنیک وبد هرجا بدست وزراء آمده است اگر بعداز[3] پارلمند امری‌جزئی واقع شود وزراء خود بدون‌مشورت عام توانند گذرانید واگر احیاناً امری کلی‌واقع گردد[4] که مشورت‌عامه در آن واجب گردد ولابداست[5] که پادشاه آید و پارلمندرا گشاید وباز

۱-نسخهٔ اصل و مجلس: روزی.

۲- مقصود رئیس مجلس‌است. ف.

۳- اصل و مجلس: وچون بنیانی ازنیک وبد دراستقبال امور از هرجا بدست آمده‌است چنانچه بعد از بستن.

۴- اصل و مجلس: شود. ۵- اصل و مجلس: لابد است.

اهل کانثیل و وکلاء جمع‌شوند و مشورت نمایند ولیکن از جملهٔ نوادر است[1] [و] کیفیت کانثیل بهمین‌قسم‌است که‌نوشته‌شد.

طرز کاردولت و پارلمنت

اماطریقهٔ مشورت‌ایشان چنان است که‌آن سه فرقه که‌مجمع‌عام‌و خاص و مجمع لاردها باشد، مذکورشد که هر فرقهٔ مخصوص عمارتی دارند که مشورت در آنجا میکنند و بجهت قطع[2] مهمات همگی درشبها به پارلمند میروند ومهماتی که صادر میگردد ازجزء[3] وکلی ابتدا آن‌امر از وزراء باید صدور یابد یعنی هر مطلبی که‌باشد و اقدام در آن امرلازم آید اول در مجمع وزراء مشورت آن مهم میشود [و] یکی از وزراء آن مطلب‌را بیان‌میکند اگر اورا سایرین رد کنند[4] که مردودخواهد بود. اگر[5] بعضی رد کردند و بعضی‌قبول نمودند بعدازقیل‌وقال که‌به[6] برهان و دلایل از دوطرف می‌شنوندآن وقت قسمت میشوند هرطرف که بیشتر باشندآن طرف رجحان دارد اگر مساوی باشندآنطرف که وزیری‌باشد که امور مذکور متعلق‌باشدبوی[7] راجح خواهندبود.

طریقهٔ مشورت وکلاء

باری بعد ازاینکه آن مهم در مشورت آن وزراء گذشت وهمگی

۱- اصل و مجلس : این فقره ازجملهٔ نوادر اتفاقات است.

۲- اصل و مجلس این کلمه‌را ندارد.

۳- اصل و مجلس : جزئی.

۴- اصل و مجلس : کردند.

۵- اصل و مجلس : هرگاه.

۶- اصل و مجلس : بدون به.

۷ اصل وسجلس: متعلق باوست

تصدیق نمودند آن مطلب نوشته میشود به کانثیل لاردها میرسد. ایشان اگر رد کردند[1] میتوانند وزراء از مصلحت لاردها قطع نظر کرده[2] این مطلب رادر مشورت عموم به پارلمند برده[3] اگر عامه قبول کردندلاردها قدرت ندارند[4] که رد کنند و اگر[5] اختلاف در فرقه لاردها باشد وزراءو لاردها باز قسمت میشوند هرطرف که بیشترباشد قوهٔ آن زیاده خواهدبود و اگر طرف ایجاب ضعیف باشد باز آن مطلب به پارلمند خواهد رفت و اگر لارها هم قبول کردند خطی برآن گذارده[6] که فلان مطلب درمشورت وزراء ولاردها گذشت آن وقت وزراء ولاردها درپارلمندشب میروند درمشورت عام مطلب مذکوررا یکی از وزراء بیان میکند اگرعامه آن مطلب را رد کردند که مردوداست احدی قدرت مخالفت عام راندارد واگرقبول کردند که قبول است احدی نمیتواند ردنماید[7] و اگر بعضی قبول کنند وبعضی رد نمایند غوغای عظیم خواهدشد از اطراف دلایل وبراهین اینقدر گفته

قدرت عامه

۱- اصل و مجلس: ... لاردها واگر ایشان رد کردندآنوقت .

۲- اصل و مجلس : صرف‌نظر نموده .

۳- اصل و مجلس : برده باشند .

۴- اصل و مجلس : آنوقت لاردها قدرت براین ندارند .

۵- اصل و مجلس: هرگاه.　　　۶- اصل ومجلس: گذاشته

۶- اصل و مجلس : هرگاه عامه آن مطلب را قبول کردند که گذشته است وهرگاه رد کردند که مردوداست واحدی قدرت مخالفت عام (مجلس : عامه) را ندارد وهرگاه.

میشود[1] که پایان ندارد. گاه‌میشود[2] که یکی از وزراء متعهد میگردد که آن مجمع را مجاب کند شاید ده شبانه‌روز در آن مطلب گفتگو میکند و دلایل می‌آورد تا مجاب میکند و اگر مجاب نکرد و اختلاف بهم رسید آن‌وقت قسمت میشوند منکر طرفی ایستاده و مقر برسمتی[3] کرسی نشین آنهارا می‌شمارد هرطرف که بیشتر باشد آنطرف اقوی خواهدبود. بعداز آنکه مطلب مذکور در پارلمند و مشورت عام‌هم گذشت آن[4] امر گذشته است آن‌وقت وزیر اعظم مهمّ مذکورا بخدمت پادشاه‌برده عرض‌میکند[5] که دولت چنین‌صلاح دانسته پادشاه‌را[6] میرسد که رد کند ولیکن هرگز نخواهد کرد و لابداست که تصدیق[7] برآن مطلب کند آنوقت مطلب مذکور محول است به وزیری که آن امر متعلق به او است و او خواهد گذرانید.

و تنخواه ومالیاتی که واصل خزانه میشود[8]. سابقاً مذکور گردید

۱- اصل و مجلس: گفته خواهدشد.

۲- اصل و مجلس: وگاه باشد.

۳- اصل و مجلس: طرفی دیگر قرار میگیردآنگاه.

۴- اصل و مجلس: آنوقت.

۵- اصل و مجلس: بعرض میرساند.

۶- اصل: آنوقت پادشاه‌را. مجلس: آنوقت‌شاه‌را.

۷- اصل و مجلس: که قبول و تصدیق.

۸- اصل وسجلس: میشود بخزانه.

که معادل چهارصدوهشتاد کرور میشود ودر هنگام‌ضرورت زیاده‌ازاین[1] بازیافت میگردد. این چهارصدوهشتاد کروررا دینار به دینار لازم است که وزراء محاسبهٔ آنرا به‌وکلاء خلق پس دهند که هرکس بداند در آنسال آن تنخواه بجهت چه مصرف رسیده است[2] و بکجا رفته است اگر[3] مخارج آن مقرون بمشورهٔ عام بوده وبحساب صرف شده که سخنی‌ندارند واگر دیناری بی‌حساب خرج شده باشد فضیحت خواهند کرد وبحساب[4] سال جدید خواهند آورد. محال[5] دیناری از آن تنخواه بی مصرف و بیجهت خرج‌شود تمام‌وکمال‌آن محاسبه‌رد[6] وزیرخزانه باید حالی‌وکلاء عامه نماید و تفصیل‌آن چاپ شده هرکس[7] که دیناری از آن تنخواه‌را که[8] داده‌اند بدانند که بچه مصرف رسانیده اند و اگر کسی ده تومان‌از آن تنخواه‌را داده باشدحق آنرا داردکه درمجمع عام برخواسته [کذا] گریبان وزرارا بگیرد که تنخواه سرا بچه مصرف خرج کرده اید[9] و لازم

نظارت‌دقیق درخرج

۱- اصل و مجلس: زیاده‌براین نیز.

۲- اصل و مجلس: خرج‌شده است.

۳- اصل و مجلس: هرگاه.

۴- اصل و مجلس: در حساب.

۵- اصل و مجلس: و محال‌است که دیناری بی‌حساب وبی جاوبی‌جهت

۶-اصل‌ومجلس: محاسبهٔ‌آنرا. ۷- اصل ومجلس: که هرکس که.

۸- اصل و مجلس: که ندارد.

۹- نسخهٔ مجلس: رسانیده‌اند.

است که وزراء خرج اورا بنمایند و بعضی مخارجات است که ابراز آن مصلحت دولت نیست ونمی‌توانند گفت که فلان تنخواه بچه‌مصرف رسیده است بجهة آن مخارج تنخواهی معین کرده‌اند که علیحده میدهند درآن باب وزراء امینند[1] مخارج آنراعامه نمیخواهند بهرطریق که وزراء صلاح دانند رفتارخواهند کرد.

عدهٔ وکلاء

ووکلاء خلق که عبارت ازششصدوپنجاه‌نفر[2] باشند هریک ازآنهارا خلقی کثیرجمع گشته وبازبطریق مشورت‌واجماع وکیل کرده‌اند. ایشان مردمان معتبر متمولی‌هستند که منفعت ظاهری دروکالت بجهت‌ایشان نیست همان[3] قبول عامه قناعت کرده در خیرخواهی خلق‌مساعی جمیله بظهور میرسانند.

عدهٔ وزراء

و وزراء عدد معینی ندارند آنچه لازمهٔ بعضی[4] خدمات ومهمات و خدمات دولت است[5] بدین تفصیل خواهدبود:

اول وزیر اعظم‌است که دراموارت داخله وخارجه دخل‌وتصرف کرده نایب مناب پادشاه است و بحسب مرتبه رتبهٔ او بالاتراز همهٔ وزراء است.

۱- نسخهٔ مجلس: امین هستند.

۲-اصل ومجلس: سیصدوپنجاه. دراصل سیصد راششصد کرده‌اند بقلمی دیگر

۳- اصل و مجلس: و بهمان.

٤- اصل و مجلس: بعض.

٥- اصل: مهمات دولت است. مجلس: مهمات دولتی‌است

دویم وزیر امورات داخله یعنی مملکتی که درتصرف دولت است. هرامری که وقوع یابد باطلاع او باید[1] باشد بلکه او اقدام در آن امر خواهد نمود.

سیم وزیر دول خارجه یعنی هر امری که خارج از دولت است مثل تعیین ایلچیان و بالیوزان هرمملکت وسروکارهرایلچی که از دول خارجه درانگلند باشند وارسال مکاتیب وایصال نوشته جاتی[2] که از اطراف ممالک آید و جواب آن نوشته شود تمام وکمال به کفایت او محول است و مشارالیه درمهمات مذکور مبسوط الید و مختاراست.

چهارم وزیر ینگی[3] دنیاست که مصالح آن ممالک عظیم را تمام کفالت میکند[4].

پنجم وزیر مراکب سرکاری است که اورا امیر بحرخوانند. تمام مراکب سرکاری وعزل ونصب کپیتان وارسال آن سفاین به اطراف ممالک عالم[5] اختیار[6] او است.

ششم وزیر خزانه است که تنخواه مملکت کلاتسلیم باوشده مخارج دولت نیز حواله بوی می گردد و محاسبهٔ آن تنخواه را در آخر سال جزء

۱- نسخهٔ مجلس: کلمهٔ بایدرا ندارد.

۲- اصل: نوشته جات. مجلس: نوشتجاب، که غلط است.

۳- در ترجمهٔ انگلیسی: وزیر مستملکات آمده. ف.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: کفایت.

٥- مجلس: این کلمه را ندارد.

٦- اصل و مجلس: به اختیار.

بجزء باید در پارلمند اعاده کند [1] وبجهت آگاهی خلق بگوید.

هفتم وزیر مصالح هندوستان است جزء و کلی [2] با مجمع کنپانی میباشد و دولت در آنخصوصه [3] دخل و تصرفی نیست ولیکن چون تعیین کورنل [4] در آن مملکت لازم است که باذن دولت باشد وجزء مشورت در هر کارشان دولت را مدخلیت است از این جهت وزیری از دولت بجهة آن امور معین است که بدون مشورت وزیر مذکور در مجمع کمپانی امری نخواهد گذشت.

هشتم وزیر نظام پیاده است که تمام سرباز [5] سرکاری واختیار عزل و نصب جنرال و کرنل با صاحب منصبشان [6] کلا به کفایت اواست واو را امیر نظام گویند.

نهم وزیری است که نظام سواره در تصرف واختیار اواست ضبط وربط آن مهم رامتوجه می‌شود.

دهم وزیر توپخانه است که توپخانهٔ سرکاری و توپ چیان را مختار است.

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: رد کند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: کل آن

۳- اصل مجلس: رابخصوصه.

۴- اصل ومجلس: کورنل ❁تعیین نموده.

۵- اصل ومجلس: نظام و سرباز.

۶- اصل و مجلس: کرنال با صاحبمنصبانشان.

❁ Governor . ف.

یازدهم وزیر امورات ومشاغل گاری های مملکت است [1] که تمام گاری‌سر کاری و گاری اهل مملکت را باید حساب نموده و مالیات او را بحساب گرفرفته گاریهای سر کاری را بخدمات دولت به اطراف بلاد فرستاده متوجه آن خدمات گردد.

دوازدهم وزیری است که کرسی نشین مجمع عام است و شغل او این است که در پارلمند [2] مصدق ومخبر اقوال باشد اگر [3] اختلافی در میانهٔ اهل کانثیل بهم رسد او ممیز باشد و اهالی کانثیل را قسمت کرده جرح و تعدیل نماید. آن منصب بسیار جلیل القدراست ودر پارلمند آن وزیر که کرسی‌نشین است [4] بالاتر از وزیر اعظم نشسته سخن او زیاده از هر کس اعتبار دارد.

باری وزرائی که خدمات دولت بمقتضای مشاغل مذکوره لازم است که محول بایشان‌شود منحصردراین دوازده نفر میباشند [5] که هریک قائم مقام ونایب منابی باچندین هزار عمله ومباشر دارند [6] که درشبانه ـ روزی دقیقه[ای] فراغت بجهت آنها محال است وعلی الاتصال درخدمات دولت مشغول‌میباشند.

۱- Post Master .ف.

۲- اصل و مجلس : پارلمنت (درهمه‌جا).

۳- اصل و مجلس: هرگاه.

٤- اصل و مجلس: وزیر ورئیس و کرسی‌نشین است‌و.

۵- اصل و مجلس : میباشد .

۶- اصل : عمله میباشد دارند . مجلس: عمله‌دارند.

سوای این دوازده نفر اشخاصی هستند که بمرتبهٔ وزارت نرسیده‌اندولیکن مهمات خطیر از دولت محول بآنها میباشد که قریب مرتبهٔ وزراء است[1] اگرچه[2] هر امری از امور محول به‌وزیری‌میباشد ولیکن [3] بدون مشورت با یکدیگر آب نمی توانند خورد هر کاری‌را بمشورت و صلاح یکدیگر می کنند.

و شغل‌وزارت وپیشکاری‌آن‌دولت محول بدوفرقه‌است‌یکی‌رافرقه[4] ویگ[5] وفرقه[ای] راطوری[6] گویندواختلاف‌آن ودوطایفه بحسب‌اعتقاد درمعمولات دولت و مهمات در مملکت‌است و هریک‌را اعتقاد آن‌است که‌بایدبه نوعی رفتارشود ودر هر اوان[7] که عوام دولت متفق‌براعتقاد یکی از آن طایفه شوند یعنی اعتقاد عامه مقرون به اعتقاد یکی از آن دوفرقه باشد آن طایفه وزیر وپیشکار[8] خواهندبود ولازم آنست که همهٔ وزراء یا ویگ باشند یاطوری بالمناصفه نخواهد شد. شاید که در عرض سال دو مرتبه این طایفه متصدی امر وزارتند [9] و دو مرتبه آن

۱- اصل: که قریب بمرتبهٔ وزارت است. مجلس: که‌ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: هرچند.

۳- اصل و مجلس: معذلک.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس این کلمه‌راندارد.

۵- Whighs .ف. اصل دیک وغلط است. مجلس: واوسکسورویاء مفتوح که آن‌هم غلط‌است.

۶- Tory .ف. ۷- اصل و مجلس: آن.

۸- اصل و مجلس: پیشکارمملکت.

۹- اصل و مجلس: امر وزارت گردند.

طایفه[1] ریاست کنند و در میان ایشان نقاضت[2] بحسب اعتقاداست. میشود[3] که پدر ویگ باشد و پسر طوری و شاید که برادری ویگ باشد و برادر دیگر طوری بهمین‌طور[4] و در عزل طایفه و نصب فرقه نه این‌است که معمولات سابقه‌را برهم زنند ورد کنند چنین نیست بلکه هر طایفه که منصوب گردند قرارداد وزراء معزوله را محترم و برقرار خواهند داشت چون رفتارهر کس درآن مملکت به مقتضای دولت خواهی‌است احدی‌را در آن باب‌سخنی نیست.

اما اختلافات اعتقاد[5] آن دو فرقه چنین‌است که طوری‌ها ازقدیم الایام همیشه وزیر و پیشکار بوده‌اند و در ایام متمادی منصب وزارت از روی تدبیرپاره[ای] مداخل‌ها و منافع بجهت‌خود در معمولات‌ولایتی قرار داده که اکنون هریک‌صاحب آلاف‌و کروراند ودرشغل‌وزارت‌سخن ایشان این‌است که ما از اول درسیصدسال قبل ازاین مثل بهایم بودیم و مملکت‌ما از همهٔ ممالک‌ویران وخرابتربود از روی عقل‌وحکمتی[6] که بالفعل دردست‌داریم رفتارکرده و این قواعد ومرسومات‌را مرعی داشته‌ایم با اینکه‌مملکت‌ما باین معموری‌ودولت‌ما باین پایه‌وخوبی رسیده‌است

عقایدطوری‌ها

۱- اصل و مجلس : این‌دو کلمه‌را ندارد.
۲- اصل و مجلس : اختلاف.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس: و میتواند بود.
۴- اصل و مجلس : بهمین‌قسم.
۵— اصل ومجلس : اعتقادات.
۶— اصل ومجلس : وحکمت.

اکنون از قواعد و قانونی که‌این همه برکت و منفعت دیده‌ایم چرا از دست داده متروك سازیم لهذا باید بقانون قدیمه رفتار نمود. از اینکه منفعت خودرا در آن معمولات قدیم ملاحظه میکنند نمیخواهند که آن قواعد متروك گردد.

اما ویگهارا سخن‌این‌است که در هروقتی بمقتضای آنوقت نوعی از رفتار با ابنای روزگار مقرون بمصلحت دولت‌است به‌یک طریقه ویک رویه نمیتوان‌رفتار نمود. معمولات و مرسومات قدیم متضمن منفعت بعضی است[1] چون دولت دولت عام است[2] باید بطریقی رفتار کرد که فواید[3] رفتار عام‌باشد ومنافع قواعد مملکتی شامل‌عام گردد وتمام‌خلق‌مستفیض گردند نه اینکه‌پاره[ای] زیاده ازحد غنی شوند وبرخی[4] مسکین بمانند.

عقاید ویگها

چون‌این سخن‌مقرون بمصلحت عامه‌است اکنون عامهٔ‌خلق‌بطرف ویگها میباشند ازاین جهت منصب وزارت اکنون دراین فرقه‌است‌وفرقهٔ طوری‌ها بجهت نقاضت‌با ایشان در پارلمند بر سرهر جزئی مشورتی‌دقتها و خورده[کذا] بینی‌ها میگیرند و جواب‌ها میشنوند. باری قیل وقال میانهٔ‌ایشان بسیاراست.

واز جملهٔ قواعدی که در آن‌دولت منافع‌آن بیشماراست وهرکس

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: بعض‌است.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: و بالفعل چون دولت عام‌است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: فایدهٔ.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای

را علم کلی حاصل میگردد ورق اخبار است که جمعی از منشیان و مورخان که در علم انشاء وربط تواریخ آگاه باشند و کمال اعتقاد واعتماد بقول آن اشخاص بوده باشد ایشان را کارخانهٔ بسیار عظیمی است اسباب بی‌شماری بجهت چاپ[1] درآنجا فراهم آورده‌اند وچندین هزار عمله در آن کارخانه مشغول کارمیباشند ودرهرشبانه روز[2] عمله واخبارچی ایشان درنزد کلانترشهر وداروغهٔ ولایت بوده وباتفاق پاکار در محلات میگردد .

روزنامه‌نگاری درانگلستان

هر امری از امور که در شهر واقع شود از عیش و عزا جنگ و نزاع توالد[3] و وفات بیع وشرا ضیافت ودوستی ستیزه و دشمنی آنچه باشد اخبار معلوم کرده[4] در آن مجمع اخبار میدهد وهم چنین در خدمت پادشاه و ملکه در نزد وزراء و امراء جمعی معین اند که رفتار و حرکات و گفتار ایشان را جزء بجزء اخبار داده در آن مجمع میرسانند و نیز درنزد تجار و صاحب خبرانی که از کل عالم خبردارند ونزد وزیر دول خارجه که هرروز چند پاکت از ایلچیان وبالیوزان اطراف ممالک نزد او[6] می‌آیند آدم معین کرده‌اند که هر خبری که از اقصی بلاد عالم باشد ودرهرقریه‌ای ازقراء

۱- نسخه مجلس : این دو کلمه را ندارد.

۲- اصل و مجلس : شبانه روزی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : تولد .

۴- نسخهٔ اصل مجلس: نموده.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : معین نموده‌اند.

۶- نسخهٔ مجلس : درنزد .

عالم که امری واقع‌شود[1] آن خبر[2] را در هرجا[3] شنیده در آن مجمع رسانند[4] و یک نفر از منشیان آن طایفه مأمور است که شب و روز در پارلمند وخانهٔ مشورت‌عام هرذی‌نفسی که متکلم‌شود در هرباب‌معاینه عبارت‌اورانوشته‌متصل بهم در مجمع‌اخبار میفرستد[5] ودفعی[6] چاپ‌میشود یحتمل که سخن‌شخص در بیت[7] پارلمند تمام نشده است که نصفهٔ آن مطالب چاپ شده[8] دردست مردم افتاده‌است.

باری بهمین‌طریق که‌مذکورگردید[9] اخباری که باشد[10] همگی[11] جمع کرده‌خلاصهٔ هر خبرکه ذکر آن فایده[12] بجهة اهل مملکت‌داشته باشد ازآنهمه اخبار[13] انتخاب کرده آن معلومات واخبارراً فصل به‌فصل

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : واقع شود که قابل ذکرباشد.

۲- مجلس : آنچه‌را.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس : از هرجا.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: میرسانند.

۵- اصل ومجلس : میفرستند .

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: و فوراً .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

۸- نسخهٔ مجلس : شده است.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : شد

۱۰- نسخهٔ‌اصل و مجلس: هراخباری که قابل اعتنا باشد.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس : همگی را . ۱۲ -وآنهاراکه‌ذکرآنها بحسب‌اهل مملکت‌فایده. ۱۳ -نسخهٔ اصل‌ومجلس: این کلمه‌راندارد.

در ورقی بسیار بزرگ پشت و روی[1] چاپ می کنند. روزی چندین هزار هزار[2] ورق در آن کارخانه چاپ میشود و هرشبانه روزی آن ورق یعنی اخبارش[3] غیر اخبار روز گذشته است. بعداز چاپ شدن آن اوراق را بچندین دکان که در اطراف شهرلندن مخصوص اخبار فروشی ساخته اند متفرق کرده هرذی نفسی[4] درهر روز آن اخبارات را خریده و میخواند و همهٔ اهل آن مملکت اطلاع ازجزء و کلی[5] امورات دنیا دارند و میدانند که هرجا چه اتفاق افتاده است وبنای دولتشان برچه خبراست ونیت اهل کانثیل وزراء در بارهٔ خلق برچه گونه است. ودرروزی چندین هزارتومان از[6] منفعت آن کاغذ اخبار بخزانهٔ دولت میرسد و آن کاغذها را اهالی هر مملکت خریده بجهة اطلاع باطراف ونواحی ممالک میفرستند آن اوراق را بلغت انگریزی نیوث[7] پیپر میگویند چه نیوث بزبان آنها جوان و چیز تازه را گویند و پیپر بمعنی کاغذاست ازاینکه هرروزه[8] اخبار آن ورق تازه و جدیداست اسم برطبق مسمی است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : پشت وروی کاغذرا.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس: اخباراتش.
٤- نسخهٔ اصل و مجلس : هر کسی.
٥- نسخهٔ اصل و مجلس : کل.
٦- اصل و مجلس: از ندارد.
۷- روزنامه News paper ف. دراصل بوث . و در مجلس : پوث و هردو غلط است.
۸- نسخهٔ اصل ومجلس: چون هرروزه اخبارات.

و ازجمله کاری[1] که منفعت آن بخلق میرسد و دولت را کرورها مداخل حاصل میگردد بلغت ایشان پاسه پرت[2] است. تفصیل این اجمال آنکه[3] بجهت سهولت کارها و رواج امور خلایق بجهت ارسال و ایصال مکاتیب درتمام بازارها و کوچه های لندن پاره[ ]ای[ ]سوراخها و نقل دانهای منقش ساخته اند. هر کس که بخواهد بخصوص مطلبی در شهر لندن یا خارج به اقصی بلاد عالم بدوستی باشد یکی کاغذی بنویسد[4] مکتوب خود را خواهد نوشت وبرسر کاغذ بطوری که مذکور گردید[5] اسم آنشخص وولایت او که مسکن دارد [و] محله و خانه اش را نوشته آن کاغذ را سربمهر برده در آن سوراخ انداخته در هرمحله یک نفر معین است که صبح و عصر توبره برداشته مکاتیب آن محله را که در آنسوراخ جمع گشته است درتوبره ریخته میبرد در عمارتی بسیار وسیع انبار میکندویکی از

پست انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: کارهایی.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی post قید شده و این صحیح است .ف. درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی هم بخط محرر کتاب نوشته شده: مرحوم رضاقلی میرزا اینجارا اشتباه کرده و نام این مطلب پوسته است وپا سه پرت چیز دیگری است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: اینکه.

۴- نسخهٔ اصل: بخصوص در شهرلندن یا خارج به اقصی بلاد عالم خواهد مکاتبات دوستی باشد یا تجارتی کاغذی بنویسد. مجلس: وکوچه-های لندن یا خارج باقصی بلاد عالم خواه مکاتبات دوستی باشد یا تجارتی کاغذی بنویسد.

۵- نسخه اصل و مجلس: شد.

از لاردهای معتبر متصدی این امراست چندین گاری وچندین هزارعمله بجهت آن کار معین و آماده دارد. بقدر پانصد نفر عمله نشسته‌اند به اطراف آن خرمن مکاتیب و ترتیب آن نوشتجات را متصل خوانده مال هرمملکتی راعلیحده میگذارند. بعد از آن جمعی نشسته‌اند مکاتیب توابع وولایات هر مملکتی را سوامیکنند. جمعی دیگرمحلات[1] آن ولایت را علیحده میگذارند تا بهمین ترتیب تمام آن مکاتیب را بسته و پیچیده درجوالها ریخته دفعی[2] حمل به گاریهای بسیار خوب کرده روانه میکند و بهترین گاری ها در مملکت انگلند مخصوص این کار میباشد و آن گاری‌ها هریک بطرفی رفته بهر آبادی و معموره که میرسد از دور شیپوری زده در آن ولایت دیگری که متصدی این کار است آواز شیپوررا که بشنود بیرون‌آمده توبرهٔ نوشتجات‌را میگیرد و در آن‌ولایت به صاحبانش میرساند و پولی که بجهت اخراجات آن مکاتیب معین است با جواب مکتوب‌را گرفته هنگام مراجعت‌آن گاری یا گاری دیگر باز صدای شیپوررا شنیده برسرراه آمده جواب مکاتیب‌را باتنخواه‌تسلیم خواهد کرد وبهمین‌طریق روزی پانصد گاری‌صبح وعصرازلندن نوشتجات به اطراف ممالک عالم ازهرکس میبرند و بقدر ده‌هزار عمله متصدی آن شغل می‌باشند و مکاتیب هرکس را بدین سهولت و زودی به

۱- نسخهٔ مجلس : در محلات.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : فوراً .

صاحبانش رسانیده و جواب میرسانند[1] اگر کسی نوشته بنویسد واجرت اورا بدهد روی همان کاغذ مینویسند که کرایهٔ این کاغذ رسیده‌دیگر مطالبهٔ کرایهٔ‌اورا که میرسانند نمیکنند[2] و اگر آن شخص ندهد از آن کسی که کاغذ باسم آن نوشته شده است[3] میگیرند و چیز جزئی ازهر کاغذی میگیرند هرقدر کاغذ بزرگتر باشد و ملفوفه داشته باشد بیشتر میگیرند ولی‌بسیار[4] جزوی‌است و ازهمان‌جزوی‌سالی‌ده کرور منافع‌حاصل میشود که‌چهار کرورآن[5] مخارج متصدیان‌آن شغل‌شده شش کروردیگر داخل بخزانه میشود و منافع‌آن بجهت خلق مملکت بسیاراست.

روشنائی‌شهرها و آبادیها

دیگر از افکار صایبه و محاسن تدابیر ایشان در باب روشنائی آن مملکت است به حیثیتی که شبهای تاریک در آن مملکت ازشعاع چراغان وقنادیل درخشان‌بهیچوجه با روز فرقی ندارد و در ترددوطرق و شوارع و آمد وشد عربان از بلدان و مزارع مطلقا لیالی راباایام تفاوتی‌نیست زیرا که در آن‌مملکت از طرق و شوارع ،بوستان ومزارع ، صحراو جبال، گوچه‌و بازار ، دکاکین و گلزار جمعاً در شب چراغان است و روغن[6] آن چراغان را بنوعی حاصل نموده اند که مثل آب

۱-نسخهٔ اصل ومجلس : جواب گرفته ومیرسانند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : میرساند نمیکنند .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : باسم او است.

٤- اصل و مجلس : ولی معذالک

۵- در ترجمه انگلیسی شش کرورتصریح شده .ف.

٦- درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط‌محرر کتاب نوشته‌شده‌است«تحقیق مسئله‌را مرحوم روزنامه نگار درست ننموده‌است چراکه‌این مادهٔ مشتعله خود بخار است وروغن نیست».

جاری[1] به عمارات وخانها برده‌اند ودر طرق وشوارع، بوستان ومزارع نیز بهمین دستور روغن چون آب جاری و روان است.

ودر هرمعموره که بخواهند آن روغن راحاصل کرده بعمارات ومعابر برده باشند، طریقه‌اش این است که چند میل خارج از شهرمکانی مرتفع را چندین دیک آهن که هریک به مثابهٔ خانه [ای] ازآهن باشد برپای نموده‌اند[2] و پایهای آهنین برآن قرار داده‌اند و مستحکم کرده اند. روزی چندین هزار خروار زغال معدنی آورده در آن دیک‌ها میریزند و درزیر دیک‌ها بشدت تمام از همان زغال آتش افروخته تا بحدی که از آن زغال مثل روغن چراغ ونفط سیاه روغن[3] بعمل می آید. از هریک دیک لوله کار گذاشته‌اند که تمام آن روغن ها ازلوله های متعددی می آید دربرکه [ای] ازآهن که بمثابهٔ حوض عمیقی است[4] و در آنجا جمع گشته و برسرآن حوض برجی از آهن مثل تنوره ساخته‌اند که اگر بخار زیادی که باعث شکستن لوله ها باشد در روغن باشد از آنجا بیرون رفته آسیبی به ممرومعبرنرساند و ازآن حوض عمیق لولهٔ بسیار بزرگ که ۳ ذرع دورهٔ آن لوله میشود کشیده‌است تاقریب بشهرویا بهرجا که بخواهند روغن اورابه چراغها برده باشند و متصل درآن لوله روغن بمثابه آب جاری است.

لوله گاز

قریب بشهر لوله [ای] چند که از آن لوله ها هریک لولهٔ بسیار

۱- نسخه اصل ومجلس: بلکه مانندبخار در همه‌جا ساری است و.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: نموده.

۳- اصل و مجلس: روغنی.

٤-اصل ومجلس: حوضی عمیق است.

سفروز و مأخوذ میشودمتصل است بآن لولهٔ بزرگ تاوارد شهر و عمارات که شود[1] هر محله لولهٔ علیحده متصل بآن میشود[2] و از لوله محلات بجهة خانها هریک مجرائی بخصوصه[3] ملحق میگردد و درهرخانه نیز بهمین طریق شاید که درخانه پنجاه سوضع یا درصد موضع روشنائی روشن شود هرمکان مجرائی علیحده دارد ولیکن همه مجرا متصل است بهمان لوله که در خانه‌است و مجموع این لوله‌ها دهن شیری بخصوصه دارد که هریک از آن دهن‌شیر[4] را که حرکت دهی آن‌چراغ خاموش میشود و دهن شیر بزرگ‌را که متحرك سازی جمیع چراغهای آن‌خانه خاموش میشود و آن روغن بمثابهٔ دودلطیف‌است[5] در هر چراغی که آن‌بخار را برده‌اند در وسط آن چراغها سوراخی چون سوراغ سوزن کرده‌اندآن‌بخار که روغن باشد متصل بهم از لطافتی که دارد از آن سوراخ متصاعد است هر گاه که بخواهند روشن کنند اند کی شعله با روشنائی بدان‌بخار

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : تاوارد بشهر و عمارت شود.

۲ـ اصل: علیحده دارد که متصل بآن میشود . مجلس : علیحده دارد که متصل‌است به آن.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: مخصوص.

٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس : دهن‌شیرها.

٥ ـ در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط کاتب اضافه شده « در اینجا روزنامه‌نگار اشعاری به بخار نمودن مادهٔ مشتعله نموده است که بخار است و روغن نیست» .

رسانیده[1] و مشتعل میگردد[2] و نورش زیاده از هر روغنی میباشد ومادام آنکه[3] دهن شیرش رانه پیچانی خواهدسوخت. چون خواهند که خاموش گردد حرکتی به دهن شیر[4] داده بدل مایتحلّل به روغن نمی رسد و خاموش میشود جمیع چراغهای آن مملکت را غروب آفتاب بهمین قسم روشن کرده طلوع صبح به آن طریق منطفی میسازند و آن روغن معاینه مثل آب جاری است.

اشتراك گاز

فی المثل اگر کسی بخواهد که در خانهٔ خود درسه چهار موضع علاوه بر روشنائی که دارد مجدد روشنائی آورده باشد ابتدا در نزد مباشرین و عاملین آن عمل رفته پولی که باید میدهد و لوله درست کرده بلولهٔ بزرگ محله نصب میکند و از آنجا روشنائی و آن روغن را در خانهٔ خود آورده در هرجا وهر موضعی که بخواهد نصب مینماید روغن را مثل آب از سوراخ چراغ مثل مجرای فواره جاری خواهد کرد. اغلب روشنائی آن مملکت بهمین طریق است مگر بعضی از بزرگان که درخانهٔ نشیمن خود شمع کافوری سوزند و الاتمام خانه ها وتماشا گاه ها و دکاکین وشوارع، بازار و کلیسا از همین روغن بدین طریق گذران می نمایند.

۱- نسخهٔ مجلس : رسیده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : فی الفور مشتعل می گردد.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : اینکه.

۴- اصل ومجلس : بدان شیر.

الحق نعمتی‌است و بهترین افکار این‌است[1] و اغلب طلاب علوم و کسبه که درشب مشغول مکتسبی[2] یا حرفتی میباشند در موضع مطالعه و غیره چراغی برپا کرده‌اند هنگامی که بخواهند روشنائی باشد دهن‌شیر چراغ را پیچانیده آن‌بخار در[3] چراغدان زبانه‌میکشد اندك روشنائی که باو رسانند تاهروقت که بخواهند در کمال خوبی‌خواهد سوخت بهیچوجه زحمت روغن ریختن و سرشمع را گرفتن ندارد همین که‌احتیاج نباشد دهن شیررا بخلاف پیچانیده‌چراغ خاموش خواهد شد ودرسالی چندین کرور از مداخل این‌عمل واصل بخزانهٔ‌دولت میگردد. ازآنجااست که گفته‌اند که مداخل معدن زغال در مملکت انگلند زیاده از معدن طلا است و اغلب مداخل ومنافع ایشان ازسهولت کارها حاصل میگردد.

و از آن جمله جمعی از تجار آن مملکت بجهة بردن امتعه باطراف و نواحی آن‌ولایت و معامله درحوالی وحواشی‌آن‌نواحی ازشط تمس[5] پاره[ای] از جداول وسیع وانهار عظیم بریده اند که آن‌آب باطراف بلاد جاری و روان گشته‌است ازلندن که[7] متاع خودرا خواهند حمل‌ونقل به

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : عجب نعمتی‌است وبهترین افکاری‌است.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : بکسی.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : از.

٤- نسخهٔ‌اصل و مجلس: وهروقت که رفع احتیاج شد.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : تیمس.

٦- مقصود کانال است.ف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : هرگاه خواهند.

آن‌طرفها کرده باشند پاره‌تخته ها به ترکیب کشتی‌ساخته[1] بقدرده‌هزار من بارزیاده یا کمتر[2] در روی آن تخته هاریخته اسبی برآن کشتی‌میبندند آن‌اسب‌را همه‌جا از کناره رانده‌و آن کشتی‌را درروی آب کشیده وبهرجا که خواهند میبرند . خلاصه اینکه از یک اسب ده هزار من بار کشی میکنندمیتوان[3]قیاس کرد که مداخل ایشان چه‌خواهدبود .

حمل ونقل آبی وحیوانی

اغلب امورایشان ازروی‌حساب‌است ونزدایشان بیکاری وبیهوده گردی از هرچیزی بدتراست[4] وساعات‌روزوشب‌را هرکس بجهة‌مشاغل و مکاسب خود تقسیم کرده ممکن نیست که دقیقه[ای] اختلاف‌درآن بهمرسد و رعایت وقت بسیاردر نزد ایشان معتبر است وهرکسی‌بکسی وعده دهد از قبیل ملاقات ضیافت یاسیروسیاحت آنچه تصور گردد ازبیم و امید یا غیر آن همین‌قدر که وعده‌را صادق دانند[5] لامحاله مقرون به ساعت و موقت[6] به وقتی‌خواهد بود و ازاین‌جهت در پیش طاق‌عمارت اکابر و برگلدسته های کنایس ازچهارسمت ساعت های بزرگی قرار داد نموده‌اند[7] که‌در سرساعت بشمارهٔ هرساعتی که گذاشته‌است چنان

حساب‌ووقت شناسی انگلیسی‌ها

۱- نسخهٔ اصل‌ومجلس : ساخته‌اند.

۲-نسخهٔ اصل ومجلس :بل زیاده یا کمتر بر.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: سایرکارهای‌دیگررانیزمیتوان.

٤- اصل : بهتراست .

٥- اصل و مجلس : دانند.

٦- اصل و مجلس : موقوف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : قرار داده‌اند.

زنگ وناقوس میزند که آواز آن مسافتی[1] بعید میرود یحتمل که‌از این قبیل ساعت که نصب بر دیوار عمارت کرده‌اند در شهرلندن پانصد هزار ساعت بیشتر باشد و در پاره[ای] منارها و گنبد کنیسه ها بجهت‌شب پاره[ای] ساعت‌ها ساخته‌اند که درپشت‌آن‌ساعت چراغ روشن‌میکنند که عقرب[2] های آن ساعت ها از یک میل‌راه مشخص است و میتوان تشخیص داد که از شب چقدر گذشته است معاینه[3] مثل قرص ماهی که برآن عقرب[4] ساعت ودقیقه قرارمیدهند.

رواج ساعت

بخلاف اهالی مشرق که از غروب وطلوع حساب میکنند ظاهر این‌است که قاعدهٔ فرنگان بهتر باشد بعلت‌اینکه در هرفصلی ازفصول شب و روز در تزاید و تناقص است ولی نصف النهار ونصف اللیل را تغییری نیست. باری چون ایشان مخترع آن صنعت می باشند اقتباس ازایشان‌اولی‌است[5].

و پاره[ای][6] از قواعدو مرسومات‌جزئی‌درمیان ایشان‌مستعمل و

---

۱ نسخهٔ اصل‌ومجلس : یا بمسافتی.

۲- نسخه اصل : عقربه .

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: و بمعاینه قرص.

٤- اصل و مجلس: عقربه‌های.

٥ - در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط کاتب‌اضافه شده« مخترع این قاعده فرنگان نیستند بلکه شب‌وروزنجومی‌سابق‌براین‌نیزبهمین قسم‌بوده‌وبالفعل نیز میانهٔ اهل نجوم و درکتب هیئت نیزمذکوراست.

٦- اصل ومجلس: وپارهٔ دیگر

مصطلح است که ذکر پاره[ای] از آنها خالی از ملایمت و منفعتی نیست چنانکه کسی از آن[1] قواعدرا رعایت کند در آسایش خواهد بود. از آن جمله خانه‌هائی که در آن مملکت بجهت مهمانخانهٔ واردین معین شده است. آن عمارت را هوتل خوانند از قبیل کاروانسرای در عجم است[2] ولی هر عمارتی[3] زیاده از دویست هزار تومان اخراجات بنیانش شده[4] وزیاده از دو کرور اوضاع و اسباب در آن هوتل میباشد و تمام ظروف واوانی در آنجا از طلای ناب و نقره میباشد[5] آنچه تصور شود در آنجا مهیّا وآماده است. اینکه[6] قانون آن مملکت نیست که احدی در خانهٔ کسی منزل کند حتی رفیقی یا برادری که باشد لازم است که در هوتل نزول نموده هرقدر که در آن مملکت باشد منزل او در آنجا خواهد بود. از این جهت چنان عمارات و مهمانخانه ها مرتب و مقرر داشته‌اند که از سلاطین و شاهزادگان و امراء و بزرگان که ازاطراف آیند[7] در آن مکان نزول نمایند.

مهمانخانه‌های انگلستان

در هر هوتلی زیاده از دویست هزار تومان اسباب میباشد وقریب یکصد بلکه زیاده خدمتکار مردانه وزنانه دارد که دقیقه[ای] ازخدمتگذاری

۱- اصل ومجلس: پاره‌ای ازآن.

۲- نسخهٔ اصل مجلس: نظیر کاروانسراست درعجم.

۳- اصل و مجلس: هرعمارتی ازآن.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: اخراجات بنائی آنجا شده‌است.

۵- نسخهٔ اصل: نقرهٔ خام میباشد. مجلس نقرهٔ خام است.

۶- اصل ومجلس: چون.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌آیند.

شب و روز غافل نیستند و چنان ازصمیم قلب و مشتاقانه خدمت‌میکنند که برادر و مادر شخص بآن قسم مهربان نخواهد بود و بهترازاینها فرمانبرداری و غمخواری نتوان تصور کرد[1].

وسائل زندگی درمهمانخانه‌ها

آن‌عمارت هریک[1] مشتمل است بر بکصد اوطاق،زیاده و کمتر نیز می‌شود[2] و در هر اوطاقی یک دست اسباب ضروریه که لازمهٔ زندگانی است از نشستن‌وخفتن وشستن ونوشتن و خواندن‌آنچه ضرورت باشدآماده و مهیا گذاشته‌اند. بخاری بجهة آتش و اسباب چراغ و روشنائی‌ظروف و بلورآلاتی[3] که‌بهتراز آن متصور نباشد در هرخانه در کمال آراستگی نهاده خدامی‌چند زنانه و مردانه مقرراست که دقیقه[ای] از دقایق‌روز و شب غافل از خدمت نیست[4] بر دورآنخانه بجهت خدامین آنخانه بیوتاتی چند ساخته‌اند که همیشه‌خالی از خدمتگذاران نیست.

و در وسط آن بیوتات صفه[ای] مدوربنانهاده‌اندودراطراف‌آن‌صفه زنگ و جرس بسیاری بعددخانه های آن عمارت به دیوار آویخته‌اند و در زیرهر جرسی نوشته‌اند که این جرس متعلق‌به‌کدام اوطاق میباشدو

زنگ‌اخبار

بر سر هر جرسی بندی ازسیم بسته و سربندها را در اوطاق ها آورده بطریق‌خوشی[5] ساخته بدوطرف آینه‌های بزرگی که درعمارت، نصب

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : و آن عمارات.

۲- نسخهٔ‌اصل‌و مجلس: زیاده یا کمتر.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس : از اقسامی که.

٤- نسخهٔ‌اصل ومجلس : نیستند.

۵- اصل و مجلس : بطریقی خوش.

کرده‌اند[1] آویخته ودرآن خانه ها هرکس را که مطلبی باشد وخدمتگار بخواهد آن شدهٔ آویز را کشیده جرس در آنجا[2] بحرکت می آید خدمتگاران دویده ملاحظه میکنند که کدام جرس متحرك است زیرجرس را میخوانند میدانند که متعلق به کدام اوطاق است فی‌الفور حاضر گشته اقدام درخدمت خواهند نمود وما بجهت تجربه بی هنگام هروقت ازروزونصف شب که جرس را متحرك میکردیم[3] فی‌الفورخدام یاخدمه حاضرمیگشتند وهرچه میخواستیم حاضر وموجود بود[4].

پاکیزگی مهمانخانه‌ها ومسافرین

و خدامان صبح بسیارزود برخاسته تمام خانه‌هارا جاروب کرده و شست و شوی نموده ذره [ای] زباله بمکانی باقی نخواهند گذاشت[5] هم‌چنای‌فضای خانه هارا لطیف‌وپاکیزه‌میکنند که درهر کجا که شخص راه‌رود وتردد کندبمثابه‌آینه‌عکس‌آدمی نموداراست. هر روزه زباله‌هارا با جاروبی که مژهٔ چشم‌را از زمین برمیدارد جاروب کرده تا درب‌خانه آورده در زنبیلی منقش انبوه میسازند در همان لحظه زباله‌کش محله با عرابه آمده آن زباله‌را برمیدارد و در تعاقب آن عرابه‌که چون سقا آب پاشی کرده بطریقی طراوت و صفا میدهند که از آن بهتر متصور نخواهدشد.

۱- اصل و مجلس: نصب است.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : درآن‌خانه ها.

۳- اصل و مجلس : متحرك می‌ساختیم.

۴- اصل و مجلس : میکردند.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: نمی گذاشتند.

و درآن عمارت بعضی[1] خدام میباشند که هر روزه رخوت والبسهٔ متر ددین را برده چنان پاك و نظیف کرده میآورند که گوئی تازه ازدکان خیاط آورده‌اند. پاکیزگی و نظافت ایشان هرقدر که تصور شود زیاده بر آن است. در گازری چنان مهارتی دارند وجامه‌را پاك میکنند که گوئی مستعمل نشده است. روزی دو دفعه باوجودآنهمه پاکیزگی باز لباس خودرا تبدیل می کنند[2] که جامهٔ ایشان هرگز چین نمی‌افتد[3] و بسیار عیب است در نزد ایشان اگرکسی لباس چرك پوشیده باشد.

همه بیك لباس

و تمام خلق آن مملکت از اعلی وادنی ملبس به یك لباس میباشند بهیچوجه تغییروتبدیل در لباس ایشان نیست مگر وزراء وارباب مناصب در هنگامی که بسلام پادشاه میروندلباس سلام[4] میپوشند و درسایراوقات بطور[5] سایرناس لباس پوشیده بطریقهٔ عموم راه میروند. و در آن مملکت قاعده نیست که کسی خدام یانوکر در اتفاقش باشد مگر بر عرابان و گاری که سوار شوند گاری بانی که متوجه گاری است همراه خواهد بود حتی امراء و وزراء در کوچه و بازار تنهاراه میروند وبه دکاکین رفته بیع و شری مینمایند. شاهزادگان نیزبآن قرار میگردند وبسیارمیبود[6] که

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بعضی از.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: مینمایند.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: برنمیدارد.

۴- اصل و مجلس: آنوقت لباس سلام.

۵- اصل و مجلس: مانند.

۶- اصل: بهمین قرار منفرد میگردند. وبسیار میشود. مجلس: بهمین طریق منفرد میگردندو بسیار میشود.

که پادشاه مثل سایر خلق لباس پوشیده بهرجا میرود و معاشرت با هر-کسی میکند همین قدر که لباس شاهی در بر نداشته باشد کسی اورا تعظیم نخواهد کرد بطریقهٔ متعارف بااو رفتار میکنند هرچند که بشناسند که او پادشاه است [1] تغییری در رفتار نسبت باو نمی دهند.

و سلاطین آن مملکت سوای از نسل سلاطین دیگر زن نمی گیرند و در قانون ایشان از مملکت متصرفهٔ خود[2] زن برایشان حرام است چون خودرا پدر رعایا می‌دانند بدین جهت حرام میدانند و هم‌چنین بغیر از ابناء ملوك دختر باحدی نمی‌دهند و این قاعده در تمام ممالك اروپه و فرنگستان متداول و برقرار است.

آزادی

رسم حریت وآزادی در آن‌مملکت متداول است وزیاده‌از[3] مملکت انگلند وفرانسه این‌شیوهٔ مرضیه‌را رعایت‌میکنند.

و بیشتر از هردوجا در ینگی دنیا و مملکت امریکه این طریق مستحسن و برقرار است و باین‌سبب روز بروز مملکت امریکه‌آباد میشود و خلایق از اطراف واکناف بلاد از حب وطن‌وآسایش‌تن گذشته بدان روی آورده اکنون صنعتی و حرفتی‌در فرنگستان نیست که‌اهل آنجا بهتر وخوبتر نتوانند[4] اگرچه جمیع‌اهالی آنجا اغلب از مملکت ارپه رفته‌اند

۱- اصل ومجلس: هرچند بشناسند که او پادشاه‌است.

۲- اصل و مجلس : خودشان.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: در .

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: که اصل آنجا که بهتروخوبترنباشد هرچند.

پیش‌بینی در بارهٔ قدرت امریکا

ولی اکنون چنان مسلط در امر خود هستند که هیچ دولتی را مدخلیتی نداده بقانون آزادی و حریّت بمشورت عموم معمول داشته دولت‌را عام میدانند. عنقریب ازمحاسن این تدبیر قوهٔ دولت ایشان ازهمهٔ دولتها بیشتر خواهدشد. پاره[ای] از ممالک ایشان می‌باشد که بتصرف دولت انگریز و فرانسه وروس[1] وقلیلی بدست سپانیه میباشد ولی عنقریب[2] استرداد تمام ممالک‌را خواهند نمود بلکه متعدی ازحدود خودخواهندشد.

عدل و داددر انگاستان

باری درهرجا که عدل و انصاف بیشتراست معموری وآبادی زیاده خواهد بود. چنانچه درمحروسهٔ لندن قبل از اینکه بنای عدل و انصاف مقرر گردد و این قوانین در میان آید خلق جزیرهٔ انگلند[3] مثل حیوانات و بهایم درهمان شهر که بالفعل چهار کرور خلایق بدان قسم عمارات ساخته‌اند و بعشرت میگذرانند ایشان در سایهٔ درختان بسر برده ازپوست حیوانات لباس کرده به گیاه صحرا مدار مینمودند اکنون برزگری از آن مملکت بقدر دوهزار تومان طارمی ودیوارهٔ آهنین باطراف خانهٔ خوددارد بدان نظافت و طراوت مردو زن ایشان لباس پوشیده ازلذتهای[4] جسمانی بهره‌مندمی گردند. پس معلوم‌شد که همهٔ آن نعمتها بواسطهٔ عدل‌وانصاف است و بعلت[5] رسم مهربانی درحق یکدیگر چنانچه از خاصه وخلاصهٔ

۱- اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بزودی.

۳- اصل و مجلس: درمیان خلق آن جزیره آید اهالی انگلند.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: لذائذ.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: بواسطهٔ.

موجودات مقراست آنجا که میفرمایند الملک یبقی بالکفر ولا یبقی بالظلم

باری از هر گونه[1] که تصور شود نعمت دنیا برایشان تمام است، از خوردن و پوشیدن و لذتهای نفسانی قصوری بجهة ایشان باقی نیست و عماراتشان مثل قصر بهشت اگر بهشت را رضوانی چنان باشد و مه رویانشان چون حور جنّت اگر حوران را چنین قصور باشد[2].

لوله کشی آب

ودرآن مملکت آب روان درخانها و کوچه ها بطریقی که ظاهر جاری[3] باشد معتاد نیست ولی در هرخانه چندین مکان دهن شیر دارد که بمحض اشاره آب روان هرقدر که بخواهی[4] جاری خواهدشد و اغلب دراوطاقها دهن شیر کار گذاشته اند که بجهت آشامیدن وشستن بهیچوجه احتیاج به بیرون شدن نیست و به تدابیری چند آب را ازپستی به عمارت بلند آورده اند که در نهایت سهولت در هرخانه و عمارت فوقانی آب مهیا است.

ازاینکه[5] اغلب خانه ها از چوب است بسیار اتفاق می افتد که آن عمارات آتش می گیرد[6] بمحض احتراق خانه و عمارتی پای دیوار آن عمارت را کنده و سنگی برداشته وآلتی مانند آب دزدك برسرآن چرمی مجوف بسته و ممرآب گذارده آب را از پستی بقدرصدذرع به بلندی متصل بهم پاشیده

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : هرگونه نعمتی.

۲- اصل و مجلس: قصوری.

۳- اصل و مجلس : و جاری.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : بخواهند.

٥-نسخهٔ اصل و مجلس: وچون.

٦- نسخهٔ اصل: گیرد. مجلس: گرفته.

که تمام خانه‌را در مدت ده دقیقه پراز آب می‌نماید و آتش‌را خاموش کرده و هرجای عمارت شهر لندن‌را حفرنمایند چنین ممرآبی دارد.

و اغلب در خانها بجهت ضروریات اغتسال پمپ کارگذاشته‌اند

پمپ

و پمپ اسبابی‌است ازآهن که بمحض اشاره و اندك حرکتی متصل بهم آبرا از زیر زمین به بلندی می‌آورد[1] و مطبخ ایشان مجموع درزیرزمین وسردابه های زیرعمارت‌است. لوله های بسیاربلند بجهت بیرون رفتن دودقرار داده‌اند که ذره[ای] دود و بخار درفضای‌خانه ها ابداً یافت نمیشود درشهرلندن مطلقا احدی دودو بخار بچشم‌نمی‌بیند.

هم‌چنین درخانه‌ها و بیوتات مگس وپشه ومکونات موذیه‌وجود ندارد و طیور فضله نمی‌اندازد و کثافت نمی کند[2].

جمیع دکاکین آن‌ولایت از آینهٔ‌رخام به آئین تمام مزین است متاعی که باشد در پس‌آینه‌ها به‌انتظام تمام بربساطی پرنیان[3] چیده‌اند و قیمت هرچیزرا نوشته‌و برآن کالاآویخته‌اند هرکه‌را میل خریدی‌باشد

قیمت‌های‌ثابت

از بیرون دکان آنچه بخواهد ملاحظه کند و قیمتش‌را بدون زیاده و نقصان یافته‌است اگر بخواهد داخل دکان رفته متاع رابر میدارد وبها می‌دهد والااز آنجا بجای دیگر خواهد رفت.

۱- اصل و مجلس: آورده.

۲- درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم سعید نفیسی بخط کاتب اضافه‌شده‌است که: «این مطلب محل تأمل است زیرا که طیورشعوربه پاکیزگی و کثافت ندارند که ملاحظهٔ این مطلب را نمایندنهایت این‌است که بواسطهٔ پاکیزگی بنظرنمی‌آیدخلاصه این مطلب اغراق‌است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: از پرنیان.

وجمیع صنایع عالم خاصّه صنعت فلزات و به تخصیص شغل حدید بهتر از هرمملکت از ایشان صادر میگردد.

راه‌خرید یا اجارهٔ خانه

و طریقهٔ خانه فروختن واجاره دادن خانه‌های ایشان بدین‌طریق است که‌اگر کسی خواهد خانه فروشد یا کرایه دهد قیمت‌خانه‌یا کرایهٔ آنرا بروورقی‌نوشته برآینه که ازخانه مشرف‌به‌بازار و کوچه هست‌چسبانیده هرکسی که محتاج کرایه یاخریدباشد[1] درعبوراز آن راه ملاحظه کرده میداندکه کرایهٔ خانه و ارزش عمارت چگونه است احتیاج به دلال و حمال ندارد و زحمتی براو نخواهد رسید.

و نیز اگرشخصی‌بمیرد یا زنش‌وفات کند نقش ومهرونشانه[ای] که برکاغذ میزند بهمان طریق لیکن بزرگتر بر روی تخته نقش کرده و آن تخته‌رابرسردرخانه میاویزند هرکسی که بگذرد میداند که‌صاحب خانه یا زنش مرده‌است[2] و آن نشان تا یک سال لازم است که بردیوار خانه‌آویخته باشد.

دیگر از جملهٔ صنایع ایشان اینکه قلیل مدتی است که درمیان ایشان‌بجهة محافظت‌ازآب‌وبقای[3] هواصنعتی‌بظهور رسیده است که‌نهایت غرابت و تازگی‌را دارد و اصل آن صمغی است که ازشجر بعمل میآید برنگ سیده[4] وشیرهٔ پخته است. سابقاً نیز آن صمغ درمیان ایشان

۱- اصل و مجلس: محتاج باشد خواه‌کرایه خواه خرید درحین.

۲- اصل و مجلس: وفات کرده است.

۳- اصل و مجلس: حبس.

٤- سیده: آرد گندم که آنرا دوبار بپخته باشند و نانی که با این آرد پخته شود، و یک قسم حلوا. ف.

گداختن کائوچو

بوده وفائدهٔ آن صمغ منحصر بوده است باینکه مرکبی که در جسم کاغذ نفوذ کند مثل زغال و مداد و سایر سیاهی آن صمغ مرکبات[1] مذکوره را از روی کاغذ محو میکرده بدون اینکه آثاری از خط باقی باشد و آن صمغ بسیار منجمد است که بهیچ چیز مضمحل نمیشده[2] بسیاری از حکماء و صانعین فرنگ بجهت اضمحلال و آب کردن آن صمغ مشقها کرده ومشقتها کشیده‌اند و مقصود بعمل نیامده تا اینکه در ده سال قبل از این یک نفر از مشاقها که بجهت تحصیل عمل شمسی[3] اوقات خود را مصروف ترکیب ادویه ها داشتی من حیث لا یحتسب آن صمغ را با اجزائی چند مکلس نموده آب کرد. چیزی بطریقهٔ موم گداخته بعمل آمد. بعد از آن پارچه را مشمع بدان شمع نموده[4] ملاحظه کرد که مطلقا آب از وی[5] نفوذ نمی کرد. بعد از آن دم در آن دمیده دید که اصلاً هوا خارج از آن[6] نمی‌شود. چند روزی بهمان قسم باقی

۱- نسخهٔ اصل: مواد. مجلس: مداد.

۲- اصل ومجلس: نمیشود.

۳- درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط محرر اضافه‌شده: «این مطلب نیز بواسطهٔ عدم اطلاع از قواعدشیمیائی فرنگان است که مرحوم روزنامه‌نگار نوشته است والا در قاعدهٔ ایشان مدتهاست که منکر عمل کیمیا بقاعدهٔ سابقه اند بلکه متنفسی در آنجانیست که قصدش طلاساختن یا نقره‌ساختن باشد.

۴- اصل و مجلس: بعد از آن پارچه را باآن جسم مذاب مشمع نموده.

۵- اصل و مجلس: از آن نفوذ نمی کند.

۶- اصل و مجلس: از آن خارج.

گذاشته مشخص[1] شد که بهیچوجه آب و هوا از آن مشمع خارج نخواهد شد[2]، دانست که از آن صنعت نفیس صنایع بدیع[3] توان اختراع نمود و فایدهٔ آن کلی خواهد بود. ابتدا آن کیفیت را بدولت عرض کرد چندین هزار توسان جایزه گرفت و مقرر شد که مدت پنج سال آن شخص خود بهمان کسب اشتغال داشته آن مشمع و البسه که بعمل می‌آورد[4] خود فروخته منفعت حاصل کند. در آن مدت از اطراف ممالک بخریدن آن متاع هجومی کثیر از خلایق شده نفعی بی‌اندازه حاصل نمود وبعد از انقضای مدت پنج سال جمعی که طالب آن هنر و کسب بودند اجماع نموده مبلغ سی هزار توسان بآن شخص داده طور وطریقهٔ آب کردن آن صمغ را تعلیم گرفته‌اکنون این فقره در کلّ بلاد اروپه آن صنعت مفید ومنتشر است مثل[5] جبه ولباس بجهت دفع باران ازآن میدوزند که اگر[6] یک سال متصل بهم باران آید ذره [ای] رطوبت نشر از آن پارچه نخواهد کرد و هم چنین دوشک[7] و رخت خواب از آن پارچه میدوزند که لوله کرده در جیب میگذارند هروقت که احتیاج بخواب شود دم در آن دمیده دوشکی در

بارانی

۱- اصل و مجلس : معلوم شد.

۲- صل و مجلس : از آن خارج نمیشود.

۳- اصل و مجلس : و بدایع.

٤-اصل و مجلس : می‌آید.

۵- اصل و مجلس : مثلاً.

٦- اصل و مجلس: چنانچه .

۷- اصل و مجلس : توشک.

رختخواب نفوذناپذیر

کمال خوبی افتاده میشود در روی آن خواهند خوابید و چنان نرم و استراحت است که بسیار بسیار از حریر وپرنیان بهتر وبالش اورانیز بهمین طریق میدوزند[1] هرجا که شخصی برود میتواند یک دست رخت خواب را در جیب گذارده روانه شود و نیز بجهة طوفان از همان پارچه منطقه[2] دوخته‌اند که بر کمر می‌بندند اگر عیاذاًبالله[3] در کشتی طوفان شود آن پارچه رادم دمیده بندهایش را بردوش و کمرمی‌بندند اگر خدای نخواسته[4] کشتی غرق شود هرقدر که طوفان وموج باشد همین قدر[5] که شخص از سردی[6] و گرسنگی تلف نشود صدمه از تموج دریا نخواهد دید و بسیاری بعلت آن کمربند تابحال از بلای غرق شدن نجات یافته اند. بسیاری از صنایع بواسطهٔ آن صمغ بظهور رسیده است که ذکرش موجب تطویل کتاب خواهد شد.

کمربندنجات

باری آن صنعت چیز بسیار خوبی است ولی قیمتش گران است و اهالی آن مملکت وحکمای آن ولایت اعتقادی بظهور کیمیا ندارندولیکن اطباء و حکمای ایشان علی الدوام بمشق کیمیا[7] مشغولند و از ترکیب

۱- اصل و مجلس: می‌سازند.

۲- منطقه: کمربند. ف.

۳- اصل و مجلس: خدای نخواسته.

۴- اصل و مجلس: چنانچه.

۵- اصل ومجلس: ماداسی که.

۶- اصل ومجلس: سرما.

۷- در ترجمهٔ انگلیسی شیمی Chemistry تصریح شده و این صحیح است. ف.

ادویه اینقدرها نفع و فایده دیده‌اند که زیاده از کیمیا بوده‌است. ازمشق کیمیا تمام تجربیات وصنایعی که بجهت‌ایشان هست‌باقی‌مانده. بنابراین اغلب‌ایشان بمشاقی کیمیا مشغولند ومنافع بی‌حساب می‌بینند[1].

و خلق آن ولایت بعداز فراغت‌از کار[2] به عیش وعشرت مشغولند[3] چنان آزاد و فارغ‌البال میباشند که هریک در خانهٔ خود سلطانی مقتدر است و از اعلی و ادنی‌فی‌حد ذاته به نفسه مختارند واحدی را اختیاربه آزارکسی نیست.

عیش‌وتفریح مردم انگلستان

اسباب طرب‌وعشرت بی‌حدوحساب در‌آن مملکت‌آماده ومهیا است بهرجا که‌روی‌وهرچه که‌خواهی خلق‌الساعه‌است[4] همین‌قدر که‌پول باشد آنچه که بخواهی از متاع هر مملکت درساعت موجوداست وعصیان و زنا در‌آن مملکت قبحی ندارد و معتاد است و یکصد و هشتاد هزار شاهدان‌آن شهر[5] بقلم آمده که علی‌الرؤس‌الاشهاد صلای دلربائی‌را در داده[6] اظهار محبت و حسن طلب در ظاهر میکنند سوای آنچه درباطن درکارند وظاهر کتمان‌می کنند. آن یکصدوهشتادهزار دختر[7] درکمال

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌برند.

۲- اصل ومجلس : واهل آن‌ولایت پس‌از فراغت‌از کاروشغل.

۳- نسخهٔ‌اصل ومجلس: مشغول می‌شوند.

۴- نسخه مجلس : خلق‌الساعه موجوداست.

۵- اصل شاهدان شهر. مجلس : شاهدآن شهر.

۶- نسخهٔ مجلس : داده.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: نفر.

خوبی و جمال خودرا آراسته از خانها بیرون می‌آیند با آرایش و زیور

عیش مهیاو مهنا

درکوچها هرکس‌را که می‌بینند باو تعارف کرده یک‌یک آن دختران و شاهدان‌را چون مرغی که دانه بر چیند[1] غربا و خلق آن مملکت تا سه‌ساعت بعداز غروب[2] دست در دست انداخته و بگردن حمایل کرده بخانه و حجره[ای] که خواهند میبرند و بهترین جمالات لندن حسن و و جمال شاهدان است که بعضی در اپره و مجالس بزرگان میروند در شبی هشتصدتومان وهزارتومان حریفانه میگیرند و لطافت‌جمال وحسن

دعائی ازته‌دل

مقال ایشان‌تحریری‌نیست‌اللهم‌ارزقناوجمیع‌المؤمنین‌والمؤمنات .

و قاعدهٔ عروسی وزفاف ایشان بدین طریق‌است که جوانان‌ایشان مادام آنکه درکمالات و علوم وکسب و فنون تجارت[3] کامل عیار و پرکارنشوند و عمری از ایشان نگذرد که معیشت[4] خودرا ازکسب و هنر خود تحصیل کرده مصروف دارند اقدام بر تزویج نخواهند کرد و همچنین دختران ایشان‌مادامیکه ازهمه[5] هنرها بابهره وآراسته‌نشوند و اقلاً بیست سال از عمر ایشان نگذرد شوهر نخواهند کرد و طریقهٔ ازدواج ومخالطهٔ ایشان بدین طریق‌است که اغلب جوانان و دختران درسیر کاهان‌و میهمانی‌ها و باغات و بساتین بی‌پرده وحجاب بایکدیگر

---

۱ نسخهٔ اصل‌ومجلس : برچینند.

۲- اصل و مجلس : غروب آفتاب .

۳ - نسخهٔ اصل‌و مجلس: تجارتی.

٤- نسخهٔ اصل‌ومجلس: که‌بتوانند معیشت.

٥- مجلس‌این‌دوکلمه‌را ندارد.

معاشرت ومصاحبت مینمایند . اگر[1] جوانی رامیلی به دختری حاصل گردد بعد از اینکه مدتی مدید اطوار و رفتار او را پسندید نوشته [ای] به دختر مینویسد که من مایل بهم‌صحبتی شما هستم دراین خصوص شمارا چه‌فرمایش است . چنانچه دختررامیلی نیست آنشخص ازاو خواهد گذشت[2] آن جوان‌و دختر[3] جواب نوشتهٔ اورا نخواهد نوشت وبجائی دیگرخواهد پیوست واگر دختررا هم میلی باشد و بخواهد که زن جوان شود جواب کاغذ را[4] بمضمون خوشی نوشته ارسال میدارد و وعده میدهد که درفلانه روز بفلانه[5] کنیسه درحضور فلان قسیس شما را ملاقات خواهم کرد.

رسم خواستگاری

در روزوعده آن جوان با یارانش ودختربا هوادارانش در آن کنیسه حاضرمیشوند . درخدمت قسیس رفته بقانون وقرارخود نمازی گذارده عقدی در میان‌ایشان منعقدسی گرددودست یکدیگررا گرفته برگاری‌سوارشده از نظر اقوام‌وعشایر مدتی مدید پنهان‌میگردند . هر روزه‌به باغی و هر لحظه به تماشاگاهی[6] رفته و خوشگذرانی نموده که احدی ازایشان خبری

عروسی در انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : چنانچه .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : و چنانچه دختر را میلی نسبت بآن شخص نبوده باشد، از او خواهد گذشت.

۳- اصل و مجلس : و آن دختر.

۴- اصل و مجلس : کاغذ اورا.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس : بطلان .

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: تماشائی .

نمیدهد. گاه شود[1] که باتفاق یکدیگربه ممالک بعیده رفته[2] تا یکسال و دوسال سیاحت وتفرج در ممالک میکنند و در هرمملکت بعضی باغات و عمارات مخصوصی همین امر ساخته اند که اگرکسی مزاوجت کند زن و مرد درآن مکانهای خوش‌آب وهوا رفته هرقدرکه مایل بر توقف باشند بفراغت خاطر بایکدیگر بسر خواهند برد و بعد از انقضای ایام سیر و تفرج که بخانه و منزل خود مراجعت می کنند آن‌وقت دوستان‌و یاران به تهنیت و مبارکباد نزد ایشان خواهندآمد.

سفرماه‌عسل

و هر زنی که شوهر کند اسم شوهررا بر میدارد یعنی اسم‌مرد را اطلاق برزن می کنند ومادام‌آنکه‌شوهرنکرده است اسم‌قبیله براو اطلاق شود[3] و بعدازاینکه‌شوهر کرد اورا باسم شوهر میخوانند ودختر تاشوهر نکرده‌است‌اورا میس[4] میگویند بعلاوه اسم طایفه، همینکه شوهر کرد او را میسیز[5] گویند بعلاوه‌اسم شوهر.

واسماء در فرنگستان[6] بردو قسم است‌یکی اسم مشترک[7]است که همه قبیله و سلسله موسوم بآن اسم می‌باشند و دیگر اسماء مخصوصه

۱ـ نسخهٔ‌اصل ومجلس: وگاه می‌شود.

۲ـ نسخهٔ‌اصل ومجلس: میروند.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: میشود.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس: مس.

۵ ـ اصل و مجلس: مستر و غلطاست.

۶ـ اصل و مجلس: ودر فرنگستان اسامی.

۷ ـ اصل و مجلس: عام ومشترک است.

است که خاصه شخص بخصوص می‌باشد[1] مثل فریزه اسمی است عام تمام سلسله که دویست نفر زیاده و کمتر[2] باشند تمام‌را فریزه میگویند خواه زن باشد وخواه[3] مردو لفظ جارج وجان ویلیام[4] وآن اسمائی است خاصه [که] همهٔ سلسله را فریزه گویند و لیکن بجهت امتیاز خواهند گفت جارج فریزه و جان فریزه و غیرآن واگردر زن اطلاق شود دختر که باشد میس فریزه‌و شوهر کوده باشدمیسیز[5] بعلاوهٔ اسم شوهر بر او اطلاق می‌شود.

نام ونام خانوادگی

حرمت نسوان در نزد ایشان اعظم واکبرواجبات‌است ادنی‌زنی مقدم برسلاطین عظام‌درنزدایشان میباشد وخدمت‌زنان برایشان‌واجب ولازم است امراء و وزراء شاهزادگان و کبراء درمجالس در نزدزنان ایستاده خدمت زنان‌رادرکمال تعظیم‌وتکریم‌بجای میاورند ودرخدمت نسوان بر یکدیگر سبقت می‌جویند.

احترام‌به‌زنان

وطلاق درمذهب ایشان امری است بسیار صعب و آن[6] واقع نمی‌شود مگر آنکه کسی زن خودرا زانیه بیند وزنای زن‌را درنزد علماء

طلاق‌درانگلستان

۱- اصل و مجلس: که اختصاص بشخص خاص دارد.

۲- اصل : زیاده یا کمتر. مجلس : یازیاده یا کمتر.

۳- اصل و مجلس : ویاسرد.

٤- اصل و مجلس: وول.

٥- اصل و مجلس: مستر . . . وغلطاست.

٦- اصل و مجلس : این دو کلمه‌را ندارد.

ثابت کند آن‌وقت می‌تواند طلاق گوید ولیکن بعداز وقوع طلاق زن و مرد هردو مردود و در نظرها خوار و زار می‌باشند. بعد از آن ایشان‌را به مجالس بزرگان ومحافل امیران‌راهی نیست‌و کسی ایشان‌را بمهمانی نمی‌طلبد وبه میهمانی ایشان کسی نمی‌رود. دوستانش‌ازوی کناره کنند[۱] ودشمنانش طعنه‌ها زنند[۲]

باری از قواعدومرسومات ایشان آنچه‌به خاطر بود جزئی نوشته شد[۳] و بهمین قرار[٤] از احوالات‌خلق لندن‌اکتفا رفت[٥]

۱۰- اصل و مجلس: می‌جویند.

۱۱- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌زنند

۱۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: باقلت بضاعت و عدم استطاعت

۱۳- نسخهٔ اصل و مجلس: قدر.

۱٤- نسخهٔ اصل ومجلس: والسلام خیرختام.

بازگشت شاهزادگان از انگلستان

و یوم یکشنبهٔ بیست و سوم جمادی[1] الاول باری در آن روز مستر فریزه همراه بوده میسیز فریزه و خواهر او همسفر با ما گشته[2] همه جا در عمارات و شهرهای مشهور[3] می آمدیم. بعد از قطع مسافت چهل و یک میل به معمورهٔ سیمین برن[4] هنگام مغربی[5] رسیدیم. در هوتلی بسیار عالی نزول نموده از هرچیز[6] که تصور شود در هوتل آماده و مهیا بود از فروش و ظروف متعدد، و خواتین از هرطرف کمرخدمتگذاری [کذا] و غمخواری را برمیان بسته از هرجهت آسوده و فارغ البال گشتیم. بعد از صرف غذا چون منزل اول بود باستراحت مشغول گشتیم.

وصف شهرهای سرراه

و یوم یکشنبهٔ بیست و چهارم بعد از صرف نهار[7] دوساعت قبل از

۱- در اصل و مجلس: خلاصه یوم شنبه ... و در حاشیهٔ نسخهٔ اصل بخط دیگری نوشته شده (۱۲۵۳) و در نسخهٔ مجلس نوشته شده ۱۳۵۳ که غلط است. م. در ترجمهٔ انگلیسی تاریخ میلادی را که سوم سپتامبر ۱۸۳۶ است نیز تصریح کرده. ف.

۲- اصل و مجلس: باتفاق مستر فریزه و خواهر او که باما همسفر گشته.

۳- اصل و مجلس: معموره.

۴- Sittingbourne. ف.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: مغرب.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: چیز.

۷- نسخهٔ مجلس: غذا و نهار.

ظهر از آنجا سوار برگاری گشته همه‌جا آمدیم تا بشهر «کانتربری»[۱] رسیدیم . شهری بغایت آراسته و ملکی از نقایص پیراسته بنظر درآمد . بوستان و باغات بسیار در اطراف آن شهر می‌بود و باوجود اینکه فصل خزان بودتمام زمینش چون‌زمردسبزخرم‌بود . درآن شهر چنددقیقه‌توقف کرده اسبهای گاری‌را تبدیل نمودیم .

و از آنجا گذشته بشهر «داور»[۲] بهوتلی بسیار عالی[۳] مشرف بر دریا نزول نموده و آن شهر ازیک سمت جزیره[۴] انگلند برلب دریاواقع است که آن طرف‌دریا[۵] بفاصلهٔ بیست و پنج میل[۶] زیاده و کمتر بحدود فرانسه متصل می‌گردد که در روزی چند مرتبه جهاز بخاری میتواند آمد و رفت کرده باشد وبعضی‌از عمارات‌مملکت فرانسه‌ازاین‌طرف‌نمایان است مراکب‌بی‌حدوشماری درخود[۷] آنجا ایستاده یاآمدو رفت‌میکردند و در آن روز سی‌ودومیل قطع‌مسافت نمودیم .

هنگام نزول بمنزل[۸] کورنل آنجا بدیدن ما آمده اظهار مسرت

۱- Canterbury . ف.

۲ - Dover . ف.

۳ - در ترجمهٔ انگلیسی اسم هتل Shipinn تصریح کرده . ف.

۴- اصل ومجلس : منتهی‌الیه جزیره .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: آن دریا .

۶- درترجمهٔ انگلیسی ۲۳میل قید شده . ف.

۷- نسخهٔ اصل‌ومجلس: درخور.

۸- اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد

نموده در آن شب بنا بود که هنگام صبحی سوار برجهاز سرکاری گشته به مملکت فرانسه رفته باشیم. هنگام حرکت باد و باران وطوفان بسیار شدیدی واقع گشته که امکان حرکت نداشت. ناچار آنروز را در آنجا[1] توقف کرده تا چهار ساعت بعد از ظهر دوشنبه اندکی که هوا آرام گرفت بر جهازسوار گشته از خاك انگلند متوجه بلاد فرانسه گشتیم. درمدت دوساعت و نیم آن شعبهٔ دریا را که ۳۲ میل مسافت باشد طی نموده بشهر «کالس»[2] فرود آمدیم. در هوتلی نزول نموده جمیع اسباب واوضاع آماده و ایشان[3] نیز بقانون انگریز مرتب داشتند.[4]

در کشور فرانسه

یوم سه‌شنبهٔ بیست وششم از آنجا حرکت کرده همه جا بشهرهای معتبر وحصارهای مستحکم عبور مینمودیم و جمیع آن مملکت چون زمرد سبز و از کثرت اشجار و وفور خلایق پایانی بر آن متصور نبود. و در عرض راه گوسفندانشان که به‌نظر میرسید دنبهٔ گوسفند شان[5] مثل دم گاو دراز و کشیده میبود وهم‌چنین گرازهای آن مملکت دم بسیار طویل میداشتند. درهرجا بطریقی ولهجه [ای] تازه خلایق[6] ملاحظه می گردید تا

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: این دو کلمه را ندارد.

۲- Calais . ف.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : اوضاع ایشان آماده.

٤- اصل: و بقانون انگریز مرتب وآماده‌بود. مجلس: وبقانون مرتب و آماده بود.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: (درهردو مورد) گوسفند ایشان.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : خلایق آن ملک.

غروب آفتاب وارد شهربه «سن تومر»[1] که یکی از مداین فرانسه است گشته به هوتلی بسیار عالی فرود آمدیم ودر آن روز پنجاه وپنج میل قطع مسافت نمودیم.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و هفتم ازآنجا حرکت کرده بشهرعظیمی رسیدیم که آنجارا «بیلو»[2] می گفتند و از آنجا بشهر «لیل»[3] درآمدیم. چهار ساعت درآن شهر عظیم توقف کرده[4] خلقی بسیار بدور ما جمع گشته تماشای هیأت و لباس ما میکردند ما نیز سیاحت آنها[5] میکردیم وآن شهر انتهای خاك فرانسه بود.

اما مملکت فرانسه از جمله مملکت مشهوراروپه است[6] اگرچه به حسب وسعت و خلقت[7] زیاده از انگلند می‌باشد ولی ترتیب‌واوضاع انگلندراندارد[8] و شهرپایتخت فرانسه «پاریز»[9] است که ازجمله بهشت شهر مشهور در عالم محسوب‌می گردد. اعتدال آب و هوایش بهتر از انگلند می‌باشد. حدودش از طرف‌مشرق منتهی گردد[10] به «نزلند»[11] و

۱- Saint Omer. ف. ۲- Baillul. ف. ۳- Lisle. ف.

۴- اصل و مجلس: نموده.

۵- اصل و مجلس: آنهارا.

۶- اصل و مجلس از جملهٔ ممالك مشهوره است در اروپ.

۷- اصل و مجلس: کثرت.

۸- اصل و مجلس: بر حسب اوضاع و ترتیب انگلند معمور تراست.

۹- اصل و مجلس: پاریس.

۱۰- اصل و مجلس: می گردد.

۱۱- Netherlands. ف.

«سویت‌سرلند»[1] و «پیدمنت»[2] مغرب و شمالش متصل شود به دریای محیط و جنوبش ملحق گردد[3] به مملکت سپانیه و دریای مغرب (مدیترانه.ف.)

حدود فرانسه

طول مملکت فرانسه ششصدو پنجاه میل و عرضش پانصدوشصت میل است و بلاد متصرفهٔ دولت فرانسه در خارج مملکت به[4] ینگی دنیا و مملکت جزایر بسیاراست و رسوم حریت و آزادی در آن مملکت‌زیاده از انگلند سراعت[5] میگردد واغلب قانون و قواعد ایشان ازقراری است که در قواعد و مرسومات انگلند نوشته شده است احکامات کانثیل و پارلمند بهمان قسم درمیان ایشان جاری است. اسم پادشاه فرنکسیس **لویس فلیپ**[6] و خلقت[7] آن مملکت‌را سی‌وپنج میلیون که هفتاد کرور عجم باشد برآورد کرده‌اند وششصد هزار لشکرر کابی مواجب خوارازآن دولت آماده و موجوداست وهم چنین مراکب بسیاردرآن سرکار بهم میرسد و از ممالک ینگی‌دنیا نیز در تصرف آن دولت بسیاری‌آمده‌است که بالفعل متصرفندودر زمان‌سلطنت «بنی‌پارت»[8] اهل فرانسه براغلب

آزادی وزندگی درفرانسه

۱- Swizerland .ف. اصل و مجلس: سویت ئیزلند.

۲- Piedmont .ف. اصل ومجلس : سپر منت .

۳- اصل و مجلس: می‌شودو می گردد.

۴- اصل و مجلس : از.

۵- در هرسه نسخه چنین‌است.

۶ - Louis philippe .ف. در نسخهٔ مجلس فلیت وغلط‌است.

۷- اصل و مجلس: کثرت.

۸- Benaparte .ف. درنسخهٔ اصل «پاناپورت». مجلس: «پاناپارت».

ممالک اریه[1] مسلط و حکمران بوده اند . اغلب ازایشان به مذاهب تناسخی و عود ارواح باجسام واجساد قائل هستند و لغت ایشان غیر سایرلغات فرنگستان است و تسعیرغلّه و میوه در آن مملکت رخیص[2] تر از انگلند می‌باشد و وفور نعمتش زیاده از آنجا است و نشانهٔ دولت فرانسه‌وشکل واعلام[3] مراکب ایشان تاجی‌است که بردو طرفش پلنگی باشد[4] و گل مریم نشانهٔ دیگر آنست[5] و لغت فرانسه در فرنگستان مشهورترین لغات است هر یک از بلاد اریه‌را لغتی مخصوص معین[6] است ولیکن لغت‌فرانسه در میان ایشان‌عرض عام‌است‌ومکاتیب‌سلاطین بایکدیگر به‌لغت فرنسیس[7] است .

تشویق‌صادرات درفرانسه

واز خواص معاملات آن‌مملکت است که تجاری که به مملکت فرانسه بجهت معامله میروند[8] بعد ازخریدن‌امتعه که خاصهٔ‌آن مملکت است اورا به گمرک میبرند واشیاء ابتیاعیهٔ‌اورا ملاحظه کرده آنچه از محصولات آن مملکت خریده است ده یک‌مال‌را از دولت بآن شخص

۱- اصل و مجلس : اروپ .

۲- رخیص : ارزان .ف.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: شکل اعلام.

٤- نسخهٔ اصل: آن‌پلنگی‌باشد. مجلس : آن پلنگی‌می‌باشد.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: دیگراست.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمهٔ را ندارد.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: فرانسه .

۸- اصل : میروند بجهت معامله. مجلس:میروند بجهت معاملات.

منفعت میدهند و هر کس که خریدی در آن مملکت کند ده یک خرید را از دولت میگیرد و این قاعده بجهة آن است که تجار از هر مملکت در آنجا رفته معامله کنند و در سایر بلاد ارپه[1] پنج یک خرید را از تجار گمرک میگیرند.

باری در آن روز بعد از توقف شهر لیل[2] از آنجا حرکت نموده به اول مملکت «بلجیم» که او را بلاد نثرلند[3] گویند رسیدیم. بعد از مسافتی[4] چند بشهر «انجین»[5] درآمدیم. شهری بغایت آراسته و عظیم ملاحظه گردید و بجهة تبدیل اسب گاری بردر هوتلی اندك تأمل کرده که بقدر سی هزار[6] خلق زن و مرد بدورما اجتماع نمودند. گویا تا آن روز خلق ایران را ندیده بودند. آن جمعیت بردوش یکدیگر سوار گشته و بر بامهای مرتفع برآمده که تماشای ما کرده باشند. هنگامهٔ غریبی از ازدحام ایشان برپای گردید.

تماشای شاهزادگان

باری از آنشهر هم گذشته همه جا در کوچه باغها و سایهٔ درختان می آمدیم تا وارد شهری دیگر گشته بهوتلی عالی درآمدیم و در آن روز شصت میل مسافت طی نمودیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست و هشتم از آن شهر حرکت کرده همه جا

۱- نسخهٔ اصل مجلس: اروپ.

۲- اصل و مجلس: در شهرلیل (کلمه عربی بمعنی شب) و تلفظ غلط است.

۳- اصل و مجلس: نثر. Netherlands .ف.

۴- اصل و مجلس: طی مسافتی.

۵- Enghien .ف.

۶- در ترجمهٔ انگلیسی سه هزار است. ف.

در باغات و عمارات قطع مسافت بیست و پنج میل نموده تا وارد شهر[1] «برسل»[2] که پایتخت مملکت[3] بلجیم است گشته عجب شهری عظیم و عماراتی[4] عالی و وفور نعمت ملاحظه گردید. از اینکه[5] پایهٔ عرابان ما شکسته بود و آن شهر نیز پایتخت محسوب میشد آن روز و شب را بجهت سیاحت در آن شهر توقف کرده، تیمور میرزا بعزم سیاحت در آن شهر گردش کرده بمکانی بسیار مرتفع در آمده[6] بود که تمام شهر در زیر قدم نمایان بود. در آنجا کلیسائی بسیار عظیم که در هشتصد سال قبل از از این آنجا را بنا نهاده بودند واقع گشته چون آن روز عیدی از طوایف نصارا بود از اهل آن مملکت ازدحام غریبی در آن کلیسای بزرگ نموده بودند. دختران نصارا و ارامنهٔ[7] اطراف باقسام مختلف خود را آراسته

۱- اصل و مجلس: قطع مسافت نموده بیست و پنج میل راه که آمدیم وارد بشهر.

۲- Brussels. ف.

۳- اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

۴- اصل و مجلس: عمارتی.

۵- اصل و مجلس: چون.

۶- اصل و مجلس برآمده.

۷- طبق توضیح مترجم انگلیسی خواجه اسعد در آن موقع ارامنه را ایرانیها نجیب ترین فرقهٔ مسیحی میدانستند و بطور اعم مسیحیون را ارامنه می گفتند و مسلماً در آن موقع ارامنه در بروکسل زیاد نبوده‌اند. ف.

در آن معبد بعبادت مشغول[1] صدای ناقوس های آن کلیسیا[2] چندین میل میرفت. تفصیل بنیان و زینت آن کلیسا در قوهٔ تحریر نیست. تصویر یکی از سلاطین را بالباس مرصع وتاج جواهری که داشته است بااوضاع سلطنت در آنجا خوابیده کشیده اند و آن پادشاه را **ارنس** گفتندی در چهارصدسال قبل از این وفات یافته. چون مردی خیر بوده است اورا زیارت می کنند و بر کرانهٔ دیگرآن کلیسا تصویر عیسی علیه السلام را از طلای ناب مصلوب ساخته و همچنین تصویر مریم را از نقره ساخته بودند. در بالای سر آن دو تصویر، آن ضعیف العقول به تصویرقیاسیهٔ[3] خود شبهی از حضرت رب العزت تصور نموده صورتی با ریش بلندی کشیده اند که کاسه[ای] ازگل های رنگارنگ دردست دارد ونظاره به حضرت عیسی(ع) میکنند. آنقدرآن تصاویررا بطریقهٔ[4] نقاشی خوب کشیده بودند که بهتر از آن تصور نمی‌شود و آن هرسه تصویررا خدایان خلق وخودمیدانند وستایش می کنند وبرطرف دیگرآن کلیسا تصویربهشت[5] را کشیده بودند که جبرائیل شمشیری دردست گرفته[6] حضرت آدم وحوا[7]

توصیف یک کلیسا

۱- اصل و مجلس : مشغول بودند.

۲- اصل : ناقوس های کلیسیا . مجلس: کلیسا(در همهٔ موارد).

۳- اصل : قاسیه . مجلس: باطله .

٤- اصل و مجلس : ازجهت .

٥- اصل و مجلس : جنت.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : داردو.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس : حوارا .

از بهشت بیرون میکند ایشان رو بهزیمت نهاده جبرائیل آنهارا تعاقب کرده بطور غریبی آن صورتهارا کشیده‌اند.

و خارج از کلیسیا مکانی بسیار با صفا ملاحظه نموده‌بود که در آنجا چهارهزار نفررا[1] بطریقهٔ نظام و دیف یکدیگر دفن نموده بودند و کیفیت آن[2] کشتگان چنان بوده‌است که در صد سال قبل‌ازاین درمیان اهالی آن شهر نزاع واقع گشته هردو طرف روی به توپخانهٔ‌شاهی‌آورده که بجهت مخاصمت بایگدیگر[3] توپخانه‌را تصرف کرده‌منازعت[4] با یکدیگر نمایند. از اتفاقات[5] نصف از توپخانه بتصرف نصفی‌ازاهل شهر آمده و نصف دیگر بتصرف‌نصفی‌دیگر. خلاصه توپخانه برصفوف یکدیگربسته بنیاد نزاع نمودند. درحملهٔ‌اول‌آن چهارهزارنفر بضرب گلوله وچهارپارهٔ توپ از پای درآمده ازدوطرف[6] منازعه موقوف گردید[7] وآن چهارهزار نفر را درآن مکان آورده دفن نمودند و بعدازملاحظهٔ آن مفسدهٔ‌عظیم با یکدیگر صلح کرده مرافقت کردند[8].

دفن بصورت نظام

۱- اصل ... آدم‌رادرآنجا . مجلس ... آدم‌را در آن خانه

۲- نسخهٔ مجلس: این کلمه‌راندارد.

۳- اصل و مجلس : بجهت اینکه در مخاصمت بایکدگر.

۴- اصل و مجلس : مخاصمه ومنازعه.

۵- اصل و مجلس : از قضایای‌اتفاقیه .

۶- اصل و مجلس : آنگاه از.

۷- مجلس : منازعه‌را موقوف‌نموده.

۸- اصل و مجلس : نمودند .

خلاصه در آن روز تیمور میرزا سیاحت معقولی از اوضاع آن‌شهر نموده[1] عصرآن روز **سر همیل‌تن سیمور**[2] ایلچی دولت انگریز که در آن شهر بود دیدن‌ما آمده اظهار دوستی ومهربانی زیاده‌ازحدنمود. ودر شب جمعه بتماشا گاهی در آن[3] شهر رفتیم که بطریق اپرهٔ لندن از هر قسم سازها و بازیگریها[4] و رقاصی‌های غریب میبود. تماشای معقولی‌از همه جهت نمودیم.

و یوم جمعهٔ بیست‌ونهم بعلت[5] تعمیر عرابه تاقریب بظهر درآن شهرتوقف نموده بعد ازصرف نهار ازآنجا برآمدیم[6].

اما مملکت «بلجیم» که‌مشهور به نثرلنداست درسنوات قبل جزء مملکت هولنده‌بوده است که پادشاه هولنده‌حکمران درآن‌مملکت بوده‌وچند سال‌قبل ازاین خلق نثرلندبقانون‌حریت‌قایل گشته برپادشاه هولنده عاصی گردیدند. پسر پادشاه که اورا **پرنس‌دارنج**[7] گویندوما خوداورادرلندن ملاقات نمودیم لشکرها بمملکت نثرلند کشیده مقهور مراجعت نمود.

۱- اصل و مجلس: کرده بود از اوضاع آن‌شهر.

۲- Sir Hamilton Seymour .ف. اصل ومجلس: سرسیل تن‌سیمور

۳- اصل و مجلس: آن.

۴- اصل ومجلس ازبازیگرها.

۵- اصل و مجلس: بجهت.

۶- اصل ومجلس بیرون آمدیم.

۷- The prince of Orange .ف. اصل ومجلس: وارنج وغلطاست

استقلال یافتن بلژیک

کرةالثانی لشکر بیکرانی آراسته و معاودت بر سرایشان کرده[1] در این وهله در قوهٔ خود مقابله با آن شاهزاده‌را[2] ندیده تسلیم کردند ودرجزو بدولت فرانسه ملتجی گشته ازاینکه[3] دولت فرانسه مایل بحریت بودند یکی از جنرال های معتبررا با چهل هزار سرباز و توپخانه مأمور کردند که آمده شاهزادهٔ هولنده‌را از مملکت بیرون کرده اهل آن مملکت[4] را مطلق‌العنان سازد. بعداز ورود جنرال شاهزادهٔ هولنده مخاصمت بادولت فرانسه رادر قوهٔ خود ندیده آن مملکت‌را گذاشته بمملکت خودمراجعت نمود واهل نثرلند آزادو مطلق‌العنان گشته یکنفر ازشاهزادگان نمسه‌را آورده تاج سلطنت بر سر او نهاده[5] ومنشور سلطنت‌اورا کل سلاطین اروپه مهرنموده‌بالفعل پادشاه می‌باشد و اسم‌او **لیوپولد**[6] وسکهٔ پولش عبارتی است که اتحاد و اتفاق خلق با یکدیگر مایهٔ نجات وآزادی‌است[7].

خلاصه اهل آن مملکت نیز آزاد وفارغ البال میباشند ازقراریکه معین[8]است ده میلیون که بیست کرور باشد[9] خلق آن مملکت میباشد[10]

۱- مجلس : برسرایشان معاودت نموده .

۲- اصل و مجلس : پادشاهزاده.

۳- اصل و مجلس : چون.

۴- اصل و مجلس : آن ندارد .

۵- اصل و مجلس : گذارده.

۶- Leopold .ف.

۷- L' union fait la force .ف .

۸- اصل و مجلس : معین شده است.

۹- در ترجمهٔ انگلیسی دومیلیون نوشته‌شده .ف.

۱۰- اصل و مجلس : جمعیت‌آن‌مملکت‌ده...

غله و میوه[1] در آن مملکت بیشتر از انگلند و فرانسه ملاحظه گردید و هم در آنجا از چغندر قند شکر بعمل می‌آورند و حدود نثرلند که معروف به بلجیم است از طرف مشرق منتهی گردد[2] به بلاد «هنوُور»[3] و شط «رین»[4] شمال و مغربش متصل گردد[5] بدریای نمسه و جنوبش مملکت فرانسه میرسد و شهر «برسل[6]» را از حیث آراستگی و عمارات شایستهٔ پاریزه [7] کوچک می گویند.

و ازجملهٔ عمارتی[8] که مشهورجهان است عمارتی است در آن مملکت که بینان آن عمارت از پرنس دارنج شاهزادهٔ هولنده است و ما در هنگام حرکت از شهر برسل به تماشای آن عمارت شاهانه و قصر خسروانه رفتیم. الحق لذتی از تماشای آن عمارت و قطعاتی که در آنجا از هر چیز نفیس گذاشته بودند بردیم. کیفیت آن عمارت چنان است که پادشاه هولنده که قبل از اینها بر مملکت نثرلند حکمران بود آن مملکت را به پسر خود پرنس دارنج تفویض نموده از حیثیت اعتدال آب و هوای شهر برسل

۱- اصل و مجلس: میوه‌جات.

۲- اصل و مجلس: میگردد.

۳- Hanover . ف.

۴- Rhine. ف.

۵- اصل و مجلس: میگردد.

۶- مراد شهر بروکسل پایتخت بلژیک است. م.

۷- اصل و مجلس: پاریس.

۸- اصل و مجلس: عماراتی.

شاه‌زادهٔ مذکور بجهة زنش که دختر پادشاه روس است بر کرانهٔ شهر عمارتی ساخته‌است که اطراف آن عمارت جمعاً گلزار ولاله‌زاری‌است که چشم روزگار بهتراز آن بوستان ندیده و مخارج بنیان‌آن قصریک میلیون پول فرنگ شده است که چهار کرور عجم‌می باشد. اینقدرها اشیاء نفیسه و امتعهٔ باقیمت در آن عمارت بکار برده و نهاده اند که به حیز تحریر نخواهد آمد.

وصف یک عمارت شاهانه

اطراف آن عمارت‌را از سنگهای سماق مصقول بارتفاع پنجاه ذرع برآورده‌اند که‌مژهٔ‌چشم در دیوارآن عمارت نمایان‌است وفرش بیوتات‌آن عمارت‌را تمام ازچوب فوفل و صندل بطریقهٔ خاتم‌بندی به الوان‌واشکال مختلف طراحی و منقش کرده‌اند و بجهت دخول در آن‌عمارت کفشهای مخمل ترتیب نموده که هرکس بخواهد در آن خانه‌ها داخل شود کفش مخمل پوشیده در آن فضا رفتار می‌نماید. اینقدراسباب واوضاع مجلس درآن‌عمارت آماده ومهیا ساخته‌اند که پایانی برآن متصورنیست از جمله اشیاء نفیسه که در آنجا ملاحظه شد در عمارتی که بجهة‌نشاط وسرور ساخته بودند گذشته از اسبابها[ی] لازمه دوازده شمع‌دان‌طلا باطراف‌آن‌خانه نهاده بودند که هریک چندین‌چراغ داشته وبسیارخوب ساخته بودند هریک از آن شمعدانها سه هزار تومان تمام شده بود و دیوارهٔ هرخانه‌را از سنگ مرمرصیقلی که هرسنگی برنگی علیحده میبود مفاصل سنگهارا با طلا ونقره مطلا بقسمی‌ساخته [بودند] که دیده محو در نظارهٔ آن صنایع لطیف می گردید و روی تمام دیوارها را از سقف تا

اسباب آن عمارت

زمین روپوشهای مخمل رنگ برنگ آویخته و پرده‌ها کشیده بودند. صندلی های طلاونقره به اطراف خانها نهاده تصویرات چند باطراف آویخته بودند که [هر] پرده از آن تمثالهای بی‌مثال هوش از سر میبرد. تصویر دختری رابه دوازده هزار تومان شاهزادهٔ معزی الیه خریده وآویخته بود. تنگ آبی پایه‌دار[ی] که ازسنگ چخماق ملون بطریقهٔ الماس تراش اورا تراشهای ریزه داده بودند **الکساندر** پادشاه روس بجهت دخترخود که زن شاهزاده باشدفرستاده دریکی از آنخانه‌ها بنظر رسیدالحق عجب تحفه بود. و یک پارچه‌سنگ دیگر که شبیه به زمرد ولی خوش رنگ‌تر از زمرد میبود در پیش‌آینه جزو آن عمارت نصب کرده بودند که اورا به صدهزار تومان قیمت میکردند. وهم‌چنین گلدانی پایه‌دار وسنگی دیگر که لون اورا نمیتوان مشابه به چیزی کرد. در دیگری[۱] از عماراتش ملاحظه گردید که آن دوپارچه‌را به دویست هزارتومان قیمت میکردند. و بعضی از عمارات دیگرستونهای مرمربسیار سفیدرا پایهٔ عمارت قرارداده بودند که از لطافت ونظافت آن‌سنگها شمه [ای] بیان نتوان نمود.

غرض عمارتی بآن خوبی ودل بستنی[۲] چشم روزگار کمتردیده طرفه‌تر اینکه بعدازاتمام چنان عمارتی اهل مملکت چنانچه درسابق ذکریافت بحریت مایل گشته برآن شاهزاده‌شوریدندوپادشاه‌فرانسه حمایت به‌اهل بلجیم نموده

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: درعمارت دیگری.

۲- نسخهٔ مجلس: دل‌نشینی.

آن شاهزده را از آن مملکت بیرون کردند. قسمت آسایش و عشرت را در آن عمارت چون جنت نیافته و بصد هزار حسرت چنان عمارتی گذاشته و به مملکت پدر شتافت ولی از آنجائی که آن عمارت را از پول خود ساخته بود و آنچه در آن عمارت می‌بود مال او بود، پادشاهی که بالفعل از شاهزادگان نمسه است و خلق آن ناحیه برخود معین نموده‌اند[1] قدرت آن را ندارد که در آن عمارت پای تصرف گذارد و هرقدر اظهار بآن شاهزاده در فروختن آن خانه نموده‌اند شاهزادهٔ هولنده قبول نکرده گفته است که اگر تمام آن عمارت معدوم شود که من نخواهم سنگی از حصار آنجارا فروخت. قیمت آن عمارت تا بحد[2] چهار میلیون[3] که شانزده کرور باشد پادشاه بلجیم داده و شاهزادهٔ هولنده نفروخته است. اکنون کما کان جمعی از خدام خودرا شاهزادهٔ هولنده مأمور کرده است که در آن عمارت سرایدار و متوجه اسبابهای آن عمارت هستند[4] و مردم دور و نزدیک به تماشای آن خانه میروند و بر حسرت آن شاهزاده افسوس میخورند و تمام آن اسبابها تازه و نو است بطریقی که گوئی تازه از دست استاد بر آمده است.

یادگار دوران پادشاهی

خلاصه بعداز تماشای آن عمارت رو براه آوریم. از شهر برسل که خارج شدیم در خیابانی افتادیم که هفت میل در هفت میل را درختهای

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: برخود پادشاه نموده اند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: با آنچه دراوست.

۳- نسخهٔ مجلس هشت میلیون واین صحیح است.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: شوند.

بسیارقوی بلندبجهت دکل جهازات کشته بودند و همگی آنها سالخورده گشته هنگام بریدنش گشته بود[1] . درآن هفت‌میل طول و عرض در هر سمت،خیابانهای هفت میلی بهمرسیده بود که در هر خیابانی گاری‌آمد و شدمی کردند[2] وذره[ای] آفتاب در[3] سطح آن‌زمین نمی‌افتاد. الحق عجب مکانی باصفا ودرختان گران‌بها می‌بود . خداوند عالم قیمت آنجاراداند که چقدر بوده است.

سیاحت در شهرهای بلژیک

باری بعد از گذشتن ازآن اشجاروارد شهری‌از شهرهای‌آن‌مملکت گردیدیم که‌اورا «لوی»[4] گفتندی. شهری‌بغایت آراسته‌و مردمش بسیار جمیل بنظر رسید. عبورا دیده‌را آبی داده گذشتیم و خانهٔ بسیاری درآن شهر میبود که اهل‌آن شهر آنخانه‌را بجهت افتخار خودساخته بودند . بعداز ملاحظهٔ‌آن‌شهر همه‌جاآمده تا وارد شهر«ترلمان»[5] شدیم ازاینکه[6] در آن روز بعداز ظهر از منزل حرکت کرده‌بودیم زیاده از سی‌ودومیل قطع مراحل ننموده.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : رسیده بود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : می‌نمود.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : بر

۴- Orey .ف. این کلمه در نسخهٔ اصل و مجلس: لویس نوشته شده ودررموزالسیاحه لوین وظاهراًهمین هم صحیح ومراد شهر Louvain است.م.

۵- Tirelemont .ف . در نسخهٔ‌اصل ومجلس: سیس‌تران.

۶- نسخهٔ اصل ومجلس: چون .

و یوم شنبهٔ غرهٔ جمادی‌الثانی[1] از آن‌شهر حرکت نموده همه‌جا در باغات و عمارت آمده تا بشهری رسیدیم که آنجا را «سن تران»[2] گفتندی. ازدحام و آبادی غریبی در آن‌شهری بنظر رسید. اسبهای عرابه‌را درآنشهر تبدیل نموده گذشتیم تا هنگام زوال بشهری بسیار عظیم که آخر مملکت نثرلند وبلجیم میبود رسیدیم. نام آن‌شهر را «لیج»[3] می گفتند. عجب شهری دلکش و فضائی با طراوت ملاحظه گردید. مردمش سرخوش از بادهٔ نشاط و از مهرویان دلستانش در[هر] گوشه بساط دلربائی آراسته، شطی عظیم در وسط شهرجاری، مرکب بسیار در روی شط آمد و شد نموده و آنشهر در دوطرف شط بحسب طول واقع گشته. مدت‌سه ساعت دریکی از هوتل‌های آن مدینه فرود آمدیم. بقدر بیست هزار خلق به اطراف هوتل بجهت تماشای ما اجتماع نمودند و ازهیکل وهیأت و لباس ما تعجب می کردند وحالات غریب ازایشان مشاهده می گردید.

باری بعد از آن مخمصه از آنجا حرکت نموده تا هنگام غروب همه‌جا درعمارت ومعموره‌آمدیم تا به اول خاك مملکت پروسیه رسیدیم.

بعد از ملاحظهٔ پاسه پرت که در دست ما بود مستحفظین گمرك پروسیه مارا اذن دخول در آن مملکت داده بآن خاك قدم نهادیم.

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: الثانیه. ودرحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط دیگری نوشته شده ۱۲۵۳.

۲- Saint Trond. ف.

۳- Liege. ف.

در کشور پروس

تا سه ساعت از شب گذشته وارد بشهر «ایل دشبیل»[1] گردیدیم. درآن روز پنجاه میل راه پیموده بودیم و آنشهراز بلاد مشهور مملکت پروسیه بود از وفور جمعیت و خلقش درآن شب بچند هوتل رفته خواستیم منزل کنیم مکان نزول بجهة ما نبود بهر قسم که بود[2] در هوتلی نزول کرده ویوم یکشنبهٔ دویم را ازآنجا حرکت نموده بعد از قطع مسافتی چند بشهر «جولیه»[3] که یکی از مداین معتبرهٔ پروسیه بود رسیدیم. چند حصار مستحکم بدور آنشهر کشیده بودند و بجای خندق[4] آن حصار، رودخانهٔ عظیمی واقع گشته، محکمه [ای] بسیار مستحکم[5] بنظر درآمد وازآنشهر گذشته بشهری دیگر رسیدیم که آنجارا «کولن»[6] می گفتند عجب ولایتی آراسته وخلایقی نوخواسته [کذا] بنظر درآمد. درهوتلی بجهت نهار [کذا] خوردن فرود آمدیم. قاعدهٔ نهار خوردن درآن هوتل چنان است که صاحب هوتل ساعتی را معین کرده است، درسر همان ساعت میزهارا چیده و از هرقسم مطبوع ومأکول مهیا نموده است. زیاده از پانصدنفراز بزرگان و اعیان چه از اشخاصی که اهل آن مملکت باشند چه[7] کسانیکه غریب

۱- Aix la Chapelle. ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بهرقسم بود.

۳- Juliers. ف.

۴- در ترجمهٔ انگلیسی نوشته است اطراف شهر خندقی است که رودخانه ای درآن دور شهرجاری است. ف.

۵- نسخهٔ اصل: مستحکمی. مجلس: محکمی.

۶- Cologne. ف. درنسخهٔ اصل ومجلس: کولس وغلط است.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: در هردو مورد: خواه.

آن دیار باشند درهمان وقت به آن مجمع حاضر گشته هر کس پولی معین میدهد و بر سرمیزها نشسته هرچه بخواهد در آن مجمع حاضر وموجود خواهد بود. و درهنگام غذا خوردن سازنده های بسیار به نواختن ارغنون و موسیقار پرداخته تا دوساعت آن جمعیت بطریقهٔ رفاقت با یکدیگر اکل و شرب نموده بعداز فراغت هر کس پولی داده از پی کار خود می روند. در آن مجلس همگی باهم نشسته در بین صرف غذا صحبتها و مطایبه ها با یکدیگر میدارند[1].

ناهار بارفاقت

باری در آن روز مانیز مرافقت با ایشان نمودیم و بسیار از طریقهٔ الفت ووداد ایشان بایکدیگر لذت بردیم واین قاعده در مملکت پروسیه و نمسه و اغلب ازفرنگستان متعارف است. بعداز آن ، از آن شهرحر کت کرده قدری راه که آمدیم بر سرشطی بسیار عظیم رسیدیم که آن شط را شط «رین» گفتندی. سرچشمهٔ آن مابین مملکت فرانسه و ایتالیه میباشد. از مملکت پروسیه گذشته و بمملکت هولنده در دریای شمال میریزد. آبش بمثابهٔ دجلهٔ بغداد است. بسیار بسیار گواراست. جهازات بسیار در روی آن شط تردد میکردند وطول شط از سر چشمه تا بجائی که متصل به دریامیشود نهصد میل است و در آن نهصدمیل طول شط وجبی وشبری از زمین نیست که آبادی و معموری نباشد. قصرها وقلعه های محکم در کنار آن شط بنا نهاده اند. باغات و بساتین اطراف شط از حیطهٔ حساب بیرون است و مکانی بآن طراوت و صفا گویا کمتر درعالم بوده باشد.

رن و اطراف آن

۱- اصل و مجلس : می نمایند.

بهترین آبهای مملکت اروپه است. همه جا بطول آن شط تفرج کنان درهوای معتدل و مرغزار زمردفام باوجود ترشح باران می آمدیم تا هنگام غروب آفتاب بشهر «بان»[1] رسیدیم در هوتلی بسیار عالی نزول نموده.

از جمله خبری که تازگی داشت و تا آن مدت بنظر نرسیده بود آن بود که در بیوتات آن هوتل بعوض بخاری تنوره از آهن ساخته بودند و لوله از آن تنوره در دیوار خانه کارگذارده بودند متصل به تنوره[2] و از بیرون خانه آتش نموده و آن تنوره بفاصلهٔ نیم‌ساعت چنان گرم شده که تمام خانه‌را چون حمام گرم کرده اصلا و مطلقا دود آن در خانه یافت نمیشود و بقلیل هیزم هرقدرخانه وسیع باشد گرم‌مینماید و آن صنعت بسیارخوب تصنعی میباشد.

بخاری آهنی
یادستگاشوفاژ

باری در آن شب فراغتی حاصل نموده آن‌منزل‌را شصت‌ودومیل قطع طریق کرده بودیم.

و در یوم دوشنبهٔ سیم از آن شهر حرکت نموده همه جا در کنار شط رین و در میان مرغزار و بوستان مملواز اشجار می آمدیم و آن راه چنان افتاده بود که از دوطرف شط دو کوه بسیارطویل عظیم بفاصلهٔ دو میل اتفاق افتاده و آن شط از وسط آن دو کوه جاری میبود. تمام جبال و اطراف شط از هرقسم اشجارمملو از اثمار بارور گشته آنچه در نظر سیر مینمود تمام گلزار و درختان میوه دار میبود. از آنجمله سیبی در آنجا ملاحظه نمودیم که در مدت عمر سیبی بآن‌طعم ولطافت نچشیده بودیم

۱- Bonn. ف.

۲- اصل و مجلس: نموده بفاصلهٔ نیمساعت.

و انگور بسیار در آن کوهسار فصیله‌اش[1] غرس نموده بودند و اغلب آن شوارع را که کوه و کمر مانع بوده صخرهٔ صماء‌راچنان نقاری نموده و معبر گاری ساخته بودند که حیرت بسیار ازآن قدرت وتصنع بهم‌میرسید باری در فصل خزان و جناق[2] آن مرغزار و بوستان رشک روضهٔ رضوان می بود کمال غرابت‌را داشت و هرگز هوائی بآن اعتدال و گلزاری بدان کمال ملاحظه نکرده بودیم.

و همه جا در عمارات و مداین مشهور می آمدیم تا اینکه بر سربلندی برآمده سواد شهری عظیم و جلگه[ای] وسیع در کنار آن شط ملاحظه نمودیم و آن‌جلگهٔ بسیار وسیع از کثرت عساکر و سپاه وتیره و سیاه گشته ازدحامی غریب از هجوم خلایق پدیدار آمده از موج سنان سوار و سرنیزه سربازان دشت و مرغزار چون‌بحر مواج وذخار[3] گشته. از اجتماع خلایق و ترتیب‌آن سپاه‌تحقیق نمودیم گفتند که قانون‌مملکت پروسیه براین است که تمام اهل مملکت‌از شاهزاده‌وگدازاده‌سپاهی و کسبه ودهقان‌وعلماء‌ازصغیرو کبیرهر کس که‌باشد پس ازحد تکلیف و سن تمیز برخی در نظام سواره و پاره[ای] در نظام پیاده تا مدت‌سه‌سال متصل بهم مشق سواری و سربازی را می کنند و تمام فنون سپاهی را می‌آموزند و بعد از انقضای مدت سه سال هر کسی در پی شغل وعمل

نظام‌وظیفه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: فسیله‌اش را.

۲- نسخهٔ‌مجلس: این کلمه‌راندارد.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : ذخار مواج.

خود رفته بشغل و گذران معیشت مشغول میشود[1] و در هر شهری و قریه[ای] عمارات بسیار بجهت لشکریان ساخته‌اند که لباس واسلحهٔ ایشان در آن عمارات موجود و آماده‌است‌و جمعی خدام همیشه متوجه آن اسباب و اسلحه میباشند. هر گاه که دشمنی قوی بجهت آن دولت بهم رسد که سپاه رکابی و مواجب خوار پادشاه نتوانند دفع آن خصم قوی دست‌را کنند اهل آن مملکت صغیرو کبیر برنا و پیر لباس سپاهی پوشیده بطریقهٔ جهاد مدافعهٔ خصم را مهیا باشند[2] و بجهت اینکه اهل مملکت عاری از مشق و عاطل از قواعد و رسوم رزم نشوند وفراموش نکنند در سالی سه روزرا قرار داده‌اند که خلق هر ولایت‌ازمملکت پروسیه درآن سه روز لباس خودرا پوشیده بقاعدهٔ رزم با یکدیگر مشق کنند یراق و حربهٔ خود را آزمایش کرده مذاکره درآن باب بعمل میاورند و امروز یک روز از آن سه روز است وسپاه این شهر که مسمی به «کپلیس»[3] است زیاده از چهل هزارسوار و سرباز میشود با چهار نفر از شاهزادهٔ[4] پروسیه در اینجا مشغول به اسب‌تازی و مشق سربازی هستند ودر هر یک از ولایات از ممالک پروسیه امروز و در روز دیگر همین غوغا و هنگامه خواهد بود.

از آن معنی بسیار خوشوقت گردیدیم. گفتیم از محاسن اتفاق

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: خود مشغول‌میشود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مهیاسی گردند.

۳- Coblentz .ف.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: شاهزادگان.

امروز راتماشای معقولی خواهیم کرد . می آمدیم تا نزدیک بآن سپاه و دستگاه رسیدیم . معادل چهل هزار سوار پیاده نظام با توپخانهٔ بسیار در کمال آراستگی واستعداد بنظر رسید ولیکن سواران ایشان کمال آرایش و اسبهای ایشان نهایت امیتاز رامیداشت و سوار مملکت پروسیه در کل ارپه مشهوراست .سوارانشان را اسلحه منحصر به نیزه ایست که در گلوی آن دو بیدق کوچک برنگ سفید و آبی بجای ریشهٔ نیزه آویخته اند جفتی[1] طپانچه و شمشیر هریک دارند .از دور آن بیدق ها عالم غریبی بر سر نیزه ها دارد و سرباز آنهارا اسلحه منحصر به تفنگ وشمشیر کوچک است . [کذا]

باری تماشای معقولی ازآن اسباب و اثاثیه نمودیم و تماشائیانی که در آن صحرا از اطراف اجتماع نموده بودند زیاده ازسیصد هزارخلق میشدند .جمالات[2] غریبه درآن اجتماع ملاحظه گردید ودراتفاق آن گروه مرافقت نموده تاوارد شهر «کپلس»[3] گردیدیم و بجهت صرف نهار در هر هوتلی که خواستیم فرود آئیم از کثرت خلایق ممکن نبود،تاشخصی از اکابر آن مملکت اطلاع برحال ما یافت،نزدیک ما آمده و مارادعوت به خانهٔ خودنمود،ما نیزاجابت تمنای اورا نموده به خانهٔ اوفرودآمدیم . چاهی و شیرینی حاضرساخته فراش ومحل آسایش مهیا نموده دوساعت در خانهٔ آن شخص آسایش کرده و رو براه آوردیم . بازهمه جادر کنارشط

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : حق .

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : وجمالهای .

۳ـ Coblentz . ف .

رین ودرمیان مداین وعمارات می آمدیم تا هنگام غروب بقصبه [ای] رسیدیم که آنجارا «سنگوار»[1] می گفتند. بهوتلی فرودآمده شب را آسایش نمودیم و در آنروز نیز شصت ودومیل راه پیموده بودیم.

ویوم سه‌شنبهٔ چهارم ازآنجا حرکت نموده همه‌جادر کنارشطرین باغات و عمارات‌را از قرارسابق تماشا و تفرج می کردیم وقلعه‌جاتی که مشتمل بر قصوری چند بود در قلهٔ آن جبال مشرف بر آن شط بحرمثال میدیدیم تا اینکه وارد «میانس»[2] گشته و از مملکت پروسیه درگذشته. ومملکت[4] «پروسیه» از جملهٔ ممالک مشهور ارپه است وشهر برلین سواد اعظم مداین او است و پایتخت آن مملکت میباشد و آب وهوایش بهتر ازانگلند و فرانسه است وتسعیرات آنجا رخیص تراز سایر ممالک می باشد وحدودش ازطرف مشرق [بفرنک‌فرت می‌رسد واز صوب مغرب متصل به نثرلند جنوب و شمالش ...][3] و معدن کاه‌ربا در آن مملکت میباشدواز آنجا بسایر بلاد عالم میبرند و طلبهٔ علوم در آنجا از سایر بلاد می باشد و علم طبابت در آن حدود اشتهاری کامل دارد خاصه کحالی و کحالان

۱- St Goar .ف.

۲- Mayence .ف. درنسخهٔ اصل و مجلس : هیانس.

۳- اصل و مجلس : و اما مملکت.

۴- در هرسه نسخه افتاده واین قسمت از روی کتاب رموزالسیاحه نوشته شده است. درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی محرر کتاب نوشته است که « اینجا نیزازنسخهٔ اصل خط مرحوم رضاقلی میرزا بهمین اندازه انداخته ونانوشته است».

آن مملکت مشهور جهان می باشند و سواران آن مملکت زبده سواران اروپه اند[1] . وپادشاه آن مملکت را نام **فره دریک** میباشد ویکصدو بیست هزار سوار سواحب خوار موجود و مهیا دارد. در هنگام ضرورت از قراری که مرقوم گردید تمام خلق مملکت لباس واسلحهٔ سپاهی پوشیده شرّ اعدا را آماده و مهیا می باشند[2]. در قانون ایشان کانثیل و مشورت وزراء بقانون سایر فرنگستان است ولیکن پارلمند و مشورت عامه ندارند. خلقت[3] پروسیه دوازده ملیون که بیست وچهار کرور باشد برآورد شده است. نشان سلطنت ایشان نسر[4] طایر سیاه رنگی است که در دستی شمشیر دارد ودستی سیبی گرفته است.

وصفی از پروس

باری بعد از گذشتن از خاك پروسیه وارد بشهر «میانس» گردیدیم[5] شهری بسیار عظیم که از قدیم الایام بنیان آن شهررا در کمال استحکام و آراستگی نهاده بودند بنظر درآمد. شطرین در وسط معمورهٔ آن شهر واقع است و پهنای آن شط را که قریب نهصد و پنجاه ذرع میشود[6] جسری در کمال استحکام بسته بودند که چهار گاری پهلوی یکدیگر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: اروپ هستند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: از ملك دور می نمایند.

۳- نسخه اصل ومجلس: وکثرت جمعیت.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: نسر: کمرکس. ف.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: بشهر میانس وارد گردیدیم.

٦ - درترجمهٔ انگلیسی ۷۰۰ پیک pikes. ف.

ازآن جسر میگذشت وآن‌شهر ونواحی‌آن متعلق است بسه‌پادشاه‌نمسه[۱] و پادشاه پروسیه وپادشاهی[۲] که اورا **دوك همس‌همستند**[۳] گویند ولشکر آن سه پادشاه با ایلچیان ایشان در آنشهر می‌باشند وبه‌مصلحت‌یکدیگر در مصالح آن ملک می‌پردازند . اگرچه حکمرانی آن ملک بادوك همس‌همستند می‌باشد و لیکن بعلت[٤] اینکه آن مملکت حصانت کاملی دارد اگربتصرف پادشاهی‌خارج درآید ضرربسیاربممالک[٥] نمسه‌وپروسیه خواهد رسید بدین سبب پادشاه نمسه و پروسیه درآنجا لشکر فرستاده محارست می کنند که آن مملکت محفوظ باشد .

بعداز تماشای آن شهر همه‌جا قطع مراحل نموده مسافت پیموده تا اینکه بعداز زوال وارد شهر «فرنک‌فرت»[٦] گردیدیم و در آن روزنیز شصت ودو میل آمده[۷] بوديم وشهر فرنک‌فرت عروس مداین اروپه‌است *بلکه‌از حیثیّت ظهور صور جمیله و جمالهای بدیعه سرامد اغلب از مداین اروپه‌است[۹]* کوچه‌و بازارش بطریقهٔ شهرلندن آراسته و وسیع و

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: که پادشاه نمسه .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: وپادشاهی دیگر که .

۳- Duke Hesse of Darmstadt .ف.

٤- نسخه اصل و مجلس: بواسطهٔ .

٥- نسخهٔ‌اصل ومجلس : به مملکت .

٦- مجلس : فرنک فره . Franrrfort . ف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: براه آمده .

۸- نسخهٔ‌اصل ومجلس: در هردوجا اروپ‌است .

۹- بین دوستاره در نسخهٔ‌اصل ومجلس نیست .

عمارات مرتفع بدیع در آنشهر بنا نهاده‌اند. رودخانهٔ «مین»[1] که‌متصل به شط رین میشود بر کنار آنشهر واقع گشته. اهل آن مملکت با هفت شهری که از توابع آن محسوب میگردد بدون پادشاه و حکمران آزاده و مطلق‌العنانند[2] و خلقت[3] فرنک فرت از قراری که مشخص شده است یکصد وبیست هزار کس میباشند ولیکن پادشاهان ارپه[4] رعایت احوال ایشان‌را زیاده از حد منظور دارند و ایشان‌را بحال خود گذاشته اند و احدی ازسلاطین را رجوعی بکار آنها نیست واز هر یک از سلاطین ارپه ایلچی و خیر خواه درآنشهر میباشد و مهمات‌احکام‌ایشان بروضع پارلمند به‌مشورت‌چهل‌و دو نفر می گذرد و آن اشخاص متفرق[5] به سه فرقه اند فرقهٔ تجار و فرقهٔ‌اعاظم‌مملکت و فرقهٔ‌رئیس ووکیل عامهٔ خلق‌میباشند و قانون ایشان براین‌است که جمیع مهمات‌را بمشورت یکدیگر قطع و فصل کرده[6] درسالی یک‌نفررا حاکم وسلطان بر خود می کنند[7] سال جدید اورا عزل و دیگری را بر خود معین[8] می‌نمایند و قانون ایشان

شرحی‌ازشهر فرانکفورت

۱- Maine . ف.

۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس : مطلق‌العنان میباشند .

۳- اصل و مجلس : جمعیت.

٤- اصل و مجلس: سلاطین اروپ .

٥- اصل و مجلس : منقسم

٦- اصل و مجلس : قطع کرده.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس : قرار می دهند.

۸-نسخهٔ‌اصل و مجلس:نصب.

بدین رویه است. و درهنگام ورود بدان شهر بهوتلی بسیار عالی که چنان هوتل درکمتر از بلاد یافت می گردد نزول نموده هنگام عصردر کنار رودخانهٔ مین به حمامی بسیار با صفا رفتیم خودرا شست و شوی کرده در آنشب محفلی ملوکانه بجهت‌ما برپای گردید.

و یوم چهارشنبهٔ پنجم تا هنگام زوال در آنشهر توقف‌نموده برادر پادشاه روس که اورا **میخائیل**[1] گفتندی در آن روز از مملکت روس‌وارد آن شهرگشته و اراده میداشت که بعزم سیاحت و ملاقات همشیره‌اش که به‌هولنده[2] میباشد رفته واز آنجا درممالک‌فرنگستان‌سیاحت‌وعشرت نموده باشد. درآن روز هنگام حرکت‌از فرنک‌فرت **مسترکح**[3] نام‌بالیوز[4] دولت انگریزکه درآنشهر ازجانب دولت می‌بودند نزدما‌آمده وازطرف ایلچی سلام رسانید که اکنون مارا اطلاعی از آمدن شما بهمرسید و تمناداریم که بطریق تفصیل‌صحبت شمارا درك کرده باشیم ونیزهمشیرهٔ پادشاه انگریزدراین‌شهر می‌باشد خواهش‌اوچنین‌است که شمارا‌ملاقات کرده باشد. اگررفتن‌امروزرابفردا قرار داده وامروزرا در این‌شهرتفرجی کرده امشب‌را بعزم‌ملاقات همشیرهٔ پادشاه‌بخانهٔ من قدم رنجه فرمائید منتی‌برما[5] خواهد بود.

قرار ملاقات با خواهر پادشاه‌انکلیس

۱- Duke Miguel .ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: که در.

۳- Mr Koch . ف. درنسخهٔ اصل و مجلس: این‌نام‌نوشته‌نشده.

۴- درترجمهٔ‌انگلیسی قونسول‌محل ذکرشده.ف .

۵- نسخهٔ اصل‌ومجلس: برمن.

حسب‌التمنای ایشان رفتن آن روزرا موقوف داشته بنای توقف‌را نهادیم بعد[1] استفساری از تماشاخانه و سیرگاه آن‌مملکت کردیم. بالیوز بیان نمود که اگر شمارا میل به تفرج و تماشا باشد من درخدمت‌شما بجائی خواهم رفت که تماشائی کامل کرده باشید. درهمان لحظه باتفاق بالیوز درگاری نشسته به باغی درآمدیم که نهایت طراوت و صفارامیداشت. درآن باغ عمارتی چندساخته درآن عمارات ازسنگ‌های مرمر و غیره تصویری چند ساخته بودند که کمال امتیازرا داشت. ازآن جمله تصویر دختری‌را برهنه که‌سوار بر شیری گشته بود ساخته‌بودند[2] که ازمشاهدهٔ آن صورت‌بدیع‌الجمال و تمثال بی‌مثال دیدهٔ عقل‌حیران گشتی و نزاکت حرکات آن‌دختررا چنان نقاری نموده بودند که گفتی مجسم است[3] و همچنین صور بسیار ساخته بودند و آن صورت مرمر[4] را به چهار هزار تومان تمام کرده بودند.

بعد از تماشای آن تصاویر دلپذیر بعمارتی دیگر رفتیم که آن عمارات[5] راچندین طبقه برروی یکدیگرساخته‌بودند. درطبقهٔ اول درآمدیم[6] بیوتاتی بی‌شمارملاحظه گردید که در آن بیوتات‌از هرقسم‌حیوانات برّی و

۱ـ نسخهٔ مجلس : بعدازآن .

۲ـ اصل و مجلس : چنان‌ساخته‌بودند.

۳ـ اصل و مجلس : روح مجسم‌است.

۴ـ اصل و مجلس : ازسنگ مرمر.

۵ـ نسخهٔ اصل و مجلس: عمارت.

۶ـ اصل و مجلس : که در آمدیم.

بحری که‌شنیده شده است‌و در کتابها ذکرآن مذکورگردیده است و از هرنوع که متصور شود[1] جلدآن حیوانات‌را بطریقی که‌بهیچوجه‌تفرقه‌در حیات‌آنها نشود[2] از اطراف عالم آورده در زیر آینه‌ها نهاده‌اند زیاده‌از صدهزار جنس از جملهٔ حیوانات ملاحظه گردید[کذا] اگرذکر هریک آنهارا بخواهیم نوشت چندین‌جلد کتاب نوشته میشود. آنچه در جانور-خانهٔ لندن دیده بودیم بعلاوهٔ جانورهائی که‌در چندین هزار سال قبل از این در هرجائی از اطراف عالم که‌بهمرسیده بود، جلد اورا بهمان وضع آورده در آنجا نهاده بودند که از تماشای هریک از آن حیوانات هوش از سرما بدر رفته.

از آنجمله حیوانی به‌هیکل دوژنده‌پیل وبه هیأت کرگدن [که] درسرچشمهٔ رود نیل بعهد فرعون بهمرسیده بود پوست اورا کنده وپنبه در آن نهاده با بچهٔ آن حیوان‌درآنجا نهاده بودند. دندانهای آن‌حیوان عاج‌می‌بودتماشای غریبی‌داشت.دیگرازجمله حیوانات‌بحری‌ماهی[ای] ملاحظه گردید که از سر تا کمربند او معاینه بشکل آدمی بود و مثل پستان زنان پستان میداشت و از کمر به پائین‌آن حیوان چون‌ماهی‌بود وآن حیوان‌را از نقطهٔ جنوبی دریای ینگی دنیا آورده بودند.

ودیگرازجمله‌حیوانی که‌ملاحظه گردید دوال دست‌بیابان[3] بود که

۱- اصل و مجلس: که بتصور درآید.

۲- اصل و مجلس: که بهیچوجه تفرقه درمیان آنها ازحی ومیت‌داده نشود / نمی‌شود

۳- اصل و مجلس: دست پایان.

که بتر کیب نسناس است ولیکن دست و پای او چندین ذرع میشود و مثل تسمهٔ چرم[1] دراز گشته گویند که آن حیوان را ازنقطهٔ جنوبی افریقیه می آورند. و دیگر حیوانی [بود که] او را به فارسی تنبل می گفتند شبیه به بوزینه است ولیکن هیأت بسیار غریبی میداشت. گویند آن حیوان بسیار کاهل و تنبل در حرکت است بدین جهت در لغت فارسی کاهای اسم آنرا گذارده اند. ودیگر حیوان دریائی[2] بود که از اقصای روس نزدیک به نقطهٔ شمال از دریا آورده بودند. طرفه حیوانی بود. هیکل او چندین مقابل ژنده پیل و چشمهای آن[3] چون دو قدح معصفر بر کاسهٔ سرش در آمده و دندانهای او از عاج بطول سه ذرع که دندان هیچ فیل بآن بزرگی نمیشود روی به نشیب آویخته، عجب هیئتی میداشت که صاحب عجایب المخلوقات هرگز تصور چنین حیوانی ننموده بود[4]. دیگر چندین قسم برهٔ کوچک و بزرگ[5] از جزایر مملکت حبشه آورده بودند. بعضی دوسر داشت و یک تنه و پاره [ای] دوتن و یک سر داشت و برخی چندین دست و پا و پاره [ای] بخلاف عادت آنها معکوس واقع گشته و متصل به یک سر و بیشتر.

خلاصه انواع غرایب و اقسام عجایب ملاحظه گردید و سایر

۱ـ اصل و مجلس: وچرم.

۲ـ ماموت Mamouth. ف.

۳ـ نسخهٔ اصل او. مجلس ندارد.

۴ـ اصل و مجلس: است.

۵ـ اصل و مجلس: که.

حیوانات دیگر در آن عمارت الی غیرالنهایت[1] میبود . بعداز تماشای آن حیوانات بمرتبهٔ فوقانی آن عمارت درآمدیم و بهمان قسم انواع طیور غریبه زیاده ازهزارهزارقسم[2] بنظر درآمد [که] تفصیل آن موجب ملال خواهدشد . و در عمارت دیگر اقسام ماهی ها و حیوانات دریائی دیگر ملاحظه گردید . بعداز تماشای حیوانات بحری بچندین عمارت دیگر رفتیم که استخوانهای آن حیوانات و طیور بّری و بحری جمیعاً آورده بطریق تشریح بریکدیگر نصب کرده بودند . اینقدر تماشا کردیم که شمه [ای] از آن مشاهده را نمیتوان ذکرنمود . ودر عمارت دیگر رفتیم که جمعی از اموات قدیمهٔ آدمی را که هریک در سه چهارهزارسال[3] قبل از این درخاك یونان ومصر مرده بودند آورده باهمان کفنها درزیر آینه گذارده بودند و اصلا اعضای ایشان از یکدیگر متفرق نگشته بود و اغلب را شکل آدمی ازسنگ مجوف تابوتی تراشیده اموات را درآن تابوت سنگی که بصورت آدمی میبود دفن کرده بودند .

باری درآن روز از وفور تماشا خسته گشته مراجعت بمنزل نمودیم **مستر کارت ریت**[4] ایلچی دولت انگریز در آن وقت بدیدن ما آمده و وعدهٔ مارا بخانهٔ خود گرفته مارا دعوت نموده و وعده باو دادیم .

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : النهایه .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : زیاده از هزار .

۳- اصل و مجلس : سه چهارسال .

۴- Mr Cartwright . ف .

میهمانی در منزل سفیر انگلیس

باری در آن شب[5] بخانهٔ ایلچی معزی الیه رفته مجلسی آراسته و محفلی از بزرگان و ایلچیان دول متعدده پیراسته، خواتین ولیدیان صاحب جمال که هریک در نکوروئی و کمال بی‌مثال بودند درصدر مجلس بر کرسی‌های زرین نشسته، همشیرهٔ پادشاه انگریز که او را **لندگربوین - هس‌هم‌برگ**[6] گفتند درآن مجلس با چهارنفراز ایلچیان به گنجفه بازی مشغول بود .

اینجانب که وارد در آن محفل گشتم همشیرهٔ شاه باستقبال آمده تعظیم و تکریم زیاده از حد بجای آورد، کمال مهربانی والتفات رانموده ما نیز شایستهٔ ملکه تعارف لازمه تقدیم نمودیم وبرجای خود نشستیم . همشیرهٔ پادشاه بعد از تعارف[7] وتکلفات نسبت بما مشغول بازی گنجفه گردیده ایلچی روس نزدما آمده تعارفات نمود واظهار کرد [که] برادر پادشاه روس میخائیل وارد بآن مملکت شده و تمنا دارد شمارا ملاقات کند . گفتم اگرچه ماmسافرمیباشیم اگر[8] فرصت درک خدمت ایشان میسر گردد غنیمت خواهد بود . بعد از صحبت ایلچی روس سایر ایلچیان

تعارفی باسفراء

ممالک اربه یک یک آمده هریک تعارفی شایسته و تواضعی علیحده به ظهور رسانیدند .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: ودرآن شب.

۶- Landgravine Hess Homberg .ف. در نسخهٔ اصل و مجلس : لنکردین هس همبرک .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: تعارفات.

۸- اصل و مجلس : چنانچه.

بعد از معرفت به احوال ایلچیان زنان ایشان و لیدیان یک یک نزدما آمده تواضعی بلیغ تقدیم نهادندو بر اطراف ماآن‌مهوشان زیباحلقه زده به صحبت داشتن نشسته[1] و هریک هریک را لغتی وزبانی علیحده میبود که هیچ یک زبان دیگری را نمیدانست ولیکن خواجه اسعد باشی ترجمان ما که اصل اویونانی بودو ارجمیع لغات‌واصطلاحات باوجود صغرسن اطلاع کامل میداشت[2] باهریک از آن لیدیان چون بلبل هزار-دستان جواب‌وسئوال مینمود. همهٔ ایشان در[3]طلاقت بیان‌ورطب‌اللسانی او حیران بوده‌آفرین میکردند[4]. و از هرگونه صحبت در آن مجمع بمیان آمده بسیار بسیار خوش گذشت. و ایلچیان‌اغلب از ممالک ارپه مثل فرانسه و پروسیه ونمسه و هولنده و«بواریه» و«سکس»[5] و «سردینیه»[6] و«سویس»[7]و ایتالیه تمام[8] در آنجا حضورداشتند. قدری از شب را درآن مجلس به‌نقل وصحبت گذرانیده‌برخواستیم [کذا] ودرخدمت همشیرهٔ شاه وداع کرده بمنزل مراجعت کردیم.

زباندانی خواجه اسعد

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: مشغول بصحبت داشتن شدند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: اطلاعی کامل داشت.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: از.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: میگفتند.

۵- Saxon . ف. واحتمالا Saxony است. م.

۶- Sardinian . ف.

۷- Swedish . ف. سویس غلطاست و باید سوئد باشد-ف.

۸- اصل ومجلس: بودند که تمام.

و یوم پنجشنبهٔ ششم تیمور میرزا را کسالتی واقع گشته تا قریب به زوال در آن شهر میبودیم. بعداز ظهر ایلچی به دیدن ما آمده او را وداع کرده از آنشهر حرکت کردیم. بعداز مسافتی چند از ملک فرنک فرت گذشته قدم به مملکت «بواریه»[۱] نهادیم. مستحفظین اول حدود بقانون معهود پاسه پر[۲] ما را ملاحظه کرده اذن[۳] بما دادند. همی[٤] در مملکت بواریه میامدیم. بعدازطی[٥] بیست و پنج میل راه بشهر «اسافن برگ»[٦] رسیدیم. شهری بسیار خوب و مملکتی بسیار مرغوب جلوه گر نظاره گردید. در هوتلی نزول نموده شب را آسایش کردیم.

و یوم جمعهٔ هفتم از آن منزل حرکت کرده همه‌جا در مملکت بواریه می‌آمدیم و تمام راه ماهور وجبال پست وبلندبوده اشجار بی‌حد و حساب در صحرای آن مملکت بطریقی انبوه و جنگل گشته که سوای ازشوارع[۷] از جایهای دیگر میسر نبود. غرض که در آن روز بعد از قطع

وصف مملکت باویر

۱- Bavaria . ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: پاسه پرت.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: اذن دخول.

٤- اصل و مجلس: وبهمین‌قسم.

٥- اصل: بعدازطی مسافت. مجلس: بعداز مسافت.

٦- Offenburg .ف. این کلمه راآقای فرمانفرمائی ابتدا Aschaffenburg نوشته و بعد خط زده و باینصورت نوشته‌اند ولی ظاهراً صورت اول صحیح است زیرا شهری که نزدیک فرانک‌فرت است Offenbach است وپس از آن آشافن بورگ که بنوشتهٔ فارسی نام شهرخیلی نزدیک است. م.

۷- اصل و مجلس: از شارع امکان عبور و مرور ازجای دیگرنبود.

پنجاه میل مسافت بشهر «وارنس برگ»[1] رسیدیم. شهری عظیم‌ومدینهٔ شاهی میبود. شطی‌عظیم از وسط‌آن‌شهر گذشته مرکب بسیاری‌در روی آن‌شط رفتارمینمودند[2]. پلی‌بسیارعظیم که‌دراطراف‌آن‌پل تصاویرقسیسان چندرا از سنگ تراشیده در[3] روی آن شط ساخته بودند که بآن خوبی و عظمت بنائی کمتر ملاحظه شده بود. وآنشهرمخصوص‌است به قسسیان کلیسا و بناهای عجیب‌و عظیم درآنشهر بنیان نموده‌اند. بعدازورود به آنجا در هوتلی‌فرود آمدیم.

و یوم شنبهٔ هشتم‌بعلت‌اینکه عرابه‌ما معیوب شده بود تا قریب به زوال در آنشهر توقف کرده ازاینکه[4] وقت رفتن دیر شده بودحرکت در آن روزرا موقوف داشتیم و بجهت‌مکانی که تماشا گاه‌باشد وبنائی که شایستهٔ سیاحت بود سئوال کردیم.

گفتند که‌درآن ولایت بعهد قدیم که پاپ‌هاوقسیسان رادرممالک ارپه استیلایی‌بوده است‌یکی‌ازایشان که اورا ...[5]می گفتنددراین ولایت قصری ساخته‌است که دیدهٔ روزگارچنان بنیاد[6] و اساسی ندیده وبنای

۱- Wurtzburg .ف. کلمهٔ فارسی در هر سه‌نسخه‌یکسان‌است.

۲-اصل و مجلس: بر روی آن شط عبور مینمودند.

۳- اصل و مجلس : بر.

۴- اصل و مجلس : چون.

۵- در ترجمهٔ انگلیسی‌هم نام قصر معین‌نشده‌ولی در کتاب فریزر کنت شئن‌برون بی‌شاپ‌ورتزبورگ Count Schoenbronn bishop of Wurtzburgh معین‌شده .ف.

۶- اصل و مجلس : بنا.

دهر درشهرستان وجود بمثل آن بنائی نه نهاده است. بعداز اطلاع برآن معنی درگاری نشسته درآن روز به تماشای آن قصرعظیم البنیان رفتیم. الحق دیدنی وتماشا کردنی بود. مختصراینکه آنچه در فرنگستان عمارات و قصور ملاحظه کرده بودیم چندین برابر اسباب و تصاویر و حجاری سنگهای غریبه بطورهای مختلف درآنجا بیشتر وپاکیزه‌تر میبود. میدان بسیار وسیعی در یک طرف آن عمارت واقع گشته و دو طرف[1] دیگرش بوستان وگلزاری اتفاق افتاده است که در حقیقت رشک باغ جنان است طول آن عمارت ششصدذرع و عرضش چهارصد ذرع میباشد. ابتدا که وارد درآن عمارت شدیم درد هلیز آن عمارت فضائی بسیار وسیع وبنائی منیع بنیاد نهاده بودند که تمام جداروستونهای آن عمارت بکلی ازمرمر بوده [2]*تصاویرچندبالباس واساس ازمرمرحجاری کرده بودند* که هوش‌ربای عقل و اندیشه می گردید. در سقف آن عمارت نقشهٔ عالم را که مشتمل بر اهالی[3] اقسام اربعه میباشد بطریق بسیارخوش نقاشی کرده بودندکه همان پردهٔ تصویر چندین هزارتومان تمام شده بود وهریک از اقسام آسیه و افریقیه و اروپه وامیریکیه[4] بااشخاص و حیواناتی که

وصف کاخ شوئن برون

۷- اصل و مجلس: سه طرف.

۸-اصل ومجلس: حجاری کرده بودند. بین دوستاره در آن دو نسخه نیست.

۱- اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

۲- اصل و مجلس: آسیا، افریقا، اروپا، امبریکا / آمریکا

خاصهٔ آن اقسام و اقالیم باشند و ممیز کرده بودند[1] کشیده بودند نهایت امتیازرا میداشت[2].

بعداز تماشای آن دهلیز بعمارت و قصور در آمدیم. زبان خامه‌از نگاشتن تفصیل آن قصریگانه عاجزوقاصراست. جزئی‌از اسباب وتصاویر آن عمارت‌چندین کرورمخارج گشته‌است. از آن‌جمله حجره[ای] ازحجرات عمارت[3] ملاحظه‌شد که تمام آن آینه و طلای ناب بوده زیر آینه های کوچک و بزرگ‌را از تصاویر و اقسام طیورو عمارات دورنما وحیوانات و اشکال مختلفه‌چنان مینائی[4] ازالوان متفاوته کرده بودند که‌تاشخص بچشم‌خود ملاحظه نکند تصورنخواهد نمود که چگونه‌آن صنایع‌لطیف و هنرهای شریف‌راتصنع نموده‌اند. یحتمل که یک کرور متجاوز مخارج همان حجره شده باشد و همهٔ حجرات‌آن عمارت‌رابرآن[5] قیاس توان‌نمود اینقدر اوضاع و اسباب و اشیاء نفیسه در آن عمارت ملاحظه گردید که پایانی‌متصور برآن نخواهدبود.

در یکی از آن عمارات در وسط عمارت چرخی از آهن بر روی زمین کارگذاشته بودند و چهارستون بر آن چرخ بشکل صلیب قرار داده و بر سر هر ستونی اسبی با زین و لگام ازسنگ مرمر ساخته بودند

۱- اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

۲- اصل و مجلس : که ... داشت.

۳- اصل و مجلس : آن عمارت.

۴- اصل ومجلس: چنان بنیانی

۵- اصل و مجلس : بر این.

چهارنفر[1] برآن چهار اسب سوار گشته آنچرخ بحرکت می‌آیدبطریقی که آن اسبهای سنگی خود بخود بدوند حرکت مینمود و تماشای خوبی داشت .و برطرفی ازآن‌عمارت‌در هزار سال قبل از این کلیسائی ساخته بودند که بآن خوبی و تازگی درعالم عمارتی کمتر به‌هم میرسد . ستونهائی از سنگ مرمر مارپیچ در آنجا ملاحظه شد که چشم روزگار چنان سنگی نظیف ندیده تصویرعیسی(ع) از طلای‌ناب ونقره وسنگهای مختلف در آن کلیسا ساخته بودند که‌نهایت‌امتیازرامی‌داشت[2] .

از آنجمله در اطاقی دیگر مرجانی در زیر آینه گذارده بودند که آن مرجان یک ساقه داشت و چندین شاخه بود بقدر دووجب طول آن مرجان بود .مانند درختی‌بسیار خوش ترکیب که تا بحال چنین‌مرجانی باین بزرگی دیده نشده بود .

غرض در آن روز نه اینقدر تماشا و تفرج کردیم که توان بیان نمود .چندین میل در اطراف و اکناف آن عمارت گردش کرده وسیاحت نموده مراجعت[3] بمنزل نمودیم .

و از آنجمله بناهای عظیم در آنشهر قلعه ایست که پادشاه آنجا در سر کوهی که در میان شهر واقع‌است ساخته و عمارت و بنیان قوی در آنجا بنا نهاده‌اند[که] در هنگام ضرورت محکمهٔ مضبوطی‌میباشد . غرض اینکه چون آن مملکت سابق بر اینها بتصرف اساقفه بوده است

۱- اصل ومجلس : چهارنفر انسان .

۲- اصل ومجلس : داشت .

۳- اصل و مجلس : بالاخره‌مراجعت .

در آنجا بناهای محکم از کلیسا و قلاع و عمارات عالیه بنا نهاده‌اند. از اینکه[1] ما مسافر بودیم اجمالاً زیاده از این مجال سیاحت نشد.

و یوم یکشنبهٔ نهم از آن‌منزل حرکت کرده تا دوساعت از شب گذشته می‌آمدیم همه‌جا در ماهورات و دره‌های سخت ولی در آبادی و معموره‌های معتبر عبور کرده بعد از قطع مسافت هفتاد میل وارد بشهر «نورن برگ»[2] گردیدیم. شهری بغایت آباد و مملکتی معمورخوش بنیاد بنظر آمد. در آنشب بهوتلی که رفتیم از کثرت جمعیت مکان نزول بهم نمیرسید و در آن‌شهر یعنی خارج از آن بلد راه آهن و گاری بخاری ساخته بودند که تردد مینمود. درآنشب بهر طریق که بود درهوتلی فرودآمده آسوده گشتیم.

و یوم دوشنبهٔ دهم از آنجا حرکت کرده هفتاد میل قطع مراحل نموده درقریه[ای] از قراء «ریزین»[3] منزل نموده بهرقسم که بود آنشب را گذرانیده.

و یوم سه‌شنبهٔ یازدهم ازآنجاحرکت کرده بعد از قطع پانزده میل بشهر ریزبن بجهت ناهار خوردن در هوتلی فرود آمدیم وآنشهراز جملهٔ مداین مشهور مملکت بواریه میباشد. شط «دینوب» که بقدر رود نیل است در حوالی آنشهر چند شاخه و شعبه گشته در محلات متعددهٔ آنشهر عبور کرده در آخر شهر بازبیکدیگر پیوسته میگردد. پلهای بسیار

وصف رود دانوب

۱- اصل و مجلس: چون.

۲- Nuremberg. ف.

۳- Ratisbon. ف. اصل و مجلس: «زیزبن».

خوب در روی آن شط از هرطرف بسته اند . باغات و بساتین بسیار در کنار آن شط واقع است. در مکانی باصفا و سرحدی خوش آب و هوا آن شهر واقع گشته و سرچشمهٔ دینوب قریب بشط « رین » از کوهی بسیار بلند که در حوالی سویس است می‌آید و سویس در میانهٔ ایتالیه وفرانسه‌واقع است . آن شط همه‌جا در ممالک پروسیه وبواریه عبور کرده به مملکت نمسه میرود و ازآنجا گذشته به دریا[ی] «قره‌دنگیز»[1] میریزد. ازابتدای‌آن‌شطالی‌انتهاء آن‌شط هزاروپنجاه میل میشود . آبش بسیار گوارا است. ازآن‌طرف شهر«وینه» که پایتخت مملکت نمسه‌است‌آن آب عبور میکندازشدت سردی هوا در چهارماه اززمستان چنان‌آن شطیخ بسته که گاریهای متعدد از نمسه تا لب دریای قره دنگیز روی آب عبورمیکند.

باری در آن روز بعد از صرف نهار از شهر ریزبن حرکت نموده هنگام غروب در شهر «ستراتین»[2] بهوتلی فرود آمده منزل نمودیم ودر آن روز چهل‌ودومیل قطع مسافت کرده بودیم.

و یوم چهارشنبهٔ دوازدهم از آن‌منزل حرکت نموده قبل اززوال بشهری رسیدیم که آنجارا«ولس هوتن»[3] گفتندی. بجهت ناهارخوردن در هوتلی فرود آمدیم . خلق آن شهر که از آمدن مااطلاع بهمرسانیده خورد[4] و بزرگ آن‌شهر از هرطرف بجهت‌تماشای‌ما آمده قریب‌سی‌هزار کس در هوتل جمع شده انگور بسیار خوبی بجهت ما صاحب هوتل

تماشای شاهزادگان

۱- دریای سیاه .ف.

۲- Straubing .ف. نسخهٔ مجلس: «مستراپین».

۳- Vilshofen . ف.

٤- نسخهٔ مجلس: خرد وابن صحیح است.

آورد. قدری‌را ماخوردیم و چندخوشه از آن‌انگوررا **اسدالله‌خان افشار** که بهمراه ما بود برداشته بود که بخورد چون تعجیلی‌در رفتن مابود مجال‌انگور خوردن نیافته ناچارچندخوشهٔ‌انگور را درورقی کاغذپیچیده سقف گاری‌ما آویخته درآن جمعیت و ازدحام عوام که به اضطراب و خجلت تمام میخواستیم سوار شویم برادر مکرم والی درحالتی که میخواست برگاری‌سوارشود کلاهش به سقف گاری‌بر کاغذ انگورخورده کلاه و خوشه‌های انگور بیکدفعه در میان آن جماعت بر زمین‌افتاد. برآن اشخاص چنین مفهوم‌شد که برادر معزی الیه انگورهارا در کلاه خود ذخیره کرده. صدای خنده‌وگواژه از آن جماعت بلندشد. اینقدر خجالت و افتضاح حاصل گردید که‌نتوان[1] شرح نمود. به تعجیل تمام گاری‌را رانده از آنشهر بیرون آمدیم. الحمدلله که کسی‌مارا نمیشناخت و ندانستند که کیستیم‌و به کجامیرویم. باری از آن‌اتفاق در آن روز نه این‌قدر خندیدیم که توان‌شرح نمود.

تصادف خنده‌آور

از آن[2]شهر گذشته بعد از طی مسافتی‌چند به شطی بسیار عظیم رسیدیم که آن‌شط را «این»[3] گفتندی. آن شط نیز ملحق به‌شط دینوب میگردد و در روی آن شط پلی بسته‌اندکه نصفهٔ آن‌پل تعلق بمملکت بواریه دارد و نصفهٔ دیگرش متعلق‌به‌مملکت نمسه است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نه‌اینقدر... که‌توان.

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: خلاصه ازآن.

۳- Inn در کتاب فریزر Een ضبط شده .ف. در اصل «دین» در نسخهٔ مجلس: «ذین».

اما مملکت بواریه از جمله ممالک مشهور ارپه است و آب و هوایش از اغلب ممالک ارپه سرد تر است. پایتخت آن مملکت «مونیک»[1] است. اسم پادشاه آنجا **لویس چارلس**[2]. لغت اهالی آن مملکت و پروسیه و بلجیم الی نمسه یک لغت است. علامت دولت ایشان تاجی است که بردو طرف تاج دوشیر تاجدار بوده باشد. لشکر مواجب خوار موجود آن دویست و چهل هزار است. خلقیت مملکتش[3] پنج میلیون که ده کرورباشد برآورد شده است و تمام خلق آن مملکت بعداز بلوغ تا شش سال درنظام سرباز و سوار مشق سپاهی میکنند و بعداز فراقت[4] از مشق و تعلیم اشتغال به مشاغل معیشت میکوشند[5]. در هرسالی چند روزی را معین کرده اند که آن خلایق لباس رزم پوشیده بجهة مذاکرهٔ خاطر مشق میکنند که اگر دشمنی بجهت ایشان بهمرسد عاری[6] نباشند و بجهت دفع خصم هجوم عام کرده باشند. ودرقاعدهٔ کانثیل ایشان پارلمند که محل مشورت عامه باشد نیست و پارلمند مشورت وزراء بقاعدهٔ سایر فرنگستان برقرار است. فقرای آن مملکت زیاده از سایر بلاد ارپه است و تسعیرات غله رخیص ترمیباشد.

شرحی ازحکومت باویر

۱- Munich. ف.

۲- Louis charles. ف.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: کثرت جمعیت آن مملکت به.

٤- اصل ومجلس: فراغت و این صحیح است.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: به مشاغل شخصی وتحصیل معیشت مینماید.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس: ازکار عاری.

باری در آن روز از مملکت بواریه به اول خاك نمسه قدم نهادیم اینطرف شط این به گمرك نمسه که[1] رسیدیم مستحفظین سرحد مملکت در جلوما آمده مطالبهٔ پاسه پرت کردند. بعد از ملاحظهٔ پاسه پرت ما را اذن داده از آنجا گذشتیم.

اما پاسه پرت قاعده ایست در تمام ممالك فرنگستان هر کس[2] از شاه و گدا اعلی و ادنی سپاه و تجار[3] که بخواهد در مملکت[4] اروپه مسافرت [کند] در هر شهری و مملکتی که حرکت می کند و منظور دارد که به مملکتی دیگر رفته باشد ایلچی از همهٔ ممالك در آنشهر البته خواهد بود. شخص مسافر لازم است که نزد ایلچی رفته خود و همراهانش را معرفی کند و بشناساند. بعد از معرفت ایلچی نوشته از ایلچیان دول متعدده میگیرد که فلان شخص کیست و شغلش چیست و بکجا خواهد. رفت آن کاغذ را پاسه پرت میگویند در ابتدا و انتهای هر مملکتی گمرکی و مستحفظی بجهت پاسه پرت معین [است] مادام آنکه[5] پاسه پرت را نبینند و مهر ایلچی آن دولت بر صحت احوال مسافر بر پاسه پرت نباشد امکان عبور از آن خاك را ندارد و در هر منزلی که هر مسافر عبور میکند و فرود میآید صاحب هوتل و منزل کاغذ و قلمی

۱ـ اصل و مجلس: کلمه که راندارد.

۲ـ اصل و مجلس: که مصطلح و برقرار است که هر کس.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: تاجرو پیش از هرپنج کلمه، ازهم دارد.

۴ـ اصل در ممالك فرنگستان. مجلس در مملکت فرنگستان.

۵ـ اصل و مجلس: معین است و تا اینکه.

آورده آنشخص بایداسم خودرا برآن ورق بنویسد و این بجهت آن است که اگراز کسی خطائی سر بزند و فرار کند از همان اسم رد اورا گرفته اورا خواهند یافت وخواهند دانست که آن شخص مخطی بکجا وازچه راه رفته است. و مستحفظین پاسه پرت در معابر و سرحدات هر مملکت علی الدوام حارس و نگهبان میباشند احدی را بدون پاسه پرت نمیگذارند که عبور ازآن مملکت کند.

باری بقاعدهٔ معهود پاسه پرت خودرا بعساکر دولت نمسه نموده و قدم بخاک بلاد نمسه نهادیم. بعداز قطع مسافت هفتاد میل درشهر «سیکرتین»[1] بهوتلی نزول نموده آسایش کردیم.

و یوم پنجشنبهٔ دوازدهم از آن منزل حرکت نموده باوجودفصل خریف همه جا در صحرای زمردفام و بساتین جنت مقام طی مراحل نموده و بشهرهای معتبر عبور کرده بعداز قطع مسافت شصت و پنج میل بشهر «سترن برگ»[2] درهوتلی منزل نمودیم واغلب جبال و صحرای آن مملکت ازدرخت زرشک ودرخت فندق وسیب وگلابی چنان[3] جنگل وبیشه گردیده بود که سوای شوارع ممکن[4] عبوراز جای دیگر نبود. بعداز مدتی که آن[5] زرشک تازه بآن خوبی ملاحظه گردید بسیار چیده درآنشب جگرهای

۱- Sieghading . ف.

۲- Sternberg . ف. در نسخهٔ اصل ومجلس: سترس برگ.

۳- اصل و مجلس : چون.

۴- اصل و مجلس: شوارع مخصوصه امکان.

۵- اصل و مجلس آن ندارد.

[را] از آب زرشک جلائی دادیم.

و یوم جمعهٔ سیزدهم از آن منزل حرکت کرده قریب به زوال بشهری رسیدیم که آن شهر را «ملک»[1] گفتندی. شط دنیوب بر کرانهٔ آنشهر گذشتی. مشرف برآنشط پارچهٔ کوهی مسطح بر یکطرف آنشهرواقع است[2] بر روی آن پارچه کوه در یکصد وهژده سال قبل ازاین بجهت رهبانان دیری و کلیسائی درمیان آن دیر[3] نهاده بودند که چنان عمارت وبنای عالی درکمتری از بلاد یافت میگردد. بجهت تماشای آن عمارت ساعتی بر بالای آن کوه برآمده بنیانی عظیم و رفیع و عمارتی وسیع بنظردرآمد. چندین کرور مخارج آن عمارت شده بود. خدّامی چند بجهت رهبانان درآنجا معین کرده و قرار راهبان چنان است که اگر کسی موافق شریعت عیسی(ع) بخواهد مرتاض شود وتصفیهٔ نفس نماید ترک مزاوجت نموده دوری از خلق و ترک مؤالفت آشنایان خواهد نمود. لباس سیاه پوشیده بدیر رهبانان میرود وخدمت میکند. رؤسای آن دیر اگر خدمت اورا قبول نموده اورا قابل رهبانیت دیدند اورا نگاه داشته در جرگه رهبانان محسوب میدارند و ریاضت ایشان درآن دیور[3] تفصیل ومراتبی علیحده دارد و همچنین بجهت نسوان دیری دیگراست که خدام و اهالی آنجا مجموع نسوان میباشند و آن دیور را اهل مملکت و مردمان خیر

آداب رهبانیت

۱- Molk . ف.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: واقع گشته.

۳- نسخهٔ اصل: کوه. مجلس: کعبه واشتباه گویاناشی از غلط خواندن است

جمعی متفق‌شده میسازند و املاك بسیار وقف آن[1] دیر مینمایند که‌امر معیشت راهبان وراهبه‌ها ازمداخل آن املاك میگذرد. مادام‌العمردرآن دیور توقف کرده بطریقۀ خود بعبادت مشغولند و مادام‌العمر رجال رهبانان و نسوان راهبه[2] متزوج نمیشوند و نتوانند شد و این قاعده در قدیم الایام شایع در ملت نصارا بوده است ولیکن دراین زمان که در دنیاداری اجتهاد ایشان کامل گشته است و اعتقادی بامورات منافیه رواج امور دنیا ندارنداین قواعد و رسومات‌اندکی‌منسوخ گشته ولیکن بقیۀآن در بعضی بلاد اریه باقی‌است.

باری درآن روز بطور تفصیل تماشای آن دیررا نمودیم. الحق عجب بنائی نهاده‌اند که نهایت تماشا وسیاحت دارد. در کلیسای آن دیرنه‌اینقدر طلا و نقره و اشکال‌بدیعه بنیان نهاده بودند که شرح آن درقوه تحریرآید.

از جملۀ غرایب دونفر از خلفاو پیشوایان مذهبشان‌را در ایام قدیم‌مرده بود[ند]استخوانهای آنهاراجواهربسیاری پوشیده بطریقی که مطلقاً تمام استخوانهاظاهر نگشتی و انگشتان‌اورا[3] انگشترهای قدیمی کرده و برروی‌فراش[4] مخمل و جواهر درزیرآینه درآن کلیسا خوابانیده بودند دهان آن میت‌ها بازگشته دندانهای‌ایشان پیدا بود وآن‌میتان‌را

۱- نسخۀاصل و مجلس: آن ندارد.

۲- نسخۀاصل و مجلس: راهبه‌ها.

۳- نسخۀ مجلس: آنهارا.

٤- نسخۀاصل و مجلس: فرش.

زیارت و تعظیم[1] تمام میکردند. یکی را **سنت کسنت**[2] گفتندی ودیگری را **بنویاریت**[3] واسم آن دیر «بنه دیکتی»[4] میبود. چهل نفرازرهبانان در حجرات آن دیر میبودند و چندین هزار جلد کتاب در کتابخانهٔ آن دیر ملاحظه گردید.

باری بعد از تماشای آن دیر روبراه آورده همه جا میآمدیم. بعداز طی مسافت هفتادمیل به قصبه[ای] رسیدیم اورا «استرن برگ»[5] گفتندی بهوتلی[6] فرود آمده آسوده گشتیم.

ویوم چهاردهم ازآنجا حرکت نموده بعد ازقطع مسافت چهل میل بشهر «وینه» که پایتخت امپراطورقیصرنمسه است رسیده درهوتلی بسیار عالی[7] فرود آمده و هنگام ورود از جماعت عثمانلو بسیاری را در آنشهر ملاقات کردیم و خورسند از این معنی گشتیم که بعد از مدتی متمادی لله‌الحمد از اهالی شرق کسی را دیدیم. بعد از ساعتی ازورود گذشته بحمام رفتیم واز کسالت راه برآمدیم وشب یکشنبه به‌تماشاخانه[ای]

۱- نسخهٔ اصل ومجلس، زیاده‌ازحد.

۲- St Kissnat . ف.

۳- Banoltiarist . ف. اصل بنویازیت - مجلس: بنوپازیت

٤- Benedictine . ف.

۵- Sternbergh . ف. مرحوم رضاقلی میرزا در نام شهر سهو کرده زیرا طبق ترجمه وکتاب فریزر این شهر Perchling – Parchling است. ف.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: در هوتلی.

۷- طبق کتاب فریزر در Hotel de Londres منزل کرده‌اند. ف.

از آن مملکت رفتیم که از هرنوع اسباب طرب درآن مجلس فراهم آمده بود. ازجمله چیزی که تاآنوقت ندیده ونشنیده بودیم و کمال صنعت وتازگی را داشت شخصی بود که درجلد بوزینه رفته معاینه آن حیوان پاره[ای] حرکات میکرد که مطلقاً مشخص نمیشد[1] که بوزینه یاانسان است و صدهزار مرتبه چالاك تر از بوزینه بود و تفصیل حرکات اوراقوهٔ تحریر نیست. و همچنین از ساغری نیز بترکیب وزغ جلدی دوخته بودند همان شخص در جلد وزغ رفته صنایعی چند بظهور میرسانید که عقل متحیرمی گشت. رقتی عظیم در آنشب بر اهالی آن مجلس از حرکات این دو حیوان دست داد. در واقع تماشای خوبی داشت.

در شهر وین

و یوم یکشنبهٔ پانزدهم را نیز در وینه توقف نموده ایلچی دولت انگریز بدیدن ما آمده اورا ملاقات کردیم وشب دوشنبه ایلچی میهمان ما بوده در مجلس ما شام خورد. از جمله چیزی که در مجلس ما آورده بودند و بسیار تازه گی[کذا] میداشت قدحی مملو از هرقسم میوه برسر میز بجهت ما نهاده بودند هریک از اهل مجلس به مقتضای میلی که داشتند بطرف میوه دست دراز کرده که آن میوه راتناول کند چون برداشته همگی از یخ و بستنی بود. بطریقی آن میوه هارا از اشیاء مختلف بسته بودند که هیچکس بامیوه ممکن نبود تفرقه کند.

ملاقات با سفیر انگلیس

باری بعداز صرف طعام در آنشب به تماشاخانه رفتیم که بطریق اپرهٔ لندن از هر قسم اوضاع طرب مهیا بود. دختران حورسرشت و

۱- نسخهٔ مجلس: مطلقاً شخص تمیز نمیداد.

مه‌رویان چون بهشت در آن محفل به بازی گری و دلفریبی جلوه گرآمده و بغارت هوش نظاره کنان[1] بی‌دل دست تطاول گشوده شرح آن مجلس و تفصیل آن محفل بجهت محرومان عاقل تطویل به لاطائل است و باید دید و فهمید. الحق تماشای خوبی در آنشب از هرجهت نمودیم.

و یوم دوشنبهٔ شانزدهم را نیز درآنشهر توقف کرده بجهت سیاحت و تماشا تغییر لباس داده در بازار و محلات شهر رفتیم آن‌روز را تاعصر در شهر وینه به تماشا مشغول بوده دقیقه[ای] آرام نگرفتیم. چقدرها اشیاء نفیسه و صنایع بدیعه بنظرما رسید. از هرجهت سیاحت‌معقولی شد.

و یوم سه‌شنبهٔ هفدهم را نیز کماکان بسیاحت شهر پرداختیم و درشب چهارشنبه به تماشاخانهٔ بسیار خوب[2] رفته.

و یوم چهار شنبهٔ هژدهم را نیز در آن مملکت توقف کرده به تماشای جبه‌خانهٔ امپراطور قیاصرهٔ مملکت نمسه رفتیم و آن جبه‌خانه از چندین هزارسال قبل از این تا بحال اسباب و اوضاعی که درسر کار هریک از قیاصره بوده است تا این زمان و بعد از زوال دولت آن پادشاه آن‌اسباب واسلحه‌را در آن خانه آورده بطراحی و ترتیبی در آنجا چیده‌اند که عقل متحیر میشود که چگونه بدین ترتیب و سلیقه توان یراق و اسلحه‌را آراست و هریک ازسلاطین که خلفاً بعد خلف[3] آمده‌اند هریک بر آن اسباب واسلحه افزوده‌اندو در غزوه[ای] از غزوات که پادشاهان

تماشای موزهٔ سلاحها

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نظاره گیان.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بسیارخوبی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بعد سلف و این صحیح است.

آن مملکت غالب برخصم آمده‌اند غنیمتی ورایتی که از خصما بدست ایشان افتاده است با اسلحه و یراق حرب تمام و کمال را آورده درآنجا بطور خوشی نصب کرده‌اند. تصویر سلاطین وبزرگان وپهلوانانشان[1] را با همان لباسهای قدیم که داشته مجموع را بهمان‌طور و طرز ساخته‌آن لباسهای آهن را که از فرق‌وصورت وحتی‌چشمها ولبها تمام‌الی‌پنجه های پا ازآهن‌است دور تابدورآنعمارت سواره‌و پیاده بااسلحه نصب نموده‌اند یحتمل که از چهارهزار سال‌الی این زمان‌آن لباسهای‌غریب باقی‌مانده بود[2] ولیکن اسلحه و البسهٔ ایشان نهایت غرابت‌را میداشت[3] و هرقدر که بخواهیم تفصیل از آن اوضاع واسباب‌نوشت نمیتوان. چندین هزار هزار دست اسباب و اوضاع اسلحهٔ حرب پیشینیان از هرچیز که تصور شود و درکتابهای تواریخ ذکر شده است درآنجا ملاحظه گردید و هر ترکیبی و شکلی که آدمی تصورکند البته بهمان ترکیب و شکل آن اسلحه‌را بر روی یکدیگر چیده وطراحی کرده‌بودند . اشیاء غریبه‌در آن جبه‌خانه ملاحظه گردید که بسیار بسیار دیدنی‌بود . ودرآن خانه شخصی‌راملاقات کردیم که‌اورا **کپتان مک دانول**[4] گفتندی ازهندوستان به ایران رفته و آن‌روز تازه از طرف ایران آمده بود. زبان‌فارسی‌راخوب

ملاقات‌بایک انگلیسی فارسی‌دان

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس : پهلوانان ایشان‌را.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : باقی‌مانده است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : داشت .

۴- Captain Mc Danold . ف.

می گفت[1] با او آشنا گشته در هنگام مراجعت اورا بمنزل خود آوردیم از احوالات و گذارش[کذا] ایران از او استفسار کردیم. **مسترفریزه**[2] نایب ایلچی‌دولت انگریز که در نمسه بود بدیدن ماآمد. چون هنگام غذا خوردن بود آنشب‌را با ایشان غذا خوردیم‌وصحبت داشتیم.

و یوم پنجشنبهٔ نوزدهم[3] از شهر وینه حرکت نموده به تعجیل تمام می‌آمدیم تا هنگام غروب به قریه[ای]از قراء مملکت «هنگریه» رسیدیم. در آن قریه دوساعت توقف کرده غذائی‌صرف کردیم. بعد از فراغت از غذا برگاری نشسته وهمه‌جا اسب تبدیل‌نموده تا ظهرجمعه بیستم بشهر «پست»[4] رسیدیم و در آن شبانه‌روز یکصدو هفتاد میل‌قطع مسافت کرده بودیم. درآنشهر به هوتلی فرودآمده و آسوده گشتیم‌وشهر پست پایتخت مملکت هنگریه میباشد ومملکت هنگریه سابق بر اینها بالاصاله پادشاهی کامکارداشته وخود یکی‌ازممالك ارپه محسوب‌بود اکنون چندی است که آن مملکت به تصرف دولت نمسه بیرون آمده امر ونهی آن مملکت ازدولت‌نمسه میشودو قراردولت ایشان‌براین‌است که بعوض مالیات از ایشان لشکر میخواهند و اشکریان آن مملکت بغایت چالاك و شجاع میباشند و شهر پست شهری است دلکش و شط دنیوب از وسط شهر عبور می کند جسری بسیار عظیم بر بالای آن شط

ورود به مجارستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: خوب‌تلفظ می کرد.

۲- M. Fraser .ف. نسخهٔ‌اصل: فریزه.

۳- طبق کتاب فریزر مطابق ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۶. ف.۱۸۳۶صحیح است

۴- Pest [یک‌نیمه‌ازشهر] بوداپست است. ف.

بسته‌اند . هوایش نسبت به سایر فرنگستان گرم‌تر است و هوایش با اغلب از ممالک ایران مشابهت تام‌دارد[1] و یکصدو بیست هزار کس خلقت[2] آنشهر برآورد شده‌است .

باری آن روز و شب، پاره[ای] در آنشهر گردش کرده و یوم یکشنبهٔ بیست و یکم از آنجا حرکت کرده زمینی بی‌آب و گیاه در پیش ما آمده که تمام آن زمین رمل بوده عرابه‌های گاری در زمین فرو رفته در هر قدمی میباید از گاری پیاده شده عرابه‌های گاری را از گل بیرون می‌آوردیم و بسیار[3] در آن روز پیاده رفتیم زحمتی بسیار روی داد تا ۲ساعت‌ازشب گذشته به‌قریه[ای] از قراء مملکت هنگریه فرودآمدیم . بهرقسم بود غذای مغشوشی بدست آورده خوردیم و خوابیدیم . در آن روز پنجاه میل آمده بودیم .

ریگزاری دراروپا

ویوم یکشنبهٔ بیست‌ودویم‌ازآن منزل حرکت کرده‌راهی‌صعب‌تر از راه روزگذشته درجلوآمده همه‌جا عرابه‌ها در ماسه و رمل‌فرومیرفت[4] و هرقدر[5] که میخواستیم پیاده راه رویم‌تاحد[6] زانوی‌ما در ماسه رفته[7]

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: و هوایش‌مشابهت تامه با اغلب‌از‌ممالک ایران دارد .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: جمعیت .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: آورده و بسیاری .

٤- نسخهٔ اصل‌و مجلس : ورمل فرورفته .

٥- نسخهٔ اصل : وهر میخواستیم .مجلس: وهی‌میخواستیم .

٦- نسخه‌اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : و رمل فرو میرفت .

که قدرت حرکت برما باقی نمانده با وجود آن مشقت همهٔ آن راه را پیاده میرفتیم و همه‌جا اسب گاری میغلطید و در ماسه فرو میرفت . بهر قسم که بود افتان و خیزان هنگام زوال خودرا بقریه [ای] رسانیدیم و بجهت تبدیل اسب گاری ساعتی در آن قریه توقف کرده باغچه [ای] درآن جا میبود از شدت زحمتی که برما رسیده بود قدری در سایهٔ درختان آسوده گشتیم . هنگام سوارشدن اسدالله‌خان رادر زیر درخت خواب‌ربوده و ما غافل از اینکه او همراه ما نیست رو براه شده رفتیم . بعد از قطع مسافتی چند مشخص شد که اسدالله‌خان در آن قریه مانده و بهمراه‌نیامده است در آن صحرا توقف کرده بعداز دوساعت دیگر آن بیچاره بهرطرف از بیابان دویده تا بما رسید . از شدت اضطراب و دوندگی قریب به هلاکت رسیده بود .

باری در آن روز تمام آن راه را پیاده به‌زحمت تمام آمدیم تا چهارساعت ازشب گذشته بخرابه[ای] رسیدیم‌از شدت‌زحمت‌و گرسنگی احوالی برما باقی نمانده بود چشمهای ما ازگرسنگی جائی‌را نمی‌دید . اینقدر در آن زحمت تأمل و صبر نموده تا قریب بصبح غذائی‌بهم‌رسید . گوشت گاوی پخته، بهرقسم‌بود چون‌مائدهٔ بهشت خوردیم و غنودیم . در آن روز نیز پنجاه میل پیاده آمده بودیم .

و یوم‌دوشنبهٔ بیست وسوم‌زن ایلچی‌را کسالتی از صدمات گذشته روی داده بعلت استمالت احوال او تاهنگام زوال‌را در آن قریه خرابه توقف کرده بعداز ظهر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع مسافت‌ده‌میل

بشهر «سیگدین»[1] رسیدیم چون ازصدمات روزگذشته بسیار خسته بودیم در آنشهر توقف کرده و آن شهر از جملهٔ مداین هنگریه میبود. رودخانهٔ عظیمی از کنار آن‌شهر جاری‌است و در روی آن رودخانه‌را تخته‌بندی کرده حمامی ترتیب کرده‌اند. بعداز ورود بآن‌شهر بهوتلی فرودآمدیم و درآن حمام‌رفته‌شست‌وشوئی کردیم.

و یوم سه‌شنبهٔ بیست و چهارم قبل از زوال از آن شهر حرکت کردیم‌برودخانهٔ عظیمی رسیدیم که‌آن رودرا «تیس»[2] گفتندی. کشتی حاضر نموده گاری‌هارا در کشتی نهاده از آن عبور نمودیم تا سه‌ساعت از شب گذشته پنجاه میل قطع مسافت کرده بقصبه[ای] رسیدیم که آنجارا «کم‌لس»[3] گفتندی. بهوتلی فرود آمدیم و از جملهٔ غرایب‌در آن‌هوتل کلبی ملاحظه‌شد که مضمون کلباً کبیرا آیتی بود که بشأن او نازل گشته. آن کلب باندازهٔ گاوی تنومندمیبود بود. سری‌بسیاربزرگ و قدی طویل میداشت که چنان کلب[4] هیچکس تا بحال ندیده بود. از بلاد اطراف بتماشای آن سگ فوج‌فوج از خلایق می‌آمدند. آن‌شب‌را در آن قصبه بسر بردیم.

کلباً کبیراً

۱- Szegudin. ف.

۲- Theiss. ف.

۳- Komlos. در کتاب فریزرKolnos است. ف. اصل‌ومجلس: کم‌لش.

۴- نسخه اصل‌و مجلس: تابحال درهیچ جاندیده بودیم بلکه هیچکس تابحال چنین کلبی بآن عظمت ندیده بود.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و پنجم از آن منزل حرکت کرده آمدیم قریب بظهر بشهری رسیدیم که آنجارا «تمس‌وار»[1] گفتندی. آنشهررا حصاری مستحکم‌وقلعه[ای]محکم‌می بود. بجهت‌نهارخوردن دوساعتی در هوتلی فرود آمده غذائی صرف گردید و از جماعت عثمان‌لو بسیاری در آن شهرمیبودند. بعدازصرف‌غذاازآنشهرحرکت کرده‌تاسه‌ساعت‌ازشب گذشته بقریه[ای]رسیدیم که‌آنجارا«زنابورس[2]»[گفتندی]بهوتلی‌نزول کرده در آن روز شصت و پنج میل راه پیموده شب‌را آسوده گشتیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست‌وششم از آن‌منزل حرکت کرده چهل‌وپنج میل قطع مسافت نمودیم قریب به‌کوهسار در منزلی فرودآمدیم آنجارا «کزلو»[3] گفتندی.

و یوم‌جمعهٔ بیست‌وهفتم ازآنجا حرکت کرده همه‌راه جبال‌وزمین مرتفع‌را قطع کرده‌راهی بغایت صعب بنظر آمد ولیکن همهٔ طرق‌را بجهة عبورگاری حجاری و نقاری کرده بودند که در نهایت سهولت ازآن راه عبور میشد.

درناحیهٔ ترانسیلوانی

در آن روز بعدازظهری از خاك مملکت هنگریه گذشته به اول مملکت «ترن سیل‌وانیه»[4] رسیدیم‌و لیکن آنچه از مملکت هنگریه بنظر رسید معموری‌وترتیب سایر بلاداریه‌را نداشت و خلق آن مملکت‌نسبت

۱- Temiswar. ف. نسخهٔ‌اصل‌سمش‌وار.مجلس: سمش.ف.

۲- Rimagoros. ف.درکتاب فریزرKisetta آمده.ف.درنسخهٔ‌مجلس: «زنابوسس».

۳- درکتاب فریزرKossova.ف. درنسخهٔ اصل و مجلس: کیرلو.

۴- Transylvania. ف.

بسایر بلاد که ملحوظ شده بود نسبت روستا و شهرستانی[1] محسوب میگردید. نعمت و ارزانی در آن مملکت بسیاراست. اکنون جزءدولت و مملکت نمسه محسوب میشود ولی مالیاتی به دولت نمی‌دهند بعوض مالیات نوکر میدهند. گاوهای آن مملکت بسیار تنومند و خوشگلند. شاخهای طویل بسیار مقبول دارند.

باری در آن روز بعد از قطع مسافت پنجاه میل به هوتلی رسیدیم که آنجارا . . . میگفتند[2] شب را در آنجا توقف کرده ویوم شنبهٔ بیست و هشتم ازآنجا حرکت کرده همه‌جا به معموره‌هایی که در جبال واقع بود عبور نموده تا اینکه هنگام مغرب بعداز قطع مسافت پنجاه وهفت میل وارد شهری گشتیم که آنشهررا «همشند»[3] می گفتند. آن‌شهر پایتخت ترن‌سیل وانیه محسوب میگرددوآن‌مملکت نیزجزءممالک‌نمسه محسوب است. شب رادرآنجاتوقف کرده یوم یکشنبهٔ بیست نهم رانیزدرآنشهرمتوقف [گشته] چون اراده چنین بود که ازراه «کران‌شتد»[4] به «بکرش»[5] رفته استفساری از راه[6] نمودیم. مذکورگردید که راه کران اشتد ناخوشی وبا میباشدوبجهت آن‌مرض تردی نخواهدشدوراه دیگری به بکریش است

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: به‌شهرستانی.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی دهکده‌ای به‌نام Kerzo قیدشده ودر کتاب فریزر Kosesd .ف. نوشته‌شده نسخهٔ مجلس عبارت «که‌آنجارا . . . می گفتند» ندارد.

۳- Hermanstadt .ف. نسخهٔ اصل ومجلس: «همستد».

۴- Cronstadt .ف.   ۵- Bucharest .ف.

۶- نسخهٔ اصل ومجلس: ازآن راه.

که تمام آن راه جبال مرتفع و کوهسار صعب است و گاری را عبور آن راه مخاطرهٔ عظیم میباشد .

چون در راه کران اشتدنا خوشی بود ناچار برفتن کوهسار وطی مسافت دشوارتن در داده ، در یوم دوشنبهٔ غرهٔ شهررجب المرجب از آنجا حرکت کرده بعد از قطع مسافت چند میل باول جبال سخت رسیدیم . کوهی بغایت صعب و طرقی[1] سنگلاخ و پر تعب درنظر آمده باوجود راه‌های باریک که تمام آن کوهسار را بریده و معبر گاری ساخته بودند ازیک طرف آن راه درهٔ عمیقی بود که رودخانهٔ وسیعی ازوسط آن دره میگذشت ویکطرف آن راه کمرهای بسیار بلند که به ذروه آن نسرطایر نتوانستی پرید و عقاب تیزپر قلهٔ آن کوهسار را نتوانستی دید واقع گشته همه‌جا از آن راه‌های صعب وپرتگاههای پر تعب عبور میکردیم تا قبل از زوال در میان کوه‌بسیاربلند و کناررودخانه رسیدیم که آنجا منتهای خاک مملکت نمسه واول خاک مملکت «فلاخ»[2] میبود . ودرآنجا حصاری بجهت کارنتین کشیده بودند که هر کس از مملکت مشرق و بنی عثمان به مملکت ارپه و فرنگستان آمدی در آن حصار کارنتین پنج روز توقف نمودی . قواعد کارانتین ازقراری بود که سابقاً به‌سمت تحریربرفته[3] .

۸- نسخهٔ اصل ومجلس : طرفین .

۹- Walachia رومانی فعلی .ف. نسخهٔ اصل و مجلس : مملکت فلاح .

۱۰- نسخهٔ اصل ومجلس : سمت تحریریافت .

و اما مملکت آستریه که معروف ومشهور به نمسه است ازجمله ممالک کبار ارپه محسوب میشود .آب وهوایش بغایت سردسیر. حدودش ازطرف مشرق منتهی میشود بمملکت «ملداویه»[1] و«ولاشیه» که آن دو مملکت درعرب مشهور به «فلاخ» و«بغدان» است ومغربش متصل گردد بممالک «پیدمنت»[2] و «سویسرلند»[3] و «بواریه» و شمالش میرسد بولایت «سیلزیه»[4] و «پولنده»[5] و«بواریه» و جنوبش متصل گردد به بلاد بنی عثمان وبحر«بندقیه»[6] وایتالیه .شط دنیوب که اعظم شطوط ارپه است در اکثر آن مملکت جاری است . و نشانهٔ سلطنت آن دولت دونسر است که در میان آن دونسر تاجی واقع است و برسر هر نسری تاجی واقع بوده[6] در دست یکی شمشیر و در دست دیگرش[7] کره که عبارت از کرهٔ زمین باشد نقش کرده‌اند آن سه تاج علامت است ازاینکه سه مملکت عظیم در تصرف آن دولت جلیل می‌باشد یکی آستریه و ثانی «بهمیه» و ثالث هنگریه[8] و شمشیرو کره نشانه است که به استعانت شمشیر کرهٔ ارض را به تصرف درآورده‌اند .

در کشور رومانی امروز

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: بواریه و غلط است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : پندمنت وغلط است.

۳- اصل: سویس ئیزلند. مجلس: سویس ئیرلند وهردوغلط است.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : سلدینه وغلط است.

۵- لهستان Poland .ف.

۶- Venetian Sea . ف.

۷- اصل ومجلس: نیزتاجی واقع است .

۸- اصل و مجلس: دیگری .

۹- اصل و مجلس : که استریه و بهیمیه و هنگریه باشد.

خلقت[1] آن مملکت سی‌وسه ملیون است که شصت وشش کرور[2] باشد[2] لشکررکابی آن دولت سیصدهزار سرباز و سوار است. مداخل آن مملکت که واصل بخزانهٔ دولت میشود[3] در هرسالی چهل و هشت کرورمی‌شود.

اسم پادشاه آن **فردیناند**[4] است و شهر پایتخت آن[5] «وینه» است که از جمله هفت شهر مشهور[6] ارپه‌است خلقت[7] شهر وینه‌سیصدو هفتادهزارکس است وبطریقهٔ دیگر[8] فرنگیان پارلمند و مشورت‌عامه در میان ایشان متداول‌نیست. قطع و فصل مهمات به‌کفایت ودرایت وزراء است خاصه وزیر اعظم که[در] نهایت شوکت و اقتدار است[9] و در این اوان پرنس **مترنیک**[10] وزیر اعظم‌را[11] که به اصابت عقل و

۱- اصل و مجلس : وجمعیت .

۲- نسخهٔ مجلس : شصت کرور، وغلط است .

۳- اصل و مجلس : که داخل بخزانه میشود .

٤- اصل‌ومجلس : فردنیند .

٥- اصل و مجلس : آن مملکت .

٦- نسخهٔ مجلس : هشت شهر دراروپ است .

۷- نسخهٔ‌اصل و مجلس : وجمعیت .

۸- نسخهٔ اصل‌ومجلس : سایر .

۹- نسخهٔ مجلس : دارد .

۱۰-Prince Metternich . ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: مسترنیک وغلط است

۱۱ - نسخهٔ اصل و مجلس: اعظم‌است .

رزانت تدبیر مشهور تمام ممالک عالم است. قوه و اقتدار[او] زیاده از حداست. عمر او به نودسال رسیده[1] و اعتماد کلی خلق آن مملکت رانسبت به‌وی میباشد[2].

شرحی از اوضاع سیاسی اطریش

و پادشاه نمسه را نیز تسلطی در مهمات به نفسه هست[3] که می تواند تصرفی درامورملکی کرده باشد. ودرسنوات قبل دراغلب اوقات میانهٔ سلاطین بنی‌عثمان وپادشاهان نمسه غزوات کثیره‌واقع گشته گاهی ممالک نمسه بتصرف دولت عثمانی بیرون آمده وسلاطین ارپه اعانت به قیصر نمسه نموده و آن مملکت را استرداد نموده‌اند و بجهت زیادتی حرب حصاری مستحکم که عرض بارهٔ آن پنجاه ذرع میشود براطراف شهر وینه‌سابق براین کشیده بودند و خلایق بجهت‌حراست‌مال[4] قریب بیکدیگر در آن حصار خانها ساخته‌اند بدین‌جهت معابر و طرق‌شهروینه اغلب تنگ است اکنون[5] خارج از آن حصار عمارات و باغات بسیار بنا نهاده‌اند.

و **ناپولیان** که مشهوربه بنی‌پارت[6] است برآن‌مملکت بعدازجنگهای نمایان وغزوات بی‌پایان تسلط واستیلا یافته دخترقیصررابه ازدواج خود

۱ـ درست‌نیست پرنس مترنیخ در ۱۸۳۶ شصت وچهارسال داشته .ف.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : آن مملکت نسبت‌بوی دارند.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس : و

۴ـ نسخهٔ اصل ومجلس: حراست‌ومال کار.

۵ـ نسخهٔ اصل و مجلس : ولی‌اکنون.

۶ـ Bonaparte .ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: پاناپرت.

درآورده و پادشاهان نمسه‌را قیصر و امپراطور میگویند و در شهر وینه از اهالی مملکت‌اروپه هر کس که غریب آن ملک باشد ولباس فرنگی پوشیده باشد و در آن شهر وارد شود زیاده از بیست و چهار ساعت اذن توقف ندارد اگر بخواهد که زیاده[1] توقف کند باید ضامنی معتبر بدهد که مادام‌توقف در آنشهر ازوی خطائی‌سرنزند و الا اورا بیرون‌خواهند کرد و این‌فقره مخصوصه خلق فرنگستان است[2] وغربای سایر ممالک‌را متعرض نمیشوند . قوانین متداوله در آن مملکت بسیار است‌بنابراین[3] بهمین‌قدرنگارش اکتفارفت.

قانونی‌از شهروینه

باری درآن‌روز بعد ازگذشتن از کارنتین نمسه باول‌خاک «فلاخ»* قدم[4] نهادیم . چون امیر فلاخ که اورا **الکسندر** گفتندی ازوصول‌مابآن مملکت باخبر بوده‌جمعی سوار و پیاده‌را با اسبهای‌بسیار و اسباب گاری‌-کشی به اتفاق یک نفر ازحکام آن مملکت بعلت سختی راه و صعوبت کوهسار به اول‌خاک‌آن دیار فرستاده که مراقب[5] احوال مابوده بسلامت

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: اختصاص به‌اهل‌فرنگستان‌دارد.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: لهذا.

۴- نسخهٔ مجلس : قدیم و غلط است .

۵- نسخهٔ اصل : مراغب .

* درهرسه‌نسخه چنین‌است‌ولی‌صحیح آن «افلاخ» است که بخشی بوده است ازرومانی‌امروز و آن‌را افلاق هم میگفتند وقبلاً هم ذکری‌ازآن شده‌است. در رموزالسیاحه هم فلاخ ذکر شده.

مارا از آن راه سخت گذرانیده باشند. بعد از[1] وصول فرستادگان امیر و اظهار مهربانیهائی که تقدیم یافته بود همه‌جا در آن کوهسار[2] می‌آمدیم و بر گاریهای ما هریک بیست رأس اسب و گاوهای توانا بسته بودند و طناب های مستحکم بر اطراف گاری و پایه های عرابه محکم کرده بودند. پیاده گان [کذا] نیز[3] طناب ها را گرفته که اگر از آن راه‌های باریک پرتاب شویم گاری را گرفته باشند. بدین زحمت و مشقت قطع آن مسافت را میکردیم[4] تا قریب بزوال ما را بخانهٔ یکی از سرداران مملکت بردند که که او را **یورقه‌بیک**[5] میگفتند. زبان ترکی میدانست[6]. عمرش به صدسال رسیده بسیار بسیار مهربان و متواضع می‌بود. نهایت مهربانی و خدمت گذاری [کذا] را مرسوم داشته نهاری مرتب ساخته بود.

مهمان‌نوازی امیر افلاخ

بعد از صرف ناهار از آنجا حرکت نموده باز بهمان قسم ما را به مشقت بسیار از آن کوهسار[7] می‌آوردند و تمام آن جبال سبز و خرم میبود از هر دره چشمه‌سار و رودخانهٔ عظیم جاری گشته آبش بحدی گوارا و مشتهی بود که در آن روز چهار مرتبه غدا صرف نمودیم و کوهساری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: پس از.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: کوهساران.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: سر.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: کردیم.

۵- Yorgha Bey .ف. در رموزالسیاحه و نسخهٔ اصل و مجلس: یورغه بیک

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: ترکی را خوب میدانست.

۷- نسخهٔ مجلس: کهسار.

بدان طراوت و صفا کمتر دیده بودیم در آن کوهسار و چشمه‌سار گاهی سواره و گهی پیاده میآمدیم تا هنگام غروب بقریه [ای] رسیدیم که اورا[1] ... میگفتند. چون بسیار خسته و بی‌حال بودیم در آن قریه آسوده گشتیم و بعلت سختی راه در آن روز زیاده از سی و پنج میل نتوانستیم آمد.

سیردر کوهساران

و یوم سه شنبهٔ دویم از آنجا حرکت کرده راهی بغایت صعب‌تر از روز گذشته در پیش آمد. فرستادگان امیرفلاخ در آن سنگلاخ همه‌جا مارا میآوردند و مشقت میکشیدند تا قریب به زوال به معموره [ای] رسیدیم که خانهٔ برادر حاکمی بود که باستقبال ما آمده بود. درآن خانه پیاده گشته ناهاری پاکیزه حاضر نموده لوازم تعارفات از هرقسم بعمل آوردند. بعداز صرف ناهار ازآنجا حرکت کرده درعرض راه نایب بالیوز دولت انگریز که درمملکت فلاخ وشهرستان «لوکریش»[2] میبود باجمعی از غواصان[3] بالیوز باستقبال ما آمده **مستر کوهان**[4] بالیوز فلاخ کمال تعارفات و رسوم تواضعات را بتقدیم رسانید.

بعد از ملاقات نایب بالیوز به دیری رسیدیم که آنجارا دیرمریم میگفتند. بنیانی عظیم و عمارتی قدیم میبود. در حوالی دیر جمعی ازسواره و پیادگان دیگر با اسب و اسباب جدید باتفاق یک نفر از سرداران

۱- نام قریه در هیچیک از مآخذ ذکرنشده‌است.

۲- Bucharest لوکریس: بخارست. ف. در نسخهٔ اصل و مجلس: ابوکریش.

۳- درترجمهٔ انگلیسی Jannissaries نوشته. ف. که همان ینی چری باشد وصحیح آن قواسان است بمعنی کمانداران. م.

۴- Colquhoun. ف.

از جانب امیر فلاح باستقبال ما آمده ایشان نیز ملحق به فرستادگان سابق گشته و در عبور ازآن معبر سخت مارا امداد و اعانت میکردند و همه‌جامی‌آمدیم تا چهارساعت ازشب گذشته به قصبه[ای] رسیدیم که آنجارا[1] ...می گفتند. در خانهٔ حاکم آنجاپیاده گشته شامی پاکیزه حاضر و آماده نهاده بودند. در غایت اشتهاغذائی‌صرف نموده واز آنجاحرکت کردیم تا به صبح به تعجیل تمام میراندیم.

کوهسار به انتها رسیده جلگهٔ بسیار وسیعی در پیش آمده. و چهارشنبهٔ سیم‌رانیزتا زوال بسرعت می‌آمدیم‌تا اینکه شهر«ابوکریش» بنظر درآمده قریب بشهر جماعتی بسیار از سرداران و سپاهیان خودرا امیر فلاح باستقبال ما فرستاده ومکتوبی در غایت‌مهربانی و تواضع‌مشعر بر استفسار احوال ما نگاشته وآن جماعت با رایات و اعلام بسیاری از دولت همه‌جا در اطراف گاری ما اسب تاخته اعزاز و اکرام اقدام داشته تابه‌میهمانخانه[ای] که‌امیربجهة‌ماتعیین کرده‌بود مارا پیاده‌نموده و سپاهیان بسیاری بجهت اکرام و حراست ما بردرخانه معین ساخته مستر کوهان بالیوزدولت انگریز بدرخانه ایستاده ومارا به‌محل‌نشستن[2] راه نمائی کرده عمارت[3] عالی‌وخدامی‌چنددرآن خانه معین‌ساخته‌بودند. بعد از ورود بمنزل و تعارفات با بالیوز فراغتی حاصل کرده درآن‌دوروز

مهربانیهای امیر افلاخ

۱- در هیچیک ازمآخذ ذکرنشده است.

۲- نسخهٔ مجلس: نشیمن.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : عمارتی.

ویک شب یکصدوسی میل قطع مسافت کرده بودیم و همه‌راه در جبال سخت و کوهسار و سنگلاخ آمده بودیم.

و چنان مذکور گردیده بود که‌آن کوهسار سابق براینها بهیچوجه معبر نبوده و مطلقاً تردد عرابان و گاری نمیشده در شش‌سال قبل‌ازاین که لشکر روس برسر قسطنطنیه کشیده و اغلب از ممالک بنی‌عثمان‌را بتصرف درآورده از اینکه بلاد «ولاشیه» که مشهور بفلاخ است معبر لشکر روس بوده آنجارا متصرف [و] آن جبال صعب‌را بجهة تردد گاری مسطح وهموار نمودند و کرورها مخارج کرده‌اند که چنان راهی پدید آورده اند. اغلب آن راه‌را تخته‌بندی کرده میخ های آهنین زده‌اند که کمال حیرت از آن صناعت حاصل میگردد.

حمام پس از هفت‌ماه

باری در آن روز هنگام عصر بالیوز ماراتکلیف برفتن بحمام نموده باتفاق بالیوز درگاری نشسته بحمام رفتیم. بعداز مدت‌هفت ماه که حمام ندیده بودیم و بدن خودرا کیسه ننموده‌بودیم[1] در آن‌روز حمامی‌بسیار خوب ملاحظه شد. بالیوز درسر حمام نشسته ما داخل حمام شدیم شست و شوئی کرده بیرون آمدیم. وشب پنجشنبه مهمان بالیوز گشته در خانهٔ‌وی رفتیم. همشیرهٔ بالیوز که اورا **مسزواش**[2] می گفتند در آنجا می‌بود. بسیار بسیار تواضع ومهربانی ظاهر ساخت. از هرقسم مأکولات ومطبوخات در میان‌آوردند. غذائی صرف شده تا مدتی‌ازشب را مشغول

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نزده بودیم.

۲- Mrs Voshie ف. نسخهٔ اصل و مجلس: مستر داش

صحبت داشتن بودیم. استفساری از راه اسلامبول درمیان آمد. گفت دو راه به اسلامبول میرود یکی از راه خشکی دوازده روزه میرود وازشهر «ادرنه» عبور می کند که اکنون تمام آن راه را ناخوشی طاعون گرفته و راه دیگر آن است که به «کلاس»[1] رفته ازشط دنیوب به قره دنگیز میرود، پنج روزه به اسلامبول خواهد رفت ودر اسلامبول ناخوشی طاعون شیوع دارد. ازاستماع آن اخبار حیرتی تمام حاصل گشت ندانستیم که چه باید کرد. بعد از تفکر بسیار از خانهٔ بالیوز بمنزل خود آمدیم.

خبرطاعون اسلامبول

و یوم پنجشنبهٔ چهارم جواب مراسلهٔ دجوك[2] الکساندر امیرفلاخ را نوشته مصحوب خواجه اسعد ترجمان روانه نزد امیر معزی الیه نمودیم. کمال احترام و اکرام را در بارهٔ ترجمان نموده خواهشمند ملاقات ما شده بود ونیز درباب ناخوشی طاعون دراسلامبول وتوقف ما در ابوکریش قرار چنین شد که شرحی به **لارد پانسن بای**[3] ایلچی دولت انگریز که در اسلامبول است نوشته شود بهرقسم که ایلچی معزی الیه صلاح داند قلمی دارد، از آن قرار معمول گردد وقرار توقف ابوکریس[4] چهارده یوم مقرر گردید.

۱- Galatz. ف.

۲- درترجمهٔ انگلیسی پرنس تصریح شده ودر کتاب فریزر Prince Ghika آمده. جوك باید همان [دیوك] باشد که بواسطهٔ عدم آشنائی به زبان وتلفظ به این صورت تحریر شده. ف. درنسخه اصل و مجلس: دوك الکسندر.

۳- Lord Ponsonby. ف. نسخهٔ اصل پالس پی و مجلس: پالس بی.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: در ابوکریش.

و در شب جمعه بخانهٔ بالیوز مهمان شده جمعی از لیدیان انگریز در آن مجمع حاضر بودند تا اواخر شب به صحبت داشتن و تکلم لغایت مختلفه مشغول بودیم.

و یوم جمعهٔ پنجم از اسلامبول خبری رسید که ناخوشی طاعون در آنجا شدتی کرده است در روزی جمعی کثیر تلف میشوند. و نیز در آن روز یکی از جنرالهای دولت را امیر فلاخ به احوال پرسی ما فرستاده هردم بنوعی تازه محبت خود را ظاهر میساخت. ودر شب شنبه بخانهٔ **مستر هندرسه**[1] که مشارالیه یکی از کبرای[2] تجار انگریز میباشد میهمان گشتیم. **میسیز هندرسه**[3] زن او بزمی شایان ومحفلی نمایان آراسته آوای چنگ و چغانه[4] در آن خانه هوش ربای آواره گان [کذا] ازوطن و کاشانه گشته وعکس رخ پری رخان جانانه و نوشانوش باده و پیمانه[5] خویش و بیگانه عاقل و فرزانه [را] دیوانه نموده مجلسی مسرت افروز و محفلی بهجت فروز بنظر آمده دوساعت در آن محفل بصحبت یاران همدل و تماشای مه رویان خوشگل مشغول گشته مراجعت بمنزل نمودیم.

مهمانی درخانهٔ یک بازرگان انگلیسی

و یوم شنبهٔ ششم بجهة ظهور محبت های امیر الکساندر، بالیوز

۱ـ Anderson. ف. نسخهٔ اصل مستر هندسته و مجلس: مستر هندسه.

۲ـ نسخهٔ اصل: کبار. مجلس: این کلمه را ندارد.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: و زن مستر هندسه.

٤ـ نغمه و نوائی از موسیقی وسازی. ف.

٥ـ نسخهٔ اصل و مجلس: باده پیمایان پیمانه.

مصلحت ما را چنین دیده که امیر معظم الیه را ملاقات نمائیم. این اخبار که به امیر رسید گاری طلای خودرا با جمعی از بزرگان مملکت و سرداران دولت‌را با سواران و سپاهیان و اسباب سلطنت به در خانهٔ ما فرستاده در گاری امیر سوارشدیم و بالیوز نیز در گاری علیحده نشسته دراتفاق[1] ما تا بمجلس امیر درآمدیم. کمال تواضع و تعارف‌را امیر کبیر به تقدیم رسانید[2] مجلسی مرتب مشحون به بزرگان و شرفا و بارگاهی مقرون از اعاظم و کبراء بنظر درآمد. بعداز لوازم تعارفات صحبت ازهرجا درمیان آمده پاره[ای] با یکدیگر بزبان ترکی از وقایع حال وروی داد احوال گفتگوی کرده پس از صرف شیرینی و قهوه اعاظم دولت وطایفهٔ خودرا معرفی کرده با هریک ازایشان تعارف وتکلفی که لایق بود بظهوررسانید.

ملاقات با امیر افلاق

در هنگام رجعت امیر به مشایعت قدری راه آمده مجدد برگاری امیر سوار گشته با همان اساس و اسباب بمنزل آمدیم. وشب یکشنبه نیز درخانهٔ بالیوز میهمان بوده جمعی از اشراف و اقربای امیر در آنجامیهمان بودند. عموی امیر که اورا[3] ... می گفتند مردی معمّر بوده ازاغلب لغات استحضاری کامل داشت با اوپاره[ای] بزبان ترکی صحبت داشته درآن شب بسیار بسیار خوش گذشت.

و یوم یکشنبهٔ هفتم هنگام زوال امیر الکساندر در کمال جلال در منزل ما بعزم بازدید با چند نفر از اقارب و جمعی از رؤسای مملکت و

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: دراتفاق‌ما بود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: امیر کمال تواضع و تعارف را بتقدیم رسانید.

۳- در هیچیک ازمآخذ نام او نوشته نشده.

سرداران سپاهی آمدند . تعارفاتی که مستلزم قدوم چنان مهمانی عظیم‌الشأن باشد بظهور رسید واز هرنوع صحبت ومحاورات درمیان آمده پس از ساعتی برخواسته [کذا] رفته و عصر آنروز باتفاق میسیزواشه[1] همشیرهٔ بالیوز خارج از شهر بو کریش به‌قصرخواهر امیر که سمت شرقی آن‌شهر واقع است رفته وآن قصر جای خوش‌آب وهوا اتفاق‌افتاده زمینش پست و بلند بطریق بعضی باغات ایران مرتبه دارد و کلیسائی پاکیزه بر کنارآن قصر ساخته‌اند قدری تفرج و تماشای‌آن باغ و عمارات نموده بمنزل‌مراجعت نمودیم . دوشنبهٔ هشتم‌جمعی از اعیان بدیدن ماآمده شب سه شنبه‌را بخانهٔ بالیوز مهمان بودیم .

بازدید امیر

و یوم سه شنبهٔ نهم وچهارشنبهٔ دهم‌از قسطنطنیه اخبار رسید که ناخوشی طاعون شدتی کرده در روزی هزار نفر هلاك میشوند و شب پنجشنبه درخانهٔ‌بالیوزمهمان بودیم . همشیرهٔ‌امیرفلاخ که‌ساز ارغنون‌را خوش مینواخت و صورتی مستحسن داشت درآن محفل حضور داشته بعد از تعارفات وتکلفات لازمه از راه محبت و کمال‌مودت طبعش‌مایل نواختن ارغنون گشته تحقیق نمود که شمارا میلی باشد که استماع ساز و آوازی کرده‌باشید . گفتم‌زهی منت‌و سعادت که از تو جانانه ترانه‌ای استماع افتد . فی‌الفوربرخواسته[کذا] وارغنون‌را نواخته تا نصفی‌ازشب گذشته به پرده سازی و نغمه پردازی مشغول بود . بزمی آراسته برروی محفلیان گشاده گردید .

مهمانی درخانهٔ قونسول انگلیس

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : مستر داشد .

و یوم پنجشنبهٔ یازدهم بعداز ظهری به قصر همشیرهٔ امیر فلاخ خارج شهر رفته در آنجا با جمعی از عظمای مملکت و لیدیان ماه طلعت مهمان مستر کوهان بالیوز بودیم. مردابی در کنار آن قصر و بوستان بود ساعتی در کنار آن مرداب چنددانه ماهی صید نموده بعدازآن درآن بوستان با خواتین و لیدیان دست یکدیگررا گرفته تفرج تمامی در اطراف گلزار کرده هنگام غذاخوردن بر سرمیز رفته از هرچیز درآن مجلس حاضر گشته غذائی صرف گردید. بعدازصرف غذادرشعاع ماه‌تاب باتفاق لیدیان چون آفتاب بی‌حجاب رو براه نموده تفرج کنان همراه تا بمنزل آمدیم و یوم جمعهٔ دوازدهم و شنبهٔ سیزدهم و یکشنبهٔ چهاردهم و دوشنبهٔ پانزدهم مجاری حالات به دستور سابق گذشت.

شدت بیماری در اسلامبول و سرگردانی شاهزادگان

یوم سه شنبهٔ شانزدهم از قسطنطنیه اخباری آمد که طاعون شدتی کرده روزی دوهزارنفرتلف میشوند. درآن مقدمه[1] در چارهٔ آن بلیه متحیر و بیچاره بودیم که بعد ازمدت دوسال مسافرت بدان درد بی‌درمان چه سازیم وچارهٔ آن غایله راچکنیم. گاهی خیال بی‌پروائی ورفتن به قسطنطیه و تصورات باطله در پیش داشتیم و لحظهٔ دیگر زورق تفکر را مجدداً در بحر مغرب میراندیم. گهی حکیم عقل عنان عزیمتمان را به مملکت یونان میکشانید وبرخی رایض اندیشه توسن اختیارمان را در زمین «ازمیر» میرانید. همه روز در حسرت و هر شب به حیرت، به کدورت میگفتیم وبضرورت میخوردیم وبدین گونه شبان را به روز می‌آوردیم ونمیدانستیم

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: میشوند و دراین مقدمه.

که بکجا رویم و درچه مملکت توقف کنیم :

از هر طرف که رفتیم[1] جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وآن راه پر مخافت

عاقبت توکل بر حضرت قاضی‌الحاجات نموده باز در همان شهر توقف کرده منتظر اخبار میبودیم . یوم چهارشنبهٔ هفدهم و پنجشنبهٔ هژدهم وجمعهٔ نوزدهم وشنبهٔ بیستم گاهی به‌تفرج صحرای خارج‌ازشهر رفته و دیدنی باحباب میکردیم و منتظر اخبار اسلامبول میبودیم .

و یوم یکشنبهٔ بیست ویکم و دوشنبهٔ بیست‌ودوم ازلارد پانسن بای[2] ایلچی دولت نوشته‌رسید که‌الحمدلله‌ناخوشی دراسلامبول تخفیف یافته و در«تراپیه»[3] که‌قریب به قسطنطنیه‌است بکلی‌رفع ناخوشی گردیده‌است و حضرت **سلطان محمود** بعد ازاستماع آمدن شاهزادگان سرای خودرا در تراپیه تخلیه فرموده و **محمود ندیم‌بیک**‌نام[4] که از خواص سلطنت است اورا با اسباب و اثاثیهٔ لازمه[5] مهماندار معین فرموده از غایت مرحمت و وفور عنایت در هرباب قصوری مقرر نداشته‌اندو منتظر ورود شاهزادگان میباشند . بعدازاطلاع برمضمون نوشتهٔ ایلچی بسیارخوشوقت

رفع بیماری و موعد حرکت

۱- نسخهٔ مجلس : رفتم .

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس : لارد پایس .

۳- Therapia . ف. نسخهٔ‌اصل و مجلس: ترابیه .

۴- طبق کتاب فریزر خانه متعلق به محمودندیم‌بیک یکی از افسران پادشاهی[بوده]ودر Yeni Kewy که‌مرض طاعون‌نبوده‌قرارداشته .ف.

۵-نسخهٔ‌اصل اماس‌لازمه. نسخهٔ مجلس: اثاث لازمه .

گردیدیم و مدت توقف را [کذا] در ابو کریس را بعد از وصول این خبر در ابو کریس[1] بجهت آمدن جهاز چهارده روز بعد قرار دادیم که بعد از انقضای مدت مذکوره که وعدهٔ آمدن جهاز است به قسطنطنیه رفته باشیم.
و یوم سه‌شنبهٔ بیست و سیم وچهارشنبهٔ بیست وچهارم نیز از قرار گذشته توقف در ابو کریس گذشت و در آن ایام لا ینقطع رحمت الهی نزول نموده سرمائی بسیار شدید واقع گشت.

و یوم پنجشنبهٔ بیست وپنجم برفی بسیار و سرمائی بی‌حساب واقع گشت. مذکور نمودند که سردی هوا باعث رفع طاعون گشته است ودرآن روزها مهیای رفتن به اسلامبول و منتظر جهاز نار میبودیم ویوم جمعهٔ بیست وششم و شنبهٔ بیست وهفتم والی را تبی شدید عارض گردید ناخوشی احوال روی نمود.

عید نصاری

ویوم یکشنبهٔ بیست وهشتم عید بزرگ طوایف نصارا بود. جمعیتی عظیم از اطراف و نواحی مملکت فلاخ بشهر ابو کریس[2] گرد آمده جمیع رجال و نسوان خودرا بالبسهٔ فاخره و آرایش نفیسه آراسته در کنیسه ها و معبدها بعبادت و جشن عید میرفتند. تماشائی لایق در آن شهر برپای گردیده بود.

یوم دوشنبهٔ بیست ونهم صبح بسیار زود بعادتی که مارا همیشه بود برخواسته [کذا] نمازی کردیم. پس از نماز بعادت هر روزه قلیان

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: «را»ی دوم و« درابو کریس»راندارد.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: ابو کریش (وهمچنین سایر موارد).

طلبیده معلوم شد که درشب گذشته سر قلیان طلارا درمنزل ما دزدیده اند برخواستیم [کذا] واز هرطرف و از هر کس بجهت وصول سر قلیان تفحص و تجسس می نمودیم و در اطراف منزل ما باغی بود که چند اوطاق خرابه بجهت فصیلهٔ باغ ومزبلهٔ عمارات مقرر داشته بودند که تمام آن خرابها مملو از کثافات و زباله بود. تیمور میرزا در حوالی آن باغ در یکطرف آن عمارت گردش میکرد و دو قلاده سگی که از ممالک فرنگستان به قیمتی گزاف خریده بود وبارها اورا در ابتیاع آن کلاب شماتت میکردیم و سرزنش میدادیم در اتفاق او گردش میکردند. آن حیوانات بی زبان چون صاحب را در تجسس دیدند آنها نیز در اطراف گردش کرده در هر سوراخ و ثقبه تفحص نموده درطلب مجهول مطلق مستغرق بحر تجسس و تفحص گردیدند. اینقدر آن حیوانات باطراف و جوانب گردش کرده سعی نمودند که ازدماغ آنها خون جاری گشته هرقدر که آنها رامنع میکردیم فایده نمیکرد باز طرفی میرفتند. تا اینکه عاقبت ماخود خسته گشته در گوشه [ای] نشستیم بعد از چند دقیقه یکی از آن سگها نزد تیمورمیرزا دویده و رو بخرابهٔ باغ مراجعت کرد و اورا متحمل نشده پنداشت که بازی می کند. کرة الثانی بهمان دستور رفتار کرد باز اورا اعتنائی نکرده کرة الثالث آن حیوان پیش آمده دامن قبای اورا گرفته و خود بطرف خرابها دوید. گفتم بهمراه آن سگ برو گاه باشد که سر قلیان را پیدا کرده باشد. تیمور میرزا همراه سگ رفته در خرابه داخل شد وما را آواز داد. در عقب اوشتافتیم وقتی که در آن مزابل رفتیم وخاشاکی چندرا دیدیم

دزدی اسباب شاهزادگان

هوش سگ

که آن سگ بر کنار کرده در زیرآن خاشاك و تاریکی برق جواهر و پاره [ای] اسباب بنظرمادرآمد. درست که ملاحظه کردیم دیدیم که اسباب و اثاثیهٔ خودمان است که ازخدامین‌ما دزدیده‌اند ودرآنجا پنهان کرده‌اند که شب هنگام‌آمده وازآنجا برده باشد وزیاده ازدوهزارتومان درآنجا پنهان کرده بودندو منتظروقت میبودند. خداوند عالم‌را منت‌ها برده وشکرها گذارده رحمتی‌چند بر نمک خوارگی‌آن سگ ولعنتی بی‌حد بر خیانت نمک بحرام خادم کرده آن اسبابهارا بمنزل آوردیم. خادم دزد را ادبی بلیغ کرده ازآن حسن اتفاق مسرت و نشاطی بی اندازه حاصل گشت.

بیمارشدن‌والی وتیمار برادر

و شب سه شنبهٔ سلخ شهرمذکور تامدتی از شب گذشته برادران گرد یکدیگر نشسته به کتاب خواندن و صحبت داشتن مشغول‌بودیم. برادر گرام والی‌را تب‌شدیدی که بود رفع شده ولیکن قلیل دردی در حلقومش بهم رسیده بود ولیکن باکی نداشت وصحبت میداشت. آخرشب برخواسته [کذا] هریک درمنزل‌خود خوابیدیم. ازاینکه عادت‌اینجانب چنان است که بدون روشنائی چراغ باید بخواب روم ودر هنگام‌خواب چراغ خاموش‌نموده‌بودم، هنگام سحر ملاحظه کردم چراغی روشن‌است وکسی درزیرپای من‌خودرا انداخته‌است. تصور کردم‌خادم خیانت کار سارق‌است که فرصتی جسته است در این وقت آمده و در پای من‌افتاده معذرتی از خطاهای‌خوداقدام‌مینماید. ازاینکه این‌جانب‌را ازوی بسیار تغیر بود به تأدیب روز گذشته اطفاء حرارتی از وی حاصل نگشته

درآن وقت نیز ازآن خواب خوش در حالت خمارتریاک برخواسته[کذا] بودم[1] در کمال تغیّر چند لگدی بر کله‌اش فرو کوفتم. اصلا حرکتی از وی بظهور نرسید. دشنامی چند بدرقهٔ لگد نموده برخواستم[کذا] که اورا ازجامهٔ خواب بیرون کنم خوب ملاحظه کردم دیدم که بیچاره والی است که در آن نیمه شب از شدت احتراق خون خناقی بسیار شدید عارض وی گشته[2] گلوی او متصل[3] گردیده است که مطلقاً نفسش بیرون نمیآید از بیچارگی و بی کسی درآن نیم شب خودرا به بالین من رسانیده است که مرا مطلع از احوال خود کند در آنجا نفسش قطع گشته بی‌خودافتاده بود و من در آن خیال که خادم نمک بحرام است لگدی چند برسرش زده از شدت درد متنبّه نگشته بود.

باری از حالت والی مضطرب گشته تیمور میرزا و خواجه‌اسعدرا بیدار کردم. درآن نیم‌شب دست‌ما به طبیبی ومعالجی نمیرسید پاره[ای] تجربیات و ادویه درجعبهٔ تیمور میرزا بوده برهرچیز که نوشته بودند بجهت درد گلونافع است پاره[ای] ادویه‌رابقرقره وطلایه مصروف‌داشتیم فایدهٔ چندان نبخشید ولیکن همینقدر بود که بدان ادویه مرض‌را مسکن گشته حیاتی مستعره[4] در برادرمعزی الیه تاصبح باقی بود. صبح بسیار

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بیدارگشته‌بودم.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: درگلویش عارض گشته.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بیکدیگر متصل.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : مستعار.

رسانیدن دکتر

زود مستر فریزررا اخبار نموده طبیبی ازاهل نمسه که اورا[1] ... داکتر می‌گفتند و عمری از وی گذشته بود در خدمت **یوسف پاشا** پاشای[2] «بلگراد» سالهای سال بوده در[3] بالین برادر معزی الیه آوردند. داکتر که چشمش بر والی افتاد گفت من تا بحال چنین خناقی ندیده‌ام اگر[4] هم نیم ساعت دیگر زالو نرسد هلاك خواهد شد. جمعی را از هر طرف بطلب حجام و زالو فرستادند. فضل الهی شامل حال گشته که بزودی حجام و زالو آماده گشت. آن حکیم ماهر خود نشسته در هرطرف گلوی برادر معزی‌الیه هفت‌عدد زالو انداخته بمحض اینکه چند دقیقه گذشت چشمهای او از یکدیگر بازگشته کم کم نفسش بیرون آمد. جرعه[ای] چند که از خونش خوردند آوازش بازگشته در سخن آمد. بعدازاینکه همگی قطع حیات از برادر معزی‌الیه نموده بودیم اورا خرم و خندان دیده شکر الهی‌را بجای آوردیم. داکتر قدغن کرد که‌ساعت به ساعت دستمال گرم کرده منسوجی[6] گرم بر روی‌زخم انداخته که خون او قطع نشود ما نیزچنان کردیم لله‌الحمد برادر معزی‌الیه صحت یافت.

و یوم چهار شنبهٔ غرهٔ شهر شعبان المعظم * برادر معزی الیه

۱- در هیچیک ازمآخذ ذکرنام نشده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: پای و غلط است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بر

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: چنانچه.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: همین که جرعه‌ای چنداز خونش.

٦- نسخهٔ اصل: مستوجی. نسخهٔ مجلس: مطبوخی.

* در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی نوشته شده‌است غرهٔ شهرشعبان المعظم ۱۲۵۳.

احوالش رو بخوبی یافت[1] تا یوم یکشنبهٔ پنجم شهر مذکور بکلی رفع کسالت گردیده و یوم دوشنبهٔ ششم مستر کوهان بالیوز که چند یوم قبل از آن باقتضای مصالحی‌چند به مملکت ملداویه رفته بود درآن‌روز وارد ابوکریش[2] گشته مذکورنمودجهاز نار وعدهٔ آمدنش به«کلاس»[3] قریب است خودرا مهیای رفتن کرده‌باشید. مانیزتهیهٔ خودرا دیده‌آماده بودیم. وهم درآن روز حکیمی ازحکمای آن مملکت‌نزدما آمده یعنی بالیوز اورا نزدما فرستاد. آن حکیم در معالجات چنان ادعا میکرد که اغلب امراض مزمنه‌را من معالجه میکنم و نیست مرضی در عالم مگر شفای آن در نزد من خواهد بود. مگر اینکه[4] شخص را اجل موعود رسیده باشد. از دعوی‌حکیم‌متهور متحیر گشته از بعضی اشخاصی که اعتمادی بقولشان‌بود از احوال وی سؤال کردیم[5] جمعی تصدیق بقول اوکردند معلوم شد که او از تلامذهٔ حکیمی‌است در مملکت نمسه که نود سال ازعمر آن حکیم گذشته و تمام عمررا به تجربیات و معالجات و استعلام مزاج ادویه[6] گذرانیده است و برای خود کتابی در علم طبیعی نوشته و خود مخترع ادویهٔ چند بجهت رفع امراض گشته است‌و

شرحی‌ازیک طبیب‌دانا

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: گذاشت.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد ۳- Galatz.ف.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: الا اینکه.

۵- نسخهٔ‌اصل و مجلس: استفسار نمودیم.

۶- نسخهٔ‌اصل ومجلس: امزجهٔ ادویه‌جات.

چنان جوهری ازادویه کشیده بود که هزار مثقال ادویه[1] بقدر خشخاشی جوهر حاصل کرده.

از آن جمله حکیم مذکور کتابچه[ای] درجیب داشت که اورا خانه بخانه ساخته بودند شیشه های بسیار کوچکی از آن ادویه چون خشخاش مملو ساخته بیان میکرد که همین کتابچه چندین دکان عطاری که تمام ادویهٔ آن از جوهر بوده باشد دوا دارد وهمیشه همراه من است

باری حکیم بعداز اختراع طب جدید مورد طعن وضرب حکمای فرنگستان گردید واحدی جرأت بر معالجات وی نمیکرد[2] وبقول او[3] معمول نمیداشت تا آنکه بعضی اشخاص در امراض مهلکه بجهت تجربه ناچار گشته پاره[ای] ازمعالجات اورا معمول داشته بوی رجوع کردند. چون اثر کلی از معالجات وی دیدند جمعی اورا تصدیق کرده اکنون دوسال است که حکمت او متداول است تلامذهٔ او در کل بلاد به معالجات مشغولند و شهرتی عظیم در فرنگستان کرده است پاره[ای] ادویه جزئی از حکیم مذکور گرفتیم و در شب دوشنبه بخانهٔ بالیوز مهمان گشته پس از رسم تعارفات قرار شد که مستر کوهان بالیوز مارا تا «کلاس»[4] بدرقه کرده در اتفاق ما باشد از این معنی بسیار خوشوقت گردیدیم.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: دوا را.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: نمیکردند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: و قول اورا.

۴- Galatz ف.

و دریوم سه شنبهٔ هفتم یوم حرکت از ابوکریش بود. امیرافلاخ جمعی از اقربا و خویشان خود را برسم تعارف بدرقهٔ ما فرستاده کمال تعظیم و تحریم‌را بجای آورد وشب چهارشنبه‌را بجهت وداع سفربخانهٔ بالیوز در هنگام تغذیه رفته غذائی صرف گردید مسزواشه[1] همشیرهٔ بالیوز و مستر فریزه‌را درآنجا وداع نموده دو ساعت از شب گذشته باتفاق بالیوزومستر فریزه‌برگاری سوار گشته روی براه‌آوردیم. جمعی‌ازسرداران وسپاهیان امیر نیز دراتفاق‌ما قدری مسافت آمده ایشان‌را مرخص کرده مراجعت کردند. آنشب‌را درجائی درنگ نکرده همه‌جا آمدیم تا یوم چهارشنبهٔ هشتم هشت ساعت‌ازشب پنجشنبه گذشته وارد معدوره گشتیم که آنجارا«ابرایلف»[2] میگفتند. درخانهٔ نایب بالیوز کلاس فرودآمدیم چون بسیار خسته و بی‌حال بودیم استراحت کردیم و آن دوشبانه‌ویک روز را یکصدو پانزده میل آمده بودیم.

وداع با امیرافلاق

و ابرایلف آخر مملکت فلاخ است و درکنار رودخانه واقع‌است ودرآنجا بکنار رودخانه سابق براینهاقلعه[ای] بوده است که بحصانت‌و متانت آنقلعه مشهورآفاق بوده‌است وآن حصن حصین در تصرف‌دولت بنی‌عثمان بوده‌درسنهٔ هزارو دویست وبیست وپنج هجری[3] که لشکرروسیه بعزم تصرف قسطنطنیه روی آورد مملکت فلاخ را متصرف ودرابرایلف بعلت حصانت‌آن قلعه مبارزت کلی در میان دولت روس و عثمانی‌وقوع

شرح یک قلعهٔ نظامی

۱- Mrs Voshie .ف. نسخهٔ اصل ومجلس : مسترواشه.

۲- Ibrailoff .ف.

۳- هزارودویست‌وچهل وپنج صحیح است.ف.

یافته جمعی کثیر از طرفین مقتول گردید و عاقبت آن قلعهٔ حصین نیز به تصرف روسیه درآمده تفصیل استیلای روسیه بر آن قلعه چنان بوده که بعداز محاصرهٔ قلعه وقلعه گیان[کذا] هرروز نایرهٔ جدال در میان ایشان اشتعال داشته و دوشاه برج بسیار بزرگ که منتظم به توپخانه وعساکر بسیار بود در مقابل لشکر روسیه پایدار و برقرار ایستاده و درمحلی آن برج عظیم واقع شده بود که پستی زمین حایل حوادث توپ و گلوله برآن بروج می‌بود. چندین شبانه روز اهالی آن بروج تصرف و عروج لشکر روس رابرآن حصار مانع ومقابله نموده بودند عاقبت‌الامر که دست تصرف روسیه از آن حصار کوتاه گشته انحصار چاره راه در نقب زدن دیده از مسافتی بعید زیر آن بروج را نقب زده و باروط بسیار ریخته و از خارج یورش سرباز و توپخانه برده در هنگامی که لشکر ایشان با لشکریان آل‌عثمان درآویخته بودند که به یک دفعه نقب آتش زده چهارده هزار روس و عثمانی در طرفة‌العین بر خاک هلاکت[1] افتادند وآن حصار به تصرف لشکرروسیه درآمد ومقتولین مذکوررا دریک جامدفون ساختند وقبرستانی عظیم بریک طرف آن معموره واقع گشته بود که بعد از هفت سال که عبورما از آنجا شد هنوز استخوانهای آن اموات وکشتگان بر روی زمین ریخته بود. باری «ابرایلف»[2] آخر بلد فلاخ است ودر کنار رودخانهٔ «سودان»[3] واقع است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: هلاک.

۲- نسخهٔ اصل: ایرا ایلف ومجلس. ابرا ایلف.

۳- Sereth. ف.

و اما بلاد ولاشیه که درغرب[1] مشهور بفلاخ[2] است از ممالک متصرفه آل عثمان است. حدودش از جانب مشرق متصل گردد به بلاد ملداویه و سمت مغرب منتهی شود[3] به ولایت هنگریه. شمالش به ترن سل وانیه[4] رسد[5] و جنوبش به بلاد ترك وبنی‌عثمان واصل گردد[6] طولش دویست و پنجاه میل و عرضش یکصدوشصت میل است. هوایش سردسیر و در آن مملکت کوهسار و جبال خوش آب وهوا دارد. سابق براینها سلاطین قسطنطنیه نهایت تسلطرا درآن مملکت داشته‌اندومنافع بی‌شمار از محصولات آن‌دیار به دولت عثمانیه میرسیده[7] بعد از تصرف روسیه و قرار مصالحه فیمابین دولت روس وبنی‌عثمان بین الدولتین چنین مقرر گردید که حکمران ولاشیه و ملداویه خارج از دولت عثمانی باشد و درسالی بیست هزار کیس که‌دویست هزار تومان باشد بدولت سلطان محمود برسم مقاطعه ارسال دارند و درظل حمایت دولت روس باشند. اکنون به قانون مذکور حکمران آن مملکت به نفسه مقتدراست نظام و احکام آنجا بقانون و طریقهٔ روسیه میباشد. متاع آن ولایت خز و سمور

وصف ایالت والاشی

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: عرب.

۲- نسخهٔ مجلس: فلاح.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: آن منتهی میشود.

۴- نسخهٔ مجلس: ترن‌سل واتبه وغلطاست.

۵- نسخهٔ‌اصل: میرسد. مجلس: ندارد.

۶- نسخهٔ‌اصل ومجلس: میگردد.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس: میرسد.

وسایرنعوت است که‌از آنجا بسایر بلاد میبرند وزمین‌آن مملکت غله‌خیز و تسعیراتش بسیار رخیص‌است و اغلب از اقسام اثمار در‌آن دیار یافت میشود. مردمش بغایت عیاش ومصردر مناهی‌میباشند. معمورهٔ پایتخت آن بلاد شهر«ابوکریش»است که قریب بصدهزار جمعیت در آن‌شهر میباشد اگرچه بنای عالی و عمارتی‌معتبر درآنجا دیده نشد ولی‌از حسن سلوک امیرآنجاوآثاری که تازه‌بنیان نهاده بودندمعلوم گردید که‌عنقریب آن حدود[1] بطریقهٔ ممالک ارپه معمور خواهدشدوامر تجارت‌آن مملکت رواج کلی‌دارد. عساکر موجودهٔ‌امیر فلاخ چهارهزارسوار وسربازمیباشد و خلقت بلاد فلاخ دو میلیون است[2] که چهار کرورعجم باشد و درآن مملکت ابریشم نیکو بعمل‌میآید.

باری در یوم پنجشنبهٔ نهم جمعی از اعاظم مملکت ملداویه را حاکم «کلاس» در ابرایلف به استقبال مافرستاد. بعد از هنگام‌زوال ازابرایلف متوجه کلاس گردیدیم‌ور‌اهی‌پر وحل را باچندین زحمت‌وحیل طی کرده واز رودخانهٔ سودان عبور نموده پس‌از قطع مسافت بیست‌میل درخانهٔ بالیوز کلاس که اورامستر **کمین‌هو**[3] میگفتند نزول نمودیم. چون هنگام غذاخوردن بود برسرمیز رفته مجلس پاکیزه‌آراسته‌ازهرقسم مأکولات در میان نهاده در بین‌غذاخوردن حاکم کلاس با بزرگان و جمعی ازسرداران بلاد مداویه بعزم‌ملاقات‌ما‌آمدند. کمال خدمتگذاری

درشهرگالاتز

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس : آن حدودنیز.
۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: وکثرت جمعیت‌بلاد فلاح دومیلیون نفوس‌است
۳- M Cunningham . ف.

و مهربانی را مرعی داشیه خدام و عساکری چند بجهة محارست وتعظیم ما درب خانه گماشته مراجعت نمودند. از اینکه جهاز ناری تاآنوقت از قسطنطنیه نرسیده[1] درخانهٔ بالیوز بنای توقف را گذارده آن شب را استراحت نمودیم ویوم جمعهٔ دهم تبی بسیار شدید براین جانب عارض گشته کسالتی عظیم روی نمود[2] مستر کوهان بالیوز و بالیوز کلاس[3] داکتری از اهل مملکت جرمانیه که اورا داکتر ابک[4] می گفتند بربالین این جانب آورده مشغول معالجه گردید. در آن روز و شب بسیار بسیار بداحوال بودم که بی‌هوش افتاده قدرتی به رفتار نداشتم. بالیوزان و جمعی دوستان با اخوان بربالین من نشسته غمخواری وپرستاری میکردند وصحبت میداشتند در آن شب مذمتی از ناگواری آب لندن در میان آمده بالیوز کلاس گفت که مدت سی‌سال من در لندن بوده‌ام ویک قطره آب نخورده‌ام که بدانم گواراست یا نه وهروقت که تشنه شدم[4] رفع عطش را به‌فقاع میکردم و این معنی از جمله غرایب است.

باری در آن شب نیز به پاره [ای] از صحبت دوستان و التهاب

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نرسیده بود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: روی‌داد.

۳- نسخهٔ مجلس: مستر کوهان بالیوز کلاس

۴- Beyg. ف.

۵- نسخهٔ اصل: شده‌ام و مجلس: میشدم.

حمامی[1] سوزان بروز آورده ویوم شنبه یازدهم مرض شدت کرده‌داکتر جلاب استفعال و استفراغ تجویز نمود. آن‌روز به بدترین‌احوالی گذشت و بالیوز روس در آن روز بعیادت آمده مستر کوهان بالیوز بکرش[2] که دراتفاق ماآمده‌بود ماراوداع کرده روانهٔ‌ابوکریش گشت وشب‌یکشنبهٔ دوازدهم برطبق معالجه داکتر چند عدد زالو بجهت درد پهلوبرشکم انداخته خونی فاسد و تیره دفع گردید و در آن روز بالیوز دولت نمسه بعیادت ما آمده ونیزخبر رسید که جهازنار در اسلامبول چرخش‌شکسته است و تا ده روز بعد نخواهدآمد و شب دوشنبه و یوم دوشنبه اندکی در ناخوشی احوال افاقه بهمرسیده و مجدداً به انداختن زالو انکسار[3] خون فاسده از طرف چپ نمود و شب سه‌شنبه ازطرف راست فصدی در باسلیق[4] کرده معادل یکصد وپنجاه مثقال خون گرفته شد [و] در بین آمدن خون ضعفی‌شدید عارض شد.

در آن چند شبانه روز ایام مرض باوجودآنهمه استفراغ واطلاق و انکسار دم مثقالی قوت که باعث قوت روح حیوانی و علت حرارت غریزی شود بگلوی من فرو نرفته و شاهد خواب در آینهٔ ضمیر دیده‌ام دقیقه[ای] جلوه‌گرنگشته لحظه بلحظه برضعف‌و نقاهت افزوده و تایوم سه‌شنبهٔ‌چهاردهم بدان منوال در بستر ناتوانی و ملال افتاده قوه تکلم

۱- نسخهٔ‌اصل‌ومجلس: شعله‌حمای، واین‌صحیح است.

۲ -نسخهٔ اصل ومجلس: ابوکریش.

۳- نسخهٔ مجلس: وانکسار.

۴- مأخوذ ازیونانی شاهرگی دردست.ف.

و تنفس را بهیچوجه نداشتیم و در شب چهارشنبه نیز از دست چپ فصد قیفال[1] کرده معادل یکصد وپنجاه مثقال دیگر خون گرفته شد. ضعفی مشرف به غش[2] روی نمود. تمام آن شب بحالت مرگ افتاده[3] حواس ظاهر و باطن معدوم گردیده خودرا بهیچوجه نمی‌شناختم ودر یوم چهارشنبهٔ پانزدهم بهمان ضعف ونقاهت دربستر ناتوانی افتاده افاقه در امراض روی ننمود ویوم پنجشنبهٔ شانزدهم بهمان طریق احوالی باقی نمانده خودرا نمی‌شناختم واعضای خودرا از خود نمیدانستم.

درشب جمعه باوجود این همه ضعف وناتوانی چندین قسم ادویهٔ مشروب ومسهل تجویز نمود وسرهمی بجهت دردسینه برسینه‌ام انداخت. بعد از دوازده ساعت آن مرهم را از سینه‌ام برداشت. زیر جلد سینه ملاحظه شد بقدر به بسیاربزرگی تاولی نمایان شده با مقراض آن پوست وقدری گوشت متعفن‌شده‌راچیده‌آب زرد بسیاری ازسینه گرفته بمرتبه[ای] که استخوان سینه نمایان گشته و بعد روغنی بر روی زخم نهاده وپنبه بر روی آن گذارده و باوجود آن آلام و بی خوابی از سرشب تا بصبح باشوب دل واسهال مبتلا بوده حالتی داشتم که درقوهٔ تحریرنیست ویوم جمعهٔ هفدهم نیزبدان منوال گذشته شب شنبه باز بیست عدد زالوباطراف شکم انداخته خون بسیاری دفع گردید. آنشب نیزچون سایر شبها بخواب نرفته هوش بر قرار نداشتم.

ویوم شنبهٔ هژدهم جمعی ازاطباء حوالی واطراف راجمع کرده بر بالین من آوردند همگی گفتندو محضری نوشتند که درمعالجه خطائی واقع نگشته

۱- رگی در بازو. ف. ۲- نسخهٔ اصل: ضعفی مشرف بر غش (مجلس: غشی)
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: افتاده بودم.

و یوم یکشنبهٔ نوزدهم لله‌الحمد اندکی حرارت وسخونت تسکین یافته بعداز چند شبانه روز که خیال خواب در آینهٔ ضمیرم نقش نبسته بود یک دوساعت خوابیدم ویوم دوشنبه وسه شنبهٔ بیست‌ویکم لله‌الحمد افاقهٔ کلی در احوال بهمرسیده و تب بکلی رفع گردید. اشتهای غذائی بهمرسیده ولی شبانه روزی یک دانه سیب پخته زیاده تجویز نمیکردند وبنیه‌ام اینقدر نبود که زیاده‌ازآن غذائی راتواند تحلیل بردواینقدرضعیف و نزار بودم که تصور می کردم:

بهبودی مؤلف

باد اگر در من اوفتد ببرد　　　که نمانده است زیرجامه منی[1]

ولی هرلحظه خداوند عالم را صد هزار بار شکرانهٔ نعمت صحت نموده که جانی تازه عنایت کرده بود[2] و در یوم چهارشنبهٔ بیست‌ودویم لله‌الحمد افاقهٔ کلی دراحوال بهمرسیده یوم پنجشنبهٔ بیست‌وسوم مرکب ناری ازقسطنطنیه به کلاس‌وارد گردید واخبار قسطنطنیه‌اینکه ناخوشی طاعون نسبت بسابق تخفیف یافته‌است باین‌طریق که‌قبل‌ازآنهادر روزی چهارهزارنفر بدین بلیه هلاک میگشتندودرآن روزها که تخفیف یافته بود در روزی هزار کس رسیده‌است‌و تابحال بقدر صد هزار کس‌از شهر قسطنطنیه بدین مرض تلف شده‌اند وهرگزچنین امتدادی در آن ناخوشی‌نبوده است و کمتر کسی بخاطر داشته است که در اسلامبول اینقدر مرض توقف کند نعوذ بالله‌من غضب‌القهار. باوجودچنین خبروصعوبت‌آن‌سفرازاینکه در کلاس

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس: تنی.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ... صد هزاربار شکر می کردم که نعمت صحت عطا نموده وجانی تازه عطا کرده بود.

مزاج ما از حالت اعتدال گذشته به وسواس رسیده بود و از کثافت مکان و نجاست آنحدود نمیتوانستیم توقف کرد. رفتن درآن بلیه و طی مسافت و مخاطرهٔ دریای قره دنگیز را در فصل زمستان برخود گوارا دانسته، در یوم جمعهٔ بیست وچهارم دوساعت ازظهر گذشته حاکم کلاس گاری خود را فرستاده برگاری حاکم مذکور سوار گشته بجهازناری که مسمی به «فردیناند»[1] بود درآمدیم. ازشهر کلاس بشط دنیوب نشسته.

حرکت از گالاس

و اما معمورهٔ کلاس کثیرالانجاس من توابع بلاد ملدوایه است که بلاد مذکور درعرب مشهور به بغدان است وحدود ملداویه مشرقش به مملکت[2] روس رسد ومغربش به بلاد ترن‌سل‌وانیه[3] متصل گردد[4] شمالش به پولنده[و] استریه واصل گردد[و] جنوبش به مملکت ترک وبنی‌عثمان منتهی‌شود. طولش دویست میل وعرضش یکصدوبیست میل. مدینهٔ پایتختش[5] شهر«یاس»[6] است و آن بلاد نیزازممالک متفرقهٔ بنی عثمان محسوب می گردد و از هنگامی که لشکر روس بعزم تصرف قسطنطنیه درحرکت آمد، آن بلاد رانیز بطریقهٔ بلاد ولاشیه متصرف گردید.

وصفی از ملداوی

۱- نام کشتی Ferdinand de primo بوده‌است. ف. نسخهٔ اصل: فروینند. مجلس: فردتنید.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ممالک.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: برن سل وینه.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: این دو کلمه را ندارد.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس: مدینه پایتخت و شهر معتبرش.

۶- Jassy. ف.

بعداز مصالحه بادولت‌عثمانی‌مقررشد که‌آن‌بلادرا جزیه کرده[1] حکمرانی از خود آن حدود واهالی مملکت برخود حاکم سازند و هرساله برسم مقاطعه مبلغی معین به دولت عثمانی ارسال دارند. اکنون برین قسم مقرراست‌ودراحکام و نظام تابع ودرظل حمایت روس میباشند. خلقت این بلاد[2] یک کروراست و معمورهٔ کلاس اسکله ایست در کنار شط دنیوب واقع گشته‌است ولی انجس ترین امکنهٔ عالم آنجاست. اهالی‌آن معموره چون دود در مزبله[3] هرقدر کوشش می کنند[4] از کثرت وحل نجاتی ازبرای‌ایشان‌واقع[5] نیست. حیرتی‌تمام‌از زیست سکنهٔ‌آنجا نمودیم که چگونه میتوانند درآنجا بسر برده باشند.

وصف گالاس

باری[6] مزبله جهنم‌است. در آن روز بشدت باران درآن باطلاق ووحل بزحمت تمام[7] آمده تاوارد کارنتین کلاس گشتیم. بمرکب فردیناند درآمدیم. کپتان جهاز که اورا **اورسن**[8] گفتندی‌نهایت‌اعزازواکرام‌را بجای آورده مکانی درکمال نظافت و امتیاز بجهت منزل‌ما معین کرده

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: حرّیت داده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت آن بلاد.

۳- نسخه اصل و مجلس: چون دود درسزابلند.

۴- نسخهٔ اصل: وهر کوشش می کنند. مجلس: وهرچه کوشش.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: ندارد.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: خلاصهٔ کلام‌وبطور اختصار.

۷- نسخه اصل و مجلس: هرچه‌تمامتر.

۸- Everson. ف.اصل و مجلس: اورس

آن کپتان انگریزی میبود ولیکن کمپنی آن مرکب و بعضی از مراکب دیگر جمعی از تجار عظیم‌الشأن و اغنیاء فرنگستان میبودند[۱] که با یکدیگر شرکت کرده مراکبی چند در دریای قره دنگیزوشط دنیوب الی ممالک نمسه واز قسطنطنیه تا حدود یونان و ازمیر معین فرموده[۲] که متصل بهم بمسافرت وتجارت مشغول است. در هر پانزده روز لازم است که از اسلامبول بکلاس[۳] آمده باشد و از کلاس به قسطنطنیه مراجعت کند و در تمام سال بهمین قرار مسافرت میکند الا در سه ماه زمستان که شط دنیوب یخ بسته تردد آن جهاز موقوف میشود بجای دیگر خواهد رفت. منافع آن جهازات بسیار است از اینکه پادشاه نمسه که فردیناند[۴] است یکی ازشرکای ایشان محسوب می گردد واعلام ونشانهٔ آن مرکب علامت دولت نمسه است.

در کشتی فردیناند

الحق مرکبی پاکیزه و مستحکم بوده از هرچیز در آن جهاز بهم میرسید. درآنشب مابجهاز استراحت کردیم و یوم شنبهٔ بیست وپنجم آتش‌وزگال[۵] درکانون جهاز کرده توپی چند انداخته وروی به‌قسطنطنیه روان گشتیم. هوائی در غایت اعتدال و آفتابی درنهایت فروغ وجمال[۶]

---

۱ - نسخهٔ اصل ومجلس : میباشند.

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: فرموده‌اند.

۳ - نسخهٔ اصل و مجلس : ازکلاس به اسلامبول

٤ - نسخهٔ اصل: فروینند - مجلس: فروتنید.

۵ - نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه را ندارد.

٦ - نسخهٔ اصل: درغایت صفا و فروغ - مجلس: درنهایت صفاو فروغ

پرتو افکن میبود . بعداز مدت دوساعت از کنار معمورهٔ چند گذشتیم که آنحدود را «بسرابیه»[1] گفتندی[2] و بسرابیه مملکتی است از ممالک روس جمعیتی بسیار در آن ارض و دیار از پیاده وسوارقزاق بکنار شطدنیوب فوج فوج در گردش وحارس بودند ومحارست مینمودند که مبادا ازجماعت عثمانلو بعلت ناخوشی طاعون احدی قدم درمملکت روس گذاردو درآن زمان تمام بنی عثمان ساکنین و عابرین آن سامان بعلت ناخوشی طاعون در قسطنطنیه مردود و در کارانتین بودند وامکان نداشت که توانند روی بجائی آورند و در آن حدود بکنارهٔ شط دنیوب هر هزار قدم سواری از قزاق ایستاده ومراقب میبود که مبادا از آنطرف شط که بلاد بنی عثمان است یا مراکبی که از روی[3] شط عبور می کند احدی بخاک روسیه قدم گذارد و بمحض اینکه جهازما بیکی ازاسواران[4] میرسید آن سوار درمقابل جهاز اسب تاخته تا اینکه مارا به سواری دیگرمیرسانید و کذالک آن سوار بسوار دیگر رسانیده بهمین قسم مراقب احوال ما بوده تا اینکه مارا به دریا رسانیدند . و تمام سواحل دنیوب که متعلق به ولایت روس است بهمین قسم احتیاط کارنتین را داشته[5] همه جا در طرف یمین بلاد بنی عثمان

در ایالت بسارابی

قرنطینه

۱- بسارابیا Bessarabia . ف .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : می گفتند .

۳- نسخهٔ اصل : یاازمراکبی که بر روی - مجلس: یااز هر . .

٤- نسخهٔ اصل ومجلس : آن سواران .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : داشته اند.

و سمت یسار ممالک روس میبود[۱].

هنگام غروب آفتاب بیکی از معموره‌ها[ی] بسرابیه رسیدیم که در آنجا شط دنیوب دوشاخه گشته در آن مکان مراکب بسیار ازدولت روسیه ایستاده بودقریب بآنجابطرف مملکت بنی عثمان که‌آن نواحی‌را بلاد «تولجه»[۲] گفتندی بعلت[۳] اعوجاج شط دنیوب و تاریکی‌شب‌لنگر انداخته ودر آن شب پسر **حسن پاشا** که اورا **محمد پاشا** میگفتند[٤] جوانی در غایت‌جمال و کمال میبود با جمعی از اعیان ورؤسای‌تولجه[٥] در جهاز بعزم ملاقات ما‌آمده اظهارخدمتگذاری نمود. آنشب‌رادربرابر تولچه بسر بردیم.

صبح یکشنبه بیست‌وششم ازآنجالنگر برداشته درمیان میراندیم[٦] و در همه‌جا بطریقی که ذکر یافت بکنارهٔ شط از لشکر روس عساکر روسیه حارس و نگهبان میبودند. در منتهای شط و ابتدای قره دنگیز معموره[ای] بود که‌آنجارا«سولینه»[۷] گفتندی،مراکب‌جنگی دولت‌روس درجائی که آب شط ملحق به دریا می‌شود ایستاده مستحفظ آن حدود

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : است

۲ – Tutktcha .ف.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : بواسطهٔ .

٤- نسخهٔ مجلس : اورا می‌خواندندو .

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: تولچه.

٦-نسخهٔ‌اصل و مجلس : در میان شط‌میراندیم.

۷- Sulina . ف.

سفردر دریای سیاه

میبودند. از آنجا گذشته[1] متصل به دریا گشتیم. آنروز و آنشب را در[2] قره دنگیزمیراندیم. باوجود فصل زمستان وانقلاب دریا لله‌الحمد بطریقی سهل گذشت[3].

تا یوم دوشنبه بیست و هفتم یک ساعت قبل از ظهر در مقابل شهر«ورنه»[4] که یکی از اسکله[های] بلاد بنی‌عثمان[5] است لنگرانداخته کپتان و جمعی از اهل جهاز بشهر ورنه رفته بجهت امورات مدت سه ساعت در خورورنه توقف کردیم. پاشای‌آنشهررا **نجیب پاشامی** گفتند. خلقت‌آن شهر[6] ده‌هزار کس میبود. دو ساعت بعد از ظهر که کپتیان

دربندر وارنا

کار خودرا پرداخته[7] ازخور ورنه لنگر برداشته تا قریب بمغرب ملایمتی در هوا بود و کشتی بطریقی رفتارمی‌نمود[8]. بعد از مغرب بادمخالف‌شد[9] موج و طوفان شدت کرد[10]. بطریقی‌شد که یک‌نفر در آن کشتی بحالت

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: ازآنجانیز عبورنموده.

۲- نسخهٔ مجلس: از.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: تااینکه.

٤- Varna. ف.

٥- نسخهٔ‌اصل و مجلس: عثمانی‌است.

٦- اصل و مجلس: وجمعیت نفوس آنجارا.. میشمردند.

۷- نسخهٔ اصل‌و مجلس: پرداخت.

۸- نسخهٔ اصل ومجلس: بطریق‌خوشی‌میرفت.

۹- نسخهٔ اصل ومجلس: شدت کرد.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: وطوفان سر از دریابرداشت.

شعور و صحت نبود . انقلاب احوال ما از حد گذشته همگی تا به صبح بیخود افتاده بودیم .

وصف بوسفر

قریب به صبح افاقه در انقلاب دریا بهمرسیده هنگام طلوع آفتاب یوم سه‌شنبهٔ بیست وهشتم به‌اول بغاز«بسفرس» رسیدیم وهمه‌جادربغاز می‌آمدیم .ازدوطرف بغازجبال خوش آب وهواوخضرای باصفامیبود که‌چنان مکانی در کمتر از امکنهٔ عالم واقع گشته[1] و آن مکان محلی میباشد که دریای قره دنگیز تنگ میشود. در میانهٔ دو کوه که فاصلهٔ آن[2] زیاده از یک میل مسافت[3] نیست وبعضی‌اما کن کمتر از یک میل[4] خواهدبود[5] و آن جبال چون زمرد سبز و خرم‌است . از دو طرف کوه بحسب طول بکناره و مشرف بردریای بغاز باغات،خانه ها و عمارات عالیه ساخته‌اند وقصوری[5] مرتفع بنا نهاده اند که از آن کوهسارخرم‌متصل بهم‌چشمه ها و نهرهای مصفا برخانه ها و قصرها جاری است و از آن عمارات آب روان به دریا میریزد و اشجار بسیار خاصه درخت سرو برکنارهٔ دریا از هر خانه سایه افکنده مساجد و مصلی عظیم در کنارهٔ بغاز آغاز نهاده‌اند .

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: کمتر از امکنهٔ عالم واقع خواهدشد.

۲- نسخهٔ اصل مجلس : آن دو کوه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد .

٤-نسخهٔ اصل ومجلس : دربعضی از اماکن کمترنیزهست.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس : قصرهای .

ساختمانهای کنار بوسفر

و بجهت تغییر آب وهوا ازسر کار سلطان و سایر پاشایان وامراء بنی عثمان[1] خانها و عمارت[2] بسیار در کنار بغاز واقع است که هریک از آن عمارات و باغات جنتی[3] آراسته و فردوسی پیراسته می‌بود[4] خاصه[5] قصری از قصور سلطان محمود که آنجارا «استورس سرای»[6] می گفتند و در اطرف شرقی بغاز واقع است وبآن آراستگی وترکیب کمتری ازعمارات دیده بودیم[7] ونیز عمارات بسیار خوب درآن روز عبوراً بکنار بغاز بنظر رسیده تاآنکه[7] به منتهای بغاز مابین مدینهٔ «قسطنطنیه» و « اسکدار »[9] لنگر انداختیم.

و اما سمت غربی بغاز بسفرس انتهای خاک اروپه میباشدوطرف شرقی بغاز ابتدای قسم[10] آسیه است و ابتدای بلادآن دول طرف شرقی[11] بغاز مذکور خواهد بود.

۱- نسخهٔ مرحوم نفیسی : عثمانی . نسخهٔ مجلس: ندارد.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: عمارات.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : جنتی‌است.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد .

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: خصوصاً.

٦- Astoray Seray .ف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : دیده شده بود.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: خلاصه آنکه‌در منتهای.

۹- Scutari . ف.

۱۰- نسخهٔ اصل: قطعهٔ خاك .مجلس: خاك.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس :ممالك آن دولت ها.

اما قسم ارپه یکی از اقسام اربعهٔ جهان است و اقسام اربعه[1] قسمی آسیه و قسمی افریقیه و قسمی ارپه و قسمی امیریکیه خوانند و حدود هریک بطریق اختصار ذکر خواهد یافت و این قسم ارپه که اغلب از ممالکش را[2] بطریق اجمال سیاحت کردیم اگرچه[3] بحسب وسعت کوچک است از اقسام ثلاثه[4] ولیکن عمارت و خلقت[5] آن زیاده از اقسام مذکوره می باشد[6] و در اغلب ممالک ارپه زمین مخروبه[7] ولم یزرع نیست مگر پاره[ای] از[8] بلاد روسیه که بعلت[9] وسعت مملکت در عمارت[10] آن امکنهٔ بعیده نتوانسته[11] کوشیده باشند و بعضی از اراضی که بعلت[12] بُعد از آفتاب و سردی هوا زیست در آنجاها صعوبت داشته و الا تمام اراضی ممالک ارپه آباد و معمور است.

مختصر ی از جغرافیای اروپا

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: ازاینقرار است. آسیا، افریقا، اروپا، امریکا / امیریکا

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: و قسمت اروپ را که اغلبی از ممالک آن را.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: وهرچند.

۴- کوچکتر از اقسام ثلثهٔ دیگراست.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت.

۶- نسخهٔ اصل ومجلس: دیگراست.

۷- نسخهٔ مجلس خرابه.

۸- نسخه اصل ومجلس: در.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس: بواسطهٔ.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: عمارات.

۱۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نتوانسته اند.

۱۲- نسخهٔ اصل ومجلس: بسبب

عرضش دوهزار و طولش سه هزار میل است و اطراف [و] حدود اراضی ارپه را دریای «اتلن تیک»[1] که عبارت از بحر محیط باشد باسایر بحور دیگر احاطه نموده‌اند مگر از طرف آسیه‌اش[2] که متصل به‌شط دن و مملکت روسیه می‌شود وحدود ارپه از جانب مشرق به آسیه بلاد بنی عثمان[3] میرسد و مغربش به دریای محیط الی ینگی‌دنیا[4] وشمالش به بحر بلتیک رسد[5] و جنوبش به‌دریای مغرب منتهی گردد[6]

حدوداروپا

و ممالک مشهوره که[7] هریک پادشاهی و شهریاری مخصوصه[8] دارند درقسم ارپه[9] بدین ترتیب است: بلاد روسیه ، بلاد فرانسه ، بلاد آستریه ، بلاد پروسیه ، بلاد اسپانیه ، بلاد بواریه ، بلاد پردکال[10] بلاد هولنده ، بلاد بلجیم، بلادسویت‌سرلند[11] ، بلاد هنور، بلاد ورتمبرک

ممالک اروپا

۱ - اقیانوس اطلس : Ocean Atlantique ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : آسیه .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: به آسیا و بلادعثمانی.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : ینگی‌دنیا رود .

٥- نسخهٔ اصل ومجلس : ...بالتیک منتهی گردد .

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : ... مغرب میرسد.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : مشهورهٔ اروپ .

۸ - نسخهٔ اصل ومجلس: مخصوص.

۹ - نسخهٔ اصل و مجلس : درقسمت اروپا .

۱۰ -نسخهٔ اصل و مجلس : پرتکال .

۱۲- اصل: سویس ئیزلند. مجلس: سویس ئیرلند .

بلاد سردنیه، بلاد ناپولی، بلاد رومیه[۱]، بلاد توسکانه[۲]، بلاد یونان، بلاددنی‌سرکه[۳]، بلادسویدن، بلاد سکسانیه، بلادنسو[٤] بلاد ملداویه، و بلاد ولاشیه است[٥] که حکمران ممالک مذکوره هریک صاحب تاج و سکه می‌باشند الا[٦] ملداویه و ولاشیه که حکمران‌آنجارا امیر گویند.

جزایر اروپا

و جزایر ارپه بسیار است واز آنجمله جزایر معموره کنار ارپه که در بحور متعدده واقع‌است بدین‌تفصیل مفرر و معین کرده‌اند[۷] اما جزایر معموره واقعه در بحرمحیط بریتانیه وایرلنده که معروف‌است‌به انگلیزه[۸] و جزایر واقعه در بحر مغرب شش‌است : سیسیلیه مجورکه[۹] مینرکه[۱۰] ملتا[۱۱]، کرید[۱۲]، واوبو[۱۳].

۱- ایطالیا. ف.

۲- Tuscany. ف. در نسخهٔ اصل ومجلس: تونس کانه‌وغلط‌است.

۳- Denmark. ف. درنسخهٔ‌اصل: دقی‌سرکه. مجلس: دقن‌سرکه.

٤- Nassau. ف. اصل ومجلس: تسو

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه را ندارد وکلمهٔ بلاد هم‌فقط درجلوی اسم روسیه‌است.

٦- نسخهٔ اصل ومجلس: مگر

۷- نسخهٔ‌اصل: بدین تفصیل مقرراست. مجلس: بدین‌تفصیل‌است.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: انگلتره.

۹- Majorca. ف.

۱۰- Minorca. ف. نسخهٔ اصل و مجلس: مسترکه.

۱۱- Malta. ف. اصل: مالتا. مجلس: مالته. ۱۲- Crete. ف.

۱۳- Cyprus. ف. Eubé صحیح است وکلمهٔ‌اول نام‌جزیرهٔ قبرس است. م

و آنچه در دریای شمال که آنرا بلتیک[1] خوانند واقع گشته[2] نیز شش جزیره‌است: زیلند[3]، فونن[4]،الند[5] ، فالسه[6] ، بُرُ هم[7] گتلند[8]، و جزایر کبار غیرمرتبه نیز در قسم ارپه بسیاراست و «ایس‌لند» یکی از جزایر است که در بحر محیط واقع است و عجایب بسیار در آن‌جزیره بسیار دیده‌اند.

رودهای اروپا

وشطوط ارپه[9] بدین موجب است دنیوب[10]،ولگه[11]،رین[12]،تمس[13]،

---

۱ - Baltic .ف. نسخهٔ اصل و مجلس: که‌اورا بالتیک.

۲- نسخهٔ اصل: گشته است.

۳- Zealand. ف.

٤- Fyn یا Funen. ف.

٥- Oland. ف‌نسخهٔ اصل و مجلس : لالند ومراد جزیره Lolland است.

٦-نسخهٔ اصل ومجلس: فالته‌وصحیح آن فالتر Falster است.

۷- Bornholm . ف

۸- Gotland . نسخهٔ‌اصل و مجلس : ارلند.

۹- نسخه‌اصل و مجلس : وانهار ورودخانه‌های‌اروپ.

۱۰- Danube . ف.

۱۱-Volga .ف.   ۱۲- Rhine. ف .

۱۳- Thames .ف.

تیه‌بر[1]، ستوله[2]، ادینرایشه[3]، رونه[4]، دوینه[5]، الب[6]، تاکس، وورو،* لوار، وان[7]، کران*.

و مردابهای ممالک اروپ بدین ترتیب است: آنچه واقعه در ممالک روسیه‌است: لدوله[8]، انیکه[9]، پی‌یس[10]، واقعه درمملکت سویدن ونر[11]، وتر[12]، ملر[13] واقعه در بلاد سویت سرلند[14]، جنوه[15] کنستانس[16]

دریاچه های اروپا

۱- Tibre. ف.

۲- Vistula. ف. نسخهٔ اصل و مجلس: سیوله.

۳- ظاهراً مراد رود Deniestre است. م.

۴- Rhone. ف. این کلمه را آقای فرمانفرمائی «ران» نوشته‌وخط‌زده. و «رونه» کرده‌اند. نسخه اصل ومجلس: «دان» وظاهراً مراد رود Don است.

۵- این کلمه درنسخهٔ اصل ومجلس: نقطه ندارد وظاهراً مراد رود Devina است

۶- Elbe. ف.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس: رونه.

۸- ظاهراً مراددریاچهٔ لادگا Ladoga است.

۹- نسخهٔ اصل ومجلس: اتیکه‌ومراد دریاچهٔ اونگااست.

۱۰- نسخهٔ‌اصل و مجلس: پی‌پس ومراد دریاچهٔ Peipsi است.

۱۱- Väner. ۱۲- Vätter.

۱۳- نسخهٔ اصل‌ملر. مجلس: یلیر وظاهراً مراد دریاچهٔ Hialmar است

۱۴- نسخهٔ‌اصل: سویس ئیزلند و مجلس: سویس ئیرلند.

۱۵- Geneva. ف. نسخهٔ اصل‌حنوه:

۱۶- نسخهٔ اصل ومجلس: کهنش.

* مقصود ازاین دو کلمه معلوم نشد.

وجبال ارپه بدین ترتیب میباشد: آلپس[۱]، پیره نیز[۲]، کرباسین[۳]، اسکنداوین[٤]، سمس[٥]، اپه نی نس[٦]، خلقت[۷] و ساکنین ارپه را از قراری که درسنهٔ هزار و دویست و سی و یک هجری برآورد کرده‌اند یکصد و هشتاد و دوملیون ونیم معین است[۸] جمیع آن گروه عیسوی مذهب[۱۰] الاقلیلی از یهود می باشند[۱۱] وحد شرقی ارپه مغرب بغاز قسطنطنیه است.

باری آن روز در هنگام ورود به قسطنطنیه، بجهت اخبار ایلچی دولت انگریز از ورود خود، مستر فریزه را نزد ایلچی فرستاده وماخود در جهاز فردینند[۱۲] بودیم

اما از کلاس تاقسطنطیه راچهارصد میل برآورد کرده‌اند بدین تفصیل که از کلاس تا «سولینه» که انتهای دنیوب وابتدای قره دنگیز است.

۱- Alpes .ف.

۲- Pyrenees .ف.

۳- Carpathian .ف. نسخهٔ اصل و مجلس: کوماسین.

٤- مراد کوههای اسکاندیناوی است.

٥- Haemus .ف. نسخهٔ اصل ومجلس: هیمس وشاید مراد کوههای Bohème باشد.

٦- Appenines .ف. نسخهٔ اصل: اپه بی لس. مجلس: اپی یه لس.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: معین کرده‌اند.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس: جمیع اهالی آنجا.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: عیسوی مذهب می باشند.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس: الا قلیلی ازآنها که یهودند.

۱۲- نسخهٔ اصل ومجلس: فردیلنند (درهمه جا).

فاصلهٔ گالاتز تا قسطنطنیه

یکصد و ده میل و از سولینه تا ورنه یکصد و پنجاه میل و از ادرنه تا ابتدای بغازنیز بیست میل. طول بغاز نیز بیست میل است[۱] که کلاً چهارصد میل میشود ولیکن دراغلب[۲] ازآنمکان‌ها از روی دریا خشکی و جبال مرتفع نمایان است وهمه‌جااز کنارهٔ قره‌دنگیزمی گذرد ومخاطرهٔ آن دریا زیاده از سایر بحورمی باشد ولله‌الحمد که برما بطریقی سهل گذشت.

خلاصه بعدازفرستادن مسترفریزه‌نزد ایلچی‌ازطرف رایس‌افندی[۳] ناظر امور خارجه معتمدی نزد ما آمده[۴] و بیان نمود که حضرت سلطان قبل‌از آمدن شما در«ینگی کوی»[۵] بکنارهٔ بغاز که مکانی‌است باصفا و مبرّای از امراض خانه معین‌فرموده و مایحتاج وخدام مقرر داشته‌اند. هروقت[۶] که بدانجا رفته باشید کشتی‌سلطانی بجهت‌شماموجودومهیاست[۷]. بعد از وصول اخبار ازطرف ناظر امور خارجه قدری شکرانهٔ مراحم سلطانی‌را بجای‌آورده چون وقت‌دیربود تاینگی کوی مسافتی بعیدمیبود

۱- نسخهٔ اصل: طول بغاز را نیز بیست میل می گویند. مجلس: این جمله‌را جز فعل می گویند ندارد.

۲- نسخهٔ مجلس: دراغلب‌را ندارد.

۳- Reis Effendi .ف. نسخهٔ اصل ومجلس: از آنطرف رئیس‌افندی.

۴- نسخهٔ اصل فرستاده. مجلس: فرستاد.

۵- Yeni Kewi .ف.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: که هروقت.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: موجوداست و مهیا.

آن‌شب‌را راضی برفتن نشده درهمان جهاز فردینند توقف کرده‌پاره[ای] مکاتیب از لندن و بغداد رسیده به مطالعهٔ مکاتیب مشغول گشته.

تعیین منزل و مهماندار

یوم چهارشنبهٔ بیست ونهم مرکب کوچکی‌ازمال سرکارسلطان آوردندمارا درآن ماشوبه[1] سوار کرده بخانه[ای] که ازسرکار معین شده بود درینگی کوی برده عمارتی عالی مشرف‌به‌دریا و خدامی‌چند باتمام مایحتاج مهیا داشته، **محمودندیم‌بیک** نامی از خواص سلطان میبود[2] مهماندار گشته ابتداتمام‌اسباب واعضای خودرابه بخور ودود رسانیدم[3] که اگر مرضی‌باشدرفع گرددوبعددر آنخانه درآمدیم [و] ازخستگیهای سفر برون آمدیم.

ملاقات نمایندهٔ سیاسی ایران با شاهزادگان

ویوم پنجشنبهٔ‌سلخ شهرمذکور**محمدآقا**نام خوئی که‌ازدولت‌ایران ایلچی در دولت عثمانی میبود با جمعی از اعیان بدیدن‌ما آمده ازهرجا گفتگو درمیان آمد، تااینکه صحبت بر سر سیاحت ممالک اربه وقواعد متداولهٔ فرنگستان رسیده کتاب سیاحتی که روی داد حوادث و قواعد پاره[ای] از بلاد دردست داشته مینوشتیم حضرات تمنا کردند که‌دیده باشند. از اینکه جزوی‌چند از آن کتاب‌را دردستمالی با قلمدان پیچیده و درجهاز همراه داشتم که وقایع یومیه‌را بنگارم بنا براحتیاط ناخوشی طاعون،قلمدان‌وجزوه‌های کتاب‌را خواستم‌بخوری‌داده به‌دودی‌رسانم. یکی از نوکرهای جدید خود که درعدم ادراک بی‌نظیر بود گفتم که

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: ماشویه.

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: مهماندار‌میبود ابتداء.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: رسانیدیم.

سوختن نسخهٔ اصلی سفرنامه

جزوه‌های کتاب و قلمدان‌را بر روی منقلی که در مجلس بود گرفته بخور داده آورده باشد. آن احمق دستمال قلمدان واوراق کتاب را در برابر منقل گشوده اطراف خودرا ملاحظه کرده چیزی که بخاری‌از آن صادر شود بنظرش نرسیده وما سرگرم صحبت غافل از کردار آن جاهل بودیم که بیکدفعه ملاحظه شد که جزوه‌های کتابی‌را که بزحمت تمام درمدتی نوشته بودم و نسخه منحصر بهمان بود در شعله‌های آتش انداخته‌واز بخار آن[1] اوضاع قلمدان ودستمال‌را بخور ودود می‌دهد. دوداز[2] نهادما برآمد تا اورا منع کردیم[3] بکلی اوراق کتاب سوخته‌بود، ودودی ازآن اوراق باقی نماند. اهل مجلس‌راندامتی از آن تمنا حاصل گشته چون امری بود گذشت[4] از تأدیب و شفاعت خادم احمق گذشته[5] بعد ازآن آنچه بخاطربود از بسیار اندکی مجدداً نگارش یافت.

باری آن روز از وقایع مملکت ایران و عراق عرب برخی آگاهی یافته[6] ویوم جمعهٔ غرهٔ شهر رمضان المبارک[7] لارد پان‌سان‌بی ایلچی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: از دودو بخارآن.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: که بیک‌دفعه‌دود...

۳- نسخهٔ اصل مجلس: تاآمدیم اورامنع کرده باشیم که.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: گذشته لهذا.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: نیزگذشتیم.

٦- نسخه‌اصل و مجلس: آگاهی‌حاصل نمودیم.

٧- درحاشیهٔ نسخهٔ‌مرحوم نفیسی نوشته شده‌است: غرهٔ‌شهررمضان‌المبارک ۱۲۵۳.

دولت انگریز و نایب ایلچی دولت فرانسه بدیدن‌ما آمدند[و] کمال تکلف وتعارف‌را بظهور رسانیدند . الحق لارد معزی‌الیه مردی‌بزرگ‌منش و پخته میبود . عمری در دولت خواهی از وی گدشته مدتی‌در مجلس نشسته بعد از گفتگوی محبّانه برخواسته[کذا] رفتندویوم شنبهٔ دویم بادو طوفان بسیار شدیدی شده که آب‌دریا و امواج بغازبسفرس قریب بمنزل‌ما میریخت . درآن‌روز جمعی از جماعت انگریز بدیدن ما آمدند .

ملاقات باسفیر انگلیس

و یوم یکشنبهٔ سوم[1] تیمورمیرزا را تبی‌شدید عارض‌شد وانقلاب احوال روی نمود . از اینکه[2] مرض طاعون در قسطنطنیه و نواحی آن شیوع داشت وکسی در نزدکسی تردد نمینمود ممکن نشدکه طبیبی بر بالین اوبجهة معالجه‌آورده باشیم .عاقبت ناچارگشته پاره[ای] ادویه و مسهل که باحتیاط سفر از لندن برداشته بودیم برحسب هدایت استخارهٔ کلام‌الله مسهل استفراغ واستفعال باو داده‌چند مجلس استفراغ و اجابت کرده خدامی که بجهت خدمات‌ما در آنجا بودند این‌خبررا به پسر مهماندار دادند که اورا **شوکت بیک‌**سی گفتند رسانیده‌آن جوان[3] از سرایت ناخوشی طاعون واهمه کرده درخانه‌را بر روی خود بسته‌قدم از خانه برون نگذارد . خدامی که بودند ازما دوری کردند .احدی‌در

بیماری تیمور میرزا

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : سیم .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چون .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : آن‌جوان‌نیز.

در نزدما باقی نبود از مشاهدهٔ آن احوال و غریبی و بیکسی خود و بد احوالی تیمور میرزا آرام وقرار ازماسلب گشته در ناخوشی اویقین کردیم که طاعون است ولی از آنجا که جز فضل پروردگار کفیل وپرستاری بجهت‌مانبود ما خود اورا پرستاری کردیم و متوجه می گشتیم وبرحالت خود در آن مهلکه میگریستیم . در آن روز مستر فریزه بعادت هر روزه ازخانهٔ ایلچی درمنزل ماآمد[1] کپتان جهازسرکاری بایک نفر دیگر از فرنگان بهمراه وی نزدما آمدند. تفصیل احوال تیمور میرزا را که بجهة ایشان بیان کردیم محض استماع آن مقدمه واهمه برایشان مستولی گشته از مجلس ما برخواسته [کذا] رفته ودوری نمودند . این معنی بیشترباعث بر تشویش واضطراب ما گشته نزدیک بهلاکت بودیم. آن روز وشب از هجوم غصه و غم نمیدانستیم چه باید کرد. تا اینکه در شب دوشنبه دوائی دیگر بتجویز و استخارهٔ کلام‌الله مجید به برادر معزی الیه داده دوساعت بعدغرق عرق صحت گشته تب بکلی رفع گردیداشتهی[2] غذائی بهم رسید. برخواست [کذا] و نشست . صد هزار شکر خداوند عالم را بجای آورده احوالش بجای خود آمد. کم کم خدام گریخته جمع گشته و آسوده خاطر شدند که لله‌الحمد ناخوشی طاعون نبود.

و یوم دوشنبهٔ چهارم وزیر دولت[3] خارجه که اورا **کمال افندی** میگفتند ازجانب وزراء دولت [آمده] بیان نمود که وزاره دولت بجهت

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: آمده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : واشتهای.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: دول .

عذرخواهی ازحرمان حضوربسبب اینکه در کارنیستند واز خانه قدم بیرون نمی نهد[1] مرا فرستاده سلام میرساند[2] که هرنوع خدمت وفرمایشی باشد رجوع شود که قصوری در خدمت نخواهدشد و هروقت که شما رامیل به رفتن بغداد باشد مهماندار ازسر کارسلطان بافرامین وتهیهٔ سفرموجودوآماده است وپاره[ای] دیگر از تعارفات بیان کرد .ما هم آنچه لازمهٔ شکرانهٔ التفات سلطان پیغام[3] داده تااواخر شب سه‌شنبه بزبان ترکی وفارسی با نایب وزیرصحبتهای متفرقه میداشتیم .جوانی با کمال وبا استحضار میبود،لغت فارسی راخوب حرف میزد .

باری آن شب رابدین طریق گذرانیده ویوم سه شنبهٔ پنجم معلوماتی صورت وقوع نیافته وشب چهارشنبه بخانهٔ لارد پانسنبی[4] ایلچی دولت انگریز مهمان گشته هنگام رفتن بخانهٔ مشارالیه کشتی کوچکی از مال خودرا فرستاده سوار گشتیم و از روی بغاز همه‌جا تفرج کنان میرفتیم تا بخانهٔ لارد معزی‌الیه درآمدیم . خانهٔاو سابقاً در اسلامبول بوده آتش گرفته بود[5] بعد از احتراق خانهٔ اسلامبول حضرت سلطان محمود در تراپیه که مکانی‌است بسیارخوش‌آب و هوا خانه بدولت‌انگریزبخشیده

۱-نسخهٔ اصل ومجلس : نمی نهند .

۲-نسخهٔ اصل و مجلس : میرسانند

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : حضرت سلطان بود .

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: پان سان‌پی .

٥- اصل ومجلس : و پس .

که از دولت[1] هرکس مأمور به ایلچی گری قسطنطنیه می باشد درآنجا منزل کند.

باری ایلچی مذکور در خانهٔ مزبور میبود. بعد از نزول در آنجا نهایت اکرام و اعزاز را بعمل آورده تعارفات شایسته بظهور رسانید. بزمی خسروانه و محفلی ملوکانه مرتب نهاده از هرقسم مأکولات و مطبوخات در میان آوردند. ایلچی سپانیه که اورا **کرداوه**[2] میگفتند با جمعی دیگر از اعیان و بزرگان در آن مجلس حضور بهمرسانیده ایلچی مذکور زبان ترکی وقلیلی از فارسی میدانست وزن او درآن مجلس حضور داشته تا اواخر شب در آن محفل ارم مشاکل به صحبت یاران همدل مشغول گشتیم. بعداز انقضای وقت نشستن بمنزل مراجعت کرده آسوده و یوم چهارشنبهٔ ششم ...

نسخهٔ مرحوم نفیسی و نسخهٔ در آنجا پایان می یابد. در حاشیهٔ نسخه نفیسی بخط کاتب اصلی نوشته شده است:

«بتاریخ یوم دوشنبهٔ بیست وهشتم شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۳۱۱ هزارو سیصدویازده این نسخهٔ سفرنامهٔ مرحوم رضاقلی میرزای نایب الایاله ولدمرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس ولد مرحمت پناه فتحعلیشاه قاجار ازروی نسخه[ای] که بخط مرحوم رضاقلی میرزا میبود طابق النعل بالنعل سوای اینکه در بعضی عبارات که بطوراملاء درست نبود تغییر داده وماباقی رایعنی بحسب معنی طابق النعل بالنعل تا آخرصفحه از کتاب مذکور که منتهی میشود

۱- نسخهٔ مجلس: از دولت انگریز.

۲- Gardova. ف.

به عبارت و یوم چهارشنبهٔ ششم رمضان المبارك، حقیر فقیر سراپا تقصیر ابن مرحمت پناه حاجی میرزا محمد رضای حکیم الهی طاب‌ثراه مصطفی شیرازی استنساخ نمودم. دیگر از یوم چهارشنبهٔ ششم‌را نمی‌دانم مرحوم روزنامه‌نگار ننوشته است یا اینکه ازکتاب افتاده است. غرض این‌است‌که کتاب مجلد بخط مرحوم تا همین‌حدود ختم‌بود. غرض اینست‌که چنانچه بدقت در این کتاب ملاحظه‌شود میتوا.. قطع نظر از پاره‌ای... وپاره[ای] ازاظهارتعیشات و مطایبات رسمی و کذلك بواسطهٔ بی‌بهره بودن از نکات علمی‌جدید و طبیعی حضرات فرنگان بالفطره شخص‌آن مرحوم طالب وجاهد[1] بوده است که در این سفر مطالب راکماهوالواقع فهمیده و نوشته‌باشد. غرض اینست که چندروزنامهٔ سفرنامه از هر کس که تابحال بنظررسیدچنین کتابی که مشتمل برجمیع مراتب سیر و سیاحت باشد ندیدم. فی‌الواقع شخصی سیاح وصاحب جودت و ذکاوت بوده است. چنانچه بدقت‌نظر ملاحظه‌شود براولواالنهی‌پوشیده نخواهدبودولی هزار حیف‌که انجام آن ناتمام است.

غرض نقشی است کزما بازماند — که هستی‌را نمی بینم بقائی

مگر صاحبدلی روزی برحمت — کند درحق درویشان دعائی

اللهم اغفر لکاتبه و ناقله ولجمیع المؤمنین بحق‌محمد و آله‌الطاهرین.

صحیح من الاقل مصطفی‌الشیرازی ۲۸ رجب المرجب سنهٔ ۱۳۱۱

در حاشیهٔ نسخه مجلس هم بخط کاتب اصلی نوشته شده‌است:

بتاریخ یوم‌شنبهٔ سیزدهم‌شهرذی‌حجة‌الحرام سنهٔ ۱۳۲۰ مطابق‌بارس ئیل ترکی برحسب امر مبارك بندگان‌حضرت‌مستطاب اجل اکرم‌افخم‌صاحب‌السیف والقلم آقای معتمد دیوان دام اقباله العالی سفرنامهٔ مرحوم رضا قلی میرزای نایب‌الایاله ولد مرحوم حسنعلی [کذا] میرزای فرمانفرما ولدخاقان مغفور فتحعلی‌شاه قاجار طاب ثراهم تا عبارت شنبهٔ ششم که خود روزنامه‌نگار بیش

[1] - دراصل: جاحد.

ازاین ننوشته با کمال افتخاربیداین بندهٔ فقیرضعیف محمود بن علی نقی الشیرازی سمت اختتام پذیرفت والسلام خیر ختام.

❀❀❀

این سفرنامه را که اصل آن بخط مرحوم نجفقلی میرزوالی است ازطرف مرحوم رضاقلی میرزانایب الایاله جداعلای این جانب نوشته شده ودرسال ۱۳۱۱ قمری هم مصطفی شیرازی پسرحاجی میرزا محمد رضای حکیم الهی نسخه‌ای ازروی آن استنساخ کرده [است]. این جانب نیزبرای یادگارخانوادگی استنساخ کردم و اسامی لاتین را از روی ترجمهٔ انگلیسی خواجه اسعدترجمان و کتابی که مستر فربزر مهماندارآنها دردوجلد نوشته وچاپ‌شده‌است تکمیل کردم. اسامی کتابهای انگلیسی بقرار زیراست:

Jonrnal of a residence in England of Persian Princes in 2 Vol. By Assaad y. Kayat.

بقیهٔ سفرنامه چون درترجمهٔ انگلیسی هست معلوم می‌شود که بعداً از نسخهٔ اصل افتاده وازبین رفته‌است واین جانب این نسخه‌را با استفاده ازترجمهٔ انگلیسی بشرح صفحات بعدتکمیل کردم. ف.

❀❀❀

و یوم چهارشنبهٔ ششم و پنجشنبهٔ هفتم تازه‌ای روی نداد. آقای گاردوا سفیر اسپانیه بملاقات ما آمد. جمعهٔ هشتم و شنبهٔ نهم نیزوقایعی که شایستهٔ تحریر باشد روی نداد. همه روزه منتظر بودیم که اسلامبول را ترک کنیم. یکشنبهٔ دهم و دوشنبهٔ یازدهم و سه شنبهٔ دوازدهم درخانه گذشت. چهارشنبهٔ سیزدهم روزمیلاد سلطان محمود بود و جشن بزرگ و مفصلی در پایتخت باعظمت آل عثمان برقرار بود.

آنروز **حسین محمد افندی** ازطرف دولت بملاقات ما آمد واظهارداشت که ازطرف دولت مأموریت یافته که مارا از راه «دیار بکر» و «موصل» به

«بغداد» برده و مهمانداری کند و آمده بود راجع بآنچه در این مسافرت مورد احتیاج است استحضار حاصل کند.

پنج شنبهٔ ۱۴ وجمعهٔ ۱۵ وشنبهٔ ۱۶ ویکشنبهٔ ۱۷ نیزواقعهٔ مهمی روی‌نداد. دوشنبهٔ ۱۸ و سه‌شنبهٔ ۱۹ خبری راجع به عزیمتمان دریافت داشتیم وایام‌را به کسالت روزه برگذارکردیم ، زیرا ماه رمضان‌بود.

چهارشنبهٔ بیستم اطلاع حاصل کردیم که **خلوصی پاشا** وزیر خارجه مبتلا به طاعون شده و ناخوشی باز درشهر رو به افزایش‌است . به این سبب حرکت‌مانیز معوق‌ماند. وهمچنین اطلاع حاصل کردیم که یکی‌ازشاهزادگان ایرانی از راه دیار بکر به اسلامبول خواهد آمد و روز بعد وارد خواهد شد.

خبر ورود اللهوردی‌میرزا

پنجنشبهٔ ۲۱ و جمعهٔ ۲۲ وشنبهٔ ۲۳ واقعهٔ خاصی‌روی نداد و اطلاع حاصل کردیم که شاهزادهٔ ایرانی**الله وردی میرزا** است و وارد استانبول شده . یکشنبهٔ ۲۴ و دوشنبهٔ ۲۵ خواجه اسعد ترجمان‌را فرستادیم به استانبول رفته تعارفات واحترامات مارابه‌شاهزاده اللهوردی میرزا ابلاغ نموده‌واطلاعاتی از معزی‌الیه کسب نماید.

از آن روز تا یکشنبهٔ اول شوال و عید فطر بعلت تأخیر درحرکت به کسالت و اندوه گذشت زیرا نمیدانستیم که تاریخ عزیمت‌ما چه موقع خواهد بود. عید فطررا دراسلامبول باشکوه و جلال زیاد برگزار کردند و عادت‌اینها این‌است که عیدفطررا سه‌روز میگیرند و همه بعیش و تفریح مشغول میشوند و باوجود مرض طاعون مراسم عید بنحو سابق انجام شد.

درآن روزشاهزاده اللهوردی‌میرزا بمنزل‌ماتشریف‌آورده‌وماراسرافرازفرمودند وشب و روز بعدرا تا غروب باما بودند و بعد بمنزل خودشان که دراسلامبول بود مراجعت‌کردند. ماهم شاهزاده‌رابا قایق خودمان تا قسمتی‌از راه‌همراهی کردیم و با شکار سرغابی خودرا سرگرم کردیم و ازشاهزاده اخبار ایران و جریان کارهای خودمان وغیره‌را کسب کردیم .

دوشنبهٔ دوم و سه‌شنبهٔ‌سوم مادوباره با قایق به شکار مرغابی رفتیم‌ولی چیزی نصیب نشد . از چهارشنبهٔ چهارم تادوشنبهٔ نهم به بطالت و کسالت گذشت و هیچ خبری از دولت عثمانی راجع به حرکتمان نرسید. سه‌شنبهٔ دهم از طرف سفیر انگریز دعوت شدیم و قسمتی از شب را در قصر او بودیم وخوش گذشت. چهارشنبه‌را در منزل بودیم. پنجشنبهٔ ۱۲ به خدمت شاهزاده‌الله‌وردی-میرزا رسیده وشب رادر خدمت ایشان گذرانیدیم. روزبعدرا که جمعه بود باتفاق شاهزاده معظم‌له به دیدن و تماشای مساجد اسلامبول و جاهای دیدنی آن صرف کردیم. عمارات و بناهای بسیار عالی دیدیم که بعداً به تفصیل آن خواهد پرداخت.

تماشای آثار تاریخی اسلامبول

چهارشنبهٔ هجدهم خواجهٔ‌اسعد ترجمان، ازما خداحافظی کرد که به‌دمشق برود . بی نهایت از مفارقت او متأثر و متألم شدیم . زیرا بیش از یکسال او برای‌ما بهترین رفیق و مصاحب بود و بسیار بسیار از رفتن او دلتنگ شدیم.

جداشدن خواجه اسعد

امروز شاهزاده‌الله‌وردی میرزا به ملاقات‌ما آمد وروزوشب‌را درمنزل ما تشریف داشتند . جمعهٔ بیستم باتفاق شاهزاده معظم له به اسلامبول رفتیم‌و بعضی از بناهای آنرا تماشا کردیم . دراین مدت هیچ خبری از دولت عثمانی نرسید و نمیدانستیم درچه تاریخ حرکت‌ما صورت خواهد گرفت و چه اقدامی کرده‌اند و باوجود اقدامات ایلچی دولت انگریز هیچ چیز تمشیت‌نیافته‌بودو اوقات‌ما به بی کاری و بطالت بهدرمیرفت. چندروز در اسلامبول توقف کردیم و بعد به منزل خودمان که درینکی کوی[1] بود مراجعت کردیم و تاسه‌شنبه به کسالت و بطالت گذشت و همه روزه در انتظار اخبار دولتی بودیم . عاقبت روز جمعهٔ ۲۷ اخبار رسید که مهمانداری بطور قطع از طرف سلطان‌معین شده و احکام لازم صادرگردیده و بدون شک بزودی ترتیب عزیمت ما داده خواهدشد. ازاین خبر خوشحال‌شده و منتظر نتیجه بودیم.

قطعی‌شدن حرکت‌ببغداد

سه‌شنبهٔ دوم‌ذیقعده با وجود اینکه دهم بیسیه[2] بود بمقدار زیادی برف

۱- Yaui koi . ف. ۲- Pisces . برج حوت(اسفندماه). ف.

بارید بطوری که اشخاص معمر اظهار می کردند در عمرشان چنین برف سنگینی ندیده بودند وبقدری هوابرودت داشت که هیچکدام ازما جرئت خروج ازمنزل را نداشتیم وبعد از اینکه مدتهابرای تمشیت و ترتیب کارمان ازطرف دولت معطل شدیم حالا بعلت بدی هوا حرکتمان به تأخیرافتاد و سرما تا جمعهٔ پنجم ادامه داشت . امروز شاهزاده اللهوردی میرزا بمنزل ما تشریف آوردند **وطاهر بیك** از طرف دولت آمده خودش را مهماندارما معرفی کرد واظهار کرد که سلطان اجازهٔ حرکت و مرخصی ما را داده‌اند و دوشنبه برای عزیمت ما مقرر شده.

تأخیر حرکت بخاطر سرما

صدو راحازه حرکت

جمعه وشنبه طاهربیک باتفاق به منزل ما آمده و اظهار داشت که همه چیز برای حرکت ما حاضر شده. مانمی دانستیم درجهٔ مسرت و خوشحالی خودمان را از این خبر که نوید میداد بزودی خانواده ودوستانمان را خواهیم دید بیان کنیم بخصوص که توقف در ینگی کوی برای ما بمنزله حبس و زندان بود.

امروزصاحب فریزر مهماندارما که ازطرف دولت انگریزما را تااسلامبول همراهی کرده بود برای خداحافظی نزد ما آمد. ماهم برای یادبود وجبران زحمات او یک حلقه انگشتر الماس قیمتی باودادیم و باتفاق طاهربیک سوار قایق شده شده ینگی کوی را ترك كرديم . بعد در «اسکو تاری»[1] پیاده شده و چند ساعتی درآنجا بتماشای مخلوق وقت گذرانیدیم و چهار ساعت بغروب مانده حرکت کردیم .

خدا حافظی فریزر

اسلامبول یکی از هفت شهرمعروف و بزرگ عالم است و بعلت آب و هوا و موقعیت جغرافیائی در دنیا یکتا [ست] ونظیرندارد وهیچ شهری با آن برابری نمی کند . این شهر عالی و بزرگ بوسیلهٔ **کنستانتین کبیر** درسال ۳۳۰ مسیحی یا ۲۵٤ سال قبل از هجرت حضرت رسول (ع) ساخته شده و باین مناسبت آنرا قسطنطنیه می گویند. این شهر در مدت هزار سال کانون و محور امپراطوری شرق بود و امپراطورانی که در آن مقر داشتند به قسمت عمده [ای] از شرق

وصف اسلامبول

۱- Scutari ف.

فرمانروایی میکردند و احکام آنها تا نقاط بسیار دور شرق نافذ و مطاع بود. درسال ۱۴۵۳ بعدازمسیح **سلطان محمد فاتح** آنجارا فتح کرد و از آن به بعد در تملک سلاطین آل عثمان درآمد و مقرآنها گردید وبا تصرف پایتخت مستملکات امپراطوری نیز تسلیم سلطان فاتح شدند.

قسطنطنیه روی هفت کوه به‌شکل مثلثی ساخته شده وبین دو تنگهٔ طویل بحر اسود و دریای «سارسارا» یا «ماکمس»[1] واقع است. هرکدام ازاین تنگه ها بیست‌میل طول دارد و بندر اسلامبول به اندازهٔ جای دادن ۱۲۰۰۰ کشتی وسعت دارد. منظرهٔ خارجی این بندر بسیار زیبا و عالی است اما کوچه های داخل شهر خیلی تنگ و بیشتر خانهایش از چوب ساخته شده و در معرض خطر آتش‌سوزی میباشد. چنانکه غالباً اتفاق میافتدکه حریق روی میدهدو دریک لحظه آن خانه های چند طبقه باتمام اشیاء درونش مبدل به تلی از خاکستر می‌شود.

خطر حریق در اسلامبول

ترکهااین حادثه‌را «یگین»[2] می گویندو برای همین خطراست که هرکدام از وزراء یا پاشاها در خانه اش منارهٔ بلندی ساخته و دائماً شخصی در آنجا کشیک می‌دهد و مراقب است که بمحض اینکه آتش‌سوزی واقع‌شد پاشاهارا مطلع ساخته و بوسیلهٔ خدام و مستخدمین آتش‌را خاموش می‌سازند. بدبختی که خانه اش آتش میگیرد و ممکن‌است یک میلیون دارائی داشته درظرف یک روز بطوری از هستی ساقط میشود که باید دست تکدی وسؤال درازکند و حقیقةً این موضوع یک طاعون دهشتناکی برای این شهر است.

غالب بناهای قدیمی ومعروف قسطنطنیه باستثنای مسجد«ایاصوفی»[3] که

۱= Macmais

۲ – Yaghin. ف. در رموزالسیاحه «یان‌غین».

۳–Agra Sophia. ف.

سابقاً کلیسا بوده و کنستانتین آنرا ساخته بقیّه رو به انهدام رفته. سلطان محمد فاتح پس از اینکه قسطنطنیه را تصرف کرد این کلیسا را تبدیل به مسجد نمود و مشهور است وقتی که سلطان محمد فاتح وارد اسلامبول شد ۱۲۰۰۰ مسیحی در مقابل در این کلیسا بقتل رسیدند. چنین بنائی در هیچ نقطهٔ دیگر دیده نشد و مسجدی که به پایه و عظمت آن برسد در عالم وجود ندارد. طول آن ۲۷۰ پا و عرض آن ۲۴۰ پا میباشد. شرح و بسط عظمت قصور و حمام ها و خانهای متعلق به سلطان باعث تطویل کتاب خواهد بود.

وصف مسجد ایا صوفیا

بهرحال بناها و مساجدی که در قسطنطنیه است در هیچ نقطهٔ عالم نظیر ندارد. مساجد بزرگ مسلمانان درقسطنطنیه به ۳۰۰ میرسد که همه با معماری بسیار عالی و باشکوهی ساخته شده. در تمام قبرستانها سرو کاشته شده و سروهای قسطنطنیه از سایر درختها بیشتر رشد و نمو دارند. بعد از مسجد ایاصوفی مسجد سلطان سلیمان و بعد از آن مسجد سلطان احمد از همه بزرگتر است. طایفهٔ مسیحی نیز سی کلیسا دارند.

جمعیت قسطنطنیه بالغ بر ۱/۳۰۰/۰۰ است. آبش بسیار سبک و مشتهی و هوایش فوق العاده سالم و پاک است و بهترین چشمه هایش در ینکی کوی واقع است.

اقسام میوه جات از نقاط مختلفه به قسطنطنیه میاورند و بیشتر میوه جات هم در آنجا بعمل میاید. غله از روسیه میآورند و برنج از مصر زیرا باندازهٔ کافی در آنجا بعمل نمیاید. اقسام گلها در قسطنطنیه فراهم است. در تنکه یک قسم ماهی کوچکی [وجود دارد] که دارای مزهٔ خاصی بود که ما تابحال نچشیده بودیم و در دریاهای دیگر یافت نمی‌شود. مردم این شهر غالباً در رفتار و سلوک بطور کلی مؤدبند و هروقت می‌خواهند برای کار یا مذاکره‌ای یکدیگر را ملاقات کنند به قهوه خانه ها میروند. و عادت سایر ملل که میهمانی و دید و بازدید میکنند در اینجا مرسوم نیست

آب و هوا و میوه های اسلامبول

رسم بخشش که بین اعراب پول چای و بین ایرانیها انعام گفته میشود خیلی معمول است. انگلیسهایی که در شرق مسافرت می کنند نمی توانندمعنی این کلمهٔ بخشش را درك کنند. یك روزکه درکوچه گردش می کردیم وبه تماشای شهر مشغول بودیم موقعی که بمنزل مراجعت کردیم مردی، دنبال ما آمد و بخششی طلب کرد. من باو گفتم توچه خدمتی برای ما انجام داده‌ای که توقع بخشش داری؟ او جواب داد: وقتی شما درشدت گرما وآفتاب درخیابان گردش میکردید زن من لباسهایش را در ایوان آویخته بود که خشك کند و در نتیجه شما از سایهٔ آن استفاده کرده و دفع حرارت کرده‌اید. بنا براین لازم است که در مقابل بخششی بمن بدهید.

تقاضای انعام برای استفاده ازسایه

روز دیگر که به قسطنطنیه رفته‌بودیم، که مسجد سلطان احمدرا تماشا کنیم مرد دیگری آمد و بخششی خواست. باوهم گفتم توچه کار نیکی درحق ما کرده‌ای. جواب داد: چندنفر شمارا از دور دیدند و خیال کردند شما اهل این ولایت هستید من که میدانستم اهل قسطنطنیه نبوده وایرانی هستید مدح وثنای شمارا نزد آنها کردم و بنا براین باید حق مرا بدهید[1].

...و برای تعریف

این است راه و رسم آنها در طریقهٔ گرفتن انعام و صدقه. نظیر این انعام هم برای خودمان روی داد وقتی که از اسلامبول حرکت کردیم وبسمت بغداد رهسپار بودیم. پس از اینکه بشهر بزرگی رسیدیم ودر عمارتی مستقر شدیم چون در آن روز مسافت زیادی طی کرده بودیم بی‌نهایت گرسنه شده بودیم و چیزی برای خوردن خواستیم. بما گفتند که شام را باید از قصر حاکم بیاورند. ماهم برای اینکه تعارف حاکم را رد نکرده باشیم راضی شدیم تأمل کنیم ولی چند ساعت گذشت وخبری ازشام منتظر نشد. تاده ساعت از شب گذشته منتظر شدیم و شام نیامد و بطوری گرسنه شده بودیم که دیگر تاب و تحمل سلب

۱ـ ازشرح بعد اینطور مستفاد میشود که دوحکایت برسبیل مثال بیان شده و برای وقایع نگار روی نداده است ودرترجمه اشتباهاً باونسبت داده شده است. ف.

شده بود. دراین موقع چندنفرمرد وارد اطاق شدند ومطلبشان را جویاشدیم. بزرگتر ازهمه گفت من آشپزباشی پاشا هستم ویکی از این دورئیس قراولان پاشاودیگری آبدارباشی او است. پاشا دستور داده‌است برای شما شامی تهیه کنیم که حاضر است و حالا آمده ایم انعاممان‌را بگیریم و شام‌را بیاوریم. چون خیلی گرسنه بودم و رمق نداشتم نتوانستم سر آن احمق‌را بکوبم ولی اورا از اتاق بیرون کردم. آنها که وضع را چنین دیدند متوحش شده در پشت در ایستاده طلب بخشایش وعفو می کردند زیرا میدانستند که اگرپاشا از موضوع اطلاع حاصل کند نسبت به‌آنها خشمگین شده و آنهارا مجازات خواهند کرد. وبعداز اینکه التماس کردند و پوزش طلبیدند قرار شد که موضوع به‌اطلاع پاشانرسد و درعوض نصف‌شام‌را بجای انعام خودشان بردارند.

نصف‌شام بجای‌انعام

این است رسم و عادت مردم قسطنطنیه‌در مورد انعام و بَخشش معهذا طبقهٔ‌اشراف‌واعیان‌خیلی‌نجیب ثروتمند و در رفتار و کردارشان شرافتمند‌هستند و پادشاه آنها عادل وسخاوتمند است. سابقاً هیچگاه پادشاهان آل عثمان در بازارها دیده نمیشدند و هیچکس جرئت نداشت برای تقدیم‌عریضه‌ای بآنها نزدیک شود و هروقت خارج می‌شدند با تشریفات وجاه وجلال خاصی‌بودوتمام مردم مجبور بودند سرتعظیم درمقابل آنها فرود بیاورند.

پادشاه فعلی که نام او **سلطان‌محمود** است مرد مدبری است و بسیار لایق است و دارای خلقی مهربان و هوشی سرشار میباشد و قواعد وقوانین اروپائی‌را در مملکت خودش معمول داشته و با این ترتیب امید میرود که وسائل ترقی‌و پیشرفت مملکت واتباعش فراهم‌شود. ولی باوجوداین بی‌نهایت از پیشرفت مقصودش نگران است زیرا باملتی‌نادان سروکار دارد. معهذا تا اندازه‌ای در انجام مقاصدش موفق شده است. دراین نهضت تجدد خواهی عده‌ای دیوانه که آنهارا «ینکی‌چری»[1] می گویند سعی کردند که بامقاصد سلطان

اوصاف سلطان‌محمود پادشاه‌عثمانی

۱- Janissaries. ف.

مخالفت کنند. اعلیحضرت سلطان از رفتار آنها خشمگین شده و در مدت کوتاهی سی‌هزار نفر از آنان‌را معدوم کرد و در نتیجه آرامشی در دستگاه دولت برقرار گردید.

طرز حکومت عثمانی

شکل و طرز حکومت مانند فرنگیها است با این تفاوت که سلطان مستبدانه حکومت می‌کند و قدرت در ید او است. وزرای دولت نیز دارای اختیارات و قدرت زیاد هستند و عدهٔ آنها دوازده نفر است که امورات دولت‌را اداره می‌کنند هر کدام از آنها محکمه و وزارت خانه‌ای در باب عالی دارند و روزانه در آنجا می‌نشینند. همینکه راجع به موضوعی تصمیم اتخاذ کردند آنرا برای صحه و تصویب سلطان میفرستند و او نیز بنوبهٔ خود تصمیم گرفته احکام صادر مینماید. چنانچه پاسخ سلطان تأخیر کند هرقدر هم موضوع مهم باشد قرار و قاعده نیست که وزراء برای آن موضوع دوباره مراجعه کنند و باید کاملاً به اختیار و میل شاهنشاه واگذار کنند.

تجزیهٔ امپراطوری عثمانی

اوضاع سابق مملکت عثمانی در اثر غفلت و سهل انگاری خیلی بد بوده است. روسیه چندین قسمت از مستملکات آنرا تصاحب کرده «الجزیره» با توابعش رافرانسه تملک نموده «والاشیا» و «ملداویا» مستقل شده و امیر علیحده دارند. جزایر یونان و «مره‌آ»[1] بکلی مستقل شده و پادشاه تازه‌ای دارند و محمدعلی پاشا نایب السلطنهٔ مطلق مصر وشامات و عربستان میباشد. اینها نتیجهٔ غفلت و بی کفایتی وزرای دولت عثمانی است. اما حالا در نتیجهٔ حسن تدبیر سلطان حاضر امپراطوری رو به ترقی و تعالی میرود و امیدواریم خداوند تعالی در انجام مقاصدش اورا یاری کند. باوجود اینکه از مستملکات وسیع دولت عثمانی کمی باقی مانده هنوز عایدات سالیانهٔ دولت ۶۰۰۰۵۷ پرس[2]

۱- Morea. ف.

۲- Purses کیسه. ف. و در رموزالسیاحه هم به کیس تعبیر شده.

درآمد وسپاه عثمانی

است و هرپرسی معادل ده تومان ایران است. قشون حاضرالسلاح مواجب بگیر عبارت است از یکصدو بیست هزار پیاده نظام وسی هزار سواره نظام که بعضی از آنها درپای تخت و بقیه در قسمتهای مختلف امپراطوری هستند. توپخانه دارای یکصدوپنجاه عراده توپ است وقسمتی از قشون تحت نظر صاحب منصبان فرانسوی تعلیم میگیرند و قسمتی نیز به سبک روسها، وسواره نظام اینها نیز به سبک جدید میباشند و سوارهای چریک سابق ازبین رفته است. اعلیحضرت سلطان بسیار عشق و علاقه به بنیاد و بناهای جدید دارند و قصرهای زیبا و عالی درقسطنطنیه بنانهاده‌اند از جمله قصری است که آنرا در ساحل اروپائی بسفر ساخته‌اند که چشم کسی تا بحال چنین بنائی ندیده وهیچ کسی نشنیده که تا بحال قصری باین زیبائی ساخته شده باشد. بنادرهفت سال قبل شروع شده و چهارسال دیگر کار دارد که تمام شود. این قصر بهشتی است که نام آن «کاراگان سرای»[1] میباشدو حقیقةً بقدری عالی است که بوصف در نمی‌آید. تمام وزراء و پادشاهان و بزرگان این مملکت قصوری درکنار بسفر دارند و تابستان را در آنجا بسر میبرند و در موقع طاعون هم درآنجا زندگی میکنند. سواحل بسفر از حیث طراوت وزیبائی در دنیا نظیر ندارد.

قصرهای تازه

قسطنطنیه که آنرا استانبول نیز می‌نامند همیشه دوچار دونوع طاعون است. یکی ناخوشی طاعون و دیگری آتش سوزی و این دو چون دو عفریت مهیبی بشدت و سختی مانع ترقی این شهر است. این سواد اعظم بهترین نقطهٔ روی زمین است اما مردمانش به خوشبختی مردمان اروپا نیستند و علتش همین دو بلیه است که مذکور شد. ناخوشی به عقیدهٔ اطبای اروپائی بواسطهٔ حرارت زیاد خون است و بطور کلی خطرات آن در هوای سرد کمتراست. این ناخوشی به انسان و حیوان هردو سرایت می کند و در غذاهای نپخته، البسه

دو بلای بزرگ

۱- Charagan Serai .ف. در روزالسیاحه «چراغان سرای» .

پنبه، اشیاء پشمی، میوه و سبزیجات، گوشت وجود دارد و چهل روز در آنها دوام می کند. چیزهائی که عاری از این ناخوشی میباشد فلزات، مسکوکات، جواهرات سنگ‌ها و غذاهای پخته می باشد که ناخوشی در آنها سرایت نمی کند حتی اگر آنهارا از دست کسی که مبتلا به ناخوشی باشد بگیرند . بهترین طریقهٔ مصونیت از این ناخوشی اجتناب از تماس و معاشرت با مبتلایان میباشد. اگر شما با کسی که مبتلا است تماس پیدا نکردید و یا به چیزی که بمرض آلوده است دست نزدید هیچگاه ناخوش نخواهد شد. حتی اگر شما نزدیک ناخوشی بروید ولی اورا لمس نکنید و از او فاصله بگیرید خطری متوجه شما نخواهد شد و بعلاوه سرایت مرض بستگی به وضع مزاجی طرف دارد. مثلاً بیست نفر ممکن است یک نفر مبتلای به طاعون را لمس کنند و یک یا پنج نفر آنها فقط مبتلا شوند و بقیه مصون بمانند ولی این هم عمومیت ندارد و قاعده‌ای ندارد و اسرارآمیز است. گاهی ممکن است کسی ناخوشی در وجودش باشد و کسی دیگر را هم مبتلا نکند و حال آنکه به خودش هیچ اثری نکرده باشد و حال آنکه در موقع دیگری با تماس با شییء آلوده‌ای فوراً مبتلا شده دچار مرض و اثرات آن می‌شود .

طاعون و راه سرایت و مصونیت آن

چندسال قبل یک ترک جوان ثروتمند وتربیت شده‌ای به نام **حسن آقا** بعزم تجارت از ازمیر عازم اروپا میشود . به‌ورود به «مالتا» مطابق قانونی که قبلاً توضیح داده شد هر کس که از شرق بیاید باید به قرنطین برود. این مرد جوان و سایر مسافرین کشتی نیز به قرنطین رفتند و بعد از آن آن جوان در «والتا»[1] پیاده شد و موقعی که در شهر گردش میکرده چشمش به دختر جوانی میافتد که صورتش مانند ماه شب چهارده میدرخشیده و یک دل نه‌صد دل گرفتار زنجیر عشق او میشود و عاقبت پس از تحمل صدمات زیاد بوسیلهٔ صرف مبلغی پول

سرایت طاعون از راه عشقبازی

۱- Valetta .ف.

موفق به ملاقات آن دختر میشود. هنگامی که در بحبوحهٔ عشق‌ورزی و معاشقه بوده‌اند حسن به یادگار علامت عشقش و برای ازدیاد محبت انگشتر الماسی که در انگشت داشته باو هدیه میکند وچون انگشترقدری برای انگشت حسن بزرگ بوده و نخی دور آن پیچیده بوده‌است که در موقع قرنطین از دود و بخور دادن آن غفلت کرده بوده است و چون ساختمان مزاجی حسن برای ابتلای مرض مستعد نبوده مصون مانده اما دختر که حرارت خونش خیلی زیاد بوده است فوراً مبتلا بمرض شده، سپس مرض از او بجوان سرایت کرده، در نتیجه هردو بزودی هلاك میگردند و از آنها ناخوشی به اهل آن محل نیز سرایت کرده وعده زیادی از ساکنین مالتا از ناخوشی طاعون بهلاکت میرسند.

این ناخوشی در آب و هوای معتدل بیشترشیوع دارد. حیوانات زبان‌بسته نیز ممکن‌است مبتلا شوند و از آنها به انسان سرایت کند ولی مرض درشدت گرما و شدت سرما تخفیف پیدا می کند و در هوای ملایم شدت می یابد ولی هیچگاه بکلی‌از بین نمیرود. درموقع اقامت‌ما درقسطنطنیه مرض بشدت‌شیوع داشت زیرا با وجودی که اوایل‌جدی[1] بود گل سرخ باز شده بود وتمام باغات و مزارع پر ازگلهای بهاری بود و بهمین علت‌است که چون هوای‌قسطنطنیه خیلی‌ملایم‌است هیچگاه این‌مرض ازآنجارخت برنمی‌بندد.

مرض طاعون که خدا مارا از شرآن مصون و محفوظ بدارد به این‌نحو بروزمیکند: بعد از اینکه کسی چیزی‌را که‌آلوده بود لمس کرد مرض باوسرایت میکند و اگرسلامت‌باشدیکمرتبه تغییرحال پیدا می کند. مثل اینکه‌آب‌یخی به پشتش ریخته‌اند لرزش میگیرد وبعد تب شدیدی که دوساعت طول‌میکشد عارض میگردد و بعد تب بالا میرود بطوری که از هوش میرود و آنوقت اگر کسانش بخواهند ازسرایت مرض به خودشان جلوگیری کنند اورا می‌بندند

نشانه‌های بیماری‌طاعون

1. Capricornos . ف .

که تکان نخورد و بلند نشود. مریض خیلی تشنه‌اش میشود و هرقدرآب باو بدهند میآشامد وهرقدربیشترآب بخورد تب بیشترمیشودواز ۱۲ساعت تا ۷۰ساعت طول میکشد، بسته‌به وضع مزاجی مریض. بعد مرض ظاهر میشود و دو قسم است یکی داخلی و دیگری خارجی. اگرداخلی باشد که خدانصیب کسی نکند فوراً خواهدمردواگرخارجی باشدعلامتش این است که‌دانه‌هائی به‌تعدادیک تاهفت بیرون میزند دانه‌هانیزبردو قسم است: قرمزو سیاه. اگر سیاه باشد بدون شک مریض خواهد مرد و اگر قرمز باشد مسلماً صحت خواهد یافت واگر از هردو رنگ باشد هرکدام پررنگتر باشد بهمان نسبت خطر مرگ یا احتمال صحت خواهد بود. ولی در هرحال کسانی که از این‌مرض جان بدر برند مدت‌سه‌ماه ناخوش و ضعیف بوده و تب می کند و هرقدردانه‌ها بزرگتر باشد بیشتر دوام خواهد داشت و مریض بیشتر از آنها رنج خواهد کشید. حکماء واطبای‌اروپا با تمام دانائی و علمشان در معالجهٔ این ناخوشی بهیچوجه پیشرفتی‌نکرده و فقط کاری که می کنند مریض‌را از سایرین جدا می کنند ولی‌در صددند و سعی میکنند با تحقیقات و تجسسات علمی دوائی برای آن پیدا کنند.

ده‌سال قبل یکی از اطباء معروف فرانسه‌را[1] دولت فرانسه به شامات فرستاد وده نفر از علما و دانایان علم طب نیز همراه او بودند وکارشان‌این بود که جدوجهد کنند بامطالعه در این مرض دوائی برای آن بدست‌بیاورند و از این راه بعالم بشریت‌خدمتی‌بزرگ کرده باشند. وقتی که آن طبیب به‌بیروت رسید شروع کرد‌به تحقیقات در باب این‌مرض که بفهمد این ناخوشی چیست؟ موقعی که مشغول تحقیقات بود باو اطلاع دادند که هروقت این مرض بروز می کند تمام دهات و شهرها را فرا می گیرد باستثنای دهکده‌ای در لبنان که نام آن «زفاد»[2] است‌و ساکنین آنجاهیچگاه مبتلابه‌این‌مرض نشده‌اند. وقتی‌مرض

۱ - در رموزالسیاحه «موپاریری».

۲- Zaffad . ف. در سوزالسیاحه «شونیات»

قریه‌ای مصون از طاعون

در بیروت ظهور میکند اهالی زفاد روغن زیتون وآذوقه برای فروش بشهر میآورند و با مردم تماس دارند وبعد ازآنکه کار و معاملاتشان را انجام دادند بسلامت مراجعت میکنند. طبیب دانشمند پس ازاستحضار ازاین معنی باتفاق همراهانش برای دیدن لبنان میرود و چند روز در زفاد اقامت می کند و در آنجا ملاحظه می کند که اهالی آنجا عموماً اشتغالشان تجارت روغن است وغذای عمدهٔ آنها نیز روغن است و کارشان روغن کشی از زیتون میباشد که برای فروش باطراف میبرند و طبعاً بدن والبسهٔ آنها همیشه آلوده به روغن میباشد و ازآنجا فهمید که روغن زیتون مانع ابتلای آنها بمرض است و به بیروت مراجعت کرد.

روغن زیتون مانع سرایت طاعون

در آن تاریخ طاعون در« تریپولی»[1] و شامات بیداد میکرد. همینکه دکتر و رفقایش به آن شهر میرسند قبلاً لباسهای خودشان را به روغن آلوده نموده و بعد وارد «تریپولی» میشوند و با کمال بی‌پروائی و آزادی به کسانی که مبتلا بوده‌اند نزدیک شده دواهائی که خیال می کنند ممکن است مفید باشد بآنها میخورانند ولی هیچکدام مفید فایده واقع نمیگردد. ولی باوجود آنکه بامرض حشرداشته وحتی دست به زخمها و دانه‌های بدن آنهامیزدند معهذا هیچکدام مبتلا بمرض نشده‌اند ولی همه روزه لباسهایشان را با روغن آلوده کرده و با غذاهایشان روغن مصرف می کرده‌اند.

خلاصه بعد از آنکه سه‌ماه در آن‌شهرمانده ومیبینند مداواهای آنها بی‌نتیجه‌است، دکتر رئیس به‌رفقایش چنین‌می گوید: « ما مدت مدیدی دراینجا ماندیم ومتأسفانه تمام امتحانات و تجربیات ما بی‌ثمر ماند وبدون اینکه‌نتیجه‌ای گرفته باشیم باید بفرانسه مراجعت کنیم ولی یک فکر دیگری من در سردارم و میخواهم آنرا آزمایش کنم و آن این‌است که تصور میکنم این ناخوشی هم نظیر آبله است و تصور میکنم چنانچه همان مایه‌ای که برای جلوگیری ازآبله تزریق میکنیم در این ناخوشی نیز استعمال میکنیم مفید واقع خواهد شد.»

---

۱ - دررموزالسیاحه «طرابلس شرق»

همکاران و شاگردانش نیز تصدیق می کنند و دکتر می گوید. اگرچه آزمایش این کار خیلی خطرناک است ولی بهرحال باید اقدام کرد.

فداکاری یک طبیب

معاون اول آن دکتر دانشمند که از سایرین داناتر و فهمیده‌تر بوده‌است میگوید: «این آزمایش را ابتدا باخودمن بکنید» رفقایش میروند وهمانطورکه در مورد آبله عمل میشود مقداری از جراحت مریض میآورند به دکتر تزریق می کنند ولی پنج ساعت بعد آن دکتر بهلاکت میرسد و دکتر رئیس هیئت وشاگردانش میفهمند که این آزمایش نیز بی‌ثمر بوده واین ناخوشی دوا ندارد و فقط چیزی که جلوگیری از بروز آن می کند روغن زیتون میباشد.

علاج در راه مصونیت از طاعون

ناخوشی طاعون از چیزهای مایع سرایت نمیکند واگر چیزی به‌ناخوشی آلوده شده باشد و آنرا در سرکه بگذارند فوراً از بین میرود. این ناخوشی فقط دو علاج دارد: یکی اینکه انسان بکلی از آن دور شود و به کسی که مبتلاشده بهیچوجه نزدیک نشود و یا ازمحلی که کانون ناخوشی است فرار کرده بجائی برود که ناخوشی نباشد و ناخوش‌ها راهم بآنجا راه نباشد. کسانی هم که در شهری که ناخوشی شیوع دارد اقامت دارند و ازآنجاهم نمیتوانند خارج شوند باید ترتیبات قرنطین را درخانهٔ خودشان اجرا کنند وبا هیچ کس تماس نداشته باشند و بکلی رابطهٔ خودشان را با خارج قطع کنند و چون بالاخره هر کسی برای زندگانیش احتیاج به تهیهٔ آذوقه و اشیائی از بازار دارد لذا باید نسبت به‌آنچه از خارج وارد منزل میشود قواعد قرنطین رعایت شود به این ترتیب که در صورت امکان آذوقهٔ لازم رایکجا تهیه ودر خانه نگاه دارد و بعلاوه به‌تمام افراد خانواده اش اکیداً قدغن کند که‌حتی یک قدم ازمنزل بخارج برندارند و اگر کسی خارج شد دیگر اورا بخانه راه ندهند. در خانه بهیچ وجه حیوانات از قبیل سگ و گربه نباید نگاه داشت و آنچه باید از بازار تهیه شود لازم است بوسیلهٔ مستخدمی که خارج از منزل زندگی می کند تهیه شده و درسبدی تحویل شود، و فوراً تمام آنهارا قبل از مصرف در سرکه بیندازند

و البسه‌را نیز باید درظرف سمی گذارده کاملا دود بدهند . پول راهم قبل از گرفتن باید درسرکه انداخت وحتی کاغذها ومراسلات نیز باید دود داده شود و هرصفحهٔ آن باید علی‌حده دود داده شود زیرا ممکن است چند صفحه بهم متصل باشد و دود دادن روی کاغذ کافی نیست باید تمام صفحات روو زیر دود داده شود اگر این قواعد رعایت شود و خدا بخواهد ناخوشی بداخل آن خانه سرایت نخواهد کرد . پنبه و پشم از هر ماده‌ای بیشتر استعداد قبول این ناخوشی‌را دارد و بهترین مانع سرایت هم سرکه و روغن زیتون است . لباسهائی که آلوده به طاعون است چنانچه مدتی در هوای آزاد بماند ناخوشی ازآنها خواهد رفت . یاقوت و انگشترهائی که ازاین سنگ باشد نیز در موقع ناخوشی مفید است اما در این بابت شخصاً اطمینانی ندارم و عهدهٔ علی‌الراوی است .

مردم قسطنطنیه درموضوع این ناخوشی مراقبت و توجه نمی کنند وعدهٔ کمی ازآنها قواعدقرنطین‌را رعایت‌میکنندو بهمین‌دلیل هیچگاه این ناخوشی ازآنجا نمیرود . اگر این ناخوشی نبود جمعیت قسطنطنیه از حد حساب خارج میشد . بهرحال مطالب راجع به این‌شهر به اندازه‌ای زیاد است که اگر من بخواهم تمام آنهارا به‌رشتهٔ تحریر بیاورم باید کتاب علی‌حده‌ای بنویسم وبنابر این بآنچه مذکور شد قناعت می کنم .

حرکت از قسطنطنیه

روز بعد ما از قسطنطنیه حرکت کردیم و درساحل مرمره که ابتدای دریای مغرب‌است براه افتادیم . زمین‌سبز و ازگلهای بهاری پوشیده شده بود . درآنجا چشمه‌های آب بسیار گوارا دیده شد و بناهای بسیار زیبائی در کنار ساحل ملاحظه‌نمودیم‌وجاده‌هانیزتااندازه‌ای شباهت‌به جاده‌های اروپا داشت . بعد از اینکه چهار فرسخ راه پیمودیم رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا «کارتال»[1] میگفتند که در کنار دریای مرمره واقع است و در آنجا درخانه[ای] عالی فرود آمدیم .

۱ - Cartal . ف. در رموزالسیاحه «قارتال» .

چهارشنبهٔ ۲۴[1] دوباره در ساحل مرمره براه افتادیم و همچنان در سبزه وگلزار و هوای خوب سیرفتیم و پس از طی ۵ میل رسیدیم بشهری که آنرا «ظل»[2] میگفتند. درختهای سرو در آنجا خیلی فراوان بود. در آن روز در فواصل نزدیکی رسیدیم به چشمه های آب بسیار گوارا که از دهانهٔ شیرهای سنگی جاری بود و کنار آن قهوه‌خانه‌ای برای استراحت مسافرین مهیا بود و این راه‌عرابه رو بود. در آنجا به خانهٔ حاکم رفتیم و پس از صرف قهوه شب را در آنجا بسر بردیم و روز پنجشنبهٔ یازدهم از جاده‌هائی که میان کوهستان بود وجوی های آب بسیار گوارا و هوائی ملایم داشت عبور کردیم. در تمام این راه که در کنار تنگه مرمره بود، مناظری بسیار عالی در مقابل نظرمان ظاهر میشد وپس ازطی ۹ فرسنگ رسیدیم به شهر قشنگی که آنرا «از رویت»[3] می گفتند و شب را در محلی که برایمان تعیین شده بود گذراندیم. این شهر نیز در کنار دریای مرمره واقع شده و شهر پرجمعیتی است و چندین قصر متعلق به سلطان در آنجا هست. درختهای کاج و درختهای بزرگ و کهن دیگر در آنجا فراوان است و بهمین مناسبت درآنجا کشتی های جنگی برای سلطان میسازند. در آنجا دو کشتی دیدیم که تازه ساخته بودند و هر کدام شصت توپ داشت.

وصف شهرهای سرراه

جمعهٔ ۱۲ از آنجا حرکت کردیم. هوا ابر و بارانی بود و جاده نیز در بعضی قسمتها خیلی گل‌آلود بود و آن جاده‌را خیلی بزحمت طی کردیم. چند رودخانهٔ بزرگ هم از آن دشت عبور میکرد و چند قسمت از جاده‌راهم سنگ — فرش کرده بودند. بعد از طی شش فرسنگ رسیدیم به «شوشاك»[4] «تارتار»[5]

۱- در ترجمه اشتباه شده و باید چهارشنبهٔ دهم باشد.

۲- Zele .ف. در رموزالسیاحه «کیپ‌زه».

۳- Azruts. ف. در رموزالسیاحه «ازمیت».

۴- Shauchak . ف. در رموزالسیاحه «سبانچه».

۵- The Tartar . ف.

مارا به خانهٔ **احمدآقا** دوشی باشی[1] راهنمائی کرد[2] و در آنجا فرود آمدیم و اندکی استراحت کردیم تا اسبها حاضر شوند . آقا خیلی مؤدب بود و مارا دعوت کرد که روزرا با او بگذرانیم ولی ما چون عجله داشتیم هرچه زودتر به مقصد برسیم عذر خواسته و همینکه اسبها حاضر شدند رو براه شدیم .

عبور ازکوه وجنگل

از اینجا به‌بعد ازوسط کوههای مرتفع پوشیده‌از درختهای بسیار کهن وجنگلهای وسیع عبور می کردیم وجویبارهای زلال و مصفا زیاد میدیدیم . برف روی کوهها آمده بود و ما نیز در زیر باران میرفتیم و پس‌از طی شش فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنجارا«ووبه» [3]می گفتند. امروزما ۱۲ فرسنگ طی کرده بودیم و بخانه[ای] عالی فرود آمدیم و شب‌را در آنجا استراحت کردیم .

شنبهٔ ۱۳ براه افتاده و پس از طی شش فرسنگ و گذشتن از جادهٔ بد و گل آلودی رسیدیم به دهکده‌ای که‌آنجارا«داراکالی»[4] می گفتند. چون‌آن‌روز راه خیلی بودوخسته شده بودیم شب را در آنجا نیزتوقف کردیم. بومیهای‌اهل آنجا شانه و قاشق میسازند و مخصوصاً قاشقهای بسیار خوب میسازند.

یکشنبهٔ ۱۴ از آنجا حرکت کردیم وهوابی نهایت سرد بود معهذا ما مسافرت‌را ادامه داده و پس از طی‌شش فرسنگ رسیدیم به شهری که آنرا «سراهلی»[5] می گفتند. این شهر در دره ای بین کوه‌های بلند واقع است که ازدرختهای کاج کهن پوشیده شده و نهرهای آب در شهر جاری است و تمام

۱—Achmet aga Doochi Pashi. ف.در رموزالسیاحه «بویوردچی باشی .

۲- این مطلب در رموزالسیاحه چنین است : « ... آنجارا سبانچه می گفتند بجهت تبدیل‌مراکب تاتاری درخانهٔ احمدآقانامی...فرودآمد».

۳— Vuebeh . ف. در رموزالسیاحه«کسبه» .

۴— Darakali . ف. در رموزالسیاحه «دراق‌لی» .

۵— Serahli . ف. در رموزالسیاحه«بوتره‌لی» .

خانه‌ها استخر و حوضهای آب دارد . ما مسافرت خودمان‌را در این کوه‌ها که تقریباً پوشیده از برف بود ادامه میدادیم و پس‌از آنکه تقریباً ۱۰ فرسنگ طی کردیم سه‌ساعت از شب گذشته رسیدیم به‌محلی که‌آنجارا «امدرلی»[1] میگفتند و در خانه‌ای فرود آمدیم . حاکم‌این‌شهر به دیدن‌ما آمد وقدری با او صحبت کردیم و چون خیلی خسته بودیم خوابیدیم .

دوشنبهٔ پانزدهم از این محل حرکت کرده و همچنان از کوه‌های مرتفع که برفهای‌آن ضخیم‌تر و عمیق‌تربود ودرختهای کاج بسیار تنومند وبلندداشت بالارفتیم و پس‌از طی هشت فرسنگ رسیدیم‌به دهکده‌ای که آنجارا «نوالی»[2] می گفتند و شب‌را در آنجا به‌روز آوردیم .

شیون‌وزاری بعلت‌فوت ناگهانی

سه‌شنبهٔ شانزدهم صبح بیدارشدیم و عازم حرکت بودیم که صدای شیون وزاری ازخانه بلندشد . سؤال کردیم‌چه واقعه‌ای روی داده است گفتند که ارباب خانه ورئیس خانواده که شب قبل در نهایت سلامتی بود بدرود زندگی‌گفته و خانواده‌اش گریه‌وزاری برای او میکنند . خیلی‌ازاین موضوع تعجب کرده و باکمال عجله آن محل‌را ترک کردیم . عادت‌ما این بود که هرکجا منزل میکردیم از ارباب خانه تقاضا میکردیم مقداری غذا وخوراکی برایمان تهیه میکرد که همراه برده و در بین راه درکنار نهرآب ومحل‌مصفائی آنرا صرف میکردیم وچون‌درآن خانه این‌حادثه روی داد غذائی برای‌ما تهیه نشده بود و ناچار صبحانه صرف نکردیم و در آن محل هم چیزی پیدا نمیشد که تهیه کنیم . ترکهائی که همراه مابودند تمام شیرینی‌جاتی که‌درخانه‌بود تصرف کردند .

بعد ازطی پنج فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا «ساری» میگفتند و ساعتی‌رادر آنجا توقف کرده وپس‌ازصرف کمی‌قهوه حرکت کردیم . پس‌ازطی

۱- Amderly . ف. در رموزالسیاحه «مدرلی» .

۲- Nevali . ف. در رموزالسیاحه «نعال‌لی» .

شش فرسنگ دیگر رسیدیم بشهری که آنرا «بیوک بازار»[1] میگفتند وشب را در آنجا بروز آوردیم در آن روز ما ۱۰ فرسنگ طی کرده بودیم و آنروز تمام در صحرای لم یزرع وتپه و ماهور عبور میکردیم و به ندرت آب دیده میشد.

چهارشنبهٔ ۱۷ آن محل را ترک کرده و پس ازطی هشت فرسنگ رسیدیم به آبادی که آنرا «ایاش»[2] میگفتند و به «انگو»[3] تعلق داشت و روی تپه ها واقع بود. این شهر تعلق داشت به «پاشالیک انگورا»[4] و محل بسیار سردی است و معهذا شب را در آنجا گذراندیم.

ورود به آنکارا

پنجشنبهٔ ۱۸ سوار شدیم و از کوه‌های بسیار مرتفعی که پر از برف بود عبور کرده وارد دشت صاف و وسیعی شدیم و پس از طی ۹ فرسنگ رسیدیم به «انگرا»[5] که یکی از بزرگترین و معروفترین شهرهای امپراطوری است ومقر یک پاشا است. این شهر در پای کوهی واقع شده و سه قلعهٔ مستحکم آنرا احاطه کرده وازکوه جویبارهای آب بسمت شهر سرازیر میشود و شهر و خانه‌ها را مشروب میسازد. شالهای معروف «انگرا» در اینجا ساخته میشود ودستکشها و جوراب‌های بسیار عالی تمیز به بهای مناسب در آنجا تهیه میشودومیفروشند. میوه‌جات آنجا عالی و مخصوصاً سیبش بسیار لذیذاست و تخم آنرا از انگلستان آورده اند. پاشای فعلی آنجا سابقاً صدر اعظم بوده ونامش **عزت محمد پاشا**[6]

۱— در رموزالسیاحه «بیک بازار».

۲- Ayash . ف . در رموزالسیاحه «یاس».

۳- Ango . ف. در رموزالسیاحه «انگوریه».

٤- Pashalic of Angora . ف. و مراد قلمرو آنقوره است . ودر رموز-السیاحه «انگوریه».

۵- آنقره یا آنکارا پایتخت کنونی ترکیه.

٦- Azet Mohamad Pasha .ف.

میباشد. پاشا که از ورود ما اطلاع حاصل کرد از ما خوب پذیرائی کرد . شب تیمور میرزا ناخوش شد و تب شدیدی عارض او گردید روز بعد را که جمعه بود در آن شهر ماندیم و به رفتن حمام و دیدن بازار گذراندیم وشب من و برادر گرامی والی هم بدحال بودیم وشب بسیار بدی گذراندیم .

شنبهٔ بیستم انگراراترک کردیم و پس از طی هشت فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا «الشی»[1] میگفتند و در آنجا پیاده شدیم . حادثهٔ زیردر آنجا اتفاق افتاد:

داستان مردپرخور

یکی از تاتارها که همراه ما بود همه روز قبل از ما حرکت میکرد که قبلاً اسب و غذا و منزل برای ما آماده سازد . این مرد به اندازه‌ای پرخور بود که هرچه بدستش میرسید ، رسیده یا نارس ، سرد یا گرم ، به دهانش فرو میبرد و به اندازه‌ای اسلحهٔ سنگین و غیرلازم بار خودش کرده بود که قاطر یا شتری نمیتوانست آنها را حمل کند وچون مقدار زیادی گوشت خام وپخته خورده بود بسختی مریض شده بود بطوری که مقدارزیادی ثعلب[2] لازم بود که باو خورانده شود تا راحت شود. او از آن آدمهائی بود که خلقةً بقدری حریص وزرخریدشکمش بود که چون سگ هیچوقت سیر نمیشد و دائماً چیزی میخواست که بخورد . این مرد در اثر پرخوری زیاد و خستگی مسافرت دوچار دل درد بسیار شدیدی شده بود. وقتی ما به آن محل رسیدیم آن مرد بیچاره را دیدیم که روی زمین افتاده و از شدت دل درد بخودش می‌پیچد و جمعی از اهالی محل نیز دورش جمع شده‌اند . دو مرد بر بالین مریض نشسته و کیسه‌ای پر از خاک آورده بودند و مشت مشت از آن خاک در دهان مریض فرو میکردند . ما از این معنی فوق‌العاده متعجب شده وعلت این عمل را از آنها جویا شدیم. جواب دادند این مرد درد قلب دارد وما

---

۱ - Aloshie . ف. در رموزالسیاحه «لوشیک».

۲ - Jalap .ف. در رموزالسیاحه به «جلابی» تعبیر شده است .

اورا با این خاک که از قبر وزیارتگاه سحل آورده‌ایم و هر ناخوشی را معالجه میکند میخواهیم مداوا کنیم. قلبا از رنج و صدمه‌ای که این سرد میکشید متأثر شده و بااین مداوایقین کردیم که پنج دقیقهٔ دیگر مریض بهلاکت خواهد رسید. این است که فوراً جمعیت‌را از اطراف او طرد کرده و تیمور میرزا ازجعبهٔ دواهایش مقداری ثعلب و ادویهٔ دیگرباو خورانیدوبزودی اثر آنها ظاهرشد ومریض شروع به استفراغ کرد وحالش بجا آمد و موقعیکه میخواستیم حرکت کنیم توانست باما براه بیفتد.

یکشنبهٔ ۲۱ از آن محل حرکت کرده و از کوه بسیار مرتفعی که پوشیده از برف بود صعود نموده مدت سه ساعت در میان کوه طی‌طریق میکردیم. برف به اندازه‌ای زیادبود که اسبهاتا سینه درآن‌فرومیرفتند و بزحمت واشکال رسیدیم بشهری که آنرا «کالواکاک»[1] میگفتند. حاکم این‌سحل که نامش **حاجی مصطفی بیك** بود ازما در خانه‌اش پذیرائی کرد و کمال محبت و تعارف‌را ملحوظ‌داشت. این‌شهردر دامنهٔ کوه‌واقع شده‌وچندین ساختمانهای‌قدیمی درآنجاملاحظه‌شد. سابقاً قلعهٔ خیلی مستحکمی بوده‌وبعد **شاه‌زاده کورکان**[2] آنجارا تصرف کرده‌واستحکاماتش را تکمیل کرده است ولی فعلا دارای آن استحکاماتی که سابقاً داشته نیست. در فصل تابستان باغاتش‌از آب‌های برف که از کوه سرازیر میشود مشروب میگردد. **حاجی‌محمدرادینا**[3] که‌اهل قزوین‌بود ودرآنجا اقامت‌داشت به‌ملاقات‌ما‌آمده‌وتقدیم خدمات‌نمود. بعدازاینکه یک ساعت درمصاحبت حاکم صرف کردیم‌اسبها‌راتعویض نموده وبراه‌افتادیم

۱- Kaaluakak .ف. در رموزالسیاحه «قلاچق».

۲- prince Koorkhan .ف. در رموزالسیاحه «تیمورگورکان» و این صحیح است.

۳- Radina .ف.

بعد از رودخانه‌ای که نام آن «دارساک»[۱] بود گذشتیم. در این رودخانه ماهی غریب و عجیبی دیدیم که بدنش به اقسام رنگها که تصور شود الوان بود. تا دوساعت بعد ازغروب در راه بودیم تا رسیدیم به آبادی[ای] که آنجارا «شیخ شامیه»[۲] میگفتند. در آن روزه ۱ فرسنگ راه پیموده بودیم و بقیهٔ شب را در آنجا گذراندیم.

دوشنبهٔ ۲۲ تمام روزرا در راه بودیم و پانزده فرسنگ طی طریق کردیم تا رسیدیم به‌آبادی [ای] که آنجارا «امسن کارلی»[۳] میگفتند و بخانهٔ حاکم که اورا **سیدعلی هینا** میگفتند وشخص مؤدب ومهربانی بود فرود آمدیم و کمال پذیرائی را ملحوظ داشت.

سه شنبهٔ ۲۳ درحدود ظهر از این محل حرکت کرده بعد از طی هشت فرسنگ رسیدیم به‌محلی که آنجارا «لیحا»[۴] میگفتند. دواك[۵] عمده یاداروغهٔ شهر نامش **اسمعیل بیك** بود و مرد با محبتی بود و خیلی علاقه به شکارداشت و باز بسیار قشنگ وعالی بما تعارف کرد وبطوری که می گفتند از این حیوان در آن کوه‌ها زیاد است و وقتی جوجه‌اند آنهارا میگیرند و برای شکار تربیت میکنند. اهالی این محل غالباً کارشان شکار است و شکار فراوانی در آنجا وجود دارد.

چهارشنبهٔ ۲۴ ذیقعده حرکت کرده پس از طی شش فرسنگ رسیدیم به

۱- در رموزالسیاحه «وربق».

۲- Sheih Shamieh .ف.

۳- Amsen Karley . ف. در رموزالسیاحه «سنقرلی».

۴- Layha . ف. در رموزالسیاحه «الایحه».

۵- Dewag در رموزالسیاحه «دیواک».

دهکده ای که آنجا را « دوی »[1] می گفتند ونام کد خدایش علی بیک بود و خدمتگزاری نمود. این آبادی هم در کوهستانی که پوشیده از گل بود قرارداشت و پنجم محرم وارد بغداد شدیم.

❀❀❀

استنساخ سفرنامه و ترجمهٔ متمم آن در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۲۹ پایان یافت. معلوم میشود که خواجه اسعد ترجمهٔ سفرنامه را از روی نسخهٔ دیگری که کامل بوده انجام داده زیرا در نسخهٔ اصلی ونسخه استنساخی شرح وقایع از چهارم رمضان تا محرم را که به بغداد رسیده اند فاقد است.

بطوری که در پایان سفرنامه نوشته شده مترجم هم از چهارشنبه ۲۴ ذیقعده به پنجم محرم بریده است. تفصیل و وقایع این مدت را هم اینجانب از کتاب رموزالسیاحه که بقلم نجفقلی میرزا است استخراج کرده ام و بشرح صفحات پیوست است

❀❀❀

این کتاب را نجفقلی میرزا در سال ۱۲۵۶ یعنی سه سال پس از استقرار در عراق نوشته واین بار به نام خودش. مندرجات آن، مطالب مندرج در سفرنامه است بعلاوهٔ فصول مفصلی راجع به اوضاع و احوال طبیعی و جغرافیایی ایران و سایر کشورهایی که در مسافرت به لندن و مراجعت از آنجا دیده اند.

بطوری که والی در رموزالسیاحه مینویسد: بعد از حرکت از دوی اوراه را گم کرده و از برادران جدا میشود. دو روز در برف کوهستان سرگردان بوده تا اینکه به کومک راهنمائی خودش را به برادران میرساند ویکشنبهٔ ۲۸ ذیقعده

۱ـ Deway در رموزالسیاحه چنین است «... بقریه [ای] رسیدند که آنجا را «آیول» میگفتند. دیوای آن قریه علی بیک نامی کمال خدمتگذاری تقدیم نهاد... ودر آن بلاد عامل هرمحلی را «دیوای» گویند.»

از ذیلیه [1] حرکت کرده به قریهٔ «بازار» میرسند و پس از گذشتن از چندآبادی و قریه به‌شهر «سیواس» [2] که رودخانهٔ قزل ایرماق از حوالی آن می گذرد میرسند و خانهٔ **مرتضی رشید بیك** حاکم آنجا نزول میکنند.

چهارشنبه غرهٔ ذیحجه از «سیواس» حرکت کرده پس از عبور ازچند قریه ورودخانهٔ «قره‌سو» [3] به معموره‌ای به نام «ارغوانیه» میرسند و در منزل **یوسف بیك** حاکم آنجا [4] منزل میکنند.

یکشنبهٔ پنجم ذیحجه به شهر «معدن» که درکنار شط فرات (ترکها به این قسمت از فرات سرادسومی گویند) میرسند. نجف‌قلی‌میرزا راجع به‌آن آبادی چنین مینویسد:

«... بالجمله درآن روزکه بمعمورهٔ‌معدن فرودآمدند درخانهٔ یکی از اکابر منزل گزیدند و چون در حوالی‌آنشهر معدن نقره باشد آبادی زیادی در آنجا بهم‌رسیده و بدین سبب اشتهار به معدن یافته و معدن نقره درکوهی‌است که بمیانهٔ مغرب وجنوب در نیم فرسنگی خارج ازآن معموره واقع گشته و کیفیت حصول نقره از آن جبال بدین گونه‌است که چاهی‌است بر فراز آن کوهسار بعمق ششصد ذرع. کارکنان آن عمل با طناب و آلاتی‌چند به چاه رفته خاکی ثقیل و وزین بیرون آورند و به کارخانه هابرده اجزای‌ارضیهٔ آنرا گیرند. بعدازآن، فلزی که باقی‌میماند پنج‌قسمت سرب و یک قسمت نقره باشد. معدن در اجاره است و سالی ششصد حقه نقره بخزانهٔ‌سلطان مال‌الاجاره میدهند.»

۱- این کلمه در رموزالسیاحه درست خوانده نمیشود.

۲- Sivas. ف.

۳- در رموزالسیاحه «قرن‌چای».

۴- در رموزالسیاحه به «اکابرآن‌بلاد» توصیف‌شده‌است.

شاهزادگان سه‌شنبهٔ ۷ ذیحجه از معدن حرکت کرده پس از عبور از چندقریه به شهر«خرپوت»[1] که سرادسو از وسط آن میگذرد میرسند.

چهارشنبهٔ ۸ ذیحجه از آنجا حرکت کرده پس‌ازعبور از چند آبادی و رودخانهٔ «ده کحی» از شعبه های دجله شنبهٔ یازدهم به «دیاربکر»نزول میکنند. در آن موقع **حافظ پاشا** پاشای دیار بکر بوده (این حافظ‌پاشا همان کسی است که سه‌سال بعد، از **کنت دوسرسی** سفیرفرانسه عازم‌دربار محمد شاه پذیرائی میکند). دردیاربکر درمنزل **حاجی‌محمد**ناسی از شاهزادگان پذیرائی‌میشود.

یکشنبهٔ ۱۲ ذیحجه که مصادف با نوروز سلطانی بوده تاچهارشنبهٔ ۱۵ ذیحجه در دیاربکر بوده‌اند و پنجشنبهٔ ۱۶ از دیاربکرحرکت نموده پس‌ازعبور از چند آبادی به«شهر ماردین »[2] میرسند. اتفاقاً حافظ پاشا در ماردین بوده و پذیرائی شایانی از شاهزادگان می کند . پس از گذشتن از قریهٔ «دارا» و معمورهٔ«نصبین[3]»(مقرقبیلهٔ بنی‌طی)وقریهٔ «دولاب» به‌قصبهٔ«جزیره» که کناردجلهٔ است میرسند. نجفقلی‌میرزامینویسد:

«شیخ قبیلهٔ بنی طی،**شیخ حسن** نام داشت وبا ٦٥ واسطه‌نسبش را به حاتم طائی میرساند و دوهزار خانوار داشت».

در جزیره‌شاهزادگان از رسیدن به‌دجله بسی خورسندوشادمان گردیدند زیرا قصدشان این‌بود که در آنجا برکلکی[4] نشسته خودشان‌را به «موصل» و

۱- Karpout . ف.

۲- Mardin . ف.

۳- Nasbin .ف. ونصیبین مشهوراست ودررموزالسیاحه هم بااین‌صورت است.

٤- چیزی شبیه به قایق که با چوب و تخته و چند خیک باد کرده درست میکنند و با آن از روی آب عبور میکنند .ف.

سپس به «بغداد» برسانند . اما **عمر بیک** نامی که از جانب والی دیار بکر متسلم جزیره بوده اظهار میکند که اکراد به دولت عثمانی عاصی گشته اند و عبور احدی از آب دجله میسر نیست و باید از راهی که آمده‌اند مراجعت کرده از راه دیگری به «موصل» بروند . ناچار نامه‌ئی به **حافظ پاشا** نوشته بوسیلهٔ **طاهر بیک** مهماندارشان که از اسلامبول با آنها بوده برای پاشا میفرستند و خودشان هم روز سه شنبهٔ هفتم با خاطری پریشان از راه سنگلاخ و دشواری که بهزار زحمت و مرارت طی کرده بودند مراجعت میکنند . شب پنجشنبهٔ نهم سواری از همراهان طاهر بیک مراجعت کرده اظهار میکند که در «ماردین» بخدمت حافظ پاشا رسیده و مشارالیه برادر خود **علی بیک** امیر علای را با چهارصد سوار روانهٔ منزل «جلاقه»[1] نموده که از آنجا در خدمت شاهزادگان روانهٔ «موصل» شوند .

از این خبر مسرورالخاطر گشته یوم پنجشنبهٔ نهم به قریهٔ جلاقه ورود نموده . دوساعت از شب گذشته از آنجا به معیت علی بیک و سواران حرکت کرده پس از عبور از قریهٔ «آب شور» و «حقنه» روز بعد به موصل میرسند و در منزل **محمد پاشا** مشهور به **بیدق دار** که پاشای موصل بوده از آنها پذیرائی میکنند .

یکشنبهٔ ۱۲ هنگام عصر علی بیک و سوارانش را مرخص نموده بر کلک سوار شده روی دجله روان میشوند . سپس به محل الحاق رود زاب کبری به دجله میرسند و روز بعد به زیارت «سرمن رآی» مشرف شده سه شنبهٔ ۱۴ به سفینهٔ ناری متعلق به دولت انگلیس برمیخورند. این سفینه در آن اوان برای تشخیص عمق دجله از بغداد آمده و بواسطهٔ قلت آب و نابلدی به گل نشسته بود . **کلنل تایلر** بالیوز بغداد هم برای بیرون آوردن کشتی در آنجا بوده است . این تصادف برای شاهزادگان خوش آیند بود . پس از اینکه کشتی براه میافتد با آن متوجه بغداد و کاظمین شده شب چهارشنبه ۱۵ محرم ۱۲۵۳ قریب طلوع

---

۱ - در رموزالسیاحه «چلاقه» است .

صبح در هنگامی که تمام یاران و متعلقان بخواب بودند و بهیچوجه از حال آنها اطلاعی نداشتند وارد کاظمین شده پس از استفاضهٔ زیارت آستانهٔ مبارکه به خانه های خود درمی‌آیند. برادران ومتعلقان خودرا به احسن وجهی پس از مدتی مدید ملاقات میکنند و در جوار ائمهٔ انام میآسایند.

نجفقلی‌میرزادر پایان رموزالسیاحه‌مینویسد: « تا این اوان سعادت اقتران که تحریر این بیان بپایان رسیده و مطابق است بعشر اول جمادی الاول ۱۲۵۶ لله‌الحمدوالمنه که در اماکن متبرکه و مشاهد مقدسهٔ عراق عرب روزگاری بفراغت مقرون به عبادت حضرت رب‌العالمین می گذرانند. امیدواری ازالطاف کردگاری چنان‌است که‌این نعمت‌عظمی وعطیهٔ کبری را مادام العمر پاینده و مستدام داردوایشان را بمقاصد خویش رساند.

پایان سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا

ضمائم

اعقاب رضا قلی میرزا

مطابق رونوشت مصالحه نامه‌ای که درماه شوال ۱۲۷۹ ه.ق درعراق نوشته شده وآنرا عموزادهٔ گرامی آقای اکبر فرمانفرمائی مقیم نهاوند برای نگارنده فرستاده اند ، مرحوم رضا قلی میرزا قبل از حرکت بسمت ایران کلیهٔ اموال و دارائیش را بین فرزندان و متعلقانش تقسیم می کند و چنانکه در فصل قبلی اشاره شد در همان‌سال ۱۲۷۹ در قلعهٔ حاجی کریم نزدیک کرمانشاه بسرای جاودانی می‌شتابد .

پسر ارشد رضاقلی میرزا سیف‌الملوك میرزا بوده . رضاقلی میرزا پس از بازگشت از لندن و استقرار در عراق، یا چندسال بعداز آن، طبق قراری که با زن جیمز فریزرداده بود پسر ارشدش را برای تحصیل به انگلستان میفرستد، لیکن وی بدون اینکه تحصیلاتش را بپایان برساند چند سالی در انگلستان بوده مراجعت می کند.

رضا قلی میرزا دختر نظام‌الدوله فرزند عبدالله‌خان امین‌الدوله و خواهر شمس‌الدوله بی‌بی مادر آقاخان محلاتی‌را برای پسر ارشدش بزنی میگیرد .

سیف‌الملوك میرزا بحد افراط بخوردن مشروبات الکلی معتاد بوده. پس از فوتش که میخواهند اورا درمقبرهٔ مادرزنش تاج‌الدوله دختر فتحعلی‌شاه‌دفن کنند طلاب و اهالی نجف مانع شده‌اند و نزدیک بوده‌است جنگ و آشوبی راه بیفتد و یک روز جنازه روی زمین‌می‌ماند. فردای روزی که خانوادهٔ صدری‌ها و شاهزاده خودشان‌رابرای زدوخورد با اهالی‌آماده کرده بودند حضرت‌آیت‌الله

حاجی میرزا حسن شیرازی بالای منبر رفته میگوید من و کلیددار دیشب خواب یک نواختی دیده‌ایم که از ضریح حضرت علی علیه‌السلام دستی خارج شده جنازهٔ سیف‌الملوک میرزارا با ادای این جمله که این بندهٔ مؤمن خاص خداست بدور ضریح طواف داده در قبر گذاشت . در نتیجه جنازهٔ شاهزاده‌را با تشریفات و احترامات زیاد بخاک می‌سپارند و چون اطفالش صغیر بوده‌اند مرحوم آیت‌الله شیرازی سر پرستی آنهارا بعهده میگیرد و پسر ارشد را که سیف‌الدین میرزا نام داشته به کسوت روحانی درآورده وادار به تحصیل علوم دینی مینماید .

شیخ سیف‌الدین پس از چند سال تحصیل به درجهٔ اجتهاد میرسد. در سال ۱۲۸۷ ﻫ ق که ناصرالدین‌شاه به عتبات مشرف میشود از آیت‌الله شیرازی میخواهد که یک شخصیت روحانی مورد اعتمادی برای ارشاد ودلالت مذهبی حرمسرایش معرفی کند . مرحوم آیت‌الله هم شیخ سیف‌الدین را که شاهزاده واز هرجهت برای منظور شاه مناسب بوده معرفی می کند ومشارالیه به ایران آمده در زمرهٔ رجال درباری درطهران ساکن می گردد .

منزلش که هنوز بحال اولیه باقی ونزدیک خیابان صفی علیشاه واقع است محل اجتماع اعیان و اشراف زمان بود وخود اونیز در انقلاب مشروطیت ازطرفداران نهضت بوده است.

درکتاب خاطرات وخطرات شادروان مخبرالسلطنهٔ هدایت وکتاب شرح زندگانی مرحوم عبدالله مستوفی هم از وی نام برده‌شده‌است و معلوم میشود که از متنفذین زمان بوده و هنوزهم گذر شیخ سیف‌الدین در کوچهٔ ظهیرالاسلام خیابان شاه‌آباد معروف است ومسجدشیخ سیف‌الدین در همان گذراز آثاراوست .وی درسال ۱۳۲۸ ﻫ ق درطهران فوت می کند واورا درمقبرهٔ سپه‌سالار درحضرت عبدالعظیم بخاک میسپارند .

اکنون از وی دو نوه : تیمسار سرتیپ عزالدین سیف و آقای عباس سیف در قیدحیات می‌باشند . اطلاعات مذکوردر فوق رانگارنده به‌لطف‌وتوجه آقای عباس میرزا سیف مقیم نهاوند تحصیل کردم وسپاسگزارم .

آقای دوست‌علی‌خان معیرالممالک در صفحهٔ ۷۸ کتاب «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» مینویسد :

« در اندرون مجلس‌مفصلی برای وعظ ونمازتشکیل‌می‌یافت .میان‌طالار طنبی که شرح آن گذشته است پردهٔ زنبوری میکشیدند . آنسوی پرده منبری نهاده ترتیب محرابی میدادند‌و شیخ سیف‌الدین برادر شیخ‌الرئیس که از شهزادگان و بلباس اهل علم در آمده بود بنماز می‌ایستاد . آن‌سوی زنبوری زنها صف آراسته اقتدا مینمودند . پس ازنماز شیخ مزبور بمنبرمی‌رفت‌و خانمها اغلب‌از پس پرده سؤالات مذهبی ازاومی کردند . آن مرحوم هم که‌درحرکت دادن سر ودست وابرو ماهرتر از بیان و تقریر بود جوابهای عجیبی که تقریباً چیزی از آن معلوم نمیشد میداد و مقارن غروب مجلس خاتمه میافت» .

جای‌تعجب‌است که باوجودی که گویاآقای دوستعلی‌خان معیرالممالک با تیمور میرزا عموی پدر شیخ سیف‌الدین نسبت سببی داشته وی‌را که نوهٔ رضاقلی میرزا است برادرشیخ‌الرئیس خوانده (لابد به این دلیل که هردو شاهزاده و معمم بوده‌اند) .

بنظر نگارنده قسمت آخر یادداشتهای ایشان‌هم صحیح‌بنظر نمیرسد زیرا بطوری که قبلاً اشاره شد مرحوم شیخ سیف‌الدین به سرپرستی مرحوم‌آیت‌الله شیرازی سالها به تحصیل علوم دینی مشغول بوده و نگارنده حدس می‌زنم که اطلاعات آقای معیرالممالک مأخذ صحیحی ندارد ویاسؤالات خواتین درباری بقدری بی‌معنی ونامربوط بوده که مرحوم شیخ سیف‌الدین هم ناچار جوابهائی در خور سؤالات میداده است .

پسر دوم رضاقلی میرزا نوذر میرزاست که شرح حالش در فارس نامهٔ ناصری ص ۱۱۰ گفتار دوم بشرح زیر مندرج است :

« شاهزاده نوذر میرزا در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد گشته سالها در بغداد تحصیل کمالات نموده در سال ۱۲۶۵ از بغداد به طهران آمده منظور نظر اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه گشته مواجبی لایق در حقش مجری شد و درسال ۶۶ عود به شیراز نموده و املاک مکتسبهٔ والد ماجد خودرا که در فارس که بعقد هبه مخصوص او گشته بود تصاحب نمود.

درسال ۱۲۶۷ حکمران نواحی گله‌دار و مرودشت گردید و در آخر سال هفتادوهفت در خدمت نواب اشرف والا حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا از شیراز به خراسان رفت و منشاء خدمات کلیه گردید و چندین مرتبه با طایفهٔ ترکمان جدال نموده بفتح و فیروزی فایق گردید و مورد عنایت شاهنشاهی گشته به لقب جلیل سپه‌سالار خراسان سرافراز گردید و درسال هشتاد و دو در خدمت نواب معزی‌الیه عود بشیراز کرده امارت دیوانخانه و عدلیهٔ فارس را تصاحب نمود و در سال هزار و سیصد حکومت گله‌دار را قبول نمود ونظمی بداد و درسال سیصد و یک ضابط بلوک قیرو کازرون شد و از عهدهٔ لوازمش برآمد. اورا سه پسر است همه طرهٔ ناصیهٔ نجابت و غرهٔ جبههٔ اصالت: شاهزاده عبدالعلی میرزا و شاهزاده عبدالحسین میرزا وشاهزاده عبدالمحمدمیرزا، در حمایت تربیت والد ماجد خود مشغول تحصیل کمالات هستند».

نوذر میرزا در محاصرهٔ هرات با سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه همکاری می کرده. ادوارداستویک (Edward B. Eastwick) کاردار سفارت انگلیس درکتاب سه سال اقامت در ایران مینویسد :

« در قریهٔ فریمان که تاقلندرآباد دوفرسنگ فاصله دارد سواره هائی که

شاهزاده حسام السلطنه برای استقبال من فرستاده بود رسیدند. آنها عبارت بودند از پانصد سوار شاهسون تحت فرماندهی صفرعلی خان سرتیپ که بواسطهٔ رشادت اخیر خود به درجهٔ میرپنجی رسیده بود و یک عده صاحب منصبان دیگر. هرگاه من وزیر مختار هم بودم مجلل تر از این پذیرائی نمیشدم. بهر حال با این جلال و شکوه در اکتبر ۱۸۶۲ م (۱۲۷۸ هق) به اردوی شاهزاده حسام السلطنه وارد شدم و در چادر نوذر میرزا پسر رضاقلی میرزای معروف که در لندن از او پذیرائی شد و بحضور ویلیام چهارم تشرف حاصل نموده بود ورود نمودم، پس از تعارفات همینکه میخواستم به چادر مخصوص خود بروم....»

نوذر میرزا در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه فوت می کند و در حرم محمد بن موسی برادر حضرت رضا (ع) مدفون می گردد.

همسر وی دختر عمویش تیمور میرزا به نام گیسیا بانو بوده که طبع شعر داشته و مذنب تخلص میکرده است. قطعهٔ زیر از او است که پس از مرگ شوهر سروده است:

تا که سفر کرده برگزیده نگارم … برده برده به همراه، صبر و هوش و قرارم
رشتهٔ تدبیر ورای حوصله تنگ است … صبح منور بچشم چون شب تارم
قاصد راهی کجا که عرضه بدارم … کز غم هجرت چگونه زار و نزارم
شرح فراق و حدیث روز جدائی … هم اگر از آه پیک ره بگمارم
ورنه کجا دست من بدامن وصلش … کی رسد ونامه [گوکه] چون بنگارم
کاش به وقت وصال یار عزیزم … عمر بسر رفته بود و او بکنارم
بار دگر نوذرم اگر ز در آید … نقد روان را به مقدمش بسپارم
دیده منور کنم بنور جمالش … شادی ایام وصل یاد وی آرم
بود ز اولاد هام وجد و سرورم … تسلیت قلب یادگار ز یارم

بعد پدر مونسند و راحت جانم / دید نشان زنگ غم برد زعذارم
کوکب بختم اگر به خاک فرورفت / حضرت باری نخواست ذلت وخوارم
گل اگراز شاخه ریخت غنچه بجاماند / سرو گر از پا فتاد تازه بهارم
معجر عزت اگر فتاد زفرقم / حمد خدارا که در میان حصارم
مذنب محزون منال زار که دیگر / این سفری نیست مثل شهر ودیارم

خانوادهٔ نوذری شیراز همه از اعقاب نوذر میرزا میباشند و نسخهٔ اصل سفرنامه را که دراین کتاب به نام نسخهٔ دیگر ذکر شده نوابهٔ علیه بانونام آور نوهٔ نوذر میرزا همسر مرحوم آصف الملک در اختیارم گذاشتند.

پسردیگر رضاقلی میرزا کیوان میرزا پدر بزرگ نگارنده است. مشارالیه مبتلا به ناخوشی صرع بوده و در چهل سالگی درعراق فوت می کند.

مرحوم رضاقلی میرزا در سال ۱۲۷۹ قمری قبل از حرکت بسمت ایران کلیهٔ یک خانهٔ بغدادمشتمل بر چهار دستگاه و اسکله با کلیهٔ اثاثیه وکتابخانه را بعلاوهٔ مبلغ پنجهزار تومان به کیوان میرزامصالحه می کند. وی دارای دوپسر بوده به نام اللهوردی میرزا و محمدحسین میرزا . این پسرها تا سن رشد درعراق زندگی کرده تحصیلات مقدماتی را در آنجا فرا می گیرند. اللهوردی میرزا قبل از برادر کهترش به ایران می آید. وی دارای یک فرزند بوده به نام ماژر کیوان میرزا که از افسران معروف و عالی رتبهٔ ژاندارمری دورهٔ یالمارسن بوده است.

برادر کهترمحمدحسین میرزا که پدر نگارنده است چندسال بعدازبرادرش در ۱۷ سالگی یعنی در حدودسال ۱۲۹۱ قمری به طهران می آید وباکومک مرحوم شیخ سیف الدین پسر عمش و عالمشاه میرزا پسر تیمور میرزا که در دربار مقام واعتباری داشته اند وارد دارالفنون شده با مستمری قلیلی که در حقش برقرار میشود مشغول تحصیل می گردد.

پس از ۱۲ سال تحصیل مستمر ومرتب، مهندس راه ومعدن شده موفق

به دریافت نشان درجهٔ اول علمی از وزارت علوم میگردد . پدرم در مدرسهٔ دارالفنون معروف به محمدحسین میرزا عرب بوده و پس از خاتمهٔ تحصیلات مدتی با گاستگرخان مهندس اطریشی برای ساختن راه مازندران وجستجوی معادن کار میکرده. یکی از افتخاراتش این بود که چندبار به‌اتفاق گاستگرخان بحضور ناصرالدین شاه بار یافته و توضیحات مهندس اطریشی‌را که بانگلیسی بوده برای شاه ترجمه میکرده است. سپس مأمور خراسان می‌شود . اولین راه شوسه‌ای که در خراسان ساخته شده راه باجگیران بوده که بسرمایهٔ جد آقایان مهدویها و مهندسی پدرم انجام گرفته است .

بعد ازآن‌هم راه شریف‌آبادرا به سرمایهٔ مرحوم نیرالدوله والی خراسان که شاهزادهٔ خیر وپاك‌نهادی بود،و آب لولهٔ مسجدگوهرشاد نیز ازتأسیسات اواست، ساخت.

چندبار به حکومت سرخس منصوب گردید و درکمیسیونی که‌اولین بار برای تعیین خطوط‌سرحدی بین ایران و روسیه وافغانستان تشکیل شده بود به سمت نمایندهٔ ایران شرکت داشت .

لقبش مظهرالایاله بود ودرجهٔ سرتیپی داشت و در انقلاب مشروطیت رابط بین انجمن ایالتی و والی خراسان یعنی علی‌نقی‌میرزا رکن‌الدوله (پسر محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین‌شاه) بود و نزدیک بود جانش‌را در راه انجام وظیفه فدا کند. برای اینکه نام‌رادمردی‌را که حق حیات‌به گردن پدرم دارد زنده کرده باشم واقعه‌را شرح می‌دهم :

پس ازاینکه محمدعلی‌شاه‌مجلس‌را به توپ‌می‌بندد در ولایات‌هم‌حکام اقدامات شدیدی برای‌بستن انجمن‌ها و متفرق کردن مجاهدین به‌عمل‌میاورند رکن‌الدوله والی خراسان‌هم بمتابعت از دستور مرکز نامهٔ بسیار شدیداللحنی به انجمن نوشته اولتیماتوم میدهد که متفرق‌شوند.

حامل نامه ، پدرم، پس از اینکه نامه‌را تسلیم انجمن می کند قارداش بالانام رئیس مجاهدین قفقازی و آذربایجانی سخت متغیر شده پس از دادن چند ناسزای ترکی به رکن‌الدوله به مجاهدین تحت امرش اشاره می کند که پدرم‌را موقع خروج از انجمن ترور کنند .

میرزا آقا کوچک نانوا رئیس مجاهدین خراسانی متوجه دستورقارداش بالا شده فوراً دسته‌ای از مجاهدین خودش‌را به داخل اطاق انجمن طلبیده‌و دستور میدهد که پدرم‌را احاطه کرده از مسجد گوهرشاد که محل اجتماع انجمن بوده‌به حدود محالهٔ ارگ دولتی برسانند و باین ترتیب پدرم را ازیک‌مرگ فجیع و حتمی نجات میدهد .

متأسفانه نگارنده هرچه سعی کردم اعقاب آن رادمرد شریف‌را بشناسم موفق نشدم .

بعد از استقرار مجدد مشروطیت انجمنی بنام انجمن سعادت مرکب از عده‌یی از اعیان و اشراف و تجار و اعضاء ادارات به ریاست مرحوم عبدالحمید خان متین‌السلطنه (برادر مرحوم دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله) که درآنزمان معاون گمرکات خراسان‌وشخصی‌تحصیل کرده‌و اروپادیده بود، تشکیل گردید. مرحوم متین‌السلطنه ازخراسان که به تهران‌آمدروزنامهٔ عصرجدیدرا راه‌انداخت و بعداً بوسیلهٔ کریم دواتگر عامل کمیتهٔ مجازات بقتل رسید.

یکی از کارهای مفید انجمن تأسیس مدرسه‌ای بود به نام مدرسهٔ رحیمیه (حاجی عبدالرحیم صراف قسمت عمدهٔ مخارج تأسیس مدرسه را عهده‌دارشده‌بود). ابتدا پدرم مدیریت و نظامت مدرسه را افتخاراً برای مدت قلیلی پذیرفت و پس از اینکه تشکیلات مدرسه‌را داد دائی همسرش مرحوم باقرخان‌سرتیپ‌را (پدر آقای محمود ضیائی یکی‌از مدیران اسبق بانک ملی ایران) بجای خود گماشت وخود به‌حکومت سرخس رفت . باقرخان سرتیپ‌هم چون موقةً عهده‌دار

کار مدرسه شده بود پس از چندماه مدرسه را به مرحوم میرزا سید علی‌خان (بعداً مسعودی) تحویل داد ومشارالیه تا زمانی که مدرسهٔ رحیمیه باقی بود ناظم مدرسه بود. نگارنده تحصیلات ابتدائی‌را در مدرسهٔ نامبرده به پایان رساندم.

حکومت سرخس پدرم یکی دوسال بیشتر طول نکشید و باوجودی که خالصجات سرخس هم برای مدت پنج‌سال در اجاره‌اش بود، بدون هیچ علت و موجبی، شاید در اثر تغییر والی، شاهزاده حاجی‌مرتضی میرزا قهرمان متخلص به شکسته که نتیجهٔ حسن‌علی میرزاشجاع السلطنه وعموزادهٔ صلبی و بطنی پدرم بود مأمور سرخس شد، و در اثر سخت گیری و اهانت بی موردی که به پدرم کرد وی چنان مریض شد که مدتی حافظه‌اش‌را بکلی ازدست داد و نمیتوانست بخواند و بنویسد.

بعداز یک سال معالجه بهبود یافت لیکن دیگر آن مهندس تحصیل کرده و مطلع سابق نبود و حتی نتوانست دیگر کار کند و خانه نشین شد و باهمان مستمری دیوانی و مختصر عواید مستغلاتی که داشت امرار معاش مینمود ودر غرهٔ رمضان‌سال ۱۳۰۶ شمسی برحمت ایزدی پیوست. مزارش درایوان‌خواجه‌ربیع می‌باشد.

وی بسیار باهوش بود و معلومات و سوادش از مهندس های امروزی که در خارج تحصیل کرده‌اند کمترنبود. پاک نهاد و وارسته ومانندجدش حسین علی میرزا فرمانفرما بسیار سلیم النفس و میانه‌رو و قانع بود.

من لم‌یشکرالخلق لم یشکرالخالق: در سال ۱۲۹۶ شمسی نگارنده در مدرسهٔ سن‌لوئی‌تحصیل می کردم. پدرم که در زمان تحصیل درمدرسهٔ دارالفنون با مرحوم اسفندیاری محتشم‌السلطنه هم‌مدرسه و دوست بود نامه‌ای بمرحوم اسفندیاری نوشت و تقاضا کرد مستمری دیوانی اورا که مطابق معمول‌تومانی دو ریال وپانصد دینار می‌پرداختند تمام‌وکمال‌بپردازند. من‌نامه‌را در کاخ گلستان شخصاً به مرحوم اسفندیاری که آن وقت وزیر مالیه بود رساندم.

باوجودی که متجاوز از سی‌سال بود که پدرم را ندیده‌بودوحتی مکاتبه هم نداشتند به پاس هم‌مدرسه بودن و عهدقدیم فوراً اقدام کردو با تصویب نامهٔ‌مخصوص مستمری پدرم تا آخر عمرش‌تمام‌وکمال پرداخت‌میشد.

نگارنده دو برادر کهتر دارم به نام سرهنگ عبدالله فرمانفرمائی وآقای عباس فرمانفرمائی. اولی بازنشسته‌است ودومی خدمت می کند.

مرحوم رضاقلی‌میرزا یک پسر دیگرهم بنام افراسیاب میرزا داشته که پس از فوت‌پدرش به ایران‌می‌آید ودر دستگاه ظل‌السلطان مشغول کارمیشودو آقایان‌فرمانفرمائی‌های‌نهاوندازاعقاب‌وی‌می‌باشند.

تیمسارسرلشکراحمدخسروانی که در زمان‌سلطنت اعلیحضرت‌رضاشاه کبیر سالها فرماندهٔ نیروی هوائی‌بودو برادر ایشان،مرحوم سرتیپ محمد خسروانی نوهٔ شاهزاده محمد میرزا برادراعیانی رضاقلی‌میرزا میباشند که موقع مهاجرت به عراق عرب خرد سال بوده‌است.

توضیحاتی راجع به حسین علی‌میرزا فرمانفرما پدر رضاقلی‌میرزا

حسین علی‌میرزا یکی از پنج پسر ارشد فتح علیشاه می‌باشد که همه در سال ۱۲۰۳ هـ.ق در قصبهٔ نوا از توابع لاریجان به‌دنیا آمدند(وی درعیدقربان آن‌سال متولد شد) آقا محمدخان سه‌نفر آنهارا که عباس‌میرزا و محمدقلی‌میرزا وحسین علی میرزا باشند به فرزندی خود مفتخر کرد و آنهارا به حرمسرای خاص بردند.

حسین‌علی‌میرزا درسال ۱۲۱۳ به ایالت فارس و لقب فرمانفرما سرافراز شددردوره‌های‌اخیروتنها کسی‌است که ۳۸سال متوالی‌بدون انقطاع والی‌ایالتی چون‌فارس بوده‌است. بعداً جنوب خوزستان هم به قلمرو او اضافه گشت‌والبته‌در بادی‌امر که خردسال بوده‌چراغعلی‌خان‌نوائی وزیرش‌فارس را اداره‌میکرده است.

شادروان احمد کسروی که به عقیدهٔ بنده به تمام معنی دانشمند و محقق و پاکدامن بوده‌و کتابهای تاریخش معتبرو مستند شناخته شده در تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان صفحهٔ ۱۹۳ مینویسد :

« گفتیم که فتح علیشاه بخش جنوبی خوزستان را جزو فارس کرده به پسر خود حسین علی میرزا سپرد . حسین علی میرزا در آغاز فرمانروائی خردسال بود ولی سپس که بزرگ شد یکی از شاهزادگان توانا و کاردان گردید» .

نگارنده نه محقق هستم و نه تاریخ نویس و صرفاً باحترام صلهٔ ارحام و انجام یک وظیفهٔ اخلاقی واجتماعی اقدام به تصحیح وتکمیل سفرنامهٔ رضاقلی میرزا کردم و به حقیقت وراستی هم حتی بیش ازحیثیت اسلافم پابندم وبرخلاف آنچه شادروان عبدالله مستوفی در صفحات ۲۹ و ۴۰ تاریخ قاجار نوشته است میتوانم به ایقان کامل نظربدهم که حسین علی میرزا شاهزاده‌یی کاردان ولایق و دارای اخلاق ستوده بوده لیکن برخلاف بسیاری از برادرانش بی باک وماجراجو نبوده وسلیم النفس بوده‌است واگر تحریک برادرش حسن علی میرزا شجاع السلطنه وتشویق عبدالله خان امین الدوله وزیر اعظم فتح علیشاه نبود وبعلاوه ظل السلطان برادر کوچکترش در طهران به تخت سلطنت نمی نشست شاید بخیال سلطنت نمی افتاد و خود و خانواده‌اش رادوچار مخمصه وبی خانمانی نمیکرد .

رفتارمحمدشاه هم بااوباوجودسرکشی وعصیانش زیاد بدنبود زیرابرادرش شجاع السلطنه را کور کردند ولی فرمانفرمارا درمنزل منوچهرخان معتمدالدوله یا بقول هدایت در عمارت خورشید تحت نظر داشتند وچندتن ازنوکرهای خاص اورا بخدمتش گماشتند ولی دیری نپائید که در ربیع الاول ۱۲۵۱ (درناسخ‌ـ التواریخ ۱۲۵۲ یادشده واشتباه‌است) به ناخوشی وبادر گذشت.

نجف قلی میرزا والی پسرش در کتاب روزالسیاحه می نویسد:

« سرکار فرمانفرما ازآن بلیه ناگهان به‌دار جنان خرامید . نعش اورا

در امامزاده زید به امانت سپردند. بعد از اینکه شاهزاده رضاقلی‌میرزا نایب-الایاله ولدارشدش از سفرفرنگستان به‌عتبات عالیات عرش درجات عراق مراجعت فرمودند در آستانهٔ مبارکهٔ اسدالله علی‌بن ابی‌طالب بمکانی مرغوب درجوار آن حضرت مدفون ساختند».

حسین‌علی میرزا مانند پدرش طبع شعری هم داشته وحاجی‌علی‌اکبرنواب شیرازی درکتاب دلگشای خود می‌نویسد:

«اگرچه طبع‌شریفش موزون‌بود لیکن از انتظام ولایات به نظم عبارات نمیپرداخت و برسبیل اتفاق شعری از بحرخاطر مبارکش چون دُرشاهوار آشکار میشد.»

این دوبیتی از او است:

ای شیر خدا تو آگهی از دل‌ما — کز روز ازل هم توسرشتی گل ما
!امهر خود آمیخته‌ای آب وگلم — مهر تو کجا برون رود از دل ما

از قرار معلوم حسین‌علی‌میرزا خیلی‌نزد پدرش عزیز و بعداز عباس‌میرزا ارشد واقدم پسرهایش بوده‌زیرا احترامات خاصی برای او قائل شده است‌چنانکه تاریخ عضدی میگوید:

«اما احترامات فرمانفرما اینکه در میان تمام اولاد خاقان مغفور فرمانفرمارا مهد علیای بزرگ (مادرخاقان) بفرزندی نگاه داشت و وصیت کرد همانطورکه اسم شاه شهید (آقامحمدخان) به پسر عباس میرزا گذارده‌میشود اسم مرا هم به دخترحسین‌علی‌میرزا بگذارید. ام‌الخاقان دختر فرمانفرما که گویا قریب نودسال‌عمردارد و درکربلای معلا مجاور است به نام آسیه خانم والدهٔ ماجدهٔ خاقان مغفور نامیده‌شده وخطاب ام‌الخاقان‌یافت. دیگر اینکه‌فرمانفرما در مقر حکومت هیکل مروارید حمایل مینمود واسب نگاری که گوی مرصع بردمش بود سوار میشد. سایرین این‌اجازه‌را نداشتند».

حسین‌علی‌میرزا دارای نوزده پسر وهفت دختربوده . ارشد واقدم پسرها رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله میباشد.

داماد های حسین علی میرزا بشرح مندرج در فارس‌نامهٔ ناصری از این قرارند:

۱- شیخ سید سعید خان امام مسقط.

۲- محمد علی‌خان قشقائی پسر جانی‌خانی ایلخانی قشقائی.

۳- میرزا ابوالحسن‌خان مشیر الملک فارس پسر میرزا محمد علی مشیرالملک .

٤- حاجی شکرالله‌خان نوری پسر اسدالله‌خان لشکرنویس و برادرمیرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله.

٥- میرزا ابوالحسن خان پسر میرزا محمد هادی وزیر فارس در زمان ولیعهدی فتح علی‌شاه.

٦- حاجی علی‌اکبر نواب مؤلف تذکرهٔ دلگشا.

متأسفانه نگارنده نتوانستم راجع به آسیه خانم ملقبه به ام‌الخاقان اطلاعاتی بدست بیاورم و درفارس‌نامه هم هیچ ذکری از اونیست وحال آنکه ارشد دخترها بوده و چنانچه همسریکی‌ازشش‌نفر مذکور درفوق بوده مؤلف فارس‌نامه نامش‌را ذکر نکرده . آنچه مسلم‌است اوهم به متابعت‌از برادرش به عتبات مهاجرت وهمانجافوت کرده است.

حسین‌علی‌میرزا در مدت‌طولانی فرمانفرمائی کارهای عمرانی‌مهمی‌انجام داده از جمله :

۱- تجدید گنبدوعمارت شاه چراغ وآینه کاری حرم که در زلزلهٔ ۱۲۳۹ ه.ق بکلی خراب شده است.

۲- ایجاد باغ‌نو در سنهٔ ۱۲۲٥ که‌فعلاً پارك سعدی قسمتی‌از آن‌است.

۳- محلهٔ موردستان شیراز.

٤ - تعمیر و تجدید بنای مسجدوکیل که در زلزلهٔ ۱۲۳۹ خراب شده بود . در بالای محراب کاشی کاری شبستان چهل ستون مسجد این عبارت نوشته‌شده:

هوالحی الذی لایموت ، این مسجد بهشت نشان بعد از اینکه باخاک یک سان گشت بحکم محکم اشرف اقدس والا حسینعلی میرزا تجدید یافت ودر سال ۱۲٤۲ ه.ق انجام پذیرفت. در لوحهٔ سنگ منصوب در مدخل مسجد وکیل هم بخط نستعلیق شرح زیر مرقوم‌شده :

« باعث بر تسطیر این وثیقه که نقش فی‌الحجر گردید این‌است که نواب مستطاب عالی‌جناب باسط انبساط امن وامان ، ناصیت ارباب عدل و احسان ، منظور انظار حضرت آفرید گار،شاهزادهٔ نیک قدر خورشید اشتهار ، حسین‌علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس،بنا برحصول دعای‌دوام و اجابت مسئول عالی جناب قدسی انتساب،بحر معارف قدسیه،معدن‌لطائف انسیه، رافع رایات‌بیضاء، جامع آیات شریعت‌غرّاء ، قبلهٔ فضلای انام ، قدوهٔ علماء اعلام، شیخ ابوتراب امام جمعه و جماعت دارالعلم‌شیراز درسنهٔ تنگوزئیل ۱۲۲۳ هجری رسوم محتسبی جمیع صوادر و عوارض جماعت‌خباز و علاف دارالعلم شیراز ازقرار یک طغرا رقم مرحمت مشمول موقوف فرمودند که هرکس طالب این کسب بوده باشد مشغول گردیده و درکمال خاطر جمعی نان‌طبخ نموده آورده در بازار بمصرف فروش رسانیده که‌عجزه و ملهوفین از وفور وارزانی خوشوقتی حاصل و ثواب‌آن بروزگار اقدس فرمانفرما حاصل‌شود.

تغییردهنده از حال‌الی ظهور قائم‌آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله‌مستوجب‌لعن اقدس‌الهی و سخط حضرت رسالت پناهی باد بالنبی و آله‌الامجاد . حرره — الداعی الدوله القاهره الباهره العبدالمذنب سید اسمعیل‌الموسوی الشیرازی فی رمضان ۱۲۲۳ » .

شیخ ابوتراب که دراین‌لوح به او اشاره شده همان کسی‌است که پس

از اینکه علی‌محمد باب در شبستان چهل وهشت‌ستون مسجدوکیل وبرمنبر ۱۴ پلهٔسنگ سرمر در حضور حکومت و اهالی‌ازگفته‌ها و ادعای خود توبه‌مینماید اورا از زندان آزاد می‌نماید.

۵- ازآثار دیگر مرحوم حسینعلی‌میرزا مسجد سپه سالار شیرازاست که با طرز بسیار باشکوهی ساخته‌شده و بیشتر مراسم تعزیه‌داری وشبیه خوانی‌در آنجا انجام میگرفته. دارای شبستان بزرگ وطالار و شربت‌خانه بوده ولی بعداً رو بخرابی و ویرانی می‌رود. درزمان‌حکومت شاهزاده‌نصرت‌الدوله فیروزدیواری در اطراف‌مسجد کشیده‌میشود. درسال ۱۳۲۳ خورشیدی آقای علی‌اکبر منصوری که یکی از بازرگانان خیر شیراز می‌باشد باهمت عده‌ای خیراندیش اقدام به تعمیر و تجدید بنای آن نموده وفعلاً بصورت مسجد زیبائی درآمده‌است.

سرانجام شاهزادگان

پس از طوفانی که نزدیک سه سال زندگی شاهانهٔ رضاقلی میرزا وبرادر-
هایش را در هم پیچید عاقبت از رفاه و آرامشی طولانی برخوردار شدند. پس
از مراجعت از لندن و استقرار در عتبات سه شاهزاده رسماً تحت حمایت دولت
انگلیس قرار گرفته مجاور آستان ائمهٔ اطهار شدند.

ادوار میتفورد (Eoward Mittford) که در سال ۱۸۴۰ میلادی یعنی
سه سال پس از استقرار شاهزادگان به بغداد میاید که از راه ایران به هندبرود
و در بغداد مهمان کلنل تایلر قونسول انگلیس بوده در کتاب سفرنامهٔ خودش
می نویسد:

« ما با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند (رضاقلی میرزا
تیمور میرزا و نجفقلی میرزا) آشنا شدیم. آنها مدعیان سلطنت ایران می باشند.
هریک سالی دوهزار لیره ازدولت انگلیس مقرری دارند. دونفر دیگر از شاهزادگان
ایرانی نیز در بغداد می باشند. بموجب اطلاعی که بدست آورده ام این دوبرادر
نیزاز دولت عثمانی مقرری دارند وعموهای شاهزادگان مذکور میباشند یعنی
پسران فتح علی شاه. یک عده چندنفری ازما (یعنی انگلیسها) بدیدن آنها رفتیم
وشب مهمان آنها بودیم. برادر بزرگتر علی وردی میرزا (الله وردی میرزا صحیح است)
تقریباً چهل و پنج سال دارد و ریش اجدادی خودرا بارث برده چونکه یک ریش
انبوه و طویلی داشت.

برادر دیگر موسوم به سلیمان میرزا از لحاظ سن خیلی کوچکتر وجوانی قدبلندو
خوش سیما اما خیلی عجول و باخشونت وحرکات و رفتارش مثل یک پادشاه بود.

در آنشب شاهزادگان مارا خوب و با احترام پذیرایی نمودند ، غذا بسیار خوب بود. شاهزادگان باما درسر یک سفره غذا خوردند در صورتی که این رسم شیعیان نیست. اما سنی ها این رسوم را رعایت نمیکنند و همیشه باما در یک جا غذا می خورند. علاوه بر این شراب والکل هم کاملاً فراوان بود ».

و در صفحهٔ ۳۶۰ سفرنامه اش می نویسد:

«محمدشاه مکرر خواسته است که شاهزادگان ایرانی که در بغداد متوقف هستند مراجعت نمایند و گفته است که تمام املاك آنهارا هم بخودشان مسترد خواهد داشت ولی آنها حاضر بآمدن نیستند و حق هم دارند ، چونکه اگر به ایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود ».

از شرحی که میتفورد نوشته چنین بر میآید که محمد شاه دراوائل سلطنتش برای عودت شاهزادگان به ایران اقدام کرده و وعده و وعید هایی داده است لیکن بطور یقین منظورش اغفال آنها بوده والا عده ئی از عموها وبرادران خودش را در اردبیل نگاه نمی داشت.

پس از فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه اوضاع و احوال به نفع شاهزادگان متواری تغییر کرد. بعلاوه مرور زمان هم اثرش را بخشید و چون موجباتی که باعث سخت گیری محمد شاه شده بود ازبین رفته بود، ناصرالدین شاه کوشش می کرد که ازشاهزادگان متواری دلجوئی کند وشاید درهمان سالهای اول سلطنتش ازشاهزادگان دعوت کرده که بایران مراجعت کنند. زیرارضاقلی میرزا برای آزمایش پسر دومش نوذر میرزا را به ایران می فرستد وتمام املاك شخصی خودش را در فارس باو هبه میکند.

نوذر میرزا در سال ۱۲۶۵ ه ق . به ایران می آید و سلطان مراد میرزا حسام السلطنه عموی شاه اورادر پناه خودش جای داده در نتیجه وی موفق به استرداد و تصاحب تمام املاك پدرش در فارس میشود. بطوری که درقسمت

آخر کتاب ضمن شرح احوال اعقاب رضا قلی میرزا از او یاد شد ، نوذر میرزا با حسام السلطنه در محاصره و فتح هرات شرکت داشته است . برادران دیگر رضا قلی میرزا هم که پس از گرفتاری حسین علی میرزا فرمانفرما در فارس بوده‌اند هرکدام بفراخور حالشان دارای منصب و مقامی می‌شوند . از جمله شاهرخ میرزا به حکومت کاشان منصوب میگردد . با وصف این رضاقلی میرزا که به نظر راقم این سطور جاه طلب بوده و حاضر نبوده است مقامی پست‌تر از زمان فرمانفرمائی پدرش داشته باشد و بعلاوه نمی خواسته یا نمی‌توانسته پیمان و عهدش را با دولت انگلستان بشکند همچنان تا سال ۱۲۷۹ ه.ق. در عتبات می‌ماند و به ایران نمی‌آید . در آن اوان باز از طرف ناصرالدین شاه دعوت میشود که بوطن برگردد . و او این دفعه هم بقصد زیارت حضرت رضا و باموافقت انگلیسها باتفاق برادرش تیمور میرزا عازم ایران میشود و از قضا در قلعهٔ حاجی کریم نزدیک کرمانشاه داعی حق را لبیک گفته بسرای جاودانی میرود.

تیمور میرزا درمقدمهٔ بازنامهٔ ناصری چاپ سنگی که در سال ۱۲۸۰ ه.ق. نوشته مینویسد .

« شاهزادهٔ والانژاد تیمور میرزا ولد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرما ابن پادشاه مرحوم خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار که در ابتدای دولت مغفرت دستگاه شهریار جنت آرامگاه محمدشاه نورالله ثراه که سنهٔ ۱۲۵۰ هجری [باشد] با پنج برادر که رضاقلی میرزا نایب الایاله ، نجفقلی میرزا والی مهتر و شاهرخ میرزا و اسکندر میرزا از بنده کهتر بودند از ملک فارس بهوای زیارت بحکم استشارت واستخارت به عتبات عالیات علی ساکنها افضل الصلوة واتم التحیات روی آوردیم وپس از ماهی چند که در آن آستان آسمان نشان توقف کردیم از مقدرات یزدانی و مقتضیات آسمانی بابرادران رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا رهسپار طریق فرنگستان و پس ازسالی نیم باز عزیمت اماکن مشرفه را تصمیم داده به توفیق حضرت

الهی سی‌سال متمادی در آن اماکن سعادت مساکن بر سبیل آزادی بزیارت بقاع آفتاب شعاع و شکار اطراف و اصقاع مشغول بودیم چون تختگاه دولت ایران صانهاالله عن حوادث مقر جلوس میمنت مانوس همایون وزیب قدوم معدلت لزوم اعلیحضرت‌جم‌جاه سایهٔ فضل ورحمت‌اله مؤید من‌عندالله‌السلطان ابن‌السلطان ....

ابو المظفر منصور ناصرالدین شاه
که باد تابع احکام او قضا و قدر

مزین و منصور گردید وصیت معدلت و صوت مرحمت این پادشاه‌بی‌مانند بلند و در بقعهٔ صامعهٔ[1] ساکنان خطهٔ آب و خاک بلکه در قبهٔ صوامع افلاک در پیچید، من بنده و رضاقلی میرزا در سنهٔ ۱۲۷۹ از دارالسلام بغداد بعزم سلام و تلثیم عتبهٔ امام همام ثامن ضامن علیه‌وعلی آبائهٔ الکرام بجانب ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت نمودیم. در کرمانشاهان در قلعهٔ مسمی به حاجی کریم که منزل بود رضاقلی میرزا را اجل موعود در رسید وبحکم کل نفس ذائقةالموت درگذشت. جنازهٔ اورا بجانب نجف اشرف که خانهٔ مأنوس و آشیانهٔ موروث او بود حمل دادم تا در مقبرهٔ پدر و عم مدفون نمایند وخود با خاطری محزون عازم ارض اقدس گردیدم.

چون بشرف زیارت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام والتعظیم مشرف‌شدم زمان حدت هوا و اوان شدت گرما بود موکب اقدس شهریاری در صفحات شمیرانات ساری بود. ازدولتخواهان حضرت‌ونیک جویان دولت کیفیت‌را بعرض رکاب مبارک رسانیده بودند چون نمایندهٔ هستی و برازندهٔ بلند و پستی هر پستی‌را بلندی و هرغمی‌را شادی و هر ذلتی‌را عزتی مقرر فرموده و هررنجی‌را درمانی معین نموده‌است، ضمیر الهام پذیر همایونی مقتضی گردید ، جناب

---

۱ - دراصل چنین است.

دوست‌علی‌خان معیرالممالک‌را باحضار این بندهٔ ارادت مسالک مأمور فرمودند. حسب الامر الاعلی باتفاق ایشان بکالسکه نشسته و پس از ساعتی وارد نیاوران که آن‌وقت موقع وقوف اقدس وتوقف وجود مقدس بود گشتیم و پس ازساعتی توقف در سایهٔ حجاب بزیارت حضور آفتاب مآب همایون روحنافداه مشرف‌شدیم چندان مرحمت فرمود و ابواب عنایت و مکرمت گشود که آنچه شنیده بودیم مشتی ازخروار واندکی از بسیار و یکی از هزار نبود و گفتم:

چشم مسافر که برجمال توافتد عزم رحیلش بدل شود باقامت

از هر در فرمایشات خسروانه در پیوستند و درر کلمات ملوکانه که ملوك کلمات تواند بود برشتهٔ لفظ و عبارت بستند. این بنده نیز علی‌حسب‌القدر والمقدور در حضرت خلافت عرضی بیغرض بر زبان بی‌خلاف می گذراند تاسخن بمقولهٔ شکار رسید...»

گویاحقیقت این است، ویکی ازعموزاده‌ها نگارنده هم که نوهٔ رضاقلی میرزا است از قول پدرش می گفت، تیمورمیرزا تمام جواهرات رضاقلی‌میرزا را از قبیل خنجر و بازوبند که درگراور کتاب زیب پیکر اودیده میشودوهمواره ازلحاظ تشخص وتعین همراه میداشت، پس از مرگ برادرش حق خوددانسته تصاحب میکند و تمام یا قسمتی از آنهارا تقدیم ناصرالدین‌شاه می نماید و بعلاوه چون درشکار و پرورش و تربیت طیورشکاری تخصص و مهارت زیاد داشته و ورزش وتفریح عمدهٔ شاه‌هم شکار بوده از مقربین خاص درگاه میشود، چنانکه در زمانی که حداکثرمستمریها سالی دو الی سه‌هزار تومان بوده ماهی هزار تومان مواجب در حق تیمور میرزابرقرارمی کنند.

در چند سال قبل جناب آقای دوست علی‌خان معیرالممالک ضمن معرفی رجال عهدناصری مقاله‌ای‌هم راجع به تیمور میرزاحسام‌الدوله نوشته‌اند که در شمارهٔ ۱۱۱ سال دهم مجلهٔ یغمادرج شده‌است. عکسی هم که درآخراین کتاب گراور

شده‌عکسی‌است که بمناسبت مخلع شدن تیمور میرزاو اعطای‌شمشیر مرصع باو گرفته شده است.

چنانکه از مندرجات سفرنامه نیز مستفاد می گردد تیمور میرزا علاوه بر تخصص و مهارت فوق‌العاده در شکار ،سوار کارو تیر انداز زبردستی نیز بوده‌و از نقاشی و موسیقی‌هم بی بهره نبوده‌است.

آقای دوستعلی‌خان معیرالممالک می‌نویسد :

« در عربستان بچه شیری برای تیمور میرزا تحفه آورده بودند که رفته رفته ضمن رشد چنان رام و مأنوس شده بود که مانند سگی هیچگاه از کنار صاحبش دور نمیشد. تیمور میرزا بآن علاقهٔ فراوان بهم رسانیده بود وهنگام بازگشت همراه خودبه ایرانش آورد .

پدرم حکایت می کرد که شیر مزبوردر گرمابه‌نیزنمی‌خواست‌از تیمورمیرزا دور بماند و هرگاه کسی‌اورامانع از این کار میشدبا غرشی‌هولناک می‌فهمانید که جای اعتراض نیست. گرمای گرمابه‌را بادهان باز و زبان آویخته تحمل می کرد و آنقدر نفس زنان در آنجا می‌ماند تا تیمور میرزا ازحمام بیرون رود از ترس شیر دلاک مخصوص نتوانست بکار خود ادامه‌دهد ودلاکان دیگر حاضر نشدند درحضور شیر دست بکار زنند تا آنجاکه ناچار عمل دلاکی‌بعهدهٔ یکی از گماشتگان که مأمور رسیدگی بآن حیوان و بالنتیجه با او مأنوس بود محول گشت .

روزی تیمور میرزا برای آزمایش درجهٔ اطاعت شیر خواست طعمه را از دهانش برباید ولی سلطان وحوش تاب این توهین‌را نیاورد . دندانی‌درشت‌بر دست شاهزادهٔ جسور فرو برد . پس از این واقعه دیگر شیر بحال عادی باز نگشت و پیوسته بادیدهٔ کینه و تردید در تیمور میرزا می‌نگریست تا آنجاکه شهزاده بر خلاف‌میل، شیر مأنوس را به باغ وحش کسیل‌داشت».

آقای معیرالممالک نوشته‌اند که تیمورمیرزا در ثلث اول سلطنت ناصرالدین شاه درگذشته و صحیح نیست زیرا چنانکه در مقدمهٔ بازنامه خود تیمور میرزا مینویسد: درسال ۱۲۷۹ بایران آمده و چون در سن کهولت درگذشته مسلماً در ثلث دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه فوت کرده‌است.

جنازهٔ اوراهم به نجف اشرف بمقبرهٔ پدرش انتقال داده‌اند.

متأسفانه از زندگانی نجف قلی میرزا والی نویسندهٔ سفرنامه و کتاب رموزالسیاحه هیچ اطلاعی بدست نیامد وتصور می‌رود بلاعقبه بوده‌و یامسلماً فرزند ذکورنداشته است زیرا پس از فوت رضاقلی‌میرزاوآمدن تیمورمیرزابه ایران اولاد آنها درظرف چند سال بتدریج به ایران آمده ودر شیراز، طهران، خراسان و نهاوند مسکن گزیدند. نجف‌قلی میرزا هم اگر پسری داشت اوهم به ایران می‌آمد. نجف‌قلی‌میرزاباحتمال‌قریب به یقین چند سال قبل‌از فوت رضاقلی‌میرزا درعراق فوت کرده است.

بانی مسجد باقرآباد درمحلهٔ میدان شاه شیراز مرحوم رضاقلی میرزا نایب‌الایاله‌است که از نظر اعراض‌از خودستائی‌وریانخواسته‌است‌نام‌خودش‌را به مسجد بگذارد ونام مباشر و متصدی‌ساختمان را به مسجدداده است. برروی سنگ لوحی‌که در دیوار جنوبی مسجد نصب است اشعار ذیل که از مرحوم رضاقلی‌خان هدایت‌است خوانده‌میشود:

بعهد خسرو صاحبقران خدیو زمان
شهی که حکم رفیعش روان به بحرو به بر
بگاه سلکت فرمانروای فارس بفارس
که عمر و ملکش پاینده باد تا محشر
مهین سلالهٔ شاهی رضا قلی شه زاد
که حضرتش ز ملک زادگان بودا کبر

به سایه سرور دوران و صاحب انجم
به پایه مفخر کیهان و نایب کشور
پی عبادت یزدان و ذکر خیر عباد
برای تعزیت نور چشم پیغمبر
به محرم حرم خسروی اشارت کرد
که از حریم چنین دهررا دهد زیور
به حکم نافذ او گشت مسجدی برپا
که هست کعبهٔ ثانی زروی رتبه و فر
هدایت از پی تاریخ آن بنا بنگاشت
که مسجد شه والاست کعبهٔ دیگر

اطلاعات مربوط به مسجد باقرآباد واشعاررا آقای دکتر اکبر نوذری ساکن شیراز که از اعقاب نوذر میرزافرزند رضاقلی‌میرزا می باشند برای‌اینجانب فرستاده‌و سپاسگزارم فرموده‌اند.

فهرست نامها

الف

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ف

ق

ك

گ

ل

م

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۷	گزیراز	گریز از
۳۲	۱۷	صبی	صبی
۴۷	۴	صفاد	صغاد
۴۷	۱ذیل	امادر	اما
۵۸	۶	ازحثیت	ازحیثیت
۶۵	۷	بغلان کوه	بفلان کوه
۸۷	۴	بابلغار	بایلغار
۱۰۱	۹	هارو	هارا
۱۱۰	۱ذیل	توضیح ذیل صفحهٔ ۱۱۰ باید ذیل صفحه ۱۱۱ باشد	
۱۲۲	۱۴	کشیدم	کشیدیم
۱۴۴	۷	نماید	نیامد
۱۷۸	۲ذیل	ننمایند	نمایند
۲۱۲	۱۲	آشی	آتش
۲۱۹	۳	دولت	دوست
۲۲۸	۱۶	سیشناسیم	سیشناسم
۲۳۵/۶	۱۴/۷	هراز	هر
۲۵۰	۹	همه‌جا	همه
۲۶۴	۷	کلانژ	کلانتر
۲۷۲	۴	مرخی	مرغی
۲۷۲	ذیل	۱-	۲
۲۷۶	۱	۲	۱
۲۸۳	۱	انداخته	لنگر انداخته
۲۹۶	۱۸	عجز	دست عجز
۳۱۲	۱۲	منقضی‌شده‌است	منقضی نشده‌است
۳۲۱	۱۰	خانی	خالی
۳۲۳	۱۸	اتاق	اتفاق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۴	۱ذیل	Cadlz	Cadiz
۳۲۸	۷	به‌زیرایشان‌فرستاده	به‌زیرفرستاده
۳۳۰	۱۲	۲	۱
۳۳۱	۹	بخور فالمس	بخور. فالمس
۳۴۰	۹	بعین	تعیین
۳۴۵	صدر صفحه	بات	باث
۳۵۳	۸	اری	رای
۳۷۷	ذیل	۷	۲
۳۸۰	۱۰	بشیں	پیشں
۳۸۱	۱۱	چند	چندبجهة
۳۸۱	ذیل	۷/۸/۹	۱/۲/۳/۴/۵/۶
۳۹۰	۱۲	انخا	انخانه
۴۰۴	۶ذیل	Pains	Paris
۴۱۴	حاشیه	سر گرد	سر گور
۴۳۰	۳ذیل	Tussand	Tussaud
۴۳۰	» «	توسند	توسد
۴۵۱	۱۱	تفنگ	فشنگ
۴۵۴	۲ذیل	۱	۲
۴۵۴	۳ »	۲	۳
۴۵۴	۲ »	۳	۴
۴۸۱	۲	Patridge	Partrige
۴۸۹	۵	الحق	آنشخص
۴۹۲	۴	شده‌اند	نشده‌اند
۴۹۳	ذیل	Rchmond	Richmond
۴۹۳	ذیل	۲	۳
۴۹۵	۴	۸	۵

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۷	۹	کوکس	گوگن
۵۱۲	۱۱	بهم	بهم‌میرسد
۵۴۷	۷	لارها	لارد
۵۶۳	۷	دریر	درزیر
۵۸۰	۱۳	۳	۷
۵۸۶	توضیح ذیل صفحه	۱۰/۱۱/۱۲/۱۳/۱۴-	۱/۲/۳/۴/۵
۵۹۰	۱۱	بهشت	هشت
۵۹۱	توضیح ذیل صفحه	Benaparte	Bonaprte
۵۹۷	۱۱	قایل	مایل
۶۰۵	۱۳	مطبوع	مطبوخ
۶۰۸	۹	ویتره	تیره
۶۰۹	۱۵	در	دو
۶۱۲	۱۳	۵	۶
۶۱۳	توضیح ۶	Franrrfort	Francfort
۶۲۴	توضیح ذیل صفحه	۷/۸/۱/۲	۱/۲/۳/۴
۶۲۷	« ۳	Ratisbon	Ratisbonne
۶۴۵	توضیح ذیل صفحه	۸/۹/۱۰	۱/۲/۳
۶۶۷	۵	سیستر فریزد	سیسیز فریزه
۶۷۹	توضیح ۲	Tutkcha	Tulcea
۶۸۴	« آخر	۱۲	۱۱
۶۸۶	«	Cland	Lolland
۶۸۶	« ۶	فالتر	فالستر
۶۸۷	« ۱۰	Peipsi	Piepus
۶۸۷	« ۱۱	Vatter	Vettern
۶۸۷	« ۱۱	Hialmar	Malar
۶۹۵	۱۶	حسن علی	حسین علی
۶۹۶	۲۲	حسن علی	حسین علی
۶۹۸	۴	داشتیم	نداشتیم
۷۰۰	۱۴	شده آخر سطر حذف شود	
۷۰۷	۷	نخواهد	نخواهید
۷۲۰	۹	بریده	پریده
۷۲۹	۱۴	بردهٔ دوم زیاداست	
۷۳۲	۲۲	ضیائی	صبائی
۷۳۶	۱۲	تا	با
۷۳۷	سرصفحه		اعقاب رضاقلی میرزا - توضیحاتی راجع به . . . فرمانفرما
۷۳۹	سرصفحه		اعقاب رضاقلی میرزا - توضیحاتی راجع به . . . فرمانفرما
۷۴۰	۶	Eoward	Edward
۷۴۴	۱۲	زاده‌ها	زاده‌های

و ازاین نوع غلطها که بیشتر آنها از سیاق کلام معلوم میشود و به‌هرحال موجب عذرخواهی است.

فهرست قسمتی از آخرین انتشارات دانشگاه تهران

شماره و عنوان	بها
۱۱۱۳ - اقتصاد عمومی (جلد ۱ و ۲) ؛ دکتر علیمحمد اقتداری (دانشکده علوم اداری)	۱۰۰ ریال
۱۱۱۴ - تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (۱ و ۲) ؛ دکتر عسکر حقوقی	» ۲۴۰
۱۱۱۵ - جراحی جهاز هاضمه اطفال ؛ دکتر صدرالدین لبوی	» ۷۰
۱۱۱۶ - هیدانیدوز (بیماریهای انگلی) ؛ دکتر دارا عزیزی	» ۱۳۰
۱۱۱۷ - علف کشها و امکان استفاده از آنها در ایران ؛ دکتر حسین میاسگزاریان	» ۹۰
۱۱۱۸ - فتو متری ؛ دکتر اسماعیل زاهدی	» ۸۵
۱۱۱۹ - ساختمان و فیزیولوژی دستگاه گوارش ؛ دکتر هوشنگ فرمند	» ۱۰۰
۱۱۲۰ - فن بافت شناسی ؛ دکتر مسلم بهادری	» ۱۲۰
۱۱۲۱ - فیزیوگرافی ؛ دکتر احمد برادران رضائی	» [illegible]
۱۱۲۲ - مفردات پزشکی ؛ دکتر مهدی نامدار	» ۱۱۰
۱۱۲۳ - حسابداری بازرگانی ؛ دکتر فضل‌الله اکبری (دانشکده علوم اداری)	» ۱۲۰
۱۱۲۴ - اصول متغیرهای مختلط ؛ دکتر علی افضلی‌پور	» ۲۴۰
۱۱۲۵ - جراحی دهان و دندان ؛ دکتر رضا مهران و دکتر مرتضی معین‌زاده	» ۱۲۵
۱۱۲۶ - الکتروفورز ؛ دکتر محمد مهدی افلاطونی	» ۶۰
۱۱۲۷ - انواع مسمومیتها ؛ دکتر هوشنگ رشید یاسمی	» ۱۰۵
۱۱۲۸ - تمرینات و مسائل هندسه تحلیلی و محاسبات ماتریسی ؛ محمدهادی شفیعیها	» ۱۶۰
۱۱۲۹ - بیماریهای ویروسی دام (جلد اول) ؛ دکتر احمد شیمی	» ۱۰۰
۱۱۳۰ - مقاله‌نویسی در ادبیات فارسی ؛ دکتر فارس ابراهیمی حریری	» ۱۶۵
۱۱۳۱ - شیمی داروئی ؛ دکتر مجید خورسند	» ۱۲۰
۱۱۳۲ - نقشه برداری و ژئودزی ؛ مهندس ایرج شمس ملک‌آرا	» ۱۲۰
۱۱۳۳ - بیحسی و بیهوشی در دندانپزشکی ؛ دکتر رضا مهران	» [illegible]
۱۱۳۴ - ارشادالزراعة ؛ قاسم ابونصری هروی ، بکوشش محمد مشیری	» ۸۵
۱۱۳۵ - فیزیولوژی هنری ؛ دکتر نعمت‌الله کیهانی	» ۹۰
۱۱۳۶ - طب داخلی برای پرستار ؛ دکتر محمد بهشتی	» ۱۷۰
۱۱۳۷ - اصول بهداشت و صنایع شیر ؛ دکتر عباس فرخنده	» ۱۲۰
۱۱۳۸ - تشکیل شاهنشاهی صفویه ؛ دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی	» ۱۰۰
۱۱۳۹ - هیدرولیک ؛ دکتر فریبرز تربیت	» ۱۶۵
۱۱۴۰ - ملخص التعلیمی ؛ محمد زکریای رازی ، مهندس حسنعلی عیانی	» ۸۰
۱۱۴۱ - بهداشت گوشت ؛ دکتر حسنعلی نشاط ـ دکتر ابوالقاسم افشار	» ۸۷
۱۱۴۲ - تشخیص آزمایشگاهی بیماریهای دامی ؛ دکتر مسعود مهراب	» ۱۶۵
۱۱۴۳ - جراحی چشم ؛ دکتر نصرت‌الله باستان	» ۸۷